مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ

الحمد لله والمنه که جلد چهارم کتاب مستطاب

نزهه اثنا عشریه

ملقب بنصرة المومنین تصنیف عالم فاضل و نحریر کامل ذی النفس الطاهره والهمة الباهره صاحب
القوه القدسیه حاوی الملکات الانسیه سابح بحر التدقیق حامل عرش التحقیق حاوی العلوم
العقلیه والنقلیه جامع الفنون الاصلیه والفرعیه میرزا محمد بن عنایت احمد خان احله الله
دار الجنان که در سنه ۱۲۳۵ سی و پنج و دو صد و یکهزار در دهلی وفات یافته بفرمایش
فاضل المعی عالم لوذعی ذی العز الرفیع والفخر المنیع حاج الحرمین الشریفین
مولوی سید شریف الحسن خانصاحب خلف الصدق جناب ستوده
مولوی سید رجب علیخان بهادر ادام الله اقبالها و زاد
اجلالها بعد تصحیح و تحشیه و نقل عبارات صواقع
خواجه نصر الله کابلی بر حاشیه برای
اثبات سرقه شاه عبد العزیز
که تحفه را از صواقع سرقه کرده
وانتحال متاع او نموده
اخفاء جد و جهد او در
ابطال حق نموده

در مطبع مجمع البحرین لدهیانه در سنه ۱۲۷۹ هجری مطبوع شد

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي جعل اصول حديثنا مقتبسة من مشكوة انوار اهل بيت العصمة والطهارة وفضلنا على كثيرٍ من الامم بالتمسك بآثارهم في الرواية والدراية والصلوة والسلام على من شرف بوجوده النبوة والرسالة وآله غيوث سماء الامامة والولاية وبعد اين مجلد رابع است از مجلدات اثنا عشر زهد اثنا عشريه ملقب بنصرة المؤمنين كه كمترين خاكساران مجرم ترين گناهگاران اقل الخليقة بل لا شئ في الحقيقة المفتاق الى رحمة الله الاحد ابن عنايت احمد خان المتخلص بالكامل مرزا محمد عفي الله عنه جرائمهما باوجود قلت بضاعت وعدم استطاعت ونهايت تشتت بال وتوزع حال در كمال استعجال در جواب تحفهٔ اثنا عشريه در قالب تاليف وترصيف ريخته مرجو از ناظران آنكه خطاي آنرا بذيل عفو پوشند ودر اصلاح آن كوشند كه مستحق كرامت گناهگارانند. وما توفيقي الا بالله وهو حسبي ونعم الوكيل

قال الفاضل الناصب باب چهارم در اقسام اخبار شيعه واحوال رجال اسانيد ايشان اصول اقسام خبر نزد ايشان چهار است صحيح وحسن وموثق وضعيف صحيح آنست كه روات او متصل شود بمعصوم بوساطت عدل امامي وموافق اين تعريف كه خود ايشان كرده اند مرسل ومنقطع داخل صحيح نيست زيرا كه اتصال ندارد حال آنكه در اطلاقات خود مرسل ومنقطع را صحيح خوانند چنانچه

چنانچه گویند روی ابن ابی عمیر فی الصحیح کذا و فی صحیحة ابن ابی عمیر کذا و مراسیل او را نیز در اطلاق صحیح
اعتبار میکنند حال آنکه درین تعریف ماخوذ است پس روایت مجهول الحال را صحیح میگویند مثل حسین بن
بن ابان که او مجهول الحال است نص علیه الحلی فی المنتهی و تقی الدین بن داود و در خلاصه گفته که طریق
الفقیه الی معاویة بن میسرة والی عائذ الاحمسی والی خالد بن نجیح والی عبد الاعلی صحیحة
حال آنکه سه کس اول را کسی به توثیق و جرح یاد نکرده و چهارم را خود البته توثیق نکرده بلکه امامی بودن او
نیز در اطلاق صحیح نزد ایشان اعتبار نیست پس جمیع قیود تعریف را انتحال او اهمال نموده اند تفصیلش آنکه
روایت حسن بن سماعه را صحیح گفته اند و او از واقفیه بود و تعصب تمام داشت در وقف و تکذیب امام وقت
می نمود و دعوی امامت و نیز تصحیح میکنند روایت ابان بن عثمان را که فطحی بود و منکر امام وقت و قائل
با مامت غیر او و نیز تصحیح میکنند روایت علی بن فضال و عبد الله بن بکیر را حال آنکه هردو فاسد المذهب بودند
و عجب است که این امور را علمای ایشان در احوال رجال خود می نویسند باز روایت این قسم اشخاص را توثیق
و تصحیح هم می نمایند باتفاق ابن مطهر حلی در خلاصة الاقوال گوید علی بن فضال کان فقیها بالکوفة
و وجههم و ثقتهم و عارفهم بالحدیث و نجاشی گوید له اعتزله علی ذلة پس اخبار ابن جماعه موافق
قاعده ایشان باید که موثق باشند نه صحاح زیرا که در صحیح امامی بودن راوی شرط است محض ضلالت کفایت
نمیکند و نیز حکم کنند بصحت حدیث کسی که معصوم در حق او دعای بد و لعن فرموده یا اخزاه الله و قاتله الله
و امثال این کلمات ارشاد نموده و حکم بفساد عقیده او و اظهار بیزاری و برائت از او کرده و نیز تصحیح میکنند
روایت کسی را که بر امام وقت دروغ بسته و امام او را در روایت از خود تکذیب نموده بلکه خود هم اعتراف
بکذب خود نموده و نیز تصحیح میکنند روایات مجسمه و مشبهه مصرحه را که اعتقاد جسمیت حق تعالی و اثبات مکان
و جهت برای او نمایند و او را ذی صورت و شکل دانند و انکار صفات او تعالی در ازل کنند و تجویز بداء
مینمایند و این همه موجب کفر است بالاجماع و روایت کافر مسموع نیست چه جای صحت و نیز حدیث
صحیح اطلاق کنند بر آنچه در رقاع یافته اند که آنرا ابن بابویه قمی اظهار نموده و نیز روایت کنند از خطوطی
که آنرا خطوط ائمه دانند و این نوع روایت را ترجیح دهند بر روایت صحیحة الاسناد خود و در عمل ابن بابویه
برین معنی نص نموده چنانچه بیاید ان شاء الله تعالی و نیز صحیح اطلاق کنند بر روایات آنکسی که افشای سر امام
نموده و خیانت در امانت او بکار برده مثل ابی بصیر و سیجیء حاله ان شاء الله تعالی و نیز اطلاق صحیح

کنند بر خبر کاذب الاسناد که راوی سماع آن خبر از شخصی دارد و نسبت میکند او را به پدر او یا جد او و نیز اطلاق
کنند بر خبر کسی که اجماع دارند بر انکه مجهول الحال است مثل حسن بن ابان که ابن طهر و رمنتهی و مختلف و شیخ مقتول
[illegible] خبر او را صحیح گفته اند و نیز خبر کسی که او را تضعیف کرده اند مثل محمد بن سنان که او را بشدت
ضعیف میدانند و معهذا بر اخبار او اعتماد میکنند و نیز صحیح میدانند روایت کسی را که مدعی سفارت باشد
در میان امام و شیعه او بلا شاهد و دلیل بلکه هر که دعوی رویت صاحب الامر کند و امامی عدل باشد که مدعی
سفارت نشود خبر او را ترجیح دهند مثل ابن مهزیار و داود [illegible] اینست حال حدیث صحیح ایشان که اقوی
و اعلای اقسام است انتهی کلامه **اقول و به نستعین** انچه افاده فرموده است بچند وجه
مردود است اول آنکه شکوکی که در تعریف صحیح و معظم مباحث این باب نموده خبطی است ناشی از
عدم تحصیل مدعای علمای امامیه و قلت تدرب در اصول فقه و اصول حدیث فریقین بیانش
درین مقام انست که حدیث صحیح نزد علمای امامیه باشتراک لفظی بر دو معنی اطلاق کرده میشود یکی بر طبق
اصطلاح متاخرین یعنی حدیثی که سندش بنقل عدل امامی [illegible] بمعصوم متصل شود و عدالت
که در تعریف حدیث صحیح ماخوذ است ملکه و کیفیت راسخه است که باعث شود بر ملازمت تقوی و مروت
و متحقق میشود تقوی باجتناب از کبائر و عدم اصرار بر صغائر و مروت عبارت است از تنزه از نقایص
و خسائسی که مقتضای همت و مردانگی نباشد مانند اکل و شرب در بازار و بول در شارع عام و
نظائر آن علمای عامه نیز تعریف حدیث صحیح اینچنین نموده اند مگر انکه عدل را مطلق گذاشته و اتصال
بمعصوم شرط نکرده اند و قید سلامت از شذوذ و علت بران افزوده اند مراد از شذوذ انست که ثقه
مخالف روایت ثقات دیگر روایت کند و علت عبارت است از اسباب خفیه غامضه که قادح صحت
باشد و درمی یابد آنرا کسی که مهارت و حذاقت در فن حدیث داشته باشد و علمای امامیه قید سلامت
از شذوذ و علت اعتبار نکرده اند شیخ ثانی طاب ثراه می فرماید والخلاف فی مجرد الاصطلاح
والا فقد یقبلون الخبر الشاذ والمعلل ونحن لا نقبلهما وان دخلا فی الصحیح بحسب العوارض
انتهی و حاکم در مستدرک اکثر احادیث را که خودش حکم بشذوذ آن نموده صحیح شمرده از انجمله میگوید حدثنا
ابو بکر بن حویه بن الموصل الهمدانی حدثنا اسحق بن ابراهیم بن عبادة حدثنا عبد الرزاق
بن همام حدثنی ابی حدثنی عن میناء مولی عبد الرحمن بن عوف قال خلوا عنی قبل

٤ قبل ان یشاب الاحادیث بالاباطیل سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول
انا الشجرة وفاطمة فرعها وعلی لقاحها والحسن والحسین ثمرتها وشیعتنا ورقها واصل الشجرة
فی جنة عدن وسائر ذلک فی سائر الجنة بعد ازان میفرماید هذا متن شاذ وان کان کذلک
فان اسحق الدبری صدوق وعبد الرزاق ابوه وجده ثقات ومینا مولی عبد الرحمن
بن عوف قد ادرک النبی صلی الله علیه وسلم وسمع منه والله اعلم انتهی از این عبارات
وشیخ ابو جعفر طوسی در تهذیب واستبصار اکثر روایات واحادیث را بعلت شذوذ طرح نموده من شاء
فلیرجع الیهما واطلاق عدل در تعریف علمای عامه مقتضی شمول جمیع فرق اسلامیه است پس روایت
مخالف مذهب ما دام که خلافش بحد کفر نرسد وداعی بهوای خود نبوده ومقوی بدعتش روایت نکند
نزد ایشان مقبول و در عداد صحاح مندرج باشد چنانچه کتب اصولیه عامه بان ناطق است وسلم میفرماید
ومنها الاسلام اداء لقبول خبر فی قراءة المغرب بالطور اجماعا قال تعالی ان جاءکم
فاسق وهو بالعرف المتقدم یعم الکافر والفاسق والبدعة المتضمنة کفرا کالتجسیم بالکفر
٥ عند المکفر کالقاضیین وعند غیره کالبدع الجلیة وهی التی لم تکن عن شبهة قویة
کفسق الخوارج وفیها القبول عند الاکثر وهو المختار خلافا للامدی ومن تبعه لنا ان
تدینه یصده عن الکذب ومن ههنا قبل شهادة اهل الاهواء الا الخطابیة ولقوله
علیه السلام امرت ان احکم بالظاهر واما غیر الجلیة کنفی زیادة الصفات فیقبل
اتفاقا الا ان دعی الی هواه انتهی مختصرا و در تحقیق کبایر که اجتناب ازان در تعریف عدالت ماخوذ است
اختلاف است بعض گویند آن معصیتی است که خدای تعالی برارتکاب آن آتش دوزخ واجب فرموده باشد
وبعض گویند آن گناهی است که شارع بران حدی مقرر کرده یا تصریح بوعید فرموده باشد وجمعی گویند
گناهانی هستند که حضرت سرور کائنات علیه وآله الف الف تحیة وسلام نص بران فرموده فقال
اجتنبوا السبع الموبقات الشرک بالله والسحر وقتل النفس التی حرم الله الا بالحق واکل
الربوا واکل مال الیتیم والتولی عن الزحف وقذف المحصنات الغافلات المومنات و در
روایتی از حضرت امام رضا علیه التحیة والثناء باسبعه مذکوره یاس از روح خدا وامن از مکر وعقوق
والدین ویمین غموس یعنی سوگند دروغ وخیانت کردن در غنیمت ومنع زکوة مفروضه وشهادت زور

وکتمان شهادت وشرب خمر وترک نماز عمدا وترک مفروضات ونقض عهد وقطع رحم مروی است واقوال دیگر
در کتب مبسوطه مذکور است من شاء فلیرجع الیها واکثر علمای امامیه رضوان الله علیهم قائلند باینکه جمیع
گناهان کبیره اند مگر آنکه بعضی از بعض دیگر اکبر است وصغیره بودن گناه باضافت بگناهی است که اکبر از آنست
واستحقاق عقاب دران بیشتر بالجمله جمهور علمای امامیه در راوی عدالتی را که تالی عصمت است اعتبار
میکنند چه همه گناهان نزد ایشان کبیره اند واجتناب از جمیع معاصی قریب عصمت است بخلاف اهل سنت
که چند گناه را کبیره میدانند وتحرز از آن اکثر اشخاص را میسر است نیز اگرچه علمای اهل سنت عدالت را
از شروط راوی نوشته اند لیکن تحقق آن در واقع خصوصا در امثال این ازمنه نزد بسیاری از علمای ایشان معتبر
نیست چه اکثر علمای اهل سنت از عدالت بر عدم ظهور فسق اکتفا فرموده اند خصوصا در امثال این ازمنه
ابو عمرو دمشقی که از اکابر علمای عامه است میگوید ان اعتبار مجموع ما ذکره اهل الحدیث من الشروط
فی رواة الحدیث ومشایخه قد تعذر الوفاء بها فی هذا الزمان فلیعتبر من الشروط ما یلیق
به الغرض من المحافظة علی خصیصة هذه الامة فی الاسانید والمحاذرة عن انقطاع
سلسلتها ولیکتف فی اهلیة الشیخ بکونه مسلما بالغا عاقلا غیر متظاهر بالفسق بلکه اکثر اهل سنت
تعدیل راوی بظاهر اسلام اکتفا نموده اند وشرح بزدوی فرموده والعدالة الظاهرة العدالة ثابتة
لکل مسلم باعتبار العقل والدین خصوصا فی القرون الاولی وهی القرون الثلاثة التی شهد
النبی بعدالتها ونیز علمای امامیه حدیث را مخصوص بمعصوم دانند وعلمای عامه قول وفعل وتقریر صحابی وتابعی
نیز حدیث گویند پس اکثر احادیث که موافق اصطلاح علمای امامیه موسوم بحسن وموثق اند بشرط سلامت از
شذوذ وعلت موافق اصطلاح اهل سنت صحیح باشد بخلاف اکثر احادیث صحاح اهل سنت که بر طبق اصطلاح
امامیه مندرج در حسان وموثقات بلکه نزد تدقیق نظر معظم آن در ضعاف مندرج است شیخ شهید ثانی میفرماید وبهذا
الاعتبار کثر احادیثهم الصحیحة وقلت احادیثنا مضافا الی ما اکتفوا به فی العدالة من الاکتفاء
لعدم ظهور الفسق والبناء علی ظاهر حال المسلم فالاخبار الحسنة والموثقة عندنا صحیحة
عندهم مع سلامتها عن المانعین المذکورین ودویم بر حسب اصطلاح متقدمین چه حدیث صحیح بر طبق
اصطلاح قدما عبارت از حدیثی است که معتضد ومقترن بوده باشد بقراینی که موجب وثوق بان ومقتضی
اعتماد بران باشد وآن چند امر است یکی وجود آن در بسیاری از اصول اربعمائه که در میان متقدمین مشهور

مشهور و متداول بوده و آنرا از مشایخ خود بطرق متصله با صحاب عصمت علیهم الصلوة و السلام روایت نموده بودند و دیگر وجود آن در یک دو اصل یا زیاده بران بطرق مختلفه و اسانید متعدده و دیگر وجود آن در اصلی که معروف الانتساب باشد بیکی از جماعت که اجماع آنها بر تصدیق آن جماعت واقع شده مانند زراره و محمد بن مسلم و فضیل بن یسار یا بر تصحیح ما یصح عنهم مانند صفوان بن یحیی و یونس بن عبد الرحمن و احمد بن محمد بن ابی نصر یا عمل بر روایت آنها مانند عمار ساباطی و نظرای او و دیگر اندراج آنست در یکی از آن کتب که بر یکی از ائمه هدی علیهم الصلوة والسلام معروض شده مؤلفش را ثنا فرموده مانند کتاب عبد الله حلبی که بر حضرت صادق علیه الصلوة والسلام عرض شده و مانند کتاب یونس بن عبد الرحمن و کتاب فضل بن شاذان که بر حضرت امام حسن عسکری علیه السلام معروض گردیده دیگر اخذ آنست از یکی از آن کتابها که در سلف وثوق و اعتماد بران شایع بوده خواه مؤلف آن از فرقه امامیه بوده باشد مانند کتاب صلوة حریز بن عبد الله سجستانی و کتابهای بنی سعد و علی بن مهزیار یا غیر امامیه باشد مانند کتاب حفص بن غیاث قاضی و حسین بن عبد الله سعدی و کتاب قبله تالیف علی بن حسین طاطری و صحیح باین معنی اعم است از صحیح باصطلاح متاخرین و مختار شیخ صدوق محمد بن بابویه قمی طاب ثراه نیز همین اصطلاح است و بعضی از علمای رجال نیز سلوک این منهاج نموده متاخرین نیز گاهی سلوک طریقه قدما فرموده بر احادیث بعض رجال که حدیث انها بر طبق اصطلاح متاخرین در صدد صحاح مندرج نیست اطلاق صحیح میکنند شیخ بهائی قدس الله سره العزیز در مشرق الشمسین میفرماید انهم اعلی الله مقامهم ربما یسلکون طریقة القدماء فی الاحیان فیصفون مراسیل بعض المشاهیر کابن ابی عمیر و صفوان بن یحیی بالصحة لما شاع من انهم لا یرسلون الا عمن یثقون بصدقه بل یصفون بعض الاحادیث التی فی سندها من یعتقدون انه فطحی او ناوسی بالصحة نظرا الی اندراجه فیمن اجمعوا علی تصحیح ما یصح عنهم و علی هذا جری العلامة قدس الله روحه فی المختلف حیث قال فی مسئلة ظهور فسق امام الجماعة ان حدیث عبد الله بن بکیر صحیح وان کان فی طریقه ابان بن عثمان مستندا فی الکتابین الی اجماع العصابة علی تصحیح ما یصح عنهما وقد جری شیخنا الشهید الثانی طاب ثراه علی هذا المنوال ایضا کما وصف فی بحث الردة من شرح الشرایع حدیث الحسن بن محبوب عن غیر واحد بالصحة وامثال ذلک فی کلامهم کثیرة فلا تغفل انتهی کلامه هرگاه این مقدمات ممهد شد

To: www.al-mostafa.com

پس بدانکه اطلاق علما لفظ صحیح را بر حدیث منقطع و مرسل و بر احادیث مجهول الحال و غیر امامی اثنا عشری
بر طبق اصطلاح قدماست و تعریف صحیح بما اتصل سنده الی المعصوم بواسطة عدل امامی مطابق
اصطلاح متاخرین پس توهم اغفال و اهمال از قیود تعریف چنانچه فاضل ناصب عم نموده از وجه اعتبار
ساقط باشد و دویم آنکه بر تقدیر تنزل می گوئیم تعریف حدیث صحیح که از علمای امامیه نقل کرده یعنی آنکه
متصل شود بمعصوم بوساطت عدل امامی تعریف مطلق صحیح نیست بلکه تعریف صحیح لذاته است چه محققین
علمای امامیه مانند شیخ شهید ثانی و دیگران تصریح فرموده اند که در صحت حدیث یکی از دو امر معتبر است
یکی تحقق و اجتماع شرائط مذکوره که ثقه و امامی بودن راوی و اتصال سند بمعصوم باشد دویم انجبار وهنی که
بفقدان یکی از شرائط حاصل شده بشهرت حدیث و کثرت طرق آن و عمل مجتهدین اصحاب امامیه بمضمون
آن و دلالت قراین بر صحت آن و وثوق و اعتماد بران بجهت وجود آن در اکثر اصول اربعمائة که در میان قدما
متداول و مشهور بودند و احادیث انها را بالطرق متصله از اصحاب عصمت علیهم السلام روایت نموده بودند
الی غیر ذلک و باین تعمیم و تردید حدیث صحیح منقسم میشود بدو قسم یکی حدیث صحیح لذاته که جمیع قیود و شرائط
صحت دران متحقق باشد دویم صحیح لغیره که بعض شرائط صحت دران منتفی بوده قصور و نقصانی که بسبب
انتفای بعضی شروط بدان راه یافته بیکی از اسباب جابره که مثل شهرت و تکرر ... و وارد در کتب اصول
و نظائر آن بود منجبر شده باشد و متاخرین گاهی اطلاق صحیح میکنند و مراد از ان صحیح لذاته میباشد و گاهی
اعم اراده میکنند بنحویکه شامل صحیح لغیره باشد علمای اهل سنت نیز صحیح را باین دو قسم تقسیم نموده اند رجوع بکتب
علم درایه و غیران شاهد عدل این دعوی است شیخ عبد الحق دهلوی در ترجمه مشکوة میفرماید حدیث صحیح آنست که
بنقل عدل تام الضبط و متصل السند منتهی شده باشد اگر این صفات بروجه تمام و کمال پیداست آنرا صحیح
لذاته خوانند و اگر نوعی از قصور و نقصان بدان راه دارد و کثرت طرق جبران نقصان کرده آنرا صحیح لغیره
گویند انتهی شیخ شهاب الدین احمد بن حجر عسقلانی در شرح نخبة الفکر فی مصطلحات اهل الاثر میفرماید
و خبر الاحاد بنقل عدل تام الضبط متصل السند غیر معلل ولا شاذ هو الصحیح لذاته
وهذا اول تقسیم المقبول الی اربعة انواع لانه اما ان یشتمل من صفات القبول علی اعلاها
اولا الاول هو الصحیح لذاته والثانی ان وجد ما یجبر ذلک القصور ککثرة الطرق فهو الصحیح
ایضا لکن لا لذاته الی اخر ما قال ملخص آنکه تعریف مذکور تعریف صحیح لذاته است و اطلاق بر روایات

بروایات بعض ملل مجاهیل و غیر امامی اثنا عشری و مرسل و منقطع و غیر ذلک باعتبار صحیح لغیره بودن این روایات
است پس نقوض مذکوره احتیاجی نداشته باشد و علی ای حال توهم اغفال و اهمال تمیز و ناشی از غفلت
یا تغافل و جهل یا تجاهل او است از اصطلاح امامیه بلکه از اصطلاح محدثین اهل سنت فلا تکن من الغافلین
الخاطئین سیوم آنکه غرض علامه از قول او طریق الفقیه الی معاویة بن میسرة والی عائذ الاحمسی
والی خالد بن نجیح والی عبد الاعلی صحیحة بیان حال اشخاصی است که در طریق روایت واقع اند و واسطه
روایت از جماعه مذکوره اند و لفظ الی نص است بران هرچند این معنی وضوحی تمام دارد و در کتب امامیه تصریح
بآن واقع شده در حواشی بدایة الدرایة میفرماید غرض العلامة من ذلک بیان حال الطریق الی الجماعة
المذکورین لا عنهم انتهی بر تقدیر تسلیم می گوئیم که در جرح و تعدیل بسیار اختلاف واقع است یک کس را
بعض علما توثیق می نمایند و بعض قدح میکنند چنانچه بر متدربین فن رجال فریقین مخفی نیست و شواهد آن
مکررا بعرض چیلی آمده و خواهد آمد ان شاء الله در شرح اصول بزدوی میفرماید و ذکر ابو عمرو الدمشقی
فی کتاب معرفة انواع علم الحدیث فی هذه المسئلة ان البخاری قد احتج بجماعة سبق من
9 غیرهم الجرح لهم کعکرمة مولی ابن عباس و کاسماعیل بن ابی اویس و عاصم بن علی و عمرو بن
مرزوق وغیرهم واحتج مسلم بسوید بن سعید وجماعة اشتهر الطعن فیهم وهکذا فعل ابو داود
السجستانی و در جامع الاصول میفرماید الاحادیث المخرجة من کتب الائمة منها ما هو صحیح ومنها
ما هو سقیم والفائدة فی تخریج ما لا یثبت اسناده ولا یعدل رواته ان الجرح والتعدیل
مختلف فیهما ومن الائمة من رای الاحتجاج بالاحادیث المتکلم بها ومنهم من ابطلها والاصل
فیه الاقتداء بالائمة الماضیین فانهم کانوا یحدثون من الثقات وغیرهم فاذا سئلوا عنهم
بینوا احوالهم الا تری ان مالک بن انس امام اهل الحجاز بلا مدافعة قد روی عن عبد الکریم
بن امیة البصری وغیره ممن تکلموا فیه ثم الامام محمد بن ادریس الشافعی امام اهل الحجاز بعد
مالک روی عن ابراهیم بن محمد بن یحیی الاسلمی وغیره من المجروحین والامام ابو حنیفة امام
اهل الکوفة روی عن جابر بن یزید الجعفی وغیره من المجروحین ثم بعده ابو یوسف یعقوب
بن ابراهیم القاضی ومحمد بن الحسن الشیبانی رویا عن الحسن بن عمارة وغیره من المجروحین
وکذلک من بعد هؤلاء من ائمة المسلمین قرن بعد قرن لم یخل حدیث امام من الائمة

بسی ایمه [illegible] روایت کرده اند

جلی مطعون فیه من المحدثین وکلامه وفی ذلک غرض ظاهر وهو [illegible]
بین من جرحهم وان المتفرد به مجروح او علی قول یحیی بن معین کهما من الکذابین [illegible]
والاخر [illegible] صحیح [illegible]
حتی [illegible] کلام [illegible]
[illegible] انقطاع [illegible] اتصال [illegible]
میگویند [illegible] چنانچه محققین تصریح بآن فرموده اند ومولانا محمد تقی مجلسی [illegible]
[illegible] بسیاری از اخبار که کلینی رحمه الله تعالی [illegible]
[illegible] روایت کرده اند انتهی کلامه [illegible] تعلیق [illegible]
[illegible] انقطاع [illegible] کتاب [illegible] توجیه نموده اند نووی در شرح مسلم میگوید قال
الشیخ الامام ابو عمرو بن الصلاح رحمه الله ما وقع فی صحیحی البخاری ومسلم مما صورته صورة
المنقطع لیس ملتحقا بالمنقطع فی خروجه من حیز الصحیح الی حیز الضعیف ویسمی هذا النوع
تعلیقا سماه به الامام ابو الحسن الدارقطنی ویذکره الحمیدی فی الجمع بین الصحیحین وغیره
من المغاربة وهو فی کتاب البخاری کثیر جدا وفی کتاب مسلم قلیل جدا الی اخر ما قال
شیخ عبد الحق دهلوی در ترجمه مشکوة فرموده اگر یکی از روات یا زیاده ساقط بود منقطع گویند واین سقوط را
انقطاع نامند واگر سقوط از مبادی سند واول آن است آن را معلق خوانند واسقاط را تعلیق وساقط یکی باشد
یا بیشتر وگاهی تمام سند ساقط بود چنانچه گویند قال رسول الله چنانچه دأب مصنفین است وتعلیقات در
تراجم صحیح بخاری بسیار است وهمه آن صحیح است وحکم اتصال دارد زیرا که وی التزام کرده است که درین کتاب
جز حدیث صحیح نیارد وبعضی از آنها را در موضع دیگر متصل نیز ذکر کرده است واگر حذف از آخر سند است بعد از تابعی آن را
حدیث مرسل خوانند واین فعل را ارسال چنانکه تابعی گوید قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ونزد بعضی
محدثین مرسل ومنقطع بیک معنی آید واصطلاح اول اشهر است نزد فقها ومحدثین [illegible] حجت است که
ارسال کننده [illegible] جماعت است که در میان علماء امامیه شایع وذائع است که آنها ارسال نمیکنند الا از ثقه مانند
محمد بن ابی عمیر وصفوان بن یحیی وحماد بن عیسی وبزنطی بلکه شیخ نقل اجماع نموده که مراسیل این جماعت مثل
مسانید ایشان است چنانچه شیخ بهائی در کتب خود وصاحب لوامع صاحبقرانی [illegible]

نمی‌کنند تصحیح این عمر بوده و بیش این قسم مراسیل که در حکم مسانید اند انما اطلاق صحیح بدان نقص و اسم شیوع یافتم آنکه
اطلاق صحیح در مروی غیر امامی اثنا عشری مانند ابان بن عثمان و علی بن حسن بن فضال و سماعه و عبد الله
بن بکیر و نظرای ایشان بنا بر اطلاق اعم است نه بمعنی صحیح لذاته و مروی غیر اثنا عشری صحیح لغیره است یا بنابر اختلاف
اصطلاح است و بطریق مصطلحات متقدمین و اثنا عشری بودن راوی ماخوذ در تعریف صحیح لذاته بحسب اصطلاح
متاخرین است پس عدم صدق تعریف صحیح لذاته بنابر این اصطلاح مجذوری ندارد و ابان بن عثمان اگرچه بنابر
قول مشهور از فرقه ناووسیه است لیکن عصابه اجماع دارند بر تصحیح ما یصح عنه و علی الاقرار له بالفقه بن ثقات
که بعضی گفته اند که این معنی مقتضی ناووسی نبودن اوست مع ذلک اگر قول بفساد مذهبش صحیح و مشتهر باشد
فساد مذهب او بعد از وفات حضرت امام جعفر صادق علیه السلام خواهد بود و هرگاه اصحاب مذهب ما بعد ملاحظه
استقامت مذهبش از روایت نموده اطلاق صحیح بر مرویات او کرده باشند منافاتی بطریان فساد لاحق تالی
ابطال در عقیده‌اش نخواهد داشت و ضعف طاری خللی در صحت آن نخواهد کرد و نیز در اصطلاح متقدمین در تصحیح روایت صحت
راوی است هرگاه بعض رجال را که فساد عقیده آنها را دریافته مانند ابان بن عثمان و نظرای او را از جهت تما
11 بمعاشرت باطنیه صدوق و ثقه دریافتند اعتنایی بفساد مذهبش نکرده حکم بصحت روایتش نموده و تعدید
اصطلاح موجب اشتباه و غیر محصل گردیده و عبد الله بن بکیر نیز از آن جماعت است که بر تصحیح ما یصح عنه اجماع فرقه
حقه واقع شده در جامع الاصول فرموده روایات المبتدعة و اصحاب الاهواء هی عند اکثر اهل
الحدیث مقبولة اذا کانوا فیها صادقین فقد اخرج البخاری فی صحیحه عن عباد بن یعقوب و کان ابو بکر
محمد بن اسحاق بن خزیمة یقول حدثنی الصدوق فی روایته المتهم فی دینه عباد بن یعقوب
واخرج البخاری ایضا فی صحیحه عن محمد بن زیاد و حریز بن عثمان و هما مشهوران بالنصب
واخرج هو و مسلم فی کتابیهما عن ابی معویة محمد بن حازم و عن عبد الله بن موسی و قد
اشتهر عنهما العلو و نیز در جامع الاصول فرموده و قد اخذ جماعة من ائمة الحدیث عن جماعة
من الخوارج و جماعة ممن ینسب الی القدریة والتشیعة و اصحاب البدع والاهواء انتهی
ثم آنکه اینکه گفته نیز حکم کنند بصحت حدیث کسی که معصوم بر حقیت او جای بود و این فرموده الخ پس چند وجه
ممنوع است اول آنکه شاید له الله و این الملک بمن بر تنبیح و مذهب شیعه چنانچه محققین علمای عرب است
و علمای عامه تصریح بآن فرموده اند شیخ رحمه الله در تهذیب کاقیه فرموده کما زاله الله فعل و صنع لانتساله

التعجب فان للشي اذا بلغ غايته يدعى صوناعن عين الكمال نووي در شرح صحيح مسلم نيز موافق اين تصريح
فرموده ودر مقام مناسب انشاء الله المستعان نقل عبارت او خواهد شد و ابوا الى الله من هذا القول مقتضى
برائت ازين قول است نه برائت از قائلش پس اقوال فاسده که از قائل صحيح الاعتقاد براى غرضى يا مصلحتى يا بنابر
خطائى در اجتهاد و نظائر آن صادر ميشود وديگر آنکه دعاى بد وامن و قاتلهم الله و تربت يمينك و عقرى
حلقى و قاتله الله و امثال آن از جناب حضرت سرور کائنات عليه وآله الصلوة والسلام در حق اکثر صحابه
بلکه در حق امهات مومنين و از بعض صحابه در حق بعض ديگر وارد شده باوصف آن کتب اهل سنت از روايات
اين اشخاص مملو است و اين سبب نزد اهل سنت از اسباب معتبره در جرح راوى و حمل قادحه در روايتش نيست
ابوداود از جابر روايت کرده قال خرجنا في سفر فاصاب رجلا منا حجر فشجه في راسه فاحتلم
فسال اصحابه هل تجدون له رخصة في التيمم قالوا ما نجد لك رخصة وانت تقدر على الماء
فاغتسل فمات فلما قدمنا على رسول الله صلى الله عليه وسلم اخبر بذلك فقال قتلوه
قتلهم الله الا سألوا اذا لم يعلموا فانما شفاء العي السوال الحديث ودر جامع الاصول اين روايت
في رواية ابي داود ان ام سليم الانصارية وهي ام انس بن مالك قالت يا رسول الله ان الله
لا يستحيي من الحق ارأيت المرأة اذا رأت في المنام ما يرى الرجل أتغتسل ام لا قالت عائشة
فقال النبي صلى الله عليه وسلم فلتغتسل اذا وجدت الماء قالت عائشة فاقبلت عليها فقلت
اف لك وهل ترى ذلك المرأة فاقبل علي النبي صلى الله عليه وسلم تربت يمينك يا عائشة
ومن اين يكون الشبه ودر صحيح بخاري روايت کرده عن الاسود عن عائشة قالت خرجنا مع النبي
صلى الله عليه وسلم ولا نرى الا انه الحج فلما قدمنا تطوفنا بالبيت فامر النبي صلى الله عليه
وسلم من لم يكن ساق الهدي ان يحل فحل من لم يكن ساق الهدي ونساءه لم يسقن فاحللن
قالت عائشة فحضت فلم اطف بالبيت فلما كانت ليلة الحصبة قلت يا رسول الله يرجع
الناس بحج وعمرة وارجع انا بحجة قال وما طفت اذ قدمنا مكة قلت لا قال فاذهبي مع
اخيك الى التنعيم فاهلي بعمرة ثم موعدك كذا وكذا فقالت صفية ما اراني الا حابستهم فقال
عقرى حلقى او ما طفت يوم النحر قالت قلت بلى قال لا باس انفري الحديث نيز آنحضرت در حق
معاوية بن ابي سفيان فرموده لا اشبع الله بطنك وحاكم در مستدرک از عبد الله بن عوف روايت کرده

فرمودن آنحضرت در حق مروان برادر عثمان وزغ ابن وزغ ملعون ابن ملعون

کرد انه کان لایولد لاحد الا اتی به النبي صلی الله علیه وسلم فیدعو له فادخل مروان بن الحکم فقال هو الوزغ ابن الوزغ الملعون ابن الملعون ثم قال صحیح الاسناد ودر صحیح بخاری ومواهب لدنیه ومدارج النبوة ودیگر کتب معتبره اهل سنت ورود یافته که آنحضرت علیه وآله السلام هرگاه خالد بن ولید را بسوی قبیله بني عبد قیس که در اسفل مکه بمسافت یک شب بناحیه یلملم سکونت داشتند برای دعوت اسلام فرستاده نه برای مقاتله وایشان در زمان جاهلیت عم خالد بن ولید را که فاکه بن مغیره نام داشت وعوف پدر عبد الرحمن را کشته بودند چون از رسیدن خالد خبردار شدند برعایت طریقه حزم واحتیاط سلاحها پوشیده بیرون آمدند خالد ایشان را بسید شاهچه کسانید باآنکه اقرار باسلام واقامت جمعه وجماعت وشرایع دین واداي صلوة نمودند خالد قریب صد کس را از آن قبیله بکشت پس یکی از بنو خذیمه آمده آنچه خالد با جماعة کرده بود بعرض آنحضرت رسانید آنحضرت در غضب آمده دو وسه بار فرمود اللهم اني ابرء الیك مما صنع خالد ودر روایت اللهم اني ابرء الیك من فعل خالد امام رازي در تفسیر کبیر آورده روي عن ابي موسی الاشعري انه قال قلت لعمر بن الخطاب ان لي کاتبا نصرانیا فقال مالك قاتلك الله الا اتخذت حنیفا اما سمعت قول الله تعالی یا ایها الذین امنوا لا تتخذوا الیهود والنصاری اولیاء الی اخر الجواب الجواب هفتم آنکه تصحیح روایت کسیکه تکذیب امام وقت در دعوی امامت کرده باشد یا بر امام وقت دروغ بسته وامام وقت او را در روایتش تکذیب نموده باشد در حیز منع است وبر تقدیر تسلیم بصحت آن از حیثیت روایت از آنکس نیست بلکه باعتبار انجبار آن روایات بشهرت واعتضاد آن بکثرت طرق ومتابعات وشواهد وتحقق قراین داله بر صحت است بالجمله اطلاق صحیح لذاته بران نمیکنند تا محذوری لازم آید مع ذلک معارض است بوقوع روایات مکذبین امام در دعوی امامت وغیران مانند روایات خوارج که منکر امامت حضرت امیر المؤمنین علي علیه السلام ودر روایات شیعه امامیه که منکر خلافت شیخین اند ووقوع روایات کذابین در صحاح سته وتصحیح علماء اهل سنت آن احادیث را چنانچه عنقریب در موضع مناسب بتفصیل هرچه تمامتر انشاء الله تعالی مذکور گردد فلینتظره هشتم آنکه قول او نیز تصحیح کنند روایات مجسمه الی آخره مردود است بچند وجه اول آنکه در معتبر ایمان راوي بلکه در ایمان مکلف ایمان اجمالي است یعني تصدیق واذعان بتوحید واجب تعالی وصفات ثبوتیه وسلبیه او که او تعالی حي واحد قادر عالم مرید متکلم سمیع بصیر است واقرار بعدل ونبوت وامامت ومعاد وبجمیع ما جاء به النبي علیه وآله السلام

۱۳

بطریق اجمال و معرفت لیکن بغایت تفصیل که صفات او تعالی عین ذات اند یا غیر ذات یا نه عین و نه غیر قدیمند یا حادث
و علم او سبحانه جل شانه حصولی است یا حضوری یا نوع ثالث و کلام او عبارت از کلام نفسی است یا کلام لفظی
و دیگر و قائل که بتفصیل حکما و عرفا در تحقیق آن بعجز معترف اند لازم نیست بلکه التزام وجوب آن مؤدی بحرج
و در بعض اشخاص بتکلیف ما لا یطاق است از اینجاست که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله مردم را
تکلیف بایمان تفصیلی نمینمود و در صحت اسلام بر مجرد ادای شهادتین اکتفا میفرمود و همین مختار محققین فریقین است
مانند بعض حکمای اسلام شیخ ابو علی سینا و امام فخر الدین رازی و محقق طوسی و دیگر محققین طاب ثراهم در شرح
کشف الاسرار شرح اصول بزدوی که از کتب معتبره اصول فقه حنفیه است در معرض جواب از شارطین
ایمان تفصیلی میگوید ان ما ذکرتم و هو ان الوصف على التفصيل كمال يتعين اشتراطه لصحة
الايمان لان معرفة الخلق باوصاف الله تعالى متفاوتة واكثرهم لا يقدرون على بيان
تفسير صفات الله تعالى واسمائه على الحقيقة والاستقصاء فيشترط الكمال الذي لا يؤدي
الى الحرج وهو ان يصدق ويقر بها اجمالا بما يجب الايمان به وهذا القدر يكفي بثبوت الايمان
حقيقة ولهذا اي ولان الايمان يثبت حقيقة بالبيان اجمالا قلنا الواجب ان يستوصف
المؤمن فيقال اتؤمن بان الله تعالى واحد لا شريك له قادر عالم حي سميع بصير مريد
خالق الى اخر اوصافه التي يجب ذكرها في الايمان او يقال اتؤمن بان الله تعالى موصوف
بصفات الكمال وان ما جاء به محمد رسول الله صلى الله عليه وسلم حق فاذا قال نعم حكم
بصحة اسلامه ولا يطلب منه حقيقة الوصف قالوا هذا اذا وافق هذا الاستفهام ما في
قلبه ولم يعتقد ما يخالف الاسلام فان اعتقده فلا يفيد هذا الاستيصاف الا بتبديل
ذلك الاعتقاد الا ترى ان النبي عليه السلام استوصف فيما يروى عنه عن الجمل دون التفسير
حتى قال للاعرابي الذي شهد برؤية الهلال اتشهد ان لا اله الا الله واني رسول الله فقال
نعم فقال الله اكبر يكفي المسلمين احدهم وحين ساله جبرئيل عليه السلام عن الايمان والاسلام
تعليما للناس معالم الدين بين هو صلى الله عليه وسلم على سبيل الاجمال انتهى محقق طوسی طاب ثراه
متبعه در بعضی رسائل میفرماید ایها الاخ العزیز ان اقل ما یجب اعتقاده على المكلف هو ترجمة
كلمة لا اله الا الله محمد رسول الله صلى الله عليه وآله ثم اذا صدق الرسول فينبغي ان يصدقه

له. بعض اصحاب کشف الاسرار [illegible] حنفیة و در آن کتاب [illegible] اعلام الاخیار [illegible] مشهور [illegible]

۱۴

ان يصدقه في صفات الله تعالى ويوم الآخر وتعيين الامام المعصوم وكل ذلك مما يشتمل
عليه من غير مزيد وبرهان اما بالاخرة فبالايمان بالجنة والنار والحساب وغيره واما في
صفات الله فانه حي قادر عالم مريد متكلم ليس كمثله شيء وهو السميع البصير وليس عليه
بحث عن حقيقة هذه الصفات وان الكلام والعلم وغيرهما قديم او حادث بل لم يخطر
بباله هذه المسألة حتى مات مات مؤمنا ليس عليه بحث عن تعلم الادلة التي قررها المتكلمون
بل مما خطر في قلبه التصديق بمجرد الايمان من غير دليل وبرهان فهو مؤمن لم يكلف رسول الله
صلى الله عليه وآله العرب اكثر من ذلك وعلى هذا الاعتقاد المجمل استمر الاعراب عوام الخلق
الا من وقع في بلدة يقرع سمعه فيها هذه المسائل كقدم العالم وحدوثه ومعنى الاستواء
والنزول وغيره فان لم ياخذ ذلك قلبه وبقي مشغولا بعبادته وعمله فلا حرج وان اخذ
ذلك بقلبه فاقل الواجب عليه ما اعتقده السلف في القران الحادث كما قال السلف القران
كلام الله تعالى مخلوق ويعتقد ان الاستواء حق والايمان به واجب والسؤال عنه مع الاستغناء
بدعة والكيفية مجهولة ويؤمن بجميع ما جاء به الشارع ايمانا مجملا من غير بحث عن الحقيقة
والكيفية وان لم يعتقد ذلك وغلب على قلبه الاشكال والشك وامكن ازالة شكه واشكاله
بكلام قريب من الافهام وان لم يكن قويا عند المتكلمين ولا مرضيا فذلك كاف ولا حاجة
الى تحقيق الدليل فان الدليل لا يتم الا بذكر الشبهة والجواب عنها ومهما ذكرت الشبهة لا يؤمن
ان تتشبث بالخاطر ما يعضل فهمه عن ذكر جوابه اذ الشبهة قد تكون جلية والجواب دقيقا
لا يحتمله عقله ولهذا زجر السلف عن البحث والتفتيش عن الكلام فيه وانما زجروا عنه ضعفة
العوام واما ائمة الدين فلهم خوض غمرة الاشكالات ومنع العوام يجري مجرى منع الصبيان
عن شاطئ دجلة خوفا من الغرق ورخصة الاقوياء نظير رخصة الماهر صنعة السباحة
الا ان ههنا موضع غرور ومزلة قدم وهو ان كل ضعيف في عقله راض من الله تعالى
في كمال عقله ونظر نفسه ان يقدر على ادراك الحقائق كلها وانه من جملة الاقوياء فربما
يخوضون ويغرقون في بحر الجهالات من حيث لا يشعرون والصواب للخلق كلهم الا الشاذ
النادر الذي لا يسمح الاعصار الا بواحد منهم او اثنين سلوك مسلك السلف في الايمان

والتصديق المجمل بذلك ما انزل الله تعالى وامر به رسوله من غير بحث وتفتيش والاشتغال
بالتقرير فيه شغل شاغل اذ قال رسول الله حيث راى اصحابه يخوضون بعد ان غضب
حتى احمرت وجنتاه ابهذا امرتم تضربون كتاب الله بعضه ببعض انظروا ما امركم الله به
فافعلوا وما نهيكم عنه فانتهوا فهذا تنبيه على منهج الحق انتهى كلامه اعلى الله مقامه غزالي
در مستصفى گفته ولا يشترط كون الراوي عالما فقيها سواء خالف ما رواه القياس او وافق اذ رب
حامل فقه الى غير فقيه والى من هو افقه منه انتهى امام رازى در شرح عيون الحكمة ميفرمايد ذكر الشيخ
في العلوم العملية ان مباديها وغاياتها مستفادة من ارباب الشرائع وذكر في هذه العلوم النظرية
ان مباديها مستفادة من ارباب الشرائع واما غاياتها وكمالاتها فمبنية بالقوة العقلية على
سبيل الحجة والفرق بين البابين ماذكره في الرسالة التي سماه بالاضحوجة فقال يجب على
الشارع الدعوة الى الاقرار بوجود الله تعالى وكونه منزها عن النقائص والافات وبكونه
موصوفا بنعوت الكمال وسمات الجلال فاما ان يصرح بانه سبحانه ليس بمتحيز ولا حاصل
في المكان والجهة فذلك مما لا يجب عليه التصريح به لان امثال هذه المطالب مما لا يصل ١٦
اليها افهام اكثر الخلق فلوانه دعى الناس الى ذلك لصار ذلك منفرا لهم من قبول دعوته فلاجرم
وجب عليه الاكتفاء بتلك الدعوة المجملة واما التفاصيل الدقيقة فيجب ان لا يصرح بها
وان نفوضها الى عقول الاذكياء من الناس انتهى محصل معنى آنكه واجب است بر شارع دعوت نمودن
باقرار بوجود خدا تعالى وبودن او منزه از نقائص وافات وبودنش موصوف بنعوت وكمال وسمات جلال
اما تصريح نمودن باينكه او سبحانه جل شانه متحيز نيست ومكان وجهت ندارد وبر شارع واجب نيست چه فهم
اكثر خلق بامثال اين مطالب نميرسد پس اگر مردم را باين مطالب غامضه دعوت ميفرمود آنها را منفر از
قبول دعوت ميشد لاجرم واجب است بر او اكتفا بر دعوت مجمله اما تفاصيل دقيقه پس واجب است كه تصريح
بآن نفرمايند وحكم آن را بر دانا و زكيا تفويض نمايند و وهم آنكه دعوى اجماع بر كفر مجسمه وغير اينها خلاف اقوال
محققين ارباب اصول است تسلم فرموده والبدعة المتضمنة كفرا كالتجسيم كالكفر عند المكفر
كالقاضيين وعند غيره كالبدع الجلية وهي التي لم تكن الشبهة قوية كفسق الخوارج وفيها
القبول عند الاكثر وهو المختار خلافا للامدي ومن تبعه انتهى وقد سبق ايضا وادعاى

و او مایل اجماع بر کفر شبهه حیث ... مواقف فرموده لنا على ما هو
المختار عندنا وهو ان لا يكفر احدا من اهل القبلة ان المسايل التي اختلف فيها اهل القبلة
من كون الله عالما بعلم او موجدا لفعل العبد او غير متحيز ولا في جهة ونحوها ككونه
مرئيا او لا لم يبحث النبي صلى الله عليه وسلم عن اعتقاد من حكم باسلامه فيها ولا
الصحابة ولا التابعون فعلم ان صحة دين الاسلام لا يتوقف على معرفة الحق في
تلك المسائل وان الخطاء فيها ليس قادحا في حقيقة الاسلام اذ لو توقفت عليها وكان
الخطاء قادحا في تلك الحقيقة لوجب ان يبحث عن كيفية اعتقادهم فيها لكن لم يجر
حديث شي منها في زمانه عليه السلام ولا في زمانهم اصلا فان قيل لعله عليه السلام
عرف منهم ذلك اي كونهم عالمين بها اجمالا فلم يبحث عنها لذلك كما لم يبحث عن علمهم
بعلمه وقدرته مع وجوب اعتقادهما وما ذلك الا لعلمه بانهم عالمون على طريق
الجملة بانه تعالى عالم قادر فكذا الحال في تلك المسائل قلنا ما ذكرتموه مكابرة
لانا نعلم ان الاعراب الذين جاؤا اليه عليه السلام ما كانوا كلهم عالمين بانه تعالى
عالم بعلم لا بالذات وانه موجد لها باسرها فالقول بانهم كانوا عالمين بها مما علم
فساده بالضرورة واما العلم والقدرة فهو مما يتوقف عليه ثبوت نبوته لتوقف دلالة
المعجزة عليهما فكان الاعتراف والعلم بها اي بالنبوة دليلا للعلم بهما ولو اجمالا فلذلك
لم يبحث عنهما قال الامام الرازي الاصول التي يتوقف عليها صحة نبوة محمد عليه السلام
ادلتها على ما يليق باصحاب الجمل ظاهرة فان من دخل بستانا وراى ازهارا حادثة
بعد ان لم تكن ثم راى عنقود عنب قد اسود جميع حباته الا حبة واحدة مع تساوي
نسبة الماء والهواء الى جميع تلك الحبات فانه يضطر الى العلم بان محدثه فاعل مختار
دلالة الفعل المحكم على علم فاعله ... ضرورية وكذا دلالة المعجزة على صدق
المدعي ضرورية ايضا اذا عرف صدورها ... امكنه العلم بصدق الرسول فثبت
ان اصول الاسلام جلية وان ادلتها بجملة واضحة فلذلك لم يبحث عنها بخلاف المسائل
التي اختلف فيها فانها في الظهور والجلاء ليست مثل تلك الاصول بل اكثرها ورد في الكتاب

والسنة ما يخيله المبطل معارضا لما يحتج به المحق فيهما وكل واحد منهما يدعي ان التاويل
المطابق مذهبه اولى فلا يمكن جعلهما مما يتوقف عليه صحة الاسلام فلا يجوز الاقدام
على التكفير اذ فيه خطر عظيم انتهى محصل معنى آنکه دليل بر مذهب مختار يعني عدم جواز تكفير اهل قبله
آنست که مسائلي که اهل قبله در آن اختلاف نموده اند مانند بودن او تعالى عالم بعلم و موجد بفعل عبد و بودن
غير متحيز و نبودن جهت و مرئي بودن و مثال اينها از جمله ايست که حضرت رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم
در حکم باسلام مکلف بحث و تفتيش ازين مسائل نفرموده اند و همچنين صحابه و تابعين پس معلوم شد که صحت
دين اسلام متوقف بر معرفت حق درين مسائل نيست و خطا در آن قادح در حقيقت اسلام نه و اگر صحت دين
اسلام متوقف بر تحقيق حق در آن مي بود و خطا در آن قادح در حقيقت مي بود هر آينه بحث و تفتيش
از کيفيت اعتقاد مکلفين درين مسائل واجب مي بود و ليکن در زمان سعادت نشان آنحضرت عليه وآله الصلوة
والسلام و در ازمنه صحابه و تابعين گفت وگو درين مسائل اصلا جاري نشد اگر گفته شود احتمال دارد که آنحضرت
صلى الله عليه وآله وسلم مي دانسته که آنها [illegible] چنانچه علم اجمالي دارند باينکه او تعالى عالم و قادر است اين
مسائل را نيز بعلم اجمالي ميدانند جوابش آنست که اين احتمال مکابره محض است و ما را علم قطعي حاصل است
که اعراب که باريابِ حضور آنحضرت عليه وآله الصلوة والسلام بودند و آنحضرت بسوى آنها مبعوث بود و هم
آنها عالم باين مسائل نبودند که خداي تعالى عالم بعلم است نه بذات و موجد جميع افعال عباد است مثلا پس
قائل شدن باينکه آنها را علم باين مسائل حاصل بود از آن قبيل است که ما بداهة فساد آنرا ميدانيم اما
علم و قدرت که ثبوت نبوت آنحضرت صلى الله عليه وآله وسلم بر آن متوقف است بجهت موقوف بودن دلالت
معجزه بر آن پس اعتراف و علم بنبوت دليل عالم بودن بعلم و قدرت الهي است اگرچه بطريق اجمال باشد
لاجرم بحث از آن نفرموده امام رازي فرموده اصوليکه صحت نبوت حضرت محمد صلى الله عليه وآله وسلم
بر آن متوقف است اول آن بر وفق آنچه سزاوار اصحاب ايمان اجمالي است ظاهر است چه هر که در باغي داخل شود
و به بيند که شکوفها پديد آمده اند بعد از آن که نبودند بعد از آن خوشه انگوري را به بيند که همه دانه هاي
آن سياه اند مگر يک دانه با وجود تساوي نسبت آب و هوا بسوی جميع آن حبه ها او را علم ضروري حاصل شود
باينکه محدث او فاعل مختار است زيرا که دلالت فعل محکم بر علم فاعل و اختيارش بر آن ضروري است
و دلالت معجزه بر صدق مدعي نيز ضروري است و هرگاه اين را بداند ممکن خواهد بود او را علم بصدق رسول

رسول پس ثابت شد که اصول اسلام جلی است و ادلهٔ آن بطریق اجمال واضح است ازین جهت آنحضرت
علیه وآله السلام بحث وتفتیش ازان نفرموده بخلاف مسائلی که اختلاف دران واقع است چه آن
در ظهور وجلا بشابه اصول نیستند بلکه اکثر ان ازان قبیل است که در کتاب وسنت آنچه مبطل آن را معاضد
بدلول محق زعم میکند وارد شده است وهر یک از محق ومبطل دعوی میکند که تاویل مطابق مذهب او
اولی است وممکن نیست گردانیدن ان از مسائلی که صحت اسلام بران موقوف است پس اقدام بر تکفیر
جائز نیست چه در ان خطر عظیم است ونیز در شرح مواقف میفرماید الثالث من ابحاث التکفیر قد
کفر المجسمة لوجوه الاول ان تجسیمه جهل به وقد مر جوابه وهو ان الجهل بالله من
بعض الوجوه لا یضر الثانی انه عابد لغیر الله فیکون کافرا کعابد الصنم قلنا لیس المجسم
عابدا لغیر الله بل هو معتقد فی الله الخالق الرازق العالم القادر ما لا یجوز علیه
مما قد جاء به الشرع علی تاویل ولم یاوله فلا یلزم کفره بخلاف عابد الصنم فانه
عابد لغیر الله حقیقة الثالث لقد کفر الذین قالوا ان الله هو المسیح بن مریم وما ذلک
الکفر الا لانهم جعلوا غیر الله الها فلزم الشرک وهولاء المجسمة کذلک لانهم جعلوا
الجسم الذی هو غیر الله الها قلنا ما ذکرتموه ممنوع والمستند ما تقدم من انه اعتقد
فی الله ما لا یجوز علیه فلم یجعل غیر الله الها حتی یکون مشرکا انتهی محصلش آنکه مجسمه را
بچند وجه تکفیر نموده اند یکی آنکه تجسیم او تعالی جهل است وجهل بخدا کفر است وجوابش منع کلیت کبری است
چه جهل بخدای تعالی ببعضی از وجوه مضر نیست ومفضی بکفر نمیگردد دویم آنکه مجسم عابد غیر خداست
پس مانند عابد صنم کافر باشد جوابش آنست که مجسم عابد غیر خدا نیست بلکه اعتقاد میکند در حق خدای تعالی
رازق عالم قادر آنچه اطلاق آن برو روا نیست از آنچه آمده است در شرع بتاویل و او تاویل نکرده است
پس کفر او لازم نیاید بخلاف بت پرست که در حقیقت عابد غیر خداست و پرستش غیر او می نماید سیوم آنکه
در کلام الهی تکفیر جماعهٔ که قائلند باینکه خدا مسیح ابن مریم است واقع شده واین از آنجهت است که اینها
غیر خدا را خدا گردانیده اند پس شرک لازم آید وحال مجسمه نیز چنین است چه آنها جسم را که غیر خداست
خدا گردانیده اند جوابش آنست که امور مذکور در حیز منع است چه این فرقه غیر خدا را خدا نگردانیده اند
تا شرک لازم آید بلکه اعتقاد میکنند در حق او تعالی آنچه اطلاق آن برو تعالی جائز نیست بر تقدیر

تنزل وتسلیم می گوییم که رواة مذکوره مجسمه حقیقی نیستند بلکه مجسمه بالکنایه اند یعنی میگویند که او تعالی جسم است
نه مانند اجسام دیگر واو را ابعادی است لا کالابعاد و حیزی است لا کالاحیاز ونسبت او بسوی حیزش
مانند نسبت اجسام باحیاز اینها نیست با این همه حقیقتش مجهول الکنه است بالجمله رواة مذکوره جمیع
خواص جسم را ازو تعالی سلب ونفی میسازند بنوعیکه سوای اطلاق اسم جسم امری که منافی الوهیت
باشد بر ذمه اینها نمیماند وبالاتفاق تکفیر مجسمه بالکنایه جایز نیست چنانچه محققین اهل سنت تصریح بآن
فرموده اند ودر محل مناسب انشاء الله تعالی عبارات آنها منقول شود ومعلوم آنکه رواة مذکوره چنانچه
دانستی مشبهه ومجسمه حقیقی نیستند وانچه ظاهر کلام اینها بران دلالت دارد محمول بر ظاهرش نیست بلکه محامل
وتاویلات صحیحه دارد ومحصلش آنست که مراد از جسم وصورت وجهت ومکان در کلام آنها معانی متعارفه
این الفاظ نیست بلکه معانی است که لایق واحری است بجناب اقدس پس مراد از جسم در قول اینها جسم
لا کالاجسام جسم متعارف معهود نیست که مرکب از هیولی وصورت است مثلا بلکه مراد از آن موجودی است
قائم بذات مستقل در وجود واین معنی قریب است بیک معنی از معانی جوهر که موجود غنی از محل وموضوع
باشد واکثری از علما اطلاق آنرا باین معنی بر واجب تعالی مجده جایز میدارند امام رازی در مباحث ٢٠
مشرقیه میفرماید الجوهر لفظ مشترك بين معان كثيرة والذي يقتصر عليه ههنا امور
اربعة الاول ان نعني بالجوهر كل موجود غني عن المحل والموضوع وواجب الوجود
جوهر بهذا المعنى از انجا که مراتب تکلیف بتفاوت عقول وافهام متفاوت است ومعتبر در ایمان
راوی بلکه ایمان مکلف اعتقاد اجمالی است بوجود واجب تعالی وصفات ثبوتیه وسلبیه ودیگر ارکان
ایمان چنانچه سبق ذکر یافت عدم علم راوی بلکه مکلف ببعضی از صفات تنزیهیه نقصی در ایمان نکند
واز اسباب قادحه در قبول روایت راوی نباشد شیخ عبد الحق دهلوی در مدارج النبوة گفته
صاحب حیوة الحیوان [illegible] آورده که [illegible]
وچون بارانها نشد [illegible]
اگر ترا حماری باشد بچرانیم او را همراه [illegible] خود در حق خدمت بجا آرم چون این سخن به پیغمبران ما
رسید منع کرد ودعای بد کرد بروی وحی آمد که من جزا میدهم بندگان خود را بقدر عقول ایشان
بصدق توجه ایشان واین حکایت را ابونعیم در حلیه در ترجمه زید بن اسلم [illegible]

رازی اطلاق جوهر بر حق تعالی کرده

حکایت عابدی که جهت بهایم ... بود که اگر ترا حماری باشد بچرانم

از عالم حکایت مثنوی معنوی لانا روم است دید موسی یک شبانی را براه کو همی نالید و میگفت ای اله الابیات وحقیقت این سخن از روی علم آنست که آن شخص جاهل بود و ببعضی از صفات متعلق به تنزیه حق تعالی و تقدس از صفات کونیه که گفته اند که در حصول اصل ایمان بالفعل آن علم شرط نیست چنانچه پرسید آن جاریه را که این الله پس گفت فی السماء پس حکم کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم باسلام او از جهت حصول تبری از آلهه باطله و این مردی بود که او را بخدا چنانچه معتقد محبت و انجذاب و صدق اخلاص قوی حاصل شد و این کلمه از وی در یخال صدور یافت و معذور داشته شد ازین سبب قبول افتاد کلام المجانین یطوی ولا یروی انتهی درین مقام نقل داستان مثنوی مولوی روم که شیخ عبدالحق اشاره بان کرده مناسب نمود از اطالت کلام نیندیشیده بتحریر آن مبادرت واقع شد میفرماید

۲۱

دید موسی یک شبانی را براه | کو همی نالید و میگفت ای اله | تو کجائی تا شوم من چاکرت
چارقت دوزم کنم شانه سرت | جامه‌ات شویم شپشهایت کشم | شیر پیشت آورم ای محتشم
ور ترا بیماری آید به پیش | من ترا غمخوار باشم همچو خویش | دستکت بوسم بمالم پایکت
وقت خواب آید بروبم جایکت | تو کجائی تا که خدمت‌ها کنم | جامه‌ات را دوزم و بخیه زنم
ای خدای من فدایت جان من | جمله فرزندان و خان و مان من | گر بدانم خانه‌ات من مدام
شیر و روغن آرمت صبح و شام | هم پنیر و نانهای روغنین | خمرهای جوغرات نازنین
سازم و آرم به پیشت صبح و شام | از من آوردن ز تو خوردن تمام | ای فدای تو همه بزهای من
ای بیادت هی هی و هیهای من | این نمط بیهوده میگفت آن شبان | گفت موسی با کسست این فلان
گفت با آنکس که ما را آفرید | این زمین و چرخ ازو آمد پدید | گفت موسی های خیره سر شدی
خود مسلمان ناشده کافر شدی | این چه ژاژست و چه کفرست و فشار | پنبه را اندر دهان خود فشار
گند کفر تو جهان را گنده کرد | کفر تو دیبای دین را ژنده کرد | چارق و پاتابه لایق مر تراست
آفتابی را چنینها کی سزاست | گر نبندی زین سخن تو حلق را | آتشی آید بسوزد خلق را
آتشی گر نامدست این دود چیست | جان سیه گشته روان مردود چیست | گر همی دانی که یزدان داورست
ژاژ و گستاخی ترا چون باورست | دوستی بی خرد خود دشمنی است | حق تعالی زین چنین خدمت غنیست
با که میگویی تو این با عم و خال | جسم و حاجت در صفات ذوالجلال | شیر او نوشد که در نشو و نماست

چارق او پوشد که او محتاج پاست ور برای بنده است این گفتگو آنکه حق گفت او منست و او خود او
آنکه گفت انی مرضت لم تعد من شدم رنجور او تنها نشد آنکه بی یسمع و بی یبصر شده است
در حق آن بنده این هم بیهده‌ست بی ادب گفتن سخن با خاص حق دل بمیراند سیه دارد ورق
گر تو مردی را بخوانی فاطمه گرچه یک جنس‌اند مرد و زن همه قصد خون تو کند تا ممکن است
گرچه خوش‌خو و حلیم و ساکن است فاطمه مدح است در حق زنان مرد را گویی بود زخم سنان
دست و پا در حق ما استایش است در حق پاکی حق آلایش است لم یلد لم یولد او را لایق است
والد و مولود را او خالق است هر چه جسم آمد ولادت وصف اوست هر چه مولود است او زین سوی جوست
زانکه از کون و فساد است و مهین حادث است و محدثی خواهد یقین گفت ای موسی دهانم دوختی
وز پشیمانی تو جانم سوختی جامه را بدرید و آهی کرد تفت سر نهاد اندر بیابان و برفت
وحی آمد سوی موسی از خدا بندهٔ ما را ز ما کردی جدا تو برای وصل کردن آمدی
یا برای فصل کردن آمدی تا توانی پا منه اندر فراق اَبْغَضُ الاَشْیاءِ عِنْدی الطَّلاق
هر کسی را سیرتی بنهاده ایم هر کسی را اصطلاحی داده ایم در حق او مدح و در حق تو ذم
در حق او شهد و در حق تو سم در حق او نور و در حق تو نار در حق او ورد و در حق تو خار
در حق او نیک و در حق تو بد در حق او قرب و در حق تو رد ما بری از پاک و ناپاکی همه
از گران جانی و چالاکی همه من نکردم امر تا سودی کنم بلکه تا بر بندگان جودی کنم
هندیان را اصطلاح هند مدح سندیان را اصطلاح سند مدح من نگردم پاک از تسبیحشان
پاک هم ایشان شوند و درفشان ما برون را ننگریم و قال را ما درون را بنگریم و حال را
ناظر قلبیم اگر خاشع بود گرچه لفظ گفت ناخاضع بود زانکه دل جوهر بود گفتن عرض
پس طفیل آمد عرض جوهر غرض چند ازین الفاظ و اضمار و مجاز سوز خواهم سوز با آن سوز ساز
آتشی از عشق در جان برفروز سر بسر فکر و عبارت را بسوز موسیا آداب دانان دیگرند
سوخته جان و روانان دیگرند عاشقان را هر نفس سوزیدنی است برده ویران خراج و عشر نیست
ور خطا گوید ورا خاطی مگو گر بود پر خون شهید او را مشو خون شهیدان را ز آب اولی‌تر است
این خطا از صد صواب اولی‌تر است در درون کعبه رسم قبله نیست چه غم ار غواص را پاچیله نیست

تو در سرستان نهایی ذی مجوی   اندر قعر بیابان چاه کنان را مگو   ملت عشق از همه دینها جداست
عاشقان را مذهب و ملت خداست   بالجمله بنا بر اقوال علمای اهل سنت اگر عوام الناس واجب تعالی را
اعتقاد بکنند که جسمی است نه مانند اجسام دیگر که موجب تبعض و تجزی است بلکه بمعنی کالیق و احری
بجناب اقدس اوست تعالی مجده همین باعث کفر اینها میگردد زیرا که عوام عادت کرده اند بلکه اشیا را
بحس ادراک میکنند اعتقاد میکنند که هرچه بحس مدرک نگردد وجودی و حقیقتی ندارد و تصدیق بوجود عقل
و نفس و صورت مجرده نمیتوانند کرد بلکه بعضی خواص را نیز تصور این امور در غایت صعوبت و تعسر است
اگرچه اینها ممکن است جزم کردن بوجود مجردی که زمانی و مکانی نبود و حیز و جهت نداشته باشد لکن
واهمه قصور میکند امری را که آن غیر خداست رئیس حکمای اسلام شیخ ابو علی سینا در کتاب تعلیقات
میفرماید الانسان لما اعتاد ان یدرک الاشیاء بالحس صار یعتقد ان ما لا یدرک
حسا لا حقیقة له ولا یصدق بوجود النفس والعقل وکل صورة مجردة لانه اعتاد ان
یری الصورة الجسمانیة ویراها محمولة فی شیء غیر مجرد فانها مع ما یراه من فعل الطبیعة
وفعل النفس والعقل اعتبارا لکنه بوجود الطبیعة اوثق منها بوجود النفس والعقل ۲۳
لانه یشاهد الاجسام الطبیعیة ویری افعال الطبیعة فیها ظاهرة وفعل النفس
اخفی من الطبیعة لانها اشد تجردا من الطبیعة وکذلک فعل العقل اشد تجردا
منها وکل ما هو اظهر فعلا فی الاجسام فانه بوجوده اوثق وبالجملة فانه یعتقد ان
لا وجود لجوهر مجرد ولا حقیقة له وان الحقیقة انما هی للجسم المحسوس لان الحس
یدرکه ولعمری ان الحس لا یدرک المعقول لانه مجرد ولا یدرکه الا مجرد واما الغیر
المجرد فلا یدرکه الا الغیر المجرد ویکاد یعتقد فی الجسم انه واجب الوجود غیر
معلول لا سیما الفلک الاعلی لبساطته ولا یجوز ان لا یکون معلولا لانه مرکب من
هیولی وصورة وهناک ثلثة اشیاء هیولی وطبیعتها العدم وصورة تقسیم
الهیولی بالفعل وتظهر فی الهیولی وتکون محمولة فیها وتالیف فلا یجوز ان یکون
الجسم علة فاعلة لنفسه وایضا فانه یجب ان یقترن بصورة اخری التی تظهر
وجوده علی ما عرفت انتهی این جاست که جناب رسالت مآب علیه و آله الصلوة والسلام

مسلمین را تکلیف و دقایق افکار حکما که در اثبات واجب تعالی نموده اند نمیفرمود در هر خبر و تکلم بشهادتین
و بر آنچه موجب تمیز از الله باطله باشد و در قبول اسلام کفار قناعت میفرمودند ابن اثیر در جامع الاصول
از موطا از عبید الله بن عتبه بن مسعود روایت کرده ان رجلا من الانصار جاء الی رسول الله
صلی الله علیه وسلم بجاریة له سوداء فقال یا رسول الله علیّ رقبة مومنة ان اعتق
هذه فقال لها رسول الله صلی الله علیه وسلم اتشهدین ان لا اله الا الله قالت نعم
قال لها اتشهدین ان محمدا رسول الله صلی الله علیه وسلم قالت نعم قال اتؤمنین
بالبعث بعد الموت قالت نعم قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اعتقها نیز در جامع الاصول
از صحیح مسلم و موطا و سنن ابو داود و نسائی از معویه بن حکم سلمی روایت کرده قال اتیت رسول الله
صلی الله علیه وسلم فقلت یا رسول الله ان جاریة کانت لی ترعی غنما لی فجئتها وقد
فقدت شاة من الغنم فسالتها عنها فقالت اکلها الذئب فاسفت علیها وکنت من
بنی آدم فلطمت وجهها وعلیّ رقبة افاعتقها فقال لها رسول الله صلی الله علیه وسلم این الله
فقالت فی السماء فقال من انا فقالت انت رسول الله فقال رسول الله صلی الله علیه
وسلم اعتقها این لفظ موطا است و در صحیح مسلم و ابو داود و نسائی در آخر حدیث فانها مومنة ۲۴
زیاده نموده اند نیز در جامع الاصول از ابو هریره روایت کرده ان رجلا اتی النبی صلی الله علیه وسلم
بجاریة سوداء فقال یا رسول الله ان علیّ رقبة مومنة فقال لها این الله فاشارت
الی السماء باصبعها فقال لها من انا فاشارت الی النبی صلی الله علیه وسلم والی السماء یعنی
انت رسول الله فقال اعتقها فانها مومنة اخرجه ابو داود هم چنین از لفظ صورت معنی
شائع متعارف که شکل و خلقت باشد مراد نیست بلکه صورت سوای معنی شائع متعارف بر سبیل اشتراک
بر چند معنی اطلاق کرده میشود چه صورت گاهی اطلاق کرده میشود و مراد از آن حقیقت و ماهیت
میباشد و گاهی بر وجود عقلی شی اطلاق کرده میشود و گاهی بر کمال هر شی و گاهی بر وجود بحت که تعلق
بجسم و جسمانی ندارد مانند ذوات مفارقات از مواد و اجرام و میگویند ذات خدا تعالی صورة الصور
و حقیقة الحقائق است گویا خبر او سبحانه جل شانه باطل الحقیقة ناقص الوجود است بحیثیتی که محتاج است
بصوری که او را به پیرایه صورت بیاراید و از حضیض قوت بسر حد فعل و وجود برساند و بنا بر این اصطلاح

نقل ابن الاثیر تلک الاحادیث فی الفصل الاول من الباب الاول من الکتاب الاول من حرف الهمزة

٢٥

اصطلاح تجسیم و تشبیه ثابت نمی‌شود و جواز اطلاق آن از جانب شارع ماذون باشد یا نباشد مثل
این قول از عرفای کامل اهل سنت منقول شده و در رجال و روات امامیه مانند محمد بن نعمان و اتباع و نظرا
او بتشبیه و تجسیم و نحو و صورت بودن او تعالی قائل نیستند بلکه مذهب ایشان در متشابهات کتاب
و سنت عدم تاویل و ایمان آوردن و تصدیق نمودن بظواهر آن و تفویض علم آن بعلام الغیوب است
و از آنجا که رجال مذکور احادیث و آیات متشابهه که در بعضی از آن تصریح بصورت و در بعضی اثبات
لوازم جسمیت مانند صعود و نزول و نحو ذلک و هم چنین اطلاق صورت بر او تعالی در بعض روایات
ملاحظه نموده‌اند بالفاظ منصوصه ایمان آورده از بیان نموده تاویل آن را بعلم خدای تعالی تفویض نموده‌اند
و اطلاق این الفاظ بسبب ورود آن در کتاب و سنت در حق او تعالی تجویز نموده‌اند و در کتب اهل سنت
نیز تحلیل احادیث بی حد و احصا مروی است در مواضع مناسب این کتاب بطریق نقل از کتب
معتبره اهل سنت منقول شده درین مقام چند روایت که در آن اطلاق صورت و غیر آن بر او تعالی
وارد است مذکور میگردد و جواب آن در این عجاله متعسر است از انجمله مسلم در صحیح خود روایت کرده
عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم خلق الله آدم علی صورته
شیخ عبد الحق دهلوی در ترجمه مشکوة فرموده و در حدیث آمده خلق آدم علی صورة الرحمن نیز
مشکوة از عبد الرحمن بن عباس روایت کرده قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم رایت ربی
فی احسن صورة قال فبم یختصم الملأ الاعلی قلت انت اعلم قال فوضع کفه بین کتفی
فوجدت بردها بین ثدیی فعلمت ما فی السموات و الارض و تلا کذلک نری
ابراهیم ملکوت السموات و الارض نیز ترمذی از ابن عباس و معاذ بن جبل روایت کرده قال
صلی الله علیه و سلم انی صلیت اللیل ما قضی ربی و وضعت جنبی فی المسجد فاتانی
ربی فی احسن صورة ابن اثیر در جامع الاصول در حرف القاف ضمن حدیث طویل روایت نموده
موضع حاجت درین جا مذکور میشود قال فیاتیهم الجبار فی صورة غیر صورته التی راوه فیها
اول مرة فیقول انا ربکم فیقولون انت ربنا فلا یکلمه الا الانبیاء فیقال هل بینکم و بینه
آیة تعرفونها فیقولون نعم الساق فیکشف عن ساقه فیسجد له کل مومن الحدیث نیز
در روایت دیگر مثل این روایت ذکر کرده موضع حاجت اخذ نموده شد اتانی الله فی ادنی صورة

من التي رواه فيها قال فما تنتظرون يتبع كل امة كانت تعبد قالوا يا ربنا فارقنا الناس في الدنيا افقر ما كنا اليهم ولم نصاحبهم فيقول انا ربكم فيقولون نعوذ بالله منك لا نشرك بالله شيئا حتى ان بعضهم ليكاد ان ينقلب فيقول هل بينكم وبينه اية فتعرفونها فيقولون نعم فيكشف عن ساقه فلا يبقى من كان يسجد لله من تلقاء نفسه الا اذن له بالسجود ولا يبقى من كان يسجد اتقاء ورياء الا جعل الله ظهره طبقة واحدة كلما اراد ان يسجد خرّ على قفاه ثم يرفعون رؤسهم وقد تحول في صورته التي راوه فيها اول مرة فقال انا ربكم فيقولون انت ربنا الحديث مسلم نيز اين حديث را از ابو سعيد خدری با دنی تفاوت روایت کرده نیز مسلم از ابو هریره در ضمن حدیث طویل روایت کرده موضع حاجت منقول میشود فیاتیهم الله تبارك وتعالى في صورة غير صورته التي يعرفون فيقول انا ربكم فيقولون نعوذ بالله منك هذا مكاننا حتى ياتينا ربنا فاذا جاء ربنا عرفنا فياتيهم الله تبارك وتعالى في صورته التي يعرفون فيقول انا ربكم فيقولون انت ربنا فيتبعونه الحديث احادیث اخیره بر قرار و صدور بر جناب باری عز اسمه و تحول او از صورتی بصورت دیگر چنانچه شان هیولای عناصر است دلالت دارد علمای اهل سنت اینچه تاویل این روایات خواهند نمود یا علم آن بعلام الغیوب مفوض خواهند ساخت در کلام این رجال[له] نیز مثل آن جاری است بالجمله الجواب الجواب هم چنین مراد از مکان در قول آنها علم قدری او تعالی است بعلاقه اینکه چنانچه مکان محل اعتماد می باشد علم نیز موجب اعتماد میگردد و قوله تعالى الرحمن على العرش استوى نظیر این معنی است که بخاری در صحیح خود روایت کرده که مراد از کرسی علم است و مراد از جهت نیز جهت متعارفه نیست بلکه جهت عقلیه است که از مواد ثلثه است یعنی جهت وجوب یا علو معنوی و غرض ایشان ازین اقاویل بیان تطابق عالم ناسوت با عالم لاهوت است چنانچه معلم اول در اثولوجیا تصریح بان نموده و در الهیات بمعرض بیان ابداع اشیاء او تعالی نموده انکه ... و انکار صفات الهیه بروات امامیه نیز از ظنون فاسده است چه قول هشام بن حکم لا یزال عالما بنفسه نص قاطع است بر قدم علم او تعالی بذات اقدسش و شکی نیست که علم او تعالی باشیا مندمج و منطوی است در علم او بذات اقدسش مانند انطوای قوانین شجر و انطوای بحر بر امواج مثلا چه او تعالی حقیقت ذات مقدس

٢٦

[له] ونیز مقاتل بن سلیمان که از اکابر مفسران جلیل القدر و نعیم بن حماد که از محدثین عمو المکان زد معنی القاف است و دیگر اکابر و اعیان اهل السنت از مجسمه بودند چنانچه ابن الجوزی در کتاب تلبیس ابلیس گفته و قد کان فی المتکلمین ... مقاتل بن سلیمان و نعیم بن حماد و داود الجواربی یقولون ان الله صورة و اعضاء و زعم ان معبوده نور ... بیان بن سمعان بن عمران ... جمیع اعضائه الا ... ١٢

مقدس خود را چنانچه هست میداند و حقیقت او جل مجده این است که او تعالی وجود محض و منشأ وجود
جمیع ماهیات است بترتیبش پس اگر ذات اقدس خود را مبدأ ماهیات میداند علم بآن ماهیات در علم
بذاتش منطوی خواهد بود و اگر خود را مبدأ آن ماهیات نداند خود را چنانچه هست ندانسته باشد و آن
محال است زیرا که علم او بذاتش از آنجهت است که ذاتش نهایت انکشاف بخودش هست و چنانکه هست نزد
خودش مکشوف است پس علم بماهیات در علم بذاتش منطوی است بی آنکه موجود شود و بکثرتی در او
و در علمش و تعبیر کرده میشود از این علم بعلم حقیقی و علم اجمالی که فوق آن اجمالی نیست و خلاق صور
تفصیلیه و این مرتبه عنایت الهیه ازلیه است و قول هشام یعلم الاشیاء بعد کونها بعلم به اثبات
علم اجمالی که عین مرتبه ذات است و علم باشیا منطوی است در آن اشاره است باینکه اشیا با آنکه بعلم
اجمالی عین ذات معلوم است و تعالی جل مجده او تعالی شانه اشیا را بعد وجود آنها بعلم دیگر که عین
ذات اقدس نیست و بعد مرتبه ذات است و تعبیر کرده میشود از آن بعلم تفصیلی نیز میداند پس محصل
کلام هشام بن الحکم در علم باری تعالی شانه اینست که واجب تعالی را دو نحو از علم است یکی علم اجمالی
فعلی که عین ذات اقدس او است و ازلاً و ابداً ثابت و باقی است و اشیا در مرتبه ذات باین علم معلوم ۲۷
او تعالی است دیگری علم تفصیلی که عین ذات واجب نیست بلکه شانی از شئون موجودات است بعد
از ایجاد اشیا حادث میشود و اشیا باین علم در مرتبه ایجاد منکشف و حاضر اند نزد او تعالی ملخص
کلامش آنکه موجودات خارجیه پیش از وجود معلوم مبدع اند جل شانه و در وقت اتصاف آنها
بوجود خارجی منکشف و حاضر اند نزد او تعالی این قول هیچ وجه مستلزم نفی علم اشیا از واجب در
ازل نیست بلکه عین تحقیق است که افاضل حکمای محقق و اعاظم علمای مدقق در علم باری تعالی شانه
افاده فرموده اند تفصیل مقام مع ما له و ما علیه در کتب متداوله مذکور است من شاء فلیرجع الی
مظانها و نیز میتوان گفت که از علم در کلام این روات معنی ما به الانکشاف که مبدأ ترتب آثار است
مراد نیست بلکه معنی مصدری است و از آنجا که معنی صدق اضافی نسبی است که بغیر وجود و تحقق طرفین
منتسبین در خارج موجود و متحقق نمیتواند شد لاجرم علم و دیگر صفات که نزد آنها راجع بعلم است باین
معنی غیر ذات واجب و موجود بوجود متعلقات و حادث باشد و در حال دیگر درین مسئله مقتفی آثار
هشام بن الحکم اند چنانچه فاضل شهرستانی در ملل و نحل تصریح بآن فرموده در الهیات بعون

عنایت ایزدی باستیعاب مذکور میشود نهایتش آنکه ازانجا که رجال مذکور سایر صفات را راجع بعلم
میدانند تقسیم دیگر صفات نیز مانند علم باجمالی و تفصیلی التزام نموده اجمالیه را عین ذات و قدیم
بقدم ذات و تفصیلیه را مغایر ذات مقدس و حادث بحدوث متعلقات آنها میدانند و بعبارت
دیگر صفات را باعتبار مصداق عین ذات اقدس و قدیم بقدم ذات و باعتبار مفهوم که معانی حدثیه
اضافیه اند غیر ذات و حادث بحدوث متعلقات میدانند و درین قول محذوری نیست و بحکم آنکه
قول بتکفیر قائلین ببدا ناشی از عدم تحصیل و تحقیق حقیقت بداء و آیات و اخبار [illegible]
مذکور میگردد مجمل آنست که کلام در مفهوم لغوی بدا نیست بلکه در مفهوم اصطلاحی آنست و آن
عبارتست از سنوح امری که متوقع الوقوع نباشد و سبب عدم تقدم اسباب از جمیع [illegible]
او هیچ یک از نفوس عالیه و سافله اطلاعی بران نداشته باشند مگر نزد قرب وقوع آن ازانجا که همه
نفوس منطبعه فلکیه و [illegible] در ملائکه سماویه و ارضیه و قلوب انبیای کرام و اولیای عظام هست و
نفوس منطبعه و عالم اعیان از مراتب علم تفصیلی واجب تعالی [illegible] اراده و [illegible]
اراده او تعالی است باین علاقه [illegible] بداء بواجب تعالی در اخبار [illegible] قول پیغمبر
علیه و آله الصلوة و السلام واقع شده بخاری در صحیح خود آورده که آنحضرت علیه و آله الصلوة
و السلام فرمود بدا لله ان یبتلیهم و رجال امامیه در قول ببدا متفق اقوال حضرت سید ابرار
و متتبع اخبار ائمه اطهار اند [illegible] رجال مذکور درین باب بخبر باسانید او [illegible] پیغمبر خدا و ائمه هدی
علیه و علیهم الصلوة و السلام [illegible] و حسن تقریر [illegible]
در قول بامثال این کلمات [illegible] نعوذ بالله من الکفر بعد الهدی
ولنعم ما قیل [illegible] مقال [illegible] هفته [illegible] سال [illegible]
[illegible] ✤ [illegible] ✤
بسته لب دریا [illegible] ✤ تا نشی باشد مقال اهل حال ✤ [illegible] لب کرده اند ✤
[illegible] خاموش چندان ای فلان ✤ تا فراموشت شود نطق و بیان ✤ چند با این [illegible] فروغ
باده [illegible] و دروغ اندر دروغ ✤ [illegible] ✤ جمله [illegible]
یازدهم آنکه قول بتشبیه و تجسیم و غیر آن برفرض تسلیم مخصوص ببعضی رجال امامیه [illegible]

مجسمه اهل سنت

اكثر محدثين و رجال اهل سنت در اين قول شريك ايشان اند و در مواقف و شرح آن فرموده و منهم مشبهة
الحشوية كمضر وكهمس والهجيمي قالوا هو جسم لا كالاجسام من لحم و دم وله الاعضاء والجوارح
ويجوز عليه الملامسة والمصافحة والمعانقة للمخلصين الذين يزورونه ويزورهم ومنهم
مشبهة الكرامية اصحاب ابي عبد الله محمد بن كرام قيل الافقه فقه ابي حنيفة والدين دين
محمد بن كرام قالوا ان الله تعالى على العرش من جهة العلو مماس له من صفحته العليا ويجوز
عليه الحركة والنزول فاختلفوا ايملأ العرش ام لا يملأه بل هو على بعضه وقال بعضهم
ليس هو على العرش بل هو محاذ للعرش واختلفوا ابعدٍ متناهٍ او غيره ومنهم من اطلق
عليه لفظ الجسم ثم اختلفوا بل هو متناه من الجهات كلها او متناه من جهة تحت
فقط اولا بل هو غير متناه في جميع الجهات انتهى يعني مشبه حشويه يعني محدثين اهل سنت مانند
مضر وكهمس واحمد هجيمي گفته اند كه او تعالى جسم است نه مانند اجسام و او مركب از گوشت و خون است
و او را اعضا و جوارح است و جايز است بر و ملامسه و مصافحه و معانقه مخلصانى كه در دنيا بزيارت او
مى آيند و او آنها را زيارت ميكند و بعضى از ايشان مشبهه كراميه اصحاب ابي عبد الله محمد بن كرام كه
در حق او گفته شده كه فقه فقه ابو حنيفه است و دين دين محمد بن كرام گفته اند كه خداي تعالى بر عرش از جهت
علو مماس است مر او را صفحه عليا و جايز است بر او حركت و نزول پس اختلاف كرده اند آيا خداي آنها
پر كرده است عرش را يا پر نكرده است بلكه او بر بعضى از عرش است و بعضى گفته اند او بر عرش نيست
بلكه محاذي عرش است و اختلاف كرده اند كه محاذات به بعد متناهي است يا غير متناهي و بعضى بر او
اطلاق لفظ جسم كرده اند پس مختلف شده اند كه آيا متناهي است در جميع جهات يا متناهي است
از جهت تحت يا در جميع جهات غير متناهي است و نيز در احاديث اهل سنت وارد و يافته رايت ربي
بصورة شاب امرد و رايت ربي في صورة شاب له وفرة صاحب مجمع البحار حكم بصحت آن فرموده
و علامه دواني در شرح عقايد عضديه ميفرمايد والمشبهة منهم من قال انه جسم حقيقة ثم افترقوا
فقال بعضهم انه مركب من لحم و دم وقال بعضهم هو نور يتلألأ كالسبيكة البيضاء طوله
سبعة اشبار بشبر نفسه ومنهم من يقول انه على صورة انسان ومنهم من قال انه شاب
امرد جعد قطط ومنهم من قال انه شيخ اشمط الراس ومنهم من قال انه في جهة الفوق

٢٩

To: www.al-mostafa.com

ومماس للصفحة العليا من العرش ويجوز عليه الحركة والانتقال وتبدل الجهات ويأط العرش
تحته اطيط الرحل الجديد تحت الراكب الثقيل وهو يفضل على العرش بقدر اربع اصابع
مضمومة ومنهم من قال هو محاذ للعرش غير مماس له وبعده عنه مسافة متناهية
وقيل بمسافة غير متناهية ولم يستنكف هذا القائل عن جعل غير المتناهي محصورا بين
حاصرين ومنهم من تستر بالبلكفة فقال جسم لا كالاجسام وله حيز لا كالاحياز ونسبته
الى حيزه ليس كنسبة الاجسام الى احيازها وهكذا ينفي جميع خواص الاجسام عنه حتى
لا يبقى الا اسم الجسم وهولاء لا يكفرون بخلاف المصرحين بالجسمية واكثر المجسمة هم الظاهريون
المتبعون لظواهر الكتاب والسنة واكثرهم المحدثون ولابن تيمية ابي العباس احمد واصحابه
ميل عظيم الى اثبات الجهة والمبالغة في القدح في نفيها ورايت في بعض تصانيفه انه لا فرق
عند بداهة العقل بين ان يقال هو معدوم وان يقال طلبته في جميع الامكنة فلم اجده
ونسب النافين الى التعطيل هذا مع علو كعبه في العلوم النقلية والعقلية كما يشهد به من
تتبع تصانيفه وتحصل كلام بعضهم في بعض المواضع ان الشرع ورد بتخصيصه تعالى بجهة ۳۰
الفوق كما خصص الكعبة بكونها بيت الله وكذلك يتوجه اليها في الدعاء ولا يخفى انه ليس في
هذا القدر غائلة اصلا لكن بعض اصحاب الحديث من المتاخرين لم يرض بهذا القول وانكر
كون الفوق قبلة الدعاء بل قال قبلة الدعاء هو نفس قبلة الصلوة وصرح بكونه جهة الله تعالى
حقيقة من غير تجوز انتهى يعني مشبهه بعضي از انها گفته اند او تعالى در حقيقت جسم است پس اختلاف نموده اند
بعض گفته اند که او تعالى شانه مرکب است از گوشت وخون وبعض گفته اند او نوري است ميدرخشد مانند
شوشه سفيد طول او هفت شبر است بشبر خود وبعضي از انها ميگويند که بصورت انسان است وبعضي از ان گويند
که او جوان امرد است وبعضي گفته پير دو موى است وبعضي از انها گفته اند در جهت فوق ومماس است صفحه عليای
عرش را وجائز است بر و حرکت وانتقال وتبدل جهات واو از ميدهد عرش زير او مانند آواز پالان نو
در زير راکب گران بار واو فاصل است بر عرش بقدر چهار انگشت وبعضي از انها ميگويند که او محاذي
عرش است مماس او نيست وبعد او از عرش مسافت متناهي است وبعضي گويند مسافت غير متناهي است
واين قائل استنكاف نيكند از گردانيدن غير متناهي محصور در دو حاصر وبعضي از مجسمه تستر نموده

تستر نموده اند بتلکفه یعنی بلا کیف یعنی میگویند که او تعالی جسم است بی چون و بی چگونه و او جسمی است نه مانند
اجسام دیگر و او را حیزی است نه مانند احیاز دیگر و نسبت او بحیزش مانند نسبت اجسام باحیازشان نیست
و هم چنین نفی میکنند جمیع خواص اجسام را از و تعالی تا آنکه باقی نمی ماند مگر اسم جسم و اینها را تکفیر نموده شده
بخلاف مجسمه مصرحه و اکثر مجسمه اصحاب ظاهر اند که اتباع ظواهر کتاب و سنت می نمایند و اکثر آنها محدثین اند
و ابن تیمیه ابو العباس احمد و اصحابش را میل عظیم در اثبات جهت و مبالغه در قدح نفی جهت است
و در بعضی از تصانیف او دیده ام که نوشته که فرقی نیست نزد بداهت عقل درین که گفته شود که او تعالی معدوم
است و درین که گفته شود طلب کردم و جستم او را در جمیع امکنه و نیافتم او را و نسبت کرده است نفی کنندگان
جهت را بسوی تعطیل این است قول او با وجود علو کعب او در علوم نقلیه و عقلیه که شهادت میدهد بآن
کسی که تتبع میکند کتب او را و محصل کلام بعضی از آنها در بعض مواضع اینست که شرع وارد شده است
بتخصیص او تعالی بجهت فوق چنانچه تخصیص یافته است کعبه ببودنش خانه خدا و بهمین جهت توجه نموده
میشود بسوی او در دعا و مخفی نیست که درین قدر اصلا فائده نیست لیکن بعض متاخرین راضی باین قول نشده
بودن جهت فوق را قبله دعا انکار کرده گفته است که قبله دعا نفس کعبه است و تصریح نموده است که آن جهت
خدای تعالی است در حقیقت بغیر ارتکاب مجاز نیز عبارت شیخ عبد القادر جیلانی ناطق است بر ذی
جهت بودن او تعالی شیخ عبد الوهاب شعراوی در کتاب یواقیت و جواهر گفته رأیت له في كتاب البهجة
المنسوبة لسيدي الشيخ عبد القادر الجيلي رضي الله عنه ما نصه اعلموا ان عبادتكم لا يدخل
الارض وانما تصعد الى السماء وقال تعالى اليه يصعد الكلم الطيب والعمل الصالح يرفعه
فربنا سبحانه وتعالى في جهة العلو الله على العرش استوى وعلى الملك احتوى وعلمه محيط
بالاشياء بدليل سبع آيات في القرآن في هذا المعنى لا يمكن ذكرها لاجل جهل الجاهل ورعونته
انتهی نیز اشاعره اگرچه قائل بقدم صفات اند لیکن از انجا که صفات را عین ذات نمیدانند بنا بر قول آنها در مرتبه
ذات صفات از واجب تعالی مسلوب خواهند بود زیرا که هر چیز که ذات و ذاتی شی نباشد ثبوتش برای
شی ضروری نخواهد بود و معلل خواهد بود و هر معلل را علتی میباشد و هر معلول ممکن بالذات پس صفات ممکن
باشند و هر ممکن حادث است پس باید که صفات حادث باشند نیز اگرچه جمهور ایشان میگویند که صفات
قدیمند لیکن میگویند که تعلق حادث است و این قول مستلزم حدوث صفات است چنانچه محقق دوانی

۳۱
شیخ عبد القادر جیلانی ناطق بر ذی جهت بودن او تعالی تصریح نموده

له قد ثبتت یعنی تلک العبارة فی نسختین من الیواقیت والجواهر لعبد الوهاب الشعرانی الذی هو من نسخ اجازة الفاضل الناصر منه

در شرح عقاید عضدیه تصریح بان فرموده و مفاد کلامش آنست که متکلمین میگویند که علم قدیم و تعلق حادث
است و مخفی نیست که این قول مفضی بانست که خدای تعالی را در ازل علمی بحوادث نباشد چه علم تا وقتی
که متعلق نشود بشی متصف نمیشود صاحبش بعالم بودن بآن شی مگر بالقوه چنانچه اگر بصر متعلق نشود
بچیزی متصف نمیشود صاحبش بمبصر بودن آنچیز بالفعل حاصل که انکشاف شی معین را لا بد است از تعلق
علم و کفایت نمیکند در ان حصول صفت علمی که ثابت میکنند آنرا و الا بایستی که یکی از ما در حالت ذهول
اشیا عالم باشیا بودی و این باطل است بالجمله در کتب احادیث اهل سنت بلکه صحاح سته ایشان نیز روایات
مشبهه و مجسمه مانند مضر و کهمس و نظرای اینها وارد و یافته که خدای تعالی را جسم میدانند و تجویز ملامسه
و مصافحه و معانقه در حق او سبحانه میکنند الی غیر ذالک من الاعتقادات [illegible]
فهو جواب [illegible] تقول بامثال این تاویل دلیل عدم اطلاع اوست بر احوال رجال فریقین و قرینه
عدم تحصیل اوست اقوال محققین طایفتین را کما لا یخفی علی المتتبع الخبیر و وارد و هم آنکه افشای بعض
اسرار از اسباب قادحه در روایت نیست زیرا که برخی از صحابه مثل حاطب بن ابی بلتعه و معاذ
بن جبل و ام المومنین حفصه بعضی از اسرار آنحضرت را صلی الله علیه و علی آله افشا کرده اند و ان ۳۲
آنجناب را شائع و ذائع ساخته و در موضع مناسب افشای ائمه تعالی بر روایات [illegible]
میشود و هیچکس از [illegible] و خلف [illegible] قدح در روایت این بزرگان نکرده روایات اینها را در قبول و صحت
و احتجاج مانند روایات [illegible] دیگر میدانند سیوم آنکه اسناد تزویر و جعل توقیعات شیخ [illegible]
محمد بن بابویه افترای محض و کذب صریح است در کتابی از کتب امامیه اثری از ان نیست چهارم آنکه
ترجیح توقیعات بر روایات صحیحة الاسناد مستلزم قدح در وی نیست زیرا که ثابت است [illegible]
حلبی اهل سنت در [illegible] موصول [illegible] و در شرح [illegible]
الاجازة صحیحة تجوز الروایة بها علی الصحیح المشهور بین اهل الحدیث [illegible] معدود
فی السند الموصول و هو قول الاکثر من المتقدمین و المتاخرین و الیه صار جماعة من الاصولیین
منهم صاحب المحصول و در صحیح بخاری احادیث باین وجه مروی است کما یجی انشاء الله تعالی
مفصلا فی موضع یلیق به بالجمله هرگاه توقیع که در [illegible] موصول معدود است [illegible]
هرگاه واسطه ثقه و عدل و صدوق باشد احتمال آن لازم است و ترجیح آن بر روایات [illegible]

له ابن کمیس [illegible] انها [illegible]

موضع شناخت صاحب

مرتبه باشد بهیچ نوع مستلزم شناعتی نخواهد بود و حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله بنام هر کس که توقیع

اصدار میفرمود آنکس توقیع همایون را سجل سعادت و مباهات خود تصور کرده عمل بآن مینمود و بر سر دیات

صحیحه دیگر از ائمه هیچ میدانیم هیچکس انکار بر این معنی نمیکرد پس نزد هم آنکه تشنیع و استبعاد تصحیح روایت سفراء

مدعیان رویت حضرت امام همام علیه السلام در کمال استعجاب است زیرا که مدار صحت روایت بر عدل

و ثقه و صدوق بودن راوی است هرگاه باختیار و امتحان و معاشرت باطنیه ثقه و عدل و صدوق

بودن شخصی متحقق گشت حکم بصحت روایتش لازم است و سفارت و رویت امام علیه السلام از اسباب

قادحه در روایت نیست خصوصا هرگاه بکراماتی یا خارقی که باعث اطمینان قلب طالب تواند شد

بوده باشد و وجود حضرت امام علیه السلام و حیات و بقای او بطریق تواتر و نصوص متواتره نزد

امامیه ثابت است و حکم بوجود و حیات آنحضرت مانند حکم بوجود دیگر بعداوست پس مدعی سفارت

و رویت آنحضرت علیه السلام هرگاه صدوق و ثقه و عدل خصوصا هرگاه متعضد بعد و در کرامات

و مقترن بقرائن و امارات باشد تصحیح روایاتش مستلزم شناعتی و محذوری نیست استبعاد این امور ناشی

از توهمات سوداویه ظلمانیه و تسویلات باطله شیطانیه است با آنکه برخی از علمای اهل سنت ۳۳

و محققین عرفای ایشان مانند شیخ محی الدین عربی و شیخ شهاب الدین شعراوی و شیخ ابو عبدالله

محمد بن یوسف گنجی شافعی صاحب کتاب البیان فی اخبار صاحب الزمان بوجود و حیات و بقای

آنحضرت تا وقت موعود ظهور آنحضرت علیه الصلوة و السلام قائل و در این عقیده با امامیه شریکند و شیخ

بلاذری که از اعاظم حفاظ و محدثین اهل سنت است بلا واسطه از آنحضرت علیه السلام روایت کرده است

و روایت مذکور را شیخ و والد فاضل ناصب در کتاب فصل مبین و دیگر کتب خود تخریج نموده چنانچه انشاءالله

تعالی در موضع مناسب این باب بحول و قوه الهی نقل نموده شود و نشانزد و انکم مجادل را میرسد که بر طبق

آنچه فاضل ناصب افاده فرموده است بگوید که علمای اهل سنت تعریف صحیح چنین نموده اند هو ما اتصل

بواسطة عدل ثقة من غیر شذوذ و علة و موافق این تعریف که خود ایشان کرده اند مرسل و منقطع

داخل صحیح نیست زیرا که اتصال ندارد حال آنکه در اطلاقات خود مرسل و منقطع را صحیح میگویند چنانچه

بر تعالیق بخاری اطلاق صحیح میکنند و عدالت را نیز در اطلاق صحیح اعتبار نمیکنند حال آنکه در این

تعریف ماخوذ است پس روایت مجهول الحال را صحیح میگویند مانند عبدالکریم بن ابی المخارق ابو امیه

المعلم البصري نيز كه بخاري وابو داود وترمذي ونسائي وابن ماجه ازو روايت نموده اند قال في التقريب ضعيف وماننده عباس بن حسين قنطري كه بخاري در صحيح خود ازو روايت كرده وقال ابن حبان انه مجهول ومحمد بن الحكم المروزي قال ابو حاتم انه مجهول وحديث عبد الرحمن المستملي را حاكم تصحيح نموده وقال ابن القطان انه مجهول واسحاق بن سعيد كه از رجال مسلم است وبخاري نيز تعليقا ازو روايت كرده قال ابن عدي هو مجهول نيز جماعه يعني بخاري ومسلم وترمذي وابو داود وابن ماجه ونسائي از زهير بن محمد تميمي ابو منذر روايت كرده احتجاج باو نموده اند ابن عبد البر فرموده انه ضعيف عند الجميع شيخ جلال الدين سيوطي حديث اغتنم خمسا را تصحيح نموده حال آنكه در اسنادش جعفر بن برقان واقع است ذهبي او را در ضعفاء ومتروكين درج نموده وقال ابن خزيمة لا يحتج به وحديث افضل الصدقة المنيح را ترمذي تصحيح كرده حال آنكه در اسنادش قاسم بن عبد الرحمن ووليد بن جميل اند قال ابن القطان القاسم بن عبد الرحمن مختلف فيه وقال الذهبي قال ابو حاتم وليد بن جميل روى عن القاسم احاديث منكرة وحديث فتح ابواب السماء را حاكم تصحيح فرموده قال عبد الرؤف المناوي فيه عفير بن معدان وهو مجمع على ضعفه الى غير ذلك من الاحاديث التي لا تحصى كثرة لو تعرضنا لذكرها لطال المقال واجر الى السامة والملال همچنين احاديث معلله نيز اطلاق صحيح ميكنند دارقطني وديگران بر صحيح بخاري كه نزد اينها اصح الكتب بعد كتاب الله است يكصد وده حديث استدراك نموده كه در آنها تعليل واقع است بعض معلل بارسال وبعض بادراج وبعض بوهم راوي وبعض باضطراب وغير آن احصائي آن خارج از طور اين عجاله است بطريق انموذج بذكر چند حديث ازانها مبادرت نموده از انجمله حديث مالك عن الزهري عن انس قال كنا نصلي العصر ثم يذهب الذاهب منا الى قبا فياتيهم والشمس مرتفعه درين حديث مالك را كه راوي حديث است وهم واقع شده مخالفت جمهور نموده بجاي الى العوالي الى قبا روايت كرده دارقطني ونسائي تعقب نموده وموضع التعقب منه قوله الى قبا ان الجماعة كلهم قالوا الى العوالي نيز دارقطني فرموده خالفه عدد كثير منهم شعيب بن ابي حمزة وصالح بن كيسان وعمرو بن الحارث ويونس بن يزيد ومعمر والليث بن سعد وابن ابي ذويب واخرون انتهى از انجمله حديث مالك عن حميد عن انس ان النبي صلى الله عليه وسلم نهى عن بيع الثمار حتى تزهى قيل وما تزهى قال حتى تحمر قال رسول الله

[illegible]

رسول الله صلى الله عليه وسلم ارايت اذا منع الله الثمرة ثم باخذ احدكم مال اخيه
این حدیث مدرج است و بخاری و مسلم هر دو در روایت ان متفق اند و جمله ارایت اذا منع الله از کلام انس است
و در یک روایت آنرا اسناد بحضرت خیر الانام علیه وآله الصلوة والسلام نموده قال الدارقطني خالف مالكا
جماعة منهم اسمعيل بن جعفر وابن المبارك وهشيم ومروان بن معاوية ويزيد بن هارون قالوا
فيه قال انس ارايت ان منع الله الثمرة قال وقد اخرجا جميعا حديث اسمعيل بن جعفر وقد
فصل كلام انس من كلام النبي صلى الله عليه وسلم انتهى ونهایت اعتذار قوم درین مقام انست
که انس در رویا راوی را تلقین نموده که این جمله از کلام حضرت رسول مختار است صلى الله عليه وسلم رفتح
الباري انتهى قلت سبق الدارقطني الى دعوى الادراج في هذا الحديث ابو حاتم وابو زرعة
الرازيان وابن خزيمة وغير واحد من ائمة الحديث كما اوضحته في كتابي تقريب المنهج بترتيب
المدرج وحكيت فيه عن ابن خزيمة انه قال رايت انس في المنام فاخبرني انه مرفوع انتهى
از جمله صحیح بخاری وانچه حدثنا ابراهيم بن موسى حدثنا هشام هو ابن يوسف عن ابن
جريج قال قال عطاء عن ابن عباس كان المشركون على منزلتين من النبي صلى الله عليه وسلم
الحديث این حدیث معلول است زیراکه بخاری را وهم شده که این حدیث از عطاء بن ابی رباح
مروی است وچنین نیست بلکه این حدیث را عطاء خراسانی در تفسیر خود روایت نموده وعطاء خراسانی
از شروط بخاری نیست نیز ابن جریج این حدیث را از عطاء خراسانی بطریق سماع اخذ نکرده است
بلکه بطریق وجادت روایت کرده وکتاب تفسیر را از عثمان بن عطا گرفته این حدیث را در ان کتاب دیده
روایت نموده قال ابو علي الغساني تعقبه ابو مسعود الدمشقي انه ثبت هذا الحديث والذي
قبله بهذا الاسناد سواء والحديث في تفسير ابن جريج عن عطاء الخراساني عن ابن عباس وابن
جريج لم يسمع التفسير من عطاء الخراساني وانما اخذ الكتاب من ابنه عثمان ونظر فيه قال
ابو علي وهذا تنبيه بليغ من ابي مسعود فقد روينا عن صالح بن احمد بن حنبل وعلي بن المديني
قال سمعت هشام بن يوسف يقول قال لي ابن جريج سالت عطاء يعني ابن ابي رباح عن التفسير
عن البقرة وال عمران ثم قال اعفني من هذا قال هشام فكان بعد اذا قال عطاء عن ابن عباس
قال الخراساني قال هشام فكتبنا ما كتبنا ثم مللنا حين علمنا انه عطاء الخراساني قال

ذكره العسقلاني في الحديث السابع والعشرين من كتاب البيوع في الفصل الثاني في بيان الاحاديث التي تتبعها عليهما حافظ عصره ابو الحسن الدارقطني وغيره من النقاد ١٢ منه

٣٥

ذكره العسقلاني في الحديث الحادي والثلاثين من كتاب الطلاق في الفصل الثاني من في بيان الاحاديث التي تتبعها عليهما حافظ عصره ابو الحسن الدارقطني وغيره من النقاد ١٢ منه

علي بن المديني وانما كتبت هذه القصة لان محمد بن ثور كان يجعلها عطاء عن ابن عباس

فظن الذين حملوها عنه انه عطاء بن ابي رباح قال علي وسالت يحيى القطان عن حديث

ابن جريج عن عطاء الخراساني فقال ضعيف فقلت له يحيى يقول اخبرنا قال لا شيء كله

ضعيف انما هو كتاب دفعه اليه در فتح الباري بعد نقل اين عبارت گفته قلت ففيه نوع اتصال

ولذلك استجاز ابن جريج ان يقول اخبرنا لكن البخاري انما اخرجه على انه من رواية

عطاء بن ابي رباح واما الخراساني فليس من شرطه لانه لم يسمع من ابن عباس لكن لقائل

ان يقول هذا ليس بقاطع في ان عطاء المذكور هو الخراساني فان ثبوتها في تفسيره لا يمنع

ان يكونا عند عطاء بن ابي رباح ايضا فيحتمل ان يكون هذان الحديثان عند عطاء بن ابي رباح

وعطاء الخراساني جميعا والله اعلم بعد ازان فرموده فهذا الجواب اقناعي وهذا عندي من المواضع

العقيمة عن الجواب السديد ولا بد للجواد من كبوة انتهى واز احاديث معلله بخاري حديث ضيعة

بن عمر عن نافع عن ابن لكعب بن مالك وعن مالك عن نافع عن رجل من الانصار

عن معاذ بن سعد او سعد بن معاذ ان جارية لكعب وعن جويرية عن نافع عن

رجل من بني سلمة اخبر عبد الله ان جارية لكعب بن مالك الحديث في الذبح بالمروة

قال رواه الليث عن نافع سمع رجلا من الانصار يخبر عبد الله وهذا اختلاف بين وقد

اخرجه قال الدارقطني وهذا قد اختلف فيه على نافع وعلى اصحابه اختلافا وفيه على

عبيد الله وعلى يحيى بن سعيد وعلى اسمعيل بن امية وعلى موسى بن عقبة وعلى غيرهم

وقيل فيه عن نافع عن ابن عمر ولا يصح والاختلاف فيه كثير انتهى بالجمله اختلاف درينجا

حد اضطراب رسيده وصاحب فتح الباري فرموده وقلت هو كما قال وعلته ظاهرة والجواب عنه تكلف

وتعسف نيز بخاري در صحيح فرموده عن اسحاق عن ابي المغيرة قال حدثنا الاوزاعي قال حدثنا

الزهري عن حميد عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من حلف منكم

فقال في حلفه باللات والعزى فليقل لا اله الا الله ومن قال لصاحبه تعال اقامرك

فليتصدق وسياق اين اسناد مخالف جمهور است چه غير ابو المغيره احدى از اوزاعي بطريق تحديث از زهري

روايت نكرده بلكه بطريق عنعنه از زهري روايت نموده اند قال الاسماعيلي لم يقل فيه احد عن الاوزاعي

اطلاق کردن اهل سنت صحیح را بر احادیث شاذه

عن الاوزاعي حدثني الزهري الا ابو المغيرة وقد رواه الوليد و عمر بن عبد الواحد عن الاوزاعي
عن الزهري معنعنا ورواه ميسرة بن بكر عن الاوزاعي قال بلغني عن الزهري صاحب فتح الباري
فرموده و هذا احد المواضع الدقيقة نیز بخاری در صحیح تخریج نموده حدثنا ميسرة بن صفوان قال
قال حدثنا ابراهيم بن سعيد عن الزهري عن سعيد بن المسيب عن ابي هريرة قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم بينا انا نائم رأيتني على قليب فنزعت ما شاء الله الحديث
درین روایت واسطه درمیان ابراهیم بن سعد و زهری ساقط شده است قال ابو مسعود سقط منه
رجل بين ابراهيم بن سعد والزهري وقد رواه مسلم على الصواب عن عمرو بن محمد الناقد
وغيره عن يعقوب بن ابراهيم بن سعد عن ابيه عن صالح بن كيسان عن الزهري انتهى همچنین
بر احادیث شاذه که راوی آن متفرد بروایت باشد نیز اطلاق صحیح میکنند و در صحاح سته ازین قبیل
بسیار است از انجمله حدیث عبد الله بن دینار که بخاری در صحیح روایت کرده عن ابن عمر ان النبي صلى الله
عليه وسلم نهى عن بيع الولاء وهبته ابن الصلاح فرموده تفرد عبد الله بن دينار و حديث مالك
عن الزهري عن انس که در صحیح بخاری روایت کرده ان النبي صلى الله عليه وسلم دخل مكة وعلى رأسه
المغفر ابن الصلاح فرموده تفرد به مالك عن الزهري نیز ابن الصلاح فرموده فكل هذه مخرجة
في الصحيحين مع انه ليس لها الا اسناد واحد تفرد به ثقة نیز فرموده ان في غرائب الصحيح اشباه
لذلك غير قليلة نیز فرموده قال مسلم بن الحجاج للزهري نحو تسعين حرفا يرويه عن النبي صلى الله
عليه وسلم لا يشاركه فيه احد باسانيد جياد انتهى و صحیح مسلم نیز ازین قبیل بسیار است قسطلانی
در مقدمه ارشاد الساری شرح صحیح بخاری فرموده واما علة المتن فحديث مسلم عن الاوزاعي
عن قتادة انه كتب اليه يخبره عن انس انه حدثه انه قال صليت خلف النبي صلى الله عليه وسلم
وابي بكر وعمر وعثمان فكانوا يستفتحون بالحمد لله رب العالمين لا يذكرون بسم الله الرحمن الرحيم
في اول قراءة ولا في اخرها فقد اعل الشافعي رحمه الله تعالى هذه الفقرة التي فيها عدم البسملة
بان سبعة او ثمانية خالفوا في ذلك واتفقوا على الاستفتاح بالحمد لله رب العالمين ولم
يذكروا البسملة والمعنى انهم يبدؤن بقراءة ام القران قبل ما يقرء بعدها ولا يعني انهم يتركون
البسملة وحينئذ فكان بعض رواته فهم من الاستفتاح نفي البسملة فصرح بما فهمه وهو مخطئ

في ذلك ويتأمل بما جاء عن انس انه سئل أكان النبي صلى الله عليه وسلم يستفتح بالحمد لله رب
العالمين او ببسم الله الرحمن الرحيم فقال للسائل انك لتسألني عن شيء ما احفظه وما سألني
احد قبلك على ان قتادة ولد اكمه وكاتبه لم يعرف و هذا هم في التعليل انتهى كلامه واز انجمله در
باب التيمم لرد السلام ميفرمايد حدثنا ابراهيم قال ثنا مسلم وروى الليث بن سعد الخ واسطه درميان
مسلم وليث ساقط شده وپس حديث منقطع باشد با آنكه در حديث صحيح اتصال شرط است وبعضي احاديث
معلل بوهم راوي ودیگر وجوه تعليل نيز واقع است از انجمله نيز در باب التسليم على القبور والدعاء عليهم چنين واقع است
ح وحدثني من سمع حجاجا الاعور واللفظ له قال حجاج بن محمد قال حدثنا حجاج بن محمد
حدثنا ابن جريج اخبرني عبد الله عن رجل من قريش عن محمد بن قيس بن مخرمة بن المطلب
انه قال يوما الا احدثكم عني وعن امي قال فظننا انه يريد امه التي ولدته قال قالت عائشة
الا احدثكم عني وعن رسول الله صلى الله عليه وسلم قلنا بلى الحديث نووي در شرح صحيح گفته
قال ابو علي الغساني هذا الحديث احد الاحاديث المقطوعة في مسلم وقال هو ايضا من الاحاديث
۳۸ التي وهم في رواتها وقد رواه عبد الرزاق في مصنفه عن ابن جريج قال اخبرني محمد بن قيس انه سمع
عائشة قال القاضي قوله ان هذا مقطوع لا يوافق عليه وهو مسند وانما لم يسم راويه فهو من باب
المجهول لا من باب المنقطع اذ المنقطع ما سقط من رواته راو وقد قبله التابعي در باب مثل المتصدق
والبخيل ميفرمايد حدثنا عمرو الناقد قال حدثنا سفيان بن عيينة عن ابي الزناد عن الاعرج
عن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم قال عمرو وحدثنا سفيان بن عيينة قال وقال
ابن جريج عن الحسن بن مسلم عن طاوس عن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم قال مثل
المنفق والمتصدق كمثل رجل عليه جنتان او جبتان من لدن ثديهما الى تراقيهما فاذا اراد
المنفق وقال الاخر فاذا اراد المتصدق ان يتصدق سبغت عليه او مرت واذا اراد البخيل ان ينفق
قلصت عليه واخذت كل حلقة موضعها حتى تجن بنانه وتعفو اثره قال فقال ابو هريرة فقال
يوسعها فلا تتسع درين حديث چند وهم اتفاق افتاده چنانچه محققين تصريح بآن فرموده اند نووي در شرح
صحيح مسلم گفته في هذا الحديث وقع اوهام كثيرة من الرواة وتصحيف وتحريف وتقديم وتاخير
يعرف صوابه من الاحاديث التي بعده فمنه مثل المنفق والمتصدق وصوابه المتصدق والبخيل ومنه

ومنه كمثل رجل وصوابه رجلين . ومنه قوله جنتان او جُنّتان بالشك وصوابه جنتان
بالنون بلا شك كما في الحديث الاخر بالنون بلا شك فالجنة الدرع ويدل عليه في الحديث
نفسه قوله فاخذت كل حلقة موضعها وفي الحديث الاخر جنتان من حديد ومنه
قوله سبغت عليه او مرت كذا هو في النسخ مرت بالراء قيل ان صوابه مدت بالدال بمعنى سبغت
وكما قال في الحديث الاخر انبسطت لكنه قد يصح مرت على نحو هذا المعنى والسابغ الكامل
وقد رواه البخاري مادت بدال مخففة من ماد اذا مال ورواه بعضهم مارت ومعناه
سالت عليه وامتدت وقال الازهري معناه ترددت وذهبت وجاءت يعني لكمالها
منه قوله واذا اراد البخيل ان ينفق قلصت عليه واخذت كل حلقة موضعها حتى تجن
بنانه ويعفو اثره قال فقال ابو هريرة يوسعها فلا تتسع وفي هذا الكلام اختلال كثير
لان قوله تجن بنانه ويعفو اثره انما جاء في المتصدق لا في البخيل وهو على ضد ما هو وصف
البخيل من قوله قلصت كل حلقة موضعها وقوله يوسعها فلا تتسع وهذا من وصف البخيل
فادخله في وصف المتصدق فاختل الكلام وتناقض وقد ذكر في الاحاديث على الصواب
وفيه رواية بعضهم تحز ثيابه بالحاء والزاي وهو وهم والصواب رواية الجمهور وتجن بالجيم
والنون اي يستر ومنه رواية بعضهم ثيابه بالثاء المثلثة وهو وهم والصواب بنانه بالنون
وهو رواية الجمهور كما قال في الحديث الاخر انامله [illegible] حدثنا ابو بكر بن ابي شيبة
وابو كريب ومحمد بن مثنى وعمرو الناقد واللفظ لابي كريب قالوا حدثنا ابو معاوية حدثنا
الاعمش عن ابي يحيى مولى ال جعدة عن ابي هريرة رضي الله عنه قال ما رايت رسول
الله صلى الله عليه وسلم عاب طعاما قط الحديث قال الدارقطني هذا الاسناد معلل انما
ومن فضائل ابو سفيان صخر بن حرب اموي تخريج [illegible] وحدثنا عباس بن عبد العظيم العنبري واحمد
بن جعفر المعقري قالا حدثنا النضر وهو ابن محمد اليمامي قال حدثنا عكرمة حدثنا ابو زميل
حدثني ابن عباس قال كان المسلمون لا ينظرون الى ابي سفيان ولا يقاعدونه فقال للنبي
صلى الله عليه وسلم يا نبي الله ثلاث اعطنيهن قال نعم قال عندي احسن العرب واجمله
ام حبيبة بنت ابي سفيان ازوجكها قال نعم قال ومعوية تجعله كاتبا بين يديك قال نعم

٣٩

قال و تؤمرني حتى اقاتل الكفار كما كنت اقاتل المسلمين قال نعم قال ابو زميل ولولا انه طلب ذلك
من النبي صلى الله عليه وسلم ما اعطاه ذلك لانه لم يكن يسال شيئا الا قال نعم پس این حدیث
معلل بوهم راوی است زیرا که اسلام ابو سفیان در سال فتح مکه معظمه بوده و نکاح ام حبیبه پیش از ان
بچند سال واقع شده بعض در سال ششم و بعض در سال هفتم گفته اند و نجاشی بموجب اشاره آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم بجهت آنحضرت خواستگاری نموده چهار صد دینار مهر شش مقرر کرده چنانچه کتب
سیر و تواریخ و آثار بان ناطق است بلکه ابن حزم این حدیث را موضوع گفته چنانچه محققین مانند نووی
وغیره تصریح بان فرموده اند نووی فرموده هذا الحديث من الاحاديث المشهورة بالاشكال
ووجه الاشكال ان ابا سفيان اسلم يوم فتح مكه سنة ثمان من الهجرة وهذا مشهور لا خلاف
فيه وكان النبي صلى الله عليه وسلم قد تزوج ام حبيبة قبل ذلك بزمان طويل قال ابو عبيدة
وخليفة بن خياط وابن البرقي والجمهور تزوجها سنة ست وقيل سبع قال القاضي عياض و
اختلفوا اين تزوجها فقيل بالمدينة بعد قدومها من الحبشة وقال الجمهور بارض الحبشة
قال واختلفوا فيمن عقد عليها هناك فقيل عثمان وقيل خالد بن سعيد بن العاصي باذنها ٣٠
وقيل النجاشي لانه كان امير الموضع وسلطانه قال القاضي والذي في مسلم انه زوجها ابو سفيان
غريب جدا وخبرها مع ابي سفيان حين ورد المدينة في حال كفره مشهور ولم يزد القاضي
على هذا وقال ابن حزم هذا الحديث وهم من بعض الرواة لانه لا خلاف بين الناس ان النبي
صلى الله عليه وسلم تزوج ام حبيبة قبل الفتح بدهر وهي بارض الحبشة وابوها كافر وفي رواية
عن ابن حزم ايضا انه قال هو موضوع قال والآفة فيه من عكرمة بن عمار الراوي الخ وانچه نووی
بعد ازین دست و پا زده سخافت و بطلان ان بر ناظر افادات محققین اهل سنت مانند علی قاری وغیر او مخفی
نیست و ملا علی قاری در کتاب رجال فرموده وقد وقع منه اي من مسلم اشياء لا تقوى عند المعارضة
فقد وضع الحافظ الرشيد العطار كتابا على الاحاديث المقطوعة وبينها الشيخ محيي الدين
النووي في اول شرح مسلم وما يقوله الناس ان من روى له الشيخان فقد جاز القنطرة هذا
ايضا من التجاهل فقد روى مسلم في كتابه عن الليث عن ابي مسلم وغيره من الضعفاء فيقولون
انما روى عنهم في كتابه للاعتبار والشواهد والمتابعات وهذا لا يقوى لان الحفاظ قالوا

قالوا الاعتبار امور يتعرفون بها حال الحديث وكتاب مسلم التزم فيه الصحة فكيف يتعرف
حال الحديث الذي فيه بطرق ضعيفة وقال الحافظ ابو الزبير محمد بن مسلم المكي مدلس في
حديث جابر فما يصفه بالعنعنة لا يقبل وقد ذكر ابن حزم وعبد الحق عن الليث ابن سعد
انه قال لابي الزبير علم لي على احاديث سمعتها من جابر حتى اسمعها منك فعلم لي على
احاديث اظن انها سبعة عشر حديثا فسمعتها منه قال الحافظ فما كان من طريق الليث
عن ابي الزبير عن جابر فصحيح وفي مسلم عن غير طريق الليث عن ابي الزبير عن جابر بالعنعنة
احاديث وقد روى ايضا في كتابه عن جابر وابن عمر في حجة الوداع ان النبي صلى الله عليه وسلم
توجه الى مكة يوم النحر فطاف طواف الافاضة ثم رجع فصلى الظهر بمنى فيوجهون ويقولون
اعادها لبيان الجواز وغير ذلك من التاويلات ولهذا قال ابن حزم في هاتين الروايتين
احديهما كذب بلا شك وروى مسلم ايضا حديث الاسراء فيه وذلك قبل ان يوحى
اليه وقد تكلم الحفاظ في هذه اللفظة وبينوا ضعفها وقد روى مسلم ايضا خلق الله التربة
يوم السبت اتفق الناس على ان يوم السبت لم يقع فيه خلق وان ابتداء الخلق يوم الاحد
وقد روى مسلم عن ابي سفيان انه قال للنبي صلى الله عليه وسلم لما اسلم يا رسول الله
اعطني ثلاثا تزوج ابنتي ام حبيبة وابني معاوية اجعله كاتبا وامرني ان اقاتل الكفار كما قاتلت
المسلمين فاعطاه النبي صلى الله عليه وسلم ما سأله واحد منها معروف مشهور وهذا
من الوهم ما لا يخفى فام حبيبة تزوجها النبي صلى الله عليه وسلم وهي بالحبشة
واصدقها النجاشي اربعمائة دينار وحضر وخطب واطعم والقصة مشهورة وابو سفيان
وابنه معاوية انما اسلما عام الفتح وبين الهجرة الى الحبشة والفتح عدة سنين والجمهور على
انها تزوجها سنة ست وقيل سبع واسلم ابو سفيان عام الفتح سنة ثمان من الهجرة
واما امارة ابي سفيان فقد قال الحفاظ انهم لا يعرفونها فيجيبون باجوبة غير طائلة فيقولون
في انكاح ابنته اعتقد ان نكاحها بغير اذنه لا يجوز وهو حديث عهد بالكفر فاراد النبي
صلى الله عليه وسلم تجديد النكاح ويذكرون عن الزبير بن بكار باسانيد ضعيفة ان النبي
صلى الله عليه وسلم امره في بعض الغزوات وهذا لا يعرفونه الاثبات وقد قال الحافظ ان

٢١

مسلما لما وضع كتابه الصحيح عرضه على ابي زرعة فانكر عليه وتغيظ وقال سميته الصحيح وجعلته سلما لاهل البدع وغيرهم انتهى والحاصل انه صحيح اما على ظن مصنفه وغلبة ظنه واما السهو والنسيان فمن لوازم طبع الانسان وقد ابى الله الا ان يصحح كتابه لقوله انا نحن نزلنا الذكر وانا له لحافظون انتهى نيز در باب لباس ميفرمايد حدثنا عبيد الله بن عمر القواريري وابو غسان المسمعي وزهير بن حرب واسحق بن ابراهيم ومحمد بن مثنى وابن بشار قال اسحق انا وقال اخرون ثنا معاذ بن هشام حدثني ابي عن قتادة عن عامر الشعبي عن سويد بن غفلة الحديث قال النووي هذا الحديث مما استدركه الدارقطني على مسلم وقال لم يرفعه عن الشعبي الا قتادة وهو مدلس ورواه شعبة عن ابي السفر عن الشعبي وهو قول عمر موقوفا عليه ... داود بن ابي هند عن الشعبي عن سويد عن عمر موقوفا وكذا قال شعبة عن الحكم عن خيثمة عن سويد قاله ابن عبد الاعلى هذا كلام الدارقطني انتهى ازين قبيل بسيارست بنابر تطويل بدون مقام برين قدر اقتصار رفته ابن جميع قيود و تعريف را اغفال و اهمال نموده اند همين قدر است كه روايت معاويه ابي سفيان نظر اوي او را كه محارب امام وقت بود و تعصب تمام داشت و عداوت امام و تكذيب امام وقت مي نمود در دعوى امامت و سب انجناب مي نمود صحيح ميگويند و هم چنين روايات بسياري از خوارج و نواصب كه رفض و خروج و تعصب تمام داشتند و تكذيب امام وقت مي نمودند در دعوى امامت تصحيح ميكنند مانند عمران بن حطان كه تا بعي خبيث بود و خطيب و شاعر خوارج بود و مرثيه عبد الرحمن ابن ملجم انشا نموده بخاري و صحيح خود ازو روايت نموده و عجلي توثيق او فرموده صاحب فتح الباري فرموده عمران بن الحطان السدوسي الشاعر المشهور يرى راى الخوارج وكان عمران داعية الى مذهبه وهو الذي رثى عبد الرحمن بن ملجم قاتل علي رضي الله تعالى عنه بتلك الابيات السائرة وقد وثقه العجلي انتهى مختصرا و انساب سمعاني آورده قال عمران بن الحطان وهو مفتي الخوارج و زاهدها وشاعرها الاكبر في ضربته عليا هذين البيتين شعر يا ضربة من مصيب ما اراد بها الا ليبلغ من ذي العرش رضوانا + اني لاذكره يوما فاحسبه + اوفى البرية عند الله ميزانا + ومانند عكرمه مولاى ابن عباس كه بخاري در صحيح و اصحاب سنن اربعه ازو روايت نموده حال آنكه او

اوخارجي بود وقال الجوزجاني قلت لاحمد كان عكرمة اباضيا فقال انه يقال كان صفريا
وقال يحيى بن معين انه كان ينتحل مذهب الصفرية وقال ابو سعيد بن يونس في تاريخ
الغرباء بالمغرب الي وقتنا هذا قوم على مذهب الاباضية يزعمون انهم اخذوا ذلك
عن عكرمة وقال يحيى بن بكير قدم عكرمة مصر ونزل بها واخرج الى المغرب فالخوارج
الذين بالمغرب عنه اخذوا كذا في مقدمة فتح الباري باين همه سوء عقيدت جنابش وشيوه
كذب نيز بطولي داشته روي عن ابن عمر انه قال لنافع لا تكذب علي كما كذب عكرمة
على ابن عباس وقال جرير بن عبد الحميد عن يزيد دخلت على علي بن عبد الله بن عباس
وعكرمة مقيد فقلت ما هذا انه يكذب على ابي در طبقات تابعين نيز مانند اين روايت كرده
وانچه صاحب فتح الباري در تاويل اين روايات تكلف نموده مزيف است چنانچه در كتاب تنبيه
اهل الكمال والانصاف على اختلاف رجال اهل الخلاف بتفصيل نگارش يافته من شاء فليرجع
اليه ومانند وليد بن كثير مدني كه از فرقه خوارج بوده كه بخاري در صحيح ازو روايت كرده در مقدمه
فتح الباري فرموده الوليد بن كثير المدني رمي براي الاباضية ومانند اسحاق بن سويد العدوي
وحريز بن عثمان الحمصي وحصين بن نمير الواسطي وعبد الله بن سالم الاشعري وقيس بن ابي حازم
كه همه اينها از جمله نواصب بودند در مقدمه فتح الباري وتقريب وديگر كتب رجال تصريح باين
واقع شده وبخاري در صحيح ازينها روايت نموده ونيز تصحيح ميكنند روايت جمعي از شيعه را مانند
اسمعيل بن ابان شيخ بخاري وجرير بن عبد الحميد وخالد بن مخلد قطواني وسعيد بن فيروز وسعيد بن كثير
بن عفير وسعيد بن عمرو بن اشوع وعباد بن العوام وعباد بن يعقوب وعبد الله بن عيسى بن عبد الرحمن
ابن ابي ليلى وعبد الرزاق بن همام وعبيد الله بن موسى وعلي بن جعد وعبد الملك بن اعين برادر زراره
بن اعين وفضل بن دكين ابو نعيم وفطر بن خليفه ومحمد بن جحادة الكوفي ومحمد بن فضيل بن غزوان ومالك بن
اسمعيل ابو غسان كه همه شيعه مذهب ومنكر امامت امام وقت يعني منكر امامت شيخين وقائل بامامت
غير اينها بودند وبخاري در صحيح ازين اشخاص روايت كرده عجب تر آنكه منكر امامت شيخين را كافر ميدانند
با وصف آن ازين جماعه واصح الكتب بعد كتاب الله كه باعتقاد ايشان صحيح بخاري است روايت واقع شده
ونيز تصحيح ميكنند روايت اشخاصي كه اينها را از فرقه كيسانيه اعتقاد ميكنند ومانند هبيرة بن يريم وعبد الله بن

محمد بن علي بن ابي طالب که بابو هاشم مشهور است که موافق اعتقاد اینها از فرقهٔ کیسانیه و سبائیه اند و ترمذي در جامع خود روایت از نها نموده مانند حدیث هبیرة بن یریم یاتی بوزن عظیم عن علي ان النبي صلی الله علیه وسلم کان یوقظ اهله في العشر الاخیر من رمضان و احمد نیز از و روایت کرده و ترمذي حدیث او را تصحیح نموده حال آنکه او از کیسانیه بوده در فتح الباري در شرح باب العمل في العشر الاواخر من رمضان فرموده اما قول ابو نعیم في هبیرة فمعناه انه کان ممن اعان المختار و هو ابن ابي عبید الثقفي لما غلب علی الکوفة في خلافة عبد الله بن الزبیر و دعا الی الطلب بدم الحسین بن علي فاطاع اهل الکوفة من کان یوالي اهل البیت فقتل المختار قاتلي الحسین وغیرها من الحسین بقتل الحسین خلائق کثیرة و کان ممن عرف هبیرة او یشهد ذلک فیه عنده قدح الا انه کان ممتا ولا ولذلک صحح الترمذي حدیثه انتهی في فتح الباري فرموده قوله اخبرني الحسن بن محمد بن علي ابن ابي طالب ابوه محمد هو الذي یعرف بابن الحنفیه و اخوه عبد الله بن محمد اما الحسن فاخرج له البخاري غیر هذا منها ما تقدم له في الغسل من روایته عن جابر و یاتي في هذا الباب اخر عن جابر و سلمة بن الاکوع و اما اخوه عبد الله فکنیته ابو هاشم ولیس له في البخاري سوی هذا الحدیث و وثقه ابن سعد والنسائي والعجلي وقد تقدمت له طریق اخری في غزوة خیبر من کتاب المغازي و یاتي اخری في کتاب الذبائح و اخری في ترک الحیل و قرنه في المواضع الثلاثة باخیه الحسن و ذکر في التاریخ عن ابن عیینة عن الزهري اخبرنا الحسن و عبد الله ابنا محمد بن علي و کان الحسن اوثقهما و لاحمد عن سفیان و کان الحسن ارضاهما الی نفسنا و کان عبد الله یتبع السبائیة انتهی والسبائیة بمهملة ثم موحدة ینسبون الی عبد الله بن سبا وهو من رؤس الروافض و کان المختار بن ابي عبید علی رایه و لما غلب علی الکوفة و تتبع قتلة الحسین فقتلهم واحبته الشیعة ثم فارقهم اکثرهم لما ظهر منه من الاکاذیب کان من راي السبائیة موالاة محمد بن علي بن ابي طالب کانوا یزعمون انه المهدي و انه لا یموت حتی یخرج في اخر الزمان و منهم من اقر بموته و زعموا ان الامر بعده صار الی ابنه ابي هاشم و هذا في اخر ولایة سلیمان بن عبد الملک سنة ثمان او تسع و تسعین انتهت عبارة فتح الباري نیز تصحیح بکنند روایت قدریه و مرجئه را که این هردو فرقه نزد اینها

نزد اینها فاسد المذهب اند مانند بشر بن السری و ثور بن یزید الحمصی و حسان بن عطیة المحاربی و حسن بن ذکوان و داؤد بن حصین و سالم بن عجلان و سلام بن مسکین ازدی ابو روح و شبل بن عباد مکی و شریک بن عبد الله بن ابی نمر و عبد الله بن عمرو ابو معمر و عبد الله بن لبید المزنی و عبد الله بن ابی نجیح مکی و عبد الاعلی بن عبد الاعلی بصری و عبد الوارث بن سعید التنوری و عطا بن میمون و عمر بن ابی زائدة و عمران بن مسلم القصیر و عوف الاعرابی البصری و قتاده و کهمس بن منهال و محمد بن سواء البصری و هرون بن موسی الاعور نحوی بصری و هشام بن ابی عبد الله الدستوائی و وهب بن منبه یمانی و یحیی بن حمزة الحضرمی که قدری بودند و بخاری در صحیح از اینها روایت نموده و مانند ابراهیم بن طهمان و ایوب بن عائذ طائی و ذر بن عبد الله مرهبی و سالم بن عجلان و شبابه بن سوار عبد الحمید بن عبد الرحمن ابو یحیی حمانی و عثمان بن غیاث بصری و عمرو بن ذر بن عبد الله بن زرارة الهمدانی و عمرو بن مرة بن عبد الله بن طارق و محمد بن خازم ابو معویة و یحیی بن صالح و حاظی که مرجئه اند بخاری در صحیح خود ازین اشخاص روایت کرده با آنکه صاحب مشکوة از ترمذی روایت کرده عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم صنفان من امتی لیس لهما فی الاسلام نصیب المرجئة والقدریة نیز از ابو داود روایت نموده عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم القدریة مجوس هذه الامة ان مرضوا فلا تعودوهم و ان ماتوا فلا تشهدوهم و سالم بن عجلان از جماعت با این خبث اعتقاد که شهادت حضرت خیر العباد را ثالث کفر است موصوف به اخبار و روایت معضلات از ثقات بود و قال ابن حبان انه کان مرجئا یقلب الاخبار و ینفرد بالمعضلات عن الثقات و کل من سبا صحابه نیز ملحق است که جنابش از اعوان و انصار بنی امیه و بنی مروان بود و در تعصب عداوت خاندان عصمت و طهارت قصب السبق از اقران خود می برد تا آنکه باشاره بعض اعدای مروانیه تصدی بهلاک یکی از اکابر سادات یعنی ابراهیم بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس عم الرسول صلی الله علیه و آله گردید و ابن حبان در احوال او گفته انه متهم بامر سوء فقتل صبرا صاحب فتح الباری در مقدمه شرح خود میفرماید قلت قد ذکر ابن سعد ان عبد الله بن علی بن عبد الله بن عباس قتله لما غلب علی الشام و ذکر العجلی انه کان مع بنی امية فلما قدم بنو العباس و هزم مروان قتلوه و قال ابو داؤد کان ابراهیم الامام عند سالم الافطس محبوسا

یعنی فمات فی زمن مروان الحمار فلما قدم عبد الله بن علی دعا به فضرب عنقه انتهی فهذا
هو الامام السوء الذی زعم ابن حبان انه اتهم به وهو کونه مائلا علی قتل ابراهیم انتهی بلفظه
مجمل آنست که این امور را علمای ایشان در احوال رجال خود می نویسند و باز روایات این قسم اشخاص را توثیق و
تعدیل و تصحیح مینماید در مقدمه فتح الباری در ترجمه سالم بن عجلان نوشته سالم بن عجلان الافطس الحرانی
مولی بنی امیة وثقه احمد والعجلی وابن سعد والنسائی والدارقطنی وغیرهم وقال ابو حاتم صدوق
نقی الحدیث وکان مرجئا وقال الجوزجانی کان یخاصم فی الارجاء داعیة انتهی پس اخبار این
جماعه بقاعده ایشان باید که ضعیف باشند نه صحاح زیرا که در صحیح محض عدالت راوی کفایت نمیکند کافر نبودن
راوی شرط است و مرجئه و قدریه بمقتضای نص حضرت خیر الانام علیه و آله الصلوة والسلام صنفان من امتی
لیس لهما فی الاسلام نصیب المرجئة والقدریة که در مشکوة تخریج نموده و سبق ذکر یافت از اسلام
حظی و نصیبی ندارند و شبهه نیست که منکر امامت شیخین اند نیز در عداد کفار میشمارند علی الصحیح فاضل چلپی
در حواشی شرح وقایه میفرماید من انکر امامة ابی بکر فقال بعضهم انه مبتدع ولیس بکافر والصحیح انه
کافر وکذلک من انکر خلافة عمر علی اصح الاقوال کذا فی فتاوی الظهیریة نیز حکم کنند بصحت حدیث
کسی که پیغمبر صلی الله علیه و آله السلام و امام وقت در حق او دعای بد و لعن فرموده قتلهم الله والوزغ
بن الوزغ الملعون ابن الملعون ولا اشبع الله بطنه وقاتله الله و امثال این کلمات ارشاد فرموده
و حکم بفساد عقیده او و اظهار بیزاری و برائت از و نموده و او را اخراج فرموده و خونش هدر ساخته مانند
مروان بن الحکم و عبد الله بن ابی سرح و اقران ایشان نیز تصحیح میکنند روایت کسی را که امام او را متهم بکذب نموده و
روایت او را بغیر بینه قبول نفرموده مانند ابو موسی اشعری که عمر بن الخطاب روایتش را در باب
استیذان قبول نفرموده بینه بران طلب کرد و مسلم در صحیح خود بچند طریق روایت کرده حدثنی عمرو بن
محمد بن بکر الناقد قال حدثنی سفیان بن عیینة قال حدثنا والله یزید بن خصیفة عن بسر بن
سعید قال سمعت ابا سعید الخدری رضی الله عنه یقول کنت جالسا بالمدینة فی مجلس
الانصار فاتانا ابو موسی فزعا او مذعورا قلنا ما شأنك قال ان عمر رضی الله عنه ارسل الی ان
آتیه فاتیت بابه فسلمت ثلثا فلم یردوا علی فرجعت فقال ما منعك ان تاتینا فقلت انی
اتیتك فسلمت علی بابك ثلاثا فلم یردوا علی فرجعت وقد قال رسول الله صلی الله علیه وسلم

وسلم اذا استأذن احدكم ثلثا فلم يؤذن له فليرجع فقال عمر رضي الله عنه اقم عليه البينة والا اوجعتك فقال ابي بن كعب لا يقوم معه الا اصغر القوم قال ابو سعيد قلت انا اصغر القوم قال فاذهب به انتهى ومن شاء استيعاب الروايات فليرجع الى صحيح مسلم بتصحيح بعضی روایات کذابین و وضاعین که بر حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و بر خلفا و مشایخ کرام دروغ بسته‌اند مانند احمد بن صالح مصری که بخاری اکثار روایت از و نموده قال النسائی سألت یحیی بن معین عن احمد بن صالح فقال کذاب یتفلسف رأیته یخطر فی الجامع بمصر و اسید بن یزید بن نجیح جمال هاشمی کوفی که از رجال صحیح بخاری و حدیث او روایت قال ابن معین حدث باحادیث کذب قال ابن حبان یروی عن الثقات المناکیر و یسرق الحدیث کذا فی المقدمة و نعیم بن حماد که ابن عدی در شانش گفته کان نعیم یضع الحدیث فی تقویة السنة بخاری در کتاب خود از و روایت نموده و مانند ابو رزین که متهم بکذب بوده خود اقرار متهم بودن خود نموده بتصحیح مسلم در باب استحباب بدء النعل بالیمنی و کراهة لبس النعل فی احدهما روایت کرده حدثنا ابو بکر بن ابی شیبة و ابو کریب واللفظ لابی کریب قالا حدثنا ابن ادریس عن الاعمش عن ابی رزین قال خرج الینا ابو هریرة رضی الله عنه فضرب بیده علی جبهته فقال الا انکم تحدثون انی اکذب علی رسول الله صلی الله علیه وسلم لتهتدوا واضل الا وانی اشهد لسمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول اذا انقطع شسع احدکم فلا یمش فی الاخری حتی یصلحها بتصحیح میکنند روایات مجسمه و مشبهه مصرحه را که متضمن جسمیت حق تعالی و اثبات مکان و جهت برای او نمایند و او را ذی صورت و شکل خوانند مانند کهمس و اقران او فاضل شهرستانی در ملل و نحل میفرماید ان جماعة من الشیعة الغالیة و جماعة من اصحاب الحدیث صرحوا بالتشبیه مثل الهشامین من الشیعة و مثل مضر و کهمس و احمد الهجیمی و غیرهم من اهل السنة قالوا معبودهم صورة ذات اعضاء و ابعاض روحانیة او جسمانیة یجوز علیه الانتقال والصعود والنزول والاستقرار والتمکن و نیز بتصحیح روایات مرجئه میکنند و بعضی مرجئه قائلند باینکه خدای تعالی والعیاذ بالله من هذا القول مصور بصورت انسان است شهرستانی در ضمن بیان احوال یونسیه از مرجئه میگوید و حکی الیمانی عن عبید المکتئب انه زعم ان الله تعالی علی صورة انسان و حمل علیه قوله علیه السلام خلق آدم علی صورة الرحمن و نیز تصحیح میکنند روایات اشخاصی که انکار صفات او تعالی در ازل کنند مثل بعضی جهمیه مانند بشر بن بشیر

ابو عمر وابو داود بصري که جهمي بود و جماعه يعني جميع اصحاب صحاح سته تخريج حديث از و نموده اند و مانند اسمعيل بن عبد الله بن خالد بن يزيد العبدي ابو عبد الله او ابو الحسن الرقي السكري قاضي دمشق که نيز جهمي مذهب بود و في التقريب صدوق نسب براي جهم اخرج له ابن ماجه فاضل شهرستاني در ملل و نحل گفته ومن ذلك الجهمية اصحاب جهم بن صفوان وهو من الجبرية الخالصة ظهرت بدعته بترمذ وقتله سالم بن احوز المازني بمرو في اخر ملك بني امية ووافق المعتزلة في نفي الصفات الازلية وزاد عليهم باشياء منها انه لا يجوز ان يوصف الباري تعالى بصفة توصف بها خلقه لان ذلك يقتضي تشبيها فنفى كونه حيا عالما واثبت كونه قادرا فاعلا خالقا لانه لا يوصف شيء من خلقه بالقدرة والفعل والخلق ومنها اثباته علوما حادثة للباري لا في محل قال لا يجوز ان يعلم شيء قبل خلقه لانه لو علمه ثم خلقه بقي علمه على ما كان او لم يبق فان بقي فهو جهل لان العلم بان سيوجد غير العلم بان قد وجد وان لم يبق فقد تغير والمتغير مخلوق وليس بقديم قال واذا ثبت حدوث العالم فلا يخلو اما ان يحدث في ذاته وذلك يؤدي الى التغير في ذاته وان يكون محلا للحوادث واما ان يحدث في محل فيكون المحل موصوفا به لا الباري فتعين انه لا محل له فاثبت علوما حادثة بعدد المعلومات الموجودة انتهى نيز تصحيح ميدانند روايات جمعي که تجويز بد بهره وري مي نمايند مانند عبد الملك بن اعين شيعي برادر زراره بن اعين که جماعه از و روايت نموده اند و فطر بن خليفه مخزومي شيعي که بخاري و اصحاب سنن از و روايت کرده و ديگر شيعيان که بخاري و مسلم و غيره از انها روايت کرده اند بلکه برطبق اعتقاد آنها بخاري اين حديث تخريج فرموده بد الله بنبليهم حال آنکه اين همه نزد خصم موجب کفر است و بالاجماع روايت کافر مسموع نيست چه جاي صحت نيز روايت کنند از خطوطي که از خطوط مشايخ دانند و اين نوع روايت را ترجيح دهند بر روايت صحيحة الاسناد خود که بطريق اجازت مروي شده صاحب الفيه و محصول و غيرهم نص بر اين معني نموده نيز اطلاق صحيح کنند بر روايات جمعي که افشاي اسرار حضرت رسول خدا صلى الله عليه واله وسلم نموده و خيانت در امانت او بکار برده مثل ام المؤمنين حفصه و حاطب بن ابي بلتعه و نظائر انها و نيز اطلاق تصحيح کنند بر خبر کافر الاسناد که راوي سماع اين خبر از شخصي دارد و نسبت ميکند او را به پدر او و برادر او مانند عبد العزيز بن محمد بن عبيد ابو محمد الدراوردي المدني که بخاري از و روايت کرده و ديگران احتجاج با و نموده اند حديث عبيد الله بن عمر بنام عبيد الله بن عمر روايت ميکرد وقال احمد وربما قلب حديث عبد الله بن عمر يرويها

اسماعيل بن عبد الله بن خالد بن يزيد العبدي ابو عبد الله او ابو الحسن الرقي السكري قاضي دمشق صدوق نسب براي جهم تقريب

۴۹

روی بها عن عبید الله بن عمر منکر کذا فی المقدمة ابو اسحاق سبیعی که از رواة بخاری است حدیث را
از شمر بن ذی الجوشن اخذ نموده وپدرش ذی الجوشن نسبت میکرد وابن عبد البر در کتاب استیعاب در ترجمه
ذو الجوشن میفرماید روی عنه ابو اسحاق السبیعی وقیل ان ابا اسحاق لم یسمع منه وانما سمع حدیثه
من ابنه شمر بن ذی الجوشن نیز اطلاق صحیح کنند بر خبر کسی که اجماع وارد برانکه مجهول الحال است مانند عبا
بن آدم مهلبی بصری ابن ماجه ازو روایت کرده ومنصور بن نعمان یشکری ابو حفص بصری که بخاری در تفسیر
ازو روایت کرده والی غیر ذلک مما یطول الکلام بذکرهم نیز خبر کسی که او را تضعیف کرده اند مثل خالد
بن عمرو که وضاع است ونسبت او را ضعیف میدانند قال السخاوی خالد هذا مجمع علی ترکه بل نسبوه
الی الوضع قال ابن حبان یتفرد علی الثقات بالموضوعات انتهی اطلاق صحیح بر اخبار او میکنند
حاکم وشیخ جلال الدین سیوطی حدیث او را تصحیح نموده ونیز اطلاق صحیح میکنند بر روایت کسی که معتقد تحت
روایت کسی است که مدعی سفارت باشد درمیان شیعه وامام مهدی علیه السلام مانند بعض شیوخ شیعه بخا
بلکه تعصب وعوی وبیت صاحب الارکنند خبر او را تصحیح میکنند مانند بلادری که ما بق انفسند حال حدیث
صحیح ایشان که اقوی واعلای اقسام حدیث است بجواب **قال الفاضل الناصب** واما حسن پس او را
تعریف کرده اند که هو ما اتصل روایته الی المعصوم بامامی ممدوح من غیر نص علی عدالته
وازینجا هم پیدا که مرسل ومنقطع حسن نباشد حال آنکه بر مرسل ومنقطع اطلاق حسن نزد ایشان شایع وذائع است
چنانچه فقهای ایشان تصریح کرده اند که روایت زراره در مفسد حج چون قضا کنند او را حسن است با آنکه منقطع
واین حادثه در اخبار ایشان بسیار بی نهایت است ونیز اطلاق حسن کنند بر روایت کسانی که مدح مذکور
نشده اند ابن مطهر گوید طریق الفقیه الی منذر بن جیفر حسن حال آنکه منذر بن جیفر کسی از ین فرقه مدح
نکرده ومثله طریق الفقیه الی دریع بن یزید وروایات واقفیه را که امامی نبوده اند ایشان احسن است
نیز حسن گویند مثل طریق الفقیه الی سماعة بن مهران مع انه واقفی انتهی **اقول** وپنهمین آنچه درین
مقام افاده فرموده بچند وجه مردود است **اول** آنکه آنچه گفته خبطی است ناشی از عدم تدرب وعلم اصول
فقه واصول حدیث وقلت تدبر در کلام علمای فحول چه نزد محققین فریقین حدیث حسن اعم است از
حسن لذاته وحسن لغیره وتعریف مذکور تعریف حسن لذاته است وهر مروی بطریق ضعاف ومروی غیر
امامی که اطلاق حسن در کلام امامیه واقع است بمعنی حسن لغیره است واز عدم صدق تعریف حسن لذاته

بران محذوری لازم نمی اید شیخ عبد الحق دهلوی در مقدمه ترجمه مشکوة فرموده حدیث صحیح انست که بنقل عدل
تام الضبط متصل السند تا منتهی ثابت شده باشد اگر این صفات بروجه کمال وتمام یافته است آنرا صحیح لذاته
گویند واگر نوعی از قصور ونقصان بدان راه دارد وکثرت طرق جبران نقصان نموده صحیح لغیره گویند و
اگر جبر نقصان نشده باشد آنرا حسن لذاته نامیده است واگر در حدیث ضعیف تعدد طریق جبر نقصان ضعف وی کرده
آنرا حسن لغیره گویند وظاهر کلام قوم انست که در حسن نقصان در همه صفات مذکوره راه دارد اما تحقیق انست
که در حسن لذاته ضعف ونقصان در ضبط است فقط وباقی صفات بحال خود است ودر حسن لغیره نقصان در همه
صفات راه دارد انتهى کلامه ودر شرح نخبة الفکر وشرح ان از ملا علی قاری چنین مسطور است فان خف الضبط
مع بقية الشروط المتقدمة في حد الصحيح فهو الحسن لذاته لا لشيء خارج وهو اي الحسن لا لامر
خارج هو الذي يكون حسنه اي مع كونه ضعيفا في نفسه بسبب الاعتضاد اي باشتداده لكثرة اسناده
نحو حديث المستور اذا تعددت طرقه فان حديث المستور مما يتوقف فيه وتعدد طرقه قرينة ترجح
جانب قبوله فهو حسن لا لذاته فكل من الحسن لا لذاته والصحيح لا لذاته انما يحصل بكثرة الطرق الا ان
٥ (رح) راوي الصحيح ظاهر العدالة وراوي الحسن مستور العدالة شيخ عبد الرحيم عراقي در شرح الفيه میفرماید قال ابن
الصلاح وقد امعنت النظر في ذلك والبحث جامعا بين اطراف كلامهم ملاحظا مواقع استعمالهم
(رحمه) فانفتح لي واتضح ان الحديث الحسن قسمان احدهما الحديث الذي لا يخلو رجال اسناده من مستور
لم يتحقق اهليته غير انه ليس مغفلا كثير الخطاء فيما يرويه ولا هو متهم بالكذب في الحديث اي
لم يظهر منه تعمد الكذب في الحديث ولا سبب اخر مفسق ويكون متن الحديث مع ذلك قد
عرف بان يروى مثله او نحوه من وجه اخر او اكثر حتى اعتضد بمتابعة من تابع راويه على مثله
او بما له من شاهد وهو ورود حديث اخر نحوه فيخرج بذلك عن ان يكون شاذا او منكرا وكلام
الترمذي على هذا القسم يتنزل القسم الثاني ان يكون راويه من المشهورين بالصدق والامانة غير
انه لا يبلغ درجة رجال الصحيح بكونه يقصر عنهم في الحفظ والاتقان وهو مع ذلك يرتفع عن حال
من يعد ما ينفرد به من حديثه منكرا قال ويعتبر في كل هذا مع سلامة الحديث من ان يكون
شاذا او منكرا سلامته من ان يكون معللا وعلى القسم الثاني يتنزل كلام الخطابي قال فهذا
الذي ذكرنا جامع لما تفرق في كلام من بلغنا كلامه في ذلك وقال وكان الترمذي ذكر احد نوعي

نوعی الحسن وذکر الخطابی النوع الآخر مقتصراً کل واحد منهما علی ما رای انه مشکل معرضا
عما رای انه لا یشکل او انه غفل عن البعض وذهل انتهی کلامه ودوم آنکه اشال این ایرادات
قرینه واضح است بر آنکه مخدومی را که سطحی قشری محض اند با آنکه شب وروز در درس وتدریس ووعظ وتذکیر
اشتغال دارند از نکات ودقائق کتب احادیث اهل سنت مانند جامع ترمذی وابو داود ونسائی وتصانیف
شیخ جلال الدین سیوطی وطبرانی وبیهقی وبغوی وحکیم ترمذی وغیر اینها اطلاعی نیست والا تقول
باشال این هفوات صورت نمی بست چه این حادثه در کتب اینها بی غایت و پر بی نهایت است بر اکثر
احادیث که در سند آن رواة مجروح واقع اند وهم چنین بر احادیثی که در سند آن انقطاع راه یافته
اطلاق حسن میکنند ترمذی درین باب از همه بیش است در جامع خود غالبا حکم بحسن حدیثی که رجال آن متصف بوجوه
ضعف بوده یا سندش منقطع باشد میکند چنانچه حکم بحسن حدیث اتقوا الحدیث عنی الا ما علمتم فمن کذب
علی متعمدا فلیتبوء مقعده من النار ومن قال فی القران برأیه فلیتبوء مقعده من النار نموده با آنکه
در سندش شیخ او سفیان بن وکیع است وابو زرعه او را متهم بکذب میداند وابن قطان وصدر مناوی بر تضعیفش
نص نموده وهم چنین حدیث اذا رأیتم الرجل یعتاد المساجد فاشهدوا له بالایمان را تحسین نموده
حال آنکه در سندش دراج است ذهبی در حق او گفته کثیر المناکیر وهم برین منوال حدیث اذا رأیتم الآیة
فاجعلوا را حسن غریب شمرده با آنکه در سند او ابراهیم بن حکم است ذهبی در مهذب گفته ابراهیم بن
حکم واه نیز حکم بحسن حدیث املک علیک لسانک الحدیث کرده با آنکه جمیع رجال سندش ضعیفیم
اند چه روایت آن از یحیی بن ایوب از عبد الله بن زحر از علی بن یزید از قاسم از ابی امامه است قال
فی المنار کلهم متکلم فیهم نیز روایت ان الله جعل الحق علی لسان عمر را تصحیح وتحسین کرده ودر سندش
خارجه بن عبد الله است واحمد تضعیف او نموده نیز حدیث افضل الدعاء ان تسئل ربک العفو
والعافیة فی الدنیا والآخرة فانک اذا اعطیتهما فی الدنیا ثم اعطیتهما فی الآخرة فقد افلحت
را تحسین نموده ودر طریقش سلمه بن وردان است بلکه در بعضی مواضع خود میگوید که در سند این حدیث فلان کس
ضعیف است باز همان حدیث را تحسین مینماید چنانچه در جامع خود حدیث من صنع الیه معروف فقال
جزاک الله خیرا فقد بلغ فی الثناء را حدیث حسن غریب میگوید ودر علل میفرماید سال عنه
البخاری فقال هذا منکر وسعد بن الحسن احد رجاله کان قلیل الحدیث ودرودر عنه

٥١

ه
قال الترمذی حسن غریب وقال الحاکم
ا ج صحیح تصویبه وتعقبه الذهبی
بان فیه دراج وهو کثیر المناکیر ا
فیض القدیر مناوی ا ع

و
ساوی حدیث ان الله جعل الحق
علی لسان عمر ضعیف است

[illegible]

مناکیر انتهی نیز حکم بحسن حدیث اکمل المومنین ایمانا احسنهم خلقا نموده میگوید لکن لا نعرف لابی قلابة

سماعا عن عائشة نیز حدیث اخرق الاسلام خرابا المدانیة را حسن غریب گفته و در حل فرموده لا یعرف

الا من حدیث جادة بن مسلم و سئل عنه البخاری فلم یعرفه بیهقی و شیخ جلال الدین سیوطی

حدیث لقد دن بالعضه را تحسین نموده اند ذهبی در مهذب گفته فیه سنان بن سعید و هو ضعیف

نیز شیخ جلال الدین سیوطی در جامع صغیر حکم کرده است بحسن حدیث استقیموا لقریش ما استقاموا لکم

فان لم تستقیموا لکم فضعوا سیوفکم علی عواتقکم ثم ابیدوا خضرائهم عبد الرؤف مناوی شرح

آن نموده لعله لاعتضاده و الا ففیه شعیب بن بیان الصفار قال الجوزجانی یروی المناکیر

و حدیث افضل الصدقة را نیز تحسین نموده مناوی در فیض القدیر گفته و لعله لاعتضاده و الا ففیه هشام

بن حسان اورده الذهبی فی الضعفاء و قال شعبة عن شعبة لم یحفظ نیز حدیث اکثروا من الصلوة

علی فی کل یوم جمعة فان صلاة امتی تعرض علی فی کل یوم جمعة فمن کان اکثرهم علی صلوة

کان اقربهم منی منزلة را تحسین فرموده و حال آنکه منقطع است قال الذهبی فی المهذب ان مکحولا

لم یلق ابا امامة فهو منقطع و حاکم حدیث اللهم اجعل اوسع رزق علی عند کبر سنی و انقطاع عمری

را تحسین فرموده ذهبی گفته عیسی بن میمون متهم بالوضع و بغوی در مصابیح بر جمیع احادیثی که در سنن واقع

اند اطلاق حسن کرده حال آنکه بسیاری از ضعاف و غیر آن بلکه موضوعات هم در آن موجود اند حاصل که جمیع احادیث

ضعاف و منقطع که در کتب احادیث اهل سنت موجود یافته و محدثین اهل سنت حکم بحسن آن نموده اند اگر تقیید و تحریر

و فات هلوان فاید آنکه بطریق انموذج اندکی از بسیاری و مشتی از خرواری درین مقام ذکر نموده شد کسیکه طالب

استیعاب آن باشد رجوع به کتب احادیث نماید و شخص کند این حادثه مخصوص بمحدثین امامیه نیست محدثین

اهل سنت زیاده از همه درین باب کار فرمائی ساهل شده اند اگر مخدوم بنظر دقت و امعان کتب احادیث را

مطالعه فرموده اند رفع این اعضال برساله های دیگر و فن درایة که در میان طلبه علم متداول اند رجوع

نماید شیخ شهاب الدین احمد بن حجر عسقلانی در شرح نخبة الفکر فی اصطلاح اهل الاثر میفرماید و متی توبع

السیئ الحفظ بمعتبر کان یکون فوقه او مثله لا دونه و کذا المختلط الذی لا یتمیز و کذا المستور و الاسناد

المرسل و کذا المدلس اذا لم یعرف المحذوف منه صار حدیثهم حسنا لا لذاته بل وصفه بذلک باعتبار المجموع

من المتابع و المتابع لان کل واحد منهم احتمال کون روایته صوابا او غیر صواب علی حد سواء فاذا

۵۳

فاذا جاءت من المعتبرين رواية موافقة لاحدهم رجح احد الجانبين من الاحتمالين المذكورين
ودل ذلك على ان الحديث محفوظ فارتقى من درجة التوقف الى درجة القبول والله اعلم
ومع ارتقائه الى درجة القبول فهو منحط عن رتبة الحسن لذاته انتهى ترمذی در آخر جامع خود میگوید
وما قلنا في كتابنا حديث حسن فانما اردنا به حسن اسناده عندنا فكل حديث يروى ولا يكون
راويه متهما بالكذب يروى من غير وجه ولا يكون شاذا فهو عندنا حديث حسن انتهى ملا علی
قاری در شرح الشرح نخبة الفكر میگوید واعلم انه لم يصرح في تعريف الحسن بنفي العلل ولا باتصال السند
ولا بخفة الضبط كما ذكره الشيخ سابقا وزاد الرواية من غير وجه ولعل هذا اصطلاح آخر
بينهما عموم من وجه نيز ملا علی قاری میفرماید قال البقاعي استعمل الترمذي الحسن لذاته في المواضع
التي يقول فيها حسن غريب ونحو ذلك وعرف ما راى انه مشكل لانه يخرج الحديث احيانا
ويقول فلان ضعيف في سنده ثم يقول هذا حديث حسن فخشي ان يشكل ذلك على
الناظر فيعترض عليه بانه كيف يحسن ما يصرح بضعف راويه وانقطاعه ونحو ذلك فعرفه
انما حسنه لكونه اعتضد بتعدد طرقه انتهى سوم آنکه قول او نیز اطلاق کنند بروایت کسانیکه بحث
مذکور نشده الى آخره محل نظر است مثلا این خبطی است ناشی از قلت تامل وغفلت وتغافل زیرا که اولا در اسم
منذر بن جیفر خطا واقع شده از جیفر بجبیر تعبیر نموده ثانیا آنکه مراد علامه نیست که طریق فقیه بسوی منذر بن
جیفر که صاحب کتاب است یعنی سلسله جالیکه واسطه روایت درمیان شیخ ابن بابویه وصاحب کتاب اند
حسن است مذکور نبودن منذر بن جیفر بمدح وقدح درین باب قدحی نمیکند وانفعالی نفس است بر متتبعی چنانکه
بر هر که ادنی شعوری داشته باشد مخفی نیست قال الفاضل الناصب اما موثق که آنرا قوی نیز گویند
پس تعریف او آنست که ما دخل في طريقه من نص الاصحاب على توثيقه مع فساد عقيدته
مع سلامة باقي الطريق عن الضعف ودر اینجا نیز ایشان از خبط واقع شده پس اطلاق کنند بر طریق
ضعیف مثل خبریکه او را سکونی از ابی عبدالله عن امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده وعنقریب خواهد آمد
اورا موثق گفته اند حال آنکه ضعیف است باجماع این فرقه ونیز بروایت نوح بن دراج وناجیه بن عمارة صیداوی
واحمد بن عبدالله بن جعفر حمیری نیز اطلاق قوی میکنند حال آنکه اینها امامیان اند اما نه ممدوح ونه مذموم
انتهى اقول وبه نستعين مردود است بدو وجه اول آنکه موثق نیز مانند حسن بر دو قسم است موثق

لذلك موثق لغيره يعني وهمي كه از فقدان شرائط دران پيدا شده باشد باشتهار مضمون ان بين الاصحاب
ويكرر بودن در اصول ووجوه ديگر منجبر شده باشد وتعريف مذكور تعريف موثق لذاته است وخبر سكوني
موثق است لغيره پس اطلاق موثق بران بي قرينه مقصود نشود ونيز اطلاق موثق بر ضعيف بنا بر اصطلاح ديگرا
در ضعيف چه ضعيف نزد علماي اماميه بر قوي نيز بحسب ش نيز اطلاق كرده ميشود وشيخ بهائي قدس سره
العزيز در رساله وجيزه ميفرمايد وقد يطلق الضعيف على القوي بمعنييه وقد يخص بالمشتمل على جرح
او تعليق او انقطاع او اعضال او ارسال وديگر اطلاق قوي بر خبر نوح بن دراج ونظراي او بنا بر اصطلاح
ديگرست سواي اصطلاح مشهور چه قوي بنظر اين اصطلاح عبارت است از حديثي كه سلسله سند او جماعه اماميه
باشند كه از قدح ومدح ايشان سكوت واقع شده باشد وقوي را باين معني سالم نيز گويند ودر وجيزه فرموده
او مسكوت عن مدحهم وذمهم كذلك فقوي واما غير امامية كلا او بعضا مع تعديل الكل فموثق
ويسمى قويا ايضا ودر بداية الدراية ميفرمايد وقد يطلق القوي على مروي الامامي الغير الممدوح ولا المذموم
انتهى بالجملة ايراد او مانند ايرادات سابقه كه خبطي است ناشي از جهل او از اصطلاحات اصوليين اماميه نزد علمين
در كمال سقوط است **قال الفاضل** الناصب واما ضعيف پس تعريف او است كه ما اشتمل طريقه
على مجروح بالفسق ونحوه او مجهول ونيز نزد ايشان عمل بصحيح واجب است من غير اختلاف حال آنكه خود
بسا باشد كه خود حديث صحيح روايت كنند وبران عمل نكنند وحكم كنند بشذوذ آن حال آنكه او سه ميانست با خبار ديگر
كه صحيح اند مثل ما رواه سعد بن ابي خلف عن ابي الحسن الكاظم عليه السلام قال سألته عن
بنات الابنة وجد فقال للجد السدس والباقي لبنات الابنة واين خبر صحيح است نزد ايشان
وجماعة كثير از اماميه بطرق مختلفه روايت كرده اند مويد آن منها ما روى علي بن الحسين بن رباط
ورفعه الى ابي عبد الله قال الجدة لها السدس مع ابنتها ومع ابنة ابنتها ومنها ما روي
عن ابي جعفر قال ان رسول الله صلى الله عليه وسلم اطعم الجدة السدس ولم يفرض لها الله
تبارك الله شيئا وهذا خبر موثق ومنها ما رواه اسحاق بن عمار عن ابي عبد الله عليه السلام
في ابوين وجدة لام قال للام السدس وللجدة السدس وما بقي وهو الثلثان للاب ودر وجوب
عمل بحسن در ميان ايشان اختلاف است بعضي عمل بان مطلقا واجب كنند مانند شيخ الطائفتين وبسيارى
اختيار نموده وبعضي منع كنند مطلق وهم الاكثرون وبعضي تفصيل كنند وگويند كه اگر مضمون آن خبر مشهور باشد

باشد بین الاصحاب عمل بآن واجب است والا موثق و ضعیف نیز درین حکم داخل کنند فخر الدین بن جمال الدین

مطهر حلی بعضی بعضی ومتن تصحیص کرده شیخ منقول محمد بن علی که علیه است نیز به همین تصریح نموده است

واکثر علمای ایشان عمل بموثق جایز ندانسته اند و بعضی آن که روایات حسن ابن بکیر و ابن فضال صحیح و

واجب العمل شناسد که سلف و فخر الدین مذکور گفته او عمل آن نیز واجب دانند بشرطیکه معتضد بشهرت

باشد و تدوین و روایت او جلیلتر احد با الفاظ متنافره رایج و کثیر باشد و فتوی بمضمون آن نیز در علمای

یافته باشد پس اکثر احادیث ایشان که در کتب ایشان مدون است و شهره و مفتی به واجب العمل خواهد بود

و متاخرین ایشان عمل ضعیف نیز جایز دارند چون معتضد بشهرت شده باشد و شیخ الطایفه روایت

فساق مثل جوارح را قایل عمل دانند اعتضاد شهرت را نیز شرط نکند و کلینی روایت بعض کسانیکه او را از

اصحاب ایشان که منکر امامت آن امام باشد قایل عمل میدانند حال آنکه او نزد علمای ایشان کافر است

خصوصا چون او امام وقت دعوت نموده باشد و او را آورده و قبول نکرده باشد انتهی کلامه اقول

۵۵ وبه نستعین بچند وجه رد و است وجه اول آنکه درین قول بچند وجه خبط نموده اول حسن ترجمه علی بن حسن

بن رباط راوی حدیث اول به دو وجه خطا و تصحیف نموده اول آنکه حسن را بحسین تحریف و تصحیف نموده دوم

رباط را که بباء موحده است برباط بفاء تصحیف ساخته و در کتب رجال و کتب احادیث امامیه ترجمه

برین وجه است علی بن حسن بن رباط و اما علی بن حسین بن فاط بنیز خرف و حسن و فا و وجودی ندارد ازین جاست

۵ او در اسمای رجال فریقین که مدعی آنست هو شمند خبیر او واضح میگردد دوم آنکه متن حدیث اول تهذیب

الاحکام چنین واقع است مع ابتهاء مع بیتها متخذ و خبط نموده مع ابتهاء مع ابتت ابتهاء نوشته سوم آنکه

در روایت زراره لفظ تبارک اسمه را اضافه نموده در تهذیب الاحکام عبارت حدیث ندارد و برین نسج

عن ابی جعفر علیه السلام قال ان رسول الله صلی الله علیه واله اطعم الجدة السدس ولم

یفرض لها شیئا چهارم آنکه لفظ آل را از صلوة ساقط نموده نصب خروج خود را بسبب آن ساخته با آنکه آنحضرت علیه

الصلوة والسلام در بیان کیفیت صلوة صلوة بر آل را جزو صلوة بر نفس خود مقرر فرموده چنانچه باندک فاصله

از تفسیر کبیر نقل نموده میشود پنجم آنکه لفظ علیه السلام بعد ابی جعفر که در اصل واقع است ساقط کرده با آنکه

اطلاق این عبارت در حق کافه مسلمین سمت جواز دارد نا صب این حکم مخصوص بسوای اهلبیت نبوی علیهم السلام

نموده حضرت ابی جعفر محمد باقر علیه السلام را ازین حکم که شامل جمیع مسلمین است اخراج نموده امام رازی

۵۵

در تفسیر کبیر گفته ان اصحابنا یمنعون من ذکر صلوات الله علیه وعلیه السلام الا فی حق الرسول والشیعة یذکرونه فی حق علی رضی الله عنه واولاده واحتجوا علیه بان نص القران دل علی ان هذا الذکر جائز فی حق من یؤدی الزکوة فکیف یمنع ذکره فی حق علی رضی الله عنه والحسن والحسین ورایت بعضهم قال الیس ان الرجل اذا قال سلام علیکم فقیل له وعلیکم السلام فدل هذا علی ان ذکر هذا اللفظ جائز فی حق جمهور المسلمین فکیف یمتنع ذکره فی حق اهل بیت الرسول صلی الله علیه وسلم قال القاضی انه جائز فی حق ال الرسول علیه الصلوة والسلام والدلیل علیه انهم قالوا یا رسول الله قد عرفنا السلام علیک فکیف الصلوة علیک فقال علی وجه التعلیم قولوا اللهم صل علی محمد وعلی ال محمد کما صلیت علی ابراهیم وال ابراهیم ومعلوم انه لیس فی ال محمد نبی فیتناول علیا کما یجوز مثله فی ال ابراهیم انتهی ششم انکه فخر المحققین محمد بن جمال الدین حسن بن مطهر حلی را مصنف کتاب معتبر زعم نموده ولهذا خبط در چند موضع ازین کتاب نموده واین معنی خطای فاحش است چنانچه سابقا نیز تنبیه بران نموده شد چه معتبر از تصنیفات شیخ نجم الدین ابو القاسم صاحب شرائع الاسلام است که در اصطلاح علمای امامیه بمحقق حلی مشهور است ومحقق مذکور از مشائخ واساتذه علامه حلی است این معنی دلیل جهل او است از احوال رجال امامیه عجب تر انکه با این همه دعوی کمال تبحر در علم فن رجال وحدیث وفقه امامیه دارد ان هذا لشیء عجاب هفتم انکه اگرچه شیخ شهید محمد بن مکی تلمیذ فخر المحققین است لیکن بودن او تلمیذ فخر الدین صاحب معتبر که مخلوق ناصب است در حیز منع است هشتم انکه هرگاه فساد اسناد تصنیف معتبر بفخر المحققین بوضوح پیوست ضعف اسناد قول او بجواز عمل موثق وضعیف بمحمد بن الحسن که از قبیل بناء الفاسد علی الفاسد بود نیز واضح گردید وجه دوم انکه این احادیث مذکوره بر تقدیر تسلیم صحت ان منافات بقول امامیه وصحاح احادیث ندارد زیرا که درین احادیث نص واقع نشده است که سدس فریضه جده است چه جائز است که آنحضرت علیه وآله الصلوة والسلام جده را سدس بطریق طعمه مقرر فرموده باشند نه بطریق فریضه ودر روایت زراره درین معنی نص است پس طرح این احادیث صحاح لازم نیاید شیخ الطائفه در تهذیب الاحکام واستبصار نیز نص برین معنی فرموده وجه سوم انکه سبق ذکر یافت که حدیث حسن هرگاه بکثرت طرق وشهرت مضمون ان بین الاصحاب متعاضد باشد ملحق بصحاح خواهد بود ودر حکم او در وجوب عمل بحکم صحیح باشد همچنین موثق بکثرت طرق ملحق بحسن میشود

وهمچنین هیچ ضعیف نیز بتکثر طرق و اشتهار مضمون ملحق بحسن میگردد چنانچه در اصول حدیث مبین است
شیخ عبدالحق دهلوی در ترجمه مشکوة میفرماید احتجاج در احکام بخبر صحیح لذاته مجمع علیه است و هم چنین
بحسن نزد عامهٔ علما و ان ملحق بالصحیح است در احتجاج اگرچه در رتبه کمتر است و چون حدیث ضعیف بتعدد
طرق برتبه حسن رسد آن نیز محتج به است و آنکه مشهور است که ضعیف در فضائل اعمال معتبر است نه در غیر آن
مفردات مراد است نه مجموع که آن بتعدد طرق داخل حسن است نه ضعیف صرح به الائمة و بعضی گفته اند
که اگر ضعف حدیث بجهت سوء حفظ رواة یا اختلاط یا تدلیس بود باوجود صدق و دیانت منجبر میگردد
بتعدد طرق و اگر از جهت اتهام کذب راوی باشد و فحش الخطا بود اگرچه تعدد طرق داشته باشد منجبر
نگردد و حدیث محکوم بضعف باشد و از فضائل اعمال معمول و شاید که برین صورت محمول خواهد بود آنچه
بعضی گفته اند که لحوق ضعیف بضعیف افاده نمیکند قوت را و الا این سخن ظاهر الفساد است فتدبر انتهی کلامه
شیخ شهاب الدین ابن حجر در شرح نخبة الفکر به تصریح فرموده که حدیث سیئ الحفظ و مختلط و مرسل و مستور
تنبیه جلیله و مدلس هرگاه محذوف منه معروف نباشد اگرچه از اقسام ضعیف اند هرگاه از رواة معتبر موافق
روایت یکی از اینها ماثور باشد مقبول بلکه حسن لغیره میگردد و هذه عبارته و متی توبع السیئ الحفظ بمعتبر
کان یکون فوقه او مثله لا دونه و کذا المختلط الذی لا یتمیز و کذا المستور و الاسناد المرسل و کذا المدلس
اذا لم یعرف المحذوف منه صار حدیثهم حسنا لا لذاته بل وصفه بذلک باعتبار المجموع
من المتابِع و المتابَع لان فی کل واحد منهم احتمال کون روایته صوابا او غیر صواب علی حد سواء
فاذا جاءت من المعتبرین روایة موافقة لاحدهم رجح احد الجانبین من الاحتمالین
المذکورین و دل ذلک علی ان الحدیث محفوظ فارتقی من درجة التوقف الی درجة القبول
والله اعلم و مع ارتقائه الی درجة القبول فهو منحط عن رتبة الحسن لذاته انتهی ملا علی قاری میگوید
ای فیکون حسنا لغیره و هم چنین عمل بروایت منکر امام وقت از حیثیت ذات آن روایت نیست
بلکه از حیثیت اعتضاد آن بروایات کثیره دیگر که موافق آن روایت اند و بجهت اشتهار مضمون آن میان اصحاب
از ینجاست که بر متفردات آن جماعت عمل جائز نمیگذارند چنانچه عنقریب در مقام مناسب بشرح و بسط تمام
معرض بیان آید ان شاء الله تعالی بالجمله تجویز عمل باحادیث راوی فاسد العقیده بجهت ثبوت روایت
او است در اصول و کتب احادیث اثنا عشریه و بعد مقابله کتابهای ایشان با اصول و عدم تحقق مخالفت

الحكم عن ذر عن سعيد بن عبد الرحمن بن ابزی عن ابيه ان رجلا اتی عمر فقال انی اجنبت فلم
اجد ماء فقال لا تصل فقال عمار اما تذكر يا امير المؤمنين اذ انا وانت في سرية فاجنبنا
فلم نجد ماء فاما انت فلم تصل واما انا فتمعكت في التراب وصليت فقال النبي صلى الله
عليه وسلم انما كان يكفيك ان تضرب بيديك الارض ثم تنفخ ثم تمسح بهما وجهك وكفيك
فقال عمر اتق الله يا عمار فقال عمار ان شئت لم احدث به ومنها ما رواه مسلم ايضا عن اسحق
بن منصور قال حدثنا النضر بن شميل قال حدثنا شعبة عن الحكم قال سمعت ذرا عن ابن
عبد الرحمن بن ابزی عن ابيه ان رجلا اتی عمر فقال انی اجنبت فلم اجد ماء وساق الحديث
وزاد فيه قال عمار يا امير المؤمنين ان شئت لما جعل الله علي من حقك لا احدث به احدا
ولم يذكر حدثني سلمة عن ذر وديگران نيز بمثل اين روايت كرده اند بالجمله بانكه روايات اكتفا بيك ضربه
اقوی واصح اند باوصف آن علمای اهل سنت اين احاديث اصح صحاح را طرح نموده باحاديثی كه باين صفت
متصف نيستند عمل نموده در تيمم دو ضربه ومسح تا مرفق مقرر كرده اند شيخ عبد الحق دهلوی در ترجمه مشكوة
ميگويد بدانكه علما را اختلاف است در آنكه تيمم دو ضربه است يكی برای وجه دوم برای هر دو دست تا آرنج
يا يك ضربه است برای رو وكفها اول قول ابی حنيفه ومالك ومحفوظ ومختار از مذهب شافعی وبعضی اصحاب
احمد بن حنبل است وقول علی مرتضی وابن عمر وحسن بصری وشعبی وسالم بن عبد الله وسفيان ثوری واكثر
علماء اعصار وامصار وثانی مذهب مشهور امام احمد وقول قديم شافعی ومنقول از عطاء ومكحول واوزاعی
واسحق بن راهويه وابن خزيمه وابن منذر وابن جرير وغير ايشان از اصحاب حديث است ودر هر دو جانب
احاديث نيز وارد است ومحدثان ميگويند كه احاديث قول ثانی اصح واقوی است انتهی ونزد ايشان بسياری از
استيعاب آن از سياق اين مقاله خارج است حسن نيز نزد ايشان در وجوب عمل واحتجاج بان ملحق بصحيح است
وحديث ضعيف نيز چون متعضد بشهرت باشد بمرتبه حسن رسد آن نيز نزد ايشان صحيح است چنانچه شيخ
عبد الحق دهلوی تصريح بان فرموده وبعضی مشايخ ايشان روايت فساق مثل خوارج را قابل عمل دانسته اعتضاد
شهرت را نيز شرط نكنند چنانچه قبل از اين در دی نقل نموده شد وبخاری ومسلم وديگران روايت منكرين امامت
ائمه وقت را قابل عمل ميدانند چه ايشان از جلفی شيعه وغلاة روايت حديث ميكنند حال آنكه شيعه حضرت
امير المؤمنين علی بن ابيطالب عليه الصلوة والسلام را بعد حضرت پيغمبر خدا صلی الله عليه وآله وسلم امام

امام بلافصل میدانند و منکر خلافت خلفای ثلاثه هستند با آنکه بکفر این جماعة قایلند در خزانة المفتین گوید الرافضی
ان فضل علیا علی غیره فهو مبتدع ولو انکر خلافة الصدیق فهو کافر انتهی و از خوارج و نواصب
نیز در صحاح سته روایات بسیار وارد شده و ظاهر است که خوارج منکر امام وقت اند عکرمه که در صحیح بخاری
از روایات او مملو است نیز مذهب خوارج داشت چنانچه در کتب رجال اهل سنت تصریح بان واقع شده و در
موضع مناسب با اسامی خوارج و نواصب دیگر که در صحیح بخاری و دیگر صحاح روایات از ایشان مروی است
مبین خواهد شد و در باب کیود و باب رجال نیز بتفصیل سمت نگارش یافته من شاء فلیرجع الی تلک
المواضع **قال الفاضل** الناصب درین جا باید دانست که اکثر علمای شیعه در زمان سابق مرویات
اصحاب خود بدون تحقیق و تفتیش عمل میکردند و تمییز رجال اسناد و اصلا در ایشان نبود و کتابی در ذکر
احوال رجال و جرح و تعدیل نداشتند و این حالت ایشان مستمر ماند تا آنکه کشی در سنه … صد تقریبا
کتابی در اسماء الرجال و احوال رواة تصنیف کرد و آن کتاب بغایت مختصر بود و غیر از حیرت و تشویش
نمی افزود زیرا که اخبار متعارضه در جرح و تعدیل وارد نموده و ترجیح یکی بر دیگری او را میسر نیامده پس
حال رجال ایشان مشتبه شد بعد از و غضایری در ضعفا تکلم کرد و نجاشی و ابو جعفر طوسی در جرح و تعدیل
کتابها نوشتند و جمال الدین بن طاوس و ابن مطهر و تقی الدین بن داود نیز درین باب و فاتر سیاه کردند
لیکن همه اینها توجیه تعارض جرح و قدح را اهمال و اغفال نمودند و ترجیح احد الطرفین بدلیل قوی ایشان
را میسر نیامده لهذا اصحاب درایه انصاف از و تقلید اینها در باب جرح و تعدیل دست برداشته و گفته که
در اکثر مواضع نزد اینها تعدیل حاصل میشود و جرحی که اینها کرده اند قابل تعدیل نیست چنانچه بعد از مطالعه کتب
این با خصوصا خلاصة الاقوال که خلاصه تمام و فاتر سوخته ایشان است در علم رجال ظاهر میشود پس
هنوز هم در ایشان احوال رجال جرح و تعدیل نیست و اشتباه مرتفع نشده انتهی کلامه **اقول** و به نستعین
بچند وجه مردود است اول آنکه این قول خبطی است ناشی از عدم اطلاع او بر کتب امامیه مشرف نشدن او
بمطالعه کتب متداوله رجال این فرقه حقه که سائر و دائر است چه بر متتبع خبیر واضح است که متقدمین علمای
امامیه مانند حسن بن علی بن فضال و عبد الله بن جبله در سنه دو صد تقریبا در اسماء الرجال و احوال
رواة و جرح و تعدیل کتابها نوشتند بعد از آن حمید بن زیاد نینوی که وحید عصر خود بود در سنه سه صد
تقریبا در رجال و جرح و تعدیل کتابی نوشته و علی بن حسن بن فضال و محمد بن عیسی بن عبید بن یقطین اینها

٦١

ثم لا یخفی ان ترجیح احد الخبرین … اکثر من الکبار رواة القدیم … صنف فی الضعفاء … والتعدیل … احمد بن طاوس و ابن المطهر و تقی الدین بن داود … والقدح و لا سیما مع تعارض الاخبار فیهما و اختلفوا … فی ترجیح احد الخبرین الواردین فی المدح والقدح … الکذب والحق من الباطل … فی الترجیح

متقدمین نیز در جرح و تعدیل و احوال رجال کتابها دارند ثقة الاسلام شیخ محمد بن یعقوب کلینی نیز در سنه صد
تقریبا کتاب رجال نوشته بعد از او شیخ صدوق محمد بن علی بن بابویه در جرح و تعدیل و احوال رواة
کتابها نوشته و او رحمه الله درین فن تبحر و مهارت تمام داشته بعد از آن کشی و نجاشی و شیخ ابو جعفر طوسی
و غیر اینها نیز تالیف کردند در ازمنه سابقه این کتب متداول بودند بعد از آن که از تصاریف روزگار
و تقالیب لیل و نهار و ظلم و جور ارباب عدوان و ستم و تعدی ظالمان دوران در عموم اهل اسلام قتل و نهب
و غارت و احراق اسباب و امتعه و کتب بوقوع آمده و در عهد بعض خلفای عباسیه و دیگر امرای جور بخصوص
فرقه شیعه در قری نواحی بغداد و غیر آن واقع شده باعث ضیاع و تلف برخی از کتب قدما گردیده بعضی
از کتابهای مذکور مانند کتب علوم دیگر که قدمای هر فن تالیف نموده بودند ضائع گردید و متاخرین
علمای امامیه مانند علامه حلی و تقی الدین بن داود و شیخ شهید ثانی و دیگران کوشش و جد و جهد بلیغ
نموده بقدر وسع خود تحقیق رجال و جرح و تعدیل فرمودند و تلخیص و ایضاح آن کتب باقیه کرده بعد از آن
فاضل عالم میرزا محمد استرابادی و تلمیذ او سید فاضل فقیه امیر شرف الدین علی حسنی حسینی ساکن نجف اشرف
صاحب کتاب ایجاز المقال و دیگر علمای اعلام کتب مبسوطه تالیف نمودند و فاضل کامل ملا محمد تقی مجلسی ٦٢
در اواخر روضة المتقین تحقیق احوال رجال نموده و دیگر علمای متاخرین نیز مانند صاحب نقد الرجال
و دیگران کتابها در جرح و تعدیل و احوال رجال تصنیف نمودند تحقیقات انیقه و تدقیقات رشیقه درین فن
کردند چنانچه رجوع بآن کتب شاهد عدل است و آنچه گفته ایم بر متتبع خبیر از جمله واضحات است احتیاج باستشهاد
ندارد و بنا بر اطمینان قلوب عوام بذکر شواهد مبادرت نموده شد فاضل استرابادی در مجمع الاقوال گفته
حسن بن علی بن فضال مات سنة اربع وعشرین ومائتین وله کتاب الرجال نیز در مجمع
الاقوال از ابن داود نقل کرده اخبرنا ابن شاذان عن علی بن حاتم عن احمد بن ادریس عن محمد بن
یحیی عنه بکتابه فی المتعة والرجال نیز در کتاب مذکور میگوید عبد الله بن جبلة بن حیان بن الحر
الکنانی ابو محمد عربی صلیب ثقة و از نجاشی نقل کرده له کتب منها کتاب الرجال مات عبد الله
بن جبلة سنة تسع ومائتین نیز در مجمع الاقوال فرموده حمید بن زیاد من اهل نینوی قریة
الی جانب الحائر علی ساکنه السلام ثقة کثیر التصانیف عالم جلیل واسع العلم نجاشی گفته
صنف کتاب الجامع فی انواع الشرائع کتاب الخمس کتاب الدعا کتاب الرجال کتاب من

ترجمه محمد بن يعقوب كليني صاحب كافي

ترجمه شيخ صدوق ابن بابويه عليه الرحمه

٦٣

من روى عن الصادق عليه السلام قال ابو الحسن علي بن حاتم لقيته سنة ست و ثلاثمائة
و سمعت منه كتابه في الرجال قراءة و اجاز لنا كتبه مات حميد سنة عشر و ثلاثمائة
نيز ميگويد محمد بن عيسى عبيد بن يقطين مولى بني اسد ابن خزيمة ابو جعفر العبيد اليقطيني يونسي له
من الكتب الى ان قال كتاب الرجال نيز در احوال شيخ ابو جعفر محمد بن يعقوب بن اسحاق الكليني رحمه الله تعالى
ميگويد شيخ اصحابنا في وقته بالري و وجههم و كان اوثق الناس في الحديث و اثبتهم صنف
كتاب الكافي في عشرين سنة و مات ببغداد سنة ثمان و عشرين و ثلاثمائة قاله الشيخ الطوسي
و قال النجاشي في سنة تسع و عشرين و ثلاثمائة سنة تناثر النجوم و نيز در كتاب مذكور گفته و له غير
كتاب الكافي كتاب الرد على القرامطة كتاب رسائل الائمة عليهم السلام كتاب تعبير
الرؤيا كتاب الرجال و كتاب ما قيل في الائمة عليهم السلام من الشعر و در احوال شيخ صدوق
محمد بن علي بن حسين بن موسى بن بابويه قمي نوشته ابو جعفر نزيل الري شيخنا و فقيهنا و وجه الطائفة ثقة
بخراسان ورد بغداد سنة خمس و خمسين و ثلاثمائة و سمع منه شيوخ الطائفة و هو حدث
السن كان جليلا حافظا للاحاديث بصيرا بالرجال ناقدا للاخبار لم ير في القميين مثله في
حفظه و كثرة علمه له نحو من ثلاثمائة مصنف ذكرنا اكثرها في كتابنا الكبير مات رضي الله
عنه بالري سنة احدى و ثمانين و ثلاثمائة منكرا في الخلاصة و ضمن تعداد كتب او نوشته
كتب المصابيح المصباح الاول ذكر من روى عن النبي صلى الله عليه و آله و سلم من الرجال المصباح
الثاني ذكر من روى عن النبي صلى الله عليه و آله من النساء المصباح الثالث ذكر من روى
عن امير المؤمنين عليه السلام المصباح الرابع ذكر من روى عن فاطمة عليها السلام المصباح
الخامس ذكر من روى عن ابي محمد الحسن عليه السلام المصباح السادس ذكر من روى
عن ابي عبد الله الحسين عليه السلام المصباح السابع ذكر من روى عن علي بن الحسين
عليه السلام المصباح الثامن ذكر من روى عن ابي جعفر محمد بن علي عليه السلام المصباح
التاسع ذكر من روى عن ابي عبد الله الصادق عليه السلام المصباح العاشر ذكر
من روى عن موسى بن جعفر عليه السلام المصباح الحادي عشر ذكر من روى عن
ابي جعفر الثاني عليه السلام المصباح الثالث عشر ذكر من روى عن ابي الحسن علي بن

To: www.al-mostafa.com

محمد علیه السلام المصباح الرابع عشر فی ذکر من روی عن ابی محمد الحسن بن علی بن محمد علیه السلام

المصباح الخامس عشر فی ذکر الرجال الذین خرجت الیهم التوقیعات و شیخ ابو جعفر طوسی سوای این کتاب

کتابی دیگر در رجال در تصانیف شیخ صدوق ابن بابویه آورده فاضل زاهد متقی ملا احمد اردبیلی طاب ثراه

در رسالهٔ اصول دین فرموده کتب بسیار در جمیع اسامی روات بوده و آنچه بالفعل موجود است کتاب

خلاصه و کتاب نجاشی و کتاب ابن داود و کتاب کشی و فهرست و کتاب رجال شیخ و غیرها است باقی کتب

از میانه رفته بسوختن و شستن خصمان و ضایع شدن در چاه‌ها و خوردن ارضه و پنهان کردن از ترس خصمان

و این کتب مذکوره تمام بنام روات است که روایت حدیث از ایشان کرده اند آنچه جمع شده است

و بما رسیده از متاخرین انتهی کلامه از روی تواریخ معتبرهٔ اهل سنت نیز تصدیق آنچه فاضل اردبیلی

بیان فرموده بوضوح می انجامد چه اکثر اوقات از مخالفین و سلاطین و امرای ایشان انواع ظلم و جور بر شیعیان

بوقوع آمده بارها نهب و غارت و تاخت و تاراج و سوختن خانه‌ها و غیر ذلک اتفاق افتاده ظاهر است ٥

که در ان ضمن کتب بسیاری در معرض ضیاع و تلف در آمده باشند یافعی در تاریخ موسوم بمرآة الجنان

در وقائع سنه اثنتین و عشرین و اربعمایه نوشته فیها عزم الصوفی الملقب بمنصور علی الغزو و کتب

له السلطان منشورا و قصد الجامع لقراءة المنشور و بین یدیه الرجال بالسلاح یترضون

عن الشیخین و صاحوا هذا یوم معاوی قلت یعنون فیه اظهار شعار معاویة بن ابی سفیان

والذکر لابی بکر و عمر دون علی رض فحصبهم اهل الکرخ فثارت الفتنة واضطربت و نهبت العامة

دار الشریف المرتضی و دافع عنه جیرانه الاتراک و بات الناس فی لیلة صعبة و تاهبوا للحرب

واجتمعت العامة و خلق من الاتراک و احترقت له سریة و قصدوا الکرخ فرموا النار فی

اسواقه و اشرف اهل الکرخ علی التلف فرکب الوزیر و الجند فوقعت آجرة علی صدر الوزیر

و سقطت عمامته و قتل جماعة من الشیعة و زاد النهب فیهم و احرق فی هذه الثائرة عدة

اسواق و لم یجر من السلطان انکار لضعفه و عجزه یعنی درین سال صوفی ملقب بمنصور عزم غزو نمود

سلطان برای و منشور نوشت آن منصور قصد جامع نموده پیش روی او مردان سلاح گرفته می رفتند

باواز بلند گفتند این روز معاویه است غرض ایشان ازین قول اظهار شعار معاویه بن ابو سفیان بود که ذکر

ابوبکر و عمر نمودن بود بغیر ذکر علی علیه السلام پس اهل کرخ سنگ بر آنها انداختند پس فتنه بشوران آمد

غارت ساختن اهل سنت
خانه سید مرتضی علیه الرحمه را

٦٤

۶۴

اضطراب در مردم بهم رسید و عوام خانه شریف مرتضی را غارت نمودند و همسایگان ترک او بمدافعه قیام نمودند

مردم شب بسیار سختی بروز آوردند مستعد جنگ گردیدند و عوام و خلق انبوهی از اتراک قصد کرخ کرده آتش

در بازارهای آن موضع کشیدند و اهل کرخ مشرف بر تلف و هلاک گردیده وزیر با فوج سوار شده خشمی

بر سینه وزیر رسیده عمامه از سرش افتاد و جمعی از شیعه بقتل رسیدند و نهب و غارت در آنها زیاده

شد درین فتنه چند بازار باتش سید او سوخت و از سلطان انکاری بوقوع نیامد بسبب ضعف و عجز

او از مقاومت عوام نیز در احوال سنه چهارصد و چهل و سه می نویسد فیها ثارت الفتنة بین الشیعة

والسنیة وعادوا الی اشد ما کانوا علیه من الشر واحکم الرافضة سور الکرخ وکتبوا علی

الابراج محمد وعلی خیر البشر فمن رضی فقد شکر ومن ابی فقد کفر واضطرب باب الفتنة

واخذت ثیاب الناس فی الطریق وغلقت الاسواق واجتمعت من السنیة جمع لم یر مثله

وهجموا دار الخلافة فوعدوا بالخیر وثار اهل الکرخ فالتقی الجمعان فقتل جماعة ونبشت

عدة قبور للشیعة واحرقوا وتم علی الرافضة خزی عظیم انتهی درین سال باز در میان شیعه

و سنیه فتنه بر پا شده بدتر از آنچه پیش از صلح بود عود نمودند و روافض سور کرخ را استوار بر برجها نوشتند

محمد و علی خیر البشر فمن رضی فقد شکر و من ابی فقد کفر پس اضطراب بهم رسیده و جامهای

مردم در راه می گرفتند و بازارها بند شد و سنیان اجتماعی نمودند که مثل آن مشاهده نگشته و بر دار الخلافه

هجوم نمودند از دار الخلافه وعده بخیر شدند و اهل کرخ بشوران آمده پس تلاقی فریقین اتفاق افتاده جماعت بسیاری

مقتول شدند چند قبر شیعیان نبش ساختند و خانمان آنها را سوختند تباهی عظیم بشیعه رسید در احوال سنه

چهارصد و چهل و چهار نوشته فیها هاجت الفتنة ببغداد وسعرت نیرانها واحرقت عدة

حوانیت وکتب اهل الکرخ علی ابواب المساجد محمد وعلی خیر البشر واذنوا بحی علی خیر العمل

فاجتمع غوغاء السنیة وحملوا حملة حربة علی الرافضة فهرب النظارة وازدحموا فی درب

ضیق فهلک ست وثلثون امرأة وستة رجال وصبیان وطرحت النیران فی الکرخ درین سال

فتنه در بغداد بهیجان آمد و آتش آن بالا گرفت چند دکان سوخته شد و اهل کرخ بر دروازه های مساجد

نوشتند محمد و علی خیر البشر و در اذان حی علی خیر العمل داخل کردند غوغای اهل سنت جمع شده بر شیعیان

حمله کردند نظارگیان و تماشائیان گریخته در راه تنگی ازدحام نمودند تا آنکه سی و شش زن و شش مرد

نبش نمودن اهل سنت قبور شیعه را و سوزانیدن خانهای شیعه را

٦٥

وچندی سبی هلاک شدند و در کرخ آتش زدند. و در وقایع سنه چهارصد و هفتاد و هشت آورده فیها ثارت
الفتنة بین الروافضة والسنیة واقتتلوا واحرقت اماکن و در وقایع سنه پانصد و هفتاد و چهار
آورده فیها اخذ ابن قرایا الرافضی وجد فی بیته سب الصحابة فقطعت یده ولسانه ورجمته
العامة فهرب وسبح فی الماء فرموه بالاجر فغرق واحرقوه ثم الحق ذلک التتبع علی الرافضة
واحرقت کتبهم وانقمعوا حتی صاروا اذل من الیهود. درین سال ابن قرایا رافضی گرفته شد و از خانه او سب صحابه
یافته شد. پس دست و زبان او را قطع نمودند عوام او را سنگسار نمودند او گریخته بشنا در راه دریا گرفت
و مردم خشت بر او انداختند تا آنکه غرق شد و جثه اش را سوختند و بعد آن تتبع و تفحص خانهای روافض کردند
وکتابهای آنها را سوختند تا آنکه روافض قلع و قمع شدند. بالجمله قول ان متقدمین امامیه کتابی در ذکر احوال رجال
نداشتند در حیز منع و کذب محض است چه بشهادت علمای اعلام بوضوح پیوست که متقدمین امامیه کتب بسیاری
در ذکر احوال رجال داشتند و اعتماد آنها در جرح و تعدیل بران کتب بود دوم آنکه بر فرض تقدیر عدم کتب عدم
تصنیف کتب رجال مستلزم اهمال و عدم اعمال جرح و تعدیل نیست چه متقدمین را احوال رجال از ضبط صدر
محفوظ بود و بر طبق محفوظ خود جرح و تعدیل می نمودند متقدمین جمیع فنون خصوصا حکمای هند بنا بر اعتماد
بر قوت حافظه و ضنت و صیانت اسرار از اغیار کمتر متوجه تصنیف کتب میشدند این معنی موجب اهمال
قواعد طبیه و حکمیه نمیگردید و خود کشی تصریح فرموده که در صدر اسلام تا صد سال کتابی تالیف نشده
این امر مقتضی اهمال احکام شرعیه و عدم اعمال اعمال فرعیه نمیگشت نیز بر تقدیر تنزل آنچه نوشته که اول
کشی کتاب مختصری تالیف نموده بعد از ان علمای دیگر بشرح و بسط پرداختند مستلزم شناعتی و عیب
و عاری نیست زیرا که شان تصانیف جمیع علوم همین است مدون هر فن کتاب مختصری تالیف کرده و از ان جا
که تزاید علوم بر حسب تلاحق آرا و افکار می باشد یوما فیوما کتاب های مبسوط در هر فن تصنیف شده
در اکثر علوم اسلامیه نیز چنین است مثلا محدثین قدمای اهل سنت در فن درایه کتابی نداشتند و این حالت
مستمر ماند تا آنکه قاضی ابو محمد حسن بن عبد الرحمن بن خلاد رامهرمزی کتابی تالیف کرده محدث فاصل نام
گذاشته و ان کتاب بغایت مختصر بود و غیر از حدت و تشویش شی افزود زیرا که مصنف مذکور استیعاب
جمیع فنون اصول حدیث نکرده بود و بعد از و حاکم ابو عبد الله نیشاپوری کتابی نوشته لکن کتاب او
منقح و مهذب نبود و بعد از و ابو نعیم اصبهانی مستخرجی بران کتاب نوشته مسائل بسیاری افزوده بعد ازو

بعد از و خطیب ابوبکر بغدادی در قوانین روایت کتابی تالیف کرده بکفایه موسوم کرده و در اداب آن کتابی
دیگر تحریر کرده بجامع فی اداب الشیخ والسامع مسمی ساخت و در هر فنی از فنون حدیث کتابی علیحده تصنیف
کرده لیکن مسائل او متفرق و متشتت بودند قاضی عیاض جمیع فنون جمع کرده و الماع تصنیف کرد ابو حفص
میانجی ما لا یسع المحدث جهله نوشت بعد از و حافظ تقی الدین ابو عمرو عثمان بن الصلاح عبد الرحمن الشهرزوری
نزیل دمشق جمع شتات نموده مقدمه تالیف کرد لکن ترتیب مناسب از و فوت شد بعد از و علمای دیگر
متوجه مقدمه او شده به بسط و اختصار و معارضه و انتصار او نظما و نثرا پرداخته بعد از همه اینها حافظ (یعنی کتاب علوم ابن الصلاح)
شهاب الدین ابو الفضل احمد بن علی عسقلانی شهیر با بن حجر آنرا مرتب ساخت و ملا علی قاری و سید اصیل الدین
و وجیه الدین و دیگران بر و شرح و حواشی نوشتند و شیخ عبد الحق از متاخرین نیز رساله نوشته هنوز هم
جای تحریر و تهذیب باقی است هم برین نهج در فن رجال چه اکثر علمای اهل سنت در زمان سابق قریبا
اصحاب خود بدون تحقیق و تفتیش عمل میکردند چنانچه مناوی در فیض القدیر فرموده فان الصدر الاول
من اشیاخ المجتهدین لم یعتنوا بضبط التخریج و تمییز الصحیح من غیره فوقعوا فی الجزم بنسبة احادیث
کثیرة الی النبی صلی الله علیه وسلم و فرعوا علیها الاحکام مع ضعفها بل ربما دخل علیهم الموضوع
تا آخر آنچه گفته و در موضع مناسب تمامه نقل نموده خواهد شد در فن رجال نیز علمای ایشان کتابی در
ذکر احوال رجال و جرح و تعدیل نداشتند و اینحالت مستمر ماند تا آنکه ابن سعد کتابی در اسماء الرجال و
احوال رواة تصنیف کرد و به طبقات ابن سعد موسوم گشت نیز بخاری و ابن ابی خیثمه در تاریخهای خود
اسامی رجال نوشتند و ابن ابی حاتم کتاب جرح و تعدیل نوشت لیکن کتب ابن جماعه غیر از حیرت
و تشویش نمی افزود زیرا که در تصانیف اینها اقوال مختلف در جرح و تعدیل رواة مرقوم است ترجیح یک قول
بر دیگری از روی ان کتب متصور نیست پس حال رجال ایشان مشتبه شد بعد از اینها ابن حبان و ابن شاهین ثقات را
افراز نموده و ابن عدی و ابن حبان ضعفا را در کتاب علیحده افراز فرمودند و بعضی متوجه ذکر رجال
کتابهای مخصوص شده ابو نصر کلاباذی رجال نوشته و ابوبکر بن منجویه در رجال کتابی تصنیف کرده
و ابو الفضل بن طاهر رجال هر دو را یکجا جمع کرده و ابو علی جیانی در رجال ابو داود کتابی تالیف کرده
و جمعی از معاندین به رجال ترمذی و نسائی دفاتر سیاه کردند لیکن اینها همه توجیه تعارض مدح و قدح را
اهمال و اغفال نموده ترجیح احد الطرفین بدلیل قوی ایشان را میسر نیامده صاحب عقل و درایه

[illegible]

۶۷
ایضا
و منهم من قید بکتاب مخصوص
کرجال البخاری لابی نصر الکلاباذی و رجال
مسلم لابی بکر بن منجویه و رجالهما معا لابی
الفضل بن طاهر و رجال ابی داود لابی علی
الجیانی و کذا رجال الترمذی و رجال النسائی
لجماعة من المغاربة و رجال الستة للصریفینی
و لابی داود و الترمذی و النسائی و ابن ماجه
لعبد الغنی المقدسی فی کتاب الکمال ثم هذبه المزی
فی تهذیب الکمال و قد لخصته و زدت علیه
اشیاء کثیرة و سمیته تهذیب
التهذیب ۱۲

انصاف داده تقلید اینها را در باب جرح و تعدیل منع می نماید چه در اکثر مواضع تعدیل حاصل میشود بچیزی
که اصلا قابل تعدیل نیست چنانچه بعد از مطالعه کتاب کمال فی معرفة الرجال تصنیف عبد الغنی مقدسی
که مبسوط ترین کتابهای ایشانست و کتاب رجال تصنیف مزی که موسوم بتهذیب الکمال است و خصوصا
رجال شیخ ابن حجر عسقلانی که تلخیص اوست و مسمی است بتهذیب التهذیب که خلاصه تمام دفاتر مبسوطه ایشانست
در علم رجال ظاهر میشود پس هنوز احوال رجال منقح نیست و اشتباه مرتفع نشده سوم آنکه وقوع اهمال و اغفال
از علمای امامیه در توجیه تعارض مدح و قدح و جرح و تعدیل نیز ممنوع است رجوع بکتب رجال امامیه خصوصا
کتب ثلاثه فاضل استرابادی و رجال فاضل مجلسی و دیگر متاخرین نقد الرجال تالیف فاضل تفرشی و ایضاح
المقال تصنیف امیر شرف الدین علی حسنی حسینی ساکن نجف اشرف علی مشرفها التحیة و الثناء و غیر اینها شاهد عدل
این دعوی است ظاهرا مخدوم بمطالعه این کتب مشرف نشده و الا امثال این اباطیل از و صادر نمیشد و در متوجه
نشدن بعضی از علمای امامیه بتوجیه تعارض مدح و قدح بعضی رجال و اهمال و اغفال بسیاری از علمای اهل سنت
نیز شریکند چه جمعی از ایشان را ترجیح احد الطرفین بدلیل قوی میسر نیامده لهذا اصحاب عقل و درایه که بطبع سلیم
و ذهن مستقیم انصاف دارد انصاف داده تقلید اینها را در باب جرح و تعدیل منع می نماید و در اکثر مواضع نزد ایشان
تعدیل حاصل میشود بچیزی که اصلا قابل تعدیل نیست مثلا عمر بن سعد بن ابی وقاص را که بر اهلبیت نبوی
علیهم السلام انواع ظلم و ستم نموده سلاله عترت طاهره حضرت امام همام ابو عبد الله الحسین علیه الصلوة
والسلام را با بسیاری از برادران و اقربا و اشیاع و اتباع و اصحاب و احباب در دشت کربلا گرسنه و تشنه بی یار و یاور
شهید نموده بعد از وقوع سانحه جگرگداز جانسوز پاس خاطر عاطر جد امجد ایشان ملحوظ نداشته مخدرات عصمت
و طهارت را بی ردا و معجر بر شتران برهنه نشانیده بانواع استخفاف شهر بشهر گردانیده دقیقه از دقائق هتک
حرمت فرو گذاشت نکرده صدور این امور اصلا قابل تعدیل نیست بلکه از انجا که ظلم بر احاد الناس کبیره است
و بر اهلبیت نبوی علیهم السلام اکبر کبائر است و نیز صدور این امور مستلزم انکار ضروریات دین اسلام است که
باتفاق باعث کفر و ارتداد فاعل اینهاست علمای اهل سنت این افعال شنیعه و اعمال قبیحه را علت موثره
تعدیل و توثیق او نموده باوصف ارتکاب این قسم کبائر او را عدل و ثقه میدانند اکابر محدثین اهل سنت
مانند قتاده و محمد بن مسلم بن شهاب زهری و ابو اسحاق سبیعی و نسائی و غیر اینها روایت از و نموده اند
و در تهذیب الکمال گفته عمر بن سعد بن ابی وقاص القرشی الزهری ابو حفص المدنی ساکن الکوفه

عمر بن سعد را اهل سنت تعدیل و توثیق نموده اند

الکوفة اخو عامر بن سعد واخوته روی عن ابیه سعد بن ابی وقاص وابی سعید الخدری روی
عنه ابنه ابراهیم بن عمر بن سعد بن ابی قاص ویزید بن ابی مریم السلولی وسعد بن عبید والعیزار
بن حریث وقتادة ومحمد بن عبد الرحمن ابن ابی لبیبة ومحمد بن مسلم ابن شهاب الزهری
والمطلب بن عبد الله بن حنطب ویزید بن ابی حبیب المصری وابو اسحاق السبیعی وابن ابنه ابو بکر
بن حفص بن عمر بن سعد ذکره محمد بن سعد فی الطبقة الثانیة من اهل الکوفة وقال احمد بن عبد الله العجلی
کان یروی عن ابیه احادیث روی الناس عنه وهو الذی قتل الحسین وهو تابعی ثقة انتهی یحیی بن معین
با وجود اتصاف او بنصب خروج واو انصاف او انکار توثیق او نموده چنانچه نیز در تهذیب الکمال آورده قال
ابو بکر بن ابی خیثمة سألت یحیی بن معین عن عمر بن سعد ثقة هو فقال کیف یکون من قتل
الحسین ثقة وابو اسحاق سبیعی از شمر بن ذی الجوشن که خود مرتکب شهادت وقتل انحضرت گردیده روایت میکند ابن عبد البر
از اعاظم علمای اهل سنت است در استیعاب در ترجمهٔ ذو الجوشن الضبابی می نویسد روی عنه ابو اسحاق السبیعی وقیل
ان ابا اسحق لم یسمع منه وانما سمع حدیثه من ابنه شمر بن ذی الجوشن عن ابیه انتهی ونظائر این بسیار است
بنا بر اختصار بر همین قدر اکتفا نموده شد نیز جمهور علمای ایشان در قرن اول که عبارت از صحابه است کار اسناد واحادیث
ایشان منتهی بآن نهایشود مطلقا اهمال واغفال جرح وتعدیل نموده مدعی صحابیت را بغیر تفحص وتفتیش احوال او
بلکه با وجود تحقق وثبوت کبائر وانواع فسوق ومعاصی از و مانند زنا وشرب خمر وفرار از زحف وغلول یعنی دزدی
در مال غنیمت وردّه وغیر ذلک که بالاتفاق مخرج از عدالت است حکم بعدالت انها میکنند وبغیر دلیلی از عقل
ونقل که موجب کون نفس باشد قضیه کاذبه مصطلحه الصحابة کلهم عدول را درین باب تمسک وثیق خود
ساخته اعراض از جرح وتعدیل مدعی صحابیت کرده جمیع صحابه را عادل میدانند باآنکه کذب این قضیه باطلاع مخالف
ثابت بالتواتر است از همه عجیب تر آنکه صاحب استیعاب باآنکه در اول کتابش بر تمسک این قضیه وبر جمعی که حکم بعدالت
صحابه را عام نمیدانند رد بلیغ نموده در اثنای کتاب خود جمعی کثیر وجمی غفیر را ذکر کرده در ترجمه هر یک از انها آنچه
نص بر نوعی فسق وصدور کبائر از انها است مانند زنا وشرب خمر وقتل نفس وغلول ونظائر آن ذکر میکند واین
امور را اسناد بآنها می نماید واصلا ومطلقا متوجه تاویل نمیگردد ونیز طول صحبت وملازمت انحضرت را صلی الله
علیه وآله نیز در مفهوم صحابی اعتبار نمیکنند وصحابی نزد ایشان کسی است که ادراک بشرف صحبت ولقای
انحضرت صلی الله علیه وآله نموده باشد اگر چه یک لحظه باشد خواه شرف مکالمت دریافته باشد یا نه وبر اسلام

[illegible]

٦٩

[illegible]

بمیرد اگرچه در میان لقای او و موت آوردهٔ تخلل شده باشد مانند اشعث بن قیس که بعد از اکتساب شرف اسلام مرتد گشته در زمان

خلیفهٔ اول که اسیر شد و آمد و اظهار اسلام نمود و ابو بکر صدیق اسلام او را قبول فرموده خواهر خود را در حبالهٔ نکاح او آورد

بر تقدیر اول خیر مخفی نیست که وه نزد رئیس الفقهاء ابو حنیفه کوفی محبط عمل است و امام شافعی در کتاب الام نیز نص بر همین فرموده و رافعی گفته

صحبت متقدمه حبط شده باز او را امثال او را آن صحبتی با آنحضرت علیه و آله الصلوة والسلام بوقوع نیامده پس امثال

او را در عداد صحابه داخل نموده بفحوای الصحابة کلهم عدول او را از جملهٔ صحابه عدول شمردن عدول از جاده صواب است صاحب

الغیث المسجم ... آورده و فیه خلاف من لقیه مسلما ثم ارتد ثم اسلم بعد وفات النبي صلى الله

عليه وسلم في الصحابة نظر كثير فان الردة محبطة للعمل عند ابي حنيفة ونص عليه الشافعي في الام

وانكان الرافعي قد حكى عنه انما انما الحبط بشرط اتصالها بالموت وحينئذ فالظاهر انها محبطة للصحبة

المتقدمة كقرة بن هبيرة وكالاشعث بن قيس با این همه او را در عداد اصحاب معدود می نمایند و عادل تصور

نموده روایت حدیث از و میکنند و در شرح نخبة الفکر فرموده ولم يختلف احد عن ذكره في الصحابة ولا عن تخريج

حديثه في المسانيد وغيرها و مانند عبد الله بن ابي سرح بسین مهمله و حای مهمله برادر رضاعی جناب عثمان بن

عفان که وی چنانچه در کتب سیر و تواریخ مانند روضة الاحباب و معارج النبوة آورده اند در اول حال ایمان آورده

چون نوشتن می دانست حضرت پیغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم او را کاتب وحی گردانید و در نوشتن قرآن خیانت نموده تبدیل

کلمه بکلمهٔ دیگر از وی بوقوع آمد چنانچه بجای عزیز حکیم علیم حکیم نوشتی تا آنکه سر بر زد از وی این که میگوید محمد نمیداند

که چه میگوید من هرچه میخواهم می نویسم بلکه وحی چنانکه بر وی فرود می آید بر من نیز می آید در حق وی این آیه کریمه

نازل شده ومن اظلم ممن افترى على الله كذبا او قال اوحي الي ولم يوح اليه شيء یعنی کیست ظالم تر

از آنکه افترا میکند بر خدا بدروغ و بگوید وحی کرده شده است بسوی من حال آنکه وحی کرده نشده بسوی او چیزی تا آخر

آیه چون دانست که آنحضرت صلى الله عليه وآله وسلم بر خیانت وی مطلع شده است مرتد شده بمکه رفت و در مدینه نتوانست بود و گریخته بمکه

انتهى امام رازی در تفسیر کبیر آورده روى ايضا ان عبد الله بن ابي سرح كان يكتب الوحي لرسول الله صلى الله

عليه وسلم فلما نزل قوله ولقد خلقنا الانسان من سلالة من طين املاه الرسول عليه السلام فلما

انتهى الى قوله ثم انشأناه خلقا آخر عجب عبد الله منه فقال فتبارك الله احسن الخالقين فقال الرسول هكذا

انزلت فشك عبد الله وقال لئن كان محمد صادقا فقد اوحي الي وان كان كاذبا فقد قلت كما قال فهذا هو المراد

من قوله سانزل مثل ما انزل الله و روز فتح مکه که آنحضرت صلى الله عليه وآله وسلم خون چهار کس هدر نموده فرموده

ذکر ... حسن بن عبد الرحمن ... تصنیف ... عمره ...

ذکر او در عداد صحابه باعث حبط ... شده

حال مرتد شدن عبد الله بن ابی سرح برادر رضاعی جناب عثمان

قال العسقلاني في الاصابة ... عبد الله بن سعد بن ابي سرح ... بن جذيمة بن مالك بن حسل بن عامر بن لؤي القرشي العامري ... اسلم قبل الفتح وهاجر وكان يكتب الوحي ... ثم ارتد ... وهدر دمه يوم الفتح ...

این عبارت بالاصل مدارج النبوة مطابقه نمودیم صفحه ۲۰۲ و ۲۰۳

فرموده چهار کس اند که امان نمیدهم ایشان را در حل و نه در حرم نیز در مدارج النبوة از کتاب مواهب لدنیه نقل کرده که دوم
از انها عبد الله بن ابی سرح است که چون حکم بقتل او کردند رفت بر عثمان بن عفان و پنهان گشت نزد وی بود وی
برادر رضاعی عثمان رضی الله عنه و چون خواند رسول خدا مردم را بر بیعت آورد او را عثمان رضی الله عنه تا ایستانیده
گردانید بر رسول خدا و گفت ای پیغمبر خدا بیعت میکند عبد الله بن ابی سرح پس برداشت آنحضرت سر مبارک خود را
و نگاه کرد بجانب او و هیچ نگفت باز گفت عثمان ای پیغمبر خدا بیعت میکند عبد الله باز خاموش ماند آنحضرت و هیچ نگفت
باز عثمان گفت و ابا کرد آنحضرت از بیعت او پس تر روی آورد آنحضرت باصحابه و فرمود آیا نبود در میان شما مرد
رشید که بایستد بسوی این وقتی که ابا کردم از بیعت او و بکشید او را پس صحابه گفتند ما چه دانیم که چیست در دل تو
ای پیغمبر خدا اگر اشارتی و ایمائی میکردی بسوی ما می کشتیم او را فرمود که نمی باید و نمی سزد پیغمبر را که چشمهای
خیانت و دغل کننده انتهی ما نقله عن المواهب با این همه ارتداد و تکذیب و تجهیل او آنحضرت را صلی الله علیه و آله
و سلم بلکه ادعای نبوت برای خود کردن باز تمسک بروایت شاذ ضعیف بلکه موضوع متضمن آنکه آنحضرت بالحاح
عثمان بن عفان از خون او در گذشت و بیعتش قبول فرمود او را در صحابه عدول محسوب نمودن و از و روایت حدیث
نمودن چنانچه ترمذی و ابن ماجه از و روایت کرده اند در کمال تعجب است بر فرض که بنا بر قول جمعی که در صحبت بر مجرد لقا
و رویت اکتفا می نمایند داخل صحابه باشد چنانچه گفته اند اما من ارتد و رجع الی الاسلام فی حیاته کعبد الله
بن ابی سرح فلا مانع فی دخوله فی الصحبة بدخوله الثانی فی الاسلام لیکن بنا بر قول بعضی که طول صحبت شرط کرده اند
صحابی معدود بودن محل تامل است لیکن حسن خاتمت او روایت ضعیفه نموده اند که او بیرون آمد بسوی رمله چون وقت صبح شد گفت خداوندا
بگردان آخر عمل مرا در نماز صبح پس وضو کرد و نماز گذارد و سلام داد بدست راست پس میخواست که سلام بدست چپ
بدهد نا گاه قبض کرده شد روح او و تعجب در اینست که در انتصار او بنوعی توغل کرده اند که اشنعه ارتداد او بر ناصیه اش
منعکس گردیده بیانش اینست که شیخ دهلوی بعد نقل این روایت واهیه که بر تقدیر فرض صحت و وقوعش بطریق
استدراج بوقوع آمده باشد میفرماید از ین معلوم شد که توبه وی صحیح بوده و عاقبتش بخیر کشیده است که آخر
بچه حالت گذشت انتهی بر هوشمند خبیر مخفی نیست که این کلام تعریض صریح است بر حضرت خیر الانام صلی الله
علیه و آله که آنحضرت را بر عاقبت حال و حسن خاتمت مآل او علم حاصل نبود که بیعت او را قبول نفرمود نعوذ بالله
من الضلال بعد الهدی در شرح نخبة الفکر گفته و هو ای الصحابی من لقی النبی صلی الله علیه و سلم مؤمنا به و مات
علی الاسلام و لو تخللت ردة ای ارتداد و کفر و هو الاصح فی الاصح و المراد باللقاء ما هو اعم

۷۱

بقول علی القاری صفحه ۲۳۳ ...

من المجالسة والمماشاة ووصول احدهما الى الآخر وان لم يكالمه ويدخل فيه رؤية احدهما الآخر سواء
كان ذلك بنفسه او بغيره والتعبير باللقاء اولى من قول بعضهم الصحابي من رأى النبي صلى الله عليه وسلم
لانه يخرج حينئذ ابن ام مكتوم ونحوه من العميان وهم صحابة بلا تردد واللقي في هذا التعريف كالجنس وقولي
مؤمنا كالفصل يخرج من حصل له اللقي المذكور لكن في حال كونه كافرا وقولي به فصل ثان يخرج
من لقيه مؤمنا لكن بغيره من الانبياء لكن هل يخرج من لقيه مؤمنا بانه سيبعث ولم يدرك البعثة فيه نظر
وقولي ومات على الاسلام فصل ثالث يخرج من ارتد بعد ان لقيه مؤمنا ومات على الردة كعبيد الله
بن جحش وابن خطل وقولي ولو تخللت ردة بين لقيه مؤمنا وبين موته على الاسلام فان اسم الصحبة باق له سواء
رجع الى الاسلام في حياته او بعد موته وسواء لقيه ثانيا ام لا وقولي في الاصح اشارة الى الخلاف
في المسئلة ويدل على رجحان الاول قصة الاشعث بن قيس فانه كان ممن ارتد واتي به الى ابي بكر
الصديق اسيرا فعاد الى الاسلام فقبل منه ذلك وزوجه اخته ولم يتخلف احد عن ذكره في الصحابة
ولا عن تخريج حديثه في المسانيد وغيرها انتهى و در شرح الفيه گفته واما من رجع الى الاسلام في حياته
كعبد الله بن ابي سرح فلا مانع في دخوله في الصحبة بدخوله الثاني في الاسلام انتهى از اعجب عجائب آنكه
شيخ جلال الدين سيوطي در جمع الجوامع عبد الله بن ابي را كه از مشاهير منافقين بود در ضمن صحابه ذكر كرده وشيخ
علي متقي در باب او انصاف داده ودر حاشيه اين مقام نوشته هذا بحسب الظاهر والا فهو كان منافقا انتهى بر متتبع
خبير مخفي نيست كه مجرد صحابيت اصلا قابل توثيق و تعديل نيست وقضيه الصحابة كلهم عدول تحكم محض است زيرا كه بتواتر
ثابت شده كه جمعي از صحابه مرتكب كبائر معاصي وانواع فسق مانند زنا وشرب خمر وكذب ونظائر آن بوده‌اند واستيعاب صحابه
كه از اينها ارتكاب كبيره بوقوع آمده متعسر بل متعذر است بفحواي ما لا يدرك كله لا يترك كله بذكر بعضي از آن
جماعت اكتفا نموده ميشود از انجمله وليد بن عقبه برادر مادري عثمان بن عفان است كه كريمه ان جاءكم فاسق
بنبأ فتبينوا الآية در شان او نزول يافته نص قاطع فسق و فجور اوست ودر تفسير بيضاوي آورده روي انه
بعث الوليد مصدقا الى بني المصطلق وكان بينه وبينهم احنة فلما سمعوا به استقبلوه فحسبهم
مقاتليه فرجع فقال لرسول الله صلى الله عليه وسلم قد ارتدوا ومنعوا الزكوة فهمّ بقتالهم فنزلت وقيل
بعث اليهم خالد بن الوليد فوجدهم منادين بالصلوة متهجدين فسلموا اليه الصدقات فرجع وشيخ
عبد الحق دهلوي در مدارج النبوة فرموده ودر سال وليد بن عقبه قرشي اموي كه برادر عثمان بن عفان بود از

از عاملان خود ولید را که مسلمان شده بود فرستاد از برای گرفتن صدقات و زکوة به بنی المصطلق فرستاد و در جاهلیت میان ولید
و آن جماعت دشمنی بود چون آن قوم شنیدند که وی از نزد رسول خدا صلی الله علیه وسلم می آید قطع نظر از عداوت قدیم
نموده ملاحظه آنحضرت کرده برای تعظیم و احترام با اسباب معانی که خدمت میان بسته باستقبال او آمدند چون ولید
آن جماعت را از دور دید وسوسه کرد او را شیطان که آن جماعت برای عداوت سابقه بقصد قتل وی می آیند از راه
برگشت و بمدینه آمد و گفت یا رسول الله ایشان لشکری جمع کرده سلاحها پوشیده بجنگ برآمدند و در روایتی آمده
که گفت مرتد گشته و لشکری جمع کرده بجنگ تو می آیند آنحضرت قصد کرد که لشکری بفرستد که با ایشان جنگ کنند پیش
آمدند بمدینه آن سواران که ملاقات کرده بودند ولید را و عرض کردند با آنحضرت حقیقت حال را چنانچه بود و بروایتی آنکه
آنحضرت خالد بن ولید را با جمعی برسر ایشان فرستاد تا احتیاط کنند و بواجبی تحقیق حال نمایند پس ایشان اذان و برپا
شدن نماز و بنای مسجدها و شعار اسلام مشاهده کرده بازگشتند و آنچه معلوم شده بود بعرض حضرت رسانیدند
تحقیق شد که ولید دروغ گفته و بهتان کرده و این آیه کریمه نازل شد یا ایها الذین امنوا ان جاءکم فاسق بنباء
فتبینوا ان تصیبوا قوما بجهالة فتصبحوا علی ما فعلتم نادمین ای آنکسان که ایمان آورده اید اگر بیاید نزد شما فاسقی
بخبری یعنی خبر دهد شما را از امری تفحص حال او کنید و اعتماد نکرده تفحص کنید بجهت خوف اینکه برسید قومی را بنادانی پس گردید
شما بر آنچه کردید پشیمان و فرموده آنحضرت صلی الله علیه وسلم التبین من الله والعجلة من الشیطان و در روایت التانی
من الرحمن والعجلة من الشیطان و فسق او همین بود که دروغ گفت و بهتان نمود و اراده شر و فتنه کرد و گویا در این آیه اشاره
بخبر غیب است زیرا که ولید بن عقبه را امیرالمومنین عثمان بن عفان رضی الله عنه والی کوفه ساخته بود و وی شراب خورده
حد زده شد و در صحیح بخاری آمده که امیرالمومنین علی را فرمود تا او را حد زدند و بعد از نازل شدن آیه آنحضرت صلی الله
علیه وسلم بر آن قوم نوازش فرمود انتهی مفاد کلامه و در استیعاب گفته قال ابو عمر ولا خلاف بین اهل العلم بتاویل
القرآن فیما علمت ان قوله تعالی ان جاءکم فاسق بنباء نزلت فی الولید بن عقبة و نیز باسناد خود روایت کرده
عن ابن ابی لیلی فی قوله تعالی ان جاءکم فاسق بنباء نزلت فی الولید بن عقبة بن ابی معیط و نیز از حکم بن عتیبه
ثم نیز روایت کرده عن ابن عباس نزلت فی علی والولید بن عقبة افمن کان مومنا کمن کان فاسقا لا یستوون
انتهی و حقیقت شرب خمر ولید بن عقبه در کتب احادیث و سیر مسطور است و درین مقام از تاریخ روضة الاحباب تصنیف
سید جمال الدین محدث که فاضل اهل سنت است از تواریخ معتبره شمرده مذکور میگردد و میگوید در وقایع سال سی ام هجرت
میگوید درین سال امیرالمومنین عثمان ولید بن عقبه را از حکومت کوفه معزول ساخته سعید بن العاص را [illegible]

اختصاص داد و سبب عزل وی آن بود که صیت اشتغال وی بشرب خمر در افواه و السنهٔ اهل کوفه افتاده بمقتضای آنکه ع
عاشقی و مستی و دیوانگی نتوان نهفت * بین الناس شائع و ذائع گشت و از ان مملکت دو مرد توجه بمدینه سکینه نموده
مضمون این منظوم را بعرض عثمان رسانیدند که ** دوش از مسجد سوی میخانه آمد پیر ما * چیست یاران طریقت بعد
ازین تدبیر ما * ما مریدان رو بسوی کعبه چون آریم چون * رو بسوی خانهٔ خمار دارد پیر ما * پس بنا بران
ذو النورین ولید را بمدینه طلبیده تفتیش و تفحص آن کار فرمود و بعد ازینکه امر مسموع و رشاء ولید مظنون امیر
عثمان شد باجرای حد بروی تاملی و توقف می ورزید تا از مرتبهٔ ظن بدرجهٔ یقین و جزم برسد و درین توقف از عثمان
بر مسامحه و مساهله حمل نموده زبان طعن و عیب در شان وی کشیدند و سخنان غیبت امیر درین باب میگفتند عاقبة الامر عثمان
آن دو مرد را بدار الحکومت خود طلب کرد و از ایشان پرسید که شما بچشم خود دیدید که ولید از ان آب پلید خورد گفتند
ما خوردن از و خمر را ندیدیم ولیکن آب انگور را از شاخهای تارهای شعور کشیده صورت ساختیم در حالی که بی شعور
افتاده بود و خمر قی کرده پس فرمود تا علی کرم الله وجهه اجرای حد بروی بکند شاهزاده امیر المؤمنین حسن و محسن
ناضر بود امیر بوی اشارت کرد تا آن مهم کفایت کند وی در جواب پدر بزرگوار خود گفت ولّ حارّها من تولّی
قارّها هنابت لایت آب بعبد الله بن جعفر فرمود تا ولید را چهل دره زدند و بعضی از اهل تاریخ بر آنند که دو روز
ولید بن عقبه بی عاقبتی نموده جرعه چند از شراب بجوف کشیده مصداق این مضمون را قائل گشته بود ** حافظ
خلوت نشین دوش بمیخانه شد * از سر پیمان گذشت بر سر پیمانه شد * ولقد در انشاء ** من شرب الراح فی الدنیا
فقد راحا * من منهج الرشاد فیا شربا لراحا * فهی تقرب شرب الخمر مهلکة * وفی تجنبه شاهدت ارباحا * فالخمر تصحیف
فی قلب شاربه * بقلبه الراح منه القلب ملتاحا * فالشرب فی منزل ابوابها غلقت * والخمر لیلا بالیته کان مفتاحا
وقت نماز بامداد از خانهٔ خود سر خوش بیرون آمد و در محراب امامت با آن مجوربادای فریضهٔ فجر قیام نمود
و نماز صبح را چهار رکعت گذارده و بمردم آورده گفت زیاد کنم برای شما رکعت نماز را ابن مسعود که از جملهٔ مقتدیان بود گفت
تا امروز از اول روز باتو در زیادتی بوده‌ایم و اهالی کوفه را این امر بغایت شاق آمده زبان ملامت و تعییر بروی کشیدند
جماعتی از کوفه بمدینه رفتند و صورت حادثه را معروض عثمان بن عفان گردانیدند بعد ثبوت محدود و معزول و
مطرود و مخذول گشت انتهی و در استیعاب باسناد خود روایت کرده عن ابن شوذب قال صلی الولید بن عقبة باهل
الکوفة صلوة الصبح اربع رکعات ثم التفت الیهم فقال هل ازیدکم فقال عبد الله بن مسعود ما زلنا
معك فی زیادة منذ الیوم ابو اسحق سبیعی از ولید بن عقبه روایت کرده است ابن عبد البر رحمه الله علیه میگوید و در

۷۳

[illegible]

۷۵

وقد روى ابو اسحق عن جلاس بن مضرب عن الوليد بن عقبه فقال ما كانت نبوة الا كان بعدها ملك

از انجمله محلم بن جثامه است شیخ عبد الحق دهلوی در مدارج النبوة می نویسد هم درین سال آنحضرت صلی الله علیه وسلم یعنی سال هشتم

عبد الله بن ابی حدرد را بر طائفه امیر فرموده بجانب اضم بفتح ضاد معجمه که بر سر دوازده کرده از مدینه است فرستاده و در آن سریه

محلم بن جثامه بود عامر بن اضبط در راه پیش آمد و بر اصحاب تحیت سلام کرد و مسلمانان چون شعار اسلام و ندا شنیدند بی

جواب سلام او ندادند و محلم او را بقتل رسانید چون خبر بآنحضرت رسید آنحضرت بر محلم عتاب کرد و گفت چرا مسلمانی را

کشتی گفت بنا بر آنکه از جهت فرار از موت اظهار شعار اسلام کرد آنحضرت فرمود هلا شققت قلبه چرا نشکافتی

دل او را تا قصد او را بدانی فرمود زبان ایمچی و ترجمان دل است پس آیه کریمه یا ایها الذین امنوا اذا ضربتم فی

سبیل الله فتبینوا ولا تقولوا لمن القی الیکم السلم لست مؤمنا تبتغون عرض الحیوة الدنیا فعند الله

مغانم کثیرة کذلک کنتم من قبل فمن الله علیکم فتبینوا ان الله کان بما تعملون خبیرا ای کسانیکه ایمان آورده اید

هرگاه سفر کنید در راه خدا برای جنگ پس طلب کنید بیان امر او مگوئید کسی را که رساند بسوی شما سلام را نیستی تو مؤمن

میخواهید متاع زندگانی دنیا را پس نزد خدا غنیمتهای بسیار اند همچنین بودید شما پیش ازین پس منت نهاد خدا بر شما

پس تفحص کنید هر آئینه خدا بآنچه شما میکنید خبردار است در اینجا نازل شد پس محلم آمده و در دو چادر برابر

آنحضرت بدو زانو نشست و التماس کرد که آنحضرت از برای او طلب آمرزش کند چون رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم

از آن حرکت ناملائم او کوفته خاطر شده بودند فرمود لا غفر الله لک و لا عفی پس محلم برخاست و حال آنکه پاک میکرد اشکها

بگوشه چادر خود و محلم بعد از ساعتی و برواییت بعد از هفت روز جان تقابض ارواح سپرد و چون او را دفن

کردند زمین نعش بیرون انداخت و سه نوبت دفن کردند و زمین بیرون می افکند عاقبت در میان سنگها پوشیدند

گذاشتند و این خبر بسمع همایون رسید فرمود زمین فرو می برد کسی را که بدتر از وست اما خدای تعالی خواسته است که پند کنند شما را تا متنبه شوید

انتهی بلفظه و کلام نیز فرموده از اسباب معلوم میشود که محلم نام سه کس است و آنکه عامر بن اضبط را کشته بود محلمی است که زمین او را

فرو برد از انجمله کرکره است شیخ عبد الحق دهلوی در مدارج النبوة میفرماید آورده اند که غلامی سیاه بود که اسباب

و متاع سفر آنحضرت صلی الله علیه وسلم در عهده آدمی بود کرکره بکسر هر دو کاف و سکون رای بی نقطه و بفتح هر دو کاف نیز

آمده و بعضی کسر و فتح در کاف اولی است و ثانی مکسور است نام داشت و هم درین ایام مرد و فرمود آنحضرت صلی الله

علیه وسلم وی در آتش دوزخ است اصحاب تفحص حال وی کردند و در آن میان گلیمی پشمین یافتند که از غنائم پیش از قسمت

برگرفته بود و از انجمله آنکه مروی است که در روز خیبر مردی از اصحاب وفات یافت پس برای نماز کردن آنحضرت ر ا

اطلاع داد و فرمود نماز بگذارید بر صاحب خود من نماز نمیگذارم پس روی مردم متغیر گشت فرمود بدرستیکه این یار شما در غنیمت خیانت کرده پس متاع او را تحقیق کردند مهره چند از مهره های یهود یافتند که به دو درهم نمی ارزید انتهی

در حدیث متفق علیه آمده است یعنی بخاری و مسلم در روایت آن اتفاق دارند که مردی برای آنحضرت صلی الله علیه وسلم غلامی را فرستاد که نام او مدعم بود بکسر میم و سکون دال و فتح عین مهمله ولی نقطه پس در اثنائی آنکه بار را می نهاد تیر مرمی بآن جای رسید که معلوم نبود اندازنده آن پس کشت آنرا پس گفتند مردم گوارا باد برای وی بهشت که در خدمت آنحضرت شهادت یافت پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم اینچنین نیست سوگند بخدا که بتحقیق بر دست او آن گلیمی که گرفته بود روز خیبر از غنیمت پیش از قسمت شعله میزند بر وی بآتش دوزخ و چون شنیدند این سخن را مردم آورد یکی یک بند نعال از دوال و دیگری دو بند پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم این یک دوال دو دوال از آتش است انتهی و در صحیح بخاری روایت کرده حدثنا عبد الله بن مسلمة قال حدثنا ابن ابي حازم عن ابيه عن سهل قال التقى النبي صلى الله عليه وسلم والمشركون في بعض مغازيه فاقتتلوا فمال كل قوم الى عسكرهم وفي المسلمين رجل لا يدع من المشركين شاذة ولا فاذة الا اتبعها فضربها بسيفه فقيل يا رسول الله ما اجزأ احد منا ما اجزأ فلان فقال انه من اهل النار فقالوا اينا من اهل الجنة ان كان هذا من اهل النار فقال رجل من القوم لاتبعنه فاذا اسرع وابطأ كنت معه حتى جرح فاستعجل الموت فوضع نصاب سيفه بالارض وذبابه بين ثدييه ثم تحامل عليه فقتل نفسه فجاء الرجل الى النبي صلى الله عليه وسلم فقال اشهد انك رسول الله فقال وما ذاك فاخبره فقال ان الرجل ليعمل بعمل اهل الجنة فيما يبدو للناس وانه من اهل النار ويعمل بعمل اهل النار فيما يبدو للناس وانه من اهل الجنة پس اعراض از جرح و تعدیل صحابه نمودن مداهنه در امر دین است ازینجاست که بعضی از محققین علمای ایشان داد انصاف داده ثبوت عدالت در عموم صحابه منع نموده اند علامه تفتازانی در شرح مقاصد میفرماید ما وقع بين الصحابة من المحاربات والمشاجرات على الوجه المسطور في كتب التواريخ والمذكور على السنة الثقات يدل بظاهره على ان بعضهم قد حاد عن طريق الحق وبلغ حد الظلم والفسق وكان الباعث عليه الحقد والعناد والحسد واللداد وطلب الملك والرياسة والميل الى اللذات والشهوات اذ ليس كل صحابي معصوما ولا كل من لقي النبي بالخير موسوما الا ان العلماء لحسن ظنهم باصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم ذكروا لها محامل وتاويلات بها تليق وذهبوا الى انهم محفوظون عما يوجب التضليل

التضليل والتفسيق صونا لعقائد المسلمين من الزيغ والضلالة في حق كبار الصحابة سيما المهاجرين
والانصار المبشرين بالثواب في دار القرار انتهى مولوی جامی گفته ه هر کارا روی بهبود ندیدست * دیدن روی
نبی سود ندادست * نیز فاضل تفتازانی در تلویح فرموده ان الجازم بالعدالة يختص بمن اشتهر بطول الصحبة على
طريق التتبع والاخذ عن النبي صلى الله عليه وسلم والباقون كسائر الناس فيهم عدول وغير عدول انتهى
قال الفقيه الاسنوي الشافعي ان المراد من قول العلماء الصحابة باسرهم عدول مطلقا ان مجرد الصحبة
شاهد التعديل مغن عن البحث منهم فان ظهر في احد منهم ما يفضي الى التفسيق فليس بعدل كسارق
رداء صفوان ومن ثبت زناه ولذا غير بعضهم عبارتهم بان قال انهم عدول الا من تحققنا قيام المانع
فيه وليس المراد من كونهم عدولا انه يلزم اتصافهم بذلك ويستحيل خلافه فان هذا معنى العصمة
المختصة بالانبياء عليهم السلام انتهى كلامه **قال** الفاضل الناصب وعجب آنست که علمای رجال
ایشان اکثر اسما را تصحیف نمودند وحال خبر این سبب باشتباه انجامیده مثل ابو نصیر بنون با ابو بصیر بباء
موحده ومراجم براء وجیم بمزاحم بزاء وحا لیس مقبول الروایة از غیر مقبول الروایة نزد ایشان متمیز نمیشود وابن المطهر
رئیس المصحفین است اسمای بسیار را تصحیف نموده وهر که صدق این مقال وشاهد این حال را خواهان باشد باید
که خلاصة الاقوال ابن مطهر یکجانب بگذارد وایضاح الاشتباه یکجانب واختلافی که فیما بینهما واقع است ببیند
تا عجایب قدرت الهی را تماشا نماید وتقی الدین بن داود درین خبط واشتباه متنبه شده وهر واحد را در جا تخطیه نموده
وبزعم خود اصلاح داده وهنوز هم جای گرفت وگیر در مواضع بسیار باقی است وحاصل اینست که اخبار این ایشان
خیلی مغفل ومتساهل بوده اند ولن یصلح العطار ما افسد الدهر انتهى كلامه **اقول** وبه نستعين بچند وجه
مردود است اول آنکه کثرت وقوع تصحیف از علمای امامیه در حیز منع است رجوع بکتب رجال وبشروح کتب
حدیث امامیه شاهد عدل این دعوی است وبر تقدیر تسلیم عروض سهو ونسیان بمقتضای جنبه بشریه ولوازم
طبیعت انسیه است فان الجواد قد یکبو والصارم قد ینبو مع ذلک اختصاصی بامامیه ندارد از علمای
اهلسنت بسیار ازین قبیل واقع شده اکثر تصحیفات وتحریفات که از علمای اهلسنت بوقوع آمده بعرض تسطیر آمده
مجلدات بسیار وفا بآن نکند اکثر علما مانند عسکری ودار قطنی ودیگران کتب علیحده درین نوشته اند وبعضی
از فضلای امامیه کتاب مبسوطی درین باب دارد وبالجمله بحکم ما لا یدرک کله لا یترک کله بذکر برخی از آن
مبادرت نموده می آید پس بدانکه تصحیف وتحریف یا لفظی است یا معنوی وهر یک از آن یا متعلق باسناد است

یا متعلق بتن همه این اقسام از علمای اهلسنت بوقوع آمده از آنجمله بلال بن یسار که بیای موحده است ابو داود
تصحیف بهای هوز نموده هلال بن یسار خوانده صاحب قاموس نیز در نیمعنی با او موافقت نموده موجب
اشتباه گردید تا سجدیکه بعضی از متغفلین این جماعه بتعدد راوی قایل شده اند شیخ عبد الحق دهلوی در رجال مشکوة میگوید
ذکر المولف فی باب الاستغفار والتوبة فی کتاب الدعوات عن بلال بن یسار بن زید
مولی النبی صلی الله علیه وسلم وقد ذکر فی حرف الباء وذکر حدیثه بروایة الترمذی وابی داود
ثم قال ولکنه عند ابی داود هلال بن یسار یعنی بالهاء مکان الباء بلال بن یسار وهلال بن یسار
واحد وقع لبعض المحدثین فی اسمه اشتباه منهم ابو داود وکذلک وقع لصاحب القاموس حیث قال
فی مادة الهول علی ما یوجد فی النسخ وهلال بن یسار بن زید بن یسار بن زید مولی کسکری تابعی لکن المذکور
فی کتب اسماء الرجال التی رأینا ها هو بلال بن یسار بن زید بالباء غیر ما نقل المصنف عن ابی داود انتهی
ودیگر بسر بن محجن که بضم بای موحده و سکون سین مهمله است سفیان ثوری آنرا بشر بن محجن بکسر موحده و سکون شین معجمه
تصحیف فرموده وقیل نرجع منه دیگر عتبه بن الندر که بنون مضموم وفتح دال مهمله مشدده است محمد بن جریر طبری
عتبه بن بذر ببای موحده و ذال معجمه تصحیف کرده کذا ذکره الدارقطنی همچنین اسم ابو نصر صحابی را که حمیل
بضم حای مهمله وفتح میم و سکون تحتانی ولام در آخر است تصحیف نموده اند بعض بفتح حاء مهمله وکسر میم گفته وبعض بضم
جیم وکسر میم قاله فی جامع الاصول نیز ابو حبه را که ببای موحده مشدده است بعضی بنون و بعضی بیای تحتانیه
تصحیف کرده اند قال الشیخ الدهلوی فی رجال المشکوة ابو حبة بفتح الحاء وتشدید الباء الموحدة
هو الاکثر الاشهر وقیل هو بالنون قاله الواقدی وقیل هو بالتحتانیة صحابی الی آخر ما قال ابو حبة بالتحتانیة
تابعی حدث عن علی بن ابی طالب انتهی بعضی از روات اسم شیخ بخاری عمرو بن خالد را تصحیف نموده عمر بضم عین
خوانده اند قسطلانی میگوید عمرو بن خالد بفتح العین بن فروخ الحنظلی الحرانی نزیل مصر المتوفی فی سنة تسع
در ارشاد الساری
وعشرین ومائتین ولیس عمر بالضم والفتح وان وقع فی روایة القابسی عن عبدوس وعلی بن زید المروزی وفی
روایة ابی ذر عن الکشمیهنی فقد قالوا انه تصحیف همچنین بعضی از علمای پیشان محرز را در اسم عبد الله بن محرز
که بمیم و حاء مهمله و هر دو راء مهمله اول آنها مفتوح است شده و تصحیف کرده محرز بسکون حاء وکسر راء مهمله اول و زاء معجمه ثانی
خوانده نووی در شرح صحیح مسلم میگوید اما عبد الله بن محیریز فبفتح الحاء المهملة والراء بین المهملة الا الی مفتوحة مشددة
هکذا هو فی روایاتنا ... الصواب ... هذا هو الصواب کذا ذکره البخاری فی تاریخه وابو نصر ماکولا

٧٨

ماکولا و ابو علی النسائی و الحیانی و آخرون من الحفاظ و ذکر القاضی عیاض ان جماعة من شیوخهم

رووه حرزا باسکان الهاء و کسر الراء و آخرها زاء قال هو غلط و همچنین عرفه بن شریح که بشین معجمه است

تصحیف نموده بعضی عرفه بن ضریح و بعضی فریح و بعضی صریح بصاد مهمله و بعضی سریج بجیم و سین مهمله گفته اند قال

الشیخ الدهلوی فی رجال المشکوة عرفة بن شریح الکندی و یقال الاشجعی و یقال الاسلمی و یقال ابن ضریح

بضم الضاد المعجمة و فتح الراء المهملة و الحاء المهملة و قیل ذریح بفتح الذال المعجمة و کسر الراء و بالحاء المهملة

و قیل صریح بضم الصاد المهملة و فتح الراء و بالحاء المهملة و سریج بالسین المهملة و بالجیم و المشهور شریح

بالشین المعجمة انتهی از همین قبیل است آنچه در بعضی نسخ مشکوة وارد است من حدیث بقیة بن ولید عن

معاذ بن رفاعه چه آن تصحیف معان بن رفاعه است و صواب همین است زیراکه بقیه بن ولید روایت از معان

بن رفاعه دارد و همچنین نسیبه که نام ام عطیه است و بضم نون و فتح مهمله و سکون تحتانیه و موحده است ابن معین بفتح

نون و کسر سین تصحیف نموده کذا فی رجال للشیخ الدهلوی و همچنین است آنچه در نسائی وارد است عن یزید بن هرون عن

شعبة عن عاصم الاحول عن ابی وائل عن ابن مسعود حدیث ای الذنب اعظم و آنچه خطیب در رجات

گفته من طریق مهدی بن میمون عن عاصم الاحول نیز از قبیل تصحیف است صواب واصل احدب است بجای عاصم

احول قال النسائی حدیث یزید خطاء انما هو عن واصل و همچنین آنچه ابو داؤد و نسائی از روایت شعبه وارد است

کرده اند عن مالک بن عرفطة عن عبد خیر عن علی فی صفة الوضوء و صواب خالد بن علقمه بجای مالک بن

عرفطه است احمد بن حنبل این قسم را نیز از باب تصحیف شمرده میفرماید فی حدیث رواه شعبة عن مالک بن عرفطة

بن عبد خیر عن عائشة فی النهی عن الدباء و المزفت صحف فیه شعبة و انما هو خالد بن علقمه و رجال صحیح

مسلم و صحیح بخاری و سائر صحاح سته در اکثر مواقع تصحیف واقع شده بنابر انموذج بذکر برخی از آن اکتفا نموده شد از انجمله

در صحیح مسلم در ین قول حدثنی بشر بن الحکم قال سمعت یحیی بن سعید القطان ضعف حکیم بن جبیر

و عبد الاعلی و ضعف یحیی بن موسی بن دینار و قال حدیثه ریح و ضعف موسی بن دهقان و عیسی

بن ابی عیسی المدنی در جمیع اصول صحیح مسلم اثبات لفظ ابن درمیان یحیی و موسی بن دینار واقع است صحیح اسقاط

لفظ ابن است و معنی عبارت اینست که تضعیف کرد یحیی موسی بن دینار را نووی در شرح صحیح مسلم گفته هکذا فی الاصول

کلها یعنی باثبات لفظ ابن بین یحیی و موسی هو غلط بلا شک و الصواب حذفها و الغلط وقع من

رواة مسلم و همچنین در این اسناد حدثنی محمد بن حاتم و عبد الرحمن بن بشر قالا نا بهز قال نا شعبة قال

نا محمد بن عثمان بن عبد الله بن موهب وابوه عثمان انهما سمعا موسى بن طلحة يحدث عن ابي ايوب عن النبي صلى الله عليه وسلم شعبه وهم نموده عمرو بن عثمان را محمد بن عثمان نوشته ومسلم با ان جلالت قدر درين غلط

تبعيت شعبه نموده نووي در شرح مسلم گويد قوله محمد بن عثمان وقال في الاسناد الاول عمرو بن عثمان وهو

الصواب ومحمد بن عثمان وهم من شعبة فانه كان يسمي عمرو بن عثمان محمد بن عثمان ولم يذكر اسمه محمد نيز

در اين اسناد وهمي نا يحيى بن يحيى قال نا عبد الرحمن بن مهدي عن همام وانا وكيع عن هشام الدستوائي

عن يحيى بن ابي كثير عن عبد الله بن ابي قتادة عن ابيه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم

اذا دخل احدكم الخلاء فلا يمس ذكره بيمينه غلط واقع شده چه اين حديث از همام منقول نيست نووي در شرح

مسلم فرموده قيل له ينقل عن همام هذا الحديث اصلا فلفظ همام تصحيف من النقلة نيز در باب التيمم از

السلام چنين فرموده است روى الليث بن سعد عن جعفر بن ربيعة عن عبد الرحمن بن هرمز الاعرج

عن عمير مولى ابن عباس انه سمعه يقول اقبلت انا وعبد الرحمن بن يسار مولى ميمونة زوج النبي صلى الله

عليه وسلم حتى دخلنا على ابي الجهيم بن الحارث بن الصمة الانصاري فقال ابو الجهيم اقبل رسول الله

صلى الله عليه وسلم عن نحو بئر جمل الحديث ودرين حديث بدو وجه غلط كرده عبد الله بن يسار را

عبد الرحمن بن يسار نوشته ديگر آنكه ابو جهيم را كه بضم جيم وفتح ها وزيادت يا است جهم بفتح جيم وسكون ها نوشته نووي در شرح

مسلم نيز هكذا في اصول صحيح مسلم وهو خطاء صريح وصوابه عبد الله بن يسار نيز قوله ابي الجهم

بفتح الجيم وسكون الهاء هكذا في مسلم وهو غلط وصوابه ما وقع في صحيح البخاري وغيره ابو الجهيم بضم

الميم وفتح الهاء وزيادة يا هكذا ذكره ... في ... التاريخ الكبير وابو داود والنسائي

وغيرهم نيز در باب القراءة في الصبح گفته حدثنا هارون بن عبد الله ثنا حجاج بن محمد عن ابن جريج قال

حدثني محمد بن رافع وتقاربا في اللفظ قال نا عبد الرزاق قال انا ابن جريج قال سمعت محمد بن عباد

بن جعفر يقول اخبرني ابو سلمة بن سفيان وعبد الله بن عمرو بن العاص وعبد الله بن المسيب العابدي

عن عبد الله بن السائب قال صلى لنا النبي صلى الله عليه وسلم الصبح بمكة فاستفتح بسورة المؤمنين الحديث

در اسناد اين حديث غلط واقع شده بجاى عبد الله بن عمر حجازى عبد الله بن عمرو بن العاص نوشته نووي در شرح

فرموده واتفقوا على ان ابن عاص ههنا غلط بل هو عبد الله بن عمرو الحجازي الذي ليس بصحابي بن العاص

صحابي كذا ذكره البخاري در كتاب الزكوة چنين واقع است حدثني ابو الطاهر قال اخبرني ابن وهب قال

۸۰

قال عمر وحدثني ابن شهاب بمثل ذلك عن السائب بن يزيد عن عبد الله بن السعدي عن عمر بن
الخطاب رضي الله عنه درین اسناد حویطب را از میان انداخته وصواب چنین است عن السائب عن
حویطب عن عبد الله کذا قالوا جمیعهم ودر اسم ابو قیس صرمه بن ابی انس طرفه تحریفی بکار برده اند بعض
قیس بن صرمه نوشته ودر نسخ بخاری نیز چنین واقع است وبعض ابو قیس بن صرمه گفته وبعض صرمه بن قیس وبعض
صرمه بن انس وصرمه بن مالک وبعض ابو قیس بن عمرو وبعض ابو قیس بن صرمه گمان برده وابن اثیر در جامع
الاصول در حرف الضاد ضمره بن انس نوشته وتصحیف را با تحریف جمع نموده اطمینان قلب مستفیدین را بذکر
عبارت فتح الباری مبادرت نموده در کتاب الصوم میفرماید قوله وان قیس بن صرمة بكسر الصاد
المهملة وسكون الراء هكذا سمي في هذه الرواية ولم يختلف على اسماعيل فيه الا في رواية ابي احمد
الزبيري عنه فانه قال صرمة بن قيس اخرجه ابو داود ولابي نعيم في المعرفة من طريق
الكلبي عن ابي صالح عن ابن عباس مثله قال وكذا رواه اشعث بن سوار عن عكرمة عن ابن
عباس ووقع عند احمد والنسائي من طريق زهير عن ابي اسحق انه ابو قيس بن عمرو في حديث
البراء المذكور حتى قيل رجل من الانصار يقال له ابو قيس بن صرمة ولابن جرير من طريق
ابن اسحق عن محمد بن يحيى بن حبان بفتح الحاء والموحدة الثقيلة مرسلا صرمة بن ابي انس وغير ابن جرير
... هذا المرجح ... قيس كما قال ابو احمد الزبيري ... في الرجال ... من مرسل القسم بن محمد
صرمة بن انس ولابن جرير من مرسل عبد الرحمن بن ابي ليلى صرمة بن مالك والجمع بين هذه الروايات
انه ابو قيس صرمة بن ابي انس قيس بن مالك بن عدي بن عامر بن غنم بن عدي بن النجار كذا نسبه ابن
عبد البر وغيره فمن قال قيس بن صرمة قلبه كما جزم به الداودي والسهيلي وغيرهما فانه وقع
مقلوبا في رواية حديث الباب ومن قال صرمة بن مالك نسبه الى جده ومن قال صرمة
بن انس حذف اداة الكنية من ابيه ومن قال ابو قيس بن عمرو اصاب الكنية واخطأ في اسم ابيه وكذا
من قال ابو قيس بن صرمة وكانه اراد ان يقول ابو قيس صرمة فزيد فيه ابن وقد صحفه بعضهم فرويناه
في جزء ابراهيم بن ابي ثابت من طريق عطاء عن ابي هريرة قال كان المسلمون اذا صلوا العشاء حرم
عليهم الطعام والشراب والنساء وان ضمرة بن انس الانصاري غلبته عينه الحديث وقد استدركه ابن الاثير في
الصحابة ضمرة بن انس في حرف الضاد المعجمة على من تقدمه وهو تصحيف وتحريف ولم يتنبه له والصواب صرمة بن

سبحانه اعلم بالصواب حرمة بن ابي انس مشهور في الصحابة يكني بابي قيس قال ابن اسحق فيما اخرجه السراج
في تاريخه من طريقه باسناده الى عويم بن ساعدة قال حرمة بن ابي انس هو يذكر النبي صلى الله عليه وسلم
واز عجايب تصحيف اسناد است انچه كازروني در شرح صحيح بخاري ذكر كرده روي عن ابن العينا قال حضرت بعض
مشايخ الحديث من المغفلين فقال عن رسول الله صلى الله عليه وسلم عن جبرئيل عن الله عن رجل قال
فنظرت فقلت من هذا الذي يصلح ان يكون شيخا لله فاذا هو قد صحفه واذا هو عز وجل يعني از ابو العينا
مروي است كه گفت حاضر شدم نزد بعضي مشايخ حديث از انجمله كه در روايت تجوز و تساهل و غفلت ميشدند پس گفت
از رسول خدا صلى الله عليه وسلم از جبرئيل از خداي تعالى از مردي گفت پس نظر كردم و گفتم كيست اين كه صلاحيت
آن دارد كه شيخ خدا تعالى شود آن مرد عز و جل را تصحيف به عن رجل نموده و بلادت را با تصحيف جمع كرده و غلط از جمع
بسيار است امام رازي در تفسير كبير در تحقيق جال خطا نموده عطا بن ابي رباح و عطاي خراساني را متحد دانسته
ميفرمايد قال عطاء بن ابي رباح الخراساني انتهى سخافت اين قول بر متدربان فن رجال مخفي نيست بلكه تصحيف
مخصوص محدثين علماي فريقين نيست در علوم ديگر هم از اكابر علما مثل اين واقع شده از انجمله قرحه خيرونيه را كه بخاي معجمه
هست امام رازي در شرح قانون بجيم تصحيف نموده علامه شيرازي در شرح كليات ميفرمايد قد صحف الامام لفظ الخيرونية ٨٢
بالجيم واعتقد ان هذا منسوب الى المحلة التي تسمى بدمشق جيرونا وليس كذلك فان جالينوس
اخبر عن ذلك الطبيب انه خيرون بالخاء وقد ذكر في كتاب حيلة البرء ان بعض القروح يسمى باسم مشتق
من اسم المداوي الاول هي القرحة المسماة خيرونيون وبعضها سمي باسم مشتق من اسم اول شخص حدثت
به وهي القرحة المسماة طيلافيون والعجب من السامري فانه قال الجيرونية بالجيم لا على ما يظن انها
بالخاء وكانه لم يطلع على ما ذكره جالينوس واعتقد صحة ما ذكره الامام فلذلك جزم به الى اخر
ما قال از جمله تصحيف معنوي در اسناد يكي اينست كه ابا مسعود عقبه بن عمرو بدري كه ساكن بدر بود بخاري حكم نموده
كه نسبت او به بدر بجهت شهود و حضور او است در غزوه بدر قال في باب الانساب من الغاية للسخاوي الشافعي
وفي شرح الهداية المنظومة للشيخ محمد بن الجزري الشافعي ان ابا مسعود عقبة بن عمرو البدري لم ينسب
كذلك لشهوده بدرا في قول الجمهور وان عد البخاري في صحيحه ممن شهدها فانما كان نازلا بها يعني ساكنا
عاقبة وقع لكبار اهل العلم من ذلك اوهام انتهى كلامه و در متن احاديث نيز از علماي اهل سنت هر دو نوع
تصحيف و تحريف بوقوع آمده اما لفظي مانند لفظ جونيه كه در صحيح مسلم در روايت انس واقع شده قال لنا

له قوله عويم بن ساعدة بن عائش بن صعصعة [illegible] ١٢ تقريب

[illegible]

قال لما ولدت ام سليم قالت لي يا انس انظر هذا الغلام فلا يصيبن شيئا حتى تغدو به الى النبي
صلى الله عليه وسلم يحنكه قال فغدوت فاذا هو في الحائط وعليه خميصة جونية وهو يسم
الظهر الذي قدم عليه في الفتح الحديث بچند وجه تصحيف نموده اند حَرْتية حُوْنية خَرْنية حَوْ
حُرَيْثية خَيْبَرية حَوْتكية قال القاضي عياض هذه الروايات كلها تصاحيف الا روايتي جونية
بالجيم وحريثية بالراء والمثلثة ولفظ قنع كه در حديث ابو عمير بن انس كه ابو داود در سنن خود روايت
كرده عن عمومة له من الانصار قال اهتم رسول الله صلى الله عليه وسلم بالصلوة كيف يجمع
الناس لها فقيل انصب راية عند حضور الصلوة فاذا راوها اذن بعضهم بعضا فلم يعجبه
ذلك فقال هو من امر اليهود فذكر له الناقوس فقال هو من امر النصارى الحديث علماى
بچند وجه تصحيف نموده اند بعضى بباى موحده وبعضى بتاى فوقانيه وبعضى بنون وبعضى بثاى مثلثه گفته اند
در جامع الاصول فرموده القنع قد فسر في الحديث انه الشبور والشبور هو البوق قال الهروي وذكر
بعضهم انه القثع بالثاء عن ابي عمر الزاهد قال فحكيته للازهري فقال هذا باطل وقال الخطابي
روي مرة القنع بالنون الساكنة ومرة بالباء المفتوحة قال وقد سالت عنه غير واحد من اهل
اللغة فلم يثبتوه على واحد من الوجهين فان كانت الرواية في القنع بالنون صحيحة فلا اراه يسمى
الا لاقناع الصوت وهو رفعه يقال اقنع الرجل صوته واقنع راسه اذا رفعه واما القبع بالباء
المفتوحة فلا احسبه سمي قبعا الا لانه يقبع صاحبه اي يستره يقال قبع الرجل راسه في
جيبه اذا ادخله فيه قال وسمعت ابا عمر يقوله بالثاء المثلثة ولم اسمعه من غيره يعني البوق
قال الخطابي هو اصح الوجوه وقال وقد روي القتع بتاء بنقطتين من فوق قال وهو دود يكون في الخشب
الواحدة قتعة قال ومدار هذا الحرف على هشيم وكان كثير اللحن والتحريف على جلالة محله
في الحديث انتهى لفظ ايه را از حديث اية الايمان حب الانصار عكبري كه از علماى اهل سنت است تصحيف
نموده انه بكسر همزه وتشديد نون خوانده مناوى در شرح جامع صغير فرموده قوله اية بهمزة ممدودة
ومثناة تحتية مفتوحة وتاء تانيث والايمان مجرور بالاضافة قال ابن حجر هذا هو المعتمد
في جميع الروايات وقول العكبري بهمزة مكسورة ونون مشددة وهاء والايمان بالرفع تصحيف
فاحش اما تصحيف معنوى پس از انجمله ابا موسى عنزي معروف بزين شيخ بخارى عنوه راكه در حديث

الله صلی الله علیه وآله وسلم صلّی الی عنزة واقع است بر قبیله معروف که او از آن قبیله بود و حمل کرده مطلب را بر آنکه گفت نحن قوم لنا شرف نحن من عنزة قد صلی الینا النبی صلی الله علیه وسلم سماعا وشیئا فعمی در غایه سقوط است
ذکره الدارقطنی فی التصحیفات ان ابا موسی محمد بن المثنی العنزی المعروف بالزمن شیخ البخاری قال لهم یوما نحن قوم لنا شرف نحن من عنزة قد صلی الینا النبی صلی الله علیه وسلم یرید بذلک حدیث انه صلی الله علیه وسلم صلی الی عنزة توهم انه صلی الی قبیلتهم وانما العنزة حربة کما تقدم فصحف معنی الکلمة مع بقاء الصورة انتهی از غرایب تصحیف معنوی است که ابن حجر در صواعق محرقه گفته و شدید بعض خوارج بان معنی علی بابها ای من العلو علی حد قراءة هذا صراط علی مستقیم برفع علی وتنوینه کما قرأ به یعقوب مترجم صواعق محرقه که از مبتدعه است در ترجمه حدیث شریف انا مدینة العلم وعلی بابها چنین نوشته که من شهر علم و بلند است دروازه آن هم چنین ابو اصول حدیث مشهور من صام رمضان واتبعه ستا من شوال تصحیف نموده شیئا من شوال بشین معجمه و یای تحتانیه خوانده و عند حدیث جابر یعنی رمی ابی باضافت اب بیای متکلم خوانده و صواب ابی بضم همزه است یعنی ابی بن کعب در شرح الشرح نخبة الفکر ملا علی قاری مطابق دیگر علمای اصول حدیث فرموده مثال الحرف کحدیث جابر رمی ابی یوم الاحزاب علی اکحله فکواه رسول الله صلی الله علیه وسلم صحفه غندر وقال ابی بالاضافة وانما هو ابی بن کعب وابو جابر کان قد استشهد قبل ذلک باحد کذا ذکره الجزری انتهی ملا علی قاری در شرح الشرح نخبة الفکر گفته که بعض حدیث مشهور زر غبا تزدد حبا را تصحیف نموده زرعنا تردد حنا خوانده اند یعنی زراعت ما میکرد حنا وهذه عبارته صحف بعضهم الحدیث المشهور زر غبا تزدد حبا فقال زرعنا تردد حنا ثم قص قصة طویلة ان قوما کانوا یؤدون عشر غلاتهم یتصدقون فصار زرعهم کلهم حنا نیز گفته فصل بعض اهل الکمال شیئا سمع منه وکان فی کتابه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ادهنوا غبا فقال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذهبوا عنا بالذال المعجمة والموحدة وبالعین بعدها نون وهو الخطاء المصحف انتهی نیز فرموده که بعضی مشائخ در حدیث احتجم النبی صلی الله علیه وسلم واعطی الحجام اجرة که اجرت بضم همزه و سکون جیم بمعنی مزد است با آجره بمد و ضم جیم و تشدید را و مثناه فوقانیه تصحیف کرده دیگری حدیث امیر المومنین علیه السلام الکلالین خولب بعم تکم هذه یکون الرجح

که بنای معجمه و نون است برای مهمله و تحتانی تصحیف کرده و در عهد سعادت عهد آنحضرت علیه و آله الف الف تحیة
و سلام نیز تصحیف واقع شده شیخ دهلوی در مدارج النبوة نوشته نقل است که آنحضرت عتاب کرد بخالد و فرستاد
کسی را نزد وی و فرمود ضع عنهم السیف آنکس که نزد خالد آمد گفت ضع فیهم السیف پس خالد در آن روز
هفتاد کس را از ایشان کشت چون این معنی بعلم شریف سید بخالد گفت چرا خلاف حکم کردی خالد گفت من چه کار
کنم یا رسول الله صلی الله علیه وسلم فرستاده تو آمده گفت ضع فیهم السیف انتهی مختصرا از بعض شراح
نخبة الفکر تصحیف غریبی در غیر احادیث واقع شده در تعریف صحابی که شیخ ابن حجر نموده است و آن اینست
من لقی النبی صلی الله علیه وسلم ومات علی الاسلام ولو تخلل ردة بین لقیه وبین موته علی الاسلام
لفظ علی الاسلام بعلیه السلام تصحیف کرده در تعریف قید بل بعده اضافه فرموده طرفه آنکه مخدوم با آنکه خود را
در فضل و کمال و تحقیق احادیث و رجال فریقین وحید عصر و فرید دهر میدانند در اکثر الفاظ رجال و احادیث
که درین کتاب نقل نموده اند تصحیف بکار برده چنانچه در مباحث سابقه بمعرض بیان آمده که علی بن حسن بن
رباط را تصحیف نموده علی بن حسین بن فاط نوشته در یک اسم دو تصحیف واقع شده یکی تبدیل حسن بحسین دیگری
تصحیف رباط که بای موحده است بر فاط و در متن حدیثی که ازین راوی روایت فرموده تصرف نموده است
و در مبحث حدیث حسن حیفر را بجبر تصحیف کرده مصداق من عاب عیب گردیده ولنعم ما قیل ؎
چون خدا خواهد که پرده کس درد میلش اندر طعنه پاکان برد **دوم** آنکه قول او اخباریین ایشان خیلی
مغفل و متساهل بودند دعوی بغیر دلیل است بغیر بینه مسموع نیست و در حیز منع است و بر تقدیر تسلیم و تنزل
میگوییم اکابر فقها و مجتهدین اهلسنت در قرون اول نیز خیلی مغفل و متساهل بودند اعتنای بضبط تخریج و تمییز
صحیح از غیر آن نمیکردند بغیر تحقیق جزم بنسبت احادیث منکره بآنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرموده بنای
اکثر احکام را بر آن احادیث ضعیفه بلکه موضوعه متفرع ساختند امام الحرمین و حجة الاسلام غزالی و صاحب
هدایه و بسیاری از محدثین ایشان رئیس المغفلین اند و عادت متقدمین بر این نهج جاری بود که در تصانیف
خود احادیث ایراد میکردند و از جرح و تعدیل رجال آن و تمییز صحیح از ضعیف سکوت می ورزیدند مگر در مواضع
قلیل نادر و چندین صد سال شیوه تساهل و اغفال در میان اینها مستمر و جاری بود تا آنکه نووی رحمه الله در حدود
مائة سابعه از هجرت مقدسه بر روی کار آمده تمییز حدیث ضعیف از صحیح و جرح و تعدیل رجال بنا نهاده و رافعی نیز
با جلالت قدرش و اعلم بودن بحدیث در تساهل و اغفال طریقه فقها را اختیار و ایثار فرموده عبدالرؤف

قال امام ادا از بعض شراح شاه
[illegible] و عبارة بلدتین
وجیه الدین آنست و لو تخللت
والشرح کذا و قولی و
ردة ای بین لقیه و بین موته
علیه الصلوة والسلام بعده
کما ابن حجر [illegible] بعده فان اسم الصحبة
باق جاز رجع الی الاسلام فی حیاته
بعده وسوا لقیه ثانیا ام لا [illegible]
الی الاسلام انتهی موضع الحاجة
85
سلطان العلماء ادام الله
ایامه

له [illegible] النووی شافعی [illegible] سنه [illegible]
[illegible] تاریخ [illegible] ۱۲ [illegible]

مناوی در فیض القدیر شرح جامع صغیر در شرح قول سیوطی و بالغت فی تحریر التخریج میفرماید یعنی اجتهدت
فی تهذیب عزو الاحادیث الی مخرجیها من ائمة الحدیث من الجوامع والسنن والمسانید فلا اعزو
الی شیء منها الا بعد التفتیش عن حاله وحال مخرجه ولا اکتفی بعزوه الی من لیس من اهله کعظماء
المفسرین قال ابن الکمال کتب التفسیر مشحونة بالاحادیث الموضوعة وکاکابر الفقهاء فان الصدر
الاول من اشیاخ المجتهدین لم یعتنوا بضبط التخریج وتمییز الصحیح من غیره فوقعوا فی الجزم بنسبة
احادیث کثیرة الی النبی صلی الله علیه وسلم وفرعوا علیها کثیرا من الاحکام مع ضعفها بل ربما
دخل علیهم الموضوع وممن عدت علیه فی هذا الباب هفوات وحفظت علیه غلطات
الاسد ابن الاسد الکرار الغیر الفرار الذی اجمع علی جلالته الموافق والموالف والمعادی والمخالف
وطارت صیته فی المشرقین والمغربین الاستاذ الاعظم امام الحرمین وتبعه علیها معمار القواعد هو قفا
المعاقل والمعاقد الذی عترف بامامته الخاص والعام مولانا حجة الاسلام فی کثیر من عظماء
المذاهب الاربعة وهذا لا یقدح فی جلالتهم بل ولا فی اجتهاد المجتهدین اذ لیس من شرط المجتهد
الاحاطة بحال کل حدیث فی الدنیا قال الحافظ الزین العراقی فی خطبة تخریجه الکبیر للاحیاء
عادة المتقدمین السکوت عما اوردوا من الاحادیث فی تصانیفهم وعدم بیان جرحه وبیان الصحیح
من الضعیف الا نادرا وانکانوا من ائمة الحدیث حتی جاء النووی فقصد الا ولیان لا یغفل الناس
النظر فی کل علم فی مظنة وهذا الرافعی مشی علی طریقة الفقهاء مع کونه اعلم بالحدیث من النووی
انتهی کلامه انتهت عبارة المناوی بالفاظها سوم آنکه اسناد تصحیف مراجم بمزاحم بعلمای امامیه غلط محض است
چه مصدر این تصحیف یحیی بن معین است که از اکابر محدثین اهلسنت است چنانچه در کتب اصول عامه تصریح بان واقع
شده محقق شریف در خلاصة الخلاصة میفرماید والمصحف قد یکون فی الراوی کحدیث شعبة عن العوام
بن مراجم صحفه یحیی بن معین فقال مزاحم بالزاء والحاء المهملة انتهی و دیگران نیز بمثل این نص نموده اند دوم آنکه
فاضل ناصب در معرض جواب از این اغفال در بعضی از رسالات نوشته بود که در تصحیف علمای اهلسنت و علمای امامیه
فرق است چه تصحیف علمای اهلسنت مبین است و تصحیف علمای امامیه غیر مبین باآنکه مجرد دعوی است و کلیت آن
طردا و عکسا منقوض است چه تبیین بعض اسماء مصحفه در کتب اهلسنت فرو گذاشت شده و بسیاری از اسماء در کتب
امامیه معین گردیده مساسی و ربطی بکلام سائل ندارد زیرا که درین مثال جزئی است نه در مطلق تصحیف چهارم آنکه

۸۷

انکه لزوم اشتباه در صورت تصحیف در وقت قیام قرینه که دال بر مراد باشد غیر مسلم است پس عدم تمیز مقبول الروایة از غیر آن لازم نیاید چنانچه در مثال اول چه مراد از مکنی باین کنیت یحیی بن ابی القاسم مکفوف مشهور است که از اصحاب حضرت ابی جعفر و حضرت ابی عبد الله و حضرت موسی کاظم علیهم الصلوة والسلام بود خواه مکنی بابو بصیر باشد یا بابو نصیر و بر تقدیر تسلیم این الزام مشترک الورود است الجواب الجواب پنجم انکه اسناد تصحیف ابو بصیر بعلمای امامیه نیز افترای محض است در کتب متداوله رجال امامیه و غیر آن منقول نشده که کسی از علمای امامیه ابو بصیر را بابو نصیر تصحیف نموده باشد ششم انکه در خلاصة الرجال و ایضاح الاشتباه اختلافی که موجب حیرت نظارکیان باشد نیست چنانچه رجوع بان کتاب بان شاهد این معنی است بر تقدیر تسلیم وقوع مسامحه در تحقیق الفاظ از علامه حلی که امر دران این است که جنابش را بسبب کثرت تصنیف در علوم حکمیه شرعیه اصولیه فرعیه و قلت فرصت بسبب وفور مشاغل و شواغل از رجوع خلائق و مستفیدین نظر ثانی دران کتب کمتر اتفاق افتاده استبعادی ندارد از بسیاری از علمای معتبر اهل سنت نیز مثل این واقع شده چنانچه عمر بن محمد بن احمد نجم الدین نسفی که از مشایخ صاحب هدایه فقه است اسمای بسیار را بتغییر و تصحیف نموده سمعانی گفته وصنف التصانیف فی الفقه والحدیث ونظم الجامع الصغیر طالعت مجموعاته فی الحدیث ورایت فیها من الغلط تغییر الاسماء واسقاط بعضها شیئا کثیرا اوراها غیر محصورة ولکن کان مرزوقا فی الجمع والتصنیف انتهی برخی از علمای اهل سنت اسناد کثرت غلط و تصحیف و زیادات در مرویات برئیس الفقهای اهل سنت امام اعظم ابو حنیفه کوفی نموده اند عبد الرؤف مناوی در فیض القدیر شرح جامع صغیر میگوید والنعمان بن ثابت الامام اورده الذهبی فی الضعفاء قال ابن عدی عامة ما یرویه غلط وتصحیف وزیادات وله احادیث صالحة انتهی دیگری خلیفه بن خیاط عصفری ابو عمرو بصری ملقب بشباب است در تقریب فرموده صدوق ربما اخطاء وکان اخباریا علامة وازانجمله جندل بن والق تغلبی ابو علی کوفی است بخاری در ادب مفرد ازو روایت کرده در تقریب فرموده صدوق ربما اخطأ وکان اخباریا علامة اخرج له البخاری محصل کلام کثرت تصحیف و غلط که از علمای اهل سنت بوقوع آمده اگر بعرض بیان آید دفاتر طوال می باید شمه ازان در کتاب تنبیه اهل الکمال والانصاف علی اختلال رجال اهل الخلاف باسامی بعضی از انها مرقوم کلک بیان گردیده من شاء فلیرجع الیه و اگر کسی صدق این مقال را شاهد این حال را خواهان باشد باید که کتاب المضافات والمصافات که تصنیف ابو کامل زهیر ابو الحسن بورجانی است مطالعه نماید و عجائب قدرت الهی را مشاهده فرماید چه او کار را در غلط و تصحیف

بجایی سانیده که اکابر علمای عظام و افاخم فضلای کرام از تصحیح کلامش بعجز و قصور اعتراف نموده تنصیص و تصریح فرموده اندکه کتاب مذکور از کثرت غلط و تصحیف از دائره قابلیت اصلاح برآمده سمعانی در کتاب انساب میفرماید ابو کامل احمد بن محمد بن علی بن محمد بن بصیر بن احمد بن الحسین الابیوردی وانی المعروف بالبصیری وسنذکره فی ترجمة البصیری و ابو کامل حفیده ابو الحسن البورجانی کان قد سمع الحدیث الکثیر واشتغل به ولم یرحل وجمع کتابا سماه المضاهات والمصافات فی الاسماء والانساب ونقل فیه تصحیفا کثیرا من کتاب الدارقطنی و عبد الغنی رایت ذلك الکتاب بخطه واصلحت فیه مواضع علی الحاشیه ظنا منی انه یقبل الاصلاح فلما کثر ترکت الاصلاح انتهی **قال** الفاضل الناصب تعیین مفترق متفق در میان ایشان اصلا رواج نداشت بسا که یک راوی با راوی دیگر شرکت و اتفاق در اسم خود و اسم پدر خود واقع شده و اخبار بین ایشان همان اسما مشترکه را در روایت بی تمیز بعلامتی که فارق باشد میان هر دو ذکر نمایند پس ثقه با غیر ثقه مشتبه شود و مقبول الروایة با مردود الروایة در یک کسوت برآید مثلا جمیع اخبار بین ایشان از محمد بن قیس مطلقا روایت میکنند و این نام مشترک است در میان چهار کس دو کس از آنها نزد ایشان ثقه اند محمد بن قیس الاسدی المکنی بابی نصر و محمد بن قیس البجلی المکنی بابی عبد الله و یک کس ممدوح غیر توثیق و هو محمد بن قیس الاسدی مولی بنی نصر و یک کسی ضعیف هست چنانچه هو محمد بن قیس المکنی بابی احمد و این با بودیا همین شخص اخیر بسیار روایت کند و مطلق از وی نیز پس هم را التباس واقع شود و شیخ الطائفه ابو جعفر طوسی نیز در این اغفال و اهمال شیخ المغفلین است و دیگران نیز بدستور عمل مینمایند باین سبب روایات ایشان نزد خود ایشان هم قابل اعتماد نماند انتهی کلامه **اقول** و به نستعین چند وجه مردود است **اول** آنکه آنچه درین مقام افاده فرموده خبطی است ناشی از عدم تدرب او در فن رجال و علم حدیث فریقین چه عدم معرفت عوام غیر ممارس موجب اشتباه ممارسین متدرب نمیگردد در اسانید احادیث فریقین بسا اوقات اسمی که مشترک در دو کس یا بیشتر میباشد بنابر اعتماد بر فهم ممارس مطلقا ذکر میکنند به فصل فارق که مزیل التباس باشد مقید نمیسازند ممارس متدرب بملاحظه مراتب طبقات و روات و مشایخ و اهل بلد و غیر اینها تمیز حاصل میشود مثلا در اسناد احادیث اهلسنت اگر حماد مطلقا مذکور باشد راوی او را ملاحظه باید کرد اگر راوی او عثمان بن حرث یا عارم باشد مراد ازان حماد بن زید است و اگر اطلاق کند ابو سلمه موسی بن اسمعیل تبوذکی باشد پس مراد ازان حماد بن سلمه است همچنین اگر اطلاق کننده عفان یا حجاج بن منهال باشد درین صورت هم مراد اخیر است نص علی ذلك صاحب الکلام المفید

٨٨

الا لفیه و ایراد امثله دیگر موجب تطویل است در اسانید احادیث امامیه نیز بهمین منوال قیاس باید کرد مثلا هرگاه حماد
عن حسین بن سعید واقع شود مراد ازان حماد بن عیسی جهنی ثقه است و هرگاه علاء عن محمد بغیر تقیید واقع شود مراد از
علاء ابن رزین ثقه و مراد از محمد ابن مسلم است و در اوائل کلینی احمد بن محمد مذکور میشود و این اسم مشترک است در چندین
کس سبیل تمیز آنست که در سیاق ان نظر کنند اگر مقدم بران حدیث خبری باشد که دران احمد بن محمد بعبارت عدة
من اصحابنا عن احمد بن محمد یا بعبارت محمد بن یحیی عن احمد بن محمد ذکر یافته باشد پس مراد ازو ابن عیسی یا ابن خالد است
که هر دو ثقه اند و عدم تمیز میان این دو کس ثقه ضرری نمیرساند و اگر چنین حدیث قبل ازان مذکور نباشد پس مراد ازو
احمد بن محمد عاصمی ثقه است غالب روایت او از علی بن الحسن است و در اخبار شیخ اگر واسطه حسین بن عبید الله غضایری
باشد پس مراد ازان احمد بن محمد بن یحیی عطار است از پدرش روایت میکند و اگر واسطه مفید باشد پس مراد ازو احمد بن محمد
بن حسن بن ولید است و در من لا یحضره الفقیه اگر احمد بن محمد مطلق غیر مقید بفصل ممیز در مرتبه احمد بن محمد بن عیسی
اشعری واقع شود پس مراد ازان یا احمد بن محمد بن عیسی اشعری یا احمد بن محمد بن خالد است که اینها از حسن بن سعید و علی
بن مهزیار و ابن ابی عمیر و ابن ابی نصر روایت میکنند و از اینها محمد بن یحیی و احمد بن ادریس و علی بن ابراهیم و اقران
اینها روایت میکنند و ازانجا که این هر دو کس ثقه اند عدم تمیز میان هر دو کس مضر نیست و درین مرتبه سوای اینها ۹
دیگری بنام احمد بن محمد بغیر تقیید بجد مذکور نمیشود و اگر بعد ازین مرتبه باشد پس مراد ازان احمد بن محمد بن ابی
نصر بزنطی است همچنین علی بن اسمعیل هرگاه مطلق مذکور شود در بادی الرای اشتباه واقع میشود و اگرچه بحسب
طبقات تمیز ممکن نیست لکن بسبب اینکه هر دو ثقه و ممدوح اند التباس نیز ضرری نمیرساند فاضل مجلسی طاب ثراه در رجال
روضة المتقین بعد ذکر علی بن اسمعیل میثمی بن شعیب بن میثم عن یحیی تمار گفته و اعلم انه قد یشتبه بعلی بن
اسمعیل بن عمار و لا یضر لانه ایضا من وجوه من روی الحدیث کما ذکره جش و ان امکن التمییز
بحسب الطبقات فان الظاهر ان عمارا اقرب بالصادق ع من المیثمی و لکن قد یرد نادرا فی الاخبار
علی بن اسمعیل بن عیسی و لم یذکر و الظاهر من دأب الاصحاب ان الاطلاق ینصرف الی
المشهورین و مع عدم الشهرة یقیدون بالجد لئلا یقع الاشتباه انتهی بنا بر حیثیت مقام اطالت کلام امثله دیگر اینجا
مذکور نگشته بالجمله متتبع خبیر و ممارس بصیر بعد تتبع احوال رجال و مراتب طبقات و دیگر صفات در جمیع اسامی
مشترکه که در اسانید احادیث امامیه واقع اند اشتباهی که موجب التباس مقبول الروایت با مردود الروایت
باشد باقی نمیماند اگر کسی ممارست در فن رجال نداشته باشد رجوع بشروح کتب احادیث امامیه کافل رفع التباس

و استدلال با این همه ایضاح که مصداق اطفی المصباح فقد لاح الصباح است عین تحصیل از توهمات سوداویه
ظلمانیه و ظلمات شکوک و اوهام باشد مصداق ومن لم یجعل الله له نورا فما له من نور خواهد بود
و وهم آنکه مجادل را میرسد که بر طبق قول فاضل ناصب بگوید که تعیین مفترق و متفق در میان علمای
اهل سنت رواج نداشت بسا که یک راوی را با راوی دیگر شرکت و اتفاق در اسم خود و هم پدر خود واقع شده
اخباریین ایشان از اسمای مشترکه در روایت بی تمیز علامتی که فارق باشد میان هر دو کس ذکر میکنند پس ثقه
با غیر ثقه مشتبه میشود و مقبول الروایة با مردود الروایة در یک کسوت بر آید مثلا اخباریین ایشان از یزید بن
ابی زیاد روایت میکنند و این اسم مشترک است در مدنی ثقه و دمشقی ضعیف و ابو داود در سنن خود حدیث
هم را مطلق می آرد بی تمیز پس مردم را التباس واقع شود چنانچه نزد علما و شراح حدیث هم تا حال مشتبه
مانده و در فیض القدیر گفته فان کان [illegible] فثقة وان کان الدمشقی ففی الکاشف واه نیز در طبرانی در روایت
ابن عیینه عن اسمعیل بن مسلم واقع است در فیض القدیر فرموده فان کان العبدی فمن رجال الصحیح وان کان
المکی فضعیف نیز در اسانید خطیب سوید بن سعید واقع شده در فیض القدیر گفته فان کان هو الدقاق
فقد قال ابن معین منکر الحدیث وان کان الذی خرج له مسلم فقد اورده الذهبی فی الضعفاء
وقال قال احمد متروک نیز در اسناد دیلمی در فردوس محمد بن ابراهیم بن جعفر جرجانی که مشترک در وضاع
و صدوق است بی تمیز علامت فارق واقع است در فیض القدیر فرموده وان کان الذی [illegible]
وان کان الکیال فوضاع کما فی المیزان از این قبیل در کتب صحاح ایشان بسیار است احصای آن موجب
تطویل است بخاری که رئیس محدثین ایشان است در اغفال و اهمال شیخ المغفلین است در اهل شام غلط میکند یک کس را
دو کس می پندارد چنانچه باید که فاضل لطیف نقل از رجال شیخ دهلوی بعرض بیان آید از دیگران هر قبیل این نوع
آمده باین اسباب روایات ایشان و خود ایشان هم قابل احتجاج نمانده جواب هم آنکه قول اول این نام مشترک در میان چهار کس است
اطلاق این قول محل نظر است و انحصار اشتراک در چهار کس ممنوع زیرا که این نام مشترک است در میان ده کس یا بیش
چنانچه کتب رجال امامیه بآن ناطق است و تفصیل اسامی بر سبیل اجمال این چنین است محمد بن قیس ابو احمد الاسدی
روی عن ابی جعفر محمد بن قیس ابو نعیم اشعری [illegible] محمد بن قیس ابو عبد الله من اصحاب
الصادق علیه السلام مولی لبنی نصر کان خصیصا [illegible] محمد بن قیس ابو عبد الله البجلی ثقة عین کوفی
روی عن ابی جعفر والصادق علیهما السلام له کتاب القضایا المعروف رواه عنه عاصم بن حمید الحناط

نسبت [illegible] محمد بن قیس [illegible] چهار کس

الحناط و يوسف بن عقيل عبيد ابنه محمد بن قيس ابو قدامة الاسدي من رجال الصادق عليه السلام

محمد بن قيس ابو نصر الاسدي الكوفي من اصحاب الصادق عليه السلام ثقة ثقة محمد بن قيس الانصاري

من رجال علي بن الحسين و الباقر عليهما السلام محمد بن قيس البجلي كوفي اسند عنه صاحب المسائل التي

يرويها عنه عاصم بن حميد من رجال الصادق عليه السلام محمد بن قيس الذي يبينه و بين عبد الرحمن

القصير قرابة محمد بن قيس بن مخرمة الزهري صحابي تابعين است و اصحاب اين است در عبارات كتب رجال متقضى

است محمد بن قيس ابو عبد الله البجلي و محمد بن قيس البجلي متحدند چهارم آنكه قول او بيك كس ضعيف اجلا و بود محمد بن

قيس المكني بابي احمد ابن بابويه الله از همين مخصوص اخير بسيار روايت ميكند الى آخره محل تأمل است زيرا كه ناشي از سوء تحقيق و از

غفلت و عجالت است و كثرت روايت ابن بابويه از ضعيف ممنوع است چه صاحب كتاب قضايا يك كس است و اگر دو كس

در صورت تعدد نيز محذوري نيست توثيق هر دو در كتب رجال واقع است نيز در صورت تعدد آنكه مشايخ

از وغالبا روايت ميكنند آنكس است كه عاصم يا يوسف از او روايت ميكند و ثقه است پس توهم التناس مضمحل

باشد فاضل مجلسي ميفرمايد فظهر ان محمد بن قيس صاحب كتاب القضايا اما واحد او اثنان و هما ثقتان

ولو كان اثنين فالذي يرويه المشايخ عنه غالبا بينهما القضايا و احدهما هو الذي يروي عنه

عاصم او يوسف و لم نطلع على رواية عبيد الله عنه فما ذكره بعض من الاشتراك و طرحه

الاخبار الكثيرة و حمل على الجهالة بعدم التدبر شيخنا في درايته الدراية پرشانه تركي نمود

روايا في راكه در آن محمد بن قيس واقع است ضعيف نموده اند و ذكر ده ميفرمايد و التحقيق في ذلك ان الرواية

ان كانت عن الباقر صلوات الله و سلامه عليه فهي مردودة لاشتراكه بين الثلثة الذين احدهم ضعيف

و احتمال كونه الرابع حيث لم يذكروا طبقته و ان كانت الرواية عن الصادق عليه السلام فالضعف

لان الضعيف لم يرو عن الصادق عليه السلام كما عرفت لكنها محتملة لان يكون من الصحيح ان كان هو احد الثقتين

و هو الظاهر لانهما وجهان من وجوه الرواة و لكل منهما اصل في الحديث بخلاف الممدوح خاصة و يحتمل على بعد

ان يكون هو الممدوح فيكون الرواية من الحسن فيبنى على قبول الحسن في ذلك المقام عدمه فتنبه لذلك فانه مما

غفل عنه جمع فردوا بسبب الجهالة عنه روايات و جعلوها ضعيفة و الامر فيها ليس كذلك انتهى اكثرت و غفلت

و اهمال الشيخ طوسي و محصلين رحمهم الله منع است بلكه اكثر از ناسخ نسخهاي كتب حديثي است شيخ اوان كتب بنقل خود و سبب

كثرت مشاغل درس و تدريس و فقه و تصنيف در علوم متنوعه فرصت نظر ثاني و تصحيح آن واقع نشده فاضل مجلسي در رجال و جيزه

91

كلما يقع منه رضي الله عنه من السهو والغفلة فكان باعتبار كثرة تصانيفه ومشاغله العظيمة
فانه كان يرجع فضلاء الزمان وسمعنا من المشائخ وحصل لنا الظن ايضا من التتبع ان فضلاء
تلامذته الذين كانوا من المجتهدين يزيدون على ثلثمائة فاضل من الخاصة ومن العامة مالا
يحصى فان الخلفاء اعطوه كرسي الكلام وكان ذلك لمن كان وحيدا في ذلك العصر مع ان اكثر التصانيف
كان في ازمنة الخلفاء العباسية لانهم كانوا يبالغون في تعظيم العلماء والفضلاء من العامة
والخاصة ولم يكن الى زمان شيخ الطائفة تقية كثيرة بل كانت المباحثة في الاصول والفروع
حتى في الامامة في المجالس ومباحثات القاضي عبد الجبار والباقلاني وغيرهما مع المفيد والمرتضى
وشيخ الطائفة مشهورة مذكورة في تواريخ الخلفاء فلهذه المشاغل العظيمة يقع منه السهو رضي الله
عنه بالجملة وقوع خطا وسهو ونسيان از لوازم طبيعت بشريه است وكثرت مشاغل وشواغل نيز باعث ان گرديده از
محدثين اهلسنت وجماعت نيز مثل ان واقع شده بخاري كه رئيس محدثين اهلسنت است در رجال غلطها نموده واغفال
واهمال از وبوقوع امده شيخ عبد الحق دهلوي در رجال مشكوة گفته قال ابو عمرو بن احمد بن حمدان الحيري سالت ابا
العباس بن عقدة عن محمد بن اسمعيل البخاري ومسلم بن الحجاج القشيري ايهما اعلم فقال كان البخاري ٩٢
عالما وكان المسلم عالما فكررته عليه مرارا وهو يجيبني بمثل هذا الجواب ثم قال يا ابا عمرو وقد يقع
للبخاري الغلط في اهل الشام وذلك انه اخذ كتبهم فنظر فيها فربما ذكر الواحد منهم بكنية ويذكره
في موضع اخر باسمه ويتوهم انهما اثنان واما مسلم فقلما يقع له الغلط انتهى همين قسم از رجال ومحدثين ديگر از
اهلسنت نيز اوهام واغلاط بسيار واقع شده چنانچه احمد بن حنبل در ترجمه قبيصة بن عقبه كه از جمله شيوخ بخاري است
ميگويد لا باس به لكنه كثير الغلط انتهى از انجمله احمد بن ابي الطيب سليمان بغدادي ابو سليمان معروف بمروزي
است بخاري وترمذي از و روايت نموده اند قال في التقريب صدوق حافظ له اغلاط اخرج له البخاري
والترمذي ديگري ابراهيم بن بشار رمادي ابو اسحاق بصري است در تقريب فرموده حافظ له اوهام من
العاشرة اخرج له ابو داود والترمذي ديگري حجاج بن ارطاة نخعي كوفي قاضي است كه يكي از فقهاء اهلسنت بوده
بخاري در ادب مفرد واصحاب سنن از وتخريج حديث نموده اند در تقريب فرموده حجاج بن ارطاة النخعي الكوفي القاضي
احد الفقهاء صدوق كثير الخطاء والتدليس ديگري حزم بن ابي حزم قطعي ابو عبد الله بصري في التقريب
صدوق يهم اخرج له البخاري ديگري حسان بن ابراهيم بن عبد الله كرماني ابو هشام عنزي قاضي كرمان في التقريب

في التقريب صدوق يخطئ اخرج له البخاري ومسلم وابو داود ديگر حسان بن حسان ابو علي بن ابي عباد بصري
نزيل مكه في التقريب صدوق يخطئ اخرج له البخاري ديگر حسان بن عبد الله بن سهل كندي ابو علي واسطي
نزيل مصر في التقريب صدوق يخطئ اخرج له البخاري والنسائي وابن ماجة ديگر حسان بن خلف بن [illegible] واسطي
ابو علي بن شاذان في التقريب صدوق له اوهام اخرج له البخاري ديگري حسن بن ذكوان ابو سلمه بصري في التقريب
صدوق يخطئ ورمي بالقدر وكان يدلس اخرج له البخاري وابو داود والترمذي وابن ماجة وديگري حسن
بن يحيى خشني دمشقي بلاطي في التقريب صدوق كثير الغلط اخرج له ابو داود في المراسيل وابن ماجة
وديگري حسين بن واقد مروزي ابو عبد الله قاضي في التقريب ثقة له اوهام اخرج له البخاري تعليقا
ومسلم واصحاب السنن الاربعة وديگري خالد بن يزيد بن زياد الاسدي كاهلي ابو الهيثم مقري كوفي في التقريب
صدوق له اوهام اخرج له الجماعة وديگري رباح بن ابي معروف بن ابي ساره مكي في التقريب صدوق له
اوهام اخرج له البخاري في الادب المفرد ومسلم والترمذي والنسائي وديگري زفر بن سليمان ابادي ابو سليمان
قهستاني قاضي سجستان في التقريب صدوق كثير الاوهام اخرج له الترمذي وابن ماجة وديگري سعد بن
اوس عدوي يا عبدي بصري في التقريب صدوق له اغاليط اخرج له ابو داود والترمذي والنسائي
وديگري سعد بن عبد الحميد بن جعفر بن عبد الله بن حكم انصاري ابو معاذ مدني نزيل بغداد في التقريب صدوق وله
اغاليط من كبار العاشرة اخرج له الترمذي والنسائي وابن ماجة وديگري سلمه بن فضل ابرش مولى انصار
قاضي ري في التقريب صدوق كثير الخطا اخرج له ابو داود والترمذي وابن ماجة في التفسير
وديگري عبد الملك بن عبد العزيز بن عبد الله بن ابي سلمه ماجشون ابو مروان مدني فقيه مفتي اهل مدينه رفيق شافعي
في التقريب صدوق له اغلاط في الحديث وكان رفيق الشافعي اخرج له النسائي وابن ماجة ومالك
في مسنده وديگري عطا بن ابي مسلم ابو عثمان خراساني في التقريب صدوق يهم كثيرا ويرسل ويدلس اخرج له
مسلم والاربعة وديگري محمد بن عبد الله بن مسلم بن عبيد الله بن عبد الله بن شهاب زهري مدني كه از مشاهير
محدثين اهل سنت في التقريب صدوق له اوهام وديگري معروف بن خربوذ مكي مولى ال عثمان في التقريب
صدوق ربما وهم كان اخباريا علامة باجمله اسامي اشخاص كثير الاغلاط وكثير الاوهام از محدثين اهل سنت
اگر بعرض بيان آيد موجب سآمت وملالت گردد لاجرم بر ذكر برخي از مشاهير رواة ومحدثين اكتفا رفت در كتاب
اهل الكمال ع الانصاف على اختلال رجال اهل الخلاف تفصيل واستيعاب نگارش يافته من شاء فليرجع اليه

دو رمباحث سابقه عبدی امده جوه فصل وحل و اهمال و اغفال که در بخاری و مسلم بوقوع آمده ذکر یافته هدین مقام شمه از ان
اغفال و اهمال که بروایت یحیی مصمودی در کتاب موطا که نزد بعضی از علمای اهلسنت در عداد صحاح سته معدود است
و محمد ابن اثیر صاحب جامع الاصول نیز همین سبب ذکر نموده میشود بدانکه در موطا بروایت یحیی بن یحیی مصمودی در مواضع
بسیار اهمال و اغفال بوقوع آمده چنانچه شراح بیان نموده اند درین موضع بذکر بعضی عبارات مسوی تصنیف والد
شیخ فاضل ناصب اقتصار رفت که انسب والزم است در باب صفة الوضوء در شرح حدیث مالك عن عمرو بن یحیی
المازنی عن ابیه انه قال لعبد الله بن زید بن عاصم وهو جد عمرو بن یحیی وکان من اصحاب رسول الله
صلی الله علیه وسلم هل تستطیع ان تریني کیف کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یتوضاء الحدیث
گفته قلت کذا وقع في روایة یحیی بن یحیی انه قال لعبد الله والصواب روایة الاکثرین ان رجلا قال لعبد الله
وضمیر هو راجع الی الرجل وعمرو هذا هو ابن یحیی بن عمارة بن ابی حسن وجد له السائل هو ابو حسن او
عمرو بن ابی حسن بمعناه جدا لانه عم ابیه في منزلة جده نیز در باب یجوز المسح علی الخفین در شرح حدیث مالك
عن ابن شهاب عن عباد بن زیاد وهو من ولد المغیرة بن شعبة عن ابیه المغیرة بن شعبة ان رسول الله
صلی الله علیه وسلم ذهب لحاجة في غزوة تبوك الحدیث گفته قلت روی هذا الحدیث النسائی وغیره
عن جماعة من اصحاب الزهري عن الزهري قالوا عن عباد بن زیاد عن عروة بن المغیرة عن ابیه المغیرة
بن شعبة قال النسائی لم یذکر مالك عروة بن المغیرة قال العلماء وهم یحیی بن یحیی في هذا الحدیث
لان عباد بن زیاد هو اخو عبید الله بن زیاد لیس من ولد المغیرة بن شعبة اقول کان في الاصل
عن عباد بن زیاد عن عروة وهو من ولد المغیرة بن شعبة عن ابیه موافقا لما رواه الشافعي ومسلم عن
ابن جریج فسقط لفظ عن عروة في نسخة یحیی ورواه ابن وهب علی الصحیح او کان مالك یقول تارة عن
ابن شهاب عن عباد بن زیاد عن المغیرة کما هو ظاهر کلام النسائی وتارة یقول عن ابن شهاب عن ابن
المغیرة بن شعبة عن ابیه کما نقل القاضی عیاض فظنهما یحیی واحدا در باب سور الهرة طاهر در شرح حدیث
مالك عن اسحق بن عبد الله بن ابی طلحة الانصاري عن حمیدة بنت ابی عبیدة بن فروة عن خالتها
کبشة بنت کعب بن مالك وکانت تحت ابن ابی قتادة ان ابا قتادة الحدیث گفته قال یحیی بن یحیی
حمیدة بفتح الحاء وکسر المیم والصواب ما قاله اکثر رواة الموطا حُمیدة بالتصغیر وقال یحیی بن یحیی بنت
ابي عبیدة بن فروة وهو وهم والصواب ما قاله سائر رواة الموطا بنت عبید بن رفاعة در باب کیف یغسل

له
ذکر تلك العبارات علی تنهیعة کانت في اخرها اعادة بخط الشارح ١٢
له والحدیث بتمامه مذکور في المسوی ١٢

٩٧

يغسل دم الحيض در شرح حديث مالك عن هشام بن عروة عن ابيه عن فاطمة بنت المنذر بن الزبير عن
اسماء بنت ابي بكر الصديق انها قالت سالت رسول الله صلى الله عليه وسلم الحديث گفته قلت كذا قال
يحيى عن هشام بن عروة عن ابيه عن فاطمة وهو وهم والصواب سقاط لفظة عن ابيه نيز در باب المستحاضة
در شرح حديث مالك عن هشام بن عروة عن ابيه عن زينب بنت ابي سلمة انها رأت زينب بنت جحش التي
كانت تحت عبد الرحمن بن عوف وكانت تستحاض وكانت تغتسل وتصلي گفته قلت قوله زينب بنت جحش
وهم والصواب سقاط زينب والتي كانت تحت عبد الرحمن هي ام حبيبة او ام حبيب بنت جحش در باب
استحباب اتخاذ مساجد البيوت شرح حديث مالك عن ابن شهاب عن محمود بن لبيد الانصاري ان عتبان بن
مالك كان يؤم قومه وهو اعمى گفته قلت كذا قال يحيى بن يحيى محمود بن لبيد وهو وهم وانما هو محمود
بن الربيع در باب العمل اليسير لا يبطل الصلوة در شرح حديث مالك عن عامر بن عبد الله بن الزبير عن عمرو بن
سليم الزرقي عن ابي قتادة الانصاري ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يصلي وهو حامل امامة
بنت زينب بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم ولابي العاص بن ربيعة بن عبد الشمس فاذا سجد
وضعها واذا قام حملها گفته قلت كذا قال يحيى بن يحيى ولابي العاص بن ربيعة والصواب بن الربيع
در باب جواز الوتر على الدابة في السفر در ذيل حديث مالك عن ابي بكر بن عمر وعن سعيد بن يسار انه قال الحديث
گفته كذا وقع في اصلها عن ابي بكر بن عمر والصواب عن ابي بكر بن عمر در باب كفن السنة ان يلف في ثلاثة
او يقمص ويزر ويلف كفن الضرورة ما تيسر وان كان ثوبا واحدا در شرح حديث مالك عن ابن شهاب
عن حميد بن عبد الرحمن بن عوف عن عبد الرحمن بن عمرو بن العاص انه قال الميت الحديث گفته
هكذا قال يحيى بن يحيى عن عبد الرحمن ابن عمرو وهو وهم والصواب عن عبد الله بن عمرو در باب لا زكوة
في الرقيق والخيل والعسل در شرح حديث مالك عن عبد الله بن دينار عن سليمان بن يسار وعن عراك
بن مالك عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ليس على المسلم في عبده ولا في فرسه
صدقة گفته كذا قال يحيى بن يحيى عن سليمان بن يسار وعن عراك بن مالك باثبات الواو وهو وهم
والصواب اسقاطها كما عند سائر رواة الموطا در باب النهي عن صوم يوم الفطر ويوم الاضحى وايام منى
در شرح حديث مالك عن يزيد بن عبد الله بن الهاد عن ابي مرة مولى ام هانئ اخت عقيل بن
ابي طالب عن عبد الله بن عمرو بن العاص انه اخبره الحديث گفته كذا وقع ليحيى بن يحيى امراة

95

عمرو بن سليم الزرقي
نسبة الى بني زريق
بطن من الانصار ١٢
مجمع

سليمان بن يسار وعراك كلاهما
تابعيان نظيران وعراك
اسن وسليمان افقه وعبد الله
بن دينار ايضا تابعي ١٢
مغ

عقيل وهو وهم ظاهر والصواب اخت عقيل در باب المعتكف يرجل راسه ويفعل ما يشاء في المسجد
در شرح حديث مالك عن ابن شهاب عن عروة بن الزبير عن عمرة بنت عبد الرحمن عن عائشة زوج النبي
صلى الله عليه وسلم انها قالت الحديث گفته هكذا قال يحيى بن يحيى وجماعة من رواة الموطا عن عروة
عن عمرة والاشبه بالصواب عند الحفاظ عن عروة وعمرة او عن عروة فقط در باب قضاء الاعتكاف واذا
فات في رمضان در شرح حديث يحيى عن زياد عن مالك عن ابن شهاب عن عمرة بنت عبد الرحمن
ان رسول الله صلى الله عليه وسلم اراد ان يعتكف الحديث گفته هكذا وقع هنا عن ابن شهاب والصواب
عند الحفاظ مالك عن يحيى بن سعيد عن عمرة ولا يدرى اجاء الغلط من يحيى او من زياد در باب
المحرم يغسل راسه ويغتسل در شرح حديث مالك عن زيد بن اسلم عن نافع عن ابراهيم بن عبد الله بن حنين
عن ابيه ان عبد الله بن عباس والمسور بن مخرمة اختلفا بالابواء فقال عبد الله بن عباس يغسل المحرم
راسه وقال المسور بن مخرمة لا يغسل المحرم راسه الحديث گفته هكذا قال يحيى بن يحيى عن زيد بن اسلم
عن نافع عن ابراهيم والصواب اسقاط نافع بين زيد وابراهيم در باب النهي عن ثمن الكلب ومهر البغي وحلوان
الكاهن در شرح حديث مالك عن ابن شهاب عن ابي بكر بن عبد الرحمن بن الحارث بن هشام عن
ابي مسعود الانصاري ان رسول الله صلى الله عليه وسلم نهى عن ثمن الكلب الحديث گفته كذا وقع ليحيى
بن يحيى عن ابي مسعود والصواب اسقاط الواو در باب كراهة كسب الحجام من غير تحريم در شرح حديث
مالك عن ابن شهاب عن ابن محيصة الانصاري احد بني حارثة انه استاذن رسول الله صلى الله
عليه وسلم من اجارة الحجام فنهى عنها الحديث گفته كذا وقع ليحيى عن ابن محيصة انه استاذن
والصواب ما عند الاكثر عن ابن محيصة عن ابيه ومعناه جد لامه حرام بن سعد بن محيصة
وليس لسعد هذا صحبة والذي استاذنها انما هو محيصة ورواية حرام عن محيصة مرسلة در مهذب
ووسيط كه از كتب معتبره اهل سنت است نيز تصحيف وتحريف واقع شده چنانچه در كتاب الحج در حديث جابر رضي الله
عنه كه ان العمرة ليست بواجبة گفته رفعه ابن لهيعة وهو ضعيف وان خلاف مشهور است ومشهور آنست كه تفرد
برفع حجاج بن ارطاة است واسم ابن لهيعة عبد الله است ودر كتاب الصيام مهذب في الشهادة على الهلال گفته روى
الحسين بن الحريث الجدلي بضم حاء مهمله وفتح راي وياي تحتاني بعد راي مهمله ومحققين تصريح نموده اند بانه غلط
لاشك فيه والصواب ابن الحارث بفتح الحاء والالف من غير ياء ودر باب استيفاء القصاص روايت

در روایت کان عمر بن الخطاب یقول لا یرث المرأة من دیة زوجها حتی قال له الضحاک بن قیس کتب الی رسول الله صلی الله علیه وسلم ان تورث امرأة هشیم الضبابی من دیة زوجها در مهذب چنین واقع است ضحاک بن قیس غلط است وصواب ضحاک بن سفیان است ومصنف خود هم در فصل کتاب القاضی الی القاضی بر وجه صواب ذکر کرده ودر کتاب السیر مهذب چنین واقع است ان النبی صلی الله علیه وسلم قتل یوم بدر ثلثة من قریش مطعم بن عدی والنضر بن الحارث وعقبة بن ابی معیط مطعم بن عدی غلط است صوابش طعیمة بن عدی است بطای مهمله مضمومه وعین مفتوحه وسکون یای مثناة تحتانیه بعد از آن میم یا در آخر اما مطعم بن عدی پیش از واقعه بدر مرده بود چنانچه ارباب تواریخ تنصیص بر آن نموده اند ودر باب تعزیر مهذب چنین وقوع یافته لما روی عمیر بن سعد عن علی قال ما من رجل اقمت علیه حدا فمات فاجد فی نفسی الا شارب الخمر فانه لو مات ودیته لان النبی صلی الله علیه وسلم لم یسنه در نسخهای مهذب چنین واقع است وآن غلط وتصحیف است وهر دو اسم صوابش عمیر بن سعید بزیادتی یاء هر دو اسم واین راوی مشهور ومعروف است نزد اهل این فن ترجمه اش علی ما فی تهذیب الاسماء للنووی چنین است عمیر بن سعید ابو یحیی النخعی الکوفی التابعی توفی فی سنة خمس عشرة ومائة وحدیثه هذا رواه البخاری ومسلم فی صحیحیهما بلفظه وهذا الذی ذکرته من ضبط هو صوابه بلا اختلاف فیه بین اهل العلم بهذا الفن وهو مشهور فی کتبهم وکتب الحدیث وغیرهما ودر بعض نسخ جمع بین الصحیحین حمیدی چنین واقع شده عمیر بن سعد بزیادت یاء در عمیر وحذف آن در سعد وآن مثل خطا است ودر باب سیر مهذب چنین واقع است روی فضل بن زید الرقاشی قال جهز عمر بن الخطاب جیشا کنت فیه در مهذب باثبات یاء در زید وفضل بحذف آن وفضیل دیگر وبعضی اهل فن رجال از جمله خطاهای مصنف مهذب ذکر کرده اند که فضل بن زید بحذف یاء در زید ذکر کرده وآن خطا وتصحیف است وصواب فضیل بن زید باثبات یاء در فضیل وحذف آن در زید چنانچه ابن ابی خیثمه وابن ابی حاتم وغیر آنها ذکر کرده اند قال ابن ابی حاتم فی کتاب الجرح والتعدیل فضیل بن زید الرقاشی یکنی ابا حسان کناه حماد بن سلمة روی عن عمر وعبد الله بن مغفل روی عنه عاصم الاحول قال یحیی بن معین هو رجل صدوق مصری ثقة والرقاشی بفتح الراء وتخفیف القاف منسوب الی رقاش قبیلة معروفة من ربیعة در باب نذر مهذب چنین واقع است ان النبی صلی الله علیه وسلم مر علی رجل قائم فی الشمس لا یستظل فسأل عنه فقیل هذا ابن اسرائیل نذر ان یقف ولا یقعد الخ در اکثر نسخ مهذب ابن اسرائیل نوشته وبعض فضلا نیز از مهذب چنین نقل کرده واز خط مصنفش چنین یافته واین بلاشبه غلط است وصوابش ابو اسرائیل است چنانچه

در روایات حدیث در صحیح بخاری و ابو داود و غیرهما از ابن عباس مرویست و در بعض نسخ مهذب نیز بطریق صواب واقع است و در باب مسابقه مهذب چنین مرقوم یافته صارع یزید بن رکانة این غلط است و صواب رکانة بن عبد یزید بن هشام بن المطلب بن عبد مناف قرشی مطلبی است که روز فتح اسلام آورده و در مدینه در سنه چهل وفات یافته و در باب احکام المیاه مهذب چنین نوشته لما روی ایاس بن عمر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم نهی عن فضل بیع الماء ایاس بن عمر بفتح عین و اثبات واو در آخرش واقع است و بعض فضلا از خط مصنفش نیز چنین نقل کرده اند و این بلاشک غلط است و صواب ایاس بن عبد است بباء و دال و آن ایاس بن عبد المزنی حجازی است و در اول باب مهذب چنین واقع شده ان رسول الله صلی الله علیه وسلم خرج من المدینة حتی اتی الروحا و اذا حمار عقیر فجاء رجل من فهر فقال یا رسول الله صلی الله علیه وسلم انی اصبت هذا الحمار و در نسخهای مهذب رجل من فهر نقل کرده واقع است و بعض فضلا از خط مصنفش چنین نقل کرده اند و این غلط است و تصحیف است و صواب بهز بباء و زا است و حدیث او مشهور است نسائی و غیر آن روایت کرده اند و اتفاق نموده اند که نام این کس بهز است قال الخطیب واسم هذا البهزی یزید بن کعب و در باب الاقضیه مهذب در فصل الرشوه چنین نوشته ان النبی صلی الله علیه وسلم استعمل رجلا من بنی سید و این غلط است و صواب رجل من بنی اسد است بفتح همزه و سکون سین مهمله و آخر و بتبدیل همزه بزا نیز گفته میشود و در باب اول کتاب هبه در وسیط چنین است ان النبی صلی الله علیه وسلم قال للنعمن بن بشیر و قد وهب بعض اولاده شیئا ایسرک ان یکونوا لک فی البر سواء قال نعم قال فارجع و لفظ للنعمن بن بشیر بلاشک غلط محض است و صواب چنین است انه قال للبشیر ابی النعمن و قد وهب لابنه النعمن و این حدیث مشهور است در صحیحین و غیر آنها وارد شده و احتمال اختلاف و تعدد قضیه یعنی این قضیه بشیر پدر نعمن را و نعمن پسرش را با آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم اتفاق افتاده باشد از درجه صحت و سداد خارج است زیرا که نعمن بن بشیر در وقت وفات آنحضرت صلی الله علیه و آله در سن صبی بود هنوز بحد بلوغ نرسیده بود احتمال ندارد که در آن وقت او را فرزندان بوده باشند نیز در مهذب در کتاب قتل آورده و کان العوف بن مالک الاشجعی ضرب مشرکا بالسیف فرجع السیف علیه فقتله این نقل بلاشک خطا صریح است زیرا که عوف بن مالک اشجعی بعد از وفات آنحضرت صلی الله علیه و آله تا مدتهای بسیار زنده بود در سنه هفتاد و سه هجری وفات یافته و این قصه عامر بن اکوع است که در غزوه خیبر بوقوع آمده و عوف بن مالک غطفانی کنیت او ابو عبد الرحمن است و بعض ابو محمد و بعض ابو حماد و بعض ابو عمرو گفته اند در فتح مکه حاضر بود و بعض گفته اند که رایت اشجع در آن روز بدستش بود در شام نزول نموده در دمشق ساکن گشت و سکنی

٩٨

اصحاب کرد قال الواقدي شهد عوف بن مالك خيبر مسلماً ولحق بالشام في خلافة ابي بكر ونزل حمص روى
له عن رسول الله صلى الله عليه وسلم سبعة وسبعون حديثاً و در آخر باب بخش و تحريم احتكار مهذب گفته روى
معمر العدوي قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يحتكر الا خاطي رجل مصنف چنين است بعين منقوطه
و دال معجمه ساكنه و اين غلط و تصحيف است و صواب عدوی بفتح عين مهمله و دال مهمله و او است منسوب به عدي بن كعب
بن معمر و در وسيط در باب اذان گفته لان النبي صلى الله عليه وسلم قال لابي سعيد الخدري انك رجل تحب
الغنم والبادية فاذا دخل وقت الصلوة اذن وارفع صوتك فانه لا يسمع صوتك شجر ولا مدر الا شهد لك
يوم القيمة و در بعض نسخهاى وسيط هم چنين است و شيخ مصنف امام الحرمين نيز چنين گفته و آن خطا است و صواب آنست
كه در صحيح بخاري و غير آن روايت است عن عبد الله بن عبد الرحمن بن ابي صعصعة قال قال ابو سعيد اني اراك تحب
الغنم والبادية فاذا كنت في غنمك و باديتك فاذنت بالصلوة فارفع صوتك بالنداء فانه لا يسمع صوت
المؤذن جن ولا انس ولا شئ الا شهد له يوم القيمة قال ابو سعيد سمعته من رسول الله صلى الله عليه وسلم
و در اواخر صلوة تطوع مهذب چنين گفته لما روى عبد الله بن عمر رضي الله عنهما ان النبي صلى الله عليه وسلم
قال احب الصلوة الى الله عز و جل صلوة داود عليه السلام الحديث و در اكثر نسخهاى مهذب چنين نوشته
يعني عمر بحذف واو در خط و اين خطا است و صواب عبد الله بن عمرو بن عاص است و حديثش صحيح مشهور و معروف است
و در اول كتاب الايمان واليمين الغموس مهذب نيز مثل اين غلط و تصحيف واقع شده ميگويد والدليل عليه ما روى الشعبي عن
عبد الله بن عمر قال جاء اعرابي الى النبي صلى الله عليه وسلم فقال يا رسول الله ما الكبائر الحديث
محذوف واو در عمر خطا است صواب اثبات واو است چه اين حديث عبد الله بن عمرو بن عاص است و نيز در مهذب
در فصل سهم الفقرا گفته لما روى عبد الله بن الخيار ان رجلين سألا رسول الله صلى الله عليه وآله الصدقة
فقال اعطيكما الحديث و در اكثر نسخ مهذب عبد الله بن الجبار واقع است و اين خطا است و صواب عبد الله
بن عدي بن الخيار است چنانچه در سنن ابو داود و نسائي و بيهقي و در كتب اسماء الرجال و غير آنها است و خلافي در آن نيست
و در وسيط در باب اول كتاب السير آورده نهى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم حذيفة وابا بكر عن قتل
ابويهما و در نسخهاى وسيط چنين است و اين غلط صريح و تصحيف قبيح است در هر دو اسم و صواب چنين است نهي ابا حذيفة
واسمه مهشم بكسر ميم و سكون ها و فتح سين معجمه و بعضي گفته اند نام او هشيم است و او ابو حذيفة بن عتبة بن ربيعة
بن عبد شمس بن عبد مناف است و در غزوه بدر حاضر شده آنحضرت او را از قتل پدرش نهي فرموده بود

99

وابوبكر را كه نيز در غزوه بدر بود از قتل پسرش عبدالرحمن منع نموده صاحب كتاب تصحيف نموده در لفظ ابرا ابن سعيد بن زيد
وابن را نيز باب تصحيف نموده چنانچه برجوع بكتب مغازي وكتب حديث متتبع خبير واضح ميگردد ودرين مورد بابن
در علما نيست نيز در وسيط در باب صلوة العيد آورده ان النبي صلى الله عليه وسلم رخص لحمزة رضي الله عنه
لبس الحرير يعني غلط محض است صواب چنين است رخص لعبدالرحمن بن عوف والزبير وحديث آنها در صحيحين روايت
واقع است نيز در مهذب در كتاب السير آورده من اسلم من الكفار قبل الاسر عصم دمه وماله لما روى عمران النبي
صلى الله عليه وسلم قال امرت ان اقاتل الناس حتى يشهدوا ان لا اله الا الله در نسخه هاى مهذب عمر واقع است
وصواب ابن عمر است وحديث او در صحيحين مشهور است نيز در مهذب در كتاب صلوة عيد مذكور است واذا حضر جاز
ان يتنفل الى ان يخرج الامام لما روى عن ابي برزة بفتح موحده و زا بعد را واين بلا شك غلط وتصحيف است و
صواب ابو برده بضم را و دال مهمله چنانچه بيهقي در كتاب سنن كبير اثبات نموده نيز در وسيط در باب صفت وضو گفته لو حلق
الشعر الذي مسح عليه لم يلزمه الاعادة خلافا لابن خيران نيز در وسيط در اول كتاب زكوة گفته وقال
ابن خيران يتخير بين مذهب الشافعي وابي حنيفة در هر دو موضع ابن خيران را تعشده بجاى معجمه و راى مهمله و الف ١٠٠
ونون در آخر وابن خطاى صريح وتصحيف قبيح است وصواب در هر دو موضع ابن جرير است بجيم و راى مهمله و تحتانيه و را در آخر
ازين قبيل درين دو كتاب بسيار است بالجمله خطا و تصحيف كه در كتب احاديث وكتب رجال اهل سنت واقع است اگر استيعاب
آن نموده آيد مثنوى هفتاد من كاغذ شود بفحواى ما لا يدرك كله لا يترك كله بطريق انموذج برين قدر قليل اكتفا
رفت والله المستعان واصل اين است كه اخبار بين ايشان خيلى مغشوش و متساهل بوده اند ولن يصلح العطار ما افسد الدهر
قال الفاضل الناصب ونيز گاهي خبري موثق وارد ميشود بر وى عمل ميكنند بعلت آنكه موثق است مثل آنچه سكوني از ابي
عبدالله عليه السلام روايت كرده قال قال امير المومنين عليه السلام بعثني رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال
يا علي لا تقاتلن احدا حتى تدعوه وايم الله لان يهدي الله على يديك رجلا خير لك مما طلعت
عليه الشمس وغربت ولك ولاؤه يا علي پس اين خبر موثق است وبران عمل ميكنند از آنكه موثق است وبر روايت ضعيف
عمل ميكنند حال آنكه ضعيف در درجه پائين تر است از موثق باجماع ايشان مثالش اين خبر است روى عبيد بن زرارة
عن ابي عبد الله عليه السلام انه سئل عن الصبي يزوج الصبية هل يتوارثان فقال نعم اذا كان ابواهما
زوجاهما واين خبر باجماع فرقه ضعيف است لان في طريقه القاسم بن سليمان وهو مجهول العدالة وقد عمل
به الاصحاب كلهم وسابق گذشت كه شيخ الطائفه درين باب توسعه بسيار نموده وعمل بهر حديث ضعيف جائز

جائز بلکه واجب شمرده دلیل آورده که خبر عمرو بن حنظله فی المتخاصمین من اصحابهما وامرهما بالرجوع الی رجل منهم
معمول بهست نزد جمیع فرقه وان خبر شدید الضعف ست لان فی طریقه محمد بن عیسی وداود بن الحصین وهما
ضعیفان جدا وعمرو بن حنظله لم ینص فیه بتعدیل ولا جرح ومثل این خبر را مقبول المتن نام نهاده اند وایم
اخبار نزد ایشان اکثر است از آنکه باحصاء در آید پس با وصف این توسعه ترک عمل موثق را چه وجه باشد انتهی اقول وجه
تشنیع بچند وجه مردود است اول آنکه قبول خبر موثق و تجویز عمل بآن نزد محققین امامیه مطلق نیست بلکه مشروطست
بعدم ورود روایتی مخالف آن از طرق امامیه واعتضاد آن بروایات دیگر و در صورت عدم ورود هیچیک از موافق
و مخالف در مضمون آن از حضرت امیر المومنین علیه السلام بطریق مخالفین آنکه راوی در آن بارجحی معروف نباشد
و در صورت تحقق شرائط مقبول و محتج بهست و بر تقدیر عدم تحقق شروط غیر مقبول و واجب الطرح است اگر بعض عمل
بر خبر سکونی مذکور نکرده باشند بنابر عدم تحقق شرائط قبول و تعارض آن باخبار دیگر خواهد بود و ترجیح بعض علمای بعض
اخبار را بر بعض دیگر طریقه مستمره علمای فریقین است فاضل مجلسی در رجال روضة المتقین میفرماید قال الشیخ فی العدة
واما العدالة المعتبرة فی ترجیح احد الخبرین علی الآخر فهو ان یکون الراوی معتقد الحق مستبصرا
ثقة فی دینه متحرزا من الکذب غیر متهم فی ما یرویه فاما اذا کان مخالفا فی الاعتقاد لاصل المذهب
وروی مع ذلک عن الائمة علیهم السلام نظر فیما یرویه فان کان هناک بالطرق الموثوق ما یخالفه
وجب اطراح خبره وان لم یکن هناک ما یوجب اطراح خبره ویکون ما یوافقه وجب العمل به وان لم
یکن من الفرقة المحقة خبر یوافق ذلک ولا یخالفه ولا یعرف لهم قول فیه وجب ایضا العمل به
لما روی عن الصادق علیه السلام انه قال اذا نزلت بکم حادثة لا تجدون حکمها فیما روی عنا فانظروا
الی ما رووه عن علی فاعملوا به ولاجل ما قلناه عملت الطائفة بما رواه حفص بن غیاث وغیاث بن کلوب
ونوح بن دراج والسکونی وغیرهم من العامة عن ائمتنا ولم ینکروه ولم یکن عندهم خلافه انتهی فتامل
فیه فان الشیخ لا یعمل باخبارهم مطلقا بل بالشروط المذکورة انتهی کلامه اعلی الله مقامه دوم آنکه تجویز عمل
بخبر ضعیف نیز نزد امامیه مطلقا نیست بلکه مشروط است باعتضاد آن بکثرت طرق و اشتهار عمل و فتوی بمضمون آن بین
الاصحاب که باین شروط در عداد مقبول مندرج میگردد واین حکم مخصوص بامامیه نیست محققین علمای اهل سنت نیز با
قول قائلند شیخ عبد الحق در مقدمه ترجمه مشکوة میفرماید چون حدیث ضعیف بتعدد طرق بمرتبه حسن رسد آن نیز محتج بها
انتهی سوم آنکه تشنیع نمودن بر امامیه بقبول روایت قاسم بن سلیمان که مجهول العدالت و مسکوت و بعمل نمودن

بر روایت او دلیل جهل اوست بمذهب تطابق مشرب جد رئیس الفقهای اهل سنت امام اعظم ابو حنیفه کوفی قائل بقبول روایت
مستورست و ابن حبان نیز همین قول را اعتبار کرده است ابن الصلاح که از علمای اهل سنت است نص فرموده که در بسیاری
از کتب مشهوره حدیث در باره بسیاری از رواة که عهد آنها بعید شده است و خبرت باطنیه متعذر گردیده عمل
بر همین رای نموده اکتفا بظاهر حال کرده اند مولوی وجیه الدین و ملا علی قاری و دیگران در شرح نخبة الفکر فرموده اند وکذا
روی عنه اثنان فصاعدا ولم یوثق فهو مجهول الحال لان جهالة العین ارتفعت بروایة اثنین الا انه مالم
یوثق به یبقی مجهول الحال هو المستور وقد قبل روایة جماعة منهم ابو حنیفة رضی الله تعالی عنه بغیر
قید واختاره ابن حبان اذ العدل عنده من لا یعرف الجرح فیه قال الناس فی احوالهم علی الصلاح
والعدالة حتی یتبین منهم ما یوجب القدح لم یکلف الناس ما غاب عنهم وانما کلفوا الحکم للظاهر ولان الاخبار مبنی
علی حسن الظن ولانه یکون ای غالبا عند من یتعذر علیه معرفة العدالة فی الباطن فاقتصر فیها علی معرفة
ذلک فی الظاهر بخلاف الشهادة فانها تکون عند الحکام فاعتبر فیها العدالة فی الظاهر والباطن قال ابن
الصلاح یشبه ان یکون العمل علی هذا الرای فی کثیر من کتب الحدیث المشهورة فی غیر واحد من الرواة
الذین تقادم العهد بهم وتعذرت الخبرة الباطنة بهم فاکتفی بظاهرهم انتهی بنابرین بعض که کلام رئیس الفقهاء را
برخلاف ظاهر شرح حمل نموده گفته اند که او رئیس الفقهاء قبول روایت مستور در صدر اسلام است که غالب اهل آن ازمنه بر جرم
عدالت بوده نیز ضرری نرساند قاسم بن سلیمان از رواة صدر اسلام است که او از صحابه و تابعین و تبعه تابعین اند خبر مستور
الحال را باید مجهول مطلق هرگاه معتضد بتعدد طرق باشد محققین فن درایه از اقسام حسن شمرده اند در شرح الشرح نخبة الفکر
گفته و هو ای الحسن لامر خارج هو الذی یکون حسنه بسبب الاعتضاد نحو حدیث المستور اذا
تعددت طرقه فان حدیث المستور مما یتوقف فیه وتعدد طرقه قرینة ترجح جانب قبوله فهو
حسن لا لذاته فکل من الحسن لا لذاته والصحیح لا لذاته انما یحصل بکثرة الطرق لا ان راوی الصحیح
ظاهر العدالة وراوی الحسن مستور العدالة انتهی چهارم انکه تضعیف داود بن الحصین محمد بن عیسی عمر بن حنظله
نیز ناشی از قلت تتبع اوست کتب رجال امامیه را فاضل مجلسی در رجال روضة المتقین مینویسد داود بن الحصین
الاسدی کجی فی ثقة و در خلاصه نیز از نجاشی توثیق او نقل کرده و فاضل استرابادی در کتب ثلاثه نیز از نجاشی
توثیق او نقل کرده و نیز فاضل مجلسی بنا بر مذکور بر توثیق محمد بن عیسی تنصیص فرموده میگوید محمد بن عیسی بن
عبید بن یقطین ابو جعفر جلیل فی اصحابنا ثقة عین کثیر الروایة حسن التصانیف روی عن ابی جعفر

جعفر الثاني صلوات الله وسلامه عليه مكاتبة ومشافهة قال ابو عمرو وقال القتيبي كان الفضل بن
شاذان يحب العبيدي و يثني عليه و يمدحه و يميل اليه و يقول ليس في اقرانه مثله و بحسبك
هذا الثناء من الفضل رحمة الله عليه له كتب روى عنه الحميري تضعيف ابن الوليد لكون اعتقاده
انه يعتبر في الاجازة ان يقراء على الشيخ او يقراه الشيخ ويكون السامع فاهما لما يرويه وكان لا يعتبر
الاجازة المشهورة بان يقول اجزت لك ان تروي عني كان محمد بن عيسى صغير السن ولا يعتمدون
على فهمه عند القراءة ولا على اجازة يونس له ولهذا ضعفه وانت خبير بانه لا يشترط ذلك بل يكفي
الاجازة في الكتب بل لا يحتاج في الكتب المتواترة الى الاجازة ولهذا الاشتراط ضيق على نفسه
كما ضيق بعض من عاصرناه رحمه الله في امثاله والحق احق بالاتباع واما ذكر غلوه فذكره الشيخ
ولم ينقلوا عنه ما يشعر بذلك بل من تتبع كتب الاخبار لم يطلع على شئ يوجب طرح خبره انتهى
مختصر او شيخ شهيد ثاني عليه الرحمه در شرح بداية الدراية توثيق عمر بن حنظله نيز فرموده و شبهه شيخ حسن ولد
بر ان مضمحل است فاضل مجلسي در رجال روضة المتقين ميفرمايد عمر بن حنظلة يكنى ابا الصخر العجلي البكري الكوفي
ق ق ح وقال الشهيد الثاني في درايته ان عمر بن حنظلة لم ينص الاصحاب فيه بجرح ولا تعديل
لكن امره عندي سهل لاني حققت توثيقه من محل اخر روى الكليني والشيخ في الصحيح عن يونس عن يزيد
بن خليفه قال قلت لابي عبد الله عليه السلام ان عمر بن حنظلة اتانا عنك بوقت فقال ابو عبد الله
صلوات الله عليه اذا لا يكذب علينا رواه في صلوة الظهر وايضا في صلوة المغرب والظاهر انه
اخذ التوثيق من هذا الخبر كما صرح به في بعض تعليقاته على ما ذكره ابنه الحسن رضي الله عنهما
وقال انه وانكان يدل على التوثيق لكن الراوي ضعيف ويمكن ان يقال بصحة الخبر لصحته عن يونس ويمكن
ان يكون توثيق يزيد بن خليفه من مكان اخر كما يظهر من بعض الاخبار مع ان العمدة شهادته عليه انتهى
پنجم انكه طرح كردن جميع علماي اماميه خبر سكوني را دليل است بر جامع عباسي فرموده وجه پنجم والا كسيكه پدرش او
كافر بوده مسلمان شده باشد پس هرگاه آن كافر كه مسلمان شده باشد بميرد و هيچكس نداشته باشد بغير از ضامن جريره كسيكه او را مسلمان كرده
از ميراث را ميبرد انتهى بالجمله اين مسئله نزد علماي اماميه مختلف فيه است نزد بعض ولاي اسلام معتبر است نزد بعض
معتبر نيست و در ميان علماي اهل سنت نيز در اين مسئله اختلاف است بخاري در صحيح ميفرمايد باب اذا اسلم على
يديه رجل وكان الحسن لا يرى له ولاية وقال النبي الولاء لمن اعتق ويذكر عن تميم الداري رفعه

قال هو اولى الناس بحياته ومماته واختلفوا في صحة هذا الخبر انتهى پس اطلاق اين قول محل تامل است قال الفاضل الناصب وعجب آنكه در كليني روايت صريح موجود است از حضرت ابو عبد الله در منع عمل بمراسيل كما سيجيء نقله انشاء الله تعالى وخود ايشان نيز در تعريف صحيح وحسن اتصال سند شرط كرده اند باز بمراسيل ابن ابي عمير عمل واحتجاج مينمايند و ادعاى آنكه ابن ابي عمير ارسال نميكند مگر از ثقات دعوى بلا دليل است چنانچه صاحب شرح ذكرى در اين امر با ايشان منازعت نموده و بمراسيل نظير آن عبد الله بن مغيره نيز عمل واجب دانند وحال اين دو كس عنقريب معلوم خواهد شد

اقول وبالله نستعين استعجاب غلطى است ناشى از عدم تحصيل او معنى حديث شريف را و از جهل او باصطلاح اماميه چه غرض از حديث شريف كه كليني از حضرت عبد الله روايت كرده منع از قسم ارسال است كه مراد از ارسال در آن اسقاط واسطه تو خواست كه كذب در آن متحقق شود مثلا شخصى چيزى از شخصى شنيده و آن شخص از شيخ شنيده و اين شخص واسطه را بيان ننموده بگويد از شيخ شنيدم و شكى نيست كه اين قسم روايت نمودن كذب است و منهى عنه و فقدان ارسالى كه كذب در آن متحقق نشود چنانچه بيان نموده آيد انشاء الله تعالى وايجاب عمل بمراسيل ابن ابي عمير و امثال او بنابر تحقيق نكمى علماى اهل سنت نيز نعالبن بخاري و صحيح مسلم را در حكم اتصال ... با آنكه خود ايشان در تعريف صحيح وحسن اتصال شرط كرده اند وقد سبق فيما سلف ما يتعلق بالمقام فليتذكر و اعتراض فاضل مخاطب بر عمل بمراسيل ابن ابي عمير فرع است بر آنكه علماى اهل سنت نيز قائل اند بعمل بمراسيل كسيكه معلوم باشد كه او ارسال نميكند مگر از ثقه چنانچه در كشف الاسرار شرح اصول بزدوى و غير آن از كتب اصول فقه مذكور است كما سيجيء انشاء الله تعالى فالجواب الجواب و دعوى اماميه اينست كه ابن ابي عمير ارسال نميكند از غير ثقه نه آنكه روايت نميكند از غير ثقه پس روايت كردن او احيانا از غير ثقه بدعوى مذكور نقصى نميرساند و غفلت مدعا نميكند شيخ بهائي قدس سره العزيز در وجيزه فرموده و قد يعلم حال مرسله عدم الارسال من غير الثقة فينتظم في سلك الصحاح كمراسيل محمد بن ابي عمير رحمه الله تعالى و روايته احيانا عن غير الثقة لا يقدح في ذلك كما ظن لانهم ذكروا انه لا يرسل الا عن ثقة لا انه لا يروي الا عن ثقة انتهى و حال او واحوال اين دو كس عنقريب معلوم خواهد شد و در صدد است بغير وفاء در كتب رجال اماميه توثيق اين دو كس واقع است فاضل مجلسى در رجال روضة المتقين سفرمايد عبد الله بن المغيرة بضم الميم وكسر المعجمة ابو محمد البجلي ثقة ثقة لا يعدل به احد في جلالته و دينه و ورعه قيل انه صنف ثلثين كتابا روى عنه ايوب بن نوح و الحسن بن علي بن عبد الله بن المغيرة حسن و في كش اجمعت العصابة على تصحيح ما يصح عنه و الاقرار له بالفقه وفيه كالكافي في الموثق عن الحسن بن علي بن فضال قال قال عبد الله بن المغيرة كنت واقفا فحججت على تلك الحالة فلما

فلما صرت بمكة خلج في صدري شيء فتعلقت بالملتزم ثم قلت اللهم قد علمت طلبتي وارادتي فارشدني
الى خير الاديان فوقع في نفسي ان آتي الرضا عليه السلام فاتيت المدينة فوقفت ببابه وقلت
للغلام قل لمولاك رجل من اهل العراق بالباب فسمعت نداءه ادخل يا عبد الله بن المغيرة فدخلت
فلما نظر الي قال قد اجاب الله دعوتك وهداك لدينك فقلت اشهد انك حجة الله وامينه على خلقه
ثقة ثقة كذا في الخلاصة كو في خزاز له كتاب صاحب الخ باجماله اطلاق صحاح بر مراسيل بجهت بودن ابنها ست حكم
الثمان بسبب بنا بر مرسل والتزام نموده كه از غير ثقه ارسال نكنند يا بجهت ثبوت اتصال او بسند بطريق ديگر و ديگر آنكه
بر تقدير تنزل ميگوييم كه اطلاق صحيح بر مراسيل بنا بر اصطلاح ديگر است سواى اصطلاح مشهور ولا مشاحة في
الاصطلاح پس نقض اينجا نمى خواهد و داشته نمى شود چنانچه والد شيخ شهيد ثانى در شرح درايه فرموده وقد يطلق الصحيح
عندنا على سليم الطريق من الطعن بما ينافي الامرين وهما كون الراوي عدلا اماميا وان اعتراه مع ذلك
الطريق السالم ارسال او قطع وبهذا الاعتبار يقولون كثيرا روى ابن ابي عمير في الصحيح كذا وفي الصحيحة كذا
مع كون روايته المنقولة كذلك مرسلة ومثله وقع لهم في المقطوع كثيرا انتهى و ديگر آنكه نزد شافعي احتجاج
بحديث مرسل جايز نيست باوصف آن بمراسيل سعيد بن مسيب عمل ميكند و اداى اينكه مراسيل سعيد بن مسيب بطرق
و وجوه ديگر مسانيد اند دعوى بلا دليل است چنانچه قسطلانى با قائلين اين قول منازعت نموده در ارشاد الساري
شرح صحيح بخارى گفته والمرسل ما رفعه تابعي مطلقا او تابعي كبير الى النبي صلى الله عليه وسلم وهو ضعيف
لا يحتج به كما عند الشافعي والجمهور واحتج به ابو حنيفة ومالك واحمد في المشهور فان اعتضد بمجيئه من
وجه آخر مسندا او مرسلا اخرجه من ارسل الاول عن غير رجال المرسل الاول احتج به ومن ثم احتج
الشافعي بمراسيل سعيد بن المسيب لانها وجدت مسانيد من وجوه اخر قال النووي بما اختلف اصحابنا
المتقدمون في معنى قول الشافعي ارسال سعيد بن المسيب عندنا حسن على قولين احدهما انه عنده بخلاف
غيرها من المراسيل لانها وجدت مسندة وثانيهما انها ليست بحجة عنده بل كغيرها وانما رجح الشافعي
بمرسله والترجيح بالمرسل جايز قال الخطيب والصواب الثاني واما الاول فليس بشيء لان في مراسيل سعيد ما لم
يوجد بحال من وجه يصح انتهى الجواب الجواب **قال** الفاضل الناصب ويرى شيخ الطائفه ومن تبعه من المتاخرين
اضطراب را قادح در عمل بخبر نشان زد و هو ما اختلف راوية او الراوي الواحد متنا واسنادا فروي مرة على
وجه ومرة على وجه آخر مخالف له من غير ترجيح احدهما على الآخر حال آنكه اضطراب مانع عمل است بالبداهة

عه علامه در خلاصه گفته عبد الله بن المغيرة ابو محمد البجلي مولى جندب بن عبد الله بن سفيان العلقة
عه علامه در رجال شيخ ...

١٠٥
عه قال الكابلي في الصواقع في الطلب الرابع عشر من المقصد الاول وعمل شيخ الطائفة ايضا ومن تبعه بالخبر المضطرب وهو ما اختلف راوية او الراوي الواحد متنا او اسنادا فروي مرة على وجه ومرة على وجه آخر مخالف له من غير ترجيح احدهما على الاخرى بتقدمه بعد ونحو في النهاية تصفح من الرجحات مع ان اضطراب يمنع العمل بمضمون الخبر
مطلقا ١٢ ٣٠١ ٣ صواقعين

العقلیه زیرا که عمل بطرفین متخالفین معاً ممکن نیست و ترجیح بلا مرجح نیز محال و اکثر اصولیین ایشان نیز اعتراف دارند بمانعیت
اضطراب **اقول** و بالله نستعین اسناد قول بعدم مانعیت اضطراب بامامیه خطای فاحش و کذب بحت و بهتان صریح است
چه کافه علمای امامیه بالاتفاق قائل بمانعیت اضطراب اند خصوصاً شیخ الطائفه که در مواضع بسیار از مواقع تهذیبین
از کتب خود بر قادح بودن اضطراب در عمل بخبر تنصیص و تصریح فرموده و همین دلیل که فاضل ناصب ذکر کرده برامتناع عمل
بحدیث مضطرب استدلال نموده و رجوع بان کتب که در اطراف و اکناف عالم سائر و دائر است شاهد عدل این دعوی است
فاضل ناصب بنا بر سجیه نامرضیه خود که کذب و افترا طبیعت ثانیه اش گردیده است در اکثر مواضع این کتاب بلا تحمل
ارتکاب ان میفرماید بار دیگر نقاب حیا و آزرم از رو برداشته قول بمانع نبودن اضطراب از عمل را بشیخ الطائفه و من تبعه
من المتاخرین نسبت کرده همانا این خبط ناشی از سعادت اندوز نشدن اوست بمطالعه مصنفات شیخ الطائفه مانند
تهذیب الاحکام و استبصار و عدة الاصول و دیگر کتب او و مشرف نشدنش بملاحظه کتب متاخرین یا در حین ملاحظه و رجوع بآنها
در حالتی بوده که عنان اختیار در دستش نمانده امثال این هفوات از و سر برزده باشد والا عاقل افترا و کذبی که موجب
افتضاح و رسوا شدن او در میان خواص و عوام باشد بغیر ضرورتی ایثار و اختیار نمینماید تعجب است که عدالت خصوصاً
تحرز از کذب را از اعظم شرائط راوی است مخدوم سبالانی بان نموده هرگاه جنون و دیوانگی هیجان می‌آید اقاویل باطله
که مشتمل بر کذب و بهتان که سراسر هذر و هذیان است بر زبان قلم می‌آرد از همه عجیب‌تر اینکه با این همه کذب و افترا در عدالت
جناب شیخ انتساب خللی متطرق نمیشود و لنعم ما قیل **شعر** این عدالت باوجود این صفات چه هست دائم برقرار و برثبات
بر سرش هرگز نیاید لا و لیس ٭ این عدالت هست کوه بوقبیس ٭ هرچند در اثبات مرام رجوع بکتب مشیدالله بهم الانام
کافی است بنا بر اطمینان قلوب عوام بذکر چند عبارت از تهذیب الاحکام مبادرت مینماید از انجمله در کتاب الصلوة
در باب ما یجوز الصلوة فیه من اللباس والمکان فرموده واذا تقابل الروایتان و لم یکن هناک ما یعضد احدهما
وجب اطراحهما انتهی یعنی هرگاه متقابل و متعارض شوند دو روایت و نباشد در آن باب چیزی که تقویت و تائید یکی از آن
دو بکند طرح نمودن هر دو واجب است و در کتاب الطهارة بعد ذکر اخبار متضاده میگوید لنا فی الکلام علی هذه الاخبار
طرق احدها ان هذه الاخبار احاد مختلفة الالفاظ متضادة المعانی لا یمکن العمل علی جمیعها لتضادها
ولا علی بعضها لانه لیس بعضها بالعمل علیه اولی من بعض آخر یعنی ما را در کلام برین اخبار چند طریق است
یکی از ان اینست که این اخبار احاد اند و الفاظ انها مختلف و معانی آنها متضاد است و ممکن نیست عمل بهمه اینها بجهت
متضاد بودن انها و نه بر بعض زیرا که بعضی از ان بعمل کردن اولی از بعض دیگر نیست یعنی مرجحی در میان نیست و ترجیح

رجوع شاه صاحب از نسبت قول مانع نبودن اضطراب از عمل بخبر بطرف شیخ الطائفه

و ترجیح بلا مرجح محال است و در بحث تیمم میگوید فاما الخبر الذي رواه محمد بن علي بن محبوب عن العباس
عن ابي همام عن الرضا عليه السلام قال تيمم لكل صلوة حتى يوجد الماء وهذا الحديث رواه محمد
بن احمد بن يحيى عن العباس عن ابي همام عن محمد بن سعيد بن غزوان عن السكوني عن جعفر عن ابيه
عن ابائه عليهم السلام قال لا يتمتع بالتيمم الا صلوة واحدة و نافلتها فهذان الحديثان مختلفا
اللفظ والراوي واحد لان ابا همام روى عن الرضا عليه السلام في رواية محمد بن علي بن محبوب و في
رواية محمد بن احمد بن يحيى رواه عن محمد بن سعيد بن غزوان والحكم واحد و هذا مما يضعف الاحتجاج
بالخبر و بعد از ان گفته وقد روى هذا الراوي ما يضاد هذا الخبر و يدل على ما ذهبنا اليه ما اخبرني
به الشيخ ايده الله تعالى عن احمد بن محمد عن ابيه عن محمد بن يحيى والحسين بن عبيد الله عن احمد بن محمد
بن يحيى عن ابيه محمد بن يحيى عن محمد بن علي بن محبوب عن العباس عن ابي همام عن محمد بن سعيد
عن السكوني عن جعفر بن محمد عن ابيه عليه السلام قال لا باس بان يصلي صلوة الليل والنهار بتيمم واحد
ما لم يحدث او يصب الماء انتهى و حاصل سخن این است که در روایت ابی همام دو نحو از اضطراب است یکی اضطراب در سند
دیگری اضطراب در متن پس اطراح واجب باشد و نیز در کتاب الزکوة بعد از بیان آنکه زکوة در گندم و جو و تمر و زبیب ثابت است
و هر گاه یکی از این چهار با پنج وسق برسد زکوة در ان واجب است عشر برآورده میشود اگر از آب باران یا آب روان یا سیلی
احتیاج آب دادن حاصل شده باشد و نصف عشر اگر از آب چاه و امثال ان حاصل شده باشد بر طبق آن احادیث تخریج
نموده بعد از ان فرموده والذي رواه محمد بن يعقوب عن ابي علي الاشعري عن احمد بن محمد عن عثمان
بن عيسى عن سماعة قال سألته عن الزكوة من الزبيب والتمر فقال في كل خمسة اوساق وسق والوسق
ستون صاعا والزكوة فيهما سواء فاما الطعام فالعشر فيما سقت السماء واما ما سقي بالغرب والدوالي فانما
عليه نصف العشر فان هذين الخبرين الاصل فيهما سماعة و يختلف روايته لان الرواية الاخيرة قال فيها سألته
ولم يذكر المسئول و ههنا يحتمل ان يكون المسئول غير من يجب اتباع قوله و زاد فيه الفرق بين زكوة
الحنطة والشعير والتمر والزبيب وقد قدمنا من الاحاديث ما يدل على انه لا فرق بين هذه الاشياء
والرواية الاولى فيها قال سألت ابا عبد الله عليه السلام و ذكر الحديث و هذا الاضطراب في الحديث مما يضعف
الاحتجاج به انتهى و در آخر کتاب الزکوة بعد بیان اینکه زکوة در انعام سائمه است نه در عوامل و ذکر احادیثی که نص در نفی
هستند چند حدیث که دلالت بر لزوم زکوة در عوامل دارد تخریج نموده میفرماید فهذه الاحادیث کلها الاصل فیها

اسحاق بن عمار واذا كان الاصل فيها واحدا لا يعترض بها على ما قدمناه من الاحاديث مع ان الاصل
فيها واحد اختلف الفاظه لان الحديث الاول قال فيه سالته ولم يبين ان المسئول من هو ويحتمل ان يكون اماما
غير امام وفي الخبر الثاني قال سالت ابا ابراهيم عليه السلام وفي الحديث الاخر قال سالت ابا عبد الله عليه السلام
والراوي واحد فتارة يرويه مضمرا وتارة يروي عن ابي عبد الله عليه السلام وتارة يروي عن ابي ابراهيم عليه السلام
وهذا الاضطراب فيه يدل على انه غير قاطع به وما يجري هذا المجرى لا يجب به انتهى ودر كتاب الصوم بعد ايراد
احاديث ... ماه رمضان
نقصان ... وهذا الخبر لا يصح العمل به من وجوه ... هذا الحديث
لا يوجد في شيء من الاصول المصنفة وانما هو موجود في الشواذ من الاخبار ... عن
... والكتاب ... ولو كان هذا الحديث صحيحا عنه لضمنه كتابه ... الا انه
مضطرب المعاني لان ... تارة يرويه عن معاذ بن كثير عن ابي عبد الله عليه السلام وتارة يرويه
عن ابي عبد الله عليه السلام بلا واسطة وتارة يفتي به من قبل نفسه ولا يسنده الى احد وهذا الضرب
من الاختلاف مما يضعف الاعتراض به والتعلق بمثله انتهى ودر كتاب النكاح گفته اما الحديث الاول فمضطرب الاسناد 10
لان الاصل فيه جميل وحماد بن عثمان وهما تارة يرويانه عن ابي عبد الله عليه السلام بلا واسطة واخرى
يرويانه عن الحلبي عن ابي عبد الله عليه السلام ثم ان جميلا تارة يرويه مرسلا عن بعض اصحابه عن احدهما
وهذا الاضطراب في الحديث مما يضعف الاحتجاج به انتهى وشواهد اين امر در كتب شيخ الطائفه بسيار است اگر جمع آن
نموده شود منجر بملالت گردد لاجرم بر چند شاهد اقتصار نموده شد والعاقل يكفيه الاشارة ومن شاء المزيد فعليه
تتبع كتبه طاب ثراه با آنكه بعضی از علمای اهل سنت نيز اضطراب را قادح عمل بخبر ندانسته بر بسياری از احاديث مضطربه
عمل نموده اند چنانچه شيخ ابن حجر تصريح بان فرموده شيخ جلال الدين سيوطی در جامع صغير روايت كرده من اتى امراة في
حيضها فليتصدق بدينار طبرانی نيز اين حديث را از ابن عباس روايت كرده حاكم تصحيح آن نموده عبد الرؤف مناوی
در شرح ميفرمايد لكن نوزع بضعف سنده واضطراب متنه فروي مرفوعا وموقوفا ومرسلا ومفصلا و
بدينار مطلقا وبنصف دينار كذلك وبخمس دينار باعتبار الدم وبدنه وباعتبار اول الحيض واخره
لكن اطال ابن القطان في الانتصار به وانه من طريق ابي داود صحيح وان كان ضعيفا من غيره قال وهو الصواب
ولا يضر الاضطراب فكم من حديث احتجوا به وفيه من الخلف اكثر مما في هذا كخبر القلتين وفيه ...

علی النووی فی زعمه ضعفه انتهی کلامه رئیس الفقهای اهل سنت امام اعظم ابوحنیفه کوفی و احمد بن حنبل نیز اضطراب ملاحظه
عمل بخبر دانسته بر حدیث لا نذر فی معصیة و کفارته کفارة الیمین که بنابر تصریح محققین مضطرب است عمل فرموده اند
و نسائی این حدیث را بدو طریق از عمران بن الحصین روایت کرده مناوی در شرح جامع صغیر میگوید قال الحافظ العراقی
فیه اضطراب من طریقیه ثم بینه انتهی نیز فرموده و بهذا اخذ ابوحنیفة و احمد و قال الشافعی و مالك
لا ینعقد نذره و لا کفارة علیه انتهی از انجمله روایات لیث بن ابی سلیم کوفی است که بعضی از علمای ایشان
از احادیث مضطربه او احتجاج نموده اند در طبقات تابعین فرموده نزد اکثر ایشان حدیث مرویات وی متسم بضعف و اضطراب
و احتجاج است مع ذلك ایشان مبادرت نموده اند باخذ و کتابت احادیث وی و بعضی از ایشان احتجاج بآن نیز کرده
نیز گفته اند که بخاری در صحیح خود حدیث وی را در شواهد آورده است قال الفاضل الناصب نیز اخباریین ایشان
اجماع دارند بر ترجیح چیزی که بخط ایمه موجود باشد بر چیزیکه باسناد صحیح مروی باشد اگر باهم متعارض شوند نص علیه ابن بابویه
عمل بالخط دون ما رواه الکلینی باسناده الصحیح حال آنکه اثبات آنکه خط امام است خیلی دشوار است احکام شرعیه که منبی
بر آن است بانیقسم شبهات ثابت نمودن دور از عقل و دیانت است انتهی اقول و بالله نستعین تشنیع درین مقام ناشی
از غفلت یا ابلهی در فهم مرام است بدو وجه اول آنکه اگرچه سماع بنابر مشهور راجح بر کتابت است لیکن کتابت بوجوه دیگر ترجیح
حاصل میشود مانند امن از وهم راوی و وقوع تصحیف و قلب در متن حدیث و نظایر آن بلحاظ این امر اگر خط معصوم را بر خبریکه
باسناد صحیح مروی باشد ترجیح داده شود استبعادی ندارد و مناظره اسحاق بن راهویه با شافعی در طهارت جلود میته بدباغت
که مشهور است موید قول ابن بابویه است بیانش آنست که چون شافعی بر طهارت جلود میته بدباغت بقول مشهور
و باخبار طهور احتجاج فرموده اسحاق بن راهویه گفت دلیل برین حکم چیست شافعی فرمود حدیث ابن عباس عن میمونة
هلا انتفعتم بجلدها یعنی بجلد شاة میته اسحق گفت حدیث ابن حکیم کتب الینا النبی قبل موته بشهر لا تنتفعوا
من المیتة باهاب و لا عصب ناسخ حدیث میمونه است زیراکه کتابت قبل وفات آنحضرت بیک ماه بود شافعی
فرموده هذا کتاب و ذلك سماع اسحاق گفت ان النبی صلی الله علیه و سلم کتب الی کسری و قیصر و کان حجة
علیهم فسکت الشافعی بالجمله ملوك معاصر آنحضرت و مردم دیگر از حضور لامع النور آنحضرت بعید و مکاتبات و فرامین
سرفراز میشدند بعضی از ایشان بمکاتیب اعجاز اسالیب را شریه مباهات تصور نموده بسعادت ایمان مشرف شدند و اکثر
احکام مطاعه که دران فرامین مندرج میبود بلانکیر عمل میکردند حال آنکه اثبات اینکه مکتوب نبی است خیلی دشوار است دوم آنکه
از سیاقت این مقال بوضوح پیوست که بعض اخباریین اهل سنت نیز قائلند بترجیح خبری که بخط خدام آنحضرت

صلى الله عليه وآله وسلم موجود باشد بر خبری که باسناد صحیح مروی باشد اگر باهم متعارض شوند نص علیه اسحق بن راهویه

وعمل بالخبر دون ما رواه ابن عباس عن میمونة مع انه صحیح بن عمر مع آنکه اثبات اینکه خدام آنحضرت است

صلى الله عليه وآله وسلم خیلی دشوار است احکام شرعیه را که مقدمه دین و ایمان است باین قسم شبهات ثابت نمودن و رد آن عقل

و دیانت است الجواب الجواب و متعلقات این مقام انشاء الله تعالی در موضع مناسب عنقریب بمعرض بیان می آید فلینتظر

بالجمله تخصیص تشنیع بامامیه نا موجه است قال الفاضل الناصب و از جمله غلاة جماعه کثیره وضع احادیث جائز داشته اند

و اخبار بیشمار برای نصرت مذهب خود وضع نموده مثل ابو الخطاب و یونس بن ظبیان و یزید بن الصائغ صرح بذلك

صاحب تحفة القاصدین فی اصطلاح المحدثین از جمله غلاة و واضعان حدیث بیان نموده است که از شیوخ امامیه

و مجتهد ایشان زندیق صرف بود و مغیرة بن سعید بجلی کان بالکوفة ساحرا کذابا قتلهما خالد بن عبد الله

القسری واحرقهما بالنار وکانا اذا رایا جعلا له حدیثا و از عبد الله بن میمون قداح نیز در کتب ایشان روایت

بسیار است در اول معالم الاصول تبرکا چند حدیث بروایت او آورده و احوال او سابق مفصل گذشت که زندیق صرف

و کذاب بحت بود اقول و نستعین وضع حدیث باجماع امامیه حرام است و از تجویز غلات وضع حدیث را تشنیع

بامامیه عاید نمیشود چه امامیه غلات را کافر و نجس میدانند قوله تعالی و لا تزر وازرة وزر اخری با آنکه تجویز وضع

احادیث مخصوص بغلات نیست برخی از علمای اهل سنت نیز تجویز وضع احادیث نموده اند از آنجمله کرامیه و بعض صوفیه

و بعض متعبدین و زهاد اهل سنت اند چنانچه بعض متعبدین احادیث بسیار در فضائل و رغائب نیست تقرب بجناب احدیت وضع

احادیث نموده اند و ابو عصمه نوح بن ابی مریم مروزی قاضی مرو احادیث در فضائل سوره های قرآن وضع کرده در خلاصه

الخلاصه میفرماید فذهب الکرامیة و الطائفة المبتدعة کبعض الصوفیة الی جواز وضع الحدیث فی

الترغیب و الترهیب و منه ما روی عن ابی عصمة نوح بن ابی مریم انه قیل له من این لك عن عکرمة عن ابن

عباس فی فضائل القرآن سورة سورة فقال انی رایت الناس قد اعرضوا عن القرآن و اشتغلوا بفقه ابی حنیفة

و مغازی محمد بن اسحاق فوضعت هذه الاحادیث حسبة نیز حنفی در شرح خلاصة الخلاصه میگوید ان من

الواضعین من هو معروف بالفسق و الکذب و منهم من هو معروف بالزهد و الورع لا بالعلم و منهم من هو معروف

بجمیعهما و هو اسوءهم و اشرهم لاقتداء عامة الخلق بامثال ذلك و الیه اشار المصنف بقوله و هم من الضالین

المضلین و اعظم ضررا من انتسب الی الزهد فوضع احتسابا ای طلبا لوجه الله و ثوابه ملا علی قاری در شرح الشرح

نخبة الفکر میگوید و الحامل للواضع علی الوضع اما عدم الدین کالزنادقة او غلبة الجهل کبعض المتعبدین او

المنتسبين الى العبادة والزهادة وضعوا احاديث في الفضائل والرغائب كصلوة ليلة نصف شعبان
وليلة الرغائب ونحوهما ويتدينون بذلك في زعمهم لجهلهم وهم اعظم الاصناف ضررا على انفسهم وغيرهم لانهم
يرونه قربة ويرجون عليه المثوبة فلا يمكن تركهم لذلك والناس يعتمدون عليهم ويركنون اليهم لما نسبوا اليه من
الزهد والصلاح ويقتدون بافعالهم ويعتنون بنقل اقوالهم حتى قد يخفى على بعض علماء الامة واكابرهم ثقة
واعتمادا على ما نقلوه فيقعون فيما وقعوه ومثال ذلك ما روي عن ابي عصمة نوح بن ابي مريم المروزي قاضي مرو فيما
رواه الحاكم بسنده الى ابي عمار المروزي انه قيل لابي عصمة من اين لك عن عكرمة عن ابن عباس في فضائل
القران سورة سورة وليس عند اصحاب عكرمة هذا فقال اني رايت الناس قد اعرضوا عن القران واشتغلوا بفقه
ابي حنيفة ومغازي محمد بن اسحاق فوضعت هذا حسبة او فرط العصبية او اتباع هوى بعض الرؤساء
او اطمعا وشدة التعصب لمذهبهم وقد روى ابن ابي حاتم عن شيخ من الخوارج انه كان يقول بعدما تاب
انظروا عمن تاخذون دينكم فانا كنا اذا هوينا امرا صيرناه حديثا وزاد غيره في رواية نحتسب الخير في
اضلالكم ذكره السخاوي وقوم وضعوها تعصبا وهوى كمامون بن احمد الهروي في وضعه حديث يكون في
امتي رجل يقال له محمد بن ادريس يكون اضر على امتي من ابليس وكحديث ابو حنيفة سراج امتي والاغراب
الاتيان بحديث غريب غلب الناس فيه بقصد الاشتهار اي يشتهر عند العامة انهم من العلماء الكبار او يشتهر
ذلك الحديث في اهل الديار وفي جامع الاصول في بيان طبقات مجروحين منها الطبقة الاولى وهي اعظم انواع
الجرح واخبث طبقات المجروحين الكذب على رسول الله صلى الله عليه وسلم وقد قال من كذب علي
متعمدا فليتبوأ مقعده من النار وهي كبيرة من الكبائر وقد ارتكبها جماعة كثيرة اختلف اغراضهم ومقاصدهم
في ارتكابها فمن ارتكبها قوم من الزنادقة مثل المغيرة بن سعيد الكوفي ومحمد بن سعيد الشامي المصلوب في الزندقة
وغيرهما وضعوا الاحاديث وحدثوا بها ليوقعوا بذلك الشك في قلوب الناس فمما رواه محمد بن سعيد عن
انس بن مالك في قوله صلى الله عليه وسلم انا خاتم النبيين لا نبي بعدي الا ان يشاء الله فزاد هذا الاستثناء لما كان
يدعو اليه من الالحاد والزندقة ومنهم قوم وضعوا الحديث لهوى يدعون الناس اليه فمنهم من تاب عنه و
اقر على نفسه قال شيخ من شيوخ الخوارج بعد ان تاب ان هذه الاحاديث دين فانظروا عمن تاخذون دينكم
فانا كنا اذا هوينا امرا صيرناه حديثا وقال ابو العيناء وضعت انا والجاحظ حديث فدك وادخلناه
على الشيوخ ببغداد فقبلوه الا ابن شيبة العلوي فانه قال لا يشبه اخر الحديث اوله وابى ان يقبله قال

سليمن بن حرب دخلت على شيخ وهو يبكي فقلت ما يبكيك قال وضعت اربعمائة حديث ادخلتها في
برنامج الناس فلا ادري كيف اصنع ومنهم جماعة وضعوا الحديث حسبة كما زعموا يدعون الناس الى فضائل
الاعمال مثل ابي عصمة نوح بن ابي مريم المروزي ومحمد بن عكاشة الكرماني واحمد بن عبد الله الجويباري وغيرهم قيل لابي عصمة
من اين لك عن عكرمة عن ابن عباس في فضائل القران سورة سورة وليس عند اصحاب عكرمة هذا فقال اني رايت
الناس قد اعرضوا عن القران واشتغلوا بفقه ابي حنيفة ومغازي محمد بن اسحق فوضعت هذا الحديث حسبة ومنهم
جماعة وضعوا الحديث تقربا الى الملوك مثل غياث بن ابراهيم دخل على المهدي بن منصور وكان يعجبه الحمام الطيارة
الواردة من الاماكن البعيدة فروى حديثا عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال لا سبق الا في خف او حافر او نصل او جناح
فامر له بعشرة الاف درهم فلما قام وخرج قال المهدي اشهد ان قفاه قفا كذاب على رسول الله صلى الله عليه وسلم
ما قال رسول الله صلى الله عليه وسلم او جناح لكن هذا اراد ان يتقرب الينا يا غلام اذبح الحمام قال فذبح حماما
بمال فقيل يا امير المؤمنين ما ذنب الحمام قال من اجلهن كذب على رسول الله صلى الله عليه وسلم وقيل للمامون بن
احمد المروزي الا ترى الى الشافعي والى من تبع له بخراسان فقال حدثنا احمد بن عبد الله قال حدثنا عبد الله بن معدان
الازدي عن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يكون في امتي رجل يقال له محمد بن ادريس اضر على امتي
من ابليس ويكون في امتي رجل يقال له ابو حنيفة هو سراج امتي ومنهم قوم من السؤال والمكديين يقفون في الاسواق
والمساجد فيضعون على رسول الله صلى الله عليه وسلم احاديث باسانيد صحيحة قد حفظوها فيذكرون الموضوعات
بتلك الاسانيد قال جعفر بن محمد الطيالسي صلى باحمد بن حنبل ويحيى بن معين في مسجد الرصافة فقام بين ايديهما
قاص فقال حدثنا احمد بن حنبل ويحيى بن معين قالا حدثنا عبد الرزاق عن معمر عن قتادة عن انس قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم من قال لا اله الا الله يخلق الله من كل كلمة منها طائرا منقاره من ذهب وريشه من مرجان واخذ في
قصة نحوا من عشرين ورقة فجعل احمد ينظر الى يحيى بن معين ويحيى ينظر الى احمد فقال انت حدثته بهذا فقال والله ما سمعت
بهذا الا هذه الساعة قال فسكتا جميعا حتى فرغ من قصصه واخذ قطعة ثم قعد ينتظر بقيتها فقال يحيى بيده
ان تعال فجاء متوهما لنوال يجيزه فقال له يحيى من حدثك بهذا الحديث فقال احمد بن حنبل ويحيى بن معين فقال
انا ابن معين وهذا احمد بن حنبل ما سمعنا بهذا قط في حديث رسول الله صلى الله عليه وسلم فان كان لا بد من الكذب
فعلى غيرنا فقال له انت يحيى بن معين قال نعم قال لم ازل اسمع ان يحيى بن معين احمق وما علمته الا هذه الساعة
فقال له يحيى كيف علمت اني احمق قال كانه ليس في الدنيا يحيى بن معين واحمد بن حنبل غيركما كتبت عن سبعة عشر

عشر احمد بن حنبل غير هذا قال فوضع احمد كمه على فمه وقال دعه يقوم فقام كالمستهزئ بهم اولئك
الطوائف كذابة على رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو من مجرى بحرام انتهى و در كتاب انساب در حرف الباء الموحدة در باب
الباء مع الواو در ترجمه بورقي فرموده والمشهور بهذه النسبة ابو عبد الله محمد بن سعيد بن عمرو بن سعيد البورقي
قال ابو بكر الخطيب في تاريخ بغداد هو من اهل مرو كان وضاعا يضع الحديث ويكذب كذبا فاحشا سمعت
عبد الرحمن بن ابي غالب الظاهري ببغداد يقول سمعت ابا بكر احمد بن علي بن ثابت الخطيب يقول قال ابو عبد الله
محمد بن عبد الله الحافظ ابو عبد الله محمد بن سعيد البورقي قد وضع من المناكير على الثقات ما لا يحصى
وافحشها روايته عن بعض مشائخه عن الفضل بن موسى الشيباني عن محمد بن عمرو عن ابي سلمة عن ابي هريرة
عن رسول الله صلى الله عليه وسلم كما زعم انه قال سيكون في امتي رجل يقال له ابو حنيفة هو سراج امتي هكذا حدث
في بلاد خراسان ثم حدث به بالعراق باسناده وزاد فيه انه قال سيكون في امتي رجل يقال له محمد بن ادريس
فتنته على امتي اضر من فتنة ابليس قال ابو بكر الخطيب الحافظ عقيب هذا ما كان اجرأ هذا الرجل على الكذب
كانه لم يسمع حديث رسول الله صلى الله عليه وسلم ومن كذب علي متعمدا فليتبوأ مقعده من النار نعوذ بالله
من غلبة الهوى نسأله التوفيق لما يحب ويرضاه توفي بمرو سنة ثماني عشرة وثلثمائة انتهى مختصرا و در تصحيح
شرح ايضاح نخبة الفكر تصنيف فاضل وجيه الدين نصر احمد علوي حنيني ست ومن القرائن التي يدرك به الوضع ما يوجد
من الراوي كالتقرب للخلفاء والامراء بوضع ما يوافق فعلهم وارائهم كما وقع لمامون بن احمد انه ذكر بحضرته
الخلاف في كون الحسن سمع من ابي هريرة اولا فساق في الحال اسنادا الى النبي صلى الله عليه وسلم قائلا فيه انه
قال سمع الحسن عن ابي هريرة رواه البيهقي في المدخل ونحوان عبد العزيز بن الحارث التميمي سئل عن
فتح مكة فقال عنوة فطولب بالحجة فقال حدثنا ابن الصواف ثنا عبد الله بن احمد ثنا عبد الرزاق عن معمر عن الزهري
عن انس ان الصحابة اختلفوا في فتح مكة اكان صلحا او عنوة فسالوا عن رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال كان
عنوة نيز در شرح الشرح نخبة الفكر ملا علي قاري گفته وكما وقع لغياث بن ابراهيم النخعي حيث دخل على المهدي فوجده
يلعب بالحمام فساق في الحال اسنادا الى النبي صلى الله عليه وسلم انه قال لا سبق الا في نصل او خف او حافر
او جناح فزاد في الحديث فعرف المهدي انه كذب لاجله فامر بذبح الحمام قال السخاوي فامر له ببدرة يعني عشرة
الاف فلما قفى قال اشهد على قفاك انه قفاء كذاب ثم ترك الحمام بل امر بذبحها وقال انا حملته على ذلك انتهى والاظهر
ما يرى ان المهدي استحسنه اولا واعطاه عشرة الاف درهم فلما ادبر القى في قلب المهدي انه كذب لاجله

موضوعيت حديث ابو حنيفة سراج امتي از انساب سمعاني

١١٣

فاريد بح الحمام لكونه سبب الوضع حديث وكذب على رسول الله لكن لم يتعرض له ولم
ياخذ ما اعطاه اگر وصد وذكر وضاعين وجمعی از روات رجال اهلسنت كه تجويز وضع احاديث نموده اند يا متهم بوضع
بوده اند و آيد از نهايت طول منجر بملالت گردد لاجرم بمؤداى ما لا يدرك كله لا يترك كله بطريق اختصار در ينمقام بمعرض بيان می آيد
از انجمله جمعی كه تعداد آنها مجملا نموده ميگويد من كبار الوضاعين وهب بن وهب القاضی محمد بن السائب الكلبی ومحمد بن
سعيد الشامی المصلوب وابو داود النخعی واسحاق بن نجيح الملطی وغياث بن ابراهيم النخعی والمغيرة بن سعيد الكوفی
واحمد بن عبد الله الجويباری ومأمون بن احمد الهروی ومحمد بن عكاشة الكرمانی ومحمد بن القاسم الطالقانی
ومحمد بن زياد اليشكری انتهی سوای اين جماعه بسيار اند كه در كتب رجال تصريح بوضاع بودن ايشان واقع شده واز انجمله ابان بن
جعفر الكوفی واحمد بن بكار بن علی بن بكار المصيصی جعفر بن الزبير وجعفر بن عبد الواحد الهاشمی وبشر بن نمير
وجميع بن عمير تيمی وحبيب بن ابی حبيب وحسن بن عاصم ابو سعيد عدوی وحسن بن عبيد الله ابزاری وحسن
بن عثمان بن زياد تستری وحسن بن علی بن زكريا بن صالح بن عاصم بن زفر العدوی وحسن بن علی بن عبد الواحد
وعبد الله بن عيسی وحسين بن علوان كوفی وحسين بن يحيی حنائی وحصين بن مخارق ابو جنادة وحكم بن عبد الله
بن ابی خالد بن اسمعيل وابو وليد مخزومی وخالد بن عمرو سلفی وداود بن محبر وعبد الله بن محمد بن عبيد جويباری
وعبد الله بن محمد بن يحيی بن عروة بن زبير وعبد الله بن محمد بن يعقوب وعبد الله بن عمر خزاعی وعبد الله
بن مسور هاشمی وابو جعفر وعبد الله بن وهب نسوی وعبد الملك بن هارون بن عنترة وعثمان بن عبد الله
عمرو بن عثمان بن عفان وعلی بن عروة وعلی بن مجاهد وعمر بن خالد واسطی وعمرو بن خالد كوفی وعمرو بن زياد
ثوبانی وعمرو بن خالد اعشی وعمر بن راشد يمامی وعمرو بن زياد وعمر بن موسی بن وجيه وجيهی وعمرو بن هارون وعمرو بن
صالح وعنبسة بن عبد الرحمن وقاسم بن ابراهيم بن احمد ملطی ولاحق بن حسين بن ابی الورد وبشر بن عبيد ومجاشع
بن عمرو ومحمد بن ابراهيم شامی ومحمد بن احمد بن يوسف ابی الطيب شيخ ابو نعيم ومحمد بن اسمعيل رازی ومحمد
ابو بكر محمد بن زياد الثقفی ومحمد بن خلف وزيری ومحمد بن زياد ام ومحمد بن زكريا ومحمد بن سليمان باغندی وحمزة بن ابی حمزة جعفی
وزكريا بن يحيی وقاری وزياد بن ابی حسان وعبد بن طريف اسكاف واسعد خفاف نيز گويند وسلمة بن عبيد الله ابو
وسيف بن عمرو كه جامع زندقه ووضع بود وسيف بن محمد همشيرزاده سفيان ثوری كه باجماع وضاع وكذاب است وصالح
بيان تقفی انباری وصباح بن محمد بجلی وصخر بن محمد حاجبی وطلحة بن زيد قرشی وعباد بن كثير وعبد الرحمن بن قيس ابو معاوية زعفرانی وعبد الرحمن
بن قيس مكی وعبد الرزاق بن محمد بن حسن لخمی وعبد الرحمن بن مرزوق وعبد الله بن زياد بن سليمان بن سمعان ومحمد بن عباس بن سهيل

سهم ـ وضع احاديث ـ اسامی وضاعين كذابين وجاعلين
بودن اين دو
از وضاعين واز اين
و متهمين بكذب ووضع احاديث
از ميزان الاعتدال ذهبی وتقريب
ابن حجر عسقلانی معلوم ميشود وغيره
الحمد لله ـ وقت تصحيح اتمام الزام بجم در
اهل ايمان وتقريب بيان ...

114

سهیل بزاز و محمد بن عبد بن عامر و محمد بن قاسم بن مجمع و محمد بن حسن اسدی و محمد بن هارون هاشمی ابو سعید و مهدی بن هلال
مبشر بن عبد ربه و نعیم بن حماد که یکی از ائمه اعلام محدثین اهل سنت است و از روات بخاری و ابو داؤد و ترمذی و ابن ماجه است
و بیان بن عدی و یوسف بن عطیه نسائی فرموده کذابین معروف بوضع چهار اند ابن ابی یحیی در مدینه و واقدی در بغداد و مقاتل
بن سلیمان در خراسان و محمد بن سعید مصلوب در شام و گفته اند که جویباری و ابن عکاشه و محمد بن تمیم فاریابی زیاده از ده هزار
حدیث وضع کرده اند عجب آنکه علمای ایشان خود تصریح نموده اند که این جماعه وضاع حدیث اند باز انها و از اقران انها در کتب
خود روایت میکنند در مجمع البحار گفته محمد بن ابی الواقدی قاضی العراق اخذوا عنه العلم علی ضعفه بل اجمعوا علیه اخرج له ابن
ماجه یعنی محمد بن عمر واقدی اخذ کردند از و علم را با وجود ضعفش بلکه در انمعنی اجماع دارند و ابن ماجه از و تخریج حدیث از و کرده است
و از مقاتل بن سلیمان نیز در کتب ایشان روایات موجود است نیز ابن ماجه از جعفر بن زبیر که چهار صد حدیث وضع کرده روایت
کرده است همچنین بشیر بن نمیر که از وضاعین است از رجال ابن ماجه است و نیز ابن ماجه و ترمذی از عمرو بن راشد یمامی که از کبار وضاعین
است روایت کرده اند و بخاری از نعیم بن حماد روایت کرده ابن عدی و ازدی در شانش گفته کان نعیم یضع الحدیث فی تقویة السنة
و حکایات مزورة فی ثلب النعمان عبد الرؤف مناوی در فیض القدیر میگوید قال ابو داؤد عنده نحو عشرین حدیثا لا اصل
لها بیهقی از سوید بن عمر و کلبی روایت میکند وقد اورده الذهبی فی الضعفاء و قال اتهمه ابن حبان و قال کان یضع المتون الواهیة
علی الاسانید الصحاح وابو نعیم در حلیه از سلیمان بن عیسی روایت کرده ابو حاتم او را کذاب و ابن عدی وضاع دانسته نیز طبرانی از
سلیمان بن بشار روایت میکند قال فی المیزان متهم بالوضع و قال ابن حبان وضع علی الاثبات ما لا یحصی طبرانی از عبد الله بن عثمان
شامی روایت میکند قال الذهبی قال ابن عدی له موضوعات از عمرو بن زیاد روایت کرده قال ابو زرعة کذاب و احادیثه موضوعة
خطیب و دار قطنی از عبد السلام و حسین بن علوان روایت میکند قال ابن عدی عبد السلام یروی الموضوعات و قال فی المیزان
قال یحیی کذاب و ابن حبان کان یضع الحدیث و ابن عساکر و دیلمی از محمد بن یونس کدیمی حافظ روایت میکند قال الذهبی قال
ابن عدی اتهم بالوضع نیز بیهقی و دار قطنی از اسحاق بن بشر روایت میکند ابن جوزی در موضوعات گفته اسحاق بن بشر یضع
نیز بیهقی از بشر بن عون روایت میکند قال ابن حبان روی مائة حدیث کلها موضوعة در فردوس از ابو عبد الرحمن سلمی روایت
میکند خطیب گفته انه وضاع الصوفیة نیز بیهقی از محمد بن عبد الرحمن بیلمانی از پدرش روایت دارد قال ابن حبان
یروی عن ابیه نسخة کلها موضوعة و نیز ترمذی از سعد بن طریف روایت میکند قال ابن حبان یضع الحدیث
نیز علی بن ابراهیم الغفار که از رجال ترمذی است مناوی در فیض القدیر میفرماید هو متهم ای بالوضع و داود بن حصین که از ائمه
محدثین اهل سنت و بخاری و مسلم و ابو داؤد و نسائی و ابن ماجه و ترمذی از و روایت میکنند نیز از جمله وضاعین است در جرح

در احوال او میفرماید متہم بالوضع و نسبت زندقہ بعبد الله بن میمون قداح کذب صریح و افترای بحت است و در کتب رجال امامیہ

توثیق او واقع است در تلخیص الاقوال فی تحقیق الرجال میفرماید عبد الله بن میمون بن الاسود القداح کان یبری القداح المکی مولی بنی مخزوم ق کذا فی الخلاصة والنجاشی وروی ابوه عن ابی جعفر و ابی عبد الله علیهما السلام و روی هو عن ابی عبد الله علیه السلام وکان ثقة کذا فی الخلاصة والنجاشی و قول خصم مخالف

بعید ایلی کہ موجب کون نقص باشد منافی احتیاط نیست نہایت آنچہ از احوال او دریافت میشود کہ عبد الله بن میمون قداح از علوم حکمیہ فلسفیہ علوم غریبہ مہارت تمام داشت این معنی موجب زندقہ او نمیتواند شد والا لازم آید کہ اسناد زندقہ باکثر علمای اسلام کہ درین علوم کمال حذاقت داشتند درست باشد و لیس فلیس نیز این قول مستلزم نیست کہ نسبت زندقہ بمخدوم کہ ادعا تبحر در جمیع علوم و ارندیز صحیح باشد با آنکہ روایت از عبد الله بن میمون قداح مخصوص با امامیہ نیست اکثر محدثین اہل سنت مانند ترمذی و ابن ماجہ از و روایت کردہ اند چنانچہ در باب اول باستیعاب معرض بیان آمدہ بالجملہ قول مخالفین کہ از راہ تعنت و عناد و لجاج لداد افترا و بہتان نمودہ اقوال و اعمال باطلہ باشخاص جلیل القدر اسنادہ کردہ در صدد جرح و قدح در می آیند از درجہ اعتبار ساقط است ابن حبان را کہ از مشاہیر محدثین اہل سنت و صحیح ابن حبان تالیف او از کتب متداولہ است بزندقہ منسوب مینمایند عبد الرؤف مناوی در فیض القدیر شرح جامع الصغیر میگوید ابن حبان بکسر الحاء وشدة الموحدة وهو محمد بن حبان ابو حاتم التمیمی الفقیه الشافعی البستی احد الحفاظ الکبار روی عن النسائی و ابی یعلی و ابن ابی خزیمة وخلق وعنه الحاکم وغیره وصنف کتبا نفیسا منها تاریخ الثقات و تاریخ الضعفاء و ولی بسمرقند وکان رأسا فی الحدیث عالما بالفقه والکلام والطب والفلسفة والنجوم ولهذا امتحن و نسب للزندقة وامر بقتله ثم تاب بسنة اربع وخمسین وثلاثمائة فی عشر الثمانین انتهی حکیم ترمذی صاحب نوادر الاصول کہ از اعاظم علما و محدثین اہل سنت بود نیز بکفر و زندقہ متہم است عبد الرؤف مناوی در فیض القدیر شرح جامع صغیر در احوال حکیم مذکور میفرماید سمع الکثیر من الحدیث بالعراق ونحوه وحدث قتیبة بن سعید وغیره وهو من القرن الثالث من طبقة البخاری قال السلمی نفوه من ترمذ وشهدوا علیه بالکفر بسبب تفضیله الولایة علی النبوة وانما مراده ولایة النبی انتهی کلامه

قال الفاضل الناصب در رجال ایشان باطنیہ و اسماعیلیہ و قرامطہ بسیار یافتہ میشوند و کسانیکہ پیشوایان و مقتدایان ایشانند اگر تفصیل حالات ایشان پرداختہ شود دفتری می باید طویل لیکن درینجا بطریق نمونہ چیزی ذکر کردہ میشود قاضی نور الله شوشتری در احوال زرارہ بن اعین الشیبانی الکوفی از میزان ذہبی نقل میکند و بران سکوت مینماید زرارة بن اعین الشیبانی الکوفی اخو حمران یترفض قال العقیلی فی الضعفاء حدثنا

حدثنا يحيى بن اسماعيل قال حدثنا يزيد بن خالد الثقفي قال حدثنا عبد الله بن خالد الصيكي عن ابي
الصباح عن زرارة بن اعين عن محمد بن علي بن عباس قال قال النبي صلى الله عليه وسلم يا علي لا يغسلني احد
غيرك حدثنا يحيى قال حدثنا ابي قال حدثنا سعد بن منصور قال حدثنا ابن السماك قال حججت فلقيني
زرارة بن اعين بالقادسية فقال ان لي اليك حاجة وعظمها فقلت ما هي فقال اذا لقيت جعفر بن محمد
فاقرأه مني السلام وسله ان يخبرني انا من اهل النار ام من اهل الجنة فانكرت ذلك عليه فقال لي انه يعلم ذلك
فلما لقيت جعفر بن محمد اخبرته بالذي كان منه فقال هو من اهل النار فقلت من اين علمت انه من اهل النار
فقال من اعتقاده الباطل انتهى و قاضی نور الله شوستری نوشته است که زراره چهار برادر داشت حمران و عبد الملک
و بکیر و عبد الرحمن و زراره دو پسر داشت حسن و حسین و حمران دو پسر داشت حمزه و محمد و عبد الملک یک پسر داشت حریس
و بکیر پنج پسر داشت عبد الله و جهم و عبد الحمید و عبد الاعلی و عمر و بر قول قاضی کلهم اعتقاد زراره داشتند انتهی کلامه اقول و
گستاخیهای چند وجه مردود است اول آنکه در روایات قرامطه و اسماعیلیه و باطنیه بکثرت در کتب احادیث
امامیه در حیز منع است خصوصاً او عادر روایات قرامطه که آن کذب محض و افترا بحت است و بر تقدیر تنزل
و تسلیم در روایت از اسماعیلیه باطنیه و دیگر فرق طاطعی نیست زیرا که روایت مبتدع که الکفار او واجب نباشد
و او را فاسق شاول گویند خصوصاً هرگاه داعی بمذهب باطلش نبود نزد اکثری از اهل علم مقبول است زیرا که رد روایت
فاسق بجوارح بجهت تهمت کذب او در حد قبول ساقط است زیرا که ارتکاب آن امور یا که در دین او محظور و ممنوع است
با وجود علم او بحرمتش دلیل جرأت او ست بر کذب بخلاف فاسق من حیث الاعتقاد که وقوع او درین فسق بر جرأت او
بر کذب دلالتی ندارد با آنکه روایات مبتدعه صاحبان اهوای باطله در اصول مندرج نیست بلکه در شواهد و متابعات
چه روایت مبتدع هرگاه در روایتش منفرد بود بالاتفاق بین الامامیه از درجه اعتبار ساقط و نامقبول است و در صحیح
بخاری و صحیح مسلم و سائر صحاح سته از فاسق تاول مانند کیسانیه و غلات و خوارج و نظائر آنها روایات بسیار واقع
در شرح بزدوی گفته واختلف في القسم الثاني ايضاً كما ذكره الغزالي في المستصفى و ذهب القاضي الامام
ابو بكر الباقلاني ومن تابعه الى رد شهادته و روايته جميعاً لان الفسق في العمل مانع من القبول فالفسق
في الاعتقاد اولى لانه اقوى اقساما في الباب انه جاهل بفسقه لكن جهله بفسقه فسق آخر انضم الى اصل فسقه
فكان اولى بالمنع ولم يكفر بجهله بكفره و ذهب الجمهور الى قبول شهادته لان شهادة الفاسق انما
لا تقبل لتهمة الكذب لانه لما تعاطى محظور دينه مع علمه بحرمته دل ذلك على جرأته على الكذب فيقدح

في الظن بصدقه فاما الفسق من حيث الاعتقاد فلا يدل عليه لانه انما وقع فيه لغلوه في الاحتراز عن المحظور حيث قال بكفر من ارتكب الذنب بخروجه من الايمان به فهذا الاعتقاد يحمله على التحرز عن الكذب اشد الاحتراز لا على الاقدام عليه فكان هذا الفسق نظيره تناول متروك التسمية عمدا او شرب النبيذ على اعتقاد الاباحة فلا يصير به مردود الشهادة انتهى *نير سكوبد* فاما رواية هذا القسم وهو الفاسق المتاول فمقبولة على الاطلاق عند بعض من قبل شهادتهم لما ذكرنا من انتفاء تهمة الكذب فان من احترز عن الكذب على غير الرسول كان اشد تحرزا من الكذب عليه لانه اعظم جناية فيقبل روايته كما يقبل شهادته وعند بعضهم يقبل اذا لم يكن داعيا للناس الى هواه ولا يقبل اذا كان كذلك بخلاف الشهادة حيث تقبل على كل حال وهو مذهب عامة اهل الفقه والحديث فان الامام الحافظ ابا عبد الله محمد بن عبد الله النيسابوري من ائمة الحديث ذكر في كتاب معرفة الادلة ان روايات المبتدعة واهل الاهواء مقبولة عند اكثر اهل الحديث اذا كانوا فيها صادقين فقد حدث محمد بن اسماعيل البخاري في الجامع الصحيح عن عباد بن يعقوب الرواجني وكان الامام ابو بكر محمد بن اسحاق بن خزيمة يقول حدثنا الصدوق في روايته المتهم في دينه عباد بن يعقوب وقد احتج البخاري ايضا في الصحيح بمحمد بن زياد الالهاني وحريز بن عثمان الرحبي وقد اشتهر عنهما النصب واتفق البخاري ومسلم على الاحتجاج بابي معاوية محمد بن خازم وعبد الله بن موسى وقد اشتهر منهما الغلو *نير سكوبد* ذكر ابو الحسن البصري ايضا في المعتمد الفسق في الاعتقاد اذا كان صاحبه متحرجا في افعاله عند جل الفقهاء لا يمنع عن قبول الحديث لان من تقدم قبل بعضهم حديث بعض بعد الفرقة وقبل التابعون رواية الفريقين *[illegible]* روايت كافر متاول *[illegible]* يزدوي *سكوبد* واعلم ان من اتبع الهوى كغلاة الروافض والمجسمة وغيرهم ويسمى الكافر المتاول ومنهم من لا يجب اكفاره ويسمى الفاسق المتاول واختلف في القسم الاول فذهب جماعة من الاصوليين الى ان شهادة من كفر في هواه مقبولة وكذا روايته لانه لم يخرج عن اهل القبلة وكان متحرجا معظما للدين غير عالم بكفره فيحصل ظن الصدق في خبره فيقبل كخبر المسلم العدل *نير سكوبد* وكذا الكفر بتاويل اذا لم يخرج من اهل القبلة وكان متحرجا لان الظن بصدقه غير زائل وكثير من اصحاب الحديث قبلوا روايته سيما كالحسن وقتادة وعمرو بن عبيد مع علمهم بمذهبهم واكفارهم من يقول بقولهم وقد نصوا على ذلك انتهى وفي شرح نخبة الفكر لملا علي قاري في وجوه رد الراوي ما ذكر من الطعن في الراوي تارة يكون لمخالفة العقيدة وهو موجود كثيرا قديما وحديثا

روايات مبتدعة واهل الاهواء ... صادق ... الحديث ...

قال العسقلاني ... [illegible]
[illegible]

وحديثا ولا ينبغي اي لا يجوز اطلاق الجرح اي بما ذكرناه عن مخالفة العقيدة فانه يخل به الدراية
لا انسداد باب الرواية ولذا وجد الشيعي والناصبي في رجال الصحيحين شيخ جلال الدين سيوطي در رايه شرح نقايه
ميفرمايد ان المبتدع ان كفر فواضح ان لا يقبل وان لم يكفر قبل والا لادى الى رد كثير من الاحكام مما رواها الشيعة
والقدرية وغيرهم وفي الصحيحين من رواياتهم ما لا يحصى ولان بدعتهم مقرونة بالتاويل مع ما هم عليه
من الديانة والصيانة والتحرز عن الخيانة نيز در شرح نخبة الفكر ملا علي قاري فرموده والثاني هو من صاحبه
لا تقتضي بدعته التكفير اصلا وقد اختلف ايضا في قبوله ورده فقيل يرد مطلقا وهو بعيد قال ابن الصلاح
وهو بعيد مباعد للشائع عن ائمة الحديث فان كتبهم طافحة بالرواية عن المبتدعة غير الدعاة وفي الصحيحين
كثير من احاديثهم في الشواهد والاصول انتهى وقيل يقبل مطلقا الا اذا اعتقد حل الكذب كما تقدم وقيل
يقبل ان لم يكن داعية الى بدعته في الاصح قال ابن الصلاح هذا المذهب اعدل المذاهب واولها وهو قول
الاكثر من العلماء واغرب ابن حبان فادعى الاتفاق على قبول غير الداعية من غير تفصيل نعم الاكثر
على قبول غير الداعي الا ان يروي ما يقوى بدعته فيرد على المختار انتهى مختصرا ودوم آنكه زراره بن اعين
119 بن سنسن شيباني از جمله موالي كني بابو الحسن و ابو علي ملقب بزراره و مسمى بعبد ربه از اعاظم رجال اماميه افاضل متقدمين
فرقه است قاري و فقيه و متكلم و اديب و شاعر و ثقه و افقه اصحاب حضرت ابو جعفر و حضرت ابو عبد الله عليهما الصلوة والسلام
بوده عصابه بر تصديق و انقياد بفقه او اجماع دارند و احاديث كثيره بر جلالت قدر و علو مرتبت و سمو منزلتش
دلالت دارند كه احصاى آن درين مقام متعسر است اطمينان قلوب مستفيدين را بر چند روايت اكتفا نموده ميشود از انجمله در حديث
صحيح از جميل بن دراج مرويست قال سمعت الصادق عليه السلام يقول بشر المخبتين بالجنة بريد بن
معاوية العجلي وابو بصير ليث بن البختري المرادي ومحمد بن مسلم وزرارة اربعة نجباء امناء الله على حلاله
وحرامه لولا هؤلاء لانقطعت اثار النبوة واندرست نيز در صحيح از فضل بن عبد الملك مرويست قال سمعت
ابا عبد الله عليه السلام يقول احب الناس الي احياء وامواتا اربعة بريد بن معاوية العجلي وزرارة
بن اعين ومحمد بن مسلم والاحول هم احب الناس الي احياء وامواتا نيز در صحيح از سليمان بن خالد اقطع مرويست
قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول ما اجد احدا احيى ذكرنا واحاديث ابي الا زرارة
وابي بصير وليث المرادي ومحمد بن مسلم وبريد بن معاوية العجلي ولولا هؤلاء ما كان احد يستنبط
هذا هؤلاء حفاظ الدين وامناء ابي على حلال الله وحرامه وهم السابقون الينا في الدنيا والسابقون الينا

سيوطي گفته كه تسميه روات
واندو ديگر ازينجا شنيده بايد

فی الآخرة لیکن از آنجا که دأب سلاطین جور آن زمان مانند خلفای امویه و عباسیه و امرای آنها برین نهج مستمر بود که هر کرد.
جناب ائمه معصومین علیهم السلام قرب منزلتی میداشت در صدد اهانت و اذیت او در می آمدند و بر عداوت او کمر سعی بر میان بسته
در اهلاک و اتلاف مال و منال و هتک حرمت او دقیقه فرو گذاشت نمیکردند و هر کس اصحاب ایشان نکوهش و مذمت مینمودند
مخالفین در قدر و منزلت او می افزودند سلوکی که حجاج بن یوسف با شیعیان و موالیان اهلبیت نبوی علیهم الصلوة و السلام
نموده شاهد عدل این دعوی است لاجرم در بعض روایات ضعیفه نکوهش زراره واقع شده تا بدین ذریعه از آسیب جور و
جفای آن اشقیا بسلامت ماند چنانکه در بعض روایات صحیحه تنصیص برین مدعی وارد است فاضل استرابادی میفرماید و ذکر اخبار
کثیرة تدل علی علو رتبته و عظم منزلته و جلالة قدره یضیق المقام عن ایرادها و تقدم منها فی برید
و عارض ذلک اخبار تدل علی القدح و یکفی جواباً عنها ما روی فی الصحیح ان اباعبدالله علیه السلام ارسل
الیه انما اعیبک دفاعاً منی عنک فان الناس و العدو یسارعون الی کل من قربناه و حمدنا مکانه لادخال
الاذی فیمن نحبه و نقربه و یذمونه لمحبتنا له و قربه و دنوه منا و یرون ادخال الاذی علیه و قتله
و یحمدون کل من عبناه نحن فانما اعیبک لانک رجل اشتهرت بنا و بمیلک الینا و انت فی ذلک مذموم عند ۱۲۰
الناس فیکون ذلک منا دافع شرهم عنک یقول الله عز و جل اما السفینة فکانت لمساکین یعملون فی البحر فاردت
ان اعیبها و کان وراءهم ملک یاخذ کل سفینة غصباً هذا التنزیل من عند الله صالحة لا و الله ما عابها
الا لکی تسلم من الملک فافهم المثل یرحمک الله فانک و الله احب الناس الی و احب اصحاب ابی الی حیاً و میتاً فانک
افضل سفن ذلک البحر القمقام الزاخر و ان من ورائک ملکاً ظلوماً غصوباً یرقب عبور کل سفینة
صالحة ترد من بحر الهدی لیاخذها غصباً ثم لیغصبها و اهلها فرحمة الله علیک و رحمته و رضوانه
علیک میتاً هذا مع ان اسنادها مقدوح و بلوائح الکذب اکثرها مشحونة و روایت عقیلی که از طرق
عامه است معارض با خبار صحیحه که در مدح زراره ورود یافته نمیتواند شد و سکوت دلیل صحت روایت نمیتواند شد با آنکه
بنابر تصریح و سکوت فاضل ماسبق متحقق گشت که عبدالملک بن اعین مع حمران و بکیر و عبدالرحمن برادران زراره بن اعین
همین اعتقاد تفویض و استطاعت داشتند با اینهمه در صحیح بخاری از عبدالملک بن اعین روایات را تخریج نموده حال آنکه او
شیعی مذهبی است روایت بخاری از او در صحیح دلالت صریح میکند بر اینکه این عقیده فاسده از اسباب قادحه در عدالت
راوی نیست پس اگر امامیه هم از شخصی که اعتقاد تفویض داشته باشد روایت حدیث بکنند محذوری لازم نمی آید سیوم
آنکه عجب است که فاضل ماسبق بی قدح و جرح زراره افتاده و از احوال ائمه خویش خبر نه برداشته در صحیح بخاری

از اسود روایت کرده قال کنا في حلقة عبد الله بن عمر فجاء حذيفة حتى قام علينا فسلم ثم قال لقد انزل النفاق على قوم خير منكم قال الاسود سبحان الله ان الله يقول ان المنافقين في الدرك الاسفل من النار فتبسم عبد الله وجلس حذيفة في ناحية المسجد فقام عبد الله فتفرق اصحابه فرماني بالحصاة فاتيته فقال حذيفة عجبت من ضحكه وقد عرف ما قلت لقد انزل النفاق على قوم كانوا خيرا منكم ثم تابوا فتاب الله عليهم يعني گفت اسود بوديم در حلقه عبد الله پسر عمر پس آمد حذيفه تا آنکه استاد بر ما پس سلام کرد و گفت بتحقيق نازل شده است نفاق بر قومي که بهتر از شما بوده اند اسود گفت سبحان الله خدا تعالى ميفرمايد بدرستيکه منافقين در درک اسفل اند از آتش عبد الله بن عمر تبسم نمود و حذيفه در گوشه از مسجد نشست پس عبد الله برخاست و اصحاب او متفرق شدند پس حذيفه سنگريزه بر من انداخت پس رفتم پيش او آمدم پس حذيفه گفت تعجب ميکنم از خنده عبد الله بن عمر و بتحقيق دريافت آنچه من گفتم که نفاق نازل شد بر قوميکه بهتر از شما بودند پس توبه کردند پس خدا تعالى توبه آنها را قبول کرد و ذهبي از زيد بن وهب روايت کرده عن حذيفة انه قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان خرج الدجال تبعه من كان يحب عثمان و نيز روايت کرده قول عمر با حذيفة بالله انا من المنافقين يعني مرويست از حذيفه بدرستيکه حضرت رسول خدا صلى الله عليه وسلم فرمود اگر دجال برآيد تابع او ميشوند اشخاصي که عثمان را دوست ميداشتند و نيز قول عمر با حذيفه را که گفت اي حذيفه بخدا من از جمله منافقانم قال الفاضل الكابلي قاضي نور الله در حال جابر بن يزيد الجعفي الكوفي از غضائري نقل کرده است که او گفت جابر ثقة است في نفسه ولكن اکثر آنها که از و روايت کرده اند ضعيف اند و نيز قاضي احوال او نوشته که او بعد از شهادت حضرت امام محمد باقر بر مردم ظاهر کرد که حضرت امام در حين حيات خود کتاب حديث بمن داده بود و گفته بود که تا زمان بني اميه روايت مکن و اگر در زمان بني اميه ظاهر سازي لعنت خدا بر تو باد و بعد از انقضاي عهد ايشان بر مردم روايت خواهي کرد و در کتاب ديگر فرمودند که اين را هرگز به کسي روايت مکن و ان بکس اين را مخفي داشتم و تحمل و ضبط او نتوانستم و دلتنگ من بدرد آمد و بصحرا رفتم که عبور هيچکس در انجا نبود پس روايت آن کتاب نمودم تا از آن مرض خلاص شدم الکنون آن کتاب و مرا که در روايت او اذن داده بر مردم ظاهر ميسازم و نيز قاضي مينويسد که بعد از گذشتن وليد پليد که هنوز زمان بني اميه باقي بود جابر مذکور در مسجد رفت و شروع در روايت کرد پس خلايق گفتند ديوانه شده و مستحق لعنت خدا شده باشد اقول و به نستعين غير ثقه بودن اشخاصي که از جابر روايت ميکنند قدحي در ثقه بودن جابر نميکند آنچه به تتبع کتب رجال فريقين معلوم ميشود اينست که جابر بن يزيد جعفي کوفي در صدق و از ثقات رواة معتمد عليه است منذري که از اجله علماي اهل سنت است در ترهيب و ترغيب ميگويد جابر بن يزيد الجعفي عالم الشيعة وثقه شعبة و سفيان الثوري وقال وكيع ما شككتم في شئ فلا تشكوا ان جابر الجعفي ثقة يعني جابر بن يزيد جعفي عالم شيعه توثيق کرده است

مر اشعبه و سفیان ثوری گفته است که اگر شک کنید در چیزی پس شک کنید در اینکه جابر جعفی ثقه است عینی در شرح صحیح بخاری فی موضع

فان قلت حدیث جابر الجعفی غیر ثابت فلا یتم الاستدلال قلت لا نسلم ذلک لان سفیان یقول کان جابر

ورعا فی الحدیث ما رایت اورع فی الحدیث منه وعن شعبة هو صدوق فی الحدیث وعن وکیع ثقة

وقائل بودن برجعت و متشیع بودن او قدح در ثقه و ورع بودن او در حدیث نمیکند و این امر موجب ترک روایت او نتواند شد

چنانچه متعصبین عامه مانند مسلم بن حجاج قشیری صاحب صحیح و بعضی دیگر از جمال الدین محدث عم نموده اند حال آنچه باخبار ائمه اهل بیت علیهم السلام

بثبوت پیوسته و کتاب و سنت نیز متعاضد ان است ایمان و اذعان آن بر او واجبات است و اعتقاد بدان متمم و مکمل ایمان است

پس این قول او موجب قدح نمیتواند شد و بر تقدیر تنزل میگوییم ایمان برجعت از ضروریات مذهب تشیع است و بخاری و مسلم

و دیگر صاحبان صحاح و سائر مصنفین کتب احادیث اهل سنت از رجالی بسیار که مذهب تشیع داشتند روایت میکنند با آنکه

این اشخاص قائل برجعت بودند و اکثر اهل سنت توثیق آنها نموده اند پس ترک روایت جابر جعفی باین جهت معلول از حیز

سداد و خارج باشد و ظاهر او جه نهی موقف از روایت کتاب ام نهی مستمر از روایت کتاب ثانی اشتمال این است

بر علم اسرار که مختص باهل عرفان و کمل اصحاب ایمان است و صیانتش از اغیار که نفوس عامیه از اجمله تحمل آن است والهام آن

مطلقا موجب قطع بلعوم باعث قتل نفوس است و اما اول بر مسائل احکام و آثار و اخلاق و آداب خاصه است که اظهار آن

با عدم معارض سالم از ضرر است و با وجود معارض و معاند نیز منجر بقتل نفوس و دیگر محذورات میگردد در صحیح بخاری از

ابو هریره روایت نموده قال حفظت من رسول الله صلی الله علیه وسلم وعائین فاما احدهما فبثثته فیکم

واما الاخر فلو بثثته قطع هذا البلعوم یعنی مجری الطعام یعنی ابو هریره گفت بیاد گرفتم از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم

دو ظرف از علم اما یکی از آن دو ظرف علم پس آنکه ذکر کرده ام و منتشر ساختم آن را در میان شما اما علم دیگر اگر آنکه ذکر کنم و فاش کنم آن را هر آئینه

بریده میشود این بلعوم یعنی راه گذر طعام از حلق شیخ عبد الحق دهلوی در ترجمه مشکوة شریف میفرماید گفته اند که مراد باول

علم احکام و اخلاق است که مشترک است میان خواص و عوام و بثانی علم اسرار که محفوظ و مصون است از اغیار از جهت بار یکی

و پوشیدگی آن و عدم وصول فهم ایشان بآن مخصوص است بخواص از علما باعمال اهل عرفان نیز میگویند اگر مراد این قائل

نفی علم باطن وجود حقائق اسرار که فهم عوام بدان نرسد و افشای آن مصلحت وقت و صلاح روزگار بعض مخاطبین نبود و شک

در دائره علم اینچنین علمانیست پس انکار آن مکابره است و اشارت بدان در کلام نبوت و لدیات و آیات بسیار است کلموا

الناس علی قدر عقولهم نیز اشارت بآن میتواند بود و لابد هر ظاهری را باطنی و شریعتی را حقیقتی خواهد بود که در بیان

آن قصور و غموضی باشد که چون بفهم عوام نرسد قائل را متهم و منسوب بچیزی دارند که نزد ایشان منکر و مذموم باشد و ابتلا است

وایشان در قوم و انکاران در حکم ظاهر معذور هم باشند و نهی از افشای اظهار آن از این جهت باشد که بسبب مخالفت اولو الامر و علم شریعت را نهی مختصر الکن ابو هریره را اظهار قسم اول از ان دو علم مخالفی و منازعی نداشته باظهار و انتشار آن پرداخته و کتاب اول جابر جعفی از انجا که مشتمل بر مسائل و احکام و آثار و اخلاق و آداب موافق مذهب ائمه اهلبیت علیهم السلام بود نزد سلاطین بنی امیه و امرای آنها که کمال عداوت با اهلبیت نبوی علیه و علیهم الصلوة و السلام داشتند و در قتل و نقض بنیان ائمه اهلبیت طاهرین و هتک حرمت آنها دقیقه از دقائق فروگذاشت نمیکردند چنانچه کتب سیر و تواریخ بآن ناطق است و شمه از ان در این عجاله در مواضع مناسبه مبین گردیده لاجرم روایت کتاب اول بطریق اعلان در زمان بنی امیه نیز موجب مفاسد بیشمار و مظنه قتل نفوس اخیار بود لاجرم در روایت آن در زمان بنی امیه منع واقع شده بود و ظاهر است که مراد از زمان بنی امیه زمان کمال تسلط و اقتدار آنهاست از اینجاست که مدت زمان تسلط عبد الله بن زبیر را بر حجاز و دیگر بلاد از مدت زمان امارت بنی امیه اخراج نموده هزار ماه شمار کرده اند باآنکه در زمان تسلط عبد الله بن زبیر بنی امیه نیز بر اکثر بلاد مانند دمشق و دیگر بلاد تسلط داشتند و بعد قتل ولید پلید که در سلطنت بنی امیه فتور و خلل راه یافته بود زمان کمال تسلط ایشان تمام شده بود زیرا که قتل ولید بن یزید در یکصد و بیست و شش اتفاق افتاده چنانچه شیخ جلال الدین سیوطی در تاریخ الخلفا تنصیص بر ان فرموده و انقضای دولت مروانیه در سنه یکصد و سی و دو بود چنانچه در تاریخ یافعی و دیگر کتب سیر و تواریخ ۱۲۲
بر ان نص واقع شده و در این شش سال بعد قتل ولید اختلال تمام در مملکت بنی مروان راه یافته بود و بسبب خروج ابو مسلم مروزی بنوعی بهنگامه کارزار مشغول بودند که بدیگری نمی پرداختند قاضی عیاض در ضمن تعداد اثنی عشر خلیفه فرموده الثانی عشر الولید بن یزید بن عبد الملک اجتمعوا علیه لما مات عمه هشام فولی اربع سنین ثم قاموا علیه فقتلوه وانتشرت الفتن و تغیرت الاحوال من یومئذ نیز فرموده و وقعت الفتنة بینهم من الولید بن یزید فاتصلت تلک الفتنة بینهم الی ان قامت الدولة العباسیة فاستاصلوا عن آخرهم لاجرم در ان زمان که فی الجمله تقسیم کم شده چندان خوف از امرای جور نمانده بود جابر بن یزید جعفی بروایت کتاب دوم مبادرت نموده پس مستحق لعنت نباشد نیز احتمال دارد که جابر جعفی از حضرت ابی جعفر علیه السلام بطریق دیگر در روایت آن کتاب در بعضی از ازمنه بنی امیه اذن یافته در ان وقت روایت نموده باشد نیز مراد از نهی نهی روایت بر سبیل شهرت و اعلان است که مظنه مترتب شدن مفاسد کثیره است و محتمل است که جابر بطریق اخفا بعد گرفتن عهد و میثاق از متعلمین بر عدم افشای آن در زمن بنی امیه روایت نموده باشد و لازم که بعد انقضای ایام بنی امیه آن احادیث شائع و ذائع گشته لازم نمی آید که در زمان بنی امیه هم شیوع یافته باشد چه جائز است که متعلمین بطریق خفیه و کتمان اخذ نموده و بعد سپری شدن دولت امویه باعلان آن پرداخته باشند نظیر این واقعه است

که مسلم در صحیح خود از ابوبکر بن ابی شیبه روایت کرده قال حدثنا ابو الاحوص سلام بن سلیم عن ابی اسحق عن
عمرو بن میمون عن معاذ بن جبل قال کنت ردف رسول الله صلی الله علیه وسلم علی حمار یقال له عفیر قال
فقال یا معاذ تدری ما حق الله علی العباد وما حق العباد علی الله قلت الله ورسوله اعلم قال فان حق الله
علی العباد ان یعبدوا الله ولا یشرکوا به شیئا وحق العباد علی الله عز وجل ان لا یعذب من لا یشرک به
قال قلت یا رسول الله افلا ابشر به الناس قال لا تبشرهم فیتکلوا یعنی گفت معاذ بن جبل بودم ردیف حضرت پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم بر مرکبی که گفته میشود او را عفیر پس گفت آنحضرت ای معاذ در می یابی که چیست حق خدا بر بندگان و چیست
حق بندگان بر خدا گفتم خدا و رسول او داناتر اند گفت آنحضرت بدرستی و راستی حق خدا بر بندگان اینست که بپرستند او را
شریک نگردانند با وی چیزی را و حق بندگان بر خدا اینست که عذاب نکند کسی را که شریک نگرداند با وی چیزی را پس گفتم
ای رسول خدا آیا پس بشارت دهم باین معنی مردم را فرمود آنحضرت بشارت مده مردم را باین خبر تا اعتماد نکنند و ترک ندهند
عمل را باز نایستند از عمل و روایات دیگر بهمین مضمون از بخاری و مسلم و مشکوة عن قریب ذکور می گردد و شیخ عبد الحق دهلوی
در ترجمه مشکوة میگوید اگر گویند پس چرا خبر داد معاذ باین حدیث با نهی آنحضرت از آن جوابش آنکه معاذ رضی الله عنه دانست
که نهی مخصوص باول آن زمان است که در عهد اسلام بودند و معتاد بتکالیف شرعیه نشده پس از آن که شرائع و تکلیفات ثابت شد
قضیه امر و نهی استقامت یافت خبر داد یا روایت کرد آن را بعد از امر بوجوب تبلیغ و ورود وعید بر کتمان علم یا نهی از تبشیر نسبت بجماعه
مخصوص بود که اتکال کنند انتهی بالجمله با ظهور این قسم احتمالات صحیحه حکم باستحقاق لعن جابر ناشی از قلت تامل و عدم فهم موارد
عبارات و روایات است فلا تکن من الخاطئین المکابرین **قال** الفاضل الناصب اول باید دانست که هر فرقه شیعه دعوی
میکنند که آنچه نزد ماست از روایات اهل بیت صحیح و معتبر است و آنچه نزد غیر ماست باطل و افتراست و این تکاذیب در میان انها
از ابتدا تا انتها مستمر است پس امان مرتفع شد از جمیع روایات ایشان و زیدیه و اسماعیلیه و امامیه باهم منازعات کرده اند مشهور
و معروف است عجب آنست که قدمای امامیه مقتدایان ایشان که سلاسل اسانید اخباریین بانها منتهی میشود مثل هشام بن الحکم
و هشام بن سالم جوالیقی و صاحب الطاق باهم تکاذب و تحاسد شدید داشتند و روایات دیگری را از ائمه ثلاثه سجاد و باقر و صادق
علیهم السلام تکذیب مینمودند و باهمدیگر تضلیل و تکفیر میکردند چنانچه هشام بن الحکم تصنیفی دارد فی الرد علی الجوالیقی و صاحب الطاق
ذکر ذلک النجاشی پس اخبار جمیع ایشان از حیز اعتبار برآمد و بتعارض تساقط پذیرفت انتهی کلامه **اقول** و نستعین به وجوه
محل نظر است **اول** آنکه تضلیل و تکفیر هشام بن الحکم و هشام بن سالم و صاحب الطاق همدیگر را و تکذیب روایت یکی روایت دیگری را
در حیز منع است بنا بر آنچه از کتب رجال امامیه بثبوت پیوسته آنست که هشام بن الحکم رساله در رد این دو کس تالیف نموده درین

درین از سند رساله مذکوره مفقود است ظاهرا در مسائل کلامیه یا در استنباط احکام از احادیث و فهم مودای آن باهم
مناظره و مباحثه نموده باشند مناظره و مباحثه علما موجب تضلیل و تکفیر مناظرین و مستلزم بطلان مذهب و آئین
و باعث تزییف اقوال فرقه و تضعیف احادیث نمیشود طریقه مناظره سجیه مستمره حکما و علماست از قدیم الزمان تا استمرار
و از دکه یکی اقوال دیگری تزییف می نماید و رد میکند بر تقدیر تنزل میگوییم صحابه کرام نیز باهم مناظره و مباحثه مینمودند یکی
روایات دیگر را تکذیب مینمود و تخطیه در فهم معانی آن مینمودند این معنی بر ناظران کتب صحاح سته و دیگر کتب معتبره احادیث
اهل سنت بوضوح می پیوندد درین مقام بذکر چند روایت بجهت اطمینان قلوب مستفیدین منقول میشود از انجمله حمیدی
در جمع بین الصحیحین در حدیث سادس ستین بعد المائة از متفق علیه در مسند ابو هریره روایت کرده قال خرج الینا
ابو هریرة فضرب بیده علی جبهته قال الا انکم تحدثون علی انی اکذب علی رسول الله صلی الله علیه
و سلم نیز حمیدی در مسند عبد الله بن عمر در حدیث رابع و عشرین بعد المائة از متفق علیه روایت کرده ان رسول الله
صلی الله علیه و سلم امر بقتل الکلاب الا کلب صید او کلب غنم او ماشیة فقیل لابن عمر ان ابا هریرة یقول
او کلب زرع فقال ابن عمر ان لابی هریرة زرعا نیز در حدیث ستین بعد المائة از متفق روایت کرده یروی عن
النبی صلی الله علیه و سلم من تبع جنازة فله قیراط من الاجر فقال ابن عمر لقد اکثر علینا ابو هریرة یعنی
کسیکه مشایعت جنازه و کند پس او را قیراطی از اجر است پس ابن عمر گفت تحقیق اکثار کرده بر ما ابو هریره از انجمله دار قطنی
در سنن خود از طریق هشام بن عروه از پدرش از عائشه روایت کرده انه بلغها قول ابن عمر فی القبلة الوضوء
فقالت کان رسول الله یقبل و هو صائم ثم لا یتوضأ و نیز شیخ جلال الدین سیوطی در رساله عین الاصابة فی
استدراک عائشة علی الصحابة از ابی سلمه بن عبد الرحمن روایت کرده قال دخلت علی عائشة فقلت یا اماه ان
جابر بن عبد الله یقول الماء من الماء فقالت اخطأ جابر ان رسول الله قال اذا جاوز الختان الختان
فقد وجب الغسل ایوجب الرجم و لا یوجب الغسل نیز مسلم و نسائی از عبید بن عمیر روایت کرده انه قال بلغ
عائشة ان عبد الله بن عمر و یامر النساء اذا اغتسلن ان ینقضن رؤسهن فقالت یا عجبا لابن عمر و هذا
یامر النساء اذا اغتسلن ان ینقضن رؤسهن افلا یامرهن ان یحلقن رؤسهن لقد کنت اغتسل انا و رسول الله
و ما ازید ان افرغ راسی ثلاث افراغات طبرانی در اوسط از محمد بن عمر و از ابی سلمه از ابی هریره روایت کرده
ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال من لم یوتر فلا صلوة له فبلغ ذلک عائشة فقالت من سمع هذا
من ابی القاسم ما بعد العهد و ما نسینا انما قال ابو القاسم صلی الله علیه و سلم من جاء بصلوة الخمس یوم القیمة

125

حافظا على وضوئها ومواقيتها وركوعها وسجودها لم ينقص منه شيئا كان له عند الله عهد ان
لا يعذبه ومن جاء وقد انتقص منهن شيئا فليس له عهد عند الله ان شاء رحمه وان شاء عذبه
نيز شيخ جلال الدين سيوطي در رساله عين الاصابة آورده كه ابو منصور بغدادي در كتاب خود از محمد بن عمرو از يحيى بن عبد الرحمن
بن حاطب از ابو هريره روايت كرده قال من غسل ميتا اغتسل ومن حمله توضأ فبلغ ذلك عائشة فقالت
او نجس موتى المسلمين وما على الرجل لو حمل عودا نيز مسلم از عباد بن عبد الله بن زبير روايت كرده از عائشة
امرت ان يمر بجنازة سعد بن ابي وقاص في المسجد فصلى عليه فانكر الناس عليها ذلك فقالت ما اسرع
ما نسي الناس ما صلى رسول الله صلى الله عليه وسلم على سهيل بن بيضاء الا في المسجد نيز بخاري ومسلم از
عبد الله بن ابي مليكه روايت كرده قال توفيت ابنة لعثمان بن عفان فجئنا نشهدها وحضر ابن عمر وابن عباس
فقال عبد الله بن عمر لعمرو بن عثمان الا تنهى عن البكاء فان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ان الميت
ليعذب ببكاء اهله عليه فقال ابن عباس قد كان عمر يقول بعض ذلك فذكر ذلك لعائشة فقالت
رحم الله عمر والله ما حدث رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله يعذب المؤمن ببكاء احد ولكنه ١٢٣
قال ان الله يعذب الكافر ببكاء اهله عليه قال وقالت عائشة حسبكم القرآن لا تزر وازرة وزر اخرى قال
ابن مليكة فوالله ما قال ابن عمر شيئا نيز بخاري ومسلم از عمره روايت كرده از عائشة ذكر لها ان عبد الله بن عمر يقول
ان الميت يعذب ببكاء الحي فقالت عائشة يغفر الله لابي عبد الرحمن اما انه لم يكذب ولكنه نسي او اخطأ
انما مر رسول الله صلى الله عليه وسلم على يهودية يبكى عليها فقال انهم يبكون عليها وانها لتعذب في قبرها
نيز مسلم از عروه روايت كرده قال قيل لعائشة انهم يزعمون ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كفن في برد حبرة
قالت قد جاءوا ببرد حبرة ولم يكفنوه نيز طبراني در اوسط از موسى بن طلحه روايت كرده قال بلغ عائشة ان
ابن عمر يقول ان موت الفجاءة سخطة على المؤمنين فقالت يغفر الله لابن عمر انما قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم موت الفجاءة تخفيف على المؤمنين وسخطة على الكافرين بيهقي در سنن خود از ابن نهيك روايت كرده
ان ابا الدرداء خطب فقال من ادرك الصلوة فلا وتر له فذكر ذلك لعائشة فقالت كذب ابو الدرداء كان النبي
صلى الله عليه وسلم يصبح فيوتر بخاري از ابن عمر روايت كرده قال وقف النبي صلى الله عليه وسلم على قليب بدر فقال هل وجدتم
ما وعد ربكم حقا ثم قال انهم الان يسمعون ما اقول فذكر ذلك لعائشة فقالت انما قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم انهم ليعلمون الان ان الذي كنت اقول لهم حق دارقطني از طريق مجاهد از ابي هريرة روايت كرده قال

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا احب العبد لقاء الله احب الله لقاءه واذا كره العبد
لقاء الله كره الله لقاءه فذكر ذلك لعائشة فقالت يرحمه الله حدثكم باخر الحديث ولم يحدثكم
باوله قالت عائشة قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا اراد الله بعبد خيرا بعث الله ملكا
في عامه الذي يموت فيه فيسدده وييسره فاذا كان عند موته اتى ملك الموت فيقعد عند راسه فقال
ايتها النفس المطمئنة اخرجي الى مغفرة من الله ورضوان فتهوع بنفسه فذلك حين يحب لقاء الله
ويحب الله لقاءه واذا اراد بعبد شرا بعث الله شيطانا في عامه الذي يموت فيه فيغره فاذا كان
عند موته اتاه ملك الموت فيقعد عند راسه فيقول ايتها النفس اخرجي الى سخط من الله وغضب
فتفرق جسده فذلك حين يبغض لقاء الله ويبغض الله لقاءه احمد از يحيى بن عبد الرحمن از ابن عمر از
حضرت رسول خدا صلى الله عليه وسلم روايت كرد والشهر تسع وعشرون فذكروا ذلك لعائشة فقالت
يرحم الله ابا عبد الرحمن انما قال الشهر قد يكون تسعا وعشرين بيهقي در سنن خود از سالم از ابن عمر روايت
كرده سمعت عمر يقول اذا رميتم وحلقتم فقد حل لكم كل شيء الا النساء والطيب قال سالم وقالت عائشة كل شيء
الا النساء انا طيبت رسول الله صلى الله عليه وسلم لحله قال سالم سنة رسول الله احق ان يتبع بخاري ومسلم 126
از عمره بنت عبد الرحمن روايت كرده اند ان زياد بن ابي سفيان كتب الى عائشة ان عبد الله بن عباس قال من اهدى هديا
حرم عليه ما يحرم على الحاج حتى ينحر الهدي قد بعثت بهديي فاكتبي لي بامرك قالت عمرة قالت عائشة ليس
كما قال ابن عباس انا فتلت قلائد هدي رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم قلدها رسول الله صلى الله عليه وسلم
بيده ثم بعث بها مع ابي فلم يحرم عليه شيء احله الله له حتى نحر الهدي بيهقي در سنن خود از ابي علقمه روايت كرده
قال دخل شيبة بن عثمان على عائشة فقال يا ام المومنين ان ثياب الكعبة يجتمع علينا فتكثر فنعمد الى ابار
فنحفرها فنعمقها ثم ندفن ثياب الكعبة اذا نزعت منها لم يضرها ان يلبسها الجنب والحائض ولكن بعها واجعل
ثمنها في المساكين وفي سبيل الله وابن السبيل دارقطني وبيهقي در سننهاي خود و عبد الرزاق در مصنف خود روايت كرده اند از ابي
اسحاق السبيعي عن امراته انها دخلت على عائشة في نسوة فسألتها امراة فقالت يا ام المومنين كانت لنا جارية
فبعتها من زيد بن ارقم بثمانمائة الى العطاء ثم ابتعتها منه بستمائة فنقدته الستمائة وكتبت عليه ثمانمائة فقالت
عائشة بئس ما اشتريت وبئس ما اشتري ابلغي زيد بن ارقم انه قد ابطل جهاده مع رسول الله صلى الله عليه وسلم
الا ان يتوب فقالت المراة لعائشة ارأيت ان اخذت راس مالي ورددت عليه الفضل قال فمن جاءه

موعظة من ربه فانتهى فله ما سلف مسلم و ترمذي و ابن ماجه و ابوداود و نسائی از شعبي روايت كرده انه قال دخلت
على فاطمة بنت قيس فسالتها عن قضاء رسول الله صلى الله عليه وسلم فقالت طلقها زوجها البتة فخاصمته الى النبي
صلى الله عليه وسلم في السكنى و النفقة قالت فلم يجعل لي سكنى ولا نفقة بخاري بطريق تعليق و ابوداود از عروه روايت
كرده قال لقد عابت ذلك عائشة اشد العيب يعني حديث فاطمه وقالت انما كانت في مكان وحش فخيف على
ناحيتها فلذلك رخص لها رسول الله صلى الله عليه وسلم از عروه روايت كرده قال تزوج يحيى بن سعيد بن العاص
ابنة عبد الرحمن بن الحكم فطلقها فاخرجها من عنده فعاب ذلك عليهم عروة فقالوا ان فاطمة قد خرجت قال
عروة فاتيت عائشة فاخبرتها بذلك فقالت ما لفاطمة بنت قيس خير في ان تذكر هذا الحديث نيز بخاري
از قاسم از عائشه روايت كرده قالت من زعم ان محمدا رأى ربه فقد اعظم ولكن رأى جبرئيل في صورته وخلقه
سادا ما بين الافق نيز مسلم از مسروق روايت كرده قال قلت لعائشة يا امتاه هل رأى محمد ربه فقالت لقد قف
شعري مما قلت من حدثك ان محمدا رأى ربه فقد كذب ثم قرأت لا تدركه الابصار و هو يدرك
الابصار و هو اللطيف الخبير لكنه رأى جبرئيل في صورته مرتين بخاري از ابن عمر روايت كرده ان رسول الله
صلى الله عليه وسلم قال ان بلالا يؤذن بليل فكلوا واشربوا حتى يؤذن ابن ام مكتوم و بيهقي از عروه از عائشه
روايت كرده قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان ابن مكتوم رجل اعمى فاذا اذن فكلوا واشربوا حتى يؤذن
بلال و كان بلال يبصر الفجر و كانت عائشه يقول غلط ابن عمر نيز ابن شيبه از ابن رزين روايت كرده قال خرج الينا ابو هريرة
يضرب بيده على جبهته ثم قال انكم تحدثون اني اكذب على رسول الله صلى الله عليه وسلم اشهد سمعت رسول الله
صلى الله عليه وسلم يقول اذا انقطع شسع احدكم فلا يمشي في الاخرى حتى يصلحها مسلم نيز اين حديث را تخريج نموده
طيالسي در مسند خود از مكحول روايت كرده قال قيل لعائشة ان ابا هريرة يقول قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الشؤم
في ثلاثة في الدار والمرءة والفرس قالت عائشة لم يحفظ ابو هريرة انه دخل و رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول
قاتل الله اليهود يقولون الشؤم في ثلاثة في الدار والمرءة والفرس فسمع اخر الحديث ولم يسمع اوله بزار از علقمه روايت
كرده قال قيل لعائشة ان ابا هريرة يروي عن النبي صلى الله عليه وسلم ان امراة عذبت في هرة فقالت عائشة ان
المرءة كانت كافرة شيخ جلال الدين سيوطي در رسالهء عين الاصابة آورده و اخرج قاسم بن ثابت السرقسطي في غريب الحديث
و عن علقمة بن قيس قال كنا عند عائشة و معنا ابو هريرة فقالت يا ابا هريرة انت الذي تحدث عن رسول الله
صلى الله عليه وسلم ان امرأة عذبت بالنار من جراء هرة لا هي اطعمتها ولا اسقتها ولا هي تركتها تاكل من خشاش

ك الفاظ بخاري كذا عنه از لطلقة زوجها البتة ... على ان يسكن ... عليها او تبذو على اهلها بفاحشة حدثنا ... قال ابو عبد الله قال ابن جريج عن ابن شهاب عن عروة ان عائشة انكرت ذلك على فاطمة و زاد ابن ابي الزناد عن هشام عن ابيه عابت عائشة اشد العيب وقالت ان فاطمة كانت في مكان وحش فخيف على ناحيتها فلذلك ارخص لها النبي صلى الله عليه وسلم ... ١٢٨

ع الارسال ... ازين ... الفاظ ديگر ... الارسال ... ١٢ منه

حشاش الارض حتى مات قال ابو هريرة سمعته من رسول الله صلى الله عليه وسلم قالت عائشة المؤمن
اكرم عند الله من ان يعذبه من جراء هرة اما ان المرأة مع ذلك كانت كافرة يا ابا هريرة اذا حدثت عن
رسول الله صلى الله عليه وسلم فانظر كيف تحدث ثم شيخ جلال الدين سيوطي در رساله مذكوره ميگويد اخرج ابو عروبة
الحسين بن محمد الحراني ابو منصور البغدادي عن الكلبي عن ابي هريرة عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لان
يمتلي جوف احدكم قيحا ودما خير له من ان يمتلي شعرا فقالت عائشة لم يحفظ الحديث انما قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم لان يمتلي جوف احدكم قيحا ودما خير له من ان يمتلي شعرا هجيت به وصحيح مسلم در كتاب الجهاد
باسناد شش از زهري روايت كرده ان مالك بن اوس حدثه قال ارسل الي عمر بن الخطاب فجئته حين تعالى النهار
قال فوجدته في بيته جالسا على سرير مفضيا الى رماله متكئا على وسادة من ادم فقال
لي يا مال انه قد دف اهل ابيات من قومك وقد امرت فيهم برضخ فخذه فاقسمه بينهم قال فقلت لو امرت بهذا غيري
قال خذ يا مال قال فجاء يرفا فقال هل لك يا امير المومنين في عثمان وعبد الرحمن بن عوف والزبير وسعد
بن ابي وقاص فقال عمر نعم فاذن لهم فدخلوا ثم جاء فقال هل لك في عباس وعلي قال نعم فاذن لهما فقال
عباس يا امير المومنين اقض بيني وبين هذا الكاذب الآثم الغادر الخائن فقال القوم اجل يا امير المومنين فاقض
بينهم وارحهم فقال مالك بن اوس يخيل الي انهم قد كانوا قدموهم لذلك فقال عمر اتئدوا انشدكم بالله الذي باذنه تقوم
السماء والارض اتعلمون ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا نورث ما تركناه صدقة قالوا نعم ثم اقبل على
العباس وعلي فقال انشدكما بالله الذي باذنه تقوم السماء والارض اتعلمان ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
قال لا نورث ما تركناه صدقة قالا نعم قال عمر ان الله تعالى كان خص رسوله صلى الله عليه وسلم بخاصة
لم يخصص بها احدا غيره قال ما افاء الله على رسوله من اهل القرى فلله وللرسول ما ادري هل قرأ الاية التي
قبلها ام لا قال فقسم رسول الله بينكم اموال بني النضير فوالله ما استاثر عليكم ولا اخذها دونكم حتى بقي هذا
المال فكان رسول الله ياخذ منه نفقة سنة ثم يجعل ما بقي اسوة المال ثم قال انشدكم بالله الذي باذنه
تقوم السماء والارض اتعلمون ذلك قالوا نعم قال ثم انشد عليا وعباسا بمثل ما انشد به القوم اتعلمان ذلك قالا نعم قال
فلما توفي رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ابو بكر انا ولي رسول الله صلى الله عليه وسلم فجئتما تطلب ميراثك
من ابن اخيك ويطلب هذا ميراث امراته من ابيها فقال ابو بكر قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما نورث ما تركنا
صدقة فرايتماه كاذبا آثما غادرا خائنا والله يعلم انه صادق بار راشد تابع للحق ثم توفي ابو بكر وانا ولي

١٢٩

رسول الله صلى الله عليه وسلم وولي ابي بكر فرايتماني كاذبا اثما غادرا خائنا والله يعلم اني لصادق بار راشد تابع للحق فوليتها حتى جئتني انت وهذا وانتما جميع وامركما واحد فقلتما ادفعها الينا فقلت ان شئتم دفعتها اليكما على ان عليكما ان تعملا فيها بالذي كان يعمل رسول الله صلى الله عليه وسلم فاخذتماها بذلك قال اكذلك قال نعم قال ثم جئتماني لاقضي بينكما ولا والله لا اقضي بينكما بغير ذلك حتى تقوم الساعة فان عجزتما عنها فرداها الي

واين حديث را ترمذي و نسائي و ابو داود و ابو عوانه و ابن حبان در كتاب صحيحين و بيهقي در سنن و احمد در مسند و غير اينها نيز روايت كرده اند نيز حضرت سرور انام عليه و آله الصلوة والسلام بوقوع تنافس و تحاسد و تدابر و تباغض درميان صحابه شهادت داده مسلم در صحيح روايت كرده عن عبد الله بن عمرو بن العاص رضي الله عنه عن رسول الله صلى الله عليه وسلم انه قال اذا فتحت عليكم فارس والروم اي قوم انتم قال عبد الرحمن بن عوف نقول كما امرنا الله قال رسول الله صلى الله عليه وسلم او غير ذلك تتنافسون ثم تتحاسدون ثم تتدابرون ثم تتباغضون او نحو ذلك ثم تنطلقون في مساكين المهاجرين فتجعلون بعضهم على رقاب بعض قال النووي قال العلماء التنافس المسابقة الى الشي وكراهة اخذ الغير اياه وهو اول درجات الحسد واما الحسد فهو تمني زوال النعمة عن صاحبها والتدابر التقاطع وقد يبقى مع التدابر شيء من المحبة والمودة او لا يكون مودة ولا بغض واما التباغض فهو بعد هذا ولهذا رتب في الحديث انتهى بالجمله روايا تي كه در كتب اهل سنت مشعر از تحاسد و تكاذب و تنافس و تباغض صحابه مرويست زياده ازانست كه درين مجال حصر و احصاي آن توان نمود بحكم ما لا يدرك كله لا يترك كله برين روايت كه آنكه از بسياري مشتي از خرواري است اكتفا نموده شد و من شاء المزيد فعليه بكتب السير والاخبار ملخص آنكه ازين روايات و امثال آنها بوضوح انجاميد كه بعضي از اصحاب بعض ديگر را تكذيب مينمودند و دروغگو مي دانستند و غادر و خائن و آثم مي پنداشتند و در روايت حديث بكذب و غلط و وهم و خطا همديگر را متهم ميساختند پس مجادل امير كه بر طبق آنچه فاضل ناصب درين مقام ارشاد فرموده بگويد قدماي اهل سنت و مقتدايان ايشان كه سلاسل اخبار بآنها منتهي ميشود مثل ابو هريره و ابو الدردا و ابو موسى اشعري و عبد الله بن عمرو بن العاص و ام المومنين عائشه باهم تكاذب و تحاسد شديد داشتند و روايات يكديگر از جناب سرور كائنات عليه و آله الصلوة والسلام را تكذيب مينمودند و باهمديگر تضليل و تكفير ميكردند چنانچه بدر الدين زركشي تصنيفي دارد كه دران احاديثي را كه عائشه در روايات آنها بر صحابه مانند ابو درداء و ابو هريرة و عبد الله بن عمر و عبد الله بن عمرو بن العاص و غيرهم رد نموده است جمع نموده بكتاب الاصابة لايراد ما استدركته عائشة على الصحابة موسوم ساخته و جلال الدين سيوطي آنرا تلخيص فرموده

فزوده وچند حدیث افزوده بعین الاصابة فی استدراک عائشة علی الصحابة مسمی ساخته پس اخبار جمیع ایشان
از حیز اعتبار برآمد وتعارض وتساقط پذیرفت دوم آنکه وقوع افتراق وتکاذب وتحاسد وباهم مناظره نمودن از
اسباب قادحه در روایت ملحوظ نیست مخدوم بتوهمات سوداویه ایرادات غیر وارده مینماید بر افتراق بفرق مختلفه
ودعوی هر فرقه حقیت روایات خود وبطلان روایات غیر وتکاذب باهم اگر دلیل قادح باشد درینصورت کفار را
میرسد که احتجاج بر بطلان مسلمین بدین نهج بکنند که هر فرقه از مسلمین دعوی میکنند که آنچه نزد ماست از روایات
صحیح ومعتبر است وآنچه نزد غیر ماست باطل وافتراست واین تکاذب در میان اینها از ابتدا تا انتها مستمر است
پس امان مرتفع شد از جمیع روایات ایشان وسنیه وشیعه ودیگر فرق باهم منازعاتی که دارند مشهور است ومعروف
الجواب والجواب هذا والله ولی الفضل والاحسان قال الفاضل الناصب سابق احوال شیعه امیر المؤمنین مفصل گذشت
که ایشان کلهم مرتکب کبیره بودند وبر نافرمانی امام وقت اصرار داشتند وجناب او را اقسام رنج رسانیدند آنجناب
هم آنها را کاذب میشمرد وهرگز تصدیق قول آنها نمیفرمود وبعضی از آنها ترک نصرت سبطین کردند وبا معاویه ویزید
مکاتبات نموده دین فروش دنیا خر گردیدند هر کرا این همه دراین قسم باشد او را ماخذ دین وپیشوائی اسلام ساختن
وروایت او را اعتبار کردن بر چه چیز حمل توان کرد انتهی اقول ونستعین کلیت این قول در حیز منع است ومخالف اخبار
متواتره متواتر از روی کتب تواریخ وسیر حدیث ورجال ثبوت پیوسته است که جماعت بسیاری از شیعیان
وموالیان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بر جاده حسن عقیدت وصفای طویت راسخ وهم ثابت قدم بودند
وجانهای خود را فدای خدام ملائک احترام کردند بسیاری از آنها در جنگ ناکثین وقاسطین ومارقین که عبارت
از اصحاب جمل وصفین ونهروان باشند داد شجاعت ودلاوری داده اعادی وخیم العاقبت را بالضرب تیغ آبدار
بسزای کردار آنها رسانیدند جمعی کثیر وجمی غفیر از جنود عاقبت محمود بسعادت شهادت فائز گشتند ودرین
هر سه جنگ مردان شجاع کار آمدنی وخلص شیعیان وموالی آنحضرت خلعت شهادت پوشیده بروایت
جمهور قریب بیست وهشت هزار کس وبروایت مستقصی تقریبا چهل هزار ونهصد کس درین حروب بعز
شهادت فائز گشتند بغیر اقل قلیل از شیعیان خالص مانند میثم تمار وحجر بن عدی کمیل بن زیاد نخعی وعمرو بن حمق
ودیگران از جماعه مستضعفین که در امر محاربه وفنون سپاهی گری مهارتی وتدربی نداشتند وبغیر منافقین
که بطمع حطام دنیوی خود را در سلک موالیان آنحضرت علیه السلام منخرط نموده وبسبب نفاق در جنگها طرح داده
سلامت دنیوی را بر نعیم اخروی ترجیح میدادند همراه آنحضرت نمانده بودند والی شام که از قلت اعوان وانصار

ابطال

١٣١

وذلولا یطیعون امره ومن خذل السبطین ومن عصی امامه ولم یتبع قوله ومن عدل عن الدین بمنزل فلا یثبت بجرم حمل من احکام الشرع ١٢

و فقدان موالیان شیعیان با اخلاص و قوت یافت افواج با طراف و اکناف ممالک محروسه فرستاد و آنحضرت همان جمع را که در
رکاب سعادت انتساب مانده بودند بر جنگ باغیان ترغیب و تحریض میفرمود و منافقین تعلل می ورزیدند و موالیان
خاص و شیعیان با اختصاص که عشر عشیر آنها نبودند بسبب قلت تاب مقاومت گروه شقاوت پژوه نداشتند آنحضرت از
نفاق آن جماعت شکایت میفرمود و عذر شیعیان مخلص که بغیر قلت امر دیگر نبود و معروض ضمیر مسموع میشد و فی الحقیقت
این همه شکایتها که از نهج البلاغة نقل کرده از منافقین اصحاب آنحضرت است مخدوم که آنرا بر شیعیان خالص حمل کرده از
درجه اعتبار ساقط است بالجمله اشخاصی که آنحضرت علیه الصلوة والسلام شکایت آنها میفرمودند و همچنین اشخاصیکه
ترک نصرت و اعانت امامین همامین علیهما السلام کردند در سلاسل روات فرقه حقه مندرج نیستند و روایات بتوسط
آن گروه در کتب امامیه مروی نیست من ادعی فعلیه البیان و تفصیل این مقام در ابواب سابقه مشروحا معرض بیان آمده لاجرم
در اینجا بر بیان اجمالی اکتفا رفت من شاء التفصیل فلیرجع الی تلک الابواب نیز مجادل را میرسد که بگوید که سابقا احوال
اشخاصی که سلاسل احادیث و روایات عامه اهلسنت بآنها منتهی میشود مفصل گذشت که ایشان کلهم مرتکب کبیره بودند و بر
نافرمانی امام وقت خود عثمان بن عفان اصرار داشتند و جناب او را اقسام رنج رسانیدند تا آنکه مدتها ید و لت آنجناب قبضها
بر داشتند و خزینه ها انباشتند در وقت سنوح سانحه سریان برخی از آنها مانند والی شام معاویه بن ابی سفیان و دیگر ۱۳۲
حکام و صوبه داران مانند ابوموسی اشعری حاکم کوفه و بصره و غیرهما با کثرت افواج بحر امواج که با عدد قطرات امطار دعوی
مساهمت مینمود با وصف امتداد ایام محاصره توفیق امداد و اعانت نیافتند و حفظ جاه و شوکت خود را مقدم دانسته دین
فروش دنیا خر گردیدند و جمعی کثیر و جمی غفیر از زینها که در مدینه طیبه شرفها الله تعالی حاضر بودند مانند طلحه بن عبید الله و زبیر بن
العوام و من یحذو حذوهم مما لا یحصی کثرة با مصریان اتفاق نموده آنجناب را در دولتخانه اش محاصره نموده در تضییق
محصوران دقیقه از دقائق فرو گذاشت نکردند هر چند آنجناب منادی شده مینمود و استغاثه میفرمود هیچکس از حاضر و غائب بداد ش
نرسید تا آنکه شد آنچه شد نیز بسیاری از ایشان بر نافرمانی امام وقت حضرت امیر المومنین علی بن ابیطالب علیه السلام
که باجماع اهل حل و عقد امام واجب الاطاعت بود اصرار داشتند و آنجناب را اقسام رنج رسانیدند و آنجناب آنها را کافر
و خائن و غادر می شمرد و تصدیق قول آنها میفرمود برخی از آنها مانند طلحه بن عبد الله و زبیر بن العوام و من یحذو حذوهم
نکث بیعت نموده با آنجناب مقاتله نمودند و برخی مانند عمرو بن عاص و پسرش عبد الله بن عاص و غیرهما مما لا یحصی کثرة با والی
شام معاویه بن ابو سفیان که راس و رئیس فئه باغیه بود ملحق شده دین فروش و دنیا خر گردیدند و برخی مانند عبد الله
بن عمر بن الخطاب بمحض عناد از بیعت آنجناب تقاعد ورزیده و در وقتی که حجاج بن یوسف حاکم مدینه منوره شد در

در پیش او حاضر شده با او بنام عبد الملک بن مروان که قبائح اعمال و افعال او در السنه خاص و عام شهرت و تسلط
حجاج بر مسلمین که در هتک حرمت اهل اسلام و سفک دماء دقیقه فرو گذاشت نکرده وقت شب رفته با او بیعت نمود
و هر که با ایمه خود این قسم باشد آنها را ماخذ دین و پیشوای اسلام ساختن و روایت او را اعتبار کردن بر چه چیز
حمل توان کرد قال الفاضل الناصب و نیز تعارض و تخالف و اضطراب روایت در اخبار ایشان بحدی است
که اکثر ش پیدا نمیشود چنانچه بمطالعه من لا یحضره الفقیه و استبصار واضح میگردد و هرگز عاقل درین قسم تخالف
و تعارض و اضطراب با حد الطرفین عمل نمیتواند کرد انتهی اقول مستعینا بالله این سخن بچند وجه مردود است اول آنکه کثرت وقوع
تخالف و تعارض و اضطراب در روایات امامیه بنوعی که جمع و تطبیق در میان آنها ممکن نیست و یا مانع عمل با حد الطرفین
باشد در حیز منع است و زعم بودن این معنی دلیل مشرف نشدن او است بمطالعه کتب امامیه یا عدم تحصیل ادراک
معانی اخبار بر احق تحصیل و مهتدی نشدنش بوجوه تاویل و غفلت و تو غلش در علم اصول و عدم اطلاع او بر اقوال
علمای فحول است و همه این امور در حقیقت راجع بقصور فهم او است فاسده و فتور آرای کاسده او است نه با خبار
و روایات و نعم ما قیل ع فهم سخن گر نکند مستمع قوت طبع از متکلم مجوی والا نزد متعمل بزرگی متوقع در اخبار
۱۳۲ که تعلق باحکام است تخالفی و تعارضی نیست از اینجا است که بعضی از محققین محدثین فرموده که لی یا یم دو حدیث را
که باهم تضاد داشته باشند اگر درین باب باشد نزد من بیارد تا جمع و تطبیق آن نمایم و وجوه جمع و تطبیق در کتب
اصول فقه و غیر آن بتفصیل هر چه تمامتر مذکور است و قواعد علم مسطور کافل جمع آن روایات است و در نهایة
الدرایة بشرح و بسط تمام مبرهن بیان آمده و شیخ الطائفه و دیگر علماء از متقدمین و متاخرین بنوعی جمع و تطبیق روایات
نموده اند که مزیدی بر آن متصور نیست و حقیقت اختلافی نمانده مگر در ظاهر و نیز محصلین را رجوع بکتب مصنفه درین باب
شاهد عدل این دعوی است من شاء فلیرجع الیها دوم آنکه بر تقدیر تنزل و تسلیم میگوییم وقوع تخالف و تعارض
و اضطراب در روایات مخصوص بامامیه نیست در اخبار اهل سنت بحدی است که اکثر از آن بیش پیدا نمیشود چنانچه از
رجوع بکتب احادیث اهل سنت که متداول و سائر و دائر است واضح میگردد و اگر کسی در صدد استیعاب روایات مختلفه
که در کتب اهل سنت واقع است در آید مجلدات بسیار بیان خواهد کرد و برخی از آن در کتاب تبیین الاختلاف فی
روایات اهل الخلاف بمعرض بیان آمده و درین مقام بمقتضای ما لا یدرک کله لا یترک کله پاره از آن بطریق انموذج ذکر
کرده میشود از انجمله در اکثر روایات آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم مردم را باستنجا بآب ترغیب میفرمود
و امر میکرد چنانچه در مشکوة از ابو ایوب و جابر و انس روایت کرده ان هذه الآیة لما نزلت فیه رجال

يحبون ان يتطهروا والله يحب المتطهرين قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا معشر الانصار ان الله
قد اثنى عليكم في الطهور فما طهوركم قالوا نتوضأ للصلوة ونغتسل من الجنابة ونستنجي بالماء قال
فهو ذاك فعليكموه ودر صحيح مسلم از انس بن مالك روايت كرده ان رسول الله صلى الله عليه وسلم دخل حائطا
وتبعه غلام معه ميضاة هو اصغرنا فوضعها عند سدرة فقضى رسول الله صلى الله عليه وسلم
حاجته فخرج علينا وقد استنجى بالماء وچند طريق مطابق مضمون اين حديث روايت كرده كه آنحضرت صلى الله
عليه وسلم استنجا با آب فرموده وبعضى ديگر منكر اين حديث اند تا آنكه احمد حنبل ميفرمايد لا يصح في الاستنجاء بالماء حديث
كذا في فيض القدير شرح الجامع الصغير ومالك استنجا كردن آنحضرت صلى الله عليه وآله را با آب انكار فرموده
ودر فيض القدير ميفرمايد نقل ابن التين عن مالك انه انكر ان يكون النبي صلى الله عليه وسلم استنجى بالماء ومنع
ابن الحبيب من المالكية الاستنجاء بالماء لانه مطعوم انتهى نيز در وضو باجماع مسلمين حد غسل يدين [illegible]
واحاديث بسيار برآن معنى وارد يافته ودر صحيح بخاري وصحيح مسلم از عبد الله بن زيد بن عاصم روايت نموده اند كيف
كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يتوضأ فدعا بوضوء فافرغ على يديه فغسل يديه مرتين
ثم مضمض واستنثر ثلاثا ثم غسل وجهه ثلاثا ثم غسل يديه مرتين مرتين الى المرفقين الحديث ۱۳۷
وابو هريره دستهارا تا بغلها مى شست وحديث نبوى مستند اين امر ميساخت ودر صحيح مسلم روايت ميكند عن ابي حازم
قال كنت خلف ابي هريرة وهو يتوضأ للصلوة فكان يمد يده حتى يبلغ ابطه فقلت له يا ابا هريرة
ما هذا الوضوء فقال يا بني فروخ انتم ههنا لو علمت انكم ههنا ما توضأت هذا الوضوء سمعت خليلي
عليه السلام يقول تبلغ الحلية من المؤمن حيث يبلغ الوضوء ودر حد شستن پا نيز اختلاف است بعضى
گويند تا كعبين مستحب است نووي در شرح صحيح مسلم در جواب ايشان كه دعوى اتفاق بر عدم استحباب زياده بر فوق مرفقين
وكعبين ميكنند مى گويد كيف يصح دعواهما وقد ثبت فعل ذلك عن رسول الله صلى الله عليه وسلم وعن ابي
هريرة رضي الله عنه وهو مذهب لا خلاف فيه عندنا ولو خالف فيه من خالف كان محجوجا بهذه
السنن الصحيحة الصريحة نيز در عدد مسحات اين اختلاف واقع شده اكثر احاديث صحيحه دلالت بر وحدت دارد
وابو داؤد در سنن خود روايت كرده انه عليه السلام مسح راسه ثلاثا نيز در عدد غسلات وضوا احاديث
مختلف وارد شده ودر روايتي يك يك بار ودر بعض دو دو بار ودر بعض سه سه بار وارد است در مشكوة ميفرمايد
عن عبد الله بن عباس قال توضأ رسول الله صلى الله عليه وسلم مرة مرة لم يزد على ذلك رواه

١٣٥

رواه البخاري وعن عبد الله بن زيد ان النبي صلى الله عليه وسلم توضأ مرتين مرتين وعن عثمان انه توضأ
بالمقاعد فقال الا اريكم وضوء رسول الله صلى الله عليه وسلم فتوضأ ثلاثا ثلاثا ونيز در مشكوة از طلق بن علي
روايت كرده قال سئل رسول الله صلى الله عليه وسلم عن مس الرجل ذكره بعد ما توضأ قال هل
هو الا بضعة منه ودر مشكوة از بسرة بنت صفوان روايت كرده قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا افضى
احدكم بيده الى ذكره فليتوضأ ودر مشكوة روايت كرده عن عائشة رضي الله عنها قالت كان النبي صلى الله
عليه وسلم يقبل بعض ازواجه ثم يصلي ولا يتوضأ ودر [illegible] از عبد الله [illegible]
روايت كرده كه گفت رسول خدا صلى الله عليه وسلم ليس في القبلة وضوء ونيز در مشكوة روايت كرده عن ابن عمر
رضي الله عنه كان يقول قبلة الرجل امرأته وجسها بيده فعليه الوضوء ونيز در مشكوة روايت كرده
عن عائشة رضي الله عنها قالت من حدثكم ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يبول قائما فلا تصدقوه
ما كان يبول الا قاعدا يعني هر كه خبر دهد شما را كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم بول ميكرد ايستاده باور
نداريد او را بول ميكرد آنحضرت مگر نشسته ونيز در مشكوة آورده عن عمر رضي الله عنه قال رآني رسول الله
صلى الله عليه وسلم وانا ابول قائما فقال يا عمر لا تبل قائما فما بلت قائما بعد ودر مشكوة از صحيح بخاري وصحيح مسلم
روايت كرده عن حذيفة قال اتى النبي صلى الله عليه وسلم سباطة قوم فبال قائما ونيز در صحيح مسلم از عائشة
روايت كرده ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يغسل المني ثم يخرج الى الصلوة في ذلك الثوب وانا
انظر الى اثر الغسل فيه محصلش آنست كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم هرگاه مني بجامه اطهرش ميرسيد آنرا بآب مي
بعد ازان نيز از عبد الله بن شهاب خولاني روايت كرده عن عبد الله بن شهاب الخولاني قال كنت نازلا
على عائشة رضي الله عنها فاحتلمت في ثوبي فغمستهما في الماء فرأتني جارية لعائشة فاخبرتها فبعثت
الي عائشة فقالت ما حملك على ما صنعت بثوبيك قال قلت رأيت ما يرى النائم في منامه قالت هل رأيت
فيهما شيئا قلت لا قالت فلو رأيت شيئا غسلته لقد رأيتني واني لأحكه من ثوب رسول الله صلى الله عليه
وسلم يابسا بظفري يعني من در خانه عائشه صديقه فرود آمده بودم ومحتلم شدم در جامه كه پوشيده بودم پس
آنها را در آب فرو بردم كنيز عائشه مرا باين حال ديده خبر بعائشه داد جناب عائشه مرا طلبيده فرمود چه چيز ترا برين
داشت كه بجامه خود چنين كردي راوي گويد گفتم ديدم چيزي كه مي بيند آنرا بخواب خفته در خواب خود فرمود آيا چيزي
در آنها ديدي گفتم نه گفت پس اگر مي ديدي چيزي مي شستي آنرا بتحقيق ديدم خود را كه مي ماليدم

از جامه حضرت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یعنی منی وی جائی که خشک بود بناخن نحو و نیز از ابو هریره روایت کرده قال

سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم توضئوا مما مست النار و مسلم و بخاری مخالف مضمون این حدیث روایت

کرده اند از ابن عباس قال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم اکل کتف شاة ثم صلی ولم یتوضأ و در موطا از ابن

عمر روایت کرده ان عمر بن الخطاب قال ایما ولیدة ولدت من سیدها فانه لا یبیعها ولا یهبها ولا یورثها

ویستمتع بها ما عاش فاذا مات فهی حرة بخاری و مسلم و ترمذی و ابو داود و مالک در موطا نیز از جابر روایت

کرده اند قال بعنا امهات الاولاد علی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم و ابی بکر فلما کان عمر نهانا

فانتهینا مسلم بن حجاج و عبد الرحمن نسائی در صحیحین خویش و مالک بن انس در موطا از ابو هریره

روایت کرده اند قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الذهب بالذهب وزنا بوزن مثلا بمثل والفضة

بالفضة وزنا بوزن مثلا بمثل فمن زاد واستزاد فهو ربا نیز بخاری و مسلم و نسائی از ابو المنهال روایت کرده اند

قال سالت زید بن ارقم والبراء بن عازب عن الصرف و کل واحد منهم یقول هذا خیر منی و کلاهما

یقول نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم عن بیع الذهب بالورق دینا و فی روایة قال ابو المنهال باع

شریک لی ورقا بنسیة الی الموسم او الی الحج فجاء الی فاخبرنی فقلت هذا امر لا یصلح قال قد بعته فی

السوق فلم ینکر علی ذلک احد قال فاتیت البراء بن عازب فسألته فقال قدم النبی صلی الله علیه وسلم

ونحن نبیع هذا البیع فقال ما کان یدا بید فلا باس و ما کان نسیئة فهو ربا و اینست ذلک ترمذی و ابو داود

و نسائی از سمره بن جندب روایت کرده قال نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم عن بیع الحیوان بالحیوان

نسیئة و بخاری و مالک در موطا از ابن عمر روایت کرده ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لا یصلح الحیوان

الاثنان بواحد نسیئة و لا باس به یدا بید و مالک در موطا از حضرت علی ابن ابی طالب روایت کرده انه باع شترى

راحلة باربعة ابعرة مضمونة علیها یوفیها صاحبها بالربذة نیز بخاری و مسلم و ترمذی و ابو داود و نسائی

از جابر روایت کرده اند قال قضی رسول الله صلی الله علیه وسلم بالشفعة فی کل حال ما لم یقسم فاذا وقعت

الحدود و صرفت الطرق فلا شفعة ترمذی و ابو داود از انس روایت کرده قال قال رسول الله صلی الله

جار الدار احق بالدار بالجمله تخالف و تعارض و اضطراب در کتب احادیث اهل سنت بمرتبه ایست که احصای آن

در دفاتر طوال متعسرست و صحیح بخاری و صحیح مسلم که آنها را اصح الکتب بعد کتاب الله میدانند در مواقع بسیار

تخالف و تعارض واقع است از ینجاست که محققین اهل سنت جمیع صحیح بخاری و صحیح مسلم را تلقی بقبول نمی نمایند

۱۳۶

نمی نمایند بلکه روایات بسیار را که ضعیف و متعارض و متجاذب اند از قطعی الصحة بودن آنها استثنا نموده اند و نخشب الفکر

و شرح آن فرموده و للخبر المحتف بالقرائن انواع منها ما اخرجه الشیخان فی صحیحهما مما لم یبلغ حد التواتر

فانه احتف به قرائن منها جلالتهما فی هذا الشان وتقدیمهما فی تمییز الصحیح علی غیرهما وتلقی العلماء

کتابیهما بالقبول و هذا التلقی وحده اقوی فی افادة العلم من مجرد کثرة الطرق القاصرة عن التواتر

الا ان هذا ای ما ذکرتم من کون التلقی قرینة وکونه اقوی من مجرد کثرة الطرق یختص بما لم ینتقده

ای لم یزیفه احد من الحفاظ کالدارقطنی وغیره مما فی الکتابین لفقد الاجماع علی التلقی وقال البقاعی

فی النکت الوفیة قال شیخنا الدارقطنی ضعف من احادیثهما مائتین وعشرة یختص البخاری بثمانین

واشترکا فی ثلاثین وتفرد مسلم بمائة قال وقد ضعف غیره ایضا غیر هذه الاحادیث وکما ای

یختص ایضا بما لم یقع التجاذب ای التخالف والمراد التعارض بین مدلولیه مما وقع فی الکتابین

لاستحالة ان یفید المتناقضان العلم بصدقهما من غیر ترجیح لاحدهما علی الاخر انتهی مختصرا

در شرح الشرح نخبة الفکر میفرماید لکن بقی شیء وهو انه اذا کان مدلول ما فی الکتابین مخالفا لما ذکره غیرهما

من الخبر المحتف بالقرائن ینبغی ان لا یفید شیء منهما العلم ولم یتعرض المصنف لذلک الی اخر ما قال

قال الفاضل الناصب شیخ الطائفه ایشان اعتراف نموده که در اخباری که بآن تمسک میکنند ضعفاء و مجاهیل

وضاعین و کذابین موجود اند چون اینقدر روشن نشینده حالا بتفصیل گوش باید داشت جعفر بن محمد بن عیسی

بن شابور القواریری المکنی بابی عبد الله وضاع کذاب روی عنهم ثقاتهم قال النجاشی کان ابو عبد الله

ضعیفا فی الحدیث قال احمد بن الحسین یضع الحدیث وضعا ویروی عن المجاهیل وسمعت من قال

فاسد المذهب وقد روی عنه ابو جعفر الطوسی شیخ الطائفه واعتمد علی روایته والحسن بن عباس بن

الحریش الرازی روی عن ابی جعفر الثانی ضعیف جدا له کتاب انا انزلناه فی لیلة القدر وهو کتاب ردیء

فیه الحدیث مضطرب الالفاظ وقد روی عنه الکلینی عدة احادیث فی کتابه وکتابه عندهم من

اصح الصحاح وعلی بن حسان وهو وضاع قال النجاشی ضعیف جدا ذکره بعض اصحابنا فی الغلاة فاسد

الاعتقاد وله کتاب تفسیر الباطن تخلیط کله وقد روی عنه الکلینی فی صحیحه ومحمد بن عیسی قال نصر بن

صباح وهو کذاب روی عنه ابو عمرو الکشی وغیره عبد الرحمن بن الکثیر الهاشمی قال النجاشی غمز اصحابنا

علیه بانه یضع الحدیث وقد روی عنهم ثقاتهم کالحسن بن علی بن فضال وغیره وروی عنهم الکلینی

١٣٧

وابن بابویه ومحمد بن الحسن الطوسي در میان مشایخ واقران آنها گذشت که در عقیده تجسم وصورت افترا

صریح که برایشان میکردند وحضرت امام علی رضا باین افترا گواهی داده اند ومرجع ومآب اخباریین همین جماعت اند

اقوال مستعین بچند وجه مردود است اول آنکه وقوع ضعفا ومجاهیل وکذابین وغلات در سلاسل اخبار

که امامیه بآن احتجاج وتمسک میکنند مرحیز منع است وادعای این امر بهتان صریح است کلام محققین امامیه

وتصریحات آنها بخلاف آن ناطق است شیخ الطائفه در عدة الاصول میفرماید فاما مارواه الغلاة ومن هو

مطعون علیه في روایته ومتهم في وضع الاحادیث فلا یجوز العمل بروایته اذا انفرد فاذا انضاف

الی روایته روایة بعض الثقات جاز ذلك ویکون ذلك لاجل روایة الثقة دون روایته یعنی اما

روایت غلات ومانند کسی که در روایت او طعن نموده شده است ومتهم است در وضع احادیث پس جایز نیست عمل بروایت

او هرگاه متفرد باشد پس هرگاه با روایت او روایت بعضی از ثقات منضم شود جایز است عمل بآن واین عمل نمودن

بجهت روایت ثقه است نه بجهت روایت او وبرتقدیر تسلیم وتنزل اعمال بروایات آنها بنا بر علم بتاریخ استقامت

وتخلیط است پس هرچه پیش از تخلیط روایت کرده عمل بآن جایز است وانچه بعد تخلیط روایت نموده عمل بآن جایز نیست

شیخ الطائفه در عدة الاصول میفرماید فاما ما یرویه الغلاة والمتهمون والمضعفون وغیر هؤلاء

فما یختص الغلاة بروایته فان کانوا ممن عرف لهم حال استقامته وحال غلوه عمل بما رواه في حال

الاستقامة وترك ما رواه في حال خطائهم ولاجل ذلك عملت الطائفة بما رواه ابو الخطاب محمد بن

ابي زینب في حال استقامته وترکوا ما رواه في حال تخلیطه وکذلك القول في احمد بن هلال العبرتائي

وابن ابي عذافر وغیر هؤلاء فاما ما یروونه في حال تخلیطهم فلا یجوز العمل به علی کل حال وکذلك

القول فیما یرویه المتهمون والمضعفون فان کان هناك ما یعضد روایتهم ویدل علی صحتها وجب العمل

به وان لم یکن هناك ما یشهد روایتهم بالصحة وجب التوقف في اخبارهم فلاجل ذلك توقف

المشائخ عن اخبار کثیرة هذه صورتها ولم یرووها واستثنوها في فهارستهم من جملة ما یروونه

من التصنیفات یعنی اما انچه روایت کرده اند آنرا غلات ومتهمین وضعفا وغیر اینها پس انچه غلات مختص اند

بروایت آن پس اگر اینها از آن اشخاص اند که حال استقامت وحال غلو آنها معروف است عمل کرده میشود بانچه

در حال استقامت روایت آن کرده وترك کرده میشود انچه در حال خطا روایت نموده وبهمین جهت عمل کرده اند

طائفه بانچه روایت کرده است ازابو الخطاب محمد بن ابي زینب در حال استقامتش وترك کرده اند انچه در حال

١٣٨

در حال تخلیط روایت نموده و همچنین است قول در احمد بن هلال عبرتائی و ابن ابی عذافر و غیر ایشان پس آنچه روایت کرده اند آنرا در حال تخلیط آنها پس جایز نیست عمل بآن در هر حال و چنین است قول در آنچه متهمین ضعفین روایت کرده اند آنچه اگر در باب خبری که مرویست از ایشان معاضد روایت آنها و دال بر صحتش موجود باشد واجب است عمل بآن و اگر چیزی که شاهد صحت روایت آنها باشد موجود نبود توقف در اخبار آنها واجب است و بهمین جهت توقف کرده اند مشایخ در اخبار بسیار که صورت آن چنین بود و آن اخبار را روایت نکردند و از فهرستهای خود آنها را استثنا نمودند از جمله آنچه روایت کردند از ایشان از تصنیفات دوم آنکه ضعیف بودن راوی که کلام در آنهاست نزد مخصص که از ایشان روایت کرده است در حیز منع است چه علما را در توثیق و تضعیف اختلاف واقع است بعض یکی را ثقه میدانند و بعض دیگر همان راوی را ضعیف می انگارد و بحدی اختلاف درین باب واقع شده که دو کس از علمای فن رجال اهلسنت که توثیق ضعیف و تضعیف ثقه اتفاق و اجماع نه نموده اند در مسلم میفرماید قال الذهبی وعوم الاستقراء التام في نقد الرجال لم يجتمع اثنان من علماء هذا الشأن على توثيق ضعيف ولا على تضعيف ثقة انتهى لطمينان قلوب مستفیدان بذکر چند مثال اکتفا نموده میشود از انجمله ابراهیم بن اسمعیل بن مجمع انصاری مدنی است با آنکه بخاری در صحیح از استشهاد میکند خود وشی در احوال او در کتاب دیگر گفته کثیر الوهم ليس بشئ و ابن معين میفرماید ليس بشئ ابن حجر در مقدمه میگوید هو ضعيف عندهم و ابن حبان توثیق او نموده و از انجمله ابو الاحوص قال ابن معين ليس بشئ وذكره ابن حبان في الثقات روى له الاربعة و از انجمله احوص بن حكيم تابعی ابن ماجه تخریج حدیث او نموده قال ابن المديني ثقة وقال مرة لا يكتب حديثه وقال ابن معين ليس بشئ وقال ابو حاتم منكر الحديث وضعفه النسائي قال احمد لا يسوى شيئا قال ابن عدي هو ممن يكتب حديثه و از انجمله محمد بن اسحق صاحب المغازي قال ابن المديني حديثه عندي صحيح وقال هو ضعيف وقال العجلي ثقة وقال يحيى مرة ثقة ومرة ليس بحجة وقال ابن عدي فلا روى عنه الائمة الكبار ولم اجد في احاديثه ما يقطع عليه بالضعف وربما اخطاء ولم يتخلف في الرواية عند الثقات والائمة وهو لا بأس به كذا في رجال الشيخ الدهلوي نیز میگوید وقد رمي بالقدر والتشيع والتدليس وقال احمد حسن الحديث قال مالك دجال من الدجاجلة و از انجمله ابراهيم بن يوسف بن اسحاق السبيعي ضعفه بعض وحسن حديثه اخرون احتج به الشيخان في احاديث كثيرة وروى له الباقون از انجمله اسحاق بن سويد بن هبيرة العدوي مختلف فيه وله حديث واحد في...

صيام البخاري از انجملة اسمعيل بن ابراهيم بن معمر ثقة جماعة وروى عنه الشيخان وابو داود وغيره
اجمل از انجمله اسمعيل بن احمد بن محمد الاحول متهم بالوضع قلت بل ثقة كذا في تصنيف ابو طاهر الهندي في
الضعفاء والوضاعين ديگر اسمعيل بن ابي اويس عبد الله بن عبد الله بن مالك بن ابي العامر الاصبحي
ابن اخت مالك بن انس احتج به الشيخان وروى له الباقون سوى النسائي فانه ضعفه وقيل كان مغفلا
وقيل يسرق ولا يحتج به اذا انفرد الا في الحديث البخاري كذا في تصنيف الهندي ونظائر اين زياده از حد
است واطاعت كلام باستيعاب ذكر اسامي روايت مختلف فيه تطويل بلا طائل است هركه اراده احصاي آن داشته باشد
رجوع بكتب رجال اهلسنت بكند وسوم آنكه بودن مجاهيل مجاهيل نزد علماي ايشان نيز ممنوع است زيراكه مجهول چنانكه
خطيب كه از اجله علماي اهلسنت است تصريح بآن فرموده عبارت است از هركه نزد علما معروف نباشد وبودن رجال مذكور
مجاهيل نزد علمائي كه از انها روايت نموده اند غير مسلم است فاضل مجلسي در رجال روضة المتقين در ترجمه حماد بن عمرو ميفرمايد
ويحتمل ان يكون رجال هذا الخبر وغيره من المجاهيل عندنا معروفين عند التبعة رجال المحدثين
في قم والعراق وخراسان وسائر البلاد ولم يكن لاصحاب الرجال غالبا معرفة بجميع علماء الذين كانوا
في بغداد والكوفة وكانوا يعرفون مشاهير قم واكثر اصحابه الذين ينقل عنهم الخبر فضلاء ...
لم ينقل اصحاب الرجال اساميهم في رجالهم فكيف باحوالهم وكان اكثرهم مربوطين بصاحب الامر كما يظهر
من كتاب كمال الدين واتمام النعمة وكان جماعة كثيرة منهم بسمرقند وبخارا وبلخ ولو كان كتب المصنف
مضبوطة لكفت للعالمين ولما كان فضلاء هذه البلاد مشغولين بكتب الحكماء اندرس جميع كتب الاخبار
ولم يظهر واحد بعد واحد في هذه الاوقات من قم وغيرها انتهى وبنابر مختار ابن عبد البر كه نزد او مجهول عبارت
از شخصيكه زياده از يك كس از و روايت ننموده باشد نيز بودن اين رواة مجهول باين معني در حيز منع است من ادعى
فعليه البيان نيز ميگويم مراد از مجهول يا مجهول العين است يا مجهول الحال والعدالة اگر مراد مجهول العين است روايت از انها
محذوري ندارد زيراكه مجهول نزد بسياري از علما محتج بها است چنانچه نووي شارح صحيح مسلم تصريح بآن فرموده وانشاء الله
تعالى در قول آينده عبارتش مذكور ميگردد واگر مجهول العدالة مراد است باز هم روايت از انها محل تشنيع نيست زيراكه در نزد
الفقهاء روايت مجهول الحال را مقبول ميدانند ودر مسلم ثبوت مذكور است مجهول الحال هو المستور غير مقبول وعن ابي حنيفة
قبوله واختاره ابن حبان انتهى باآنكه در اين ازمنه معتبر در حال راوي مستور بودن اوست ودر مسلم ثبوت ميفرمايد اكتفوا
في هذه الاعصار عن جميع الشروط بكون الشيخ مستورا انتهى بحول وقوة الهي در مباحث آتيه آنچه متعلق باين مقام

١٤١

مقام است بمزید شرح وبسط بعرض بیان آید فلینظره چهارم آنکه در بیان روائی که درین مقام ذکر نموده است
محل تامل است بچند وجه اول آنکه در ترجمه جعفر بن محمد خبط نموده است بدو وجه اول آنکه ترجمه جعفر چنین است
جعفر بن محمد بن مالک بن عیسی بن سابور ابو عبدالله فزاری است فاضل تا صب ابن مالک را از میان اسقاط
کرده دوم آنکه فزاری را الفواری تصحیف نموده است و در مجمع الاقوال میفرماید جعفر بن محمد بن مالك بن
عيسى بن سابور مولى مالك بن اسماء بن خارجة الفزاري ابو عبدالله كوفي وجه دوم آنکه تشنیع
بر شیخ الطائفه باعتماد نمودن او بر وی غیر موجه است زیرا که سبق الطریق نقل از مسلم ذکر یافته که اختلاف در توثیق
و تضعیف رواة شرعه بوده واکابر است جعفر بن محمد نیز ازین قبیل است که جمعی تضعیف او نموده و نزد شیخ الطائفه
ضعف او بثبوت نرسیده بلکه ثقه بودن بقرائن و امارات ثابت شده توثیقش فرموده و در حقیقت نزد محققین فن
رجال تضعیف او مقدوح است بچند وجه اول آنکه منشای تضعیف او قول ابن غضائری است چنانکه نجاشی تصریح بآن
کرده و دیگران را از کلام او شبهه شده تتبع او نموده اند و ابن غضائری چنانکه محققین رجال تصریح فرموده اند
مجهول الحال است جرح او مناط اعتبار نیست وجه سوم آنکه جرح غیر مفسر السبب مقبول نیست چنانچه محققین علم
اصول تصریح آن فرموده اند و روایت اعاجیب مولد حضرت صاحب الامر علیه السلام نمودن موجب تضعیف
و تکذیب و حکم بوضاع بودنش نمیشود زیرا که در نقل آن اعاجیب جعفر بن محمد مذکور منفرد نیست بلکه بسیار کرامات
و معجزات که در وقت تولد حضرت صاحب الامر علیه السلام بوقوع آمده بیان نموده اند پس بعض تکذیب او
وجهی ندارد با آنکه جمیع معجزات اعاجیب است از ذکر معجزات حکم بوضع روایات و معجزات نمیتوان نمود حاصل
که ابن غضائری مجهول الحال و کثیر الوهم و الخطا است بر جرح او اعتمادی نیست فاضل مجلسی در رجال و جمعی از متقدمین
میفرماید جعفر بن محمد بن مالك كوفي ثقة ويضعفه قوم روى في مولد القائم صلى الله عليه اعاجيب
لم يصح وروى شيخ الطائفة عنه كثيرا في كتاب الغيبة وكذا الصدوق في كتبه سيما اكمال الدين و
ذكر الاعاجيب ولا شك في ان اموره عليه السلام كلها اعاجيب بل معجزات الانبياء صلوات الله
عليهم اجمعين كلها اعاجيب ولا عجب من ابن الغضائري في امثال هذه والعجب من الشيخ لكن الظاهر
ان الشيخ ذكر ذلك لبيان وجه تضعيف القوم لا للذم وقال النجاشي سمعت من قال فاسد المذهب والرواية
ولا ادري كيف روى عنه شيخنا النبيل الثقة ابو علي بن همام وشيخنا الجليل الثقة ابو غالب الزراري
رحمهما الله تعالى له كتب روى عنه محمد بن همام حتى والعجب من النجاشي انه مع معرفة هذه الاجلاء

ورواياتهم عنه كيف سمع قول جاهل مجهول فيه والظاهر ان الجميع نشأ من قول ابن الغضائري كما صرح
به النجاشي حيث قال كان ضعيفا في الحديث قال احمد بن الحسين كان يضع الحديث وضعا فانظر انه
متى يجوز نسبة الوضع الى احد لرواية الاعاجيب والحال انه لم يروها فقط بل رواها جماعة من الثقات
ومن الاعاجيب التي رووها عن حكيمة بنت الجواد من حضورها وقت الولادة وظهور المعجزات في
ذلك الوقت وظهور طيور ودفع ابي محمد عليه السلام الصاحب الى الطير فغاب وكان يجيء به في كل اربعين
يوما مرة وامثاله وهذا العجب رواه جماعة كثيرة عن حكيمة بنت الجواد رضي الله تعالى عنها فهذا
المعنى عجب او وجوده صلوات الله عليه في سبع ماية سنة وليس ذلك تعجب من قدرة الله تعالى
انتهى كلامه اعلى الله مقامه وجه پنجم آنکه تصریح الغضائری به ضعیف است جرح او مناط اعتبار نیست چنانکه محققین
فن رجال تصریح بآن فرموده اند ششم قول آن تضعیف محمد بن عیسی ضعیف باشد هفتم آنکه افترای هشامین بر ائمه هدی علیهم السلام
در روایت تجسیم و تکذیب حضرت امام رضا علیه التحیة والثنا آنها را درجه ثبت است در روایاتی که از کافی در باب جای
و باب آیات نظایر حدیثها داریم و دلالت دارد بر تکذیب معصومین علیهم السلام روایت مذکوره را بلکه مشعر از
تخطیه معصوم است رجال مذکوره را در فهم معنای بعض احادیث متشابه کلام معصومین علیهم السلام در باب الهیات ۱۴۲
و غیر آن بنا بر نص روایات نعل لیشاد کافه انام صدور یافته و در بین ام عیسی جاری نیست چه بفحوای رب حامل
فقه غیر فقیه و رب حامل فقه الی من هو افقه منه فقیه بودن حامل حدیث و عالم بودنش بمعانی متشابهات
از شرایط تحمل حدیث و صحت و قبول روایت او نیست و وقوع احادیث متشابهه در روایات مشعر از تشبیه از حضرت
شارع علیه و آله الصلوة والسلام و ائمه معصومین علیهم السلام که وارثان علم آنحضرت اند بنا بر آنچه محقق طوسی طیب الله
سره القدوسی در بعض کتب خود تصریح بآن فرموده است آنست که قوت تمیز و فطن در همه مردمان یکسان نیافریده اند بلکه
آنرا در مراتب مختلف از غایتی که ورای آن نتواند بود تا حدیکه فروتر از آن درجه بهایم بود مرتب گردانیده و این
اختلاف سببی از اسباب نظام شده و چون قوت تمیز متساوی نیست ادراک همه جماعت مبدا و منتهی را که با مدرکات
دیگر در غایت مباینت اند بر یک نسق نتواند بود بلکه کسانیکه بعقول کامل و فطرتهای سلیم و عادات مستقیم مخصوص
باشند و تایید الهی و ارشاد ربانی متکفل هدایت ایشان شده و ایشان بعدد در غایت قلت توانند بود و معرفت
مبدا و معاد و کیفیت صدور خلق از مبدای اول و انتهای همه با او بر وجه حق بقدر آنچه در وسع امثال ایشان
تواند آمد رسیده باشند و چون نفس انسانی را قوتهاست دراکه که بدان ادراک امور جسمانی و روحانی میکند باشند

مانند وهم و فکر و خیال و حس و آزاد و صفا و کدورت تبعی و تدریجی چنانکه در علم حکمت معین باشد و هیچ قوت از این
قوی در هیچ وقت از اوقات چه در خواب و چه در بیداری معطل و فارغ نه و معرفت مبدء و معاد خاص جوهر
نفس شریف تعلق دارد و هیچ قوت را از قوی با او در آن مداخلت و مشارکت نه پس در آن حالت که ذات پاک
آن جماعت مذکور بمشاهده مبدء و معاد و آنچه بدان متعلق باشد مشغول بود لامحاله این قوی تماماً که مسخر نفس اند
بتصور صورتهای مناسب آن حال موسوم باشند و معرفت نفس چون در غایت بعد و تنزیه بود از ارتسام
در قوای جسمانی و قوای جسمانی جز مثل و خیالات تصور و ادراک نتوانند کرد پس آن مثالها هم از این قبیل بود اما از غایت لطف
مشاکله که در جسمانیات ممکن تواند بود در به فوق بحسب پایه مرتبه او از نفس بقرب بعد لکن قوت عقلی با معرفت حقیقی حکم
کرده که آن معروف از این صور مقدس و منزه است و این طایفه افاضل حکما باشند و قومی که در رتبت و منزلت
از ایشان فروتر باشند از معرفت عقلی صرف عاجز باشند و غایت ادراک ایشان تصوری بود بهیئت و هیئتی که در اوهام
حکما مثل آن موجود بوده باشد لیکن تنزیه از آن واجب دانند اینچنین این قوم را حقیقت معرفت طریقی بنود در
اجرای احکام این صورت بر مبدء و معاد رخصت یابند و لکن تنزیه آن از احکام صورت که در خیال ایشان
۱۴۳ متمثل بود و در مرتبه از مرتبه صورت فروتر جسمانیات مکلف باشند و بنفی و سلب آن صورت و تبعیت لوازم آن مرد
و مع ذلک با آنکه معرفت طبقه اول از معارف ایشان کامل‌تر بود معترف و مقر باشند و این طایفه را اهل ایمان خوانند
و قومی که در مرتبه از ایشان فروتر باشند بر تصورات وهمی تا در به مرتبه خیالی قناعت نمایند و مبدأ و معاد را
با مشاکله جسمانی تخیل کنند و سلب اوضاع و لواحق جسمانی را از آن واجب نبینند و بمعرفت طبقه اول اعتراف کنند و این طایفه
اهل تسلیم باشند و قاصر نظرانی که دون ایشان در مرتبه بر مثالهای معین ترقی انکار کنند و بعض احکام جسمانیات
متمسک نمایند و ایشان مستضعفان باشند و یکی که اگر هم بر این نسق مراتب رعایت کنند نوبت بمرتبه صورت پرستان
رسد فی الجمله این اختلافات بحسب استعدادات باشد و مثالش چنان بود که شخصی حقیقت چیزی می‌داند بود و دیگری صورت
او و ثالثی عکس آن صورت که در آینه یا آب افتاده باشد و رابعی بر مثالی که نقاش بدان صفت کرده باشد و بر این قیاس
و چون غایت قدرت هر کسی تا آنجا بیش نرسد که یکی از این مراتب باز ایستد تقصیر سوم نتواند بود با توجه او بکمال باشد
و روی او در عالم معرفت بقبله خدای جل جلاله و صاحب ناموس که تکمیل همه جماعت با معیت و بقضیه کلم الناس
علی قدر عقولهم تکمیل هر کسی بقدر قوت او میتواند کرد و قوت او از آنچه در فطرت داده باشد یا بعادت اکتساب
کرده بود زیاده نشود پس سخن او گاه محکم باید و گاه متشابه در توحید وقتی تنزیه صرف تواند گفت و وقتی تشبیه

محض و هم چنین و معاد تا هر طائفه بحث خود رسند و حظ خود بردارند و حکیم همچنین گاه قیاسات برهانی استعمال کند
گاه بر اقناعیات قناعت نماید و گاه بشعریات و مخیلات تمسک کند تا ارشاد هر کس بقدر بصیرت او کرده باشد انتهی کلام
اهل اسلام مقامه با عجایب بعض روات روایات متشابه و شعرا تشبیهیه بر معنی ظاهر حمل کردند یا مسموعات خود در این باب بر طبق
فهم خود بالمعنی روایت نمودند گاه ائمه هدی علیهم السلام بر خطائی که در فهم ایشان واقع شده بود و بر روایاتی که رجال
مسطوره حسب فهم خود روایت کرده بودند اطلاع یافته آنها را در فهم معانی و بر جرأت نمودن آنها بر اطلاق الفاظ
آن معانی بر جناب حضرت عز اسمه تخطیه نمودند و جناب قدس تعالی شانه را تنزیه یاد فرموده و بدین معنی تکذیب ایشان علیهم السلام
روایت مذکوره را و افترای آنها بر ائمه علیهم الصلوة و السلام ثابت نمی شود با آنکه در صورت انکار و جحود اصل مروی عنه
روایت فرع را اگر چه بعضی از اصولیین این روایت را از جهة قبول عاری میدانند لکن از انکار و جحود روات
در عدالت و توثیق اصل و فرع خللی مطلق نمی شود چنانکه محققین فن اصول تصریح بآن فرموده و مثالش آنست ربیعة بن
عبدالرحمن حدیث ابو هریره را که ان النبی صلی الله علیه و سلم قضی بشاهد و یمین از سهیل بن ابی صالح روایت کرده
چون عبدالعزیز بن محمد دراوردی با سهیل ملاقات نموده از این حدیث سوال نمود سهیل انکار کرد و گفت لم اعرفه
و حدیث ایما امرأة نکحت بغیر اذن ولیها فنکاحها باطل را ولی از ابن شهاب زهری روایت کرده بود چون از زهری ۱۴۴
پرسیدند انکار نموده و مثالش در غیر حدیث چنان است که امام محمد که یکی از صاحبین است جامع صغیر را تالیف فرموده و در آن کتاب
چند روایت از رئیس الفقها ابو حنیفه کوفی بواسطه ابو یوسف روایت نموده بود چون آن کتاب مذکور بر ابو یوسف عرض
شد انکار آن روایات نموده و از این انکار خللی در عدالت صاحبین غیر آنها متطرق نشد و در شرح اصول بزدوی گفته قوله اما
اذا انکر المروی عنه الروایة فعلی ما ذکر السلف شیئا من الاختلاف فی هذا الفصل مطلقا و هو علی وجهین
اما ان انکره المروی عنه انکار جاحد یکذبه بان قال ما رویت لک هذا الحدیث او لا اعرفه و نحو ذلک
ففی الوجه الاول سقط العمل به بلا خلاف لان کل واحد من الاصل و الفرع یکذب الآخر فلا بد من کذب احد
غیر معین و هو یوجب القدح فی الحدیث لکن لا یقدح ذلک فی عدالتهما المتیقن بعدالة کل واحد و وقع الشک
فی زوالها فلا یترک الیقین بالشک کبینتین متعارضتین لم یقبلا و لم تسقط عدالتهما و فائدته تظهر فی قبول
روایة کل واحد منهما فی غیر ذلک الخبر کذا فی عامة نسخ الاصول و ذکر فی القواطع اذا جحد المروی عنه و کذب
بالحدیث سقط الحدیث هکذا ذکره الاصحاب و اقول یجوز ان لا یسقط لانه قال ما قال بحسب ظنه فان قال
ما رویته اصلا فتعارضه قول الراوی انه سمعه منه و کل واحد منهما ثقة و یجوز ان یکون المروی عنه رواه

رواه ثم نسيه فلا يسقط رواية الراوي بعد ان يكون ثقة واما في الوجه الثاني فقد اختلف فيه
مذهب الشيخ ابو الحسن الكرخي وجماعة من اصحابنا واحمد بن حنبل في رواية عنه الى ان العمل يسقط
به كما في الوجه الاول وهو مختار القاضي والامام وشيخين وبعض المتكلمين وذهب مالك والشافعي وجماعة
من المتكلمين الى انه لا يسقط العمل به كما لو لم ينكر مثال ذلك اي مثال الحديث الذي انكره المروي عنه حديث
ربيعة بن عبد الرحمن عن سهيل بن ابي صالح عن ابيه عن ابي هريرة ان النبي صلى الله عليه وسلم قضى
بشاهد ويمين فان عبد العزيز الدراوردي قال لقيت سهيلا فسألته عن رواية ربيعة عنه هذا
الحديث فلم يعرفه وكان يقول بعد ذلك حدثني ربيعة عني ومثل حديث روى سليمان بن موسى
لعبد الملك بن جريج عن محمد بن شهاب الزهري عن عائشة عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال ايما
امرأة نكحت بغير اذن وليها فنكاحها باطل فذكر ابن جريج انه سأل عنه ابن شهاب فلم يعرفه ومثال
ذلك اي مثال انكار المروي عنه في غير الاحاديث ما روي ان ابا يوسف كان يتوقع من محمد ان يروي
عنه كتابا فصنف محمد كتاب الجامع الصغير واسنده الى ابي حنيفة بواسطة الى يوسف فلما عرض
على ابي يوسف استحسنه وقال حفظ محمد ابو عبد الله المسائل وخطأ في روايتها عنه فلما بلغ ذلك
محمدا قال بل حفظتها ونسي هو فلم يعتمد ابو يوسف شهادة محمد على نفسه لما لم يذكره ولم يعتمد
على اخباره عنه وصح ذلك محمدا اي اصر على ما روى ولم يرجع بانكاره فهذا يدل على ان عند محمد
لا يسقط الخبر بانكار المروي عنه هو الظاهر من مذهبه واختلف في تلك المسائل فقيل هي
ثلث وقيل اربع وقيل ست ششم آنکه روایت کذابین و وضاعین وضعفا و مجاهیل در صحیح بخاری
و صحیح مسلم که اصح الکتب بعد کتاب الله میدانند و در دیگر صحاح ستہ نیز موجود است از انجمله عکرمه است که صحیح
بخاری از روایات او مملو است و وی خارجی کذاب است ابن خلکان در وفیات الاعیان میفرماید ابو عبد الله
عكرمة بن عبد الله مولى عبد الله بن عباس رضي الله عنهما وقد تكلم الناس فيه كان يرى رأي الخوارج
وروى عن جماعة من الصحابة رضي الله عنهم وتمام مولاه ابن عباس وعكرمة على الرق لم يعتق فباعه
ولده علي بن عبد الله بن عباس من خالد بن يزيد بن معاوية باربعة الاف دينار فاتى عكرمة
مولاه عليا فقال له ما خير لك بعت علم ابيك باربعة الاف دينار فاستقاله فاقاله واعتقه
وقال عبد الله بن الحرث دخلت على علي بن عبد الله بن عباس وعكرمة موثق على باب الكنيف

كانا فعلت اتفعلون هذا بمولاكم فقال ان هذا يكذب على ابن انتهى در طبقات تابعين ميگويد آن
حين كه عبد الله بن عباس رضي الله عنهما فوت كرد رقبه عكرمه در ربقه عبوديت بود وعلى بن عبد الله بن عباس برادر
خالد بن يزيد بن معاويه بچهار هزار دينار بفروخت پس عكرمه نزد على بن عبد الله آمد وگفت ميفروشي علم پدر خود را
بچهار هزار دينار على بن عبد الله استقاله بيع نمود و وى را آزاد كرد امرا و سلاطين عصر در تكريم و تعظيم وى بسيار
ميكوشيدند و وى در جميع علوم يد بيضا داشت جز آنكه بمذهب خوارج متهم بود و آن راى باطل را بمولاى خود نيز نسبت
ميكرد و آن كذبى بود كه بر ابن عباس مى بست بنابرين در معرض جرح و تزييف ائمه افتاده و امام مالك و يحيى بن
سعيد انصارى بروى انكار بليغ دارند و از عبد الله بن عمر رضي الله عنهما منقول است كه بمولاى خود نافع ميگفتند زنهار
برمن دروغ نبندى مثل آنچه عكرمه بر ابن عباس دروغ بست و همچنين شيخ امام احمد گفته وى كذابست و كثير الدهر
چيزيكه گفته است بگاه فراموش ميكند و از طاؤس يمانى مروى است كه وى ميگفت اگر نه عكرمه مولاى ابن عباس
بر ابن عباس دروغ مى بست و براى باطل حرورية قايل ميشد هرآئينه حديث وى عالى بود و مى شايست در طلب
وى از دور رنج سفر كشيد انتهى ديگر نافع مولاى عبد الله بن عمر كه در خلل مسئلة الذهب امام رازى در تفسير
كبير نموده مردم او را در روايت اباحت وطى دبر تكذيب نموده و هذه عبارته نقل نافع عن ابن عمر انه كان
يقول المراد من الآية انه يجوز اتيان النساء في ادبارهن وساير الناس كذبوا نافعا في هذه الرواية
وهذا قول مالك انتهى ديگر ابو بكر بن يونس است كه بخارى ازو روايت ميكند و ابن حزم كه از اعاظم علماى اهل السنت است
در كتاب محلى از بعض علما نقل كرده كه او وضع حديث مينمود و هذه عبارته ان ابا بكر بن اويس قد خرج عنه
البخاري الا ان الموصلي الحافظ الازدي ذكر ان سيف بن محمد اخبر ان ابن اويس كان يضع الحديث
وهذه عظيمة انتهى قال الفاضل اما مجاهيل و ضعفا كه در اسانيد اخبار متمسك بهاى ايشان و مسايل
فقهيه واقع اند بيحصر و نهايتى ندارند بطريق نمونه از هر دو قسم چندى را نام برده ميشود اما ضعفا فمنهم ابراهيم
بن صالح الانماطي ابو اسحاق والحسن بن سهل العمى والحسن بن على بن ابى حمزة البطائنى والحسين بن راشد الطفاوى واسماعيل بن عمر بن ابان الكلبى
واسماعيل بن يسار الهاشمي والحسين بن احمد المنقرى وجابر بن سعيد الخثعمي وهو مع الضعف فاسد
وقد روى عنه الكليني وعثمان بن عيسى روى عنه شيخ الطائفة وعمرو بن شمر الذي روى عنه
الجماعة كالطوسي وغيره وسهل بن زياد روى عنه ابو جعفر الطوسي ايضا ومحمد بن سنان روى عنه
ابو جعفر وغيره واعتمدوا على رواياته مع انه مجمع على تضعيفه وابراهيم بن عمر اليماني وداود بن

١٤٦

۱۴۷

بن بشر الرقي وهو مع ضعفه اسناد قد روى الطوسي في التهذيب والاستبصار عنه وغيره وصالح

بن حماد وامية المكي وابي خديجة ومعاوية بن ميسرة وعائذ الاحمسي وخالد بن نجيح ومحمد بن قيس ابو

نصر محمد بن عيسى وداود بن الحصين وعلي بن حمزة ورقبة بن مصقلة والحسين بن يزيد النوفلي

واسمعيل بن زياد السكوني ووهب بن وهب والحسين بن عبد و دیگر جماعات بسیار که علمای خبر ایشان

خصوصا اهل جرح وتعدیل مثل نجاشی وغضائری وحلی در خلاصه وتقی الدین بن داود اجماع دارند بر تضعیف

وتوهین آنها واخبار بسیار ایشان در صحاح خود روایات بسیار مشحون کرده اند وفتوای ایشان بهمان روایات

نمایند ومسائل فقهیه را بلکه اعتقادیه را نیز بقوت همان روایات ثابت کنند انتهی کلامه اقول ونیز بعض محققین

مقام افاده فرموده ضعیف مردود است ودر روایت مشایخ عظام از ضعفا عیبی عاری نیست چه روایت

امثال این رجال بیکی از چند سبب واقع شده یکی آنکه بر منصف لبیب مخفی نیست که علم کلینی وابن بابویه باحوال رجال آنها

زیاده تر از نجاشی وغضائری وعلامه حلی وغیر آنهاست پس تضعیف بعض رجال خصوصا رجالیکه در سند اصول

احادیث کافی ومن لا یحضره الفقیه ونظایر آن واقع شده وطعن در آنها بغیر قادح واضح مقبول نیست چنانچه محققین

علمای امامیه در فن درایه ودر شروح وکتب احادیث تصریح بآن فرموده اند حاصل که رجال مذکور نزد این مشایخ عدول

وثقات اند بعض متأخرین که این رجال را قدح وجرح نموده غیر مفسر السبب است وجرح بغیر بیان وتفسیر سبب اعتبار نیست

تقدیم جرح بر تعدیل در صورتی است که جرح مفسر السبب باشد چنانچه در فن اصول فقه واصول حدیث تقریر یافته

دیگر آنکه حدیثی که در اسناد آن ضعفا واقع اند از اصول نیست بلکه از شواهد ومتابعات است باینکه حدیثی را

باسنادی که جمیع رجالش ثقات باشند اصلی گردانیده هم در آن باب حدیثی دیگر بهمان مضمون بیک اسناد یا بچند

اسناد که در آن بعض ضعفا باشند بمتابعت او بر وجه تاکید آورده شود وبرای تقویت وزیادتی تنبیه بر فائده

واینجاست که علمای فن رجال درباره برخی از رجال می نویسند که حدیث این طریق شاید تخریج میتوان نمود چنانچه

ابن غضائری در ترجمه عبد الله بن ابراهیم بن ابی عمیر غفاری می نویسد روی عن ابی عبد الله علیه السلام

ویجوز ان یخرج شاهدا ونیز ابن غضائری در ترجمه حذیفه بن منصور بن کثیر ابو محمد بیاع سابری گفته

یروی الصحیح والسقیم وامره ملتبس ویخرج شاهدا ونظایر آن بسیار است اگر استیعاب کرده شود

بدلالت کرده فاضل مجلسی در رجال روضة المتقین نیز بعد تقدم ان المعروف عن دأب القدماء

فی کتابه کان نقصا وضعفا اما اذا کان الخبر ضعیفا او المرسل موجودا فی الاصل فلا باس وکلما تتبعنا

من كتبهم كان كذلك او كان من مراسيل لحقه بين المجمع عليهم او كان ذكر ما بعد نقل الكشي

مضمونه متواتراً عندهم انتهى و دیگر آنکه ضعف ضعیفی که احتجاج باو نموده شده بعد از اخذ حدیث از وطاری شده باشد

خواه حدیث را از او بطریق سماع و قرائت یا سوای آن از وجوه مشهوره تحمل اخذ نموده باشند یا از کتاب او که پیش

از طریان فساد تالیف نموده و مشتهر گردیده اخذ کرده باشند اعم از آنکه ضعف از قبیل اختلاط عقل و عروض غفلت و سهو

و نسیان باشد که راوی را عارض شده یا از قبیل تطرق خلل و تغیر در عقیده اش باشد جمیع لیز واقفیه و ناووسیه نظر

اینها که بعض علما حکم بصحت روایات اینها نموده اند چنانچه محقق حلی در معتبر روایت علی بن ابی حمزه را که از حضرت صادق

علیه السلام روایت نموده بست بعنوان الحسنة و تصحیح فرموده و تعلیل باین نموده که تغیر در عقیده او در زمان حضرت

امام موسی کاظم علیه السلام متطرق شده و این معنی و صحت روایات و مسموعاتی که پیش از فساد عقیده از وی مروی

و مسموع شده باشد قدحی نمیکند و بهمین جهت علامه حلی در منتهی بصحت حدیث اسحاق بن جریر حکم نموده و بهمین

نیز بهمین وجه حکم بصحت روایت علی بن محمد بن رباح نموده اند با آنکه ابن جریر که از ارکان وقفه اند دیگر آنکه روایت

بعد از توبه و رجوع او بطریقه حقه باشد مانند عبد الله بن ابی زید ابو طالب انباری که اولا از واقفیه بوده و آخر با تایید

توفیق الهی بمذهب حق مستبصر گردید نجاشی فرموده عبد الله ابن ابی زید احمد بن یعقوب بن نصر الانباری

شيخ من اصحابنا ابو طالب ثقة في الحديث عالم به كان قديماً من الواقفة قال ابو عبد الله الحسين بن

عبيد الله قال ابو غالب الزراري كنت اعرف ابا طالب اكثر عمره واقفاً مختلطاً بالواقفة ثم عاد الى الامامة

وجفاه اصحابنا وكان حسن العبادة والخشوع وكان ابو القاسم بن سهل الواسطي العدل يقول

ما رأيت رجلا احسن عبادة ولا ابين زهادة ولا انظف ثوبا ولا اكثر تخليا من ابي طالب و مانند علی

بن اسباط بن سالم بیاع الزطی ابو الحسن کوفی که فطحی بوده و بعد از آن مستبصر گردیده قال النجاشي علي بن اسباط بن سالم

الزطي ابو الحسن المقرئ كوفي ثقة وكان فطحيا جرى بينه وبين علي بن مهزيار رسائل في ذلك رجعوا

فيها الى ابي جعفر الثاني فرجع علي بن اسباط عن ذلك القول وتركه وقد روى عن الرضا عليه السلام

من قبل ذلك وكان اوثق الناس واصدقهم لهجة له كتاب الدلائل و دیگر آنکه روایت ماخوذ از کتابی باشد که قبل از

فساد عقیده تالیف نموده باشد لیکن آن کتاب منقول از کتب اصول از شیوخ اصحاب امامیه که معتمد و موثوق اند ماخوذ

باشد مانند کتب علی بن حسین طاطری فانه وان کان من اشد الواقفة عناداً للامامية الا ان الشيخ رحمه الله

في الفهرست ذكر انه روى كتبه عن الرجال الموثوق بهم وبرواياتهم كما في مشرق الشمسين وكتب حسن بن محمد

بن محمد بن سماعه واو را حسن بن سماعه نیز گویند همین قبیل است که از کتب اصول منقول اند لاجرم علمای امامیه آنها را بقبول اصغا نموده مقبول میدانند فاضل مجلسی در رجال روضة المتقین در ترجمه او میگوید واعلم انه اعتمد علیه المشایخ ورووا عنه اخبارا کثیرة واعتمدوا علی کتبه لانها کانت منقولة من الاصول علی الترتیب احسن ولما رووا ان کتبه وما رواه صحیحة بعد المقابلة مع الاصول اعتمدوا علیها بعد از ان میفرماید الظاهر ان هذا هو الوجه فی النقل من کتب مشایخهم ودیگر آنکه روایت آن شخص ضعیف بجهت علو اسناد است با آنکه در محدث حدیثی صحیح که همه روات آن ثقات عدل اند وحاصل است در باب موجود است لیکن نازل است محدث باعتماد اینکه نزد محدثین آن روایت معروف مشهور است وبجهت تحرز از تطویل اقتصار بر حدیث عالی ضعیف الاسناد بکند وحدیث صحیح نازل را بیان منضم نسازد واگر متابعت را بدو قسم منقسم نموده که یکی متابعت حقیقی باشد ودیگری در حکم متابعت واین قسم را قسم ثانی ان قرار دهد چندان بعید نخواهد بود چنانچه بر متامل غیر مخفی نیست ودیگر آنکه روایت آن شخص ضعیف در حکم صحت روایت آن بجهت آنست که شخص مذکور از مشایخ اجازه است فقط یعنی خود کتابی ندارد وکتبی را که در ازمنه سابقه مانند کتب متداوله این زمان مشهور ومتداول ومتواتر بودند بانحای مشهوره روایت میکند واجازت روایت آنها بمستفیدین میدهد پس چنانچه اگر بعضی از ضعفا ومجاهیل صحاح سته اهل سنت وکتب صحاح امامیه را بوجوه مشهوره روایت بکند وبتلامذه خود اجازت روایت آنها بدهد از روایت آنکس خللی در صحت کتب مشهوره بطرق مشهوره نمیشود همچنین قبل از این روایت بعض ضعفا ومجاهیل که مشایخ اجازه آن کتب بودند خللی در صحت روایات آن کتب نخواهد کرد ومحققین علمای امامیه بر این معنی تنصیص فرموده اند فاضل مجلسی در چند موضع در رجال روضة المتقین بیان نموده از انجمله در ترجمه ابراهیم بن میمون میفرماید وکان شیخنا التستری رضی الله تعالی عنه یقول انه وامثاله مثل محمد بن اسماعیل الذی یوجد فی اوائل سند الکافی واحمد بن محمد بن یحیی العطار الذی یروی عنه الشیخ بواسطة الحسین بن عبید الله الغضائری واحمد بن محمد بن الحسن بن الولید الذی یروی الشیخ عنه بواسطة المفید ومحمد بن علی ماجیلویه الذی یروی الصدوق عنه ممن عد العلامة خبره صحیحا وتحیر فی امرهم المتاخرون فالظاهر ان تصحیح هذه الاخبار لکونهم من مشایخ الاجازة وکان المدار علی الکتب فجهالتهم لا یضر والذی کنا نباحث معه انه لو کان غرض العلامة لکان ینبغی ان یسامح فی جمیعهم مع انه ذکر فی اخر الخلاصة طرق الشیخ الی اصحاب الکتب وطرق المصنف الیهم وحکم بالضعف فی کثیر من الاخبار ولم یکن له جواب لکن الذی ظهر لی من التتبع التام

١٤٩

ان مشايخ الاجازة على قسمين فبعضهم كان لهم كتب مثل سهل بن زياد واذا كان امثاله في السند
امكن ان يكون نقله من كتابه واخذ الخبر من كتابه فلا يعتمد عليه واما من كان معلوما او مظنونا
انه لم يكن لهم كتاب وكان ذكرهم لمجرد اتصال السند فلا نبالي بوجودهم مثل هؤلاء المذكورين هذا الذي
يظهر لنا في الاعتذار واما الحق الذي يجزم به ان اصحاب الكتب يختلفون فمثل كتاب الفضيل بن يسار
ومحمد بن مسلم وامثالهما فلا شك انه كان متواترا عن مؤلفه وكان انتساب الكتاب اليهم مثل انتساب
الكتب الاربعة الى مؤلفيها فلا باس ان يساهل فيه واما مثل ابراهيم بن ميمون الذي لم يذكره
الاصحاب ولا كتابه فينبغي ان يلاحظ احوالهم على قوانينهم والاظهر في مثل هذا الخبر انه منقول
من كتاب الحسين بن سعيد وكان كتابه اشهر من الشمس فلا يضر جهالة الحسين بن الحسن بن ابان وذكر
الاصحاب انه تصنيف ابيه مع ان اهل قم كانوا قرأوا على الحسين بن سعيد مثل احمد بن محمد بن عيسى
واحمد بن محمد بن خالد واضرابهما ويروون عنه فلهذه العلة لم يلتفتوا الى جهالته وعدالته وعدوا
الخبر صحيحا انتهى و صحاح سته بلكه صحيح بخاري و صحيح مسلم كه آنها را اصح الكتب بكلام امده ميدانند نيز روايت از
ضعفا واقع شده و شراح بر خي از وجوه مذكوره را در توجيه آن ذكر كرده اند نووي در مقدمه شرح صحيح مسلم ميفرمايد 150
عاب عائبون مسلما رحمه الله تعالى بروايته في صحيحه عن جماعة من الضعفاء والمتوسطين الواقعين في
الطبقة الثانية الذين ليسوا من شرط الصحيح ولا عيب عليه في ذلك بل جوابه من اوجه ذكرها الشيخ
الامام ابو عمرو بن الصلاح احدها ان يكون ذلك فيمن هو ضعيف عند غيره ثقة عنده ولا يقال
الجرح مقدم على التعديل لان ذلك فيما اذا كان الجرح ثابتا مفسر السبب والا فلا يقبل الجرح اذا لم يكن
كذا وقد قال الامام الحافظ ابو بكر احمد بن علي بن ثابت الخطيب البغدادي وغيره ما احتج به البخاري
ومسلم وابو داود من جماعة علم الطعن فيهم من غيرهم محمول على انه لم يثبت الطعن المؤثر المفسر السبب
الثاني ان يكون ذلك واقعا في المتابعات والشواهد لا في الاصول وذلك بان يذكر الحديث اولا
باسناد نظيف رجاله ثقات ثم يجعله اصلا ثم يتبعه باسناد اخر او اسانيد فيها بعض الضعفاء على وجه
التاكيد بالمتابعة او لزيادة فيه تنبيه على فائدة فيما قدمه وقد اعتذر الحاكم ابو عبد الله بالمتابعة
والاستشهاد في اخراجه عن جماعة ليسوا من شرط الصحيح فمنهم مطر الوراق وبقية بن الوليد ومحمد بن
اسحق بن يسار وعبد الله بن عمر العمري والنعمان بن راشد واخرج عنهم مسلم في الشواهد في اشباه لهم كثيرين

كثيرين الثالث ان يكون ضعف الضعيف احتج به طرأ بعد اخذ عنه باختلاط حدث عليه غير
قادح فيما رواه من قبل في زمن استقامته كما في احمد بن عبد الرحمن بن وهب ابن اخي عبد الله بن
وهب فذكر الحاكم ابو عبد الله انه اختلط بعد الخمسين ومائتين بعد خروج مسلم من مصر فهو في
ذلك كسعيد بن ابي عروبة وعبد الرزاق وغيرهما ممن اختلط اخرا ولم يمنع ذلك من صحة الاحتجاج
في الصحيحين بما اخذ عنهم قبل ذلك الرابع ان يعلو بالشخص الضعيف اسناده وهو عنده من رواية
الثقات نازل فيقتصر على العالي ولا يطول باضافة النازل اليه مكتفيا بمعرفة اهل الشان ذلك انتهى
با آنكه تضعيف بعض رجال كه آنها را در عداد ضعفا شمرده نظر است از آنجمله ابراهيم بن صالح انماطى ابو اسحاق است
كه او را در سلسله ضعفا شمرده و اين معنى دليل عدم اطلاع او است بر كتب رجال اماميه چه محققين علماى فن رجال اماميه
تصريح بتوثيق او نموده اند شيخ طوسى در فهرست ميفرمايد ابو اسحاق ابراهيم بن صالح يكنى ابا اسحاق ثقة فاضل
استرابادى در كتاب تلخيص الاقوال في تحقيق احوال الرجال نيز از خلاصة الرجال توثيق او از فهرست و كتاب
نجاشى نقل نموده و هم برين قياس ادعاى اجماع بر تضعيف محمد بن سنان نيز ناشى از عدم اطلاع او است بر اقوال
علماى رجال اماميه نيز اكثر شيخ مفيد توثيقش فرموده قادحين را اشتباه واقع شده او را بغلو متهم ساخته اند در
واقع چنين نيست بلكه او از اصحاب اسرار است چنانچه فاضل مجلسى در رجال روضة المتقين تصريح بآن فرموده
ميفرمايد وروى الكشى اخباره في الغلو ولا نجد فيه غلوا بل الذي يظهر منها انه كان من اصحاب الاسرار
از آنجا كه كرامات و خارق عادات كه از جناب ائمه هدى عليهم الصلوة والسلام بوقوع آمده و روايتش
اشخاصيكه حوصله ايشان تاب استماع آن نداشت اين معنى را بر غلو حمل نموده فاضل مجلسى بعد از ذكر اخباريكه
دلالت بر برائت ذمت او از غلو دارد ميگويد فانظر ايها الاخ في الله بعين الانصاف في هذه الاخبار
فانها ليست الا معجزات ولا شك في ان الائمة صلوات الله وسلامه عليهم اجمعين من حين
الولادة كان يصدر عنهم خوارق العادة كما تقدم و روايت نمودن او احاديث را بطريق وجادت
و اعلام نمودن بآن نيز سبب تضعيف و قدح نميتواند شد بلكه اگر اين قول از وى صحيح باشد دليل كمال ورع و نهايت تقوى
او خواهد بود با آنكه قادحين نيز بعضى را بطريق وجادت نقل كرده اند و بر تقدير تنزل و تسليم ميتوان گفت از آنجا كه
او از مشايخ اجازه است ضعفش ضررى نميرساند چنانچه فاضل مجلسى بآن تصريح فرموده و تضعيف ابراهيم بن عمر
اليمانى نيز از دائره صحت خارج است چه محققين فن رجال اماميه توثيق او نموده اند فاضل استرابادى در تلخيص

الاقوال میفرماید ابراهیم بن عمر الیمانی الصنعانی ست جش صه ق ق ظم شیخ من اصحابنا ثقة کر جعفر
بیان آمده که ابن غضائری مجهول الحال است جرح او نامعتبر نیست و تضعیف داود رقی نیز مردود است چه او نزد
محققین علمای امامیه در عداد ثقات مندرج است فاضل استرابادی در تلخیص الاقوال میفرماید داود بن کثیر الرقی مولی
بنی اسد ثقة من اصحاب ابی عبد الله علیه السلام علامه حلی در خلاصة الاقوال میفرماید الاقوی قبول روایته
لقول الشیخ والکشی ایضا رحمهما الله تعالی شیخ شهید ثانی در شرح شرایع نیز توثیقش را ترجیح نموده از حضرت
صادق علیه السلام مروی است که انزلوا داود الرقی منی بمنزلة المقداد من اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم
نیز فرموده من سره ان ینظر الی رجل من اصحاب القائم فلینظر الی هذا یعنی داود فاضل مجلسی در رجال وجیزه
المتقین فرموده قال المفید انه من خواص الکاظم و ثقاته واهل الورع والعلم والفقه من شیعته نیز از
کشی نقل کرده و لم اسمع احدا من مشایخ العصابة یطعن فیه و ابن غضائری مجهول الحال کثیر الاوهام است
اعتنائی بقول او نیست پس تضعیفش [ضعیف] باشد و نجاشی درین باب مقلد است پس تقلید تضعیف داود بن الحصین نیز ضعیف است
فاضل استرابادی در تلخیص الاقوال میفرماید قال النجاشی انه ثقة فاضل مجلسی نیز حکم بتوثیق او نموده هم چنین تضعیف
عثمان بن عیسی نیز از دایره صحت خارج است چه او اگر چه میل بوقف نموده بود لکن بعد رفعه توفیق الهی بتوبه و انابت موفق ١٥٢
گردید و در تلخیص الاقوال میفرماید ذکر نصر بن الصباح ان عثمان بن عیسی کان واقفیا و کان وکیل ابی الحسن موسی
علیه السلام و فی یده مال فسخط الرضا علیه السلام ثم تاب عثمان و بعث بالمال الیه و کان شیخا
عمر ستین سنة و کان یروی عن ابی حمزة الثمالی و لا یتهمون عثمان بن عیسی نیز فرموده و نقل الکشی قولا بان
عثمان بن عیسی ممن اجتمعت العصابة علی تصحیح ما یصح عنهم و اقروا لهم بالفقه والعلم انتهی و صالح بن ابی حماد نزد
فضل بن شاذان که از اکابر محدثین امامیه است ممدوح است در خلاصه از کشی نقل کرده علی بن محمد القتیبی قال سمعت
الفضل بن شاذان یقول فی ابی الخیر و هو ابی الخیر و هو صالح بن سلمة بن ابی حماد الرازی کما کنی و قال علی
کان الفضل ابو محمد یرتضیه و یمدحه انتهی و تضعیف حسن بن راشد طغاوی نیز محل نظر است مدار تضعیف او نیز ابن
غضائری است و ابن غضائری چنانچه علمای جلیل تصریح نموده اند مجهول الحال کثیر الاوهام است تضعیف او نزد محققین
مثلا اعتبار نیست و مدار تضعیف سهل بن زیاد آدمی نیز بر غضائری است که تضعیفش نزد محققین معتبر نیست و او درین باب
متابع ازوی است که اهل سنت تضعیفش را معتبر نمیدانند و نجاشی درین باب متبع او است و شیخ الطائفه ابو جعفر طوسی او را توثیق
نموده و آنچه بعضی علما گفته اند لاختلاف قول الشیخ الطوسی فیه فقال فی موضع انه ثقة و قال فی موضع ضعیف

محل نظر است زیرا که مراد شیخ از ضعیف درین مقام ضعیف الرأی والعقل است نه ضعیف مصطلح و قول فضل بن شاذان
در شان سهل بن زیاد آدمی که گذشت انه لحمق مؤید این معنی است فاضل کشی در کتاب رجال فرموده قال علی بن محمد
القتیبی سمعت الفضل بن شاذان یقول فی ابی الخیر وهو صالح بن سلمة ابی حماد الرازی کما کنی
و قال علی کان ابو محمد الفضل یرتضیه و یمدحه ولا یرتضی ابا سعید الادمی و یقول هو احمق انتهی
نظیر این است که علمای رجال اهل سنت در ترجمه عبد الله بن محمد بن یحیی طرسوسی که معروف بضعیف و از جمله رجال ابوداود
وابن ماجه است میگویند که مراد ضعیف ضعیف در قوی و در بنیه بدن است یعنی نحیف نه ضعیف بمعنی مصطلح چنانچه در
تقریب تصریح بان فرموده قال الفاضل الناصب ما مجاهیل پس در کثرت نه بی اند مثل حسن بن ابان که خبر او را
در صحاح شمرده اند و بر جهالت او ابن مطهر در مختلف و منتهی و شیخ مقتول در روض نص کرده اند و قاسم بن سلیمان
و محمد بن علیه کلاهما مجهولان کما سلف و عمر بن ابان و حسین بن العلا مجهول الاسم والمسمی و العباس بن
عمرو الفقیمی والفضل بن سکین و علی بن عقبة بن قیس بن سمعان و هاشم بن ابی عمار الحسینی و بشر بن
بشار النساری و موسی بن جعفر ... بن بکره و ... سعید بن ... و عبد الرحمن بن ابی حماد
و بکار بن ابی بکر و فلیح بن زید و محمد بن سهیل و عبد الله بن یزید و غالب بن عثمان و ابی حبیب الاسدی
وابی سعید المکاری و رکاز بن قرفة والحسن التغلبی و قاسم بن الحراز و صالح السعدی و علی بن محمد بن الحسن
بن علی بن ابراهیم بن محمد والحسن بن علی وابو اسحاق النحوی و عثمان بن عبد الملک و عثمان بن عبد الله
و عیسی بن عمر و مولی الانصار و ربیع بن محمد السلمی و علی بن سعد السعدی و محمد بن یوسف بن ابراهیم و
محمود بن میمون و جعفر بن سوید بن جعفر بن کلاب فهؤلاء کلهم مجاهیل مع جماعة اخری لا تکاد تحصی
و قد روی عنهم مؤلفهم کعلی بن ابراهیم وابیه ابراهیم و محمد بن یعقوب الکلینی و ابن بابویه وابی جعفر
الطوسی و شیخه ابی عبد الله الملقب بالمفید فی صحاحهم التی اوجب العمل بما فیها مجتهدوهم زعموا انها
بوجب العلم القطعی نص علی ذلک المرتضی والطوسی والحلی انتهی اقول و بستعین آنچه درین مقام افاده فرموده است
مردود است چه مجهول چنانچه علمای فن درایه تصریح بان فرموده اند بر سه قسم است مجهول العین و مجهول الحال ظاهرا و باطنا
و مجهول الباطن فقط که او را مستور الحال گویند اگر مراد از مجهول در قول او مجهول العین است درینصورت میگوئیم مجهول العین
بودن این رجال و رواة درحیز منع است زیرا که نزد اکثری از محققین فن درایه در جهالت عدم معرفت علما شرط است
خطیب که از اجله علمای اهل سنت است تعریف مجهول چنین فرموده هو کل من لم یعرفه العلماء رواة و رجال

نزد اهل علم مشهور و معروف بوده اند مولانا محمد تقی مجلسی در رجال روضة المتقین میفرماید بل الظاهر ان الجماعة

الذین لیسوا بمشهورین عندنا کانوا مشهورین عندهم و عند سائر العلماء و در صحیح بخاری و صحیح مسلم که از

بعض مجهول العین روایت واقع شده است بعضی از علما و معرض رفع اعضال همین توجیه نموده اند فاضل وجیه الدین

بن نصر الله علوی و ملا علی قاری در شرح الشرح نخبة الفکر میفرماید و عن ابن الخطیب شرط فی الجهالة عدم معرفة

العلماء و هذان مشهوران عند اهل العلم بنا بر ابن عبد البر که مجهول نزد او عبارت از آنکس است

که روایت از و منحصر در یک راوی باشد اختصار روایت ازین رجال در یک کس نیز ممنوع است مراد عی فعلیه

البیان بر تقدیر تنزل و تسلیم میگوئیم مرجئه ورره و قبول مجهول العین در میان علمای اهلسنت اختلاف است

چنانچه در شرح الفیه تفصیل نموده لکن اکثر محققین اهلسنت قائل بقبول روایت مجهول العین اند نووی در مقدمه شرح

صحیح مسلم میفرماید ثم المجهول اقسام مجهول العدالة ظاهرا و باطنا و مجهولها باطنا مع وجودها ظاهرا

و هو المستور و مجهول العین اما الاول فالجمهور علی انه لا یحتج به و اما الاخران فاحتج بهما کثیر من المحققین

همچنین اگر مراد از مجهول مجهول الحال باشد بنا برین تقدیر نیز مجهول بودن رجال و رواة مذکوره نزد متقدمین مانند

کلینی و ابن بابویه و نظرای ایشان نزد اشخاصی که از ایشان روایت کرده اند و بکثرت ملاقات و معاشرت خبرت باطنی

باحوال آنها بهم رسانیده بودند ممنوع است زیرا که رجال مذکور نزد متقدمین و اشخاصی که روایت از ایشان نموده اند

نیز معروف العدالة بودند و مدعی معرفت عدالت مقدم بر مدعی عدم معرفت است لما مع المثبت من زیادة

العلم طریان جهل در زمنه لاحقه که خبرت باطنیه متعذر گردیده اکثر کتب جرح و تعدیل مندرس شده اند ضرری

نمیرساند در صحیح بخاری و صحیح مسلم که روایت از جاهیل واقع شده محققین اهلسنت نیز دفع اعضال بهمین طریق

نموده اند قسطلانی در مقدمه شرح صحیح بخاری میفرماید و اما الجهالة فمندفعة عن جمیع من اخرج لهم

فی الصحیح لان شرط الصحیح ان یکون راویه معروفا بالعدالة فمن زعم ان احدا منهم مجهول فکانه

نازع المصنف فی دعواه انه معروف و لا ریب ان المدعی بمعرفته مقدم علی من یدعی عدم معرفته

لما مع المثبت من زیادة العلم انتهی نووی در شرح صحیح مسلم میفرماید الجهالة لا تؤثر عند جماعة من العلماء

بل یحتجون لصاحبها یقتضی توقفا عند جماعة من الحکم بالصحة و ضعفه عند الاخرین و قد یعتضد

المجهول فیحتج به او یرجح به غیره او یستانس به یا آنکه روایت مجهول الحال را جمعی از محققین اهلسنت مانند بعض

الفقهاء ابو حنیفه کوفی و دیگران قبول میدارند ملا علی قاری فاضل وجیه الدین در شرح الشرح نخبه میفرمایند ان و

روى عنه اثنان فصاعدا اذا لم يوثق فهو مجهول لان جهالة العين ارتفعت برواية اثنين الا انه مالم يوثق به بقي مجهول الحال وهو المستور الظاهر انه درج فيه قسمي مجهول الحال وسمى كلا منهما مستورا والكان ابن الصلاح وغيره سمى الاخير مستورا لوجود الستة في كل منهما وهما مجهول العدالة الظاهرة والباطنة ومجهول العدالة الباطنة دون الظاهرة والمراد بالباطنة ما في نفس الامر وهي التي ترجع فيها الى اقوال المزكين وبالظاهرة ما يعلم من ظاهر الحال وقد قبل روايته جماعة منهم ابو حنيفة رضي الله عنه بغير قيد يعني بعصر دون عصر ذكره السخاوي وقبل اي بغير قيد التوثيق وفيه انه اذا وثق خرج عن كونه مستورا فلا يتجه فيه قوله بغير قيد واخذ هذا القول ابن حبان تبعا للامام الاعظم واختاره ابن حبان اذ العدل عنده من لا يعرف فيه الجرح قال والناس في احوالهم على الصلاح العدالة حتى يتبين منهم ما يوجب القدح ولم يكلف الناس ما غاب عنهم وانما كلفوا الحكم للظاهر قال تعالى ولا تجسسوا ولان الاخبار مبني على حسن الظن وان بعض الظن اثم ولانه يكون غالبا عند من تعذر عليه معرفة العدالة في الباطن فاقتصر فيها على معرفة ذلك في الظاهر بخلاف الشهادة فانها تكون عند الحكام فاعتبر فيها العدالة في الظاهر والباطن قال ابن الصلاح يشبه ان يكون العمل على هذا الرأي في كثير من الكتب الحديثية المشهورة في غير واحد من الرواة الذين تقادم العهد بهم وتعذرت خبرتهم باطنا فاكتفى بظاهرهم واين حقيقت توجيه علامه رئيس الفقها بهترين نهج نموده اند كه اين قول محتمل صحت ...له غالب مردم اين زمان با عدالت بود ودين زمان كه فسق غالب است ازين كه تكيه گزيري نيست باآنكه اين توجيه منافي قول او است كه تقييد باشد مدفوع است باآنكه اصل در رجال علم عدالت است تا وقتي كه خلاف او ظاهر شود چنانچه ابن عبد البر كه از اكابر علماي اهل سنت است تصريح باين معني فرموده وشيخ عبد الرحيم عراقي در شرح الفيه ميفرمايد وقال ابن عبد البر كل حامل علم معروف العناية فهو عدل محمول في امره ابدا على العدالة حتى يتبين جرحه باآنكه در اكثر اين رجال از مجهولين محل نظر است زيرا كه اگر چه در كتب رجال كه بالفعل موجود است بر جرح توثيق عمر بن حنظله تصريح واقع نشده است لكن توثيق او از بعضي اخبار استفاده ميشود چنانچه شيخ شهيد ثاني طاب ثراه در درايه الدرايه بعنوان فرموده وايراد ولد شيخ حسن برين قول باآنكه حديثي كه استفاده اين معني از آن فرموده ... است مدفوع است زيرا كه توثيق يزيد بن خليفه كه در طريق آن حديث واقع شده است ... چنانچه فاضل مجلسي در رجال روضة المتقين تصريح باين فرموده ونيز فاضل ... وتبكي ... صحته

عن صفوان وهو محل الاجماع انتهى نیز قول جهالت عمرو بن حنظله مبنی بر عدم اطلاع او بر اقوال علمای امامیه است توهم عدم توثیق عبد الرحمن بن ابی هاشم نجاشی از قلت تصفح کتب رجال است زیراکه اگرچه او را باین عنوان توثیق ننموده اند لیکن بعنوان عبد الرحمن بن محمد بن ابی هاشم توثیق او واقع است وحکم بجهل غالب بن عثمان نیز ناشی از جهل او است بکتب رجال امامیه فاضل مجلسی در رجال وجیزه المتقین میفرماید غالب بن عثمان المنقری ممال بمعنی کحال ثقة النجاشی کذا فی الخلاصة فاضل استرابادی نیز از کتاب نجاشی وخلاصه علامه حلی توثیق او نقل کرده تجهیل عمر بن ابان نیز مقدوح است فاضل تفرشی در نقد الرجال فرموده عمر بن ابان الکلبی ابو حفص مولی کوفی ثقة وله کتاب قاله النجاشی استرابادی نیز در تلخیص الاقوال در دیگر کتب خود توثیق او موده میفرماید عمر بن ابان الکلبی ابو حفص مولی کوفی ثقة روی عن ابی عبد الله علیه السلام در خلاصة الاقوال نیز توثیق او واقع است باآنکه مجادل الح میرسد که بطریق الحجه مخدوی درین مقام افاده فرموده است بگوید اما بجا بیلوم نه مفاکه در اسانید اخبار متمسک بهای اهلسنت در مسائل فقهیه بغور واقع است وکتب جامعه آن احادیث را صحاح بلکه بعضی را اصح الکتب بعد کتاب الله میدانند بیرحصرو نهایتی مجاروح بطعن مردود از جرم جنیدی بنامی ما بزیر میشود اما ضعفا منهم ابراهیم بن اسماعیل بن مجمع الانصاری قال ابن معین لیس بشی قال البخاری کثیر الوهم لیس بقوی مع ذلک استشهد به فی صحیحه واخرج له ابن ماجة وابراهیم بن عبد الرحمن ابو اسمعیل الکوفی السکسکی ضعفه احمد ولینه شعبة اخرج له البخاری وابو داود والنسائی وابراهیم بن المهاجر بن جابر روی عباس عن یحیی ضعیف واخرج له مسلم والاربعة وابراهیم بن یوسف بن ابی اسحق السبیعی ضعفه بعض واحتج له الشیخان وروی له الباقون سوی ابن ماجة واحمد بن بشیر متروک ضعفه الدارقطنی قال النسائی لیس بذلک القوی وقیل متروک واحتج به البخاری فی صحیحه واحمد بن ابی الطیب البغدادی المعروف بالمروزی ضعفه ابو حاتم واخرج له البخاری واحمد بن عیسی التستری عاب ابو زرعة مسلما باخراج حدیثه اسماعیل بن ابی اویس عبد الله بن عبد الله بن مالك بن ابی عامر الاصبحی ابن اخت مالك بن انس احتج به الشیخان وروی له الباقون سوی النسائی فانه ضعفه قیل کان مغفلا لیس بالحدیث بشیر بن المهاجر منکر الحدیث اخرج له المسلم والاربعة بقیة بن الولید قال ابن حبان وکان له اصحاب یسقطون الضعفاء عن حدیثه ویسوونه روی له مسلم والحارث بن عبید الله ابو قدامة لیس بشی یاتی عن الثقات ما لیس من حدیثهم ضعفه ابن معین روی له مسلم وابو داود والترمذی وعبد الله بن لهیعة ذاهب الحدیث لا یوثق به یدلس عن الکذابین والضعفاء ضعفه ابن معین

١٥٧

ابن معين وابو زرعة والنسائي وغيرهم وهو من رجال مسلم وعبد الله بن المثنى بن عبد الله بن انس بن مالك البصري ضعيف قال ابن حجر هو من رجال البخاري وان تكلم فيه وعبد الملك بن ابي محذورة روى له مسلم والاربعة عمر بن الحكم بن ثوبان من رجال مسلم ذاهب الحديث فضيل بن مرزوق ضعفه يحيى وقال ابن حبان يروي الموضوعات ويخطي عن الثقات احتج به مسلم والاربعة ليث بن ابي سليم الكوفي تركه احمد وغيره روى له مسلم وحسين بن محمد المروزي ضعفه يحيى واحتج به مسلم وشريك بن عبد الله بن سنان بن انس النخعي جدا قال الحسين اخرج له المسلم في المتابعات وشهر بن حوشب ضعيف تركوه روى له مسلم مقرونا وطلحة بن نافع ليس بشيء ضعفه ابن معين روى له البخاري مقرونا بغيره وعاصم بن علي بن عاصم بن صهيب ابو الحسن الواسطي قال ابن معين ليس بشيء قال احمد ان ابن معين يقول كل عاصم في الدنيا ضعيف وهو من رجال البخاري ومحمد بن طلحة ضعفه ابن معين وابو كامل واحتج به في الصحيحين وان ضعفاه واخرج له النسائي وابن ماجة ويحيى بن عبد الله بن الضحاك ضعفه غير واحد واستشهد له البخاري اين چند اسم از کتب ضعفا

وکذا بن محمد بن طاهر بن علی هندی گجراتی منقول شد شیخ ابن حجر در تقریب چند کس از ضعفا که در اسناد صحاح دیگر کتب احادیث معتبره اهل سنت واقع اند ذکر نموده در اینجا نام چند کس از اینها مذکور میشود از انجمله احمد بن یزید بن ابراهیم بن ابو رتنیس که بخاری ازو روایت کرده وابی بن العباس بن سهل بن سعد ساعدی انصاری که بخاری و ترمذی و ابن ماجه ازو روایت کرده و اسباط ابو الیسع بصری روی عنه البخاری و اسماعیل بن ابراهیم بن مهاجر بن جابر بجلی کوفی روی عنه مسلم والترمذی وابن ماجة واسید بن زید بن نجیح جمال روی عنه البخاری واشعث بن سوار الکندی نجار افرق اثرم قاضی اهواز روی عنه مسلم والترمذی والنسائی وابن ماجة والبخاری فی الادب المفرد وبشر بن نافع حارثی ابو الاسباط روی عنه البخاری تعلیقا وابو داود والترمذی وابن ماجة حارث بن عمران جعفری مدنی ابن حبان او را بوضع متهم نموده روی عنه ابن ماجة وحارث بن وجیه راسبی ابو محمد بصری روی عنه ابو داود والترمذی وابن ماجة وحریث بن ابی مطر فزاری ابو عمرو بن عمر کوفی حناط روی عنه البخاری تعلیقا والترمذی وابن ماجه زبان بن فائد مصری ابو جوین حمراوی بخاری در ادب مفرد و ترمذی وابن ماجه و ابو داود ازو روایت کرده اند زمعة بن صالح جندی نزیل مکه ابو وهب مسلم و ابو داود

ودر مراسيل و ترمذ سه ونسائى وابن ماجه ازو روايت كرده اند وزهير بن محمد تميمى ابو منذر خراسانى جماعت ازو روايت

كرده اند وسعيد بن بشير ازدى مولاهم ابو عبد الرحمن او ابو سلمة الشامي اخرج له اصحاب السنن الاربعة

وسعيد بن مرزبان عبسى مولاهم ابو سعد بقال كوفى اعور اخرج له والبخارى فى الادب المفرد والترمذى

وابن ماجة وسلمة بن وردان ليثى اخرج له الترمذى وابن ماجة وسهيل بن ابى حزم مهران وعبد الله قطيعى

ابو بكر بصرى اخرج له اصحاب السنن الاربعة وصالح بن ابى الاخضر يمامى مولى هشام بن عبد الملك نزيل

بصره اخرج له اصحاب السنن الاربعة وصالح بن محمد بن زائدة مدنى ابو واقد ليثى صغير اخرج له

اصحاب السنن الاربعة وعبد الله بن عمر بن حفص بن عاصم بن عمر بن الخطاب ابو عبد الرحمن عمرى

مدنى اخرج له مسلم واصحاب السنن الاربعة وعبد الله بن مسلم بن هرمز مكى روى عنه البخارى

فى الادب المفرد وابو داود فى المراسيل والترمذى وابن ماجة وعبد الله بن مؤمل بن هبة مخزومى

مكى اخرج له البخاري فى الادب المفرد وابن ماجة والترمذى وعبد الرحمن بن البيلمانى مولى عمر مدنى نزيل

حران اخرج له اصحاب السنن الاربعة وعبد الرحمن بن رافع مصرى قاضى افريقية اخرج له البخارى

فى الادب المفرد وابو داود والترمذى وابن ماجة وعبد الكريم بن ابى المخارق ابو امية معلم بصرى ١٥٨

نزيل مكة اخرج له البخارى تعليقا وابو داود فى المسائل والترمذى والنسائى وابن ماجة عبيد الله

بن سعيد بن مسلم جعفى ابو مسلم كوفى قائد اعمش بخاري تعليقا ازو روايت كرده وعبيد الله بن وليد

وصافى هو ابو اسمعيل كوفى عجلى اخرج له البخاري فى الادب المفرد والترمذى وابن ماجة عبيدة بن معتب

ضبى ابو عبد الرحيم كوفى ضرير اخرج له البخاري تعليقا وابو داود وابن ماجة والترمذى على بن

زيد بن عبد الله بن زهير بن عبد الله بن جدعان تيمى بصرى حجازى الاصل اخرج له البخارى

فى الادب المفرد ومسلم واصحاب السنن الاربعة على بن مجاهد بن مسلم قاضى كابلى اخرج له

الترمذي وعمر بن حمزة بن عبد الله بن عمر بن الخطاب عمرى مدنى اخرج له البخاري تعليقا

ومسلم والترمذى وابو داود وابن ماجة وعمر بن يزيد الصنعانى اخرج له ابو داود والترمذى

وابن ماجة وعمر بن معتب اخرج له ابو داود والنسائى وابن ماجة وعمران بن ظبيان كوفى

اخرج له البخارى فى الادب المفرد والنسائى وفرج بن فضالة بن نعمان تنوخى شامى اخرج له

ابو داود والترمذي وابن ماجة وكثير بن عبد الله بن عمرو بن عوف مزنى اخرج له ابو داود

ابو داود والترمذي وابن ماجة ومحمد بن فضا ابو بحر بصري اخرج له ابو داود والترمذي وابن ماجة و
محمد بن يزيد بن محمد بن كثير عجلي ابو هشام رفاعي كوفي قاضي مدائن قال البخاري رأيتهم مجمعين على ضعفه
مسلم وابن ماجه وابو داود او روايت كرده اند وخطيب جزم نموده كه بخاري نيز از او روايت كرده است مثنى بن
صباح ابناوي ابو عبد الله او ابو يحيى نزيل مكة اخرج له ابو داود والترمذي وابن ماجة مروان
بن عثمان بن ابي سعيد معلى انصاري زرقي اخرج له البخاري في الادب المفرد والنسائي مظاهر بن
اسلم مخزومي مدني اخرج له ابو داود والترمذي وابن ماجة مفضل بن فضالة بن ابي امية ابو
مالك بصري برادر مبارك اخرج له ابو داود والترمذي وابن ماجة منهال بن خليفة عجلي ابو قدامة كوفي
اخرج له ابو داود والترمذي وابن ماجة نجيح بن عبد الرحمن سندي مدني ابو معشر مولى
بني هاشم اخرج له اصحاب السنن الاربعة نهاس بن قهم قيسي ابو خطاب بصري اخرج له البخاري في الادب
المفرد وابو داود والترمذي وابن ماجة وهلال بن ابي هلال وابن ابي ماذة قسملي بصري اخرج له البخاري
تعليقا وابو داود وواصل بن سائب رقاشي ابو يحيى بصري اخرج له الترمذي وابن ماجة ووليد بن
عبد الله بن ابي ثور همداني كوفي اخرج له البخاري في الادب المفرد وابو داود والترمذي وابن ماجة
ويحيى بن عبد الله بن الضحاك بابلتي ابو سعيد حراني ربيب اوزاعي اخرج له البخاري تعليقا والنسائي
ويحيى بن متوكل مدني ابو عقيل صاحب بهية اخرج له مسلم في القدر وابو داود ويزيد بن ابان رقاشي
ابو عمرو بصري قاص اخرج له البخاري في الادب المفرد والترمذي وابن ماجة يزيد بن ابي زياد هاشمي
مولاهم الكوفي اخرج له البخاري تعليقا ومسلم واصحاب السنن الاربعة ابو بكر بن عبد الله بن ابي مريم
غساني شامي اخرج له ابو داود والترمذي وابن ماجة در مقدمه فتح الباري بسيار ضعفا كه در بخاري
روايت ازانها وارد است ذكر كرده از ان جمله نام چند كس مذكور ميشود مثل ايوب بن عائذ شامي عجلي وابن البرقي
تضعيف او نموده اند وحرمي بن عمارة بن ابي حفصه ابو روح بصري ذكره العقيلي في الضعفاء وحسن بن ذكوان
واحمد وابن معين وابو حاتم ونسائي وابن عدي تضعيف او نموده اند وسليم بن جبير ابو يونس مصري ابن قطان
تضعيف او نموده قال ابن حبان لا يجوز الاحتجاج به اذا تفرد وقال النسائي وابو داود وليس بالقوي
قال الحاكم روى له البخاري في الاصول سلمة بن رجا تميمي نسائي تضعيف او نموده وقال ابن معين ليس بشئ
وسليمان بن كثير عبدي قال ابن معين ضعيف وقال الذهلي والعقيلي مضطرب الحديث وسئ

159

بن داود مصيصي ضعفه ابوداود والنسائي عبد الرحمن بن عمر بن يحيى قال ابن معين ضعيف قال ابو حاتم
ليس بالقوي وعمر بن ابي سلمة دمشقي صاحب اوزاعي ضعفه يحيى بن معين والساجي وقال العقيلي في حديثه
وهم لا يحتج به وكليب بن وائل بكري صاحب ابن عمر قال ابو زرعة ضعيف وكهمس بن حسن تميمي بصري
از ابن معين تضعيف او منقول شده ومعروف بن خربوذ ضعفه يحيى بن معين قال احمد ما ادري كيف هو
ونعيم بن حماد خزاعي مروزي نزيل مصر قال النسائي ضعيف نسبه ابو بشر الدولابي الى الوضع ويزيد
بن ابي زياد ضبعي بصري معروف بزيد رشك ضعفه ابن معين كما حكاه ابن شاهين الى غير ذلك وديگر
جماعات که ملاحظه اخبار ایشان خصوصا اهل جرح و تعدیل مانند احمد و ابو زرعه و علي بن یحیی و عجلي و عقیلي و نسائي و ابن
قطان و ابن البرقي اجماع دارند بتضعیف و توهین آنها و اخبار این ایشان در صحاح خود روایات آنها را مشحون کرده‌اند
و فقهاي ایشان بهمین روایات احتجاج مینمایند در مسائل فقهیه بلکه اعتقاد دینیه بر ثبوت همان روایات اثبات میکنند اما
مجاهیل پس از کثرت حدی ندارند مثل احمد بن عاصم بلخي قال ابو حاتم الرازي مجهول و اسامه بن حفص مدني که ابو القاسم
لالکائي تجهیل او نموده و اسباط ابو الیسع قال ابو حاتم مجهول و بیان بن عمرو بخاري شیخ بخاري قال ابو حاتم
مجهول و حسین بن حسن بن یسار قال ابو حاتم مجهول و حفص بن میسرة ابو عمر صنعاني نزیل عسقلان ١٦٠
قال ابو حاتم مجهول و عباس بن حسین قنطري قال ابو حاتم مجهول و محمد بن حکم مروزي شیخ بخاري قال
ابو حاتم مجهول و محمد بن یزید کوفي قال ابو حاتم مجهول و یحیی بن ابي زکریا غساني واسطي ابو مروان قال ابن معین
لا یعرف حاله قال ابو حاتم لیس بمشهور و قال ابن حبان لا یجوز الروایة عنه بخاري در صحیح از این مجاهیل روایت
کرده نیز بطریق تعلیق از چند مجهول دیگر روایت وارد از ان جمله اسحاق بن یحیی کلبي قال الذهلي مجهول و سعید بن
زیاد انصاري قال ابو حاتم مجهول مسلم نیز در صحیح خود در دوازده موضع روایت از مجهول نموده نووي در مقدمه
شرح صحیح مسلم فرموده که شیخ ابو عمرو بن صلاح فرموده که حافظ ابو علي غساني این قسم روایت را انقطاع نامیده و گفته
انقطاع در روایت مسلم در صحیحش در چهارده موضع واقع شده است اول و دوم قوله في حدیث ابي الجهم رؤي اللیث
بن سعد سوم قوله في کتاب الصلوة في باب الصلوة على النبي صلى الله علیه وسلم حدثنا صاحب لنا عن
اسماعیل بن زکریا عن الاعمش سوم در باب سکوت بین التکبیر والقراءة قوله وحدثت عن یحیی بن حسان و یونس
المودب چهارم در باب الجنائز قوله في حدیث عائشة في خروج النبي صلى الله علیه وسلم الى البقیع لیلا
وحدثني من سمع حجاجا الاعور واللفظ له قال حدثني ابن جریج پنجم در باب الجوائح في حدیث عائشة حدثني

حدثني غير واحد من اصحابنا قالوا حدثنا اسمعيل بن ابي اويس شش قول او در بين باب وروى الليث
بن سعد قال حدثني جعفر بن ربيعة بفتم در باب احتكار الطعام في حديث معمر بن عبد الله العدوي
حدثنا بعض اصحابنا عن عمر بن عون ششم قوله في صفة النبي صلى الله عليه وسلم وحديث عن ابي
امامة وممن روى ذلك عنه ابراهيم بن سعيد الجوهري نهم در آخر فضائل در حديث ابن عمر عن رسول الله
صلى الله عليه وسلم أرأيتكم ليلتكم هذه رواية مسلم اياه موصولا عن معمر عن الزهري عن
سالم عن ابيه هم قال حدثني عبد الله بن عبد الرحمن الدارمي قال اخبرنا ابو اليمان قال نا شعيب ورواه
الليث عن عبد الرحمن بن خالد بن مسافر كلاهما عن الزهري باسناد معمر كمثل حديثه نهم در آخر كتاب
القدر در حديث ابي سعيد خدري لتركبن سنن من قبلكم حدثني عدة من اصحابنا عن سعيد بن ابي
مريم آزدهم در حديث البراء بن عازب في الصلوة الوسطى سيزدهم در رجم از حديث ابو هريرة في الذي
اعترف على نفسه بالزنا ورواه الليث ايضا عن عبد الرحمن بن خالد بن مسافر عن ابن شهاب بهذا الاسناد
چهاردهم در كتاب الامارة از حديث عوف بن مالك خيار ائمتكم الذين يحبونهم شيخ ابن صلاح تعقب كرده
حديث دوم چهاردهم را اسقاط كرده ميفرمايد فهي اذن اثنا عشر لا اربعة عشر شيخ ابن حجر در تقريب ياد از
هشتصد كس از مجاهيل كه در صحاح سته و ديگر كتب معتبره احاديث اهل سنت روايات از آنها وارد يافته ذكر كرده
از آنجمله چند كس در ينمقام مذكور ميشود منهم ابراهيم بن ابي ميمونة الحجازي روى عنه ابو داود وابن ماجة
واسحق بن محمد الانصاري روى عنه ابو داود والترمذي في الشمائل واسحق بن يزيد الهذلي المدني
روى عنه ابو داود والترمذي وابن ماجة واسماعيل بن رباح السلمي روى عنه ابو داود والنسائي
والترمذي في الشمائل والمسود بن ثعلبة الكندي الشامي روى عنه ابو داود وابن ماجة وانس بن
حكيم الضبي البصري روى عنه ابو داود وابن ماجة واياس بن ابي رملة الشامي روى عنه ابو داود
والنسائي وابن ماجة وتبيع بن سليمان ابو عديس روى عنه ابو داود وابن ماجة وثابت الانصاري
روى عنه ابو داود والترمذي وابن ماجة وحاتم بن ابي نصر القنسريني روى عنه ابو داود وابن
ماجة وحارث بن عمرو بن اخي المغيرة بن شعبة الثقفي روى عنه ابو داود والترمذي وحارث بن
مخلد الزرقي الانصاري روى عنه ابو داود والنسائي وابن ماجة حبيب بن يسار الكندي روى عنه الترمذي
والنسائي حبيب بن يساف روى عنه النسائي حجاج بن عبيد روى عنه ابو داود وابن ماجة حرث

رجل من بني عذري روى عنه ابو داود وابن ماجة حشين الحميري الحبراني روى عنه ابو داود وابن ماجة حكم بن مصعب المخزومي الدمشقي روى عنه ابو داود والنسائي وابن ماجة حكيم بن شريك بن نملة الكوفي روى عنه البخاري في الادب المفرد حميد الشامي بن ابي حميد الحمصي روى عنه ابو داود وابن ماجة في التفسير خليل بن عبد الله روى عنه ابن ماجة زميل بن عباس اسدي اخرج له ابو داود والنسائي زياد الطائي روى عنه الترمذي سعد مولى ال ابي بكر اخرج له البخاري في الادب المفرد سعيد بن زياد الانصاري المدني اخرج له البخاري تعليقا وابو داود والنسائي سعيد بن ابي سعيد الانصاري اخرج الترمذي وابن ماجة سلمة بن عبد الله الخطمي المدني اخرج له البخاري في الادب المفرد وابن ماجة سلمة بن محمد بن عمار بن ياسر العنسي مدني اخرج له ابو داود وابن ماجة سليمان بن جابر الهجري اخرج له الترمذي والنسائي سمرة بن سهم القرشي الاسدي اخرج له الترمذي والنسائي وابن ماجة ضبارة بن عبد الله بن مالك بن ابي سليل الحضرمي ابو شريح الحمصي اخرج له البخاري في الادب المفرد وابو داود والنسائي وابن ماجة عامر ابو رملة شيخ لابن عوف اخرج له اصحاب السنن الاربعة عبد الله بن راشد الزوفي ابو الضحاك البصري اخرج له ابو داود والترمذي وابن ماجة عبد الله بن ابي عتاب الحجازي اخرج له البخاري في الادب المفرد عبد الله بن عثمان بن عبيد الله بن عبد الرحمن بن سمرة اخرج له البخاري في الادب المفرد عبد الله بن عثمان الثقفي اخرج له ابو داود والنسائي عبد الله بن كنانة بن عباس بن مرداس السلمي اخرج له ابو داود وابن ماجة عبد الله بن مرة الزرقي الانصاري المدني اخرج له النسائي عبد الله بن نافع العمياء اخرج له اصحاب السنن الاربعة عبد الله بن يعقوب بن اسحق المدني اخرج له ابو داود والترمذي عبد الله الحنفي ابو بكر البصري اخرج له اصحاب السنن الاربعة عبد الحميد بن سلمة الانصاري اخرج له النسائي وابن ماجة عبد بن ابي يزيد وقيل ابن يزيد اخرج له ابو داود والنسائي عبد الرحمن بن الاخنس الكوفي اخرج له ابو داود والترمذي عبد الرحمن بن جرهد الاسلمي اخرج له ابو داود عبد الرحمن بن عجلان البصري اخرج له البخاري في الادب المفرد وابو داود وعبد الرحمن بن قرط اخرج له النسائي وابن ماجة عبد الرحمن بن قيس بن محمد بن اشعث بن قيس الكندي الكوفي اخرج له ابو داود وعبد الرحمن بن ابي كريمة والد اسمعيل السدي اخرج له ابو داود والترمذي عبيد الله بن عبد الرحمن بن رافع الانصاري اخرج له ابو داود والترمذي والنسائي عبيد الله

عبدالله بن نزاع الجلابي الانصاري اخرج له الترمذي والنسائي عبيدالله عن موسى بن طلحة وعنه ليث بن
ابي سليم اخرج له البخاري في الادب المفرد عبيد بن عمير مولى ابن عباس اخرج له ابوداود عبيدا ابو حبيب
البصري اخرج له ابوداود والنسائي عروة المزني شيخ الحبيب بن ابي ثابت اخرج له ابوداود والترمذي
وابن ماجة علي بن ابي عبد اخرج له ابوداود والنسائي في مسند علي عمارة بن ثوبان الحجازي اخرج له البخاري
في الادب المفرد وابوداود وابن ماجة عمارة بن غراب اليحصبي اخرج له البخاري في الادب المفرد وابوداود
وعمر بن حرملة او ابن ابي حرملة اخرج له ابوداود والترمذي عمرو بن بجدان العامري البصري ابو قلابة
اخرج له اصحاب السنن الاربعة عمرو بن جراد القيمي اخرج ابن ماجة عمرو بن عثمان بن هاني مولى عثمان
اخرج له ابوداود وابن ماجة عياض بن هلال الانصاري وقيل هلال بن عياض اخرج له البخاري
ومسلم واصحاب السنن الاربعة عيسى بن عبد الاعلى بن عبد الله بن ابي فروة الاموي اخرج له ابوداود
وابن ماجة فضاء بن خالد الجهضمي البصري اخرج له ابوداود والترمذي وابن ماجة فضيل بن مسلم اخرج
له البخاري في الادب المفرد قاسم بن فياض بن عبد الرحمن الابناوي اخرج له ابوداود والنسائي قدامة
بن وبرة العجلي البصري اخرج له ابوداود والنسائي قرة بن موسى الهجيمي ابو الهيثم البصري اخرج له البخاري
في الادب المفرد والنسائي كثير بن زاذان النخعي الكوفي اخرج له الترمذي وابن ماجة كعب المدني ابو عامر
اخرج له الترمذي وابن ماجة كنانة بن عباس بن مرداس السلمي اخرج له ابوداود وابن ماجة محمد
بن ابراهيم الباهلي البصري اخرج له الترمذي وابن ماجة محمد بن ثابت عن ابي هريرة اخرج له الترمذي
وابن ماجة محمد بن حبيب الجرامي اخرج له البخاري في خلق افعال العباد محمد بن حصين القيمي اخرج له الترمذي
وابن ماجة محمد بن خالد القرشي اخرج له الترمذي ابوداود في المراسيل محمد بن ركانة بن عبد يزيد
المطلبي اخرج له ابوداود والترمذي محمد بن عبد الله بن السائب الجرمي اخرج له ابوداود والنسائي
محمد بن عبد الرحمن مولى بني زهرة وقيل هو ابن ثوبان اخرج له مسلم محمد بن علي القرشي عن نافع اخرج
له البخاري في الادب المفرد محمد بن مالك بن المنتصر اخرج له البخاري في الادب المفرد محمد بن ابي موسى
اخرج له البخاري في الادب المفرد محمد بن فلان بن طلحة شيخ لابن ابي ذيب اخرج له البخاري في الادب
المفرد مالك بن ابي مليك اخرج له البخاري في الادب المفرد وابوداود مثنى بن عبد الرحمن الخزاعي اخرج له
ابوداود والنسائي مثنى بن يزيد البصري او المدني اخرج له ابوداود والنسائي مسلم بن صفوان اخرج له

الترمذي وابن ماجة مسلم غير منسوب عن علي اخرج له البخاري في الادب المفرد المطوس اخرج له
اصحاب السنن الاربعة منصور بن نعمان اليشكري ابو حفص البصري اخرج له البخاري في الصحيح تعليقا موسى
بن جبر الانصاري المدني مولى بني سلمة نزيل مصر اخرج له ابو داود وابن ماجة موسى بن سرجس المدني
اخرج له النسائي وابن ماجة موسى بن سعد مدني مولى ال ابي بكر اخرج له البخاري في الادب المفرد موسى
بن فلان بن انس بن مالك اخرج له الترمذي وابن ماجة مومل بن وهب الله المخزومي اخرج له البخاري
في الادب المفرد نافع بن محمود بن ربيع الانصاري المدني نزيل بيت المقدس اخرج له البخاري في جزو
القراءة وابو داود والنسائي نافع مولى عامر بن سعد اخرج له مسلم نسي الكندي الشامي اخرج له ابو داود
ابن ماجة نصير بن عمر بن يزيد الاسدي ابو عمر اخرج له البخاري في الادب المفرد نصر بن علقمة ابو المغيرة
اخرج له البخاري في الادب المفرد نعيم بن يزيد اخرج له البخاري في الادب المفرد نوف بن فضالة بن
امراة كعب مستور اخرج له البخاري ومسلم هاني بن ابي هاني اخرج له البخاري في الادب المفرد واصحاب
السنن الاربعة هشام بن اسمعيل المكي اخرج له ابو داود والترمذي والنسائي وهب بن عثمان بن
المخزومي المدني مستور اخرج له البخاري في الصحيح تعليقا وهب بن مانوس مستور اخرج له ابو داود والنسائي
يحيى بن ابي سفيان بن الاخنس الاخنسي اخرج له ابو داود وابن ماجة يحيى بن قيس الكندي اخرج له
البخاري في الصحيح تعليقا وابو داود يحيى بن مقدام بن معدي كرب اخرج له ابو داود والنسائي وابن
ماجة يزيد بن كعب العوذي اخرج له ابو داود والنسائي يعقوب بن سلمة الليثي مدني اخرج له ابو داود
وابن ماجه يونس بن سليم الصنعاني اخرج له الترمذي والنسائي ابو بكر بن عبد الله الثقفي الاصبهاني
اخرج له البخاري في الادب المفرد وابو بكر بن يحيى بن نضر الانصاري المدني اخرج له البخاري في الادب
المفرد وابن ماجة ابو رزيق مدني اخرج له البخاري في الادب المفرد ابو زيد المخزومي مولى عمرو بن حريث
اخرج له ابو داود والترمذي وابن ماجة ابو سعيد الحبراني اخرج له ابو داود وابن ماجة ابو سعيد
الحميري الشامي اخرج له ابو داود والنسائي ابو عبد العزيز اخرج له البخاري في الادب المفرد ابو عذرة
اخرج له ابو داود والترمذي وابن ماجة ابو العشراء اسامة بن مالك اخرج له اصحاب السنن الاربعة
ابو عمر المنبهي الحمي او البجلي اخرج له البخاري في الادب المفرد وابن ماجة ابو عمرو بن محمد بن حريث اخرج
له ابو داود وابن ماجة ابو المبارك اخرج له الترمذي وابن ماجة ابو مريم الثقفي اخرج له ابو داود

ابو داود والبخاري في رفع اليدين ابو مطر شيخ الحجاج بن ارطاة اخرج له البخاري في الادب المفرد والترمذي

والنسائي ابو المعتمر بن عمرو بن رافع المدني اخرج له ابو داود وابن ماجة ابو موسى عن وهب بن منبه

اخرج له ابو داود والنسائي والترمذي ابو وقاص شيخ لابي النعمان اخرج له ابو داود والترمذي

ابو يزيد الضني اخرج له النسائي وابن ماجه فهؤلاء كلهم مجاهيل مع جماعة اخرى كثيرة لا تكاد تحصى

كثرة وقد روى عنهم شيوخهم المعبر عنهم بالجماعة كابي عبد الله محمد بن اسمعيل بن ابراهيم بن المغيرة

الجعفي البخاري وابي الحسين مسلم بن الحجاج بن المسلم القشيري النيسابوري وابو داود سليمان بن

الاشعث بن اسحق بن بشير بن شداد بن عمران الازدي السجستاني وابي عيسى محمد بن عيسى بن سورة

بن موسى بن الضحاك السلمي الترمذي وابي عبد الرحمن احمد بن شعيب بن علي بن سنان بن بحر بن دينار

النسائي وابي عبد الله محمد بن يزيد ماجة الربعي مولاهم القزويني في صحاحهم التي اوجبوا العمل

بما فيها وزعموا انها توجب العلم القطعي وفي غيرها من الكتب نص على ذلك جمع من علمائهم قال

الفاضل الناصب عجب انست كه اخبار بين ايشان از جماعة روايت كنند كه علماي رجال ايشان انها را تكذيب

كرده اند ودر روايت از روي تاريخ مثل عبد الله بن سكان الذي روى عن ابي عبد الله عدة احاديث اورد ها

محمد بن يعقوب في الكافي وابن بابويه في الفقيه وابو جعفر الطوسي في التهذيب وغيرهم وقال النجاشي لم يثبت

انه روى عن ابي عبد الله عليه السلام شيئاً وهذا من الامور المشهورة عند الامامية ومن هذا

القبيل محمد بن عيسى الذي يروي عن محمد بن محبوب وغيره وقال ابو عمرو الكشي نصر بن صباح يقول

ان محمد بن عيسى اصغر سناً من ان يروي عن محمد بن محبوب ومثل هذا محمد بن عيسى بن عبيد بن يقطين

حكى محمد بن بابويه القمي عن ابن الوليد انه قال ما تفرد به محمد بن عيسى من حديث يونس وكتبه

لا يعتمد عليه ومثل هذا محمد بن احمد بن يحيى بن عمران الاشعري القمي طعن فيه النجاشي وغيره

وقالوا انه يروي عن الضعفاء ولا يبالي عمن اخذه ويعتمد المراسيل انتهى اقول وبتعيين چند وبه مردود است

اول آنكه آنچه در باب عبد الله بن سكان گفته است از قبيل بناء الفاسد على الفاسد است زيرا كه عبد الله بن مسكان از

اجلاء اصحاب حضرت ابي عبد الله عليه السلام واز آن جماعت است كه فرقه حقه اجماع نموده اند بر اقرار بفقه آنها وبر

تصحيح ما يصح عنهم چنانچه شيخ جامي قدس سره العزيز در حواشي حبل المتين تصريح باين فرموده ودیگر محققين

علماي رجال نيز تصريح باين نموده اند فاضل استرابادي از خلاصه نقل نموده وهو ممن اجتمعت العصابة

١٦٥

محمد بن عيسى بن عبيد بن يقطين ... مثل محمد بن احمد بن يحيى بن عمران الاشعري القمي فانه طعن فيه النجاشي وغيره وقالوا انه يروي عن الضعفاء ولا يبالي عمن اخذ ويعتمد المراسيل

علی تصحیح ما یصح عنهم و تصدیقهم بما یقولون و اقروا لهم بالفقه من جملة اصحاب ابی عبدالله علیه السلام
و از روی و اسیخ عنهم و نیز در اصل عشره بثبوت پیوسته که او احادیث بسیار بلا واسطه از حضرت امام همام علیه السلام
روایت کرده است و در جمیع احوال ابتمایة امامیه و غیر ایشان که در زمان سعادت نشان حضرت صادق علیه السلام ثابت
شده بودند این روایات موجود است لیکن از انجا که بنابر اجلال و اعظام حضرت امام بلاحظه اینکه مبادا در حکم
حضرت جاری شود بسی در حضرت نظر تعظیم و احترام خدام آستان ملائک آشیان قصوری واقع شود حضور آن
امام علیه السلام کمتر میرسید غالبا بواسطه روایت میکرد چنانچه کشی باین معنی نص نموده و در کتب متداوله
موجود است فاضل استرابادی در تلخیص الاقوال میفرماید کان من اروی اصحاب ابی عبدالله و زعم ابو النضر
محمد بن مسعود ان ابن مسکان کان لا یدخل علی ابی عبدالله علیه السلام شفقة ان لا یوفیه حق
اجلاله فکان یسمع من اصحابه و یابی ان یدخل علیه اجلالا و اعظاما له علیه السلام لاجرم
بعضی را از راه قلت تتبع اشتباه واقع شده گمان نموده اند که او اصلا روایت از انحضرت ندارد و بعضی زعم
نموده اند که بغیر حدیث من ادرک المشعر فقد ادرک الحج حدیثی دیگر از انحضرت نشنیده این هر دو زعم باطل
و نامسموع است زیرا که روایات بسیار که بلا واسطه از انجناب روایت نموده است در کتب اصول موجود است ۱۹۴
و کلینی و شیخ ابو جعفر طوسی از ان کتب روایت کرده اند غرض اینکه این زعم که ناشی از غفلت و قلت تتبع است فاسد است
و انچه بران مترتب باشد نیز فاسد خواهد بود مقرر آنکه از انچه ذکر کردیم واضح گردید که محققین علمای رجال قائلند
بسماع عبدالله بن مسکان از حضرت صادق علیه السلام و روایت او از انحضرت بلا واسطه بلکه بوقوع روایت او
از انحضرت در مواضع غیر عدیده لیکن بسبب کمتر حاضر شدن او بحضور فائض النور اشتباه واقع شده توهم عدم
سماع او یا سماع او یک حدیث را از انحضرت نموده اند پس روایت نمودن از عبدالله بن مسکان محمد در نماز جمعه
که عبدالله بن مسکان از حضرت صادق علیه السلام گاهی بغیر واسطه روایت میکند و گاهی بواسطه این امر
در میان روات کثیر الوقوع است صحابه نیز از انحضرت علیه و آله السلام گاهی بیواسطه و گاهی بواسطه روایت
میکردند سوای صحابه دیگر روات هم از مشایخ خود گاهی بغیر واسطه روایت میکردند و گاهی بتوسط دیگر مثلا عمر
بن ابی زائده که از رجال صحیح بخاری و صحیح مسلم است از شعبی سماع دارد و با وجود آن گاهی خود انچه می شنید روایت
میکرد و گاهی ابن ابی السفر و زکریا از شعبی میشنید و مسموعات این هر دو را بواسطه این دو کس از شعبی
روایت میکرد چنانچه نووی در شرح صحیح مسلم تصریح بآن فرموده هذه عبارته حدثنی محمد بن حاتم ثنا اسحق بن

۱۶۵

بن منصور ثنا عمر بن ابی زائدة عن الشعبی عن عروة بن مغیرة عن ابیه قال الحافظ ابو علی النیسابوری هکذا روی لنا عن مسلم اسناد هذا الحدیث عن عمر بن ابی زائدة من جمیع الطرق لیس بینه و بین الشعبی احد و ذکر ابو مسعود ان مسلم بن الحجاج خرجه عن ابی حاتم عن اسحق عن عمر بن ابی زائدة عن عبد الله بن ابی السفر عن الشعبی هکذا قال ابو بکر الجوزقی فی کتابه الکبیر و ذکر البخاری فی تاریخه ان عمر بن ابی زائدة قد سمع من الشعبی و انه کان یبعث ابن ابی السفر و زکریا الی الشعبی یسالانه هذا اخر کلام ابی علی انتهی و نیز در صحیح بخاری و صحیح مسلم و دیگر صحاح سته و غیر آن روایات از جماعتی واقع است که در سماع آنها از شیوخ ایشان که روایت از ایشان میکنند اختلاف واقع شده است اکثر محققین ایشان منکر روایت و منکر سماع او از مروی عنه هستند و این امر از کثرت بحدی است که احصای آن بدفاتر طوال می باید بحکم ما لا یدرک کله لا یترک کله بذکر چند شاهد مبادرت نموده از آنجمله در صحیح مسلم آورده حدثنی هرون بن سعید الایلی و احمد بن عیسی قالا حدثنا ابن وهب قال اخبرنی مخرمة بن بکیر عن ابیه عن سلیمان بن یسار عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال علی بن ابی طالب ارسلنا المقداد و این طریق نیز روایت از مخرمه بن بکیر نموده است و او از پدرش روایت کرده حال آنکه محققین فن رجال روایت او را از پدرش انکار مینمایند و در این امر تکذیب او نموده و دارقطنی و نسائی و احمد بن حنبل و علی بن مدینی که از اکابر و اعاظم علمای فن رجال اند منکر روایت او از پدرش هستند و میگویند که از کتاب پدرش بغیر سماع روایت میکند و علی بن مدینی اتفاق اهل مدینه را برین تقدمه ذکر کرده است بلکه خودش نیز انکار سماع خود از پدر خود کرده نووی در شرح صحیح مسلم فرموده هذا الاسناد مما استدرکه الدارقطنی و قال حماد بن خالد سالت مخرمة هل سمعت عن ابیک فقال لا و قد خالفه اللیث عن بکیر فلم یذکر فیه ابن عباس و تابعه مالک عن ابی النضر هذا کلام الدارقطنی و قال النسائی ایضا فی سننه مخرمة بن بکیر لم یسمع عن ابیه شیئا و روی النسائی هذا الحدیث من طرق بعضها طریق مسلم هذه المذکورة و فی بعضها عن اللیث بن سعید عن بکیر عن سلیمان بن یسار قال ارسل علی المقداد هکذا اتی به مرسلا نیز نووی میفرماید و قد اختلف العلماء فی سماع مخرمة عن ابیه فقال مالک رحمه الله لمخرمة ما حدثت به عن ابیک سمعته منه فحلف بالله لقد سمعته قال مالک و کان مخرمة رجلا صالحا و کذا قال معن بن عیسی ان مخرمة سمع من ابیه و ذهب جماعات الی انه لم یسمعه قال احمد بن حنبل لم یسمع مخرمة عن ابیه شیئا انما یروی عن کتاب ابیه قال موسی

بن سلمة قلت لمخرمة حدثك ابوك فقال لم ادركه ولكن هذه كتبه قال ابو حاتم مخرمة صالح الحديث

انكان سمع عن ابيه قال علي بن المديني ولا اظن مخرمة سمع من ابيه كتاب سليمان بن يسار ولعله سمع

الشيء اليسير ولم اجد احدا بالمدينة يخبر عن مخرمة انه كان يقول في شيء من حديثه سمعت ابي

وانا بجملہ ابو سلام است که از ابو مالک اشعری سماع او از روی تواریخ معتبره بوضوح نپیوسته در صحیح مسلم روایت

ابو سلام از ابو مالک بلا واسطہ وقوع یافته حیاتہ چنانچہ حدثنا اسحق بن منصور ثنا حبان بن هلال ثنا

ابان ثنا يحيى ان زيدا حدثه ان ابا سلام حدثه عن ابي مالك الاشعري نووی گفته هذا الاسناد

مما تكلم فيه الدارقطني وغيره فقالوا سقط فيه رجل بين ابي سلام وابي مالك والساقط عبد الرحمن

بن غنم قالوا والدليل على سقوطه ان معوية بن سلام رواه عن اخيه زيد بن سلام عن جده

ابي سلام عن عبد الرحمن بن غنم عن ابي مالك الاشعري هكذا اخرجه النسائي وابن ماجة وغيرهما

نووی در جواب میگوید ویمکن ان یجاب عن هذا بان الظاهر من حال مسلم انه علم سماع ابي سلام لهذا

الحديث من ابي مالك فيكون ابو سلام سمعه من ابي مالك وسمعه ايضا من عبد الرحمن بن غنم عن ابي

مالك ورواه مرة عنه ومرة عن عبد الرحمن عنه نیز در صحاح سته عن مکحول عن ابي هريرة واقع است با آنکه

دارقطنی تصریح فرموده که مکحول ابی هریره را ندیده و حدیث از و نشنیده مناوی در فیض القدیر فرموده قال

الدارقطني مكحول لم ير ابا هريرة وقال ابن حجر ان مكحولا لم يسمع عن ابي هريرة نیز در ترمذی وقوع یافته

عن سعيد بن ابي هند عن ابي موسى الاشعري حال آنکه سعيد بن ابي هند از ابو موسی حدیث نشنیده چنانچه

دارقطنی فرموده ان سعيد بن ابي هند لم يسمع من ابي موسى ابن ابي حاتم نیز در کتاب مراسیل تصریح باین معنی کرده

نیز در کتب ایشان الزهري عن ام عبد الله الدوسية واقع است قال الدارقطني ولم يسمع الزهري عن الدوسية

نیز در صحاح ایشان واقع است مكحول عن ابي امامة قال ابن عساكر وغيره مكحول لم يسمع عن ابي امامة

قال الذهبي في المهذب ان مكحولا لم يلق ابا امامة نیز در طریق طبرانی عقبة بن خالد السكوني عن محمد بن

الحارث ورود یافته هیثمی گفته ان عقبة بن خالد السكوني لم اجد له من محمد بن الحارث سماعا

نیز در کتب احادیث ایشان الحسن عن ابي هريرة وارد است حال آنکه خود علمای ایشان تصریح فرموده انه لم يصح

سماعه منه و در طرق بزار عن ابن ابي فديك عن علي امير المؤمنين ورود یافته وقالوا ان ابن ابي فديك

لم يسمع من علي و در طرق ابن ماجه عبد الملك عن الربعي واقع است واعله ابو حاتم وقال البزار كابن حزم

بلغ المقابلة بالبلدة ۱۲ منه

اختلف في اسم ابي مالك الاشعري وقيل عبيد وقيل كعب بن عاصم وقيل عمرو

اسمه عبد الرحمن بن غنم الاشعري بعثه عمر الى الشام يفقه الناس ۱۲ منه

١٦٨

حزم لا يصح لان عبد الملك لم يسمعه عن ربعي و ربعي لم يسمعه من حذيفة در طرق ابو داود وعيسى بن
فائد عن سعد بن عبادة وارد است وقال ابن ابي حاتم لم يثبت سماعه من سعد ولم يدركه انتهى
نيز در طريق طبراني معلى بن زياد عن معاذ مرفوع يافته قال الهيثمي رجاله رجال الصحيح غير المعلى بن زياد
وهو لم يسمع من معاذ نيز در طبراني الحسن البصري عن عمار بن ياسر واقع است ومنذري وعلائي تصريح نموده
ان الحسن لم يدرك عمارا و در طريق ترمذي عن خالد بن معدان عن معاذ بن جبل مرفوع قال البغوي
منقطع لان خالد بن معدان لم يدرك معاذا نيز در كتب صحاح فاطمة بنت المنذر بن الزبير بن العوام عن
ام سلمة وارد است وقال جمع ان فاطمة لم تلق ام سلمة ولم تسمع منها ولا من عائشة وان تربت في حجرها
و در طريق حلية مكحول عن ابي ايوب وارد است مناوي در فيض القدير فرموده و مكحول لم يصح سماعه عن ابي ايوب
نيز در طرق صحاح مكحول عن عنبسة واقع است قال ابو زرعة مكحول لم يسمع من عنبسة و در طريق طبراني اسحق
بن يحيى عن عبادة بن الصامت وارد شده قال الهيثمي لم يدرك عبادة نيز در طرق ابن ماجه وابو داود وحاكم
عطا بن يسار عن معاذ مروي يافته قال البزار لا يعلم انه سمع منه و در طرق بيهقي عكرمة عن عمر بن الخطاب
169 واقع است قال الحاكم عكرمة لم يسمع عمر و در طريق احمد قتادة عن عبد الله بن بريدة واقع شده وصدر
مناوي فرموده ولا يعرف له سماعا منه نيز در طرق طبراني عن الضحاك عن ابن عباس واقع است قال الزين
العراقي والضحاك لم يسمع من ابن عباس و در طرق احمد وابو داود وابن ماجه سلمة بن محمد بن عمار بن ياسر عن جده
وارد است قال البخاري لم يسمع عن جده و در طرق ابن ماجه عبد الحميد بن سالم عن ابي هريرة مروي يافته
قال في الميزان عن البخاري لا يعرف لعبد الحميد سماع من ابي هريرة و در طرق طبراني عوام بن حوشب عن
عبد الله بن ابي اوفى وارد شده قال الهيثمي لا اعلم العوام سماعا عن ابي اوفى نيز در طرق احمد ابو بكر بن حفص
عن سعد بن ابي وقاص آمده قال الهيثمي ابا بكر بن حفص لم يسمع من سعد نيز در بعض كتب ما ويت ابي الاشعث يزيد
بن ربيعة عن ابي الاشعث عن ثوبان واقع است در شرح بزدوي گفته قالوا روى هذا الحديث يزيد بن ربيعة
عن ابي الاشعث عن ثوبان ويزيد بن ربيعة مجهول لا يعرف له سماع عن ابي الاشعث انما يروي ابو الاشعث
عن ابي اسماء الرحبي عن ثوبان نيز عبد الله بن مسكين در باب مماثل نعمان بن بشير است كه ابو الحسن قابسي يحيى بن
معين از اهل مدينه نقل كرده اند انه لا يصح للنعمان سماع من النبي صلى الله عليه وسلم و در شرح بزدوي گفته
ان نعمان بن بشير لم يسمع من رسول الله صلى الله عليه وسلم الا حديثا واحدا وهو قوله صلى الله

عليه وسلم ان في الجسد مضغة اذا صلحت صلح سائر الجسد واذا فسدت فسد سائر الجسد الا وهي
القلب با وصف ان صحاح اهل سنت روايات بسيار از وى روايت كرده اند از انجمله در صحيح بخارى شش حديث از مرويات
او روايت نموده در بعض صحبت رسول الله صلى الله عليه وسلم واقع است الجواب الجواب سوم آنكه قطع نظر
از تصريحات علماى فن بر كثرت روايت عبد الله بن مسكان از حضرت ابو عبد الله عليه السلام و بر تقدير تسليم و تنزل
ميگوئيم كه غاية ما في الباب آنست كه عبد الله بن مسكان اين روايات را از حضرت ابو عبد الله عليه السلام بطريق سماع
روايت كرده باشد و مذهب او قبول مراسيل و حجيت آن بود و اين معنى شناعتى ندارد و مذهب حنفيه نيز همين است و زياده
تحقيق اين مقام انشاء الله تعالى بعد باندك فاصله بمعرض بيان آيد بحول الله تعالى وحسن توفيقه فلينتظره
چهارم آنكه تشنيع بر محمد بن عيسى بن جعفر بسبب او از اهل البيت روايت او از يونس نيز مبنى بر مذهب ضعيف مرجوح است
زيرا كه در سن تحمل يعنى سماع و فرا گرفتن حديث از شيخ در ميان علماى اصول فريقين اختلاف واقع است مذهب صحيح
آنست كه سماع و اخذ از شيخ موقوف بر سنى نيست بلكه ملاك آن بر تميز است كه عبارت از فهم خطاب و رد جواب بر وجه آن
باشد و اين امر باختلاف طبائع و تفاوت مراتب استعداد اشخاص بحال درجه مختلف است پس كسى كه مميز و متوجه
بفهم خطاب و رد جواب باشد او را سماع و اخذ حديث از شيخ صحيح است اگرچه كمتر از پنج ساله باشد و اگر چنين نباشد ١٧٠
تحمل حديث او را صحيح نيست اگرچه سنش از پنجاه سال در گذشته باشد در نخبة الفكر و شرح الشرح لملا علي قاري مذكور است
والاصح اعتبار سن التحمل بالتميز وهو فهم الخطاب ورد الجواب على وجه الصواب ونحو ذلك بحيث ارتفع
من حال من لا يعقل مثله قال النووي والعراقي فمن فهم الخطاب ورد الجواب كان مميزا صحيح السماع وان كان
دون خمس سنين والا فلا يصح سماعه وان كان ابن خمسين سنة هذا في السماع اي دون الحضور للبركة والاجازة
بعد الاهلية وقد جرت عادة المحدثين اي خلفا وسلفا وقديما وحديثا باحضارهم الاطفال
مجالس الحديث يكتبون لهم انهم حضروا ولا بد في مثل ذلك من اجازة المسمع بكسر الميم اي الشيخ
لهم اجازة خاصة او عامة ومنع قوم رواية الصبي مطلقا قال العراقي وهو خطاء مردود عليهم
لان الحسنين وغيرهما ممن تحمل في حال صباه قبل الناس روايتهم من غير فرق بين ما تحملوه
قبل البلوغ وبعده ولذلك كان اهل العلم يحضرون الصبيان مجالس العلم ويعتدون بروايتهم بعد
البلوغ كما زرون شارح بخارى ميفرمايد وبلغنا عن ابراهيم بن سعد الجوهري قال رايت صبيا في
اربع سنين قد حمل الى المامون قد قرأ القرآن ونظر في الراي غير انه اذا جاع بكى قال الحافظ

الحافظ ابو عبدالله بن محمد الاصبهانی حفظت القرآن ولی خمس سنین وحملت الی ابی بکر بن المقری لاسمع منه
ولی اربع سنین قال بعض الحاضرین لا تسمعوا له فيما قرأه فانه صغير فقال لی ابن المقری اقرأ سورة
الكافرون فقرأتها ولم اغلط فيها فقال ابن المقری اسمعوا له والعهدة علی انتهی اجمالا قدح در روایت راوی صغر
سن او در حالت تحمل از جمله اسباب قادحه در روایت راوی نیست چنانچه محققین علمای اصول فقه تصریح بآن فرموده اند
ودر اصول بزدوی وشرح آن چنین مذکور است ولا يقدح الصغر عند التحمل فی الرواية اذا ثبت الاتقان
عند التحمل نیز فرموده فاذا كان السماع قبله ای قبل البلوغ والرواية بعده فلا باس فی تحمله لکونه مميزا
ولا فی روايته لکونه عاقلا الا ترى ان الشهادة بعد البلوغ مقبولة بالاجماع وان كان التحمل
قبل البلوغ فكذا الرواية ويدل عليه اجماع الصحابة قبول خبر ابن عباس وابن الزبير والنعمان بن
بشير وغيرهم من احداث الصحابة من غير فرق بين ما تحملوه بعد البلوغ وقبله وقد اتفق السلف
والخلف على احضار الصبيان مجالس الرواية واسماعهم الاحاديث وقبول رواية ما تحملوه فی الصبا
بعد البلوغ ثم قيل اقل مدة يصير الصبی فيها اهلا للتحمل اربع سنين لحديث محمود بن الربيع حفظت
مجة مجها رسول الله صلی الله عليه وسلم فی وجهی من دلو كانت معلقة من دارهم وكان ابن اربع سنين او ١٧١
خمس سنين والاصح ان لا تقدير ودر نسخ اصول بزدوی محمد بن ربيع واقع است وصحیح محمود بن ربیع است چنانچه در
صحيح بخاری وقوع یافته قسطلانی بعد شرح حدیث محمود بن ربیع گفته وفی الحديث من الفقه جواز احضار
الصبيان مجالس الحديث واستدل به ايضا على ان تعين وقت السماع خمس سنين وعزاه عياض
فی الالماع لاهل الصنعة وقال ابن الصلاح وعليه استقر عمل اهل الحديث المتأخرين فيكتبون لابن
خمس فصاعدا سمع وان لم يبلغها حضر او احضر وحكى القاضی عياض ان محمودا حين عقل المجة كان ابن
اربع ومن ثم صحح الاكثرون سماع من بلغ اربعا لكن بالنسبة لابن العربی خاصة اما ابن العجمی فاذا بلغ سبعا
قال فی فتح الباری وليس فی هذا الحديث ما يدل على تسميع من عمره خمس سنين بل الذی ينبغی فی ذلك
اعتبار الفهم فمن فهم الخطاب سمع وان كان دون خمس سنين والا فلا ودر بیان اصول میفرماید الشرط الثانی التكليف
فلا يقبل رواية الصبی لانه لا وازع له عن الكذب فلا يحصل الثقة بقوله وقول الفاسق اوثق من قول
الصبی وهو مردود فكيف الصبی ولان الصبی لو اقر فی حق نفسه باقراره لا يقبل فكيف فی حق غيره اما اذا كان
طفلا عند التحمل مميزا بالغا عند الرواية فيقبل لان الخلل قد اندفع بين تحمله وادائه ويدل على جوازه

اجماع الصحابة على قوله رواية جماعة عن احداث ناقلي الحديث كابن عباس وابن الزبير وابي الطفيل ومحمود بن الربيع وغيرهم من غير فرق بين ما تحملوه قبل البلوغ او بعده وعلى ذلك درج السلف الصالح من احضار الصبيان مجلس الرواية ومن قبول روايتهم فيما تحملوه في الصغر الا ان لاصحاب الحديث اصطلاحا فيما يكتبونه للصغير فاذا كان طفلا او غير مميز فانهم يكتبون له حضورا ومتى كان ناشئا مميزا كتبوا له سماعا ولقد كثر ذلك فيما بينهم حتى صاروا يكتبون الحضور للطفل الصغير جدا انتهى

بجز انكه مثل اين در روايات و روايات اهل سنت نيز واقع است كه بعض طعن بران ميزنند كه او مى گويد انه

و محققين طعن شاعر را از درجه اعتبار ساقط دانسته التفاتى بدان نموده حكم بصحت جميت اين روايت كرده اند

در اصول بزدوى مذكور است و ذلك اي الحديث الذي طعن فيه بصغر راويه عند التحمل مثل حديث عبد الله بن ثعلبة بن صعير العذري انه قال خطبنا رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال ادوا عن كل حر وعبد صغير او كبير نصف صاع من بر او صاعا من تمر او صاعا من شعير فقالوا هذا الحديث لا يعادل حديث ابي سعيد الخدري رضي الله عنه كنا نخرج زكوة الفطر صاعا من طعام او صاعا من شعير او صاعا من تمر او صاعا من اقط او صاعا من زبيب لان ابا سعيد من اكابر الصحابة وعبد الله بن ثعلبة من اصاغرهم فانه راى النبي صلى الله عليه وسلم يوم الفتح وهو صغير وهذا الطعن باطل لما ان كثيرا من الصحابة تحملوا في صغرهم وقبل ذلك منهم بعد الكبر والشافعي اخذ بحديث النعمان بن بشير في اثبات حق الرجوع للوالد فيما يهب لولده وقد روي انه نحله ابوه غلاما وهو ابن سبع سنين فعرفنا ان مثل هذا لا يكون طعنا عند الفقهاء ولذلك قدمناه اي ولان الصغر لا يقدح في الرواية قدمنا حديث عبد الله بن ثعلبة على حديث ابي سعيد الخدري رضي الله عنه لانهما اي الحديثين استويا في الاتصال بالنبي عليه السلام لان حديث عبد الله مع صغره مثل حديث ابي سعيد في صحة السند على ان عند اصحاب الحديث حديث ابي سعيد من قبيل الموقوف فانهم قالوا قول الصحابي كنا نفعل كذا كنا نقول كذا ان لم تضف الى زمان رسول الله صلى الله عليه وسلم فهو من قبيل الموقوف فان اضافه الى زمانه فكذلك عند الاسماعيلي وجماعة وعند الحاكم ابي عبد الله وغيره من قبيل المرسل وحديث ابي سعيد من القسم الاول وهذا اي حديث عبد الله اثبت متنا اي ادل على المعنى وابعد من الاحتمال من حديث ابي سعيد لانه ذكر الحنطة

الحديث مع القصة فقال خطبنا رسول الله صلى الله عليه وسلم ادّوا صدقة الفطر الحديث
وذلك دليل الاتفاق فيه ذكر الامر ممن هو مفترض الطاعة وهو رسول الله صلى الله عليه
وسلم وليس حديث ابي سعيد كذلك لان القصة لم تذكر فيه وهو ايضا حكاية فعلهم
لانه قال كنا نخرج ذلك ليس بموجب وليس فيه ايضا بيان ان اداء كل الصاع كان بطريق الوجوب
فيجوز ان يكون اداء نصفه بطريق الوجوب واداء الباقي بطريق التبرع وانضاف الى ذلك
اى الى حديث عبد الله حديث ابن عباس رضي الله عنهما وهو ما روي انه قال اخرجوا صدقة
صومكم فرض رسول الله عليه السلام امر هذه الصدقة صاعا من تمر او شعير او نصف صاع
قمح على كل حر او مملوك ذكر او انثى صغيرا وكبيرا انتهى وبعض قبيصه بن عقبه شيخ بخاري را در روايت
او از سفيان ثوري بصغر سنش جرح نموده اند قسطلاني در احوال او ميگويد قبيصة بن عقبة ابن محمد ابو عامر
السواى الكوفي المختلف في توثيقه من جهة كونه سمع من سفيان الثوري صغيرا فلم يضبط فهو
حجة الا فيما رواه عنه لكن احتجاج البخاري به في غير موضع كاف انتهى ملخص كلام است كه محمد بن عيسى
بن عبيد يقطين ثقه جليل القدر كثير الروايه وحسن التصانيف است از حضرت ابو جعفر ثاني عليه السلام ۱۷۳
بطريق مكاتبه ومشافهه روايت ميكند وفضل بن شاذان او را بسيار دوست ميداشت ومدح وثناى او مينمود
وميفرمود كه محمد بن عيسى در اقران خود مثل ونظير ندارد وليكن از انجا كه در صغر سن از محمد بن محبوب تحمل حديث
وسماع آن نموده بود وهچنين در صغر سن او را از يونس اجازت حاصل شده بود وبنابر آن كما او قائل بصحت تقسيم
سماع واجازت بود وچنانچه مذهب محققين فن يقين است بعد بلوغ باداى مسموعات ومجازات قيام مينموده است
ولیكه در سماع بر تميز وجرد فهم خطاب ورد جواب وجه صواب اكتفا ميكرد در سماع نزد او حلول سن بلوغ
بلكه ما فوق ان معتبر بود واجازت مشهور را معتبر نميدانست در روايت او از محمد بن محبوب واجازت يونس جرح
نموده ابن بابويه وشيخ تتبع او نموده ودر حقيقت اين طعن از درجه اعتبار ساقط است چه در سماع بنابر مذهب صحيح
اعتبار تميز است هرگاه شخصى را تميز وفهم خطاب ورد جواب ووجه صواب ميسر شد سماع او جائز است اگرچه سنش به پنج
سالگى نرسيده باشد واگر اين مرتبه او را حاصل نشود سماعش صحيح نيست اگرچه سنش از پنجاه در گذشته باشد وهچنين در باب اجازت
نيز تعيين سنى معتبر نيست در شرح الفيه فرموده اما الاجازة للصبي فلا يخلو اما ان يكون مميزا او لا فان كان
مميزا فالاجازة له صحيحة كسماعه وان تقدم نقل خلاف ضعيف في صحة سماعه وانه لا يعتد به

وان كان غير مميز فاختلف فيه فحكى الخطيب ان بعض اصحابنا قال لا يصح الاجازة لمن لا يصح سماعه
له قال وسالت القاضي ابا الطيب الطبري هل يعتبر في صحتها سنه او تمييزه كما يعتبر في صحة سماعه
فقال لا يعتبر ذلك فذكرت له الخطيب قول بعض اصحابنا المتقدم فقال يصح ان يجيز للغائب ولا يصح سماعه
قال الخطيب وعلى هذا رأينا كان شيوخنا يجيزون للاطفال الغيب عنهم من غير ان يسألوا عن
مبلغ اسنانهم وحال تمييزهم واحتج لذلك بان الاجازة انما هي اباحة المجيز للمجاز له ان يروي عنه
والاجازة يصح للعاقل وغير العاقل قال ابن الصلاح كانهم رأوا الطفل اهلا لتحمل هذا النوع ليؤدي
بعد حصول اهليته لبقاء الاسناد انتهى وبعضى كم طعن و تغلو كرده اند نيز مردود است زيراكه قوليكه دلالت بر غلو
داشته باشد از و منقول نيست چنانچه محققين تصريح بان فرموده اند فاضل مجلسى در رجال روضة المتقين فرموده محمد بن
عيسى بن عبيد بن يقطين ابو جعفر جليل في اصحابنا ثقة عين كثير الرواية حسن التصانيف روى عن
ابي جعفر الثاني صلوات الله وسلامه عليه مكاتبة ومشافهة وذكر ابو جعفر بن بابويه عن ابن
الوليد انه قال ما تفرد به محمد بن عيسى من كتب يونس وحديثه لا يعتمد عليه ورايت اصحابنا ينكرون
هذا القول ويقولون من مثل ابي جعفر محمد بن عيسى سكن بغداد وقال ابو عمرو الكشي نصر بن الصباح ١٧٣
يقول ان محمد بن عيسى بن عبيد اصغر في السن عن ان يروي عن ابن محبوب قال ابو عمرو وقال القتيبي كان
الفضل بن شاذان يحب العبيدي ويثني عليه ويمدحه ويميل اليه يقول ليس في اقرانه مثله وبحسبك هذا
الثناء من الفضل رحمه الله له كتب روى عنه الحميري في الخلاصة الاقوى عندي قبول روايته والذي
يخطر بالبال ان تضعيف الشيخ باعتبار تضعيف ابن بابويه وتضعيفه باعتبار ابن الوليد كما صرح به
مرارا وتضعيف ابن الوليد لكون اعتقاده انه يعتبر في الاجازة ان يقرء على الشيخ او يقرأه الشيخ
ويكون السامع فاهما لما يرويه وكان لا يعتبر الاجازة المشهورة بان يقول اجزت لك ان تروي
عني وكان محمد بن عيسى صغير السن لا يعتمد ان على فهمه عند القراءة ولا على اجازة يونس له ولهذا
ضعفه وانت خبير بانه لا يشترط ذلك بل يكفي الاجازة في الكتب بل لا يحتاج في الكتب المتواترة الى
الاجازة فلهذا الاشتراط ضيق على نفسه كما ضيق بعض من عاصرناه رحمهما الله في امثاله والحق احق
بالاتباع واما ذكر غلوه فذكره الشيخ بقيل ولم ينقلوا عنه ما يشعر بذلك بل من تتبع كتب الاخبار
جميعا لم يطلع على شيء يوجب طرح خبره مع ان مدار الشيخ على النقل عنه وعلى العمل بخبره كما مر

كما هو غير خفي على احد بل مدار المصنف ايضا الا ان يقول ما يعمل عليه ليس بمتفرد به في النقل وح
لا يوجد خبر كذلك والله تعالى يعلم انتهى ششم آنكه كلام او نص است بر تغاير محمد بن عيسى راوى محمد بن محبوب با محمد
بن عيسى بن عبيد بن يقطين و اين معنى خبطى است ناشى از عدم اطلاع و جهل او احوال رجال اماميه مشرف نشدن او
بمطالعه كتب قوقه ضرحيه و جميع كتب رجال اماميه نص بر اتحاد واقع است راوى محمد بن محبوب همان محمد بن عيسى بن
عبيد بن يقطين است محل نزد هم مغايرت مطلقا نيست چنانچه عبارت فاضل مجلسى باندك تفاوت مذكور شده نص
قاطع است درين معنى تفاوت ايضاح را بذكر عبارت مجمع الاقوال في اسماء الرجال تصنيف فاضل استرابادى نيز
مبادرت نموده شد ميفرمايد محمد بن عيسى بن عبيد بن يقطين مولى بنى اسد بن خزيمة ابو جعفر العبيدى
اليقطينى و دينى اختلف علماء نا في شانه الى ان قال و في جش محمد بن عيسى بن عبيد الله بن يقطين
بن موسى مولى بنى اسد بن خزيمة ابو جعفر جليل في اصحابنا ثقة عين كثير الرواية حسن التصانيف روى
عن ابى جعفر الثانى عليه السلام مكاتبة و مشافهة ذكر ابو جعفر ابن بابويه عن ابن الوليد انه
قال ما تفرد به محمد بن عيسى من كتب يونس و حديثه لا يعتمد عليه و رايت اصحابنا ينكرون هذا القول
ويقولون من مثل ابى جعفر محمد بن عيسى سكن بغداد قال ابو عمرو الكشى نصر بن الصباح يقول ان محمد بن عيسى ١٧٥
بن عبيد بن يقطين اصغر في السن ان يروى عن ابن محبوب قال ابو عمرو قال القتيبى كان الفضل بن شاذان
رحمه الله يحب العبيدى و يثنى عليه و يمدحه و يميل اليه و يقول ليس في اقرانه مثله و بحسبك هذا الثناء
من الفضل انتهى هفتم آنكه محمد بن احمد بن يحيى بن عمران بن عبيد الله بن سعد بن مالك الاشعرى ثقه
جليل القدر كثير الرواية است علماى رجال توثيق او نموده اند و از افاضل محدثين است كتب بسيار تاليف نموده از انجمله
كتاب الملاحم و كتاب الطب كتاب مقتل الحسين عليه السلام و كتاب الامامة و كتاب المزارات و كتاب نوادر الحكمة او كه
از نفائس كتب است مشتمل بر چند كتاب است باين تفصيل كتاب التوحيد كتاب الوضوء كتاب الصلوة كتاب الزكاة كتاب
الصوم كتاب الحج كتاب النكاح كتاب الطلاق كتاب الانبيا كتاب مناقب الرجال كتاب فضل العرب كتاب فضل العجم
والفرس كتاب الوصايا و الصدقة كتاب النحل و الهبة كتاب السكنى كتاب الاوقاف كتاب الفرائض كتاب النذور
والايمان و الكفارات كتاب العتق و التدبير و الولاء و المكاتب و امهات الاولاد و كتاب الحدود و الديات و الشهادات
كتاب القضايا و الاحكام و طعن بر و بتعمد مراسيل و روايت از ضعفا و عدم مبالات او در روايات يعنى روايت او
از مخالفين مذهب خدوش مانند وهب بن منبه كه از رجال اهل سنت است و مانند محمد بن عبد الله بن مهران كه بعض نوهم

نموده اند که او از ثقات است ضعیف و محل بحث است بچند وجه اول آنکه تعمد مراسیل از اسباب قادح در روایت راوی نیست
زیرا که در قبول و حجیت مراسیل در میان علمای اصول فقه اختلاف است نزد رئیس الفقهای اهل سنت ابوحنیفه کوفی
و مالک بیک روایت از احمد بن حنبل و اکثر متکلمین مرسل حجت است و اهل ظاهر و جماعت از ائمه حدیث مرسل را اصلا قبول
نمیکنند و بعض مانند شافعی و من تبعه حجیت آنرا مشروط میدانند باقتران مرسل بچیزی که تقویت آن باشد مانند آنکه معتضد شود
بآیه یا بسنت مشهوره و قول صحابی و نظایر آن یا امت آنرا تلقی بقبول نموده باشند یا از حال مرسل معروف باشد که روایت
نمیکند مگر از کسیکه در عدالت از جهالت و غیر آن نبوده باشد یا در ارسال آن دو عدل ثقه شریک باشند بشرط آنکه شیوخ آنها
مختلف باشند یا اتصال آن بوجه دیگر ثابت شده باشد یا آنکه غیر مرسل آنرا مسند روایت نموده باشد یا مرسل
در موضع دیگر باسناد ذکر کرده باشد و در میان علمای امامیه نیز در این باب خلاف است اکثر علما حجت نمیدانند
مگر در صورتیکه از حال مرسل معلوم شده باشد که ارسال نمیکند مگر از ثقه یا اتصال آن بطریق دیگر معلوم باشد و بعض
حجت میدانند و در مسلم گفته المرسل قول العدل قال علیه السلام کذا وهو ان کان من الصحابی یقبل اتفاقا
ولا اعتداد بمن خالف وان کان من غیره فالاکثر ومنهم الائمة الثلثة یقبل مطلقا حتی قیل من
اسند فقد احالك ومن ارسل فقد تکفل لك ابن حبان یقبل من القرون الثلثة وائمة النقل والا ١٧٩
وجمهور المحدثین بعد المائتین لا یقبل مطلقا والشافعی الا ان عضد باسناد او ارسال آخر او قول
صحابی او اکثر العلماء او عرف انه لا یرسل الا عن ثقة وطائفة من المتاخرین منهم ابن الحاجب وابن الهمام
یقبل من ائمة النقل مطلقا وهو المختار لنا جزم العدل العالم بنسبة المتن الیه علیه السلام یقتضی
تعدیله الاصل قال النخعی اذا قلت حدثنی فلان عن عبدالله فهو الذی سمیته واذا قلت قال عبدالله
فغیر واحد وقال الحسن متی قلت لکم حدثنی فلان فهو حدیثه ومتی قلت قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم فمن سبعین فاکثر و در شرح اصول بزدوی گفته و تمسك من قبله بالاجماع والدلیل المعقول اما الاجماع
فمن وجهین احدهما اتفاق الصحابة رضی الله عنهم علی قبول المرسل فانهم اتفقوا علی روایات ابن عباس
رضی الله عنهما مع انه لم یسمع من النبی صلی الله علیه وسلم الا اربعة احادیث لصغر سنه کذا
ذکر الغزالی و ذکر شمس الائمة الا بضعة عشر حدیثا و صرح بذلك فی حدیث الربوا فی النسیئة حیث
قال حدثنی به اسامة بن زید وروی ان رسول الله صلی الله علیه وسلم ما زال یلبی حتی رمی
جمرة العقبة فلما رجع قال حدثنی به اخی الفضل بن العباس وروی ابن عمر من صلی علی جنازة

جنازة فله قيراط الحديث ثم اسنده الى ابو هريرة وروى ابو هريرة واسنده الى الفضل كما
ذكره في الكتاب حديث الترمذي كم رفعه ايضا ونعمان بن بشير لم يسمع من رسول الله صلى الله
عليه وسلم الا حديثا واحدا وهو قوله صلى الله عليه وسلم ان في الجسد بضعة اذا صلحت
صلح سائر الجسد واذا فسدت فسد سائر الجسد الا وهي القلب ثم كثرت روايته عن رسول الله
صلى الله عليه وسلم ولما ارسل هؤلاء وقبل الصحابة رضي الله عنهم مراسيلهم ولم يرو عن احد
منهم انكار ذلك او تفحص انه رواه عن رسول الله صلى الله عليه وسلم بواسطة او بغير واسطة
صار ذلك اجماعا منهم على جواز ذلك ووجوب قبوله فان قيل نحن نسلم ذلك في الصحابة ونقبل
مراسيلهم لثبوت عدالتهم قطعا بالنصوص وانما الكلام فيمن بعدهم قلنا لا فرق بين صحابي مرسل
وتابعي مرسل لاعدالتهم وتثبت بشهادة الرسول ايض خصوصا اذا كان الارسال من وجوه
التابعين مثل عطاء بن ابي رباح من اهل مكة وسعيد بن المسيب من اهل المدينة وبعض
الفقهاء السبعة ومثل الشعبي والنخعي من اهل الكوفة وابي العالية والحسن البصري من اهل البصرة
ومكحول من اهل الشام فانهم كانوا يرسلون ولا يظن بهم الا الصدق فقال الحسن كنت اذا اجتمع لي ١٧٧
اربعة من الصحابة على حديث ارسلته ارسالا وعنه انه قال متى قلت لكم حدثني فلان فهو حديثه
ومتى قلت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم سمعته من سبعين او اكثر وقال ابن سيرين ما كنا
نسند الحديث الى ان وقعت الفتنة وقال الاعمش قلت لابراهيم اذا رويت لي حديثا عن
عبد الله فاسنده لي فقال اذا قلت لك حدثني فلان عن عبد الله فهو الذي روى لي ذلك واذا قلت
لك قال عبد الله فقد رواه لي غير واحد انتهى آنچه در شرح اصول بزدوی گفته قال الشيخ في شرح التقويم انا اجمعنا
ان مراسيل الصحابة انما قبلت لكونه عدلا لا لكونه صحابة كما قبلت شهادتهم وصار اجماعهم
حجة لذلك ثم شهادة غيرهم من العدول مقبولة واجماع كل عصر بوجود العدالة يوجب قبول
ارسالهم ايضا بوجود العدالة والثاني ان من زمان الرسول عليه السلام الى يومنا هذا يرسلون من غير
تحاش وامتناع وملئوا الكتب من المراسيل ولم يرو ان احدا من الامة انكر عليهم ولم يزل العلماء من
سلفهم وخلفهم يقولون قال رسول الله كذا وقال فلان كذا ولو كان مردودا لامتنعوا من روايته
ولو نكروا عليه وكان ذلك اجماعا منهم يعنى جماعتى كه مراسيل را مقبول ميدانند هنگام فقارنس منعقد سه

ولا يبالى عمن اخذ نيز از اينها بنا وحد در روايت نيست چه روايت از ضعفا و غلط از اينها از اكثر محدثين بلكه جميع اينها واقع
وعيبى و شناعتى در ان نيست چه مرويات ضعفا لازم نيست كه همه اش ضعيف باشند و در مرويات اين اشخاص احاديث
صحاح و حسان نيز ميباشند و اهل حفظ و اتقان بعضى را از بعض تميز كرده در كتب خود روايت ميكنند نيز گاهى ايراد
روايت ضعفا در متابعات و شواهد ميباشد نه در اصول و گاهى براى حصول علو اسناد نيز ايثار طريق ضعيف ميكنند
و گاهى بجهت تقويت حديث صحيح فرد حديث ضعيف مذكور مينمايند تا بانضمام طريق صحيح با طريق ضعيف تقويت
حاصل شود و وجوه ديگر در مباحث سابقه سبق ذكر يافت فليتذكر نيز شعبى با وجود اعتراف بضعف راوى و اتهام او
روايت از ان راوى ضعيف ميكرد و اين عمل در محدثين اهل سنت شائع و ذائع بود نووى در شرح مسلم گفته الثالثة قد
ذكر مسلم فى هذا الباب ان الشعبى روى عن الحارث الاعور و شهد بانه كاذب و عن غيره حدثنى فلان و كان
متهما و عن غيره الرواية عن المغفلين و الضعفاء و المتروكين فقد يقال لم حدث هؤلاء الايمة عن
هؤلاء مع علمهم بانهم لا يحتج بهم و يجاب عنهم باجوبة احدها انهم رووها ليعرفوها و ليبينوا ضعفها
لئلا يلتبس فى وقت عليهم او على غيرهم او يتشككوا فى صحتها الثانى ان الضعيف يكتب حديثه ليعتبر به
او يستشهد كما قدمنا فى فصل المتابعات لا يحتج به على انفراده الثالث ان روايات الراوى الضعيف يكون 179
فيه الصحيح و الضعيف و الباطل فيكتبونها ثم يميز اهل الحفظ و الاتقان بعض ذلك من بعض و ذلك سهل عليهم
معروف عندهم و بهذا احتج سفيان الثورى حين نهى عن الرواية عن الكلبى فقيل له انت تروى عنه فقال
انا اعلم صدقه من كذبه الرابع انهم قد يروون عنهم احاديث فى الترغيب و الترهيب و فضائل الاعمال و القصص
و احاديث الزهد و مكارم الاخلاق و نحو ذلك مما لا يتعلق بالحلال و الحرام و سائر الاحكام و هذا الضرب
من الحديث يجوز عند اهل الحديث و غيرهم التساهل فيه و روايته ما سوى الموضوع منه و العمل به
لان اصول ذلك صحيحة مقررة فى الشرع معروفة عند اهله و على كل حال فان الايمة لا يروون عن الضعفاء
شيئا يحتجون به على انفراده فى الاحكام فان هذا شئ لا يفعله امام من ايمة المحدثين و لا محقق من غيرهم
من العلماء و اما فعل كثير من الفقهاء او اكثرهم ذلك و اعتمادهم عليه فليس بصواب بل قبيح جدا و ذلك لانه ان كان
لا يعرف ضعفه لم يحل له ان يحتج به لانهم متفقون على انه لا يحتج بالضعيف فى الاحكام و ان كان يعرف
ضعفه لم يحل له ان يهجم على الاحتجاج به من غير بحث عنه بالتفتيش عنه ان كان عارفا او بسؤال
اهل العلم به ان لم يكن عارفا و الله اعلم انتهى با آنكه در صحيح بخارى و صحيح مسلم كه نزد اهل سنت اصح الكتب بعد

کتاب است که از ضعفا و مجاهیل و نظائر آنها بسیار واقع است چنانچه در مباحث سابقه بمعرض بیان آمده و
توجیهاتی که علمای اهل سنت در روایت آنها نموده در روات محمد بن احمد بن یحیی نظائر آن نیز جاری است مثلاً
رجال ضعیف که محمد بن احمد بن یحیی از آنها روایت کرده معدودی بیش نیستند محمد بن الولید آنها را از رجال نوادر الحکمه
استثنا فرموده در کتب رجال اسامی آنها بتفصیل مذکور است فاضل استرابادی در تلخیص الاقوال میفرماید محمد بن احمد
بن یحیی بن عمران بن عبد الله بن سعد بن مالک الاشعری القمی ابو جعفر کان ثقة فی الحدیث الا ان
اصحابنا قالوا کان یروی عن الضعفاء ویعتمد المراسیل ولا یبالی عمن اخذ واما علیه فی نفسه طعن فی شیء
صه جش جلیل القدر کثیر الروایة ست صه وکان محمد بن الحسن بن الولید یستثنی من روایة محمد بن احمد
بن یحیی ما رواه عن محمد بن موسی الهمدانی او عن رجل او عن بعض اصحابنا او عن محمد بن یحیی المعاذی
او عن ابی عبد الله الرازی الجاموارانی او عن ابی عبد الله السیاری او عن یوسف بن السخت او عن وهب
بن منبه او عن ابی علی النیسابوری او عن ابی یحیی الواسطی او عن محمد بن علی الصیرفی ابو سمینه او یقول
فی حدیث او کتاب ولم اروه او عن سهل بن زیاد الادمی او عن محمد بن عیسی بن عبید باسناد منقطع
او عن احمد بن هلال او عن محمد بن علی الهمدانی او عبد الله بن محمد الشامی او عبد الله بن احمد الرازی
او احمد بن الحسین بن سعید او عن احمد بن بشیر الرقی او عن محمد بن هارون او عن ممویه بن معروف او محمد
بن عبد الله بن مهران او ینفرد به الحسن بن الحسین اللؤلؤی او جعفر بن محمد بن مالک او یوسف بن الحارث
او عبد الله بن محمد الدمشقی قال ابو العباس بن نوح وقد اصاب شیخنا ابو جعفر محمد بن الحسن بن الولید
فی ذلک کله وتبعه ابو جعفر بن بابویه علی ذلک الا فی محمد بن عیسی بن عبید فلا ادری ما رایه فیه
لانه کان علی ظاهر العدالة والثقة جش روی عنه سعد ومحمد بن یحیی واحمد بن ادریس لم ومحمد بن
علی بن الحسن عن ابیه عنه وقال محمد الا ما کان فیها من تخلیط وهو الذی یکون فی طریقه محمد بن موسی
الهمدانی الی آخر من تقدم وزاد او یقول روی او عن الهیثم بن عدی او جعفر بن محمد الکوفی وقال
او یقول وجدت فی کتاب ولم اروه ولم یقل فی حدیث وقال فی محمد بن عیسی بن عبید باسناد
منقطع ینفرد به انتهی وبعضی از اینها در کتب رجال توثیق اینها واقع شده و برخی نزد محمد بن احمد بن یحیی ثقه بودند
و بنا بر اعتقاد خود در حق آنها از اینها روایت نموده بالجمله همه مواضع استثنا قریبا سی موضع است اشخاصیکه در صحیح
بخاری و صحیح مسلم متکلم بضعف اند اضعاف مضاعفت رجال محمد بن احمد بن یحیی هستند چه مطعون بضعف آمد رجالیکه

١٨٠

رجالیکه بخاری بروایت آنها منفرد است بشناو کسی از رجال منفرد صحیح مسلم یکصد و شصت کس اند در شرح الشرح نخبة الفکر از ملا علی قاری مذکور است و اما رجاله ای کتاب البخاري من حیث العدالة والضبط فلان الذین

تکلم بصیغة الماضي المجهول ای طعن فیهم من رجال مسلم اکثر عددا من الرجال الذین تکلم من رجال البخاري فان الذین انفرد البخاري بهم اربعمائة وخمسة وثلاثون رجلا والمتکلم فیهم منهم بالضعف

نحو من ثمانین رجلا والذین انفرد بهم مسلم ستمائة وعشرون رجلا والمتکلم فیهم منهم مائة وستون رجلا علی الضعف کذا ذکره السخاوی این است حال رجال منفرد این هر دو محدث و رجال ضعیف

که مشترک در هر دو کتاب اند علیحده است و درین مقام ذکر اسامی بعضی از رجال صحیح بخاری که در آنها تکلم کرده اند مناسب می نمود فمنهم احمد بن بشر کوفی مولی عمرو بن حریث مخزومی احمد بن شبیب بن سعید حبطی

واحمد بن صالح مصري ابو جعفر طبري احمد بن ابی طیب البغدادی واحمد بن عاصم بلخی واحمد بن عبد الملک حرانی واحمد بن عیسی بن حسان مصري واحمد بن مقدام بن سلیمان عجلی ابو الاشعث

واحمد بن یزید بن ابراهیم حراني ابو الحسن معروف بورتنیس وابان بن یزید عطار وابراهیم بن سعد بن ابراهیم بن عبد الرحمن بن عوف زهري وابراهیم بن سوید بن حیان مدنی وابراهیم

بن طهمان خراسانی وابراهیم بن عبد الرحمن سکسکی ابو اسماعیل بغدادی وابراهیم بن عبد الرحمن بن عبد الله بن ابی ربیعه مخزومي وابراهیم بن منذر حزامي وابراهیم بن یوسف بن اسحاق بن ابی اسحاق

سبیعی وابی بن عباس بن سهل بن سعد ساعدی وازهر بن سعد بن یمان بصري صاحب واسامه بن حفص مدنی واسباط بن محمد قرشي واسباط ابو الیسع بصري واسحاق بن ابراهیم بن یزید ابو نضر

فرادیسی واسحاق بن راشد جزري واسحاق بن سوید بن هبیره عدوی واسحاق بن محمد بن اسمعیل بن عبد الله بن ابي فروه فروی واسرائیل بن موسی ابو موسی بصري واسرائیل بن یونس بن ابی اسحاق

سبیعی واسماعیل بن ابان وراق کوفي شیخ بخاري واسماعیل بن ابراهیم بن معمر قطیعی واسماعیل بن عبد الله بن عبد الله بن ابی اویس واسماعیل بن مجالد بن سعید همداني ابو عمرو کوفی واسید بن

یزید جمال واشهل بن حاتم جمحي مولاهم البصري واملح بن حمید انصاري واوس بن عبد الله ربعی ابو الجوزاء وایمن بن نابل حبشي مکی نزیل عسقلان وایوب بن سلیمان بن بلال مدنی ابو یحیی وایوب

بن عائذ بن مدلج طائی وایوب بن موسی بن عمرو اشدق بن سعید بن عاص اموی وایوب بن نجار

۱۸۱

[illegible] فتح الباري [illegible] رجال البخاري [illegible]

[illegible] روایت [illegible] بخاری [illegible] اصحاب [illegible] التقریب [illegible] وسکون الراء وفتح المثناة الفوقانیة [illegible] النون [illegible] الجیم والزای [illegible] والموحدة [illegible]

حنفي وبدل بن محبر تميمي بصري وبريد بن عبد الله بن ابي بردة بن ابي موسى اشعري وبشر بن
ادم ضرير بغدادي وبشر بن السري ابو عمرو بصري افوه ساكن مكة وبشر بن شعيب بن ابي حمزة
حمصي وبشير بن نهيك سدوسي بصري وبكير بن عمرو معافري مصري وبكر بن عمرو ابو الصديق
بصري ناجي وبيان بن عمرو بخاري عابد شيخ بخاري وثوبة بن اسد عنبري ابو المورع بصري
وثابت بن عجلان انصاري حمصي وثابت بن محمد عابد وثمامة بن عبد الله بن انس بن مالك
وثور بن زيد ديلي مولاهم المدني شيخ مالك وثور بن يزيد حمصي ابو خالد وجرير بن حازم
ابو النضر اسدي بصري وجرير بن عبد الحميد بن قرط ضبي رازي وجعد بن عبد الرحمن
معروف بجعيد مدني وجعفر بن اياس وابو بشر بن ابي وحشية وحاتم بن اسمعيل مدني ابو اسمعيل
حارثي مولاهم وحبيب بن ابي ثابت اسدي كوفي وحبيب بن معلم ابو محمد بصري وحجاج بن محمد بن اعور
مصيصي وحجري بن عمارة بن ابي حفصة ... وحريز بن عثمان حمصي وحسان بن ابراهيم
كرماني وحسان بن حسان ابو علي بن ابي عباد بصري نزيل مكة وحسن بن بشر بن سلم بجلي
182 كوفي وحسن بن ذكوان ابو سلمة بصري وحسن بن صباح بزار ابو علي واسطي وحسن بن عمارة
كوفي وحسن بن مدرك سدوسي وحسن بن موسى اشيب وحسين بن ذكوان معلم بصري
حسن بن حسن بن يسار صاحب عون وحصين بن عبد الرحمن سلمي ابو الهذيل كوفي وحصين
بن نمير واسطي ابو محصن ضرير وحفص بن غياث بن طلق بن معاوية نخعي ابو عمر قاضي كوفي
بن ميسرة عقيلي ابو عمر وصنعاني نزيل عسقلان وحماد بن اسامة ابو اسامة كوفي وحميد بن اسود
ابو الاسود بصري وحميد بن ابي الطويل بصري وحميد بن قيس اعرج مكي ابو صفوان وحميد بن هلال
عدوي ابو نصر وحنظلة بن ابي سفيان جمحي مكي وخالد بن سعد كوفي مولى ابو مسعود انصاري
وخالد بن عبد الرحمن بن بكير سلمي ابو امية وخالد بن مخلد قطواني كوفي وخالد بن مهران
حذاء ابو المنازل بصري وخثيم بن عراك بن مالك غفاري وخلاد بن يحيى بن صفوان سلمي
وخلاس بن عمرو هجري وخليفة بن خياط عصفري ابو عمرو بصري وداود بن حصين مدني وداود
بن رشيد ابو الفضل خوارزمي نزيل بغداد وداود بن عبد الرحمن عطار ابو سليمان مكي وذر بن عبد الله
مرهبي ابو عمرو كوفي وربعي بن يحيى بن مقسم اشناني ابو الفضل بصري ورفيع ابو العالية رياحي ...

۱۸۳

و روح بن عباده قیسی ابو محمد بصری و زنبین بن خربت بصری و زکریا بن اسحاق مکی و زکریا بن ابی زائده
ابو یحیی کوفی و زکریا بن یحیی بن عمر بن حصن بن حمید بن منبه طائی ابو السکین شیخ بخاری و زهیر بن محمد
تمیمی ابو المنذر خراسانی نزیل مکه و زیاد بن ربیع یحمدی بصری مکنی بابو خداش و زیاد بن عبد الله
بن طفیل بکائی عامری کوفی و زید بن ابی انیسه جزری ابو اسامه و زید بن وهب جهنی ابو سلیمان کوفی
و سالم بن عجلان افطس حرانی مولی بنی امیه و سریج بن نعمان جوهری از کبار شیوخ بخاری و سعد
بن اشجعی و سعید بن ایاس جریری بصری و سعید بن ابی سعید مقبری ابو سعد مدنی صاحب ابو هریره
و سعید بن سلیمان واسطی نزیل بغداد و سعید بن عبید الله بن جبیر بن حیه ثقفی جبری و سعید
بن ابی عروبه مهران عدوی ابو النضر بصری و سعید بن فیروز ابو البختری طائی و سعید بن کثیر بن
عفیر ابو عثمان مصری شیخ بخاری و سعید بن ابی هلال لیثی ابو العلاء مصری و سعید بن یحیی
بن صالح لخمی ابو یحیی معروف بسعدان نزیل دمشق کوفی الاصل و سعید بن یحیی بن مهدی حمیری
ابو سفیان واسطی و سلیم بن جبیر ابو یونس مصری و سلیم بن قتیبه و سلمه بن رجاء تمیمی ابو عبد الرحمن
کوفی و سلیمان بن بلال مدنی و سلیمان بن حیان ابو خالد الاحمر کوفی و سلیمان بن داود عتکی
ابو الربیع زهرانی بصری و سلیمان بن کثیر عبدی و سهل بن بکار ابو بشر بصری و سهیل بن ابی صالح ذکوان
السمان و سلام بن مسکین ازدی ابو روح بصری و سلام بن ابی مطیع خزاعی ابو سعید بصری و سیف
بن سلیمان مخزومی مکی و شبابه بن سوار ابو عمرو مدائنی و شبل بن عباد مکی و شبیب بن سعید حبطی
ابو سعید بصری و شجاع بن ولید بن قیس سکونی ابو بدر کوفی و شریک بن عبد الله بن ابی نمر ابو عبد الله
مدنی و شیبان بن عبد الرحمن نحوی و صالح بن صالح بن حی و صخر بن جویریه ابو نافع و طلحه بن عبد الله
بجلی احمسی کوفی و طلحه بن نافع ابو سفیان واسطی مکی صاحب جابر و طلحه بن یحیی بن نعمان بن ابی عیاش
انصاری زرقی و طلق بن غنام کوفی از کبار شیوخ بخاری و عاصم بن ابی النجود مقری ابو بکر و عاصم
بن سلیمان احول بن عبد الرحمن بصری و عاصم بن علی بن عاصم بن صهیب واسطی و عاصم بن عمر بن قتاده
بن نعمان انصاری مدنی و عباد بن راشد تمیمی بصری و عباد بن عباد بن حبیب بن مهلب بن ابی صفره ابو معاویه
و عباد بن عوام بن عمر ابو سهل واسطی و عباد بن یعقوب رواجنی ابو سعید و عباس بن حسین قنطری
و عباس بن ولید نرسی ابو الفضل بصری و عبد الله بن بریده بن حصیب اسلمی و عبد الله بن جعفر

بفتح النون و سکون الرا و سین مهمله

خیلان ثقفی ابو عبد الرحمن و عبد الله بن ذکوان ابو الزناد و عبد الله بن صالح جهنی ابو صالح کاتب اللیث
و عبد الله بن عبیدة ربذی و عبد الله بن عمرو بن حجاج ابو معمر بصری و عبد الله بن علاء بن زبر ربعی
دمشقی و عبد الله بن عیسی بن عبد الرحمن بن ابی لیلی انصاری ابو محمد کوفی و عبد الله بن ابی لبید
ابو المغیرة و عبد الله بن محمد بن ابی الاسود حمید بن الاسود بصری ابو بکر و عبد الله بن ابی نجیح مکی
و عبد الاعلی بن عبد الاعلی بصری سامی و عبد الحمید بن ابی اویس عبد الله بن عبد الله بن اویس اصبحی
ابو بکر و عبد الحمید بن عبد الرحمن ابو یحیی حمانی کوفی و عبد ربه بن نافع کنانی ابو شهاب حناط
کوفی نزیل مدائن و عبد الرحمن بن ثروان ابو قیس اودی و عبد الرحمن بن جابر بن عبد الله انصاری
و عبد الرحمن بن حماد بن شعیث شعیثی بالثاء المثلثة بصری از کبار شیوخ بخاری و عبد الرحمن بن
خالد بن مسافر صاحب زهری و عبد الرحمن بن سلیمان بن عبد الله بن حنظله بن ابی عامر انصاری
معروف با بن الغسیل و الغسیل هو حنظلة و عبد الرحمن بن شریح بن عبد الله بن محمود معافری ابو شریح
اسکندرانی و عبد الرحمن بن عبد الله بن دینار مدنی و عبد الرحمن بن عبد الله بن عبید
بصری ابو سعید بصری نزیل مکه و عبد الرحمن بن عبد الله بن عتبه بن مسعود کوفی مسعودی و ۱۸۲
عبد الرحمن بن عبد الملک بن شیبه ابو بکر حزامی و عبد الرحمن بن غزوان ابو نوح معروف بقراد
و عبد الرحمن بن محمد بن زیاد محاربی ابو محمد کوفی و عبد الرحمن بن ابی الموالی ابو محمد و عبد الرحمن بن
نعم بجلی ابو الحکم کوفی و عبد الرحمن بن نمر یحصبی از اصحاب زهری و عبد الرحمن بن یزید جابر
ازدی و عبد الرحمن بن یونس ابو مسلم مستملی و عبد الرزاق بن همام بن نافع حمیری صنعانی
و عبد السلام بن حرب نهدی ملائی و عبد العزیز بن ابی حازم سلمه بن دینار ابو تمام مخزومی مولاهم
و عبد العزیز بن عبد الله بن یحیی بن عمرو بن اویس بن سعد بن ابی سرح عامری اویسی مدنی
از کبار شیوخ بخاری و عبد العزیز بن عمر بن عبد العزیز بن مروان مدنی نزیل مداینه و عبد العزیز
بن محمد بن عبید دراوردی و عبد العزیز بن مختار بصری و عبد الکریم بن مالک جزری ابو سعید
خضری و عبد الکریم بن ابی المخارق ابو امیه بصری نزیل مکه و عبد المتعالی بن طالب و عبد الملک
بن صباح مسمعی بصری ابو محمد از اصحاب شعبه و عبد الملک بن عمیر کوفی و عبد الواحد بن زیاد
عبدی بصری و عبد الواحد بن عبد الله نصری و عبد الواحد بن واصل ابو عبیده و عبد الوارث

بن سعید الثوری ابو عبیدہ بصری و عبد الوهاب بن عبد المجید ثقفی ابو محمد بصری و عبید الله بن
ابی جعفر فقیہ بصری مکی یا ابو بکر و عبید الله بن عبد المجید حنفی ابو علی و عبید الله بن موسی
بن ابی المختار العبسی مولاهم ابو محمد الکوفی من کبار شیوخ البخاری و عبید بن حمید بن صهیب
ابو عبد الرحمن کوفی و عتاب بن بشیر جزری و عثمان بن صالح سهمی شیخ بخاری و عثمان بن عمر بن
فارس عبدی بصری و عثمان بن غیاث راسبی بصری و عثمان بن فرقد بصری عطار و عثمان بن محمد
بن ابی شیبہ کوفی و عثمان بن مسلم بن جهم مؤذن ابو عمر بصری و عدی بن ثابت انصاری کوفی
و عطا بن سائب بن مالک ثقفی کوفی و عطا خراسانی ذکرہ المزی فی رجال البخاری و عطا
بن ابی میمونہ بصری ابو معاذ ثقفی مولی انس و عفان بن مسلم صفار و عقیل بن خالد ایلی و عکرمہ بن
عبد الله مولی ابن عباس و علی بن جعد بن عبید جوهری ابو الحسن بغدادی و علی بن حکم
بنانی و علی بن ابی هاشم بن طبراخ بغدادی شیخ بخاری و عمر بن ذر همدانی کوفی و عمر بن ابی
زائدہ الوادعی کوفی و عمر بن علی بن عطا بن مقدم مقدمی بصری و عمر بن محمد بن حسن بن زبیر
اسدی معروف بابن التل و عمرو بن ابی سلمہ دمشقی صاحب اوزاعی و عمرو بن سلیم زرقی انصاری
و عمرو بن عاصم کلابی بصری و عمرو بن عبد الله ابو اسحق سبیعی و عمرو بن علی الفلاس و عمرو بن
ابی عمرو مولی مطلب بن عبد الله بن حنطب ابو عثمان مدنی و عمرو بن محمد بن بکیر الناقد ابو عثمان
بغدادی و عمرو بن مرزوق باهلی ابو عثمان بصری و عمرو بن مرۃ جملی کوفی و عمرو بن یحیی بن عمارہ
مازنی انصاری مدنی و عمرو بن یحیی بن سعید بن عمرو اشدق بن سعید بن عاص اموی سعیدی
ابو امیہ و عمران بن حطان سدوسی شاعر مشهور خطیب خوارج و عمران بن مسلم قصیر بصری و عمیر بن هانی
ابو الولید دمشقی و عنبسہ بن خالد ایلی و عوف بن ابی جمیلہ اعرابی بصری و علاء بن مسیب بن رافع
کاهلی کوفی و عیسی بن طهمان الجشمی ابو بکر بصری و غالب بن خطاف قطان ابو سلیمان بصری و فراس
بن یحیی همدانی کوفی صاحب شعبی و فضل بن دکین ابو نعیم کوفی و فضیل بن سلیمان نمیری ابو سلیمان
بصری و فطر بن خلیفہ مخزومی مولاهم و قاسم بن مالک ابو جعفر کوفی و قبیصہ بن عقبہ بن محمد
بن سفیان سوائی کوفی ابو عامر از کبار شیوخ بخاری و قتادہ بن دعامہ بصری تابعی جلیل و قیس بن ابی
حازم بجلی مخضرم و کثیر بن شنظیر ابو قرہ بصری و کلیب بن وائل بکری صاحب ابن عمر و کهمس بن حسن تمیمی

۱۸۵

بصری و محمد بن ابراهیم بن حارث تیمی و محمد بن اسمعیل بن ابی فدیک مدنی و محمد بن بشار بصری معروف
بندار و محمد بن بکر برسانی و محمد بن جحادہ کوفی و محمد بن جعفر معروف بغندر و محمد بن حسن بن
اسد کوفی و محمد بن حسن مزنی واسطی قاضی و محمد بن حکم مروزی شیخ بخاری و محمد بن حمیر حمصی
بن خازم ابو معاویہ ضریر و محمد بن زیاد بن عبداللہ بن زیاد زیادی ابو عبداللہ بصری
بن سابق ابو جعفر بزار از شیوخ بخاری و محمد بن اسد وسی بصری و محمد بن صلت اسدی ابو جعفر از
قدمای شیوخ بخاری و محمد بن صلت ابو یعلی توزی نیز از شیوخ [illegible] محمد بن طلحه بن مصرف
کوفی و محمد بن عبداللہ زبیری ابو احمد و محمد بن عبداللہ بن مثنی بن عبداللہ بن انس بن مالک
انصاری قاضی بصری ابو عبداللہ از قدمای شیوخ بخاری و محمد بن عبداللہ بن مسلم بن عبیداللہ بن
عبداللہ شہاب ابن اخی الزہری و محمد بن عبدالرحمن بن ابی ذئب و محمد بن عبدالرحمن طفاوی
از شیوخ احمد و محمد بن عبدالعزیز رملی ابن واسطی از شیوخ بخاری و محمد بن عبید طنافسی از شیوخ احمد
بن حنبل و محمد بن ابی عدی بصری از شیوخ احمد و محمد بن عمرو بن علقمہ بن وقاص لیثی مدنی از شیوخ مالک
و محمد بن فضل سدوسی ابو الفضل از شیوخ بخاری و محمد بن فلیح بن سلیمان و محمد بن ابی القاسم
طویل کوفی و محمد بن کثیر عبدی از شیوخ بخاری و محمد بن مطرف ابو غسان لیثی مدنی از اقران مالک
و محمد بن میمون ابو حمزہ سکری مروزی و محمد بن یزید کوفی و محمد بن فریابی نزیل قیساریہ از اہل شام
از کبار شیوخ بخاری و مالک بن اسمعیل نہدی و مالک بن سعیر بن خمس کوفی و مبشر بن اسمعیل
حلبی از طبقہ وکیع و محارب بن دثار تابعی و محاضر بن مورع کوفی از مشائخ احمد و محبوب بن محرز
قواریری ابو محرز و مخلد بن یزید حرانی از شیوخ احمد و مروان بن حکم بن امیہ ابن عم عثمان بن عفان
و مروان بن معاویہ فزاری از شیوخ احمد و مسکین بن بکیر حرانی ابو عبدالرحمن از شیوخ احمد و مطرف
بن عبداللہ بن مطرف یساری صاحب مالک و معاذ بن ہشام دستوائی بصری و معاویہ بن اسحاق
بن طلحہ بن عبیداللہ تیمی و معبد بن سیرین الانصاری بصری و معتمر بن سلیمان تیمی ابو محمد و معروف
بن خربوذ مکی من صغار التابعین و معلی بن منصور رازی نزیل بغداد و معمر بن راشد صاحب
زہری و مغیرہ بن عبدالرحمن بن حارث بن عبداللہ بن عیاش بن ابی ربیعہ مخزومی و مغیرہ
بن عبدالرحمن بن عبداللہ بن خالد بن حزام بن خویلد بن اسد اسدی خزاعی و مغیرہ بن

بن مقسم ضبی کوفی و مفضل بن فضاله قتبانی مصری و مقدم بن محمد بن یحیی بن عطا مقدمی
واسطی از شیوخ بخاری مقسم مولی ابن عباس اشتهر بذلک للزومه و هو مولی عبدالله بن حارث
النوفلی و منصور بن عبدالرحمن بن طلحه بن عبدالعزیز بن عثمان بن عبدالدار بن قصی ابن
صفیه عبدری حجبی مکی و منهال بن عمرو اسدی مولاهم الکوفی و موسی بن اسماعیل تبوذکی ابو سلمه
و موسی بن عقبه مدنی از صغار تابعین و موسی بن مسعود ابو حذیفه نهدی از شیوخ بخاری
و موسی بن نافع ابو شهاب حناط و میمون بن سیاه ابو بحر بصری تابعی و نافع بن عمر بن عبدالله
بن جمیل مکی و نعیم بن حماد خزاعی مروزی نزیل مصر و هدبه بن خالد القیسی البصری و هشام
بن حجیر مکی و هشام بن حسان بصری و هشام بن ابی عبدالله و دستوائی و هشام بن عروه
بن زبیر بن عوام قرشی اسدی و هشام بن عمار دمشقی از شیوخ بخاری و هشیم بن بشیر واسطی
و همام بن یحیی بصری و ورقا بن عمر یشکری کوفی نزیل مدائن و وضاح بن عبدالله بن عوانه واسطی
و ولید بن کثیر مخزومی ابو محمد مدنی نزیل کوفه و ولید بن مسلم دمشقی و وهب بن جریر
بن حازم و وهب بن منبه صنعانی و یحیی بن ابی اسحاق بصری و یحیی بن ایوب غافقی بصری
و یحیی بن حمزه حضرمی و یحیی بن ابی زکریا غسانی واسطی ابو مروان و یحیی بن سعید اموی
صاحب مغازی و یحیی بن سلیمان جعفی نزیل مصر و یحیی بن سلیم طائفی ساکن مکه و حافظی
از شیوخ بخاری و یحیی بن عباد ابو عباد بصری و یحیی بن عبدالله بن بکیر مخزومی مصری و یحیی
بن عبدالملک بن ابی غنیه کوفی و یحیی بن ابی کثیر یمامی و یحیی بن واضح ابو تمیله مروزی
و یزید بن ابراهیم تستری و یزید بن عبدالله بن خصیفه کندی و یزید بن عبدالله بن
قسیط لیثی ابو عبدالله مدنی از شیوخ مالک بن انس و یزید بن ابی مریم دمشقی و یزید بن هرون
ابو خالد واسطی و یزید بن ابی یزید ضبعی بصری و یعقوب بن حمید بن کاسب مدنی و یعلی بن عبید بن ابی
امیه کوفی طنافسی و یوسف بن اسحاق سبیعی و یوسف بن یزید بصری ابو معشر البراء و یونس بن
الفرات بصری و یونس بن قاسم حنفی ابو عمر یمامی و یونس بن یزید ایلی صاحب زهری و ابوبکر بن عیاش
کوفی قاری و ابوبکر بن ابی موسی اشعری و سوای این رجال رجال دیگر اند که تعلیقا از ایشان روایت فرموده و ارباب
جرح و تعدیل در ایشان تکلم کرده اند اسامی آنها نیز درین مقام ثبت میشود مثل ابان بن صالح و ابان بن یزید

عطار وابراهیم بن اسمعیل بن مجمع انصاری وابراهیم بن میمون صائغ واسامه بن زید لیثی واسباط
بن نصر همدانی واسحاق بن یحیی واسد بن موسی اموی معروف باسد السنه واشعث بن عبدالله بن
جابر حدانی واشعث بن عبدالملک حمرانی وبشر بن ثابت ابو محمد بصری بزار وبقیه بن ولید
وبکار بن عبدالعزیز بن ابی بکره وحارث بن عبید ایادی وحارث بن عمیر مکی وحریث بن
ابی مطر فزاری وحسن بن صالح بن صالح بن حی وحسن بن عماره کوفی وحسین بن واقد مروزی
وحلیس بن معاویه بن حیده وحماد بن جعد بصری وحماد بن سلمه وربیع بن صبیح سعدی وسعید
بن سعید انصاری وسعید بن داود زنبری وسعید بن زیاد انصاری وسعید بن زید بن درهم
وسفیان بن حسین واسطی وسلیمان بن داود ابو داود طیالسی وسلیمان بن قرم بصری وسماک بن
حرب کوفی وسلامه بن روح ابو روح وشریک بن عبدالله نخعی قاضی کوفی وصالح بن رستم
ابو عامر خزاز بصری وعاصم بن کلیب جرمی وعباد بن منصور ناجی وعبدالله بن بدیل خزاعی
از اصحاب ... وعبدالله بن جعفر بن عبدالرحمن بن مسور بن مخرمه مخزومی وعبدالله بن حسین
ازدی ابو حریز بصری قاضی سجستان وعبدالله بن صالح ابو صالح کاتب اللیث وعبدالله بن
عثمان بن خثیم مکی وعبدالله بن ولید ابو محمد عدنی نزیل مکه وعبدالحمید بن جعفر انصاری
وعبدالحمید بن حبیب بن ابی العشرین دمشقی کاتب اوزاعی وعبدالرحمن بن ابی زناد مدنی
وعبدالرحمن بن عبدالله بن عتبه بن مسعود مسعودی وعبدالعزیز بن ابی حازم مکی وعبدالعزیز
بن المطلب بن حنطب مخزومی وعکرمه بن عمار وعماره بن غزیه انصاری وعمرو بن ابی قیس وعمران
بن داور ابو العوام القطان بصری صاحب قتاده وعیسی بن موسی غنجار البخاری ولیث بن ابی سلیم
کوفی ومحمد بن اسحاق بن یسار ابو بکر الامام فی المغازی ومحمد بن عجلان مدنی ومحمد بن مسلم طائفی
ومبارک بن فضاله ومحاضر بن مورع ومرجا بن رجا بصری وهشام بن سعد مدنی ابو عباد
زید بن اسلم وهلال بن رداد طائی یا کنانی شامی ویحیی بن ایوب بن ابی زرعه بن عمرو بن جریر
بجلی کوفی ویحیی بن عبدالله بن ضحاک بابلتی ابو سعید حرانی ویحیی بن میمون ابو المعلی عطار ویزید
بن ابی زیاد کوفی ویعقوب بن عبدالله اشعری قمی ویعقوب بن محمد زهری مدنی ویونس بن بکیر
وواصل شیبانی کوفی **قال الفاضل الناصب** نیز بعضی از روایات معتبرین ایشان ارسال کنند در اسناد

و اسناد مثال ابن ابی عمیر و نظیری و عبد الله بن المغیرة و حال آنکه ارسال کردن نزد ایشان کبیره است روی
محمد بن یعقوب الکلینی و غیره من الاخباریین عن ابی عبد الله علیه السلام انه قال ایاکم و الکذب
المفترع قیل و ما الکذب المفترع قال ان یحدثک الرجل بالحدیث فتترکه و ترویه عن
الذی حدثک عنه انتهی **اقول** و بالله نستعین آنچه درین مقام از روی قلت تامل در کلام و خبط در فهم مرام
افاده فرموده مردود است بچند وجه **اول** آنکه لا نسلم که مراد ازین حدیث شریف نهی از ارسال است چه معنی
حدیث اینست که دور باشید از کذب مفترع و گفته شد کدام است یا رسول الله کذب مفترع فرمود اینست
که شخصی چیزی روایت بکند با تو از شخصی تو آن شخص را از میان بیندازی و روایت بکنی از آنکس که او روایت
از آنکس نموده است و ظاهر است که معمول در روایت الفاظی است که شایع در آن است که سمعت و اخبرنی
و امثال آن باشد پس در وقت روایت اگر آنکس بگوید خبر داد مرا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و یا شنیدم
من از آنحضرت این معنی کذب صریح است و از جمله محرمات است و اگر روایت بکند بلفظی که موهم اخبار و سماع شنیده
تدلیس است هر چند کذب در آن متحقق نیست لیکن از آنجا که موهم کذب است اجتناب از آن اولی است و نهی
در حدیث ازین جهت تنها است بلکه مخصوص بصورت اول است که در آن کذب متحقق میشود و فاضل مجلسی
در لوامع صاحبقرانی میفرماید مثلا آنکه شخصی زمان شیخ بهاء الدین رحمه الله تعالی را در یافته باشد
و حدیثی از شاگردان شیخ شنیده باشد و گوید که شیخ چنین گفته است این تدلیس است اما اگر بگوید که از شیخ
شنیده ام و نشنیده باشد این دروغ صریح است نعوذ بالله منها و این نوع نقل مسمی است بکذب مفترع بنا بآنکه
منقول است از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که زنهار دور باشید از کذب مفترع گفتند یا ابن رسول الله
کذب مفترع کدام است حضرت فرمود که آنست که شخصی نقل کند بتو از شخصی تو آن شخص را از میان بیندازی
و بگویی که فلانی چنین گفته است و در لغت افتراع بکارت بردن است گویا که بکارت دروغ را اول تو بردی
محصل که حدیث منقطع بنا بر اصطلاح اصولیین امامیه بر سه قسم است کذب مفترع و مدلس و مرسل زیرا که اگر واسطه
را حذف نموده اسناد حدیث بشیخ بکند باین عنوان که از شیخ شنیدم یا خبر داد مرا شیخ و مانند این این قسم را کذب
مفترع گویند و اگر حذف واسطه بنهجی باشد که موهم سماع باشد آن تدلیس است و اگر موهم نباشد ارسال و
عنعنه قسم اول است که کذب در آن متحقق میشود و قسیم ارسال و تدلیس است چنانچه محققین تصریح بآن فرموده اند
و در وجه تسمیه اختلاف است بعضی گفته اند که مشتق است از افتراع که بمعنی بکارت بردن است و جمعی از متتبعین

فرموده لعله ماخوذ من الفرع بمعنی العلو قال ابن الاثیر فی النهایة وفرع کل شیء اعلاه ومنه حدیث
قیام رمضان فما کنا ننصرف الا مع فروع الفجر وفی حدیث علیه السلام ان لهم فراعها
والفراع ما علا من الارض وارتفع فکان هذا المحدث یرید ان یجعل حدیثه مفترعا ای تفعا
بهذه الحیلة لما یحسن کل شیء ومرادی فرموده التفسیران لا یخلوان عن تکلف والصواب ان یقال
الافتراع بمعنی التفرع فانه فرع قوله علی صدق الراوی بان قال فی نفسه اذ رواه الفرع
عن الاصل فقد قاله الاصل فیجوز لی ان اسنده الی الاصل فاسنده الیه وانما کان کذبا لانه
غیر جازم بصدوره عن الاصل ولعل الفرع قد کذب علیه او سهی فی نسبته الیه ولا بد من
تجویز ذلک فلا یحصل له الجزم فهو کاذب فی قوله وان قدرنا ان الاصل قد قاله کما ان المنافقین
کانوا کاذبین فی شهادتهم بالرسالة لانهم کانوا غیر جازمین به وانما کان کذبا مفترعا لانه
فرع علی کذب مقدر ولعله لم یکن کذبا تمویلیس بکذب صریح بل هو کذب مفترع کما
انه صدق مفترع ومن ضبط المفترع من الاقتراع بالقاف بمعنی الاختیار فاعله صحف انتهی
بالجمله در حدیث شریف نهی از صورت اول است که بگوید اخبرنی یا سمعت که درینصورت کذب فی الحقیقت ١٩٠
تحقیق نیست وبر تقدیر تنزل مراد تدلیس است در صورتیکه مدلس روایت بعبارتی بکند که موهم اخبار وسماع باشد
دوم آنکه بر تقدیر تنزل وفرض تسلیم آنکه مراد نهی از ارسال باشد کبیره بودن ارسال در حیز منع است زیرا که
اگر این حکم را مبنی بر نهی از آن ساخته ظاهر البطلان است زیرا که نهی درین مقام نهی تنزیهی است چه اجماع است
بر تجویز ارسال فی الجمله واقع شده غایت ما فی الباب آنست که ترک اولی خواهد بود چنانچه از حضرت امیر المومنین
علیه السلام منقول است که چون حدیثی را نقل کنید مسند سازید بآن کسیکه او بشما روایت کرده است پس اگر
راست باشد ثوابش از برای شما است واگر دروغ است گناهش بر او است وبر هر حال شما راست گفته اید
که فلانی گفته است واگر نسبت دهید بالاتر شاید آن شخص دروغ گفته باشد شما نیز دروغ گو خواهید بود واگر
بگوئید از آن شخص روایت کرده ام یا شما از جمعی روایت کنید که معلوم باشد که شما آنها را ندیده اید دروغ
نگفته اید ولیکن چون احتمال دروغ دارد اولی آنست که از آنکه شنیده اید روایت کنید کذا فی اللوامع واگر کبیره
بود فش بنا بر تسمیه آن بکذب مفترع متفرع ساخته است این وهم نیز مضمحل است زیرا که اولا کبیره بودن جمیع
دروغها ممنوع است وبر تقدیر تسلیم در صورت ارسال اصلا کذبی در واقع ونفس الامر متحقق نمیشود وکذب

191

وکذب تقدیری مناط اعتبار نیست وارتکاب کذب تقدیی را کسی معصیت نگفته چه جای کبیره ومن ادعی فعلیه البیان سوم انکه شافعی قرره الله للبس اخو الکذب وشبه فرموده ولان ازنی احب الی من ان ادلس بنابرین قول تدلیس بدتر از کبیره است که زنا باشد واکثر اخبار بین اهل سنت مانند قتاده وسفیان ثوری وسفیان بن عیینه تدلیس میکنند فما هو جوابکم فهو جوابنا قال الفاضل الناصب ونیز در روات معتبرین ایشان جماعه کثیر اند که با امامت امام وقت قایل نبودند وانکار امامت او میکردند وعناد با او می ورزیدند ونزد جماهیر شیعه امامیه این فساد عقیده انها صحیح وثابت است کالواقفیه منهم الحسن بن محمد بن سماعة ابو محمد الکندی الصیرفی فانه کان یعاند فی الوقف ویتعصب والحسن بن ابی سعید هاشم بن حیان المکاری ابو عبد الله والحسین بن مهران بن محمد بن ابی نصر السکونی واحمد بن محمد الطاطری الجرمی المعروف بالطاطری وصفوان بن یحیی ابی محمد البجلی وعثمان بن عیسی ابی حمزة العامری الرواسی مولی بنی رواس وغیرهم وکالجارودیة والفطحیة مثل احمد بن محمد بن سعید السبیعی الهمدانی والحسن بن علی بن فضال وعبد الله بن بکیر بن اعین الشیبانی وعمرو بن سعید ابی الحسن المداینی وغیرهم واز همه اینها در صحاح ایشان روایات موجود است اقول وبه نستعین بچند وجه مردود است اول انکه بعضی از رجال که درین مقام انها را ذکر نموده نزد جماهیر شیعه امامیه فساد عقیده انها ثابت ودرست نیست از انجمله صفوان بن یحیی ابو محمد بجلی که او نزد امامیه از جمله اشخاصی است که بر تصحیح ما یصح عنهم واقرار تفقه او اجماع واقع شده است وثقه وجلیل القدر است در ورع وزهد وصلاح وتقوی وعبادت مرتبه عالی داشت ونزد حضرت امام رضا علیه الصلوة والسلام بمنزلت شریفه مشرف شده بشرف وکالت انجناب ووکالت حضرت ابو جعفر علیهما السلام فائز بود فاضل استرابادی وفاضل مجلسی میفرمایند صفوان بن یحیی ابو محمد البجلی بیاع السابری کوفی ثقة ثقة عین روی ابوه عن الصادق علیه السلام وروی هو عن الرضا علیه السلام وکانت له عنده علیه السلام منزلة شریفة ذکره کش فی رجال کاظم علیه السلام وقد توکل للرضا علیه السلام ولابی جعفر صلوات الله وسلامه علیه وسلم مذهبه من الوقف وکانت له منزلة من الزهد والعبادة وکانت جماعة من الواقفة بذلوا له مالا کثیرا نیز از کشی روایت نموده اند فی الصحیح عن معمر بن خلاد قال قال ابو الحسن صلوات الله وسلامه علیه ما ذئبان ضاریان فی غنم قد غاب عنها رعاؤها باضر فی دین المسلم من حب الریاسة ثم قال ولکن صفوان لا یحب الریاسة اجمع اصحابنا علی تصحیح ما یصح عنه واقروا له بالفقه وعمر بن سعید

داشتی نیز و محققین علمای رجال از جماعت موثوقین است فطحی بوده ثابت نشده است فاضل مجلسی میفرماید عمرو بن
سعید المدائنی ثقة فاضله جش له کتاب رواه موسی بن جعفر البغدادی ست جش الروایا
قال نصر بن صباح فطحی ولم یعتبره العلامة اضعف نصر لا اعتماد علی قوله فاضل استرابادی
نیز از خلاصه نقل کرده و نصر لا اعتمد علی قوله انتهی حاصل که نصر بن صباح و ابن غضایری ضعیف اند و قول
اینها نزد محققین فن رجال امامیه مناط اعتبار نیست چنانچه محققین اهلسنت قول ازدی و کدیمی را معتبر نمیدانند
عثمان بن عیسی ابو عمرو عامری کلابی رواسی اگرچه در سلک واقفیه منسلک شده بود ولیکن بمدرقه عنایت الهی توفیق
توبه یافت و در یافته و روایت قویه اگرچه فی الجمله ضعف دارد ولکن مؤید است باجماعی که کشی از بعض علما نقل نموده
است که عثمان بن عیسی از انجماعت است که طائفه اجماع نموده اند بر تصحیح ما یصح عنهم و بر اقرار تفقه و علم او فاضل
استرابادی در تلخیص الاقوال از کشی نقل نموده میفرماید و نقل الکشی قولا بان عثمان بن عیسی ممن اجمعت
العصابة علی تصحیح ما یصح عنه و بالاقرار لهم بالفقه والعلم انتهی و حسن بن علی بن فضال اگرچه فطحی بود
لیکن آخرهای عمرش بمدرقه توفیق الهی بتوبه مرزوق شده بدین حق مهتدی گردید فاضل استرابادی
در تلخیص الاقوال و غیره میفرماید قال ابو عمرو الکشی کان الحسن بن علی بن فضال فطحیا یقول بامامة
عبدالله بن جعفر فرجع انتهی کلامه و احمد بن محمد البطائنی الحرمی الطاطری اثری ازو در کتب رجال امامیه
نیست و موسوم باین اسم شخصی در رواة رجال فرقه حقه نیست نام و طاطری علی بن الحسن است فاضل استرابادی و تلخیص الاقوال
و غیره در کتب خود ذکر کرده اند علی بن حسن الطاطری واقفی نغر الجرمی و سمی الطاطری لبیعه ثیابا یقال لها
الطاطریة یکنی ابا الحسن و کان فقیها ثقة فی حدیثه و کان من وجوه الواقفة و شیوخهم و هو
استاد الحسن بن محمد بن سماعه و منه تعلم جش انتهی دوم آنکه فطحیه را از جمله منکرین امامت امام وقت
شمردن دلیل عدم اطلاع اوست بر مذهب آن فرقه چه فطحیه اگرچه عبدالله بن جعفر افطح را امام میدانند لیکن منکر
هیچ امامی نیستند و قائل بامامت سایر ائمه علیهم السلام هستند فاضل مجلسی در رجال وجیزه المتقین میفرماید ان
الفطحیة کانوا اقرب الی الحق من الواقفیة وهم ابعد من الحق عن الفطحیة لان الفطحیة لا ینکرون بقیة
الائمة وکانوا یقولون بامامتهم لذلک شبهوا بالحمیر بخلاف الواقفیة فانهم شبهوا بالکلاب
الممطورة انتهی سوم آنکه با قطع نظر و اغماض از زلات مخدومی میگوییم در روایت نمودن از فرقه مبتدعه
ایراد روایات آنها در کتب عیبی نیست زیرا که روایت از اینها چنانچه سبق ذکر یافته بچند وجه است یکی آنکه روایت

[illegible]

روایات رجال این فرقه‌ها در اصول مندرج نیستند بلکه در شواهد و متابعات اند و هم ائمه متقدمین علمای امامیه کتب
این فریق را با کتب اصول مقابله مینمودند کتاب هر که را ازین قوم بعد مقابله مطابق اصول می یافتند با وجود فساد مذهب
صاحب کتاب حکم بصحت احادیث که در آن کتاب مرویست مینمودند بجهت موافقت اخبار آنها با اخبار اصول سابقه
مانند اصول محمد بن مسلم و برید و زراره و ابو بصیر و فضیل و نظائر آنها و هر که اخبارش مطابق اصول نمی یافتند
آنرا طرح مینمودند و رجال مذکور از آن جماعت اند که کتب اینها بعد مقابله با اصول مطابق آنها بر آمد و وجوه دیگر سبق
ذکر یافت فلینظر فاضل مجلسی در رجال روضة المتقین میفرماید و ذکر الشیخ فی العدة ان الطائفة عملت بما رواه
بنو فضال والطاطریون و عبد الله بن بکیر و سماعة و علی بن حمزة و عثمان بن عیسی واعلوا ان الاصحاب
انما عملت باخبارهم لکون اکثرهم نقلة الاخبار عن الاصول و کتبهم عین کتب القدماء لکنها
مرتبة و کانوا یقابلونها مع کتبهم فلما وجدوها بعد المقابلة صحیحة عملوا علیها مع فساد مذهبهم
و علی بن الحسن من هذا الباب و لهذا جعلنا اخبارهم فی الموثقات کالصحاح مثل عثمان بن عیسی
من الجماعة الذین کانوا تارة ینقلون من الکتب و تارة ینقلون من المعصوم عملوا باخبارهم و اما
بما رووه قبل الفساد و اما بموافقة اخبارهم لاخبار الاصول السابقة کاصول زرارة و محمد بن ٩٣
مسلم و برید و ابی بصیر و الفضیل و امثالهم انتهی کلام الفاضل مجلسی و شیخ الطائفه در عدة الاصول
میفرماید و اما الفرق الذین اشرنا الیهم من الواقفیة و الفطحیة و غیر ذلک فعن ذلک جوابان
احدهما ان ما یرویه هؤلاء یجوز العمل به اذا کانوا ثقات فی النقل و ان کانوا مخطئین فی الاعتقاد
اذا علم من اعتقادهم تمسکهم بالدین و تحرجهم من الکذب و وضع الاحادیث و هذه کانت طریقة
جماعة عاصروا الائمة نحو عبد الله بن بکیر و سماعة بن مهران و نحو بنی فضال من المتأخرین عنهم
و بنی سماعة و من شاکلهم فاذا علمنا ان هؤلاء الذین اشرنا الیهم و ان کانوا مخطئین فی الاعتقاد
من القول بالوقف و غیر ذلک کانوا ثقات فی النقل فما یکون طریقة هؤلاء جاز العمل به و الجواب
الثانی ان جمیع ما یرویه هؤلاء اذا اختصوا بروایته لا یعمل به و انما یعمل به اذا انضاف الی
روایتهم روایة من هو علی الطریقة المستقیمة و الاعتقاد الصحیح فحینئذ یجوز العمل به فاما اذا انفرد
فلا یجوز ذلک فیه علی حال و علی هذا سقط الاعتراض انتهی محصل جواب اول آنست که ملاک امر در روایت
عدالت و ثقه و صدوق بودن راوی و محترز بودن او از کذب است پس هر که معاشرت باطنیه او را علم باحوال

او هم رسیده باشد که او عدل و ثقه و صدوق و محترز از کذب و مجتنب از وضع حدیث است روایت او معتبر است
اگرچه مخطی در اعتقاد باشد و اگر بخلاف این است روایت او مطروح و از درجهٔ اعتبار ساقط است و عبدالله بن
بکیر و نظرای او با آنکه مخطی در اعتقاد بودند لیکن بعدالت و صدق و ضبط و تحرز از کذب و اجتناب از وضع اتصاف
داشتند لاجرم تجویز عمل بروایت این اشخاص میکنیم محصل جواب دوم آنست که روایت این جماعه بطریق متابعت و شواهد
و اگر با روایت اینها روایت شخصیکه بر طریقهٔ مستقیم باشد منضم شود مقبول است و اگر منفرد بروایت باشد مطروح
و متروک العمل است نیز در موضع دیگر از عدة الاصول میفرماید واما اذا کان الراوی من فرق الشیعة مثل
الفطحیة والواقفیة والناووسیة وغیرهم نظر فیما یرویه فان کان هناك قرینة تعضده او خبر
آخر من جهة الموثوقین بهم وجب العمل به وان کان هناك خبر یخالفه من طریق الموثوقین وجب
اطراح ما اختصوا بروایته والعمل بما رواه الثقة وان کان ما رووه لیس هناك ما یخالفه ولا یعرف
من الطائفة العمل بخلافه وجب ایضا العمل به اذا کان متحرجا فی روایته موثوقا به فی امانته وان
کان مخطئا فی اصل الاعتقاد فلاجل ما قلناه عملت الطائفة باخبار الفطحیة مثل عبدالله بن
بکیر وغیره واخبار الواقفیة مثل سماعة بن مهران وعلی بن ابی حمزة وعثمان بن عیسی ومن بعد ۱۹۲
هؤلاء بما رواه بنو فضال وبنو سماعة والطاطریون وغیرهم فیما لم یکن عندهم فیه خلافه انتهی
محصل این کلام آنست که روایات فطحیه و واقفیه و ناووسیه را ملاحظه میکنیم اگر قرینه یا سندی دیگر از جهت آن جماعه
که وثوق بآنها حاصل است و امامیه اثنا عشریه باشند یافته شود بر روایت این جماعت عمل واجب است و اگر از طریق امامیه
خبری یا قرینه مخالف روایت مبتدع باشد روایت مبتدع واجب الطرح و متروک العمل خواهد بود و اگر بطریق
اثنا عشریه روایتی موافق روایت مبتدع موجود نباشد و مخالف آن عقلا و نقلا بطریق اثنا عشریه امامیه معلوم
نبود در این صورت اگر مبتدع عادل و ثقه و صدوق و محترز از کذب و مجتنب از وضع باشد بروایت مبتدع میتوان
نمود و شیخ ابو القاسم صاحب شرائع در کتاب معتبر خبر غیر امامیه را هرگاه منفرد باشد مطلقا معتبر نمیداند اگرچه ثقه
و عدل باشد و دلیل عقلی و روایتی امامیه مخالف روایت او نباشد و فرموده که عمل اصحاب بمنفردات این جماعت
معلوم نیست هذه عبارته والجواب انا لا نعلم الی الآن ان الطائفة عملت باخبار هؤلاء انتهی بالجمله شیخ
الطائفه در این مقام افاده فرموده است که روایت فطحیه و واقفیه بشرطیکه ثقه و صدوق و محترز از کذب و مجتنب
از وضع حدیث باشند و مخالف آن روایتی از اثنا عشریه معروف نباشد و با قرینه عقلیه هم مخالفتی نداشته باشد معمول است

مقبول است و الا فلا مختار جمعی از فضلای اهل سنت نیز همین است قسطلانی در ارشاد الساری شرح صحیح بخاری نیز آورده
قال ابن دقيق العيد ان وافق غير الداعية غيره فلا يلتفت اليه اخمادا للبدعة واطفاء للنائرة وان لم
يوافقه احد ولم يوجد ذلك الحديث الا عنده مع كونه صادقا متحرزا عن الكذب مشهورا
بالتدين وعدم تعلق ذلك الحديث ببدعته فينبغي ان يقدم مصلحة تحصيل ذلك الحديث
ونشر تلك السنة على مصلحة اهانته انتهى ودر نخبة الفكر و شرح الشرح آن از ملا علی قاری نیز چنین است
والثاني وهو من لا يقتضي بدعته التكفير اصلا اي لا اختلافا ولا اتفاقا وقد اختلف ايضا
في قبوله ورده على ثلثة اقوال فقيل يرد مطلقا سواء كان داعيا الى بدعته اولا وسواء كان
يعتقد حل الكذب لنصرة مقالته اولا وهو بعيد قال ابن الصلاح وهو بعيد مباعد
للشائع عن ائمة الحديث فان كتبهم طافحة بالرواية عن المبتدعة غير الدعاة وفي الصحيحين
كثير من احاديثهم في الشواهد والاصول انتهى واكثر ما علل به ان في نشر الرواية عنه ترويجا لامره
وتنويها بذكره وعلى هذا فينبغي ان لا يروى عن مبتدع شئ يشاركه فيه غير مبتدع وقيل
يقبل مطلقا اي سواء كان داعيا اولا لكن بشرط ان يكون متقيا لان تدينه وصدق لهجته 95
الذي عليه مدار الرواية يمنعه عن الكذب الا اذا اعتقد حل الكذب كما تقدم وقيل
يقبل من لم يكن داعية الى بدعته لا غيره لان تزيين بدعته قد يحمله اي يبعثه على تحريف الروايات
وتسويتها على ما يقتضيه مذهبه وقد رد حبك الشئ يعمي ويصم في الاصح واغرب ابن
حبان فادعى الاتفاق على قبول غير الداعية من غير تفصيل نعم الاكثر على
قبول غير الداعية الا ان يروي ما يقوي بدعته فيرد على المختار وبه صرح الحافظ ابو اسحاق
ابراهيم بن يعقوب الجوزجاني شيخ ابي داود والنسائي في كتابه معرفة الرجال فقال في وصف
الرواة ومنهم زائغ اي مبتدع مائل عن الحق اي عن السنة صادق اللهجة فليس فيه حيلة الا ان
يؤخذ من حديثه ما لا يكون منكرا اذا لم يقو به بدعته انتهى ما قاله ومتجه لان العلة التي بسببها
يرد حديث الداعية واردة فيما اذا كان ظاهر المروي يوافق مذهب المبتدع ولو لم يكن داعية
والله اعلم سوم آنکه معارض است بآنکه در روات معتبرین اهل سنت نیز جماعه کثیره اند که بامامت امام قائل بوده
وانکار امامت او میکردند و عناد با وی میورزیدند و نزد جماعتی این فساد عقیده آنها صحیح و درست است و کتب صحاح

اہل سنت خصوصا صحیح بخاری که از اصح الکتب بعد کتاب الله میدانند از روایات آنها مملو است کالخوارج

والنواصب از انجمله عکرمه مولی ابن عباس که ابن خلکان در وفیات الاعیان در ترجمه عکرمه میگوید انه یری رأی

الخوارج و عبد الکریم شهرستانی در ملل و نحل هنگام تعداد اسامی خوارج ابتدا بعکرمه نموده و این معنی دلیل است

که او رئیس این جماعت بوده و از انجمله عمران بن حطان که در خروج و عداوت اهل بیت علیهم السلام درجه

عالی داشت اشعار در مدح ابن ملجم انشا کرده و بخاری و ابو داود و نسائی از او روایت میکنند شیخ عبد الحق دهلوی

در رجال مشکوة میگوید عمران بن حطان قال العجلی تابعی بصری ثقة قال ابو داود لیس فی اهل الاهواء

اصح حدیثا من الخوارج وکان خارجیا مدح ابن ملجم یروی عن عمر وابی موسی وابی ذر وجمع وعنه

قتادة ومحارب بن دثار وغیره ویروی له البخاری وابو داود والنسائی از انجمله نجده حروری است

که سردار یک فرقه خوارج بود که از ابن عباس روایت نموده و محدثین اہل سنت از او روایت میکنند شیخ دہلوی

در رجال مشکوة میفرماید نجدة الحروری ذکره فی جامع الاصول قال نجدة بن عامر الحروری الحنفی

تابعی روی عن ابن عباس وروی عنه کذا له ذکر فی کتاب الجهاد وذکره المولف فی باب قسمة الغنائم

عن یزید بن هرمز قال کتب نجدة الحروری الی ابن عباس یسأله عن العبد والمرأة یحضران المغنم هل 196

یقسم لهما الحدیث والحروری نسبة الی حروراء بمد وقصر اسم قریة بظاهر الکوفة اول اجتماع

الخوارج فیها ونجدة الحروری کان رئیسهم انتهی از انجمله حریز بن عثمان حمصی است از رجال بخاری است و در نصب

و خروج بمرتبه علیا ترقی نموده بود و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را ناسزا میگفت و خود بهم اقرار می نمود که

من علی را دوست نمیدارم چه پدران مرا در صفین کشته و میگفت لنا امامنا ولکم امامکم یعنی اوست امامنا

معویه است و این قول او در میزان و غیره مذکور است و در تقریب التهذیب ابن حجر عسقلانی در ترجمه او گفته ثقة ثبت رمی بالنصب الخ

ومن المعروف ان یزید بن هارون قال رأیت رب العزة فی المنام فقال لی یا یزید لا تکتب حدیثه یعنی

حریز بن عثمان فانه یسب علیا خطیب که از اعاظم علمای اہل سنت است در تاریخ بغداد این را در ترجمه حریز بن عثمان

ذکر کرده و کفی بالله شهیدا از انجمله سمرة بن جندب صحابی مشهور است که خارجی حروری بود و شیخ عبد الحق دهلوی

در رجال مشکوة میفرماید سمرة بن جندب صحابی مشهور کان علی رأی الحروریة والخوارج ومن قاربهم فی مذهبهم

وکان من الحفاظ المکثرین عن رسول الله صلی الله علیه وسلم از انجمله مغیرة بن شعبه صحابی است مرتبه اش در

... که آنحضرت علیه السلام را ناسزا میگفت حاکم ...

اسمای خوارج که بخاری در کتاب خود از ایشان روایت کرده ...

منع کردن خدا از روایت ... بیزاری از خوارج ...

اسمای صحابه که از خوارج بودند

در مستدرک فرموده حدثنا ابوبکر محمد بن داود بن سلیمان ثنا عبد الله بن محمد بن ناجیة ثنا رجا
بن محمد المعدی ثنا عمرو بن محمد بن ابی رزین ثنا شعبة بن مسعر عن زیاد عن علاقة عن عمه
ان المغیرة بن شعبة سب علی ابن ابی طالب فقام الیه زید بن ارقم فقال یا مغیرة الم تعلم
ان رسول الله صلی الله علیه وسلم نهی عن سب الاموات فلم تسب علیا وقد مات از آنجمله
معاویه بن ابو سفیان که راس رئیس مبغضین اهل بیت نبوی علیهم الصلوة والسلام است و عداوتهای او
با حضرت امیر المومنین و اهل بیت علیهم السلام از غایت شهرت محتاج به بیان نیست جنگ صفین شاهد عدل
بغض و نفاق او است و سب حضرت امیر المومنین علیه السلام را در عهد حکومت خود اختراع نموده خود هم
اجتناب از سب نمینمود و مردم را بران تحریص میکرد شیخ جلال الدین سیوطی در کتاب مدر ... روایت کرده
که حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام او را مخاطب فرموده و فرمود انت الساب لعلی الحدیث و نزد بعض
مخاطب باین کلام معاویه بن خدیج است ابن اثیر در جامع الاصول از صحیح مسلم و ترمذی روایت کرده ان معاویة
بن ابی سفیان امر سعدا فقال له ما منعک ان تسب ابا تراب فقال اما ما ذکرت ثلثا قالهن له
رسول الله فلن اسبه لان یکون لی واحدة منهن احب الی من حمر النعم سمعت رسول الله یقول له
و خلفه فی بعض مغازیه فقال له علی یا رسول الله خلفتنی فی النساء والصبیان فقال له
رسول الله اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبوة بعدی و سمعته
یقول یوم خیبر لاعطین الرایة غدا رجلا یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله قال
فتطاولنا فقال ادعو لی علیا فاتی له ارمد فبصق فی عینه و دفع الرایة الیه ففتح الله
علیه و لما نزلت هذه الایة ندع ابناءنا و ابناءکم دعا رسول الله صلی الله علیه و سلم
علیا و فاطمة و حسنا و حسینا فقال اللهم هؤلاء اهلی از آنجمله عمرو بن العاص است که از روسای
مبغضین حضرت امیر المومنین علیه السلام در جنگ صفین مردم را بر مقاتله آنحضرت تحریض و ترغیب مینمود و خود هم
بمقاتله آنحضرت صف آرا گشت چون آنحضرت علیه السلام بروی حمله آورد تاب سطوت حمله حیدری نیاورده
از غایت خوف و هراس خود را از پشت زین بر روی زمین افکند عورت خود را منکشف ساخت آنحضرت علیه السلام
از نهایت حیا روی مبارک از و گردانید و تفتیش نپرداخت از آنجمله بسر بن ابی ارطاة است که او نیز از دشمنان آن
خلفای نبوت علیهم السلام و منکر امامت حضرت امیر المومنین علیه السلام بود و در جنگ صفین علم مبارزت

۱۹۷

روزی با سفسواب الی شام بعزم محاربه امیر المومنین علیه السلام اسپ جلادت در میدان وقاحت تاخته هنگامی
که آنحضرت او را بر زمین انداخت عورت خود را کشف کرد و از چنگ سیف جان بسلامت برد و با این همه شجاعت
و مردانگی به کاری بزرگ دست یافت و طفل عبید الله بن عباس را ذبح نمود و ابن عبد البر که از مشاهیر علمای اهل سنت است
در استیعاب میفرماید بسر بن ارطاة بن ابی ارطاة القرشی یقال انه لم یسمع من النبی صلی الله علیه وآله
ولبسر بن ارطاة عن النبی صلی الله علیه وسلم حدیثان احدهما لا یقطع الایادی فی المغازی
والثانی الدعاء ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یقول اللهم احسن عاقبتنا فی الامور کلها
واجرنا من خزی الدنیا والاخرة وکان یحیی بن معین یقول فیه رجل سوء وقال ابو الحسن
الدارقطنی ابو عبد الرحمن بسر بن ارطاة له صحبة ولم یکن له استقامة بعد النبی صلی الله
علیه وسلم وهو الذی قتل طفلین لعبید الله بن عباس بالیمن فی خلافة معاویة وهما عبد الرحمن
وقثم ذکر ابن الانباری عن ابیه عن احمد بن عبید عن هشام بن محمد عن ابی مخنف قال لما توجه
بسر بن ارطاة الی الیمن اخبر عبید الله بن العباس اذ ذاک وهو عامل لعلی علیه السلام فهرب
فدخل بسر الیمن فاتی بابنی عبید الله وهما صغیران فذبحهما الی اخره وکان بسر بن ارطاة ١٩٨
من الابطال الطغاة وکان مع معاویة بصفین وامره ان یلقی علیا فی القتال وقال له سمعتک
تتمنی لقاءه فلو اظفرک الله به وصرعته حصلت علی دنیا واخرة ولم یزل یشجعه ویمنیه
حتی راه فقصده فی الحرب فالتقیا فصرعه علی وعرض لعلی علیه السلام منه مثل ما عرض
فیما ذکروا له مع عمرو بن العاص ذکر ابن الکلبی فی کتابه فی اخبار صفین ان بسر بن ارطاة بارز
علیا یوم صفین فطعنه علی فصرعه فانکشف له فکف عنه کما عرض له فیما ذکروا مع عمرو بن
العاص وفیهما اشعار مذکورة فی موضعها منها و فی کل یوم فارس لیس ینتهی + وعورته وسط
العجاجة بادیه + فکف لها عنه علی سنانه + ویضحک فیها فی الخلاء معاویه + بدت امس
من عمرو فقنع راسه + وعورة بسر مثلها حذو حاذیه + فقولا لعمرو وابن ارطاة انظرا +
سبیلکما لا تلقیا اللیث ثانیه + ولا تحمدا الا الحیا وخصاکما + هما کانتا والله للنفس واقیه
فلولاهما لم تنجوا من سنانه + وتلک بما فیها عن العود ناهیه + متی تلقیا الخیل المغیرة صبحة وفیها
وکونا بعیدا حیث لا یبلغ القنی + نحورکما ان التجارب کافیه + از انجمله عبد الله بن عمر که بیعت حضرت

[illegible] ابن ابی [illegible]

[illegible] عبد الله بن عمر از بیعت [illegible] سر بیعت [illegible] با عدوان

حضرت امیر المومنین علیه السلام با و استنکاف نموده تقاعد ورزید در وقت تسلط حجاج در پیش او حاضر شد گفت دست خود بیار تا با تو بیعت بخلافت و امامت عبد الملک بن مروان کنم حجاج با آن تعصب و عناد که با اهلبیت داشت گفت دیروز از بیعت علی تقاعد نموده بودی امروز آمدی که بیعت با عبد الملک بن مروان بکنی دست من از بیعت تو باز داشته شده اینک پای من حاضرست آن ازانجمله عبد الله بن عمرو عاص در جنگ صفین در شیعیان معاویه و سرداران لشکر شقاوت اثرش مندرج بوده با دو شمشیر با موالیان حضرت امیر المومنین محاربه مینمود و ازانجمله سائر ناکثین و قاسطین یعنی اصحاب جمل و صفین قائل امام وقت نبوده و انکار امامتش میکردند و با او عناد می ورزیدند و با امام وقت جنگها مینمودند ازانجمله محمد بن ابی بکرست که انکار امامت امام وقت می نمود و بامامتش قائل نبود و با او عناد می ورزید و انواع اهانت و استخفاف با امام وقت یعنی عثمان بن عفان رسانید شیخ عبد الحق دهلوی در رجال مشکوة در ترجمه او می نویسد روی عن امه اسماء بنت عمیس وعن غیرها من الصحابة وروی عنه ابنه القاسم کثیرا وغیره من التابعین روی له النسائی وابن ماجة حدیثا واحدا عن ابی بکر مرسلا ازانجمله جماعت بسیار از شیعه که منکر امامت و خلافت خلفای ثلاثه

199 در بامامت ایشان قائل نیستند و با ایشان عناد می ورزند محدثین اهلسنت ازانها روایت میکنند و کتب ایشان از روایات آنها مملو است ذهبی در کتاب میزان الاعتدال در ترجمه ابان بن تغلب میگوید انه شیعی صلب لکنه صدوق فصدقه لنا وبدعته له وقال احمد بن حنبل وابن معین وابو حاتم انه ثقة وذکره ابن عدی وقال انه کان غالیا فی التشیع یعنی ابان بن تغلب شیعی سخت بود ولکن بسی صدوق است پس صدق او برای ماست و بدعت او برای اوست و احمد بن حنبل و ابن معین و ابو حاتم گفته اند که او ثقه است و ابن عدی ذکر کرده که او در تشیع غالی بوده بعد ازان میگوید ان قیل کیف حکم بثقة المبتدع مع ان العدالة المنافیة للبدعة ماخوذة فی تعریف الثقة قلنا الغلو فی التشیع والتشیع بلا غلو کان کثیرا فی التابعین وتبع التابعین مع انهم کلهم کانوا من اهل الدین والصدق والورع فلو رد حدیث هولاء مع کثرتهم لضاع کثیر من الآثار النبویة وهذا مفسدة ظاهرة یعنی اگر گفته شود چگونه حکم کرده شود مبتدع را که ثقه است با آنکه عدالت که منافی بدعت است در تعریف ثقه ماخوذ است میگوییم غلو در تشیع و تشیع بلا غلو در تابعین و تبع تابعین بسیار بود با آنکه همه آنها از اهل دین و صدق و ورع بودند پس اگر حدیث همه اینها رد کرده شود بسیاری از آثار نبویه ضائع گردد و این مفسده ظاهر است

میدان وقاحت تاخته حکایت

قال الفاضل الناصب شیخ مقتول در ذکری آورده که حضرت صادق علیه السلام عبد الله بن مسکان را با این همه شجاعت
آمدن نزد خود منع فرموده اینها از روایت او دست بر نمیدارند انتهی اقول و به نستعین بچند وجه
اول آنکه آنچه درباره عبد الله بن مسکان فرموده کذب شنیع و بهتان صریح است در کتب تواریخ و رجال امامیه
و غیر امامیه اثری در ذکر منع کردن او نیست و آنچه بعضی از علماء رجال امامیه نوشته اند همین قدر است که عبد الله
بن مسکان بملاحظه اینکه مبادا در حالت حضور در آداب مجلس مقدس معلی قصوری واقع شود تعظیما و اجلالا لحضرة
اقدس امام همام کمتر حاضر میشد غالبا بوساطت وسائط اخذ فیوض و استفاده علوم و روایت از آنحضرت
می نمود سابق نیز آنچه متعلق باین مقام است از روی کتب معتبره فن رجال نقل کرده و با این همه خود را از فیض
حضور محروم نمیداشت احیانا در خدمت فیضدرجت نیز مشرف میگشت و بسیاری از روایات بغیر وساطت
غیری نیز از آن امام همام روایت میکرد بالجمله در هیچ کتابی از کتب رجال و تواریخ و سیر غیر آن مذکور نیست که حضرت
صادق علیه السلام عبد الله بن مسکان را از حضور اقدس منع فرموده بود ثانیا در کتب رجال مذکور است که حضرت
صادق علیه السلام حریز بن عبد الله سجستانی را که در سجستان خروج بسیف نموده بود برای خوف و حرج فتنه و تحقق
ضرر مخالفین و حکام و سلاطین و امرای جور بخدام و بلا اختتام بسائر شیعیان و موالیان چندی از حاضر شدن
بحضور انور منع فرموده بود ... و فساد و زوال خوف حدوث آن باز اذن ملازمت یافته
بصحبت شریف مشرف ... مستلزم جرح نیست چنانکه بر صاحبان ... مخفی نیست قال
مجلسی در ترجمه حریز فیما بحریز بن عبد الله السجستانی ابو محمد الازدی من اهل الکوفة اکثر السفر
والتجارة الى سجستان فعرف بها وکان تجارته فی السمن والزیت وکان ممن شهر السیف فی قتال
الخوارج بسجستان فی حیوة الصادق علیه السلام وروی انه جفاه وحجبه عنه وقال العلامة
مع ان الحجب لا یستلزم الجرح لعدم العلم بالسبب فیه انتهی والظاهر انه کان اتقاء علیه یشتهر ذلک ولا یصل
الیه ضرره لان الخروج عند المخالفین کان عظیما فاذا اشتهر ان اصحاب الصادق علیه السلام
یخرجون بالسیف کان یمکن ان یصل الضرر الى الجمیع کما یظهر من اخبار المتصوم مع الصادق علیه السلام
والظاهر انه ما بقی الحجب وکان ایاما کما سمع وروی عن الصادق علیه السلام اخبارا کثیرا کما عرفت
انتهی از فحوای این کلام معلوم شد که منع و حجب بنابر مقتضای وقت باشد اگرچه سر آن معلوم نبود و از اسباب
قادحه در روایت راوی نیست نیز بوضوح پیوست که قطع نظر از کشف و کرامات مخدوم تاریخ دان بی بدل

لی بدلی مستند و با این همه در عوصه همه دانی کوس لمن الملکی میزنند ان هذا لشیء عجاب دوم آنکه این ادعای فی
دعوی سابق است که عبد الله بن مسکان را شرف ادراک صحبت حضرت صادق علیه السلام حاصل نشده بود
پس آن عجب وجفا فرع ضعیف است کما لایخفی ولنعم ما قیل الکذوب لا حافظة له سوم آنکه در جمیع کتب
معتبره احادیث وسیر و تواریخ مذکور است که آنحضرت صلی الله علیه وآله حکم پدر مروان را با مروان از مدینه
طیبه علی ناجیها وآله الف الف تحیة وسلام اخراج فرموده بودند و این معنی بحد تواتر معنوی رسیده و نیز
والوزغ بن الوزغ الملعون ابن الملعون ارشاد فرموده و نیز صاحب استیعاب در ترجمه حکم بن العاص
بن امیه بن عبد الشمس بن عبد مناف بن قصی القرشی الاموی عم عثمان بن عفان و ابو مروان الحکم می نویسد
روی عن عائشة قالت لمروان اذ قال فی اخیها عبد الرحمن ما قال اشهد ان رسول الله صلی الله
علیه وسلم لعن اباک وانت فی صلبه و با این همه افعال شنیعه بسیار از وی صادر شده و در جنگ جمل
که نزد اهل سنت از اکابر صحابه و از عشره مبشره بود بقتل رسانیده و در استیعاب فرموده
لا یختلف العلماء الثقات فی ان مروان قتل طلحة یومئذ همه این امور در کتب اهلسنت موجود است
و باز علمای اینها از روایت او دست بر نمیدارند در صحیح بخاری و دیگر صحاح سته و غیر آن روایات از موجود است
نیز چون حاطب بن ابی بلتعه افشای اسرار آنحضرت علیه و آله السلام نمود و هنگامی که آنحضرت عزیمت فتح مکه
مصمم فرموده و مردم منع کرد که کسی افشای این راز نکند حاطب مذکور باهل مکه نوشت ای گروه قریش پیغمبر خدا
می آید شما را با لشکری مانند لیل و سیل بخدا سوگند که اگر بیاید شما را تنها نصرت میدهد او را خدای تعالی وعده کرده است
میکرداند وعده خود را پس فکر بکنید بحال خود بنا بر روایتی آنحضرت فرمود که او را از مسجد بیرون کنند مردم
یکی بعد دیگری دست بر پشت وی میزدند تا او را از مسجد بیرون کنند و او در این حالت بامید آنکه آنحضرت رد
او رحمت فرماید باز می نگریست و نظر بر روی مبارک آنحضرت می انداخت فرموده او را باز گردانند و فرمود
من از جرم تو درگذشتم و تو از خدای عز و جل مغفرت خواه و باید که دیگر نکرد مثل این کار نکنی کذا فی
مدارج النبوة نیز فرموده گویند که حاطب از کبار مهاجران و ارباب دانش و بینش بود و این زلت از وی از سر
غفلت آمد و آنحضرت او را بایلچی گری نزد مقوقس ملک اسکندریه فرستاده بود انتهی قال الفاضل الناصب
ابو جعفر طوسی در عده می نویسد که الفسق باعمال الجوارح لیس بمانع من قبول الروایة اقول و به نستعین
تشنیع برین کلام خبطی است ناشی از جهل او بفقه مقام و عدم اطلاع او بر اقوال علمای اعلام تفصیل مقام آنست

۳۰۱ قال الکابلی فی الصواقع فی المطلب الرابع عشر فی ان مذهب الرافضة لا یثبت بدلیل من المقصد السادس الثانی والعشرون انهم یقبلون روایات الفاسق بعد ما ثبت ... قال ابو جعفر الطوسی فی العدة والفسق بافعال الجوارح لیس بمانع من قبول الروایة

که در راوی باتفاق اکثر علمای فریقین عدالت شرط است و عدالت در عرف آنها عبارت از ملکه ایست در شخص
که باعث و حامل شود او را بر ملازمت تقوی و مروت و مراد بتقوی اجتناب از کبایر است و عدم اصرار بر صغایر و مراد
و بمروت تنزه است از بعضی خسایس و نقایص که مقتضای همت و مردانگی نباشد مثل مباحات دنیه و مانند
اکل و شرب در بازار و بول در شارع عام و مانند آن و در معنی کبیره اختلاف است بعضی گویند که کبیره
گناهی است که خدای تعالی در کتاب عزیز وعید بعذاب بران فرموده باشد و بعضی گویند گناهی است که
در شرع حدی بروی تعیین یافته باشد یا وعیدی واقع شده و بعضی گویند گناهی است که نهی از آن
بدلیل قطعی وارد و یافته موجب هتک حرمت دین گشته و بعضی گفته اند گناه کبیره هفت است و برین معنی
استشهاد بروایات نموده اند از انجمله در صحیح بخاری و صحیح مسلم از ابو هریره مروی است قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم اجتنبوا السبع الموبقات قالوا یا رسول الله و ما هن قال الشرک بالله و السحر و قتل
النفس التی حرم الله الا بالحق و اکل الربوا و اکل مال الیتیم و التولی یوم الزحف و قذف المحصنات
المومنات الغافلات و جماعه گویند که هر گناه کبیره است بجهت اشتراک آن در مخالفت امر و نهی لیکن گاهی
اطلاق کرده میشود صغیره و کبیره بران باضافه بما فوق و ما تحت او پس بوسه گرفتن صغیره است نسبت بزنا ۲۰۲
و کبیره است نسبت بنظر کردن بشهوت و مختار جمهور امامیه همین قول است چنانچه کلام امین الاسلام شیخ طبرسی
مشعر از انست لیکن بعضی متاخرین تصریح نموده اند که علمای امامیه درین باب اختلاف داشته اند بعضی قائل شده اند
ببعضی از اقوال سابقه و بعضی اختیار کرده اند که گناهان همه کبیره اند و وصف آن بکبیره و صغیره باضافه است
و این قول را برئیس الطائفه شیخ مفید و ابن براج و ابی الصلاح و ابن ادریس و شیخ ابو علی طبرسی نسبت کرده و شیخ
الطائفه در عدة الاصول نیز تصریح باین معنی کرده فرموده است و علی اصلنا کل خطاء قبیح و کبیرة و ظاهر
این قول مقتضی آنست که ارتکاب هر گناه رافع عدالت باشد چنانچه شیخ شهید ثانی قدس سره تصریح بآن
فرموده و شیخ بهائی طاب ثراه تاویل کلام آنها نموده میفرماید قولهم العدل من یجتنب الکبائر و لا یصر
علی الصغائر ینبغی ان یراد به انه اذا عن له امران کف عن الاکبر و لم یصر علی الاصغر له و هذا
المعنی و ان کان غیر مشهور فیما بینهم و لا مسطور فی مصنفاتهم بل المتعارف خلافه لکنه هو الذی
یقتضیه النظر بناء علی المذهب و العدالة علی ما یظهر من کلامهم ملکة تبعث علی کف النفس
عند توقانها من الاکبر مع عدم الاصرار علی الاصغر و الذنوب و ان کانت بکلیتها کبائر عندهم

عندهم لكن ليس كل كبيرة مخرجة عن العدالة بل الكبيرة التي لم يكف عنها الى الاصغر منها
والتي تصر عليها نعم يظهر من ظاهر كلامهم ان العدالة لا يجامع من الذنوب الا الواحد وهو
اصغر الجميع ولعلهم يريدون الاصغر من كل نوع من انواع الذنوب وامكان تعيينه لا يخلو
عن اشكال بهر حال شيخ طوسی بنا بر معتقدش در ین مسئله که همه گناهان کبیره اند واطلاق کبیره وصغیره بر آنها
باضافت است بر شخصی که از کبائر بمعنی از معانی سابقه مجتنب باشد لکن اجتناب از کبائر باین معنی در وی متحقق
نباشد اطلاق فاسق میکنند با انکه بنا بر اصطلاح مشهور عدالت در او متحقق است ومختار شان آنست که چنین
کس هر گاه ثقه در دین خود ومحترز از کذب باشد روایتش مقبول است چه مدار قبول اخبار وعدم آن بر صدق
وکذب راوی است واجتناب از جمیع معاصی وعدم آن در این باب دخلی نیست ملا احسن کاشی تغمده الله بغفرانه
در وافی میفرماید وبعد فای مدخل بفساد العقيدة في صدق حديث المرء اذا كان ثقة
في مذهبه واي منافات للمذمة بفضيلة ما مع المسامحة في نقل الحديث پس این اقوال
مستلزم شناعتی نباشد بلکه بنا بر این قول اگر عدالت از جمیع گناهان در روایت شرط باشد حدیث صحیح
در نهایت قلت متحقق خواهد شد چنانچه بر منصف خبیر مخفی نیست واختلاف در مفهوم عدالت یکی از وجوه ٢٠٣
اختلاف علمای فن رجال در جرح وتعدیل رواتست ونیز واضح گردید که جرح بعضی علمای اهل سنت
راوی شیعه را منشا آن قدح نمودن اوست بعضی صحابه را که بجهت تحقق فسق واقعی در نزد امامیه
در جه اعتبار ساقط باشد پس آنچه از کتب رجال اهل سنت مانند میزان الاعتدال ولسان المیزان وتقریب
وتهذیب ودیگر کتب رجال اهل سنت بر عدم توثیق بعضی از رجال استشهاد آورده ساقط الاعتبار باشد
وانزوا از جهت وسداد خارج دیگر آنکه مراد شیخ طوسی از فاسق مجهول العدالة ومستور الحال است
فاضل مجلسی در رساله وجیزه میفرماید بعض المتاخرين اصطلحوا على ان مراده بالفاسق غير معلوم
العدالة ونزد رئیس الفقهاء واین بیان ونزد بعضها عدالت در وی متحقق است چه عدالت نزد ایشان عبارتست
از سلیم جرح در وی معروف نباشد وقبول کردن روایت مستور الحال مختار رئیس الفقهاء اهل سنت ابو حنیفه
است ملا علی قاری در شرح شرح نخبة الفکر گفته وقد قبل روايته اى المستور جماعة منهم ابو حنيفة
رضى الله عنه بغير قيد يعنى بعصر دون عصر ذكره السخاوى وقيل اى بغير قيد التوثيق
وفيه انه اذا وثق خرج عن كونه مستورا فلا يتجه قوله بغير قيد واخذ هذا القول

To: www.al-mostafa.com

ابن حبان تبعا للامام الاعظم اذ العدل عنده من لا يعرف فيه الجرح وقال الناس في احوالهم على
الصلاح والعدالة حتى يتبين منهم ما يوجب القدح ولم يكلف الناس ما غاب عنهم وانما كلفوا
الحكم الظاهر قال تعالى ولا تجسسوا ولان الاخبار مبنى على حسن الظن وان بعض الظن اثم ولانه
يكون غالبا عند من يتعذر عليه معرفة العدالة في الباطن فاقتصر فيه على معرفة ذلك
في الظاهر والباطن بلكه مدار عمل در بسياري از كتب احاديث جمهور اهل سنت در حق بسياري از رواة نيز
برهمين قول است قال ابن الصلاح يشبه ان يكون العمل على هذا الراى في كثير من كتب الحديث
المشهورة في غير واحد من الرواة الذين تقادم العهد بهم وتعذرت الخبرة الباطنة
بهم فاكتفى بظاهرهم انتهى بلكه مختار متاخرين اهل سنت همين قول است محقق شريف در خلاصة الخلاصة
ميفرمايد اعرض الناس في هذه الاعصار عن مجموع الشروط المذكورة واكتفوا من عدالة الراوي
بكونه مستورا نيز نزد امام محمد كه يكى از اصحاب ابي حنيفه است قول صحيح اينست كه فسق باعمال خوارج مطلقا مسقط عدالت
نيست بلكه بشرط او مان و اعلان باعث سقوط عدالت ميشود واگر شخصى بطريق كتمان بشرب خمر ارتكاب نمايد
در عدالتش خللى متطرق نميشود وخوردن نبيذ تا هنگامى معتادش نشود وعلى رؤس الاشهاد و بر سبيل اعلان
نخورد ولعبه صبيان نگردد مسقط عدالت نميشود وغنا نيز اگر براى دفع وحشت نفس باشد مسقط عدالت
نزد اينها نيست فاضل برجندى در حاشيه مختصر وقايه ميفرمايد في الفتاوى المنصورية ومحمد شرط في الخمر
الادمان حتى لو شربها سرا لا يسقط عدالته وشرط في شرب النبيذ ان يعتاد ويظهر الناس
ويخرج منه الصبيان يلعبون هذا هو الصحيح نيز گفته لو تغنى لنفسه لرفع الوحشة لا يسقط به
العدالة پس مثل اين اشخاص كه بنابر مختار جمهور در زمره فساق مندرج اند واين فاسق كه مسلم ارتكب الكبيرة
او اصر على الصغيرة بر اينها صادق مى آيد نزد امام محمد بنابر قول صحيح عادل باشند و روايت حديث از اين اشخاص
صحيح و روايات اينها مقبول بود پس تخصيص شيخ طوسى وجهى نداشته باشد قال الفاضل الناصب
عجب است كه بعضى كافران نصرانى روايت ميكنند و در الزيارات اماميه ميشمارند مثل زكريا بن ابراهيم روى عنه الطوسي
وغيره انتهى اقول و به نستعين اگر مرادش اينست كه اماميه از نصرانى در حال بقاى او بر آئين نصرانيش روايت
ميكنند اين معنى در غير صحيح دروغ بحت و افتراى محض است در احاديث و روايات اماميه روايت از كفار اصلا
و مطلقا واقع نيست و زكريا بن ابراهيم بشرف اسلام مشرف شده بود و روايت از وى بعد سعادت اندوز شدن

۲۰۴ ع

قال الكابلي في الصواعق في الباب الفصل السادس الرابع عشر من الفصل [illegible] الرابع والعشرين ان [illegible] [illegible]

شدن او بدین سبب است شیخ طوسی در تهذیب الاحکام از حسین بن سعید روایت کرده عن القاسم بن محمد عن
معویة بن وهب عن عبد الرحمن بن حمزة عن زکریا بن ابراهیم قال دخلت علی ابی عبد الله
علیه السلام فقلت انی رجل من اهل الکتاب وانی اسلمت وبقی اهلی کلهم علی النصرانیة وانا معهم
فی بیت واحد لم افارقهم بعد فآکل من طعامهم فقال لی یاکلون لحم الخنزیر فقلت لا ولکنهم یشربون
الخمر فقال لی کل معهم واشرب انتهی کلینی در کافی از معویة بن وهب روایت کرده عن زکریا بن ابراهیم
قال کنت نصرانیا فاسلمت وحججت فدخلت علی ابی عبد الله علیه السلام فقلت انی کنت
علی النصرانیة وانی اسلمت فقال وای شیء رایت فی الاسلام قال قول الله عز وجل ما کنت تدری
ما الکتاب ولا الایمان ولکن جعلناه نورا نهدی به من نشاء فقال لقد هداک الله ثم قال اللهم
اهده ثلاثا سل عما شئت یا بنی فقلت ان امی وابی علی النصرانیة واهل بیتی وامی مکفوفة البصر
فاکون معهم واکل فی آنیتهم فقال یاکلون لحم الخنزیر فقلت لا ولا یمسونه فقال لا باس فانظر امک
فبرها فاذا ماتت فلا تکلها الی غیرک کن انت الذی تقوم بشانها ولا تخبرن احدا انک اتیتنی
حتی تاتینی بمنی انشاء الله قال فاتیته بمنی والناس حوله کانه معلم صبیان هذا یساله وهذا یسائله
فلما قدمت الکوفة الطفت لامی وکنت اطعمها وافلی ثوبها وراسها واخدمها فقالت لی
یا بنی ما کنت تصنع بی هذا وانت علی دینی فما الذی اری منک منذ هاجرت فدخلت
فی الحنیفیة فقلت رجل من ولد نبینا امرنی بهذا فقالت هذا الرجل هو نبی فقلت لا ولکنه
ابن نبی فقالت یا بنی هذا نبی ان هذا من وصایا الانبیاء فقلت یا امه انه لیس یکون بعد
نبینا نبی ولکنه ابنه فقالت یا بنی دینک خیر دین اعرضه علی فعرضته علیها فدخلت فی
الاسلام وعلمتها فصلت الظهر والعصر والمغرب والعشاء الاخرة ثم عرض لها عارض فی اللیل
فقالت یا بنی اعد علی ما علمتنی فاعدته علیها فاقرت به وماتت فلما اصبحنا کان المسلمون
الذین غسلوها وکنت انا الذی صلیت علیها ونزلت فی قبرها واگر مراد شما اینست که بعد مشرف
شدن او بدین اسلام روایت کرده اند مسلم است ومحذوری ندارد چه فطری الاسلام بودن راوی
شرط صحت روایت نیست زیرا که جمیع صحابه واکثر تابعین فطری الاسلام نبودند حال آنکه اجماع اهل اسلام
بر صحت روایت اینها واقع است بالجمله آنچه گفته است از دایره صحت وسداد خارج است بلکه مقدمه بالعکس است

در کتب احادیث اهل سنت ازین قسم مسائل و مسامحه بسیار واقع است و روایات از نصرانی و انواع کفار در آنها
موجود است از انجمله بعضی مطلقا بشرف اسلام مشرف نشدند محدثین ایشان روایت ازو میکنند و او را از
اصحاب آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم میشمارند مانند عامر بن مالک بن جعفر بن کلاب که او را ملاعب الاسنه
نیز گویند شیخ عبد الحق دهلوی در مدارج النبوة از ذکر عمال آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم سفرا باید عامر بن
مالک بن جعفر بن کلاب بن ربیعه عامری کلابی از بنی عامر بن صعصعه بفتح هر دو صاد و سکون عین مهمله
و برا ملاعب الاسنه نیز گویند ذکر کرده شده است از روایت سلیمان تیمی از ابو عثمان نهدی قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم الطاعون و الغرق شهادة در استیعاب همین مقدار ذکر کرده و گفته
که ذکر کرده است او را ابن قانع در صحابه و در اصابه در احوال وی کلام بسیاری آورده و جماعه بسیاری را
مانند دارقطنی و ابن شاکر و ابن شاهین و غیر اینها را ذکر کرده که او را از صحابه شمرده اند و از ابو سعید خدری
آورده اند که ملاعب الاسنه فرستاد کسی را نزد آنحضرت صلی الله علیه و سلم و طلب کرد دوا برای درد شکم
برادر خود پس فرستاد آنحضرت صلی الله علیه و سلم ظرف شهد را پس بنوشانید او را شهد و به شد و بروجه
دیگر نیز این حدیث را آورده که عامر بن مالک فرستاد کسی را نزد آنحضرت صلی الله علیه و سلم و التماس کرد ۲۰۶
شهد را پس فرستاد آنحضرت بسوی وی ظرف شهد را و نیز آورده که ملاعب الاسنه آمد نزد رسول خدا صلی الله علیه
و سلم در تبوک پس عرض کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر وی اسلام پس قبول نکرد وی اسلام را بعد از ان
هدیه فرستاد سوی آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس فرمود آنحضرت ما قبول نمیکنیم هدیه مشرک را و در بعضی طرق
حدیث ذکر تبوک نیست و همین قدر آمده که عامر بن مالک که او را ملاعب الاسنه گویند نزد آنحضرت آمده عرض
کرد آنحضرت بر وی اسلام را و قبول نکرد و هدیه را فرستاد و گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم من قبول نمیکنم هدیه
مشرک را و گفت عامر بن مالک بفرست با من کسی را که میخواهی از فرستاده های خود من پناه دهنده ام او را پس
فرستاد آنحضرت صلی الله علیه و سلم گروهی را و ذکر کرد قصه چاه معونه را که سابق گذشت و گفت صاحب
اصابه که اعتماد کرده است کسی که شمرده است او را از صحابه بتحریری که واقع شده است از روایت آنکه وی
در نیست این صریح در اسلام وی و گفته است که آمدند نزد رسول خدا صلی الله علیه و سلم بیست و پنج مرد از بنی جعفر
و از بنی بکره که در ان عامر بن مالک بن جعفر بود و پس نظر کرد آنحضرت بسوی ایشان و گفت بتحقیق عامل گردانیدم بر شما
این مرد را و اشاره کرد بسوی ضحاک بن سفیان کلابی و گفت عامر بن مالک را تو عامل بر جعفر و گفت ضحاک و نیست

وصیت بکن یا رسول الله بوی چیزرا پس دلالت میکند برآنکه عامر بن مالک حذر کرد و بعد ازان مسلمان شد تمام شد
کلام اصابه شیخ عبدالحق بعد ذکر مفاد این عبارت میفرماید تمام این قصه در قصه بئر معونه در وقائع سال
چهارم هجرت که درانجا ذکر ابن عامر بن مالک است گذشت وازانجا معلوم میشود که وی توفیق اسلام نیافت
ولیکن حمایت و رعایت لشکر اسلام کرد وانچه او را در عاملان آنحضرت ذکر کرده اند وظاهر این عمل
بجهت روایت اسلام اوست والله یعلم انتهی کلامه اقول به نستعین کلام اصابه نص است درآنکه
روایتی دراسلام مروی نیست والا استدلال بآن روایت بر اسلام او می نمودند و بروایت او استدلال میکردند
واستدلال بروایت را صاحب اصابه تزئیف نموده میگوید که روایت ازوی صریح در اسلام وی نیست
پس عامل نمودنش بطریق اولی صریح دراسلام او نخواهد بود وچنانچه بر منصف خبیر مخفی نیست زیرا که باسلام
راوی اجماع واقع است بخلاف اسلام عامل که اجماعی نیست پس استدلال بعامل بودنش بر اسلام او
باطل و مضحک باشد و بعضی ازان جماعت اند که اسلام آوردند و بعد ازان مرتد شدند و در حالت ارتداد جان
بقابض ارواح سپردند مانند ربیعه بن امیه بن خلف جمحی که در فتح مکه بشرف اسلام مشرف شده در حجة الوداع
در عسکر همایون حاضر بود و بعد ارتحال آنحضرت صلی الله علیه وآله روایت حدیث نموده در زمان ۲۰۷
خلافت خلیفه ثانی مرتد شده بروم ملحق گشته نصرانی شد واحمد بن حنبل در مسند خود ازو روایت کرده است
قال السخاوی وما وقع لاحمد فی مسنده من ذکر حدیث ربیعة بن امیة بن خلف الجمحی وهو ممن اسلم
فی الفتح وشهد مع النبی صلی الله علیه وسلم حجة الوداع وحدث عنه بعد موته ثم لحقه الخذلان
فلحق فی خلافة عمر بالروم وتنصر بسبب شیء اغضبه یمکن توجیهه بعدم الوقوف علی قصة
ارتداده وقد قال شیخنا ما نصه واخراج حدیث مثل هذا یعنی مطلقا فی المسانید غیرها
مشکل ولعل من اخرجه لم یقف علی قصة ارتداده هکذا فی شرح الشرح نخبة الفکر لملا علی قاری
بر منصف خبیر واضح است که اعتذار سخاوی و غیر او در نهایت وهن وسخافت است زیرا که قصه ارتداد ربیعه بن
امیه بن خلف جمحی از مشاهیر قصص است و در اکثر کتب سیر واحادیث مندرج است و واقف نشدن مثل احمد
بن حنبل که راس و رئیس محدثین اهلسنت است و هفت لک حدیث بیاد داشت باین قصه در کمال استبعاد است
عقل سلیم از قبول آن آبی است بالجمله خالی از چند شق نیست یا آنکه احمد بن حنبل وقوف باین قصه داشت
باوجود علم بآن روایت کرده این معنی دلیل آنست که مذهب احمد و [illegible] مشایخ آنست که از کفار روایة حدیث

میتوان نمود واگر باین قصه با این همه اشتهارش واقف نبود وخلل در تجرحش متطرق میشود واگر باین قصه واقف بود

لیکن از راه ذهول و ذهول روایت نمود واین امر عذر خواه بعضی از علمای امامیه است که در بعضی اسامی از ایشان

بمقتضای ضعف طبیعت بشریه وقصور رتبه انسیه در بعضی مواقع سهوی تصحیفی واقع شده باشد چه هرگاه از

مثل احمد بن حنبل که رئیس محدثین اهل سنت است واز هفت لک و پنجاه هزار حدیث کتاب مسند را انتخاب فرموده

درین قصه که در نهایت شهرت است اهمال واغفال واقع شود واگر از علمای شیعه هم در بعضی اسامی که اینقدر

که شهرتش نه باین مرتبه باشد احیانا اهمالی و اغفالی واقع شود چندان بعید ومستبعد نخواهد بود وبعضی از اعاجیب آنکه

که در اسلام آنها ارتداد متخلل شده باز بحسب ظاهر در جرگه اهل اسلام داخل شدند مانند اشعث بن قیس که بعد اسلام

مرتد گردیده بود و در عهد خلیفه اول گرفتار شده آمد واظهار اسلام نمود وجناب خلافت مآب اسلامش قبول

فرموده خواهر خود را در عقد ازدواج او در آوردند در صحیح بخاری وصحیح مسلم وجامع ترمذی ونسائی وسنن ابو داود

وابن ماجه ومسند احمد حنبل روایت او تخریج نموده اند واو را از جمله صحابه شمرده حال آنکه رده مطلقا باتفاق حنفیه

باعث حبط اعمال است وشافعی نیز در ام رده را مطلقا محبط عمل میداند چنانچه فاضل عراقی در شرح الفیه

تصریح بان فرموده وهذه عبارته فان الردة محبطة للعمل عند ابی حنیفة ونص علیه الشافعی ۳۰۹

فی الام پس تاویل رافعی شافعی وتقییداو این قول شافعی بشرط اتصال او بموت مردود باشد ودر جواب

ازین دو اعضال یعنی مرتد را از جمله صحابه شمردن واز مرتد روایت کردن توجیهات رکیکه بکار برده اند

باینکه شمردن او از جمله صحابه از غفلت از ارتداد اوست ویا اطلاق صحابه بر او بطریق توسع است باین معنی که او در

طبقه صحابه است وعذر از روایتش برین وجه نموده اند که روایت از و بجهت جهل از حال اوست یا روایت

حدیثی است که او از صحابی دیگر روایت کرده یا بنا بر مذهب کسی است که تحمل در حالت کفر واو در حال اسلام

تجویز میکند در شرح شرح نخبة الفکر از ملا علی قاری چنین واقع است ویدل علی رجحان الاول قصة

الاشعث بن قیس فانه کان ممن ارتد واتی به الی ابی بکر الصدیق اسیرا فعاد الی الاسلام

فقبل ابو بکر منه ذلک ای الاسلام وزوجه ای ابو بکر اخته ولم یتخلف عن ذکره فی

الصحابة ولا عن تخریج احادیثه فی المسانید وغیرها وفیه انه کان ینبغی ان لا یکون فی

المسئلة خلاف مع انه خلاف فی ذلک فلعل من ذکره فی الصحابة غفل عن ارتداده

او لکونه فی طبقة الصحابة ومن خرج حدیثه فیحتمل ان یکون من جهله بحاله او روی حدیثه

حديثه الذي نقل عن غيره من الصحابة او على قول من يجوز التحمل في الكفر والاداء في الاسلام
والا فقد صرح في شهادات الولوالجية من كتب الحنفية انه يبطل ما رواه المرتد بغيره من الحديث
فلا يجوز للسامع منه ان يرويه عنه بعد ردته وقال الحلبي في حاشية شفاء القاضي اخرج
للاشعث هذا الايمة الستة واحمد في المسند وقد صرح بانه صحابي وهذا انما يمشي عند قول
من يقول ان الردة انما تحبط بشرط ان تتصل بالموت اما من يقول ان الردة تبطل وان لم تتصل
فلا بعيد هذا القول قول ابي حنيفة رضي الله عنه وفي عبارة الشافعي ما يدل على هذا كذا
قاله بعض مشايخي لكن الذي حكاه الرافعي عن الشافعي انها انما تحبط بشرط اتصالها بالموت
والله اعلم انتهى وبعضی از انجماعة اند که بعد اسلام ظاهری پشت وپناه منافقان بوده بفحوای ما اضمر احد
شيئا الا اظهر في فلتات لسانه کلمات رده از ایشان سر میزد وعلمای اهلسنت بنابر اغراض از ارتداد آنها
اعراض مینمایند مانند ابوسفیان بن صخر شیخ عبد الحق دهلوی در مدارج النبوة از استیعاب نقل کرده که اهل
روایت میکنند که وی پشت وپناه منافقان بود از آن باز که اسلام آورده ودر جاهلیت منسوب بمذهب
۲۰۹ زندیقان ودهریان بود از جمله بعضی روایت آنست که ابوسفیان در آمد بر امیر المومنین عثمان وقتیکه رسیده
خلافت بوی حال آنکه نابینا شده بود بعرض اقدس رسانید گردیده است خلافت بسوی تو بعد از تیم
وعدی پس بگردان بنی امیه را ارکان آن نیست ان هو الا ملک من در نمی یابم بهشت را ونه دوزخ پس بانگ
بزد بر وی عثمان رضی الله عنه وگفت بکند با تو خدا آنچه بکند وبدر کرد او را از پیش خود ونیز شیخ دهلوی در
کتاب مذکور آورده آمده است که چون واقع شد در روز حنین هزیمت بر مسلمانان ابوسفیان گفت بطل السحر
انتهی روایت اخر در صحاح سته مذکور است از همه عجیبتر آنکه با این همه اعتقادات شنیعه بعضی اهل سنت میگویند که
اسلامش نیک شده بود وبجهت سطوع مخایل کفر ونفاق که در دلش رسوخ یافته بود عمر فاروق از فرستادن
او بطرف شام کراهت میداشت چنانچه واقدی در تاریخ خود بان تصریح فرموده میگوید واقبل الی المدينة
من اهل مكة عظماؤهم واكابرهم بالخيل والحديد واللباس الشديد على اوائلهم ابو سفيان
بن صخر بن حرب الفيلاق بن هاشم ونظرائهم فاقبلوا يستاذنون ابا بكر في الخروج الى
الشام فكره عمر خروجهم الى الشام وقال لابي بكر ان هؤلاء القوم لنا في قلوبهم طوائد
وحقائد والحمد لله الذي كانت كلمة الله هي العليا وكلمتهم هي السفلى وهم على كفر

وارادوا ليطفؤا نور الله بافواههم ويابى الله الا ان يتم نوره ونحن نقول ذلك ليس مع الله
الهة اخرى هم يقولون ان معه الهة اخرى فلما ان اعز الله دينا ونصر شرعتنا اسلموا خوف
السيف ولما سمعوا ان جند الله قد نصروا على الروم اتونا النبعث لهم الى الاعداء ليقاسموا
السابقين المهاجرين والانصار والصواب ان لا تقربهم القصة بعضى از ان جمله اند كه در حال تحمل حديث
كافر بودند مانند جبير بن مطعم در صحيح مسلم و بخارى روايت او موجود ست انه سمع النبى صلى الله عليه وسلم
يقرا فى المغرب بالطور وكان جاء فى فداء اسارى بدر قبل ان يسلم وفى رواية البخارى وذلك
اول ما وقر الايمان فى قلبى لخص سخن آنكه اماميه از زكريا بن ابراهيم بعد مشرف شدن او بدين اسلام روايت نموده اند
در اين امر با وجود وقوع اين اشكال از محدثين اهل سنت باجماع امت عيبى و شناعتى نيست جناب سرور كائنات عليه
افضل التحية والثنا نيز از تميم دارى نصرانى بعد مشرف شدن او بدين اسلام روايت فرموده اند اگر تشنيع فاضل
ناصب بر اماميه درين باب مساغى و رواجى داشته باشد قوم را بالى را كه درين ازمنه علم بغى و خروج برافراشته
و در صدد انهدام بنيان اسلام اند ميرسد كه بر اهل اسلام باقتفاى فاضل ناصب تشنيع نمايند و برطبق آنچه مخدومى
افاده فرموده لفظا باللفظ بگويند عجب است كه از بعضى كافران نصرانى روايت كنند و او را از ياران صحابه پيغمبر
ميشمارند مثل تميم الدارى رضى عنه نبيهم و سيدهم محمد المصطفى وادرجوا تلك الرواية فى زبرهم و كتبهم
الجواب الجواب روايت نمودن آنحضرت صلى الله عليه وآله وسلم از تميم دارى نصرانى از مشاهير اخبار است و صحاح ستة
و ديگر كتب معتبره تخريج نموده اند عجب است كه از نظر جناب شيخنا باب نگذشته اگرچه اشتهار ان مغنى از نقل آن روايت
بود اما بنا بر اطمينان قلوب مقلدان عوام كسر سورت استعظام اين تشنيع غير وارد در نظر خاص و عام بذكر آن
روايت بطولها مبادرت نموده در صحيح مسلم مذكورست حدثنا عبد الوارث بن عبد الصمد و حجاج الشاعر
كلاهما عن عبد الصمد واللفظ لعبد الوارث بن عبد الصمد قال حدثنى ابى عن جدى عن الحسين
بن ذكوان حدثنا ابن بريدة حدثنى عامر بن شراحيل الشعبى شعب همدان انه سال فاطمة
بنت قيس اخت الضحاك بن قيس وكانت من المهاجرات الاول فقال حدثينى حديثا
سمعته من رسول الله صلى الله عليه وسلم ولا تسنديه الى احد غيره فقالت لئن
شئت لافعلن فقال لها اجل حدثينى فقالت نكحت ابن المغيرة وهو من خيار شباب
قريش يومئذ فاصيب فى اول الجهاد مع رسول الله صلى الله عليه وسلم فلما تايمت

تايمت خطبني عبد الرحمن بن عوف في نفر من اصحاب محمد صلى الله عليه وسلم وخطبني رسول الله
صلى الله عليه وسلم على مولاه اسامة بن زيد وكنت قد حُدِّثتُ ان رسول الله صلى الله عليه
وسلم قال من احبني فليحب اسامة فلما كلمني رسول الله صلى الله عليه وسلم قلت امري بيدك
فانكحني من شئت فقال انتقلي الى ام شريك وام شريك امرأة غنية من الانصار عظيمة النفقة
في سبيل الله ينزل عليها الضيفان فقلت سافعل قال لا تفعلي ان ام شريك امرأة كثيرة
الضيفان فاني اكره ان يسقط عنك خمارك او ينكشف الثوب عن ساقيك فيرى القوم
منك بعض ما تكرهين ولكن انتقلي الى ابن عمك عبد الله بن عمرو بن ام مكتوم وهو رجل
من بني فهر فهر قريش وهو من البطن الذي هي منه فانتقلت اليه فلما انقضت عدتي سمعت نداء
المنادي منادي رسول الله صلى الله عليه وسلم ينادي الصلوة جامعة فخرجت الى المسجد فصليت
مع رسول الله صلى الله عليه وسلم فكنت في النساء التي تلي ظهور القوم فلما قضى رسول الله
صلى الله عليه وسلم صلوته جلس على المنبر وهو يضحك فقال ليلزم كل انسان مصلاه
ثم قال تدرون لم جمعتكم قالوا الله ورسوله اعلم قال اني والله ما جمعتكم لرغبة ولا لرهبة ٢١١
ولكن جمعتكم لان تميم الداري كان رجلا نصرانيا فجاء فبايع واسلم وحدثني حديثا وافق
الذي كنت احدثكم عن المسيح الدجال حدثني انه ركب في سفينة بحرية مع ثلثين رجلا
من لخم وجذام فلعب بهم الموج شهرا في البحر ثم ارفئوا الى جزيرة في البحر حيث تغرب الشمس فجلسوا
في اقرب السفينة فدخلوا الجزيرة فلقيتهم دابة اهلب كثير الشعر لا يدرون ما قبله من دبره من كثرة
الشعر فقالوا ويلك ما انت قالت انا الجساسة قالوا وما الجساسة قالت ايها القوم انطلقوا الى
هذا الرجل في الدير فانه الى خبركم بالاشواق قال لما سمت لنا رجلا فرقنا منها ان تكون
شيطانة قال فانطلقنا سراعا حتى دخلنا الدير فاذا فيه اعظم انسان رايناه قط خلقا
واشده وثاقا مجموعة يداه الى عنقه ما بين ركبتيه الى كعبيه بالحديد قلنا ويلك ما انت
قال قد قدرتم على خبري فاخبروني ما انتم قالوا نحن اناس من العرب ركبنا في سفينة بحرية فصادفنا
البحر حين اغتلم فلعب بنا الموج شهرا ثم ارفئنا الى جزيرتك هذه فجلسنا في اقربها فدخلنا
الجزيرة فلقينا دابة اهلب كثير الشعر لا ندري ما قبله من دبره من كثرة الشعر فقلنا ويلك ما انت

لا حجة عبرة فى الاعصار المتاخرة يعنى جزم كرده بعضى محققين شافعيه موجب عمل بوجادت نزد جمهور ائمة
اعتماد و آنچه بعضى محققين جزم بآن نموده غير آن در زمانهاى متاخره اتحاد در رواج ندارد و نبودى فرموده هذا
هو الصحيح يحيى بن اكثم مروزى قاضى مشهور كه از رجال ترمذى است نيز تجويز روايت بوجادت نموده تقريب
ميفرمايد يحيى بن اكثم بن محمد بن قطن التميمى ابو محمد المروزى القاضى المشهور ثقة صادق الا انه رمى بسرقة
الحديث ولم يقع ذلك له انما كان يرى الرواية بالاجازة والوجادة اخرج له الترمذى
دوم آنكه ضمير مثاله راجع بمضمون آيه متقدمه است و حديث ابى خالد شعبه له بر آن انطباق ندارد و پيش مثال مطابق
منقول باشد زيرا كه مراد كلينى از عدة من اصحابنا روايت از اصحاب آن كتب نيست چنانچه زعم نموده است بلكه مراد
از عدة من اصحابنا در هر مقام اشخاص عليحده اند چنانچه خود كلينى رحمة الله عليه تصريح بآن فرموده و شراح كافى
و ديگر علماى اماميه نقل از و نموده اند چه در كتاب كافى هر جا عدة من اصحابنا عن احمد بن محمد بن عيسى واقع است
مراد از عدة در اينجا محمد بن يحيى العطار و على بن موسى الكمندانى و داود بن كوره و احمد بن ادريس و على بن ابراهيم بن
هاشم است و هر جا كه عدة من اصحابنا عن احمد بن محمد بن ابى خالد واقع يافته مرادش على بن ابراهيم و على بن محمد
بن عبد الله بن اذينه و احمد بن عبد الله بن اميه و على بن الحسين است و هر جا كه عدة من اصحابنا عن سهل
بن زياد وارد شده مراد او على بن محمد بن علان كه در كتب رجال بعنوان على بن محمد المعروف بعلان واقع است
و محمد بن ابى عبد الله و محمد بن الحسن و محمد بن عقيل كلينى است علامه حلى در خلاصة الرجال ميفرمايد قال الشيخ
الصدوق محمد بن يعقوب الكلينى فى كتابه الكافى فى اخبار كثيرة عدة من اصحابنا عن احمد
بن محمد بن عيسى قال والمراد بقولى عدة من اصحابنا محمد بن يحيى العطار و على بن موسى الكمندانى
و داود بن كورة و احمد بن ادريس و على بن ابراهيم بن هاشم قال وكلما قلت فى كتابى المشار اليه
عدة من اصحابنا عن احمد بن محمد بن خالد فهم على بن ابراهيم و على بن محمد بن عبد الله بن
اذينه و احمد بن عبد الله بن ابيه و على بن الحسن وكلما ذكرت فى كتابى المشار اليه عدة من
اصحابنا عن سهل بن زياد فهو على بن محمد بن علان و محمد بن ابى عبد الله و محمد بن الحسن و محمد
بن عقيل الكلينى انتهى و فاضل استرابادى نيز در كتب رجال خود اين عبارت نقل فرموده بعد از آن ميفرمايد اتفقت
النسخ على على بن محمد بن علان و فى الرجال على بن محمد المعروف بعلان فكانه على بن محمد العلان
والظاهر ان محمد بن ابى عبد الله هو محمد بن جعفر الاسدى الثقة وان محمد بن الحسن هو الصفار فلا

فلا يضر اذن ضعف سهل مع وجود ثقة مع سهل فی مرتبته انتهی باید دانست که در اعمال

مرعات کلینی سوم آنکه اگر بعض برسهل و کلینی اگر از جهت عنعنه سند لطعن کند پس مستند بان صناعت علم درایه بر وضو

تام وارد نیست زیرا که نزد محققین علمای فریقین جمهور اصحاب احادیث و فقه و اصول بنا و معنعن متصل است علی الاصح

بشرط امکان لقا و مدلس نبودن معنعن نووی در شرح مسلم فرموده و فی الاسناد المعنعن و هو فلان عن فلان

قال بعض العلماء هو مرسل والصحیح الذی علیه العمل و قاله الجماهیر من اصحاب الحدیث والفقه

والاصول انه متصل بشرط کون المعنعن غیر مدلس و بشرط امکان لقاء من اضیفت العنعنة

الیهم بعضهم بعضا انتهی بعد اتفاق محققین علما بر بودن آن در حکم اتصال بشرط امکان لقا اختلاف

نموده که آیا بو صف امکان لقا ثبوت لقا شرط است یا نه الی غیر ذلک اول مذهب علی بن مدینی و ابو بکر

صیرفی و بخاری و شافعی و جمعی دیگر از محققین است دوم مذهب جمعی از علما است و مسلم همین مذهب اختیار نموده

و دعوی اجماع بر آن نموده و اکثر اسانید صحیح او مشتمل بر عنعنه است هر چند رجوع بصحیح مسلم و تصحیح این قول کفایت

میکند اطمینان قلب مستفید آنرا از اطالت نبیند شیده بذکر عبارت او بطول ادا مبادرت نموده میشود قال

فی اواخر مقدمة کتابه ما هذا نصه باب صحة الاحتجاج به روایة الرواة بعضهم عن بعض والتنبیه

علی من غلط فی ذلک و قد تکلم بعض منتحلی الحدیث من اهل عصرنا فی تصحیح الاسانید و تسقیمها

یقول لو ضربنا عن حکایته و ذکر فساده صفحا لکان رایا متینا و مذهبا صحیحا اذ الاعراض

عن القول المطرح احری لاماتته و اخمال ذکر قائله و اجدر ان لا یکون ذلک تنبیها للجهال علیه

غیر انا لما تخوفنا من شرور العواقب و اغترار الجهلة بمحدثات الامور و اسراعهم الی اعتقاد خطا المخطئین

والاقوال الساقطة عند العلماء رأینا الکشف عن فساد قوله و رد مقالته بقدر ما یلیق بها

من الرد اجدی علی الانام و احمد للعاقبة ان شاء الله تعالی و زعم القائل الذی افتتحنا الکلام

عن الحکایة عن قوله والاخبار عن سوء رویته ان کل اسناد لحدیث فیه فلان عن فلان

و قد احاط العلم بانهما قد کانا فی عصر واحد جائز ان یکون الحدیث الذی روی الراوی

عمن روی عنه قد سمعه عنه و شافهه به غیر انه لا نعلم له منه سماعا و لم نجد فی

شیء من الروایات انهما التقیا قط او تشافها بحدیث ان الحجة لا تقوم عنده بکل خبر جاء

هذا المجیء حتی یکون عنده العلم بانهما قد اجتمعا من دهرهما مرة فصاعدا او تشافها بالحدیث

٢١٥

قوبلت هذه العبارة علی اصل نسخة صحیح مسلم

بينهما او يرد خبر فيه بيان اجتماعهما وتلاقيهما مرة من دهرهما فما فوقها فان لم يكن عنده
علم ذلك ولم تات به رواية تخبران هذا الراوي عن صاحبه قد لقيه مرة وسمع منه شيئا
لم يكن في نقله الخبر عمن روى عنه علم ذلك والامر كما وصفنا حجة وكان الخبر عنده موقوفا
حتى يرد عليه سماعه منه لشيء من الحديث قل او كثر في رواية مثل ما ورد وهذا القول
يرحمك الله في الطعن في الاسانيد قول مستحدث غير مسبوق صاحبه اليه ولا مساعد له مخترع
من اهل العلم عليه وذلك ان القول الشائع المتفق عليه بين اهل العلم بالاخبار والروايات قديما
وحديثا ان كل رجل ثقة روى عن مثله حديثا وجائز ممكن له لقاؤه والسماع منه لكونهما
جميعا في عصر واحد وان لم يات في خبر قط انهما اجتمعا ولا تشافها بكلام فالرواية ثابتة
والحجة بها لازمة الا ان يكون هناك دلالة بينة تشهد ان هذا الراوي لم يلق من روى عنه
او لم يسمع منه شيئا فاما والامر مبهم على الامكان الذي فسرنا فالرواية على السماع ابدا حتى تكون
الدلالة التي بينا فيقال لمخترع هذا القول الذي وصفنا مقالته او للذاب عنه قد اعطيت في جملة
قولك ان خبر الواحد الثقة عن الواحد الثقة حجة يلزم به العمل ثم ادخلت فيه الشرط بعد ٢١٦
فقلت حتى نعلم انهما قد كانا التقيا مرة فصاعدا او سمع منه شيئا فهل تجد هذا الشرط الذي
اشترطته عن احد يلزم قوله والا فهلم دليلا على ما زعمت فان ادعى قول احد من علماء
السلف بما زعم من ادخال الشريطة في تثبيت الخبر طولب به ولن يجد هو ولا غيره الى ايجاده
سبيلا وان هو ادعى فيما زعم دليلا يحتج به قيل له وما ذلك الدليل فان قال قلته لاني وجدت
رواة الاخبار قديما وحديثا يروي احدهم عن الاخر الحديث ولما يعاينه ولا سمع منه شيئا قط
فلما رايتهم استجازوا رواية الحديث بينهم هكذا على الارسال من غير سماع والمرسل من الروايات
من اصل قولنا وقول اهل العلم بالاخبار ليس بحجة احتجت لما وصفت من العلة الى البحث عن
سماع راوي كل خبر عن راويه فاذا انا هجمت على سماعه منه لادنى شي ثبت عندي بذلك
جميع ما يروي عنه بعد فان عزب عني معرفة ذلك اوقفت الخبر ولم يكن عندي موضع
حجة لامكان الارسال فيه فيقال له فان كانت العلة في تضعيفك الخبر وتركك الاحتجاج
به امكان الارسال فيه لزمك ان لا تثبت اسنادا معنعنا حتى ترى فيه السماع من اوله

اوله الى اخره وذلك ان الحديث الوارد علينا باسناد هشام بن عروة عن ابيه عن عائشة
رضي الله عنها فبيقين نعلم ان هشاما قد سمع من ابيه وان اباه قد سمع من عائشة رضي الله
عنها كما نعلم ان عائشة قد سمعت من النبي صلى الله عليه وسلم وقد يجوز اذا لم يقل هشام
في رواية يرويها عن ابيه سمعت او اخبرني ان يكون بينه وبين ابيه في تلك الرواية انسان
اخر اخبره بها عن ابيه ولم يسمعها هو من ابيه لما احب ان يرويها مرسلا ولا يسندها الى
من سمعها منه وكما يمكن ذلك في هشام عن ابيه فهو ايضا ممكن في ابيه عن عائشة رضي الله
عنها وكذلك كل اسناد لحديث ليس فيه ذكر سماع بعضهم من بعض وان كان قد عرفت
في الجملة ان كل واحد منهم قد سمع من صاحبه سماعا كثيرا فجائز على كل واحد منهم ان ينزل في
بعض الرواية فيسمع من غيره عنه بعض احاديثه ثم يرسله عنه احيانا ولا يسمي من
سمع منه وينشط احيانا فيسمي الرجل الذي حمل عنه ويترك الارسال وما قلنا من هذا موجود
في الحديث مستفيض من فعل ثقات المحدثين وائمة اهل العلم وسنذكر من رواياتهم على الجهة التي
ذكرنا عددا يستدل بها على اكثر منها ان شاء الله فمن ذلك ان ايوب السختياني وابن المبارك
ووكيعا وابن نمير وجماعة غيرهم رووا عن هشام بن عروة عن ابيه عن عائشة رضي الله عنها
كنت اطيب رسول الله صلى الله عليه وسلم لحله ولحرمه باطيب ما اجد فروى هذه الرواية
بعينها الليث بن سعد وداود العطار وحميد بن الاسود ووهيب بن خالد وابو اسامة عن هشام
قال اخبرني عثمان بن عروة عن النبي صلى الله عليه وسلم وروى هشام عن ابيه عن عائشة
قالت كان النبي صلى الله عليه وسلم اذا اعتكف يدني الي راسه فارجله وانا حائض فرواها بعينها
مالك بن انس عن الزهري عن عروة عن عمرة عن عائشة رضي الله تعالى عنها عن النبي صلى الله
عليه وسلم وروى الزهري وصالح بن ابي حسان عن ابي سلمة عن عائشة كان النبي صلى الله عليه
وسلم يقبل وهو صائم فقال يحيى بن ابي كثير في هذا الخبر في القبلة اخبرني ابو سلمة بن عبد الرحمن
ان عمر بن عبد العزيز اخبره ان عروة اخبره ان عائشة رضي الله عنها اخبرته ان النبي صلى الله
عليه وسلم كان يقبلها وهو صائم وروى ابن عيينة وغيره عن عمرو بن دينار عن جابر قال اطعمنا
رسول الله صلى الله عليه وسلم لحوم الخيل ونهانا عن لحوم الحمر الاهلية ورواه حماد بن زيد

٢١٧

عن عمرو بن دينار عن محمد بن علي عن جابر عن النبي صلى الله عليه وسلم وهذا النحو في الروايات كثير يكثر تعداده وفيما ذكرنا منها كفاية لذوي الفهم فاذا كانت العلة عند من وصفنا قوله قبل في فساد الحديث وتوهينه اذا لم يعلم ان الراوي قد سمع ممن روى عنه شيئا امكان الارسال فيه لزمه ترك الاحتجاج في فساد قوله برواية من يعلم انه قد سمع ممن قد روى عنه الا في نفس الخبر الذي فيه ذكر السماع لما بينا من قبل عن الائمة الذين نقلوا الاخبار انه كانت لهم تارات يرسلون فيها الحديث ارسالا ولا يذكرون من سمعوه منه وتارات ينشطون فيها فيسندون الخبر على هيئة ما سمعوا فيخبرون بالنزول فيه ان نزلوا وبالصعود ان صعدوا كما شرحنا ذلك عنهم وما علمنا احدا من ائمة السلف ممن يستعمل الاخبار ويتفقد صحة الاسانيد وسقمها مثل ايوب السختياني وابن عون ومالك بن انس وشعبة بن الحجاج ويحيى بن سعيد القطان وعبد الرحمن بن مهدي ومن بعدهم من اهل الحديث فتشوا عن موضع السماع في الاسانيد كما ادعاه الذي وصفنا قوله من قبل وانما كان تفقد من تفقد منهم سماع رواة الحديث ممن روى عنهم اذا كان الراوي ممن عرف بالتدليس في الحديث واشتهر به فحينئذ يبحثون عن سماعه في روايته ويتفقدون ذلك منه حتى تنزاح عنهم علة التدليس فمن ابتغى ذلك من غير مدلس على الوجه الذي زعم من حكينا قوله فما سمعنا ذلك عن احد ممن سمينا ولم نسم من الائمة فمن ذلك ان عبد الله بن يزيد الانصاري وقد راى النبي صلى الله عليه وسلم قد روى عن حذيفة وعن ابي مسعود الانصاري وعن كل واحد منهما حديثا يسنده الى النبي صلى الله عليه وسلم وليس في روايته عنهما ذكر السماع منهما ولا حفظنا في شيء من الروايات ان عبد الله بن يزيد شافه حذيفة وابا مسعود بحديث قط ولا وجدنا ذكر رؤيته اياهما في رواية بعينها ولم نسمع عن احد من اهل العلم ممن مضى ولا ممن ادركنا انه طعن في هذين الخبرين اللذين رواهما عبد الله بن يزيد عن حذيفة وابي مسعود بضعف فيهما بل هما وما اشبههما عند من لاقينا من اهل العلم بالحديث من صحاح الاسانيد وقويها يرون استعمال ما نقل بها والاحتجاج بما اتت من سنن واثار وهي في زعم من حكينا قوله قبل واهية مهملة حتى يصيب سماع الراوي عمن روى ولو ذهبنا نعدد الاخبار الصحاح عند اهل العلم ممن يهن بزعم هذا القائل ونحصيها لعجزنا عن تقصي ذكرها

ذكرها واحصاؤها كلها ولكنا احببنا ان ننصب منها عددا يكون سمة لما سكتنا عنه منها وهذا
ابو عثمان النهدي وابو رافع الصائغ وهما ممن ادرك الجاهلية وصحبا اصحاب رسول الله صلى الله
عليه وسلم من البدريين هلم جرا ونقلا عنهم الاخبار حتى نزلا الى مثل ابي هريرة وابن عمر
وذويهما وقد اسند كل واحد منهما عن ابي بن كعب عن النبي صلى الله عليه وسلم حديثا ولم نسمع
في رواية بعينها انهما عاينا ابيا او سمعا منه شيئا واسند ابو عمرو الشيباني وهو ممن ادرك الجاهلية
وكان في زمن النبي صلى الله عليه وسلم رجلا وابو معمر عبد الله بن سخبرة كل واحد منهما عن ابي
مسعود الانصاري عن النبي صلى الله عليه وسلم خبرين واسند عبيد بن عمير عن ام سلمة زوج النبي
صلى الله عليه وسلم عن النبي صلى الله عليه وسلم حديثا وعبيد ولد في زمن النبي صلى الله عليه
وسلم عن ابي مسعود الانصاري عن النبي صلى الله عليه وسلم ثلاثة اخبار واسند عبد الرحمن
بن ابي ليلى وقد حفظ عن عمر بن الخطاب وصحب عليا رضي الله تعالى عنه عن انس بن مالك عن النبي
صلى الله عليه وسلم حديثا واسند ربعي بن حراش عن عمران بن حصين عن النبي صلى الله
٢١٩ عليه وسلم حديثين وعن ابي بكرة عن النبي صلى الله عليه وسلم حديثا وقد سمع ربعي عن علي بن
ابي طالب وروى عنه واسند نافع بن جبير بن مطعم عن ابي شريح الخزاعي عن النبي صلى الله عليه
وسلم حديثا واسند النعمان بن ابي عياش عن ابي سعيد الخدري ثلاثة احاديث عن النبي
صلى الله عليه وسلم واسند عطاء بن يزيد الليثي عن تميم الداري عن النبي صلى الله عليه وسلم
حديثا واسند سليمان بن يسار عن رافع بن خديج عن النبي صلى الله عليه وسلم حديثا
واسند حميد بن عبد الرحمن الحميري عن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم احاديث فكل
هؤلاء التابعين الذين نصبنا روايتهم عن الصحابة الذين سميناهم لم يحفظ عنهم سماع علمناه منهم
في رواية بعينها ولا انهم لقوهم في نفس خبر بعينه وهي اسانيد عند ذوي المعرفة بالاخبار
والروايات من صحاح لا نعلمهم وهنوا منها شيئا قط ولا التمسوا فيها سماع بعضهم من بعض
اذ السماع لكل واحد منهم ممكن من صاحبه غير مستنكر لكونهم جميعا كان في العصر الذي اتفقوا فيه
وكان هذا القول الذي احدثه هذا القائل الذي حكيناه في توهين الحديث بالعلة
التي وصفا اقل من ان يعرج عليه ويثار ذكره اذ كان قولا محدثا وكلاما خلفا لم يقله

احد من اهل العلم سلف یستنکره من بعدهم خلف فلاحاجة بنا فی رده باکثر مما شرحنا
اذ کان قدر المقالة وقائلها القدر الذی وصفناه والله المستعان علی دفع ما خالف
مذهب العلماء وعلیه التکلان ولا حول ولا قوة الا بالله و اگر تعریض بر اسناد کافی بجهت اشتمال
بعضی از اسانید او است بر لفظ عدة من اصحابنا که موهم جهالت راوی است آن بر صریح البطلان است زیرا که
جهالت در صورتی متحقق میشد که کلینی تصریح بمراد نمی فرمود و بعد ایضاح و تبیین مرام جهالتی نماند محض برای
اختصار این لفظ اختیار فرموده بجهت رفع اشتباه تعیین ابهام و تبیین مرام نموده و مطلقا شناعتی
درین نیست حال آنکه مثل آن صحیح مسلم وارد دریافته از انجمله در باب النهی عن اتباع متشابهات القرآن فرموده
حدثنا عدة من اصحابنا عن سعید بن ابی مریم قال اخبرنا ابو غسان و هو محمد بن مطرف عن زید بن
اسلم عن عطاء بن یسار بهذا الاسناد و نحوه نووی در شرح صحیح مسلم میفرماید قوله حدثنا عدة من
اصحابنا قال المازری هذا من الاحادیث المقطوعة فی مسلم و هی اربعة عشر هذا اخرها
قال القاضی قلد المازری ابا علی الغسانی الجبائی فی تسمیة هذا مقطوعا و هی تسمیة باطلة
انما هذا عند اهل الصنعة من باب روایة المجهول وانما المقطوع منه ما حذف منه راو ۲۲۰
قلت و تسمیته هذا الثانی ایضا مقطوعا مجاز انما هو منقطع او مرسل عند الاصولیین و الفقهاء
واما حقیقة المقطوع عندهما الموقوف علی التابعی فمن بعدهم قولا له او فعلا او نحوه بالجملة
روایت مجهول بشهادت علمای اعلام مانند قاضی و نووی و غیرهم در چهارده موضع از صحیح مسلم واقع است
نیز مسلم و شراح او بیان عده نفرموده اند بخلاف کلینی که تصریح بمراد فرموده پس احق بتشنیع درین باب مسلم
و نظرای او باشد نه کلینی و نهایت آنچه در معرض جواب از طرف مسلم و بخاری و امثال این مواقع میگویند نیست که ائمه
احادیث را بطریق متابعت تخریج نموده اند این جواب را ملا علی قاری تضعیف و تزییف فرموده در کتاب رجال
میگوید و ما یقوله الناس ان من روی له الشیخان فقد جاز القنطرة هذا ایضا من التجاهل و التساهل
فقد روی مسلم فی کتابه عن اللیث عن ابی مسلم و غیره من الضعفاء فیقولون انما روی عنهم
فی کتابه للاعتبار و الشواهد و المتابعات و هذا لا یتقوی لان الحفاظ قالوا الاعتبار امور یتعرفون
بها حال الحدیث و کتاب مسلم التزم فیه الصحة فکیف یتعرف حال الحدیث الذی فیه بطرق
ضعیفة و اگر منشاء تعریض بر بحث وقوع لفظ شیخ او است این نیز از و اشخاص که بهره از شعور تحصیل وارند

قال اخبرنا محمد بن زکریا قال حدثنا جعفر بن محمد بن عمارة عن ابیه قال حضرت عند جعفر
محمد علیه السلام فدخل علیه رجل یساله عن کهیعص فقال علیه السلام کاف
لشیعتنا ما هادلهم یا یزکی لهم عین عالم باهل طاعتنا صاد صادق لهم وعدهم حتی یبلغ
بهم المنزلة التی وعدها ایاهم فی بطن القران پنجم آنکه ابو اسحاق ابراهیم بن سفیان راوی صحیح مسلم تمامه
مسلم را بطریق قرات وسماع از مسلم اخذ نموده بلکه چند جزو از آن کتاب منفرد به بغیر سماع و قرات بطریق وجاده
یا اجازت اخذ نموده بنا برین تقدیر مجادل را میرسد بگوید که اخبار این از کتب شیوخ خود روایت کنند و در
کتب نسبت آن روایت بمشائخ نیست و اینها میگویند که نسبت این اخبار و ایات بمشائخ ثابت و درست
لیکن از مشائخ ما پوشیده داشتند این روایات و اجزا را بطریق سماع و قرات روایت نمودند و کار قر
مساهله و مسامحه شدند بعد از مردن آن مشائخ این اجزا و روایات بما رسید بقرائن دریافتیم که این همه
در روایات از صحیح است درین جا عقل را کار باید فرمود و وثوق این روایات را دریافت باید نمود مثاله ما قال
النووی فی شرح المسلم قال الشیخ الامام ابو عمرو بن الصلاح اعلم ان لابراهیم بن سفیان
فی الکتاب فائتا لم یسمعه من مسلم یقال فیه اخبرنا ابراهیم مسلم وروایته کذلك عن مسلم
اما بطریق الوجادة وقد غفل اکثر الرواة عن تبیین ذلك وتحقیقه فی فهارستهم وتسمیعاتهم
واجازاتهم وغیرها بل یقولون فی جمیع الکتاب اخبرنا ابراهیم قال اخبرنا مسلم وهذا الفوت
فی ثلاثة مواضع محققة فی اصول معتمدة فاولها فی کتاب الحج فی باب الحلق والتقصیر
حدیث ابن عمر رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال رحم الله المحلقین
بروایة ابن نمیر فشاهدت عنده فی اصل الحافظ ابی القاسم الدمشقی بخطه ما صورته اخبرنا ابو اسحق
ابراهیم بن محمد بن سفیان عن مسلم قال حدثنا ابن نمیر حدثنا ابی حدثنا عبید الله بن
عمر الحدیث وکذلك فی اصل بخط الحافظ ابی عامر العبدری الا انه قال حدثنا ابو اسحق
وشاهدت عنده فی اصل قدیم ماخوذ عن ابی احمد الجلودی ما صورته من ههنا قرات
علی ابی احمد حدثکم ابراهیم عن مسلم وکذا کان فی کتابه الی العلامة قال الشیخ رحمه الله
وهذه العلامة هی بعد ثمان ورقات او نحوها عند قول حدیث ابن عمر رضی الله عنه
ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان اذا استوی علی بعیره خارجا الی سفر کبر ثلثا وعنده

وعندها فى الاصل الماخوذ عن الجلودى ما صورته الى هنا قرأت عليه يعنى على الجلودى عن
مسلم ومن هنا قال حدثنا مسلم وفى اصل الحافظ ابى القاسم عندنا اجتنبه من هنا
يقول حدثنا مسلم واين هنا شك الفايت الثانى لابراهيم اوله فى اول الوصايا قول مسلم
حدثنا ابو خيثمة زهير بن حرب ومحمد بن المثنى فى حديث ابن عمر ما حق امرئ مسلم له شئ
يريد ان يوصى فيه الى قوله فى اخر حديث رواه فى قصة حويصة ومحيصة فى القسامة
حدثنى اسحق ابن منصور انا بشر بن عمر قال سمعت مالك بن انس الحديث وهو مقدار عشر
ورقات ففى الاصل الماخوذ عن الجلودى والاصل الذى بخط الحافظ ابى عامر العبدرى ذكر
انتهاء هذا الفوت عند اول هذا الحديث وعود قول ابراهيم ثنا مسلم وفى اصل الحافظ ابى القاسم
الدمشقى شبه التردد فى ان هذا الحديث داخل فى الفوات او غير داخل فيه والاعتماد
على الاول الفائت الثالث اوله قول مسلم فى احاديث الامارة والخلافة حدثنى زهير بن
حرب حدثنا شبابة حديث ابى هريرة عن النبى صلى الله عليه وسلم انما الامام جنة
ويمتد الى قوله فى كتاب الصيد والذبائح حدثنا محمد بن مهران الرازى حدثنا ابو عبد الله ۲۷۳
حماد بن خالد الخياط حديث ابى ثعلبة الخشنى اذا رميت بسهمك فمن اول هذا الحديث
عاد قول ابراهيم حدثنا مسلم وهذا الفوات اكثرها وهو نحو ثمانى عشرة ورقة وفى اوله
بخط الحافظ الكبير ابى حازم العبدوى النيشاپورى وكان يروى الكتاب عن محمد بن يزيد
العدل عن ابراهيم ما صورته من هنا يقول ابراهيم قال مسلم وهو فى الاصل الماخوذ عن
الجلودى واصل ابى عامر العبدرى واصل ابى القاسم الدمشقى بكلمة عن وهكذا فى الفائت
الذى سبق فى الاصل الماخوذ عن الجلودى واصل ابى عامر واصل ابى القاسم وذلك يحتمل
كونه روى ذلك عن مسلم بالوجادة ويحتمل الاجازة ولكن فى بعض النسخ التصريح فى
بعض ذلك او كله يكون ذلك عن مسلم بالاجازة والله اعلم هذا اخر كلام الشيخ انتهى الجواب
الجواب ششم انكه كتب بعضى از مشاهير مشايخ وفقهاى شافعيه را ناظر آنها .... تصريح انكه در ... ها
در ايام حياتش هيچيك از تصانيف خود بمردم ظاهر نكرده ودر مكانى جمع كرده بود وبعد از ارتحال موالف
بقراين دريافت شد كه اين كتب مقبول ومحبوب ما است چه هرگاه زمان وفاتش نزديك شد شخصى

ازعلا زمان خود گفت کتبی که در فلان مکان است همه از تصانیف منست بلحاظ اینکه مبادا واقف نیت ان خالصة
لوجه الله نبوده باشد به در ظاهر ننموده و بروایت مبادرت نکرده ام هرگاه وقت احتضار و هنگام نزع روح
من برسد وحیث را معاینه کنم انگاه دست خود را در دست من بنه پس اگر قبض بکنم و بیفشارم دست ترا
بدانکه آن کتب بدرجه قبول نرسیده و پس بهر وقتی آن کتب را همه را در دجله بینداز و اگر دست خود را منبسط
سازم و دست ترا قبض نکنم بدانکه کتب مذکوره بدرجه قبول رسیده و اند آن شخص میگوید چون وقت موت شیخ مذکور
در رسید من دست خود را در دست او گذاشتم دست مرا قبض نکرد و منبسط داشت دانستم که این امر علامت و قرینه
و امارت این است که آن کتب ما فیها مقبول و محتج بها است پس آن کتب را ظاهر ساختم و بروایت آنها پرداختم بر هوشمند
خبیر مخفی نیست که مقبول شدن اعمال بدرگاه عزت و جلال موقوف بر اعلام علام الغیوب است شیخ مذکور منصب
نبوت اختصاص داشت که بوحی این معنی بر او منکشف شده باشد مکاشفه بالمنیه بجهت احتمال وقوع غلط در آن
و در امثال این مواضع از درجه اعتبار ساقط است نیز جائز است که شیخ مسطور در وقت سکرات موت که وقت
کمال قلق و کرب و اضطراب است بسبب تخلل حواس و هول آن واقعه صعوبت اساس فرصت آن نیافته باشد که بوعده
خود ایفا نماید و هول و فزع قبض روح او را از قبض و بسط دست باز داشته باشد نیز از کجا دریافت شد که
جمیع کتب که در آن مکان یافتند از مولفات و مرویات شیخ است چه معمول است که در وقت احتضار اعزه و اکابر
خدمه اسباب متفرقه و اجناس متشتته را فراهم آورده در اماکن مصئونه و مواضع محروسه نگاه میدارند محتمل است
که خدمه آن مکان را مصئون و محروس پنداشته کتب دیگر با آن کتب منضم ساخته محفوظ داشتند و شیخ را بسبب
اشتغال بسکرات موت که هولناک ترین اوقات است از امور جزئیه غفلت دست داده و اطلاع بآن حاصل نشده
باشد فنی این احتمالها را دلیل باید که موجب کون و وثوق نفس تواند بود و بالجمله بعد مردن شیخ آن کتابها نزد مردم
رسیدند و بقرائن دریافتند که روایات و احادیث کتب مذکوره مقبول و محتج بها است در اینجا عقل را کار باید
فرمود و وثوق این کتب و روایات را دریافت باید نمود مثاله ما رواه ابن خلکان فی کتاب وفیات الاعیان
ابو الحسن علی بن محمد حبیب البصری المعروف بالماوردی الفقیه الشافعی قیل انه لم یظهر شیء من
تصانیفه فی حیاته وانما جمع کلها فی موضع فلما قربت وفاته قال لشخص الکتب التی فی المکان الفلانی
کلها تصنیفی وانما لم اظهرها لانی لم اجد نیة خالصة لله تعالی فاذا عاینت الموت ووقعت
فی النزع فاجعل یدك فی یدی فان قبضت علیها وعصرتها فاعلم انه لم یقبل منها شیء فاذ

[illegible]

فاذن اعمد الى الكتب والقيها في دجلة وان بسطت يدي ولم اقبض على يدك فاعلم انها قد قبلت وقد ظفرت بما كنت ارجوه من النية الخالصة قال ذلك الشخص فلما قارب الموت وضعت يدي في يديه فبسطها ولم يقبض على يدي فعلمت انها علامة القبول فاظهرت كتبه بعد انتهى وجميع كتب المادرية من هذا القبيل

قال الفاضل الناصب نيز از معترفين بكذب خود روايت كثيره دارند بحديكه نصف اخبار ايشان توان گفت وايشان را از عيون رجال وثقاة خود شمارند مثل ابو بصير كه ربع كليني ملوست بروايات وى وخود كليني از وى روايت ميكند انه قال كنت اسمع الحديث عن الصادق وارويه عن ابيه واسمعه عن ابيه فارويه عنه واين ابو بصير همانست كه سر حضرت امام را افشا نمود با وجود منع نمودن امام از اظهار آن بعدى تشهير كرد كه در كتب شيعه مدون و بر زبانهاى نالائق آنها كه اصلا قابل ذكر آن سر اسرار نبود شايع و ذايع گشت روى ابن بابويه عنه قال قلت لابى عبد الله اخبرنى عن الله عز وجل هل يراه المومنون يوم القيامة قال نعم وقد راوه قبل يوم القيامة قلت متى قال حين قال الست بربكم ثم سكت ساعة ثم قال ان المومنين يرونه فى الدنيا قبل يوم القيمة الست تراه فى وقتك هذا قال ابو بصير قلت له جعلت فداك افا حدث بهذا عنك فقال لا الى آخره كه محمد بن ابى بصير است تا فرزند ناخلف رشيد پدر بزرگوار خود است روى الكليني عنه انه قال دفع الى ابو الحسن مصحفا وقال لا تنظر فيه ففتحته وقرأت فيه لم يكن فوجدت فيه سبعين رجلا من قريش باسمائهم واسماء ابائهم انتهى كلامه

اقول وبه نستعين اول آنكه اعتراف نمودن ابو بصير بكذب خود در خبر مذكور است و در روايتى كه بطريق استشهاد از كليني بر زبان نالائق كلك خرابت سلك فاضل ناصب گذشته نسبت خروج خلف رشيد پدر بزرگوار ايشان وخليفه بلكه شاگرد همراه استاد او است جارى گشته از الفاظ و معانى روايت كليني نيست عدم مطابقت لفظى احتياج به بيان ندارد و تخالف معنوى نيز وضوح تام دارد زيرا كه در كليني بطريق استفهام واقع شده و مخدوم را اخبار حمل كرده و سنت سنيه تحريف معنوى تمامه انجا داده است و اين جهل او از مورد روايت مذكور بيانش آنست كه هرگاه شنيع ابو بصير رسيد كه حضرت ابو عبد الله عليه السلام فرموده اند حديثي حديث ابي وحديث ابي حديث جدي وحديث جدي حديث الحسين وحديث الحسين حديث الحسن وحديث الحسن حديث امير المومنين وحديث امير المومنين حديث رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وحديث رسول الله قول الله عز وجل او بدانكه هم سند كه اين حديث مقتضى آنست كه اگر حديثى از يكى از ين معصومين

۲۲۵

صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین مسموع شود اسناد آن بمعصوم بلکه صحیح و جایز باشد بنابرین توهم و تحقیق مقام بطریق استفهام از امام همام علیه الصلوة والسلام استفسار نمود الحدیث اسمعه منک ارویه عن ابیک او اسمعه من ابیک اروبه عنک آنحضرت علیه السلام فرمود سواء الا انک ترویه عن ابی احب الی یعنی چنانچه ذوات ما از یک نور اند حادث شده یا نیز از یک معدن و یک چشمه بیرون آمده و نفوس کامله ما مانند مرایای متقابله است آنچه در نفس مبارکه یک شخص از ما منطبع میگردد در نفوس اشخاص دیگر نیز مرتسم میشود پس باین اعتبار و بلحاظ اسناد مسموعات به یک از ما را بدیگری نمودن مضایقه ندارد بنابرین بلحاظ اگر مسموع مرا اسناد به پدر بزرگوار من کنی یا مسموع والد ما جد مرا اسناد بمن کنی در جه تساوی دارد هر دو یکسان است چون علم من علم او است نیز آنحضرت جمیع معلومات و مرویات خود بمن تعلیم فرموده و روایت کرده و من همه اخذ کرده ام از آنجناب اخذ کرده ام و جمیع مرویات و مسموعات خود بر آنجناب عرض کرده ام از اینجا که در ما نحن فیه توثیق بلکه عصمت متحقق است این تقلب صفات و عوارض حدیث تاثیری ندارد چه غالبا ارتکاب قلب برای آن میباید تا حدیث ضعیف بصورت صحیح برآید و درین جا بجهت ثقه و عدل بلکه عصمت هر دو شیخ حدیث از ین قلب از ضعف بصحت منقلب نمیشود بلکه چنانکه قبل از قلب صحیح بود بعد از وقوع قلب نیز بر صحتش باقی میماند لیکن چون این فعل نزد محدثین مذموم است فرموده دوست تر نزد من آنست که مسموعات مرا از پدر من روایت بکنی که درین صورت رجوع ۲۲۹ بارسال خفی خواهد نمود زیرا که در میان ارسال خفی و تدلیس تغایر اعتباری است چه سقوط واسطه اگر روایت از اصل بلفظی بکند که موهم سماع باشد تدلیس است والا ارسال و بعضی که باشتراط معاصرت در تدلیس و عدم آن در ارسال تفرقه نموده اند باطل است چه اگر مجرد معاصرت در تفرقه کافی نباشد لازم آید که روایات مخضرمین مانند عثمان نهدی و اقران او که معاصر آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بودند و بشرف لقای آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم مشرف نشده هرگاه بحذف واسطه روایت بکنند تدلیس باشد نه ارسال حالانکه کافه محدثین قائلند که روایت مخضرمین بحذف واسطه از قبیل ارسال است نه تدلیس و بعضی که بجهت از بین اغفال در تدلیس معاصرت و لقا هر دو شرط کرده این نیز از درجه صحت عاری است زیرا که برین تقدیر لازم می آید که بعضی صحابی که بواسطه از آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم روایت کنند و واسطه از میان انداخته قال رسول الله میگویند باید که در عداد مدلسین مندرج باشند این معنی نیز خلاف عرف محدثین است چه اینها صحابی را باین اعتبار از جمله مرسلین میدانند از فرقه مدلسین و سبق ذکر یافت که اکثری از محققین علم اصول مثل رئیس الفقها ابو حنیفه کوفی و متابعانش و اصحاب او و احمد و مالک بنا بر مشهور و دیگر ایمه اعلام مرسل را مقبول و محتج به میدانند و بعضی نقل اجماع تابعین بر حجیت آن نموده اند عملاً و مطلقاً

مطلقا شائبه کذب در آن نیست ملا علی قاری در شرح الشرح نخبة الفکر فرموده واعلم ان کون المرسل حدیثا ضعیفا
لا یحتج به انما هو اختیار جماعة من المحدثین وهو قول الشافعی وطائفة من الفقهاء واصحاب الاصول
وقال مالک فی المشهور عنه وابو حنیفة واصحابه وغیرهم من ائمة العلماء کاحمد فی المشهور
عنه انه صحیح یحتج به بل حکی ابن جریر اجماع التابعین باسرهم علی قبوله ولم یات عن احد منهم
انکاره ولا عن احد من الائمة بعدهم الی راس المائتین الذین هم من القرون الفاضلة المشهود
لها من الشارع صلی الله علیه وسلم بالخیریة وبالغ بعض القائلین لقبوله فقواه علی المسند
معللا بان من اسند فقد احالک ومن ارسل فقد تکفل لک هذا اذا لم یعرف الحالة انتهی در بزدوی گفته لا فرق بین صحابی
مرسل وتابعی مرسل لان عدالتهم تثبت بشهادة الرسول ایضا خصوصا اذا کان الارسال
من وجوه التابعین مثل عطا بن ابی رباح من اهل مکة وسعید بن المسیب من اهل المدینة
وبعض الفقهاء السبعة مثل الشعبی والنخعی من اهل الکوفة وابی العالیة والحسن من اهل
البصرة ومکحول من اهل الشام فانهم کانوا یرسلون ولا یظن بهم الا الصدق انتهی بر تقدیریکه
۲۲۷ تدلیس باشد نیز کذب متحقق نمیشود ومجرم نیست خصوصا تدلیس از ثقات چنانچه در ما نحن فیه واقع است قال
النووی فی ذلک لان التدلیس لیس کذبا بل هو تمویه الاتصال بلفظ محتمل وحکمه حکم المراسیل
وانواعه بسیاری از رجال و محدثین اهل سنت مانند قتاده واعمش وسفیان ثوری وسفیان بن عیینه وهشام
وابو اسحاق و دیگران که صحیح بخاری وصحیح مسلم وسایر صحاح سته از روایات انها مملو است تدلیس میکردند چنانچه
سبق ذکر یافت ملا علی قاری در شرح الشرح نخبة الفکر گفته والصحیح ما قاله الجماهیر من الطوائف ان
ما رواه بلفظ محتمل لم یبین فیه السماع فهو مرسل وما بینه فیه کسمعت وحدثنا واخبرنا
وشبهها فهو صحیح مقبول محتج به وفی الصحیحین وغیرهما من کتب الاصول من هذا الضرب کثیر
لا یحصی کقتادة والاعمش والسفیانین وهشام وغیرهم ودلیل هذا ان التدلیس لیس کذبا
واذا لم یکن کذبا وقد قال الجماهیر انه لیس بحرام والراوی عدل ضابط وقد تبین سماعه وجب
الحکم بصحته والله اعلم انتهی در شرح الفیه میفرماید القسم الاول تدلیس الاسناد هو ان یسقط اسم
شیخه الذی سمع منه ویرتقی الی شیخ شیخه او من فوقه فیسند ذلک الیه بلفظ لا یقتضی الاتصال
بل بلفظ موهم له کقوله عن فلان او ان فلان او قال فلان موهما بذلک انه سمعه ممن رواه

عنه وانما يكون تدليسا اذا كان المدلس قد عاصر المروى عنه او لقيه ولم يسمع منه او سمع منه ولم يسمع منه ذلك الحديث الذى دلسه عنه اما اذا روى عمن لم يدركه بلفظ موهم فان ذلك ليس بتدليس على الصحيح المشهور وحكى ابن عبد البر فى التمهيد عن قوم انه تدليس فجعلوا التدليس ان يحدث الرجل عن الرجل ما لم يسمعه منه بلفظ لا يقتضى تصريحا بالسماع والا لكان كذبا قال ابن عبد البر على هذا فما سلم من التدليس احد لا مالك ولا غيره ومثله اذا حذف رواة الرواية وسمى الشيخ فقط فيقول فلان وهذا يفعله اهل الحديث كثيرا قال على بن خشرم كنا عند ابن عيينة فقال الزهرى فقيل له حدثكم الزهرى فسكت ثم قال الزهرى فقيل له اسمعته من الزهرى فقال لم اسمعه من الزهرى ولا ممن سمعه من الزهرى حدثنى عبد الرزاق عن معمر عن الزهرى اعلم ان عبد البر قد حكى عن ائمة الحديث انهم قالوا انه يقبل تدليس ابن عيينة لانه اذا وقف احال على ابن جريج ومعمر ونظائرهما وهذا ما رجحه ابن حبان قال هذا شىء ليس فى الدنيا الا لسفيان بن عيينة فانه كان يدلس ولا يدلس الا عن ثقة متقن ولا يكاد يوجد لابن عيينة خبر دلس فيه الا وقد بين سماعه عن ثقة مثل ثقته ثم مثل بمراسيل كبار التابعين فانهم لا يرسلون الا عن صحابى وقد سبق ابن عبد البر فى ذلك الحافظ ابو الفتح الازدى وابو بكر البزار فى الجزء المذكور ان من كان يدلس عن الثقات كان تدليسه عند اهل العلم مقبولا ثم قال فمن كانت هذه صفته وجب ان يكون حديثه مقبولا وان كان مدلسا انتهى مختصرا محصل كه ابو بصير بطريق استفتا از حضرت ابو عبد الله عليه السلام سوال اين مسئله كرد آنحضرت در جواب فرمودند كه اين قسم روايت بلحاظ اينكه در ما نحن فيه عدالت بلكه عصمت متحقق است سمت جواز دارد هر دو برابر است ورجوع بارسال نكنند ليكن اگر مسموعات پدرم از من بلحاظ اينكه علم من علم آنحضرت است ومن جميع مرويات ومسموعات خود را بر آنحضرت عرض كرده بطريق روايت اكابر از اصاغر بعنوان ارسال روايت بكنى اگرچه درست است وتجويز ارسال در ان هم مجوز ليكن خالى از تكلف نيست بخلاف روايت مسموعات من از پدرم كه بلا تكلف صحيح ودرست است درين استفتا وجواب اصلا محذورى نيست وكذبى متحقق نميشود وبجهت تحقق عدالت بلكه عصمت هر دو بزرگوار از قلب اسناد وانقلاب عوارض وصفات حديث كه علت مؤثره محظور بودن قلب است متحقق نميشود پس قلب در امثال اين مواقع سمت جواز دارد وبارسال راجع ميشود وارسال طريقه مستمره هست وارتكاب ۲۲۸

ودر ارتکاب آن نیز محذوری نیست صحابه کرام و تبعه عظام ارتکاب آن نموده اند و زهری که صحیحین از روایت او مملو است
بنوعی مولع ارسال بود که روزی حدیث بطریق ارسال روایت میکرد و چون از و سوال کردند که این حدیث را از
که سند کرده گفت از مردی که بر در عبد الملک بن مروان روایت میکرد اخذ کرده ام در بزدوی گفته ارسل الزهری
فقیل له من حدثک فقال رجل علی باب عبد الملک بن مروان و بر تقدیر تسلیم که این قسم روایت راجع بتدلیس شود باهم
محذوری ندارد چه تدلیس چنانچه ارباب اصول تصریح نموده اند کذب نیست خصوصا تدلیس از ثقات که مقبول
است و بسیاری از مشایخ و محدثین اهل سنت ارتکاب تدلیس نموده اند ابن عیینه که صحیحین از روایت او مملو است
اکثر اوقات تدلیس میکرد و مولع در آن بود روزی گفت که زهری روایت کرد مردم استفسار کردند که زهری با تو
این حدیث روایت کرده است ساکت شد هیچ جواب نداد باز گفت زهری روایت کرد باز گفتند تو از
زهری شنیده در این بار گفت من از زهری نشنیده ام و نه از کسی شنیده ام که از زهری شنیده باشد بلکه من
از عبد الوارث روایت کرده ام و او از معمر و او از زهری روایت نموده پس ترجیح ارسال زهری بر ارسال
ابو بصیر ترجیح مرجوح و ترجیح تدلیس ابن عیینه و دیگر مدلسین که از ثقات تدلیس کرده اند بر تدلیس ابو بصیر ترجیح بلا مرجح
خواهد بود و نیز میگوییم که تجویز قلب در صورت معینه است که غرض از قلب عوارض و صفات حدیث نبوده باشد
بلکه غرض از آن محض تفنن در اسناد باشد این معنی محذوری ندارد با آنکه از رجال و رواة اهل سنت نیز قلب واقع
شده استیعاب آن از سیاق این عجاله خارج است درین مقام بذکر بعضی از رواة که ارتکاب قلب مینموده
اکتفا نموده میشود از انجمله عبد العزیز بن محمد بن عبید ابو محمد المدنی است که بخاری از و روایت کرده و دیگران
احتجاج باو نموده اند قال احمد ربما قلب حدیث عبید الله بن عمر یرویها عن عبد الله بن عمر یعنی احمد بن حنبل
فرموده که او قلب اسناد میکرد حدیث عبید الله بن عمر را بنام عبد الله بن عمر روایت میکرد قال الباجی
کان من اهل الصدق و الامانة الا انه کثیر الوهم دیگری حسن بن ابی الحسن البصری که بخاری و مسلم
و سائر اصحاب صحاح ستة از و روایت کرده اند و از مشاهیر رواة است و او قلب تدلیس میکرد از جنسی که سماع
حدیث از و نداشت بلکه قوم او از و سماع حدیث نموده بودند راوی مذکور تجوز بکار برده سماع قوم را بخود
اسناد میکرد و در اولیات که شیخ بقوم او روایت کرده بود بلفظ خطبنا و حدثنا روایت میکرد در تقریب فرموده
الحسن بن ابی الحسن البصری و اسم ابیه یسار بالتحتانیة و المهملة الانصاری فاضل مشهور کان یرسل
کثیرا و یدلس و قال البزار کان یروی عن جماعة لم یسمع منهم فیتجوز و یقول حدثنا و خطبنا

بعض قومه الذین حدثوا وخطبوا بالبصرة وهو رئیس اهل الطبقة الثالثة مات سنة ستة

عشرة ومائة وقد قارب التسعین روی له الجماعة نیز ارباب فطانت مخفی نیست که هرگاه در صیغه حدثنا و نظائر آن

تجوز مجوز شد در روایت ما سمع من احدهما علیهما السلام ارتکاب تجوز نموده اگر کسی مسموع احدهما از جناب

دیگری روایت بکند محذوری نخواهد داشت و تجویز تجوز راوی اهلسنت و عدم جواز تجوز راوی شیعه ممنوع است

و قائل شدن بآن کمال بی انصافی است بالجمله که در قلب اسناد کذب متحقق نمیشود و جامع ترمذی نص این معنی

واقع شده و قال سالت عبد الله بن عبد الرحمن ابا محمد عن حدیث النبی صلی الله علیه وسلم

من حدث عنی حدیثا وهو یری انه کذب فهو احد الکاذبین قلت له من روی حدیثا

وهو یعلم ان اسناده خطاء ایخاف ان یکون قد دخل فی حدیث النبی صلی الله علیه وسلم

واذا روی الناس حدیثا مرسلا فاسنده بعضهم او قلب اسناده یکون قد دخل فی

هذا الحدیث فقال لا انما معنی هذا الحدیث اذا روی الرجل الحدیث و لا یعرف لذلک

عن النبی صلی الله علیه وسلم اصل فحدث به فاخاف ان یکون قد دخل فی هذا الحدیث

۲۲۳ ارسال و تدلیس نیز بتصریح علمای اعلام از باب کذب نیست پس کذب ابو بصیر متحقق نشود دوم آنکه افشای

بعضی اسرار از اسباب قادحه در روایت نیست و الا لازم آید که روایات بعضی از صحابه کرام و ازواج مطهرات

که از ایشان افشای اسرار حضرت رسول مختار صلی الله علیه و آله وسلم صدور یافته از حیز صحت و احتجاج و قبول خارج

باشند و این معنی خلاف معتقد خصم است از انجمله معاذ بن جبل صحابی است که سر حضرت رسول خدا صلی الله

علیه و آله وسلم افشا فرموده و با وجود منع حضرت رسول از اظهار آن بحدی تشهیر کرد که در کتب جامعه مدون شد

و بر زبانهای نالائق عوام بینهاکه اصلا قابل ذکر آن اسرار نبود شائع و ذائع گشت روی مسلم فی صحیحه

قال نا ابو بکر بن شیبة قال نا ابو الاحوص سلام بن سلیم عن ابی اسحق عن عمرو بن میمون عن معاذ بن

جبل قال کنت ردف رسول الله صلی الله علیه وسلم علی حمار یقال له عفیر قال فقال یا معاذ

تدری ما حق الله علی العباد و ما حق العباد علی الله قلت الله و رسوله اعلم قال فان حق الله

علی العباد ان یعبدوا الله و لا یشرکوا به شیئا و حق العباد علی الله عز و جل ان لا یعذب من

لا یشرک به قال قلت یا رسول الله افلا ابشر به الناس قال لا تبشرهم فیتکلوا و ام المومنین

حفصه علیها ما علیها ... شریک و سهیم ایشانند آنجناب نیز افشای راز حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم

وسلم نموده بعد یکه طبع اقدس آنحضرت ازین حرکت مکدر شده ایلا کرد و قسم خورد که یک ماه با ایشان اختلاط نکند و یک ماه بر ایشان نرفت و عزلت و گوشه نشینی اختیار فرمود در غرفه نشست و بیرون نیامد و غلامی سیاه رباح نام را بر در غرفه بنشاند که هیچکس بی دستوری پیش او نگذارد و در مدینه آوازه افتاد که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم زنان خود را طلاق داده چنانکه کلام مجید بآن ناطق است و کتب معتبر احادیث و تفاسیر سیر شاهد صدق آنست

قال الله تعالی واذا سر النبی الی بعض ازواجه حدیثا فلما نبات به واظهره الله علیه عرف بعضه واعرض عن بعض فلما نباها به قالت من انباک هذا قال نبانی العلیم الخبیر ان تتوبا الی الله فقد صغت قلوبکما وان تظاهرا علیه فان الله هو مولیه وجبریل وصالح المومنین والملائکة بعد ذلک ظهیر یعنی یاد کنید ای مومنان چون راز گفت پیغمبر بسوی بعضی از زنان خود سخنی را که تحریم ماریه است یا عسل پس خبر کرد حفصه عائشه را بآن راز و مطلع گردانید خدا پیغمبر خود را بران و شناسانید و خبر داد پیغمبر حفصه را ببعضی ازان سخنان که او خیانت کرده بود و اعراض کرد از بعضی دیگر که مروت نموده پرده او نگفت پس چون خبر داد پیغمبر حفصه را بانچه خدا او را مطلع ساخته بود حفصه گفت که خبر داد ترا باینکه من راز ترا آشکارا کردم حضرت فرمود که خبر داد مرا خداوند علیم خبیر در تفسیر بیضاوی آورده روی انه علیه السلام ۲۳۱
خلا بماریة یوم عائشة او حفصة فعاتبته فیه فحرم فیه ماریة فنزلت الخ نیز میگوید واذا اسر النبی الی بعض ازواجه یعنی حفصة حدیثا تحریم ماریة او العسل او ان الخلافة بعده لابی بکر وعمر فلما نبات به ای فلما اخبرت حفصة عائشة بالحدیث واظهره الله علیه واطلع النبی صلی الله علیه وسلم علی الحدیث ای علی افشائه عرف بعضه عرف الرسول حفصة بعض ما فعلت واعرض عن اعلام بعض تکرما فلما نباها به قالت من انباک هذا قال نبانی العلیم الخبیر فانه اوفق للاعلام ان تتوبا خطاب لحفصة وعائشة علی الالتفات للمبالغة فی المعاتبة انتهی مختصرا در فتح الباری در کتاب الطلاق فرموده واخرج النسائی بسند صحیح عن انس ان النبی صلی الله علیه وسلم کانت له امة یطاها فلم یزل به حفصة وعائشة حتی حرمها فانزل الله تعالی هذه الایة یا ایها النبی لم تحرم ما احل الله لک وهذا اصح طرق هذا السبب وله شاهد مرسلا اخرجه الطبری بسند صحیح عن زید بن اسلم التابعی الشهیر قال اصاب رسول الله صلی الله علیه وسلم ام ابراهیم ولده فی بیت بعض نسائه فقالت یا رسول الله صلی الله علیه وسلم فی بیتی وعلی

فراشي فجعل عليه حراما فقالت يا رسول الله كيف تحرم الحلال فحلف بها بالله لا يصيبها
فنزلت يا ايها النبي لم تحرم ما احل الله لك نيز در فتح الباري در كتاب التفسير تخريج نموده ووقع عند سعيد
بن منصور باسناد صحيح الى مسروق قال حلف رسول الله صلى الله عليه وسلم لحفصة لا يقرب
امته وقال هي علي حرام فنزلت الكفارة ليمينه وامران لا يحرم ما احل الله واخرج ايضا في
المختارة من مسند الهيثم بن كليب ثم من طريق جرير بن حازم عن ايوب عن نافع عن ابن عمر عن عمر
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لحفصة لا تخبري احدا ان ام ابراهيم علي حرام قال فلم يقربها
حتى اخبرت عائشة فانزل الله قد فرض لكم تحلة ايمانكم واخرج الطبراني في عشرة النساء وابن
مردويه من طريق ابي بكر بن عبد الرحمن عن ابي سلمة عن ابي هريرة قال دخل رسول الله صلى الله
عليه وسلم بمارية بيت حفصة فجاءت فوجدتها معه فقالت يا رسول الله في بيتي تفعل هذا
معي دون نسائك فذكر نحوه وللطبراني من طريق الضحاك عن ابن عباس قال دخلت حفصة
بيتها فوجدته يطأ مارية فعاتبته فذكر نحوه شيخ عبد الحق دهلوي در مدارج النبوة آورده سوم
آنكه حفصه در خانه خود نبود آنحضرت در خانه او ماریه قبطیه را طلبیده خدمت فرمود حفصه شكایت نمود و
گریه كرد پس آنحضرت ماریه را بر خود حرام گردانید ومنع كرد كه با دیگری نگوید حفصه بعائشه گفت پس از
درگاه عزت عتاب آمد كه یا ایها النبي لم تحرم ما احل الله لك تبتغي مرضات ازواجك ای نبی چرا
حرام میكنی توآنچه را حلال ساخته است خدا برای تو میخواهی خوشنودی ازواج خود تا آخر آیه این نیز سبب ملالت
خاطر مبارك گشت وسوگند خورد انتهی از انجمله حاطب بن ابی بلتعه است كه چون آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
عزم مكه معظمه فرمود مردم را منع كرد كه افشای آن راز نكند حاطب بن ابی بلتعه بجانب اهل مكه نامه نوشت و خبر داد
ایشان از ابلشكر كشیدن آنحضرت بر سر ایشان ومضمون نامه آنكه پیغمبر خدا كار سازی لشكر میكند وگمان نمیبرم كه
بجائی دیگر غیر مكه خواهد رفت فكری بحال خود خواهید كرد والسلام ونامه را بزنی داد از قبیله مزنیه تا بقریش
رساند پس مطلع گردانید حق تعالی پیغمبر خود را بران پس گفت حضرت علی مرتضی و زبیر بن عوام ومقداد بن
اسود را كه بروند روضه خاخ رامی یابید در انجا زنی را بر شتر سوار كه با وی خطی است بگیرید خط از وی پس
رسیدند ایشان بآن زن و یافتند خط را كه در مویهای سر خود گره زده بود وپنهان كرده آوردند آن خط نزد آنحضرت
پس طلبید حاطب را وفرمود آنحضرت چیست ای حاطب این كار كه تو كرده وچه چیز ترا برین داشت گفت ای

گفت ای پیغمبر خدا شتابی مکن بر من بخدا سوگند که من مومنم بخدا و رسول لیکن من مردی ام هم سوگند با قریش و صلت

با ایشان دارم و از نفس و ذات ایشان نیستم و هیچکس در مکه ندارم که حفظ و حمایت اهل و اموال من کند و آنهایکه با تو اند

از مهاجران ایشان را در مکه اقربا است که حمایت میکنند اهل و اموال ایشان را اینست که مرا درین فتنه انداخته

و نکرده ام از جهت نفاق و ارتداد و نه راضی بودن بکفر بعد از اسلام پس گفت آنحضرت دانا و آگاه باشید که حاطب

راست گفته است و نازل شد یا ایها الذین امنوا لا تتخذوا عدوی و عدوکم اولیاء و بخاری در صحیح خود روایت

کرده عن عمرو بن دینار اخبرنی الحسن بن محمد انه سمع عبید الله بن ابی رافع یقول سمعت

علیا یقول بعثنی رسول الله صلی الله علیه و سلم انا و الزبیر و المقداد فقال انطلقوا الی روضة

خاخ فان بها ظعینة معها کتاب فخذوه منها قال فانطلقنا تعادی بنا خیلنا حتی اتینا

الروضة فاذا نحن بالظعینة قلنا لها اخرجی قالت ما معی کتاب فقلنا لتخرجن الکتاب

او لنلقین الثیاب قال فاخرجته من عقاصها فاتینا به رسول الله صلی الله علیه و سلم فاذا فیه

من حاطب بن ابی بلتعة الی ناس بمکة من المشرکین یخبرهم ببعض امر رسول الله صلی الله

علیه و سلم فقال یا حاطب ما هذا قال یا رسول الله لا تعجل علی انی کنت امرأ ملصقا فی قریش

یقول کنت حلیفا و لم اکن من انفسها و کان من معک من المهاجرین من لهم قرابات یحمون اهلیهم و

اموالهم فاحببت اذ فاتنی ذلک من النسب فیهم ان اتخذ عندهم یدا یحمون بها قرابتی و لم افعله

ارتدادا عن دینی و لا رضا بالکفر بعد الاسلام فقال رسول الله علیه السلام اما انه قد صدقکم

فقال عمر یا رسول الله دعنی اضرب عنق هذا المنافق فقال انه قد شهد بدرا و ما یدریک لعل الله

قد اطلع علی من شهد بدرا فقال اعملوا ما شئتم فانی قد غفرت لکم فانزل الله السورة یا ایها

الذین امنوا لا تتخذوا عدوی و عدوکم اولیاء الی قوله فقد ضل سواء السبیل **قال الفاضل**

الناصب و نیز چنانچه سابق گذشت بعد از تتبع کتب اخبار ایشان معلوم میشود که اکثر اخبار ایشان آحاد اند متواتر

و مشهور یافته نمیشود و باز آن آحاد هم اکثر ضعاف اند که آنها را صحاح انگارند و برخی موثق و علی هذا القیاس

حسان ایشان هم اکثر ضعاف اند بزعم خود ایشان پس صحیح و حسن بزعم ایشان هم در کتب ایشان موجود نیست

و صحیح و حسن محض مفهومات عقلیه اند که با صدق در خارج پیدا نمیشود نص علی ذلک منهم صاحب الهدایة

و باز آن ضعاف و موثق نیز با هم متعارض و متخالف و مضطرب الاسناد و المتن و شیخ ابو جعفر طوسی بوجهیکه

جمع و تطبیق داده و ترجیح نموده صحکه اهل تحقیق و تدقیق است بطریق نمونه یک نکته را ذکر میکنم قیاس برابن باید کرد
در روایات بسیار وارد شده است که وضو بماء الورد یعنی گلاب درست است و در روایات بسیار وارد شده
که درست نیست شیخ ابوجعفر میگوید که صحیح همین است که درست نیست و در روایتی که درست گفته اند مراد ماء
الورد آبی است که در وی گلها انداخته باشند نه گلاب مصطلح بالجمله بابن سبب که مذکور شد روایات ایشان بزعم
خود ایشان هم قابل تمسک و اعتبار نماند و چه جای آنکه در مقابله مخالفین مدعی برآرد این است حال آن روایات
که بسند ظاهر مکشوف از ائمه طاهرین مکشوفین که وجود ذوات عالیات ایشان غیر مختلف فیه و لی شبهه بوده و مردم
با ایشان ملاقات میکردند و ایشان را میدیدند و کلام ایشان را می شنیدند انتهی **اقول** و به نستعین انچه درین مقام فرموده است
خبطی است ناشی از غلط فهمی و تغابی چنانچه سابق گذشت نیز از مطاوی مباحث سالفه بوضوح انجامید که صحاح
امامیه را اعلی درجه صحت اند و حسان ایشان در کمال حسن چه جمهور علمای امامیه الا من شذ منهم تحقق عدالت در رجالات
قصوی از شرائط راوی میدانند بخلاف اهل سنت که جرح و تعدیل در قرن اول اصلا و مطلقا اعتبار نمیکنند و
بفحوای قضیه مصطلحه ایشان که الصحابة کلهم عدول باشند کافه صحابه را اگر چه از بعضی از انها انواع ظلم و فسق و معصیت
صدور یافته عادل میدانند و در قرون دیگر نیز اکثر علمای حدیث ازین مرتبه پا فراز ترک نهاده و بمقتضای
قضیه مصطلحه که العدالة ثابتة لکل مسلم باعتبار العقل و الدین بمجرد اسلام راوی اکتفا مینمایند خصوصا در قرون
ثلاثه اولی که صحابی و تابعی و تبع تابعی باشد در شرح بزدوی فرموده لعلامة العلماء ان العدالة ثابتة
لکل مسلم باعتبار العقل و الدین خصوصا فی القرون الاولی و هی القرون التی شهد النبی صلی الله علیه
و سلم بعدالتها و در غیر آن نیز اکثر علمای اهل سنت در عدالت بر عدم ظهور فسق اکتفا فرموده و ابو عمرو دمشقی
که از اکابر علمای اهل سنت است میفرماید و لیکتف فی اهلیة الشیخ بکونه مسلما بالغا غیر متظاهر بالفسق
و قد مر نقله سابقا بالجمله نزد اکثر امامیه و جمهور ایشان تحقق عدالت و عدل تقدیری کافی است حال آنکه
عدل تقدیری و تقدیر عدالت غلط است چنانچه در ابواب دیگر در مواضع مناسب انشاء الله المستعان
مشروحا بعرض بیان آید پس مجادل را میرسد که بگوید بعد از تتبع کتب اخبار ایشان معلوم میشود که در اخبار
اینها متواتر یافته نمیشود و بازان احاد هم اکثر ضعاف اند که اینها را صحاح انگارند و برخی صالح و علی هذا القیاس
حسان ایشان هم اکثر ضعاف اند بزعم ایشان پس صحیح و حسن بزعم خود ایشان در کتب ایشان موجود نیست
صحیح و حسن محض مقدمات عقلیه اند که با صدق آن در خارج پیدا نمیشود و بازان ضعاف موثق نیز با هم متعارض

متعارض و مخالف و مضطرب الاسناد والمتن شاه ولی الله محدث دهلوی والد شیخ و فاضل ناصب بوجهی که جمع و تطبیق داده یا ترجیح نموده محکه اهل تحقیق و تدقیق است بطریق نمونه یک نکته را ذکر میکنیم قیاس بران باید کرد میگویند که جمع بین الصلوتین جائز نیست باین مضمون روایات در رود یافته و در صحیح بخاری و صحیح مسلم که اصح الکتب بعد کتاب الله نزد ایشان است مروی است که صلی رسول الله صلی الله علیه وسلم الظهر والعصر جمیعا والمغرب والعشاء من غیر خوف ولا سفر و فی حدیث وکیع قال قلت لابن عباس لم فعل قال کی لا تحرج امته نیز در صحیح بخاری و صحیح مسلم و موطا و جامع ترمذی و سنن ابو داود و نسائی روایت نموده اند ان النبی صلی الله علیه وسلم صلی بالمدینة سبعا و ثمانیا الظهر والعصر والمغرب والعشاء شیخ و والد فاضل ناصب میفرماید که مراد از مدینه تبوک است در غیر حالت سیر و از سبعا خمسا و از ثمانیا اربعا یعنی از هفت پنج و از هشت چهار مراد است مدینه منوره و نه هفت و هشت باین اسباب که مذکور شد روایات ایشان بزعم خود ایشان هم قابل تمسک و اعتبار نماند چه جای آنکه در مقابله مخالفین سری برآرد این است حال روایات کتب که آنها را ثانی کلام مجید و اصح الکتب بعد فرقان حمید می‌دانند و روایات کتب دیگر را بر همین قیاس باید کرد دیگر آنکه وقوع اختلاف در احادیث مختص بامامیه نیست بلکه شریعت مورود است در جمیع فرق اهل اسلام و در احادیث اهل سنت تعارض و اختلاف و اضطراب بمنهجی است که زیاده ازان متصور نیست چنانچه در مباحث سابقه بوضوح انجامیده و رجوع بکتب احادیث ایشان شاهد عدل این دعوی است بالجمله عیبی دران نیست مگر نزد کسی که فن حدیث را ممارست نکرده و در فنون آن تدرب تام حاصل ننموده باشد و در حقیقت اختلافی نیست چنانچه بعضی متبحرین علمای فریقین تصریح باین معنی فرموده اند دیگر آنکه شیخ الطائفه و دیگر علمای امامیه رضوان الله تعالی علیهم جمع و تطبیق روایات که نموده اند در کمال درجه دقت و متانت و در اقصی مرتبه صحت و استقامت است آن وجوه را مضحکه اهل تحقیق و تدقیق شمردن ناشی از قلت امعان نظر در مطاوی کلام و عدم تفطن بمرام آنها است و دلیل است بر عدم وقوف بر فن شریف [illegible] برشروح و حواشی تهذیب و استبصار و کافی و من لا یحضره الفقیه و بر کتبی که علمای امامیه در جمع و تطبیق روایات تصنیف فرموده بلکه عجبی نیست زیرا که ابله و صبیان که از دریافت و ادراک حقایق و دقایق عاجز اند بدائع حکم و روائع حکم را مضحکه می‌انگارند بالجمله وجوه جمع و تطبیق که شیخ در تهذیب و استبصار ذکر فرموده در نهایت دقت و متانت است و اگر احیانا بعضی وجوه مشتمل بر ضعفی و وهنی واقع شده باشد مقتضای ضعف

٢٣٥

قوت یافته بود و بعضی ... النفیسه است فان الجواد قد یکبو والصارم قد ینبو لیکن وجهی که در روایاتی که مشعر از تجویز
وضو بماء الورد است ذکر فرموده در کمال صحت و استقامت است فاضل ناسخ خیانت بکار برده و حذف و
اسقاط نموده لاجرم ایراد عبارت تهذیب الاحکام مناسب افتاد بنقل آن مبادرت نموده میفرماید لا تجوز
الطهارة بالمياه المضافة كماء الباقلى وماء الزعفران وماء الورد وماء الآس وماء الاشنان
واشباه ذلك حتى يكون الماء خالصا مما يغلب عليه وان كان طاهرا في نفسه وغير منجس لما لاقاه
والدليل على ذلك ما قدمناه من الاية وان الله سوغ لنا الطهارة بما يقع عليه اطلاق
اسم الماء فاذا كان هذه المياه لا يطلق عليها اسم الماء الا بالتقييد يجب الا يجوز الوضوء بها
ويدل ايضا على ذلك ان الوضوء حكم شرعي وما يتوضأ به ايضا حكم شرعي والذي
قطع الشرع الوضوء به مما يقع عليه اطلاق اسم الماء فيجب ان يكون ما عداه غير مجزئ
في التوضؤ لانه دليل عليه ويدل على ذلك ايضا الخبر الذي قدمناذكره في قول ابي
عبد الله عليه السلام وانه قيل له الرجل يكون معه اللبن ايتوضؤ به للصلوة قال لا انما
هو الماء والصعيد وقد بينا فيما تقدم انه لا فرق بين قول القائل انما لك عندي كذا وبين ٢٣٠
قوله ليس لك عندي الا كذا فانه في كلا الحالين يفيدان ما عدا المذكور بعد انما منفي وكانه
قال ليس يجوز التوضؤ الا بالماء والصعيد فهذه المياه المضافة ليست مما يقع عليها
اسم الماء على الاطلاق فيجب ان يكون منفية الحكم فاما الخبر الذي رواه محمد بن يعقوب
عن علي بن محمد عن سهل بن زياد عن محمد بن عيسى عن يونس عن ابي الحسن عليه السلام لم يروه
غيره وقد اجمعت العصابة على ترك العمل بظاهره وما يكون هذا حكمه لا يعمل به ولو سلم
لاحتمل ان يكون اراد به الوضوء الذي هو التحسين وقد بينا فيما تقدم ان ذلك يسمى وضوءا
وليس لاحد ان يقول ان في هذا الخبر انه سأله عن ماء الورد يتوضأ به للصلوة لان ذلك
لا ينافي ما قلناه لانه يجوز ان يستعمل للتحسين ومع هذا يقصد به الدخول في الصلوة من
حيث انه متى استعمل الرائحة الطيبة لدخوله في الصلوة ومناجاة ربه كان افضل من ان
يقصد به التلذذ به حسب دون وجه الله تعالى في هذا اسقاط ما ظنه السائل ويحتمل ان يكون
اراد عليه السلام بقوله ماء الورد ماء الذي وقع فيه الورد لان ذلك قد يسمى ماء الورد وان

وان لم یکن معتصرا منه لان کل شی جاور غیره فانه یکسبه اسم الاضافة الیه والکان المراد
المجاورة الا تری انهم یقولون ماء الحب وماء المصنع وماء القرب وانکان هذه الاضافات
انما هی اضافات المجاورة دو غیرها وفی هذا اسقاط ما ظنوه انتهی بر متامل خبیر واضح است که
این کلام در کمال جودت است محصل که شیخ در تاویل این خبر سه وجه ذکر کرده یکی انکه این خبر با انکه در کتب واصول
متکرر واقع شده لکن شاذ است بنهایت شذوذ زیرا که اصل راوی ان یونس است که از حضرت ابو الحسن علیه السلام
روایت کرده و بغیر او کسی روایت این خبر نکرده وعصابه بر ترک عمل بظاهرش اجماع نموده چنین
روایت معارض روایات صحیحه نمیتواند شد وعمل بران نمیتوان کرد دوم انکه تاویل در وضو است
بانکه مراد ازان وضوی شرعی مصطلح نیست بلکه معنی لغوی انست که تنظیف وتحسین باشد مراد است ودرین
توجیه بعدی نیست زیرا که علمای اهل سنت نیز در بسیاری از احادیث وضو را حمل بر معنی لغوی آن نموده اند
از انجمله در صحیح مسلم روایت کرده اذا اتی احدکم اهله ثم اراد ان یعود فلیتوضأ بینهما وضوءا شیخ عبد الحق
در مدارج النبوة گفته بعضی حمل کرده اند آنرا بر وضو معنی لغوی گفته مراد غسل فرج است ودر حدیث
برکة الطعام فی الوضوء قبله وبعده بر معنی لغوی حمل کرده اند وگفته اند که مراد ازان شستن ۲۳۷
دستها است کرمانی در شرح صحیح بخاری در اثنای شرح باب غسل المرأة اباها الدم فان قلت ما وجه تعلق
الباب بکتاب الوضوء قلت انکان فی النسخة کتاب الطهارة بدل کتاب الوضوء فلا اشکال فیه والا
فالمراد بالوضوء اما معناه اللغوی لانه ماخوذ من الوضاءة والنظافة فیتناول رفع الخبث ایضا انتهی
بالجمله حمل وضو بر معنی لغوی در کتب شروح احادیث اهل سنت بحدی است که مقام استیعاب آن را
گنجایش ندارد وناصب خود دشمن هم در باب کیود وضو را در حدیث آن علیا علیه السلام مسح علی نعلیه
فرجله بر معنی لغوی آن حمل کرده فتذکر وجه سیوم تاویل در لفظ ماء الورد است بانکه مراد ازان معنی حقیقی
عرفی مصطلح نیست بلکه معنی لغوی است بطریق مجاز واین تاویل هیچ استبعادی ندارد وبیانش انست که الفاظی
که بحسب اصل لغت موضوع برای امر عام بودند وبعد ازان بسبب غلبه استعمال در خصوص بعض افراد
مشتهر گردیده حقیقت عرفیه دران فرد گشته اند مانند دابه که موضوع است برای هر چه بر روی زمین برود
ومیزان که موضوع است برای آله وزن بعینه که موضوع است برای هر چه در آب خیسانیده شود وماء الورد
برای هر چه اضافتی بورد داشته باشد بعد ازان در عرف عام در بعض افراد انها مشتهر گردیده اند لو

در فوات قوائم اربع و دوم در آنچه او را عمود و زبان گفتن باشد و سیوم و چهارم در پایهای متعارف
و اهل لسان در بین افراد مخصوصه استعمال شود و این اطلاق مشتهر گردیده بحیثیکه اگر کسی بر اطلاق آنها بحسب
وضع لغت بر معنی عام مطلع نباشد گمان خواهد برد که این الفاظ موضوع برای افراد مخصوصه اند و با وصف
این استعمال آن این الفاظ در بعضی احیان بر معنی اصلی آنها بطریق توسع و مجاز بعید نیست و نظائر آن بسیار است
از انجمله نبیذ است که با آنکه حقیقت عرفیه در مسکر مخصوص گردیده در بعضی احیان معنی اصلی لغوی آن مراد میگیرند
از انجمله حدیث لیلة الجن که از عبد الله بن مسعود بطریق اهل سنت مروی است ان رسول الله صلی الله علیه
وسلم لما رجع الی عبد الله بن مسعود طلب منه الماء فقال عندی نبیذ التمر فتوضأ به بعضی
علمای اهل سنت نبیذ را درین حدیث بر معنی لغوی حمل فرموده اند طیبی در شرح مشکوة فرموده ان حدیث
لیلة الجن قد رواه ابو زید عن ابن مسعود وانه صلی الله علیه وسلم اخذ ذلک النبیذ منه
وهو مجهول وقد صح عن علقمة عن ابن مسعود انه قال لم اکن لیلة الجن مع رسول الله
صلی الله علیه وسلم وان ثبت فلم یکن نبیذا متغیرا بل کان ماء اعد للشراب نبذ
فیه تمرات لیجذب بلوحته انتهی کرمانی در شرح صحیح بخاری میفرماید قال محیی السنة لئن ثبت حدیث ۲۳۸
لیلة الجن نقول لم یکن نبیذا متغیرا الی اخر ما نقلنا عن الطیبی از انجمله در صحیح بخاری وارد شده باب
سریة عبد الله بن حذافة السهمی وعلقمة بن مجزز المدلجی یقال انها سریة الانصار و فی نسخة بعنوان سریة الانصاری
ابن جوزی بران اعتراض کرده که عبد الله بن حذافه سهمی قرشی مهاجری است توصیف بانصار و چنانچه
که بخاری کرده است شراح صحیح بخاری در معرض جواب می گویند که مراد از انصار بمعنی لغوی عام است
یعنی ناصر رسول الله علیه و آله انصار مصطلح بر هوشمند خبیر مخفی نیست هرگاه انصار و انصاری که در فرقه
مخصوص که مقابل مهاجرین است حقیقت عرفیه گردیده است بر معنی لغوی حمل شود و اندا کر(?) ماء الورد را بر
معنی لغوی حمل شود آید چه استبعاد دارد چه در انصار و انصاری و ماء الورد درین باب فرقی نیست مگر اینکه
که ماء الورد حقیقت عرفیه عامه است و انصار و انصاری حقیقت عرفیه خاصه پس یکی ازین دو اطلاق را
تحقیق و تدقیق نام کردن و دیگری را اضحکه صبیان شمردن خود را اضحکه صبیان و سخره بالغ نصابان نمودن است
با آنکه از کلام شیخ الرئیس مستفاد میشود که ماء الورد در معنی اضافی مهجور الاستعمال نیست و در بعضی
مواضع بطریق مجاز در معنی اضافی هم مستعمل میگردد و در چند موضع از قانون ایما باین معنی واقع شده

واقع شده از انجمله در کتاب رابع در آخر بحث حمیات یومیه میفرماید وعلاجها الادرار بالمبردات المعروفة واطلاق الطبیعة بمثل الشیرخشت والترهندی واصلاح الکبد اولا بشیء مثل ماء الهندباء والبقول والسکنجبین والاضمدة المبردة من الصندل والکافور وماء الورد وعصارته انتهی چه ضمیر اگر

بمعنی اضافی بطریق استخدام مراد نباشد از قبیل ارجاع ضمیر کسی جز بکلمه مفرده خواهد بود وان محل تامل است ودر کتب اصولیه مانند مختصر الاصول شیخ ابن حاجب وغیره نیز اشعاری بمثل این اطلاق واقع است زیراکه اصول فقه با انکه حقیقت عرفیه در علم معروف گردیده است احیانا اطلاق ان در معنی اضافی نیز تجویز میکنند ودر اثنای تحدید علم مذکور میگویند اما حده علما ولقبا فکذا واما مضافا فکذا واصول الحدیث نیز از این قبیل است حاصل که مراد اطلاق حقیقی نیست بلکه تجوزی و توسعی است ومحذوری از ان حاصل نمیشود قال

الفاضل الناصب مار وابت ایشان از حضرت صاحب الزمان که اول تولد ایشان باتفاق امامیه ثابت نیست بعضی از ایشان منکر تولد اند وگویند که حضرت امام حسن عسکری عقبی نگذاشتند وهم الجعفریة لانهم یقولون بامامة جعفر بن علی الهادی بعد وفات الحسن بن علی العسکری ع طایفه که بوجود ان بزرگوار اعتراف میکنند اکثری بقاء حیات ایشان را انکار کنند وگویند که در حالت صغر سن وفات یافته اند باز کسانیکه ایشان را بحد بلوغ رسانیده اند نیز باهم اختلاف دارند فقیل مات فی الصلوة فجاءة وقیل قتل وکسانیکه ایشان را زنده انکارند در وقت غیبت ایشان اختلاف دارند بعضی و صد و پنجاه وشش وبعضی دو صد وشصت وپنج یا شش مانند در مکان ایشان در حال غیبت نیز اختلاف فاحش است ثقات ایشان مانند محمد بن یعقوب کلینی وتبعه جماهیر الشیعة المتقدمین لا یعلم ذلک الا احاد الشیعة پس در نهایت پریشانی وتباهی است زیراکه منقطع ومنتهای سند ایشان جماعه هستند که خود را سفیر اقرار داده اند در غیبت صغری که مدت هفتاد و چهار سال است واول سفرا ابو عمرو عثمان بن سعید است باز پسر او ابو جعفر محمد بن عثمان که در سنه سه صد وبیست وهشت مرده است بعد از وی ابو القاسم الحسین بن روح که در شعبان سنه سیصد وسی وهشت مرد وبعد از وی علی بن محمد که او را خاتم السفرا انکارند وگویند که من بعد غیبت کبری روی داد وسلسله سفارت منقطع گشت و ظاهر است که هرکه مدعی سفارت شده دیگری بر سفارت او گواهی نداده وغیر از دعوی خود شاهدی نیاورده باجماع اهل التشیع پیداست که حب جاه در نفوس بشریه مقتضی این دعوی است وهرگاه دلیلی در کار نباشد مانع هم مرتفع شده وباب دعوی فراخ تر گردید نیز در روایت از صاحب الامر بوساطت سفرا قناعت میکنند

٢٣٩

اولهم ابو عمرو عثمان بن سعید السمان ثم ابنه ابو جعفر محمد بن عثمان مات سنة ثمان وعشرین وثلثمائة ثم بعده ابو القاسم بن ابو الحسین بن روح مات فی شعبان سنة ثمان وعشرین وثلثمائة ثم علی بن محمد وهو خاتم السفرة ولا یعرف سفارتهم الا بکلام الامام ... ثم ... الکافی ایضا الرابع والثلاثون ... عن بن ... رواه الامام والرواة ... القاسم الجعفری ومحمد بن علی بن بلال واحمد بن ... وابراهیم بن مهزیار ومحمد بن ابراهیم وجماعة

بلکه هرکه مدعی رویت آنجناب شود که منصب سفارت نداشته باشد روایت او را معتبر شناسند و واجب القبول انگارند
چنانچه از ابو هاشم داود بن ابی القاسم جعفری و محمد بن علی بن بلال و احمد بن اسحق و ابراهیم بن مهزیار و محمد بن ابراهیم
و جماعهٔ دیگر که ادعای رویت صاحب الامر نموده روایات عجیبه و غریبه از آنجناب آورده ایشان احتمال دیگر را
راه نداده‌اند این همه روایات را علی الراس و العین نهاده‌اند و این قصه عبرت گاه اهل دعوی و اصحاب بلند پروازی است
در اول امر چه قدر راه‌های احتیاط و تحصیل آن از خطا و دروغ نمودند و نصب امام را برای همین آفات بر ذمه
خدا واجب دانسته عصمت و افضلیت و نص جلی متواتر بر امامت او شرط کردند و در آخر ها باین احتمالات
موهومه و مسابلات و اهمالات در مقدمات عمده دین تمسک کردند بی تحقیق و بی دلیل بر نعیق هر غراب
و نهیق هر حمار فریفته شدند و مثل مشهور در حق ایشان صادق اند که فر من المطر و وقف تحت المیزاب انتهی **قول**
و به نستعین بچند وجه مردود است **اول** آنکه قول بعقب نگذاشتن حضرت امام حسن عسکری علیه السلام مخالف قول
ثقات علمای نساب است در عمدة الطالب فی نسب آل ابی طالب میفرماید اما علی الهادی یلقب بالعسکری
مقامه بسر من رای و کانت یسمی بالعسکر و امه ام ولد و کان فی غایة الفضل و نهایة النبل
اشخصه المتوکل الی سر من رائی فاقام بها حتی توفی و اعقب من رجلین احدهما الامام ابو محمد ۲۴۰
الحسن العسکری و کان من الزهد و العلم علی امر عظیم و هو والد الامام محمد المهدی ثانی عشر الائمة
عند الامامیة و هو القائم المنتظر عندهم من ام ولد اسمها نرجس و ذکر خلافی درین باب نموده
و اقوال دیگران و رجه اعتبار ساقط است چه وجود و بقای آنحضرت علیه الصلوة و السلام نزد امامیه اثنا عشریه اجماعیات
است و نزد ایشان بتواتر وجود و بقای آنحضرت بثبوت پیوسته و روایات جماعه دیگر که تتبع و تصفح احوال
و آثار حضرات ائمه معصومین علیهم السلام نموده اند مناط اعتبار نیست کما لا یخفی علی المنصف اللبیب
دوم آنکه مناط صحت روایت و قبول آن بر صدق و ثقه بودن راوی است و عدالت و توثیق سفرا باتفاق
امامیه که بمعاشرت باطنیه احوال آنها را تصفح نموده اند بثبوت رسیده و دعوی سفارت از اسباب
قادحه روایت راوی نیست و قول او بر سفارت خود غیر دعوای خود شاهدی نیاورده باجماع من الشیعة
ممنوع و باطل است بلکه مقدمه بر عکس است چه اجماع امامیه واقع است بر آنکه هر یک از سفرا که دعوی سفارت مینمود
دعوی خود را بخارق و کرامتی که باعث اطمینان قلوب و موجب سکون نفوس میشد مبرهن و مدلل میساخت
سوم آنکه قبول نمودن روایت مدعی رویت نیز که بلحاظ صدق و ثقه بودن مدعی رویت است مجدد در

موری ندارد بلکه مجرد رد قبول نکردن است زیرا که بر قبول نمودن مطلق روایت ثقه اجماع است و آنچه است
قبول کردن روایات سایر ثقات وطرح وانکار نمودن روایت ثقه عدل مدعی رؤیت آنحضرت خلاف
اجماع باشد از اینجا است که علما و محدثین اهل سنت وشیخ و والد فاضل صاحب لیت حافظ بلادر
مدعی رؤیت آنحضرت است علی الراس والعین گذاشته قبول نموده و هیچکس از ایشان روایت حافظ
بلادری را نفیق غراب ونهیق حمار ندانسته پس فرقی که مخالف عقلا و کاملین فریقین باشد نعیق غراب
ونهیق حمار خواهد بود نیز انکار نمودن روایت ساجر مدعیان رؤیت و قبول فرمودن روایت حافظ
بلادری که مدعی رؤیت است مثل مشهور فر من المطر و وقف تحت المیزاب بر ایشان که منکر وجود آنحضرت اند
صادق خواهد چهارم آنکه در قول بوجود حضرت صاحب الامر والزمان علیه الصلوة والسلام و روایت
از انجناب امامیه متفرد نیستند تا مختص بتشنیع ولوم باشند بلکه جمعی از علمائی اهل سنت و محققین ایشان
نیز قائل بوجود آنحضرت اند وبعضی روایت نیز از آنحضرت علیه السلام نموده اند اما قول بوجود آنحضرت
پس برخی از محققین اهل سنت و عارفین ایشان مانند شیخ محی الدین عربی صاحب فتوحات مکیه
وشیخ حسن عراقی وشیخ سیدی علی خواص وشیخ عبد الوهاب شعراوی و دیگران قائل ۲۳۱
بوجود آنحضرت اند شیخ عبد الوهاب شعراوی درکتاب یواقیت وجواهر میگوید قال بعض العارفین واول
الالف محسوب من وفاة علی بن ابی طالب رضی الله عنه اخر الخلفاء فان تلك المدة كانت
من جملة تتمة ايام نبوة رسول الله صلى الله عليه وسلم ورسالته فمهد الله تعالى بالخلفاء
الاربعة البلاد ومراده صلى الله عليه وسلم ان شاء الله بالالف قوة سلطان شريعته الى
انتهاء الالف ثم تاخذ في الاضمحلال الى ان يصير الدين غريبا كما بدأ وذلك الاضمحلال
يكون بدايته من مضي ثلاثين سنة من القرن الحادي عشر فهنالك يترقب خروج المهدي
عليه السلام وهو من اولاد الامام حسن العسكري ومولده عليه السلام ليلة النصف من
شعبان سنة خمس وخمسين ومائتين وهو باق الى ان يجتمع بعيسى بن مريم عليه السلام فيكون
عمره الى وقتنا هذا وهو سنة ثمان وخمسين وتسعمائة سبعمائة سنة وثلث وستين سنة كذا اخبرني
الشيخ حسن العراقي المدفون فوق كوم الريش المطل على بركة الرطلي بمصر المحروسة عن الامام المهدي
حين اجتمع به ووافقه على ذلك شيخنا سيدي علي الخواص رحمهما الله تعالى وعبارة محي الدين في الباب

الباب السادس والستين وثلاثمائة من الفتوحات واعلموا انه لا بد من خروج المهدي عليه السلام
لكن لا يخرج حتى تملأ الارض جورا وظلما فيملأها قسطا وعدلا ولو لم يكن من الدنيا الا يوم
واحد طول الله تعالى ذلك اليوم حتى يلي هذا الخليفة وهو من عترة رسول الله صلى الله
عليه وسلم من ولد فاطمة رضي الله عنها جده الحسين بن علي بن ابي طالب ووالده الحسن العسكري
بن الامام علي النقي بالنون بن الامام محمد التقي بالتاء بن الامام علي الرضا بن الامام موسى الكاظم
بن الامام جعفر الصادق بن الامام محمد الباقر بن الامام زين العابدين بن الامام الحسين
بن الامام علي بن ابي طالب رضي الله عنه يواطئ اسمه اسم رسول الله صلى الله عليه وسلم
يبايعه المسلمون بين الركن والمقام يشبه رسول الله صلى الله عليه وسلم في الخلق بفتح الخاء
وينزل عنه في الخلق بضمها اذ لا يكون احد مثل رسول الله صلى الله عليه وسلم في اخلاقه
والله تعالى يقول وانك لعلى خلق عظيم هو اجلى الجبهة اقنى الانف اسعد الناس به
اهل الكوفة يقسم المال بالسوية ويعدل به في الرعية ياتيه الرجل فيقول يا مهدي اعطني
٢٧٢ وبين يديه المال فيحثي ما استطاع ان يحمله يخرج على فترة من الدين يزع الله ما لا يزع
بالقرآن يمسي جاهلا وجبانا وبخيلا فيصبح عالما شجاعا كريما يمشي النصر بين يديه
يعيش خمسا او سبعا او تسعا يقفو اثر رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يخطئ له ملك
يسدده من حيث لا يراه يحمل الكل ويعين الضعيف ويساعد على نوائب الحق يفعل ما يقول
ويقول ما يفعل ويعلم ما يشهد يصلحه الله في ليلة يفتح المدينة الرومية بالتكبير مع سبعين
الفا من المسلمين من ولد اسحاق يشهد الملحمة العظمى مأدبة الله بمرج عكا يبيد الظلم واهله ويقيم الدين
وينفخ الروح في الاسلام يعز الاسلام به بعد ذله ويحييه بعد موته يضع الجزية ويدعو الى الله بالسيف فمن
ابى قتل ومن نازعه خذل يظهر من الدين ما هو الدين عليه في نفسه حتى لو كان رسول الله
حيا لحكم به فلا يبقى في زمانه الا الدين الخالص عن الراي يخالف في غالب احكامه مذاهب
العلماء فينقبضون منه لذلك لظنهم ان الله تعالى لا يحدث بعد ائمتهم مجتهدا واطال
في ذكر وقائعه معهم ثم قال واعلم ان المهدي اذا خرج يفرح به جميع المسلمين خاصتهم وعامتهم
وله رجال الهيون يقيمون دعوته وينصرونه وهم الوزراء له يتحملون اثقال المملكة ويعينونه

ويعينونه على ما قلده الله له ينزل عليه عيسى بن مريم عليه السلام بالمنارة البيضاء شرقي
دمشق متكئا على ملكين ملك عن يمينه وملك عن شماله والناس في صلوة العصر فيتنحى
له الامام من مكانه فيتقدم فيصلي بالناس بسنة النبي صلى الله عليه وسلم يكسر الصليب ويقتل
الخنزير ويقبض الله المهدي اليه طاهرا مطهرا وفي زمانه يقتل السفياني عند شجرة بغوطة دمشق
ويخسف بجيشه في البيداء فمن كان مجبورا من ذلك الجيش مكرها يحشر على نيته وقد جاء
زمانه وظلكم اوانه وقد ظهر في القرن الرابع اللاحق بالقرون الثلاثة الماضية قرن
رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو قرن الصحابة ثم الذي يليه ثم الذي يليه الثاني ثم
جاء بينهما فترات وحدثت امور وانتشرت اهواء وسفكت دماء فاختفى الى ان يجيء
الوقت المعلوم فشهادته خير الشهداء وامناؤه افضل الامناء انتهت عبارة اليواقيت
والجواهر ... ووافق الامامية الاثنى عشرية على ذلك الشيخ كمال الدين
محمد بن طلحة الشافعي وكان من اعيانهم ورؤسائهم والشيخ ابو عبد الله محمد بن يوسف الكنجي الشافعي
والشيخ نور الدين علي بن محمد بن الصباغ المالكي ومن الصوفية محي الدين العربي والشيخ عبد الوهاب
الشعراوي قد نص عليه في المنن الكبرى باسمه ونسبه المذكور انتهى كلامه ...
...
...
مشهور بعضهم المبين ... وقلت شهاثني ابن عقيلة باجازة جميع ما يجوز له روايته و
تصنيفه عظيمة تفرد بها قال رحمه الله اخبرني فريد عصره الشيخ حسن بن علي العجمي انا حافظ
عصره جمال الدين البابلي انا مسند وقته محمد الحجازي الواعظ انا صوفي زمانه الشيخ
عبد الوهاب الشعراوي انا مجتهد عصره الجلال السيوطي انا حافظ عصره ابو نعيم
رضوان العقبي انا مقري زمانه الشمس محمد بن الجزري انا الامام جمال الدين محمد بن محمد الجمال
زاهد عصره انا الامام محمد بن مسعود محدث بلاد فارس في زمانه انا شيخنا اسمعيل
بن مظفر الشيرازي عالم وقته انا عبد السلام بن ابي الربيع الحنفي محدث زمانه
انا ابو بكر عبد الله بن محمد بن شابور القلانسي شيخ عصره انا عبد العزيز نا محمد الادمي امام

رواته انا سليمان بن ابراهيم بن محمد بن سليمان بادرة دهره ثنا احمد بن محمد بن هاشم بلاذرى حافظ زمانه ثنا محمد بن الحسن بن علي المحجوب امام عصره ثنا الحسن بن علي عن ابيه عن جده عن ابي جده علي بن موسى الرضا ثنا موسى الكاظم ثنا ابو جعفر الصادق ثنا ابو محمد الباقر بن علي ثنا ابو علي بن الحسين بن العابدين السجاد ثنا ابو الحسين سيد الشهداء ثنا ابو علي بن ابي طالب سيد الاولياء قال اخبرنا سيد الانبياء محمد بن عبد الله صلى الله عليه وسلم قال اخبرني جبرئيل سيد الملائكة قال قال الله تعالى سيد السادات اني انا الله لا اله الا انا من اقرني بالتوحيد دخل حصني ومن دخل حصني امن من عذابي قال الشمس بن الجزرى كذا وقع هذا الحديث من المسلسلات السعيدة والعهدة فيه على البلاذرى انتهى

قال الفاضل الناصب جهت آنكه در روايت از صاحب الامر بدين قدر هم قناعت نميكنند بلكه ثقات ايشان بروايت رقاع نموده اند برخى بواسطه سفرا رقاع مسائل فرستاده وجواب آمده وبعضى بى واسطه سفرا وچون هنوز سفارت سفرا بر بال كبوتر است جواب رقعه كه بدست آنها بيايد چه قسم محل اعتماد خواهد بود مجملى واسطه سفرا است حال او وازين هم بدتر است اما رقاعى كه بواسطه سفرا جواب نمارسيده پس نزد ايشان بسيار اند منها ما رفعه علي بن الحسين بن روح من السفرة على يد علي بن جعفر بن الاسود ان يوصل له رقعة الى صاحب الامر فارسل اليه رقعة زعم انها جواب صاحب الامر ومنها رقاع محمد بن عبد الله بن جعفر بن الحسين بن جامع بن مالك الحميرى ابو جعفر القمى قال النجاشى ابو جعفر القمى كاتب صاحب الامر وسأله مسائل في ابواب الشريعة وقال قال لنا احمد بن الحسين وقفت على هذه المسائل في اصلها والتوقيعات بين السطور وذكر تلك الاجوبة محمد بن الحسن الطوسى في كتاب الغيبة وكتاب الاحتجاج ومنها رقاع ابى العباس جعفر بن عبد الله بن جعفر الحميرى القمى شيخ القميين ووجههم ومنها رقاع اخيه الحسين ورقاع اخيه احمد ابن پدر او عابو دكه مكاتبه با صاحب الامر داشته و تحقيق مسائل شريعت از آنجناب مينمايند وجواب مسائل او وشيعيان از انطرف ميرسد كما ذكره النجاشى وغيره ابو العباس مذكور كتابى از اين رقاع جمع نموده واورا قرب الاسناد الى صاحب الامر نام نهاده ومنها رقاع علي بن سليمان بن الحسين بن جهم بن بكير بن اعين ابو الحسن الرازى قال النجاشى كان له اتصال لصاحب الامر وخرجت اليه توقيعات وانچه باسكه

کسی فرستاده اند رقاع محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی است که بخط خود اظهار نموده است و گفته که
مسئله از مسائل مینوشتم و در سوراخ درختی که بیرون شهر قم است یک شبانه روز می گذاشتم و در ضمن آن جواب آن
مکتوب میشد و روز دیگر بر می آوردم و حکم توقیعات صاحب الامر و دیگر ائمه ماضیین که در جواب سؤالات شیعه قلم
فرموده اند و بخطوط ایشان بزعم این فرقه یافته شد مرجح است بر مرویات صحیحة الاسانید چنانچه سابق گذشت
قال ابن بابویه فی الفقیه بعد ما ذکر توقیعا من التوقیعات الواردة من الناحیة المقدسة
فی باب الرجل یوصی الی رجلین هذا التوقیع عندی بخط ابی محمد الحسن بن علی و فی کتاب محمد بن
یعقوب الکلینی روایة خلاف ذلک التوقیع عن الصادق علیه السلام و ذکر الحدیث ثم قال
لا افتی بهذا الحدیث بل افتی بما عندی من خط الحسن بن علی و درین جا عاقل را غور باید کرد که اثبات اینکه
خط امام است چه قسم ممکن شود مع ان الخط یشبه الخط و جعل و تلبیس در خط بحدی رائج است که بعضی ملبسان و
جعلیان حکایت خط شخصی نموده بران شخص عرض کرده اند و او تمیز نکرده خط خود انگاشته خصوصا در صورت
بعد زمان که خطوط اینقسم بزرگان گذشته را اگر کسی در عمر خود بطریق تیمن یک دو بار زیارت کند ازین
یک دو بار دیدن معرفت الخط و امتیاز آن از خطوط دیگر چه طور حاصل تواند شد حالا هر جا خط کوفی یافته ٢٤٥
میشود مردم میگویند که خط امیر المومنین است و هیچ وجه امتیاز و معرفت حاصل نمیشود تم بالخصوص خط صاحب الزمان
که کسی او را ندیده و ممارست و مزاولت آن خط که مدار معرفت و شناخت است بالمرة مفقود است بالجمله باین
احتمالات بعیده دور از کار احکام دین خود ثابت نمودن کمال سفاهت است بلکه در حقیقت این حرکت بلا شبهه
از حرکات جنون و سواس است انتهی قول و بالله نستعین انچه درین مقام از استیلای قوه خیالات فاسده شیطانیه
و غلبه توهمات باطله سوداویه ظلمانیه افاده فرموده بچند وجه مردود است اول آنکه جواب این بر سنت
سفرا و غیر آنها قبل باندک فاصله بمعرض بیان آمده فلیتذکر و انچه باقتضای صاحب هذا افترا نوشته که شیخ
صدوق میگفت که من مسئله از مسائل می نوشتم و در سوراخ درختی که بیرون شهر قم است یک شبانه روز
میگذاشتم و در ضمن آن جواب آن مکتوب میشد و روز دیگر بر می آوردم کذب بحت و افترای محض است و در کتب امامیه
عینی و اثری از آن نیست فلعل شیخ شیخی من عصابة النواصب نقله بما یدو و اما ما ذکره من کتابة
الرقعة المشتملة علی السؤال عن المشکلات و وضعها فی ثقبة شجرة الی اخر ما مر
فلانه افتراء محض لما ینسب مثله الی المشایخ النقشبندیة و سیجیء فی الطائفة الثانیة عشر

من هفوات صاحب النواقض واعترافه بخلاف ما ذکره ههنا حیث نسب الشیعة الی
اتصافهم بسوء الظن وانکار بعضهم بعضا حتی انهم لا یصلون لذلک خلف کل احد فکیف
یتاتی منه ههنا نسبة الشیعة الی مثل هذه الحماقة والاختلاج الذی قد اختص به
اهل السنة من علمائهم السوء ومشائخهم اری الیه شیخ صدوق علی بن حسین بن موسی بن بابویه
با حسین بن روح که یکی از سفرای حضرت صاحب الامر علیه السلام است اتفاق ملاقات شد چند مسئله از
جناب او سوال نمود بعد از ان بمصاحبت علی بن جعفر بن اسود مکاتبه برای او نوشته التماس نمود که رقعه را
بناحیه مقدسه رساند در ان رقعه سوال از تولد فرزند نموده بود در جواب او صدور یافت قد دعونا
لک سترزق ولدین ذکرین خیرین بیمن دعای آنحضرت ابو جعفر شیخ صدوق و ابو عبد الله متولد شدند
و شیخ صدوق در مقام مباهات و مفاخرة میفرمود انا ولدت بدعوة صاحب الامر علیه السلام وکفی بذلک
فخرا این معجزه و بر تقدیر تنزل و فرض تسلیم اگر چه مماثل فرض وجود عنقا است میگوییم در مظان خود مبین شده
که گاه باشد که نفس نبی یا ولی در قوت بمرتبه باشد که تاثیر در ماده کائنات و تصرف در طبایع موجودات
بی توسط نفوس فلکیه تواند کرد و نسبت او بماده کائنات بمرتبه باشد که هر چه تصور کند در او حادث ٢٤٦
شود و بهر صورتی که اراده زوال او کند از و زایل شود پس ابراء امراض و ازاله عمی و احداث صحت و افاده بصر
و تبرید سخن و تسخین برودت و اشباع جائع و احضار غائب و انطاق صامت و امثال آنها بمجرد تصور نفس او
که باذن خدای تعالی است متحقق شود پس طی ارض و مشرف شدن بر خطرات بنجاح مسئول انام و اسعاف
مسئول خاص و عام ادنی مرتبه از مراتب باشد در این صورت هرگاه مستفید طالب خصوصا هرگاه بسبب
اتصاف و تحقق بیت و لطف قریحت و صلاح و تقوی و پرهیزگاری و علم و عمل و دینداری و توقد و ذکا
طبع و طهارت باطن و صفای نفس نسبت تام در میان مفید و مستفید متحقق باشد بصدق قلب بجناب
یکی از انبیاء و اولیاء رجوع نماید اگر بانجاح مقاصد و مآرب فائز گردد استبعادی نخواهد داشت و لله
و شیخ فاضل صاحب کتاب در ثمین فی مبشرات النبی الامین میفرماید الحدیث التاسع عشر اخبرنی
سیدی الوالد انه رکب فی رمضان الی مکان فاصابه الحر والتعب فنعس فی تلک الحالة
فرای النبی صلی الله علیه وسلم فاعطاه طعاما لذیذا متخذا من الارز والحلاوة والزعفران
والسمن فاکل حتی شبع واعطاه ماء باردا فشرب حتی روی ثم استیقظ ولا جوع له ولا

ولا عطش و فی یده ریح الزعفران یعنی حدیث چهاردهم خبر داد مرا پدرم که او صائم شد در ماه مبارک
رمضان پس روزی مکانی پس او را حرارت و تعب عارض شد پس در آن حالت نعاس او را طاری شد برؤیت
حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مشرف شد و آنحضرت او را طعامی که از برنج و شیرینی و روغن
و زعفران مرتب شده بود باو عطا فرمود پس خورد او را تا آنکه سیر شد و آب سردی عطا فرمود پس
آشامید تا آنکه سیراب شد پس بیدار شد حال آنکه گرسنگی و تشنگی نداشت و در دست او بوی
زعفران بود و نیز میفرماید الحدیث الخامس عشر اخبرنی سیدی والدی انه کان مریضا
فرای النبی صلی الله علیه وسلم فی النوم فقال کیف حالک یا بنی ثم بشره بالشفاء واعطاه
شعرتین من شعر لحیته فتعافی من مرضه فی الحال وبقیت الشعرتان عنده فی الیقظة
فاعطانی احدهما فهی عندی حدیث پانزدهم خبر داد مرا سیدم والدم که او بیمار بود پس آنحضرت را
صلی الله علیه و آله و سلم در خواب دید که آنحضرت میفرماید چیست حال تو ای پسر من پس بشارت داد
او را بشفا و دو موی از مویهای ریش مبارکش باو عطا فرمود فی الحال از مرض شفا یافت و مویها
نزد او در بیداری باقی ماند پس پدرش یکی از آن دو موی باو داد بالجمله هرگاه جد فاضل تا صاحب ۲۴۷
این مرتبه و نسبت حاصل شده باشد که آنچه در حال منام جناب حضرت نبی صلی الله علیه و آله و سلم باو عطا
فرموده بود در حالت بیداری در دستش باقی بماند و تکونات عالم غیب و خیال در عالم شهادت با وجود
تخالف نشأتین منصه شهود و بروز جلوه گر گردد و وجود ذهنی موجب ترتب آثار وجود خارجی شود اگر
مثل آن در باره شیخ صدوق محمد بن بابویه کسی قائل شود استبعادی ندارد و نیز عبد الرحمن جامی در
کتاب نفحات الانس در ترجمه ابو عمرو زجاجی آورده گویند در موسم حج عجمی پیش وی آمد که برات من
بمن بده که حج گذارده ام و یاران تو مرا بتو نشان داده که برات حج از تو ستانم شیخ سلامت صدر
و سادگی وی را بدید و دانست که یاران با وی مزاح کرده اند بمطاف اشارت کرد و گفت که آنجا برو و بگو الهی
اعطنی البراءة ساعتی برنیامده که آن عجمی بازگشت و بدست وی کاغذی بود بخط سبز بر آن نوشته که
بسم الله الرحمن الرحیم هذه براءة فلان بن فلان من النار دوم آنکه مکاتبه از وجوه تحمل
حدیث است و کتابت خود از اجازت نزد اکثر محدثین از متقدمین و متاخرین مانند ایوب سختیانی
و منصور و لیث بن سعد و بسیاری از شافعیه و ابو مظفر سمعانی و غیر اینها و جمعی از اصحاب اصول

مانند صاحب فصول جایز است و در عداد سند موصول معدود و در صحیح بخاری احادیث بسیاری ازین نوع
واقع‌اند از انجمله حدیث عامر بن سعد بن ابی وقاص قال کتبت الی جابر بن سمرة مع غلامی نافع
ان اخبرنی بشی سمعته من رسول الله صلی الله علیه وسلم قال فکتب الی سمعت رسول الله صلی الله
علیه وسلم یوم جمعة عشیة رجم الاسلمی الحدیث نیز بخاری در کتاب نذور روایتی آورده کتبت الی محمد
بن بشار با انکه شکوک مذکور در این باب نیز جاریست در شرح الفیه گفته القسم الخامس من اقسام تحمل
الحدیث المکاتبة وهی ایضا ینقسم الی نوعین احدهما الکتابة المقترنة بالاجازة وهی شبیهة
بالمناولة المقرونة بالاجازة فی الصحة والقوة والنوع الثانی الکتابة المجردة عن الاجازة
وانها صحیحة یجوز الروایة بها علی الصحیح المشهور بین اهل الحدیث وهو عندهم معدود فی المسند
الموصول وهو قول الکثیر من المتقدمین والمتاخرین منهم ایوب السختیانی ومنصور واللیث بن سعد
وغیر واحد من الشافعیة منهم ابو المظفر السمعانی وانها اقوی من الاجازة والیه صار جماعة
من الاصولیین منهم صاحب المحصول وفی الصحیح احادیث من هذا النوع در شرح الشرح نخبة الفکر
ملا علی قاری بکذا وقد ذهب الی صحة الروایة بالکتابة المجردة جماعة من الائمة بل کثیر ۲۴۰
من المتقدمین والمتاخرین منهم ایوب السختیانی ومنصور واللیث بن سعد وغیرهم وهو الصحیح
المشهور بین اهل الحدیث ولو لم یقارن ذلک بالاذن بالروایة کانهم اکتفوا فی ذلک
بالقرینة وهی انه لا فائدة فی ارسال الکتاب سوی الاذن بالروایة کما صحت الروایة
بالکتابة المجردة صح هذا ولم یظهر لی فرق قوی بین مناولة الشیخ الکتاب للطالب وبین ارساله
بالکتاب من موضع الی اخر اذا خلا کل منهما من الاذن ای لم یتبین لی صحة الروایة فی احدهما
دون الاخر لان الظاهر ان فائدة الارسال والمناولة هو الاذن بالروایة لا مجرد اعطاء
الکتاب لکن قد یقال فی کتابة الشیخ الی الطالب قرینة قویة علی الاول بخلاف مناولة الکتاب
وهو فی بلده انتهی در شرح خلاصة الخلاصة حنفی مرقوم المکاتبة وهی ان یکتب الشیخ لغائب او حاضر
بخطه اما مقترنة بالاجازة کان یکتب اجزت لک او مجردا عنها ای عن الاجازة بان
یکتب الشیخ حدثنا فلان واجازتها اکثر المتقدمین والمتاخرین وهو الصحیح المشهور وذلک
عند هم معدود فی المسند الموصول وفیها اشعار قوی بمعنی الاجازة ویکفی فی ذلک ان

ان یعرف المکتوب الیه خط الکاتب وفی التصحیح جواز الروایة علی المتقدین انتهی نیز اصحاب کرام کتاب
آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم عمل مینمودند مانند کتابیکه آنحضرت بجهت عمرو بن حزم نوشته و از هیچکس مروی نیست
که باین شبهات و شکوک انکار کتاب آنحضرت صلی الله علیه و آله نماید و بر آن عمل نکند و تا الآن اعمال آنرا کسی
سفاهت ندانسته و شابه بحرکات جنون و وسواس نشمرده فاضل ناصب که بعلت مالیخولیا مبتلا است بنا بر
غلبه وسواس و تغیر ظنون بر خاطرش اگر بامثال این مهملات متکلم شود معذور است بالجمله عمل نمودن صحابه
بکتابت آنحضرت از جهت انتساب آنخط بلا زمان آنحضرت علیه و آله الصلوة والسلام بود اگر امامیه بمثل آن
در توقیعات حضرت صاحب الامر علیه السلام قائل شوند موجب شناعتی نمیگردد **سیوم** آنکه قول او اثبات
برانیکه خط امام است بهیچ قسم ممکن نشود مضمحل است زیرا که کلام در اشخاصی است که معرفت خط امام علیه السلام داشتند
و قرینه که موجب حصول ظن باشد آنها را حاصل بود و در مثال این مقدمات ظن کافی است در مسلم فرموده
والکتاب کالخطاب وفی الرسالة کالقرآءة شرعا و عرفا والتعلیق علی البینة تضییق من ابی حنیفة
والتصحیح کفایة ظن الخط **چهارم** آنکه قول او الخط یشبه الخط ممنوع است چه خالق تعالی چنانچه بمقتضای
حکمت بالغه صور اشخاص را مختلف آفریده افعال را نیز مختلف و متفاوت خلق فرموده تا انتظام عالم از تطرق ٢٤٩
خلل و فساد مصئون و محروس ماند در شرح بزدوی فرموده والخط قلما یشبه الخط لان الله تعالی کما خلق
الاجسام متفاوتة اظهارا لقدرته خلق الافعال کذلک والخط لا یشبه الا نادرا
والنادر لا حکم له ولا اعتبار لتوهم الغیر فان له اثر الوقوف علیه فاذا لم یظهر ذلک جاز الاعتماد
علیه از اینجاست که صاحبیه درین باب مخالفت امام فرموده تذکر را اعتبار نموده اند ابو یوسف اعمال خط
در روایت و سجلات جائز میداند و در صکوک جائز نمیگذارد محمد در همه تجویز اعمال خط فرموده در مسلم فرموده
عن ابی یوسف الجواز فی الروایة والتسجیل دون الصک وعن محمد فی الکل تیسیرا یا آنکه اشتراط
تذکر و محفوظ بودن در دستش در سجل و صکوک معتبر است بخلاف احادیث که در آن عمل بخط جائز است اگرچه تذکر
نباشد بشرطیکه در دستش محفوظ چه مراتب حفظ و تذکر بتفاوت اشخاص متفاوت است و اشتراط تذکر موجب
بتعطیل احادیث میگردد و نیز تبدیل در احادیث غالبا متعارف نیست زیرا که از امور دینیه است و بتغییر
نمودن آن نفعی بمغیر نمیرسد پس عمل بآن بغیر اشتراط است جواز داشته باشد در شرح بزدوی گفته ولان العمل
یحصل التذکر عملا به الی الخط من غیر تذکر فی الاحادیث ایضا انکار الخط بهذا الشرط و هو

٢٥٠

ان يكون تحت يده لان الناس يتفاوتون في التذكر والحفظ ولو شرطنا التذكر بصحة الرواية لا [illegible]
ادى الى تعطيل الاحاديث لان المتردد في بابه اي في ديوان القضاء غالب ... صل بالمظالم
واما في باب الحديث فان العمل به جائز وان لم يكن في يده اذا كان خطا معروفا مامونا
عن التبديل والغلط في غالب العادة لان التبديل فيه غير متعارف لانه من امور الدين ولا يعود
بتغييره نفع الى ... بتغييره فكان المحفوظ منه بدا مبين مثل المحفوظ بيده فيجوز الرواية عنه فاما
في الصكوك فلا يجب العمل بالخط من غير تذكر لان الصك تحت يد الخصم فلا يحصل الامن
من التبديل والتغيير فيه فلا يحل الشهادة ما لم يتذكر الحادثة حتى لو كان الصك في يد الشاهد
جاز له الشهادة ايضا من غير تذكر لوقوع الامن حينئذ عن التبديل كالسجل الذي في يد القاضي
وكذلك قول محمد اي مثل قول ابي يوسف قول محمد في جميع ما ذكرنا الا في الصكوك فانه جوز العمل
فيما بالخط وان لم يكن الصك في يد الشاهد لانه لا يجري فيه التبديل والتغيير فانه لو تبدل
تبدل الخط والخطا فاما ايشبه الخطا **قال** الفاضل الناصب بلکه تاریخ است که قریب هزار سال است از غیبت
امام گذشته معتقد حیات او بودن بیزار هیچ او ی است زیرا که در این زمان طول عمر اشخاص انسانی بدین پایه از
از محالات عادیه است و طول عمر حضرت نوح و لقمان بن عاد یا و امثال ایشان را مقیس علیه این حکم کردن از کمال ابلهی
این فرقه است زیرا که اگر غرض از این قیاس بیان امکان و صحت عقلی است پس مفید نیست چه کسی امکان را انکار نکرده
و مکان را اگر بیان وقوع بودن این طول عمر است این نیز صحیح نیست چه بر خوارق عادات و امور نادره قیاس
نتوان کرد خاصه چون اختلاف بینه در زمان و مکان باید دخل باشد و این بدان ماند که ولایت کرمسیر بر ولایت
سردسیر قیاس کنند و با اشخاص این وقت را بر قوم عاد قیاس کنند یا موسم زمستان را به موسم تابستان و پیدا است که
در زمان او و از طول عمر عادی بود و حضرت نوح را بطریق ندرت زیاده تر شد و در اقتضاء حال اصد سال و صد
و بیست سال حکم عمر حضرت نوح وارد و لقمان بن عاد یا را با استجابت دعا و خرق عادت وقوع یافته و لازم
نیست که هر خرق عادت که از پیغمبری یا دیگر مسلمانی بظهور آمده باشد از پیغمبر یا از ائمه این امت هم بظهور رسد
والا عمر پیغمبر باید از عمر نوح و لقمان بن عاد یا کم نباشد و حضرت خضر و الیاس اگر طول عمر ایشان صحیح باشد نیز
از این امت و از این دوره خارج اند و مع هذا حکم ملائکه گرفته اند و با ایشان کسی را سر و کاری نیست احکام دین و اصول
شریعت را از ایشان گرفتن و در وقائع و حوادث بسوی ایشان رجوع آوردن ضرور و لازم نیست اگر با ختفا

باختفا بگذرانند چه باک بخلاف امام وقت که کار او بامامت و حفظ احکام شریعت و تنفیذ اوامر و نواهی و اقامت
حدود و تعزیرات و جمعه و جماعات و تجهیز جیوش و عساکر و قتال و جدال با کفره و معاندین وابسته بتدبیر ارشاد
او باشد و او اصلا در نظر کسی در نیاید و نه کسی جای او را شناسد و آواز او را بشنود تا مردم برد دروغ بربندند
و مکاتبات جعلی و توقیعات لباسی از جانب او افترا نمایند و در ضلالت و تباهی واقع شوند معاذ الله من
سوء الفهم و این اعتقاد فاسد بعینه مانند آنست که گویند فلانی را بادشاه قاضی شهر گردانیده است و باو حکم کرده
که از نظر مردم مختفی باشد و روی خود را بکسی ننماید و آواز خود را بگوش کسی نرساند و از مکان سکونت خود کسی را
آگاه نکند تا مردم او را ندانند و باو نتوانند رسید خود باید کرد که این معامله چه قدر دور از عقل و نزدیک بجهل
است و تمسک این فرقه درین باب بانچه ابو معشر بلخی و ابو ریحان بیرونی فرما شاء الله مصری و ابن شاذان مسیحی
و دیگر اهل نجوم گفته اند که اگر میلادی از موالید نزدیک تحویل قران اکبر واقع شود و طالع یکی از دو خانه زحل
یا مشتری و هیلاج آفتاب باشد در روز و ماهتاب باشد در شب و خمسه متحیره قویة الحال در اوتاد ناظر باشند
بهیلاج یا کدخدا بنظر تودد ممکن است که این مولود بقدر سنوات قران اکبر زنده ماند و آن نهصد و شصت سال شمسی است
و اگر اسباب فلکی دلالت بر خلاف این کنند از ین مدت زیاد یا کم زنده ماند باطل محض است و بی فائده زیرا که
اول بنیان سه ای منجمین را بر امور اعتقادیه شرعیه دخل دادن کمال بی باکی است دوم این منجمین ام امکان
صرف درین صورت ثابت کرده اند و زیادتی و کمی را هم نظر باسباب فلکیه محتمل داشته اند و ساب ... کور شد
که امکان را کسی انکار نمیکند اما به ممکن را واقع دانستن اصل مالیخولیا است سوم بر تقدیر تسلیم همه این امور لازم
حضرت صاحب الامر درین وقت واقع نشده باجماع مورخین و منجمین بشهادت کتب موالید الائمه مثل کتاب
اعلام الوری و غیره و تفصیل این اجمال آنکه در وقت ولادت امام مهدی اختلاف است دو قول نوشته اند یکی
آنکه تولد ایشان در شب برات سنه دو صد و پنجاه و پنج بعد از گذشتن چند ماه از قران اصغر که رابع بود از
قران اکبر در قوس واقع شده و طالع بیست و پنجم بود از سرطان و زحل در دقیقه دوازده هم از درجه ششم قوس بود
و همچنین مشتری در رجعت بود و مریخ در دقیقه سی و چهارم از درجه عشرین حمل و شمس در دقیقه بیست و یکم
از درجه رابعه اسد و زهره در دقیقه بیست و نهم از جوزا و عطارد در دقیقه سی و هشتم از درجه رابعه اسد و قمر در
دقیقه سیزدهم از درجه بیست و نهم دلو و راس در دقیقه سیزدهم از درجه بیست و ششم حمل و ذنب در دقیقه
پنجاه و نهم از درجه بیست و ششم میزان دوم آنکه ولادت ایشان وقت صبح بیست و سیوم شعبان در سنه مذکور بود

و طالع سی و هفتم دقیقه از بیست و پنجم درجه سرطان بود و زحل در دقیقه سیزدهم از درجه هشتم عقرب و همچنین مشتری و مریخ در دقیقه سی و چهارم از درجه هشتم حمل و شمس در دقیقه سی و هشتم از درجه بیست و یکم اسد و زهره در دقیقه هفدهم از درجه بیست و پنجم جوزا و قمر در دقیقه سیزدهم از درجه سی ام دلو پس معلوم شد که دلایل فلکیه بر طول بقای ایشان دلالت نمیکند بلکه بر خلاف آن چنانچه بر ماهران احکام نجوم ازین هر دو زایچه روشن است و نه میلاد ایشان نزد تحویل قران اکبر واقع شده و غیر ازین دو قول در میلاد امام صاحب الامر منقول و مروی نیست بخلاف حضرت نوح که تولد ایشان بالاجماع بین المورخین من المنجمین نزدیک تحویل قران اکبر است و دلایل فلکیه بر طول بقای ایشان دلالت واضحه میکرد چنانچه منجمین در شرح ولادت ایشان ایجاز ذکر کرده اند و نیز دلایل قطعیه عقلیه خصوصا بر اصول شیعه قایمند بر بطلان اعتقاد طول بقای ایشان زیرا که اگر زنده باشند لازم آید که باری تعالی تارک واجب باشد زیرا که ایشان را که الیق بریاست و تصرف در امور است بودند مقبول اهل دنیا نساخت و آنها را آن قدر از ایشان متنفر کرد که در پی قتل و ایذای ایشان شدند بحدیکه منجر باختفا و غیبت کبری گشت و ظلمه و کفره و فجره را با وجود بودن ایشان بر روی زمین مسلط ساخت پس اصلح را که بر ذمه او واجب بود ترک فرمود و نیز لازم آمد که حق تعالی فاعل قبیح باشد زیرا که با وجود شخصی که قابلیت ریاست و زعامت کبری داشته باشد دیگری را که اصلا بوی از قابلیت ندارد ملک و سلطنت و تصرف دادن نهایت قبیح است و نیز شخصی را امامت دادن و باز او را بغیبت و اختفا حکم کردن و مردم را تکلیف دادن که از آن غائب مختفی که اصلا جز نام او نمیشناسند احکام دین خود را تحقیق نمایند و در مهمات دنیوی بوی رجوع آرند و تقسیم غنایم و ملک و تجهیز جیوش و فتح بلدان و جنگ و صلح همه بصواب دید او کنند تکلیف ما لا یطاق است مانند آنکه گویند جبرئیل را امام شما کردیم باید که مسایل شرعیه را از او استفسار نمایند و مصالح دنیویه را بحکم او کرده باشند و عاقل هیچ فرق درین هر دو تکلیف در یافت نمیکند و هر دو را تکلیف ما لا یطاق میداند و وقوع تکلیف ما لا یطاق بالاجماع محال است و نیز نصب چنین امام عبث خواهد بود زیرا که فواید امامت اصلا در وجود او حاصل نیست و اگر فرقه خود را عقلائیه لقب کنند و بامامت منتظر قایل شوند بکدام وجه ابطال مذهب ایشان توان نمود العبث قبیح یجب نفیه عن الباری عند الشیعه **اقول** بر متعصب تشنیع بجهل و بیدیانتی که بامامیه نموده است منعکس و ضرر آن سرای که درین مقام کرده بچند وجه مندفع است اول آنکه طول عمر حضرت امام همام علیه السلام نزد امامیه مانند طول

طول عمر حضرت خضر و الیاس و حضرت عیسی علی نبینا و علیهم السلام بتواتر ثابت شده است. محال عادی
بودن طول عمر در حیز منع است و طول عمر حضرت خضر و حضرت عیسی و حضرت الیاس علی نبینا و علیهم السلام و سایر
معمرین شاهد عدل این مدعی است و تکذیب مدعی او و قول مشهور که عمر طبیعی یکصد و بیست سال است
دلیل بر آن قائم نشده و آنچه در مقام استدلال بر این مطلب بیان نموده اند دو وجه است یکی ظنی و محصلش آنست
که زمان فساد باید که ضعف زمان کمال باشد و سن کمال کردن چهل سال است پس زمان نقصان باید که هشتاد سال باشد
و مجموع یکصد و بیست سال میشود و ضعف آن بر متأمل خبیر مخفی نیست قال العلامة الشیرازی فی شرحه
للقانون هذا لا یصح شبهة فضلا عن کونه حجة و دوم نجومی و مفادش آنست که قوام عالم منوط بشمس است
سنوات کبرای او یکصد و بیست سال و پس باید نهایت عمر یکصد و بیست سال باشد سخافت این وجه نیز ظاهر است
اگرچه اطبا بر متناهی بودن زمان حیات استدلال نموده چنانچه در قانون و غیر آن مبین است لیکن دلالت بر تعیین
مدت با جل معلوم معین ندارد و امامیه عمر آنحضرت را غیر متناهی نمی دانند تا خلاف ثابت بالدلیل بوده باشد
و در کتب الهیه مانند قرآن مجید و توریت و انجیل نص بر اثبات اعمار طویله در امم سابقه وارد است قال عز من
قائل فلبث فیهم الف سنة الا خمسین عاما پس انکار طول عمر ناشی از جهل و مخالف کلام الهی باشد علامه شیرازی ۲۵۳
در شرح کلیات داد انصاف داده انکار طول را دلیل جهل دانسته میفرماید مما یجب ان یعلم مع ما علمت
ان الاطباء وان ذکروا حجة علی ان هذه الحیوة لا بد لها من نهایة لکن تلک الحجة لا یفید ان
العمر لا بد و ان یکون مقدرا بمقدار معین لقد جاء فی الکتب الالهیة اثبات الاعمار الطویلة فی الامم
السابقة و اثبات الاجسام العظیمة لهم قال تعالی فی حق نوح فلبث فیهم الف سنة الا خمسین عاما و اذا
لم یکن حجة الاطباء علی قولهم متوجهة کما ذکرنا کان الاصرار علی انکار الاعمار الطویلة جهلا انتهی پس
بجز جهل حاصلی نیست که اصرار بر انکار طول عمر حضرت صاحب الامر و الزمان علیه الصلوة و السلام وارد و انرا ممتنع
عادی میشمارد و بشهادت علامه شیرازی که از اجله حکمای اسلامیه است مرشح باشد دوم آنکه تمسک امامیه چنانکه
دانستی بقول ابوریحان بیرونی و ابومعشر بلخی و ماشاءالله مصری در اثبات اصل طول عمر آنحضرت نیست بلی
لا نسلم آید زیرا که اصل طول عمر آنحضرت بتواتر بثبوت پیوسته و تمسک باقوال این اعلام در معرض جواب استبعاد
بعضی جهله معاندین است که قول بعضی منجمین یعنی ان قوام العالم بالشمس و سنوها الکبری مائة و عشرون است
او نیز استبعاد طول عمر نموده اند محصل استدلال نیست که بر تقدیر تسلیم منوط بودن قوام عالم بشمس طول عمر منجم

درسنوات اکبر شمس نیست چه محققین علم نجوم مانند ابوریحان بیرونی و ماشاء الله مصری و ابومعشر بلخی بخلاف
این تصریح نموده اند و فاضل ناصب نیز نقل نموده و کلام اینها موید بنصوص کتب الهیه است بخلاف قول اول
که مخالف نصوص است اصلا حقیقتی ندارد و بانی اینست که قول بعضی جهله منجمین را دست آویز نموده و بدینسان سرای
اینها او را در اعتقاد به شریعت دخل داده قدح و انکار ما ثبت فی القرآن و غیره من الکتب الالهیة بکنند چنانچه
فاضل ناصب درین مقام ارتکاب آن نموده از همه عجیب تر آنکه فاضل ناصب پرده حیا از رخ برافکنده دلیرانه
خود را فراموش نموده این مقدمه را با امامیه افترا و بهتان مینماید فاعتبروا یا اولی الالباب سوم آنکه علت
طول عمر عدم وقوع میلاد در نزد تحویل قران اکبر منحصر نیست پس عدم وقوع میلاد آنحضرت نزد تحویل قران اکبر بر تقدیر
تسلیم آن قدح در طول عمر آنحضرت نمیکند زیرا که این قول در کلام منجمین بطریق تمثیل واقع شده و ابوریحان
تصریح نموده که ابومعشر در زایچه مولودی که طالعش جوزا و زحل در سرطان و شمس در جدی بود حکم کرده که
صاحب این زایچه تا مدت دور اوسط زحل زنده میماند علامه شیرازی در شرح کلیات قانون میفرماید و حکی
ایضا عن ابی سعید بن شاذان فی کتاب مذاکراته مع ابی معشر فی الاسرار انه اتفق لابی معشر
مولد لابن ملک سرندیب کان طالعه الجوزا و زحل فی سرطان و الشمس فی الجدی فحکم ابومعشر انه ۲۵۴
یعیش دور زحل الاوسط قال هؤلاء اهل اقلیم قد تقدم الحکم بطول اعمارهم صاحبهم زحل
ثم قال ابومعشر و بلغنی ان الانسان اذا مات منهم قبل ان تبلغ دور زحل الاوسط تعجبوا من
سرعة موته نیز علامه شیرازی در شرح کلیات میفرماید فدلت هذه الاقاویل علی اعتراف هؤلاء
المنجمین بامکان وجود هذه الاعمار الطویلة ثم ان التوریة و الانجیل و القرآن مطابقة علی
الاخبار عن طول اعمار اولئک القدماء فوجب الاعتراف به قصی ما فی الباب انه لم یوجد
ذلک فی زماننا فنعلم قطعا ان احوال هذا العالم یختلف باختلاف الازمنة و الامکنة و من
البین ان ما لم یوجد عندنا لا یمکن الحکم علیه بالامتناع پس انکار طول عمر شخصی که باخبار متواتره
نزد فرقه ثابت شده و در اصل ممکن الوقوع است و نظائر این متحقق الوجود و منشاء آن ظنون فاسده است که از
لوازم مرض مالیخولیاست که جنابش مبتلا بآنست چهارم آنکه اگر چه اختلاف ازمنه و امکنه درین باب
دخیل است لیکن اسباب ارضیه و سماویه دیگر مانند نظرات ثوابت مرصوده و غیر مرصوده و استعداد ماده
مخصوصه و مزاج خاص و غیر ذلک که اکثر آن علل و اسباب از حیطه قوت بشریه خارج است و عقول حکما

نهای عظام و راه رکان بعجز معترف است و امثال این امور دخل تام دارند و سنوح حوادث بلاد و مرور سیر در بلاد
روم سیر مانند یخ بستن در بعضی ازمنه و الوان بهم رسیدن فواکه ربیعی در خریف و بالعکس در بعضی احیان شاهد
این معنی است و استبعاد مکابره محض است پنجم آنکه قول او بخلاف امامت الخ نیز محل نظر است زیرا که توهم عدم
امام و ثمره وجود او ابتدای خلق و اقامت جمعه و جماعات و تجهیز جیوش در حیز منع است چه این معنی مستلزم
آنست که غایت وجه عالی انتفاع سوافل باشد و آن ظاهر البطلان است چنانچه در موضعش مبین گشته چه غایت
شی اشرف از وی والغایه عبارت چیزی که برای چیزی موجود شود و در منزلت ادون از و خواهد بود بالجمله آنچه
درین مقام افاده فرموده ناشی از نفهمیدن اوست حقیقت امام و فائده او را معاذ الله عن سوء الفهم و این
اعتقاد فاسد بعینه مثل آنست که عوام الناس گمان میکنند که حرکات افلاک و دوران شمس و قمر و سائر کواکب در جمیع
وسعی اینها شب و روز برگرد ی انتفاع سافلات است مانند موالید ثلاثه و وقوع اشعه اینها برین مواد و حصول
فصول و اختلاف ازمنه در اصلاح احوال بقاع و بلاد و در واقع چنین نیست بلکه افلاک و کواکب مسخر بامر رب قدیر
و مقید بر بام تقدیر اند و حرکات آنها بجهت عبادت الهی و تقرب باو و تشبه بملاء اعلی است و از حرکت
ایشها انتفاع سافلات بالعرض لازم می آید نه آنکه مقصود لذاته از حرکات اینها انتفاع سافلات است بهمین ۲۵۵
نهج غایت اصلی و غرض ذاتی از وجود نبی و امام صلاح حال امم نیست بلکه از وجود آنها قرب الهی و وصول
بسوی لقای اوست و بر افعال آنها که بان تقرب بجناب احدیت می جویند اهتدای سبیل نجات و فوز بجنت
بسعادات مترتب میشود ششم آنکه اجماع مورخین و منجمین بر وقت ولادت آنحضرت علیه السلام چنانچه
ادعای آن نموده در حیز منع است و دلیل قلت تتبع اوست مولانا محمد باقر مجلسی در جلاء العیون فرموده
اشهر در تاریخ ولادت شریف آنحضرت آنست که در سال دویست و پنجاه و پنجم هجری واقع شده و بعضی
پنجاه و ششم و بعضی پنجاه و هشت نیز گفته اند و مشهور آنست که ولادت آنحضرت شب جمعه پانزدهم شعبان
بوده و بعضی هشتم شعبان نیز گفته اند و در کشف الغمه از بعضی نقل کرده بیست و سیوم ماه رمضان روایت کرده است
انتهی نیز از ینجا معلوم میشود که روایت بیست و سیوم ماه شعبان که ذکر کرده بهت روایت شاذ است در کتب
معتبره از ان اثری نیست هفتم آنکه استبعاد طول عمر و بقای آنحضرت علیه السلام و عدم استبعاد از طول عمر
و بقای حضرت عیسی و حضرت خضر و حضرت ادریس و حضرت الیاس علی نبینا و علیهم السلام ناشی از تعنت
و عناد است چه استبعاد در امور غریبه در اول کون و سنوح آن بیشتر میباشد از استبعاد که مثل آن در

مرة ثانيه سايغ شود ودر مرة ثالثه كثر ميباشد از مره ثانيه ودر مره رابعه از مره ثالثه وهمچنين چنانچه وجدان سليم بان شاهد وحاكم است وطول عمر وبقاى انحضرت عليه السلام در مرتبه رابعه بلكه خامسه واقع است پس علم باستبعاد از مرات اوليه واستبعاد در مره اخيره از منبع استقامت وسداد خارج باشد نقل كلام نياسب المقام حكى السيد الجليل ذو المناقب والمفاخر رضى الدين على بن طاوس قدس الله روحه فى بعض كتبه ما حاصله انه اجتمع يوما فى بغداد مع بعض فضلائها فانجر الكلام الى ذكر الامام ابن الحسن المهدى عليه السلام وما يدعيه الامامية من حيوته فى هذه المدة الطويلة فشنع ذلك الفاضل على من تصدق بوجوده ويعتقد طول عمره الى هذا الزمان وانكره انكارا بليغا قال السيد رحمه الله فقلت له انك تعلم انه لو حضر اليوم رجل وادعى انه يمشى على الماء لاجتمع لمشاهدته كل اهل البلد فاذا مشى على الماء وعاينوه وقضوا تعجبهم منه ثم جاء فى اليوم الثانى اخر وقال انا امشى على الماء ايضا فشاهدوا مشيه عليه لكان تعجبهم اقل من الاول فاذا جاء فى اليوم الثالث اخر وادعى انه يمشى على الماء ايضا فربما لا يجتمع للنظر اليه الا قليل ممن شاهد الاولين فاذا مشى سقط التعجب بالكلية فاذا جاء رابع وقال انا ايضا امشى على الماء كما مشوا فاجتمع عليه جماعة ممن ٢٥٦
شاهدوا الثلاثة الاول ثم اخذوا يتعجبون منه تعجبا زائدا على تعجبهم من الاول والثانى تعجب العقلاء من نقص عقولهم وخاطبوهم بما يكرهون وهذا بعينه حال المهدى عليه السلام فانكم رويتم ان ادريس عليه السلام حى موجود فى السماء من زمانه الى الان ورويتم ان الخضر عليه السلام كذلك فى الارض موجود من زمنه الى الان ورويتم ان عيسى عليه السلام موجود فى السماء وانه سيعود الى الارض فاذا ظهر المهدى يقتدى به فهذه ثلثة نفر من البشر قد طالت اعمارهم زيادة على المهدى عليه السلام فكيف تتعجبون من ان يكون لرجل من ذرية النبى صلى الله عليه واله وسلم اسوة بواحد منهم وينكرون ان يكون من جملة لطف الله صلى الله عليه واله وسلم ان يعمر واحد من عترته وذريته زيادة على هو المتعارف من الاعمار فى هذا الزمان انتهى ما اراد هكذا فى شرح الاربعين للشيخ البهائى طاب ثراه ودر حاشيه اين مقام بعد نقل عبارت شيخ بهائى ميگويد هذا التمثيل انما يستقيم لو شاهدوا الرجل الرابع وسمعوا دعواه وشاهدوا مشيه على الماء واما اذا اخبر جماعة غير مولودين بان على شط هذا النهر رجلا قائما يدعى بصوت رفيع انى امشى على الماء وهم

وهم لا يسمعون صوته ولا يرون شخصه لزاد التعجب والانكار بلا ريب لكن حال هذا في المهدي
لا تزال فليتهم انتهى من المفتاح ثم قال ايضا نقلا من المفتاح قال اهل السنة ليس تعجبنا عن طول
حياته عليه السلام انما تعجب عن غيبته واختفائه مع كونه اماما منصوبا للهداية
والارشاد وقد كلف الله اهل زمانه باتباعه والرجوع اليه في دينهم ودنياهم ثم انه بالاختفاء
الشديد بحيث لا يطلع على اخباره الا هبان بن بيان الخ وهذا الكلام صريح في الفرار عما كان
عليه ايمة السنية ومشايخهم واصاغرهم واكابرهم من الطعن والتشنيع على اعتقاد طول عمر المهدي
عليه السلام وها ذلك الفاضل الناصب اطال لسان التشنيع على هذا الاعتقاد واستهزء عليه
وطعن بكل ما امكنه ثم تراه لما وقع في ضيق الالزام نسي ذلك كله وذكر ان اهل السنة لا يتعجبون
من طول حياة المهدي عليه السلام وهل هذا الا كذب صريح وبهتان فضيح ششم آنكه قول او و دلائل فلكيه بطول بقای ایشان
دلالت نمیکند بلکه برخلاف آن چنانچه بر ماهران احکام نجوم از زیج و زایچه روشن است مردود است بدو وجه
اول آنکه از رجوع بکتاب اعلام الورى دریافت شد که از زایچه های منقول در کتاب مسطور اثری نیست پس
تصحیح نقل بر ذمه ایشان لازم است ظاهرا امثال او اقران او تصرف دران نموده باشند بر تقدیر تسلیم و فرض عدم وقوع ٢٥٧
تحریف از نساخ و غیر آنها میتوان گفت که زایچه اول بر خلاف طول عمر که قصر عمر باشد دلالتی ندارد من ادعی فعلیه
البیان و وقوع صاحب طالع در بیت ثامن چنانچه مزعوم غیر محصلین مشهور است دلیل آن نمیتوان شد زیرا که مولود
از حین تولد تا حلول اجل مسمی و در کام مرگ است مرور زمان بر گرد و دوران هر لحظه و هر لمحه عمر او را می کاهد و کم
میکند تا آنکه بانقضا و انصرام میرسد آری اگر صاحب ثامن در بیت طالع واقع میشد دلالت آن بر عمر طولانی
صورتی میداشت و لیس فلیس و انحصار ثمره نزول قمر در بعضی آثار که درین مقام گفته درجه دلو است در قصر
عمر نیز غیر مسلم است بلکه نزول در بیر بر انتفای سعادات نیز بالکلیه دلالت ندارد بلکه دال بر تقلیل آن است
محی الدین عربی در غنیه فرموده اذا كان السعد في البير ينقص سدس ما يعطي و آن نیز بمعارضه سعود دیگر مضمحل
میشود با آنکه بموجب روایت جواهر الاسرار که خودش در حاشیه این مقام مرقوم فرموده قمر درین زایچه در بیست
درجه و سیزده دقیقه دلو است پس نکایت مثلثه و وقوع صاحب طالع در بیر بمفاد من حفر بيرا لاخيه فقد وقع
فیه بکوکب منحوس طالع ناصب عائد گردیده همچنین حلول قمر در بیت نکبت نیز دال برین معنی نیست چه جایز است که در
نکبت و سقوط امری دیگر باشد ورای قصر عمر مانند خوف از اعداء و وقوع غیبت و اختفا و انقطاع ظاهری

از تدبیر امور دنیا و ما یشاکل ذلک و نظر نیر اصغر به نیر اعظم بنظر عداوت نیز موید خوف از سلطان است حتی الدین
مغربی در غنیه فرموده ان نظرها ای الشمس القمر من عداوة او کان معها لحقه خوف شدید من السلطان و قوت
نیز و که یکی از وجوه طالع سرطانی و صاحب رابع است در بیت الاوج خصوصا در درجه بیت و نجم جور
ناظر بطالع و رابع بنظر مودت دو وجه دیگر معارض اثر نکبت قمر و مانع تاثیر آن میتواند شد با آنکه در کتاب
سرودن سدهان که از کتب معتبره منجم اهل هند است تنصیص واقع شده که از خواص حلول زهره درین درجه قطول
عمر صاحب طالع است بحدیکه زیاده از آن متصور نباشد و بودن صاحب هشتم که زحل است در بیت سلوس
و رجعت آن دلیل ضعف مدلولات اوست که هلاک و فنا باشد نیز داعی آنکه وجوه مذکوره و غیرها مما یصلح
ان یکون دلیلا علی قصر العمر با جزم دلیل قصر عمر است و نه دلیل بر عدم طول زمان غیبت و اختفا و انقطاع علایق
از تدابیر امور دنیا دلیل عدم توغل اوست درین فن در شجره ثمره فرموده بطلمیوس میگوید که احکام غلبه
ظن است و غلبه ظن میان گمان و یقین باشد پس اگر گمان از میان برخیزد یقین ماند و یقین حقیقت علم باشد
نه غلبه و شک نیست که منجم میان نجم خورد و درگذرد و دشوار تواند فرق نمود بلکه نتواند میان خفته و مرده
فرق کند همچنین اگر کسی گوید فرق توان کرد او از حقیقت این صنعت خبر ندارد پس ثابت شد که احکام غلبه ۲۵۸
ظن است و غلبه ظن شامل بود صدق و کذب را پس نشاید حکم قطعی کردن جهت آنکه دانستن کلیات احکام ممکن نباشد
و جزویات را نهایت نبود انتهی در مراة الاسرار در احوال شیخ عزیز بن محمد نسفی گفته او از کاملان
این طایفه بود و از قدر حقایق و معارف و اصطلاح صوفیه که وی در کشف الحقایق و مقصد اقصی و تنزیل
و غیره بیان نموده است در دیگر کتب این طایفه نیست در کتاب مقصد اقصی میگوید که جوهر اول روح محمدی است
علیه السلام و جوهر اول دو کار میکند یکی آنکه فیض از حق میستاند دوم آنکه بخلق میرساند اکنون بدانکه آن طرف
جوهر اول که فیض از حق میگیرد نامش ولایت آمده و این طرف جوهر اول که بخلق میرساند نامش نبوت آمده است
پس ولایت باطن نبوت آمد و نبوت ظاهر ولایت هردو صفت محمد اند چون ولایت و نبوت معلوم نشد
اکنون بدانکه شیخ سعدالدین حموی میگوید که هردو طرف جوهر اول را دو مظهر اند درین عالم مظهر این طرف
که نامش نبوت است خاتم الانبیا است و مظهر آن طرف که نامش ولایت است صاحب الزمان است و صاحب الزمان
اسامی بسیار دارد ای درویش صاحب الزمان علم بکمال و قدرت بکمال دارد علم و قدرت را با وی همراه کرده اند
چون بیرون آید تمامت روی زمین را از ظلم پاک کند و بعدل آراسته گرداند و مردم در وقت او آسایش

آسایش باشند شیخ سعدالدین حموی در حق صاحب الزمان کتابها ساخته است و مدح وی بسیار گفته انتهی و در لطائف
اشرفی از حضرت گنجشکر قدس سره نقل میکند که جمیع انبیا و اخص اولیا در مقام تحیر بودند بنابران حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله و سلم این مقام را خود ساخته بود اللهم زدنی تحیرا لیس این مرتبه وراثت خاص صاحب قاب قوسین او ادنی است
چنانکه فرموده لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب و لا نبی مرسل باید دانست که العلماء ورثة الانبیاء این
مقام است در مرآة الاسرار گفته اما نزد یکی این طائفه بهترین احتمالات تحیر است که عارف کامل را افتاد در حقیقت
وست می دهد یعنی در ذات مطلق چنان محو می گردد که هر چند خود را می جوید نمی یابد حرکات و سکنات وی مثل اعمی
چنانچه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم اکثر فرمودی اللهم زدنی تحیرا یعنی ای پروردگار من زیاده کن
تحیر را انتهی از روی تخصیص سعدالدین حموی بثبوت پیوست که صاحب الزمان علیه السلام بنیابت حضرت رسالتمآب
علیه و آله الصلوة و السلام مشغول ارشاد و هدایت طوائف انام بودند چون بامر الهی غیبت اختیار فرمودند از
اختلاط خلائق اعراض فرموده بفراغ بال مشغول سیر الی الله گردیده در ذات حقیقة الحقائق محو و فانی شدند
بمرتبه فنا فی الله رسیدند و صوفیه میگویند که حرکات و سکنات صاحب این مرتبه مثل توام میگردد و از روی
نص بطلیموس واضح گردیده که منجم فرق در نائم و میت نمیتواند کرد و هر که او حکم برین امر بکند در حقیقت از علم
بهره ندارد و پس محتمل است که آنچه دلیل قصر بر تصور کرده دلیل سرعت طول زمان غیبت و اختفاء و انقطاع بکلی
از تدابیر امور دنیا باشد و حصول بعضی دلائل خفا نیز موید اختفاء است و این معنی عین دعوای ملمیه است انتفای
این احتمال را دلیلی که موجب وثوق نفس باشد در کار است بر تقدیر تنزل و تسلیم مقایسه کاملین که قهرمان
دلیل مرکز دائره آسمان و زمین اند و هیولای عالم محکوم حکم قضا جریان ایشان است بر کافه ناس قیاس مع
الفارق است چه جائز است که منع تاثیر نحوست نحوس و متاثر نشدن از نکایت آن و ازدیاد سعادت
سعود از خواص نفوس قدسیه ایشان بوده باشد لاجرم موت و حیات اولیای عظام باختیار ایشان میباشد
در مرآة الاسرار در ضمن احوال شیخ احمد عبدالحق نوشته که آنحضرت بعضی اوقات میفرمود که من با ملک
جان خود ام ملک الموت نتواند که بی رخصت من جان من قبض کند موت من باختیار من است اگر بخواهم
بمیرم و اگر خواهم تا ابدالاباد برهمین هیئت باشم مگر آنکه باختیار خود بروم و او را خبر نباشد در کوی
عاشقان چنان جان دهند کانجا ملک الموت نگنجد هرگز انتهی بر منصف خبیر مخفی نیست که حضرت
صاحب الزمان علیه السلام اکمل اولیای کرام اند پس موت و حیات ایشان بطریق اولی باختیار

ایشان خواهد بود و نحوست نحوس در آنحضرت اثری نخواهد داشت و دلائلی که در زایچه جمهور انام دال بر قصر عمر بوده باشد
دلالت آن بر قصر عمر اولیای کامل غیر مسلم است و در کتب نجوم اهل هند نیز تصریح بآن واقع شده و در دیوان
منسوب بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام در رو یافته خوفنی منجم اخو خبل تراجع المریخ فی بیت الحمل فقلت دعنی
من اکاذیب تمیل المشتری عندی سواء والزحل او نع عن نفسی افانین الدوائر خالقی و رازقی عز و جل یعنی
ترسانید مرا ستاره شناسی صاحب نادانی خرد از رجعت مریخ در خانه حمل پس گفتم بگذار مرا از دروغهای
حیله ما مشتری و مریخ نزدیک من یکسان است دفع میکنم از نفس خود انواع گردشها آفریننده و روزی دهنده من
که عالی است و بزرگ است قاضی میبذی در شرح فرموده وجه تخویف منجم آنکه طالع مرتضی علیه السلام بود و هم
درجه عقرب بوده و صاحب طالع مریخ و رجعت صاحب طالع دلیل ضعف مصراع خامس مشعر بعلو مرتبه
ناظم علیه السلام چه تاثیر نجوم در ما تحت او است نه در مافوق و موید اینست بازگشتن آفتاب برای ناظم در زمان
افاکت افقاس تحمل انتهی کلامه و در بعضی کتب معتبره آمده که چون برهمن نزد عالم حکیم ایزد خواه در علم نجوم
ظاهر شد روزی با او گفت تو با این علم و زیرکی چرا ایمان نمی آری به پیغمبر ما گفت چگونه ایمان بیاورم با و
حال آنکه دروغ او بر من ظاهر شده زیرا که گفته است من خاتم پیغمبرانم و این از دروغ میدانم زیرا که در طالعی متولد ۲۶۰
شده است که هر که دران متولد شود می باید که پیغمبر نباشد پس یکی از حکما حاضر بود جواب گفت که ما از طالع او میدانیم
که او نبی است گوست زیرا که حکما اتفاق کرده اند که طالع مشتری و زهره و عطارد و مریخ است و هر فرزندی که
بان طالع متولد شود می باید که همان ساعت بمیرد و اگر بماند البته پیش از روز هفتم میمیرد و آن پیغمبر باین طالع متولد
شده شصت و سه سال زندگانی کرد و این علاوه سائر معجزات او است پس او اقرار کرد و مسلمان شد و مامون او را
ایزد خواه و ما شاء الله نام کرد انتهی با آنکه از دلائل فلکیه بنا بر زایچه طول عمر استنباط میتوان نمود چه سعادت
و قوت حال هیلاج و تعدد ان و سعادت کدخدا و نظر کواکب بنظر مودت بسوی آنها و اتصال نتائج بعضی از
کواکب ثوابت که در عظم اول و دوم اند چنانچه درین زایچه واقع است دلیل طول عمر میتوان شد قال محی الدین
المغربی فی الغنیة یا فلاعوا حکیم اوطوفیوس من کثرت میالجة طال عمره و سرع فهمه متی
اتفق قوة الهیلاج مع قوة الکدخدا دل علی قوة النفس و طول العمر و شجره ثمره آورده چون شمس
هیلاج بود یا در خانه یا شرف خود بود و هم کدخدا عطیه کبری خود دهد و آن یکصد و بیست سال باشد و محی الدین
مغربی در غنیه فرموده اتصال الهیلاج باحد الکواکب الثابتة التی فی العظم الاول و الثانی یظهر دلالات

دلالات الکواکب الثابتة فی المولود و لزنولو رانفلق الکه در برهان الکفایه که از کتب معتبره نجوم است
نمده که دلیل ابوبکر قمر بوده و دلیل عمر زحل و دلیل عثمان مشتری و دلیل علی مریخ بوده و در عهد سعادت عهد
آنحضرت علیه السلام بر حسب مای المیه ضعف و هزیمت عائد حال بعاره و قیام و عثمانیان خواهد شده و در زایچه
زحل که دلیل عمر و مشتری که دلیل عثمان است هر دو راجع و ساقطند اگرچه دلیل ابوبکر قوت بسیار جید دارد و لیکن نفعی
نمی بخشد زیرا که او در عداوت استقلال و استبداد نداشت و درین امر تابع متبوع خود است و دلیل حضرت
اسد الله الغالب امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب علیه الصلوة والسلام که مریخ است در نهایت قوت است و در خانه
خود در وتد وسط السماء جنب السلطنت واقع است و دلیل قوت دولت خاندان عالیشان آنحضرت است و مولود
از امرا و صاحب عساکر باشد و نظر زهره و آفتاب بمریخ دلیل عدم صدور ظلم از آنحضرت است بل دلیل عدل آنحضرت
نیز ازین زایچه باثبات میرسد و نظر مریخ دلالت میکند بر شجاعت و جلادت و قتال و قهر و محاربات آنحضرت
امور دیگر نیز ازین زایچه استنباط میتوان نمود از اینجا که فاضل ناصب درین مقام نهایت اختصار بکار برده
بود لاجرم در جواب آن بطریق اجمال برین قدر گفتار رفت هر که طالب تفصیل و توضیح دلائل نجومیه بود
۲۶۱ باشد بحواشی این مجال که... مشتمل اجوبه... است... فصل ناصب... برین سال... شده
رجوع نماید دوم آنکه دلالت زایچه دوم بر قصه حمد آنحضرت محلی ندارد زیرا که زایچه مذکوره غلط محض است
غلط بودن احکام آن... ندارد و خلل بود در زایچه مذکوره کالشمس فی وسط السماء بر خواص و عوام روشن است
چه از مقررات است که در وقت طلوع صبح... که آفتاب در آن برج است طلوع میکند و این معنی از شدت
ظهور باستشهاد و دلیل احتیاج ندارد بمنزله مثل سایر گردیده بعضی از فضلای شعرا چنین بقید نظم آورده اند
از قول حکیمان جهان در سر هر ماه نیست که بود طالع اندر ضرر است این کار جهان از آن سبب با خطر است کاندر سر
طالع هر روزه خور است پس فرض تولد آنحضرت علیه السلام در وقت صبح و بودن طالع سرطان و بودن شمس
در آن وقت در اسد در نهایت غرابت است و وقوع استقبال و مقابله شمس و قمر در بیست و سوم ماه چنانچه درین
زایچه واقع است نیز از قبیل ممتنعات عادیه مانند طلوع شمس از مغرب است از همه غریبتر آنکه مخدوم ما وجود
ادعای تبحر در جمیع فنون متنبه بر آن نشده آنچه گفته که لازم نیست که هر خرق عادت که از پیغمبری دیگر مسلما
بظهور آمده باشد از پیغمبر ما نیز یا از ائمه این امت هم بظهور رسد الخ مجروح منع است و مخالف روایات و احادیث
که در کتب فریقین مذکور است پس از حیز سداد خارج باشد بغوی در معالم التنزیل فرموده قال الشیخ الامام

وما اوتی اية الا واوتی نبينا صلی الله عليه وسلم مثل تلك الاية وفضل علی غيره بايات مثل
انشقاق القمر باشارته وحنين الجذع علی مفارقته وتسليم الحجر والشجر عليه وكلام البهائم
والشهادة برسالته ونبع الماء من بين اصابعه وغير ذلك من المعجزات والايات التی لا تحصی
واظهرها القران الذی عجز اهل السماء والارض عن اتيان مثله انتهی يعنی داده نشده است هيچ کس معجزه
مگر آنکه داده شده است پيغمبر ما صلی الله عليه وآله وسلم مانند آن وفضيلت داده شده است بچند معجزه مانند
شق شدن قمر باشاره او وناله کردن شاخ خرما بمفارقت او وسلام کردن سنگ ودرخت برو وسخن گفتن بهائم
وگواهی دادن به نبوت او وجاری شدن آب درميان انگشتان او وغير اينها از معجزات وايات که باحصا نيايد
وظاهرترين آنها قرآن است که اهل آسمان وزمين از آوردن مثل آن عاجز شده اند وآنچه در مقام سند گفته والا
پيغمبر ما از عمر نوح ولقمان بن عاد ياکم نميشد از ما نحن فيه خارج است چه طول عمر حضرت نوح بر طبق عادت اهل آن
زمان بوده نه خارق عادت که کلام دران است آری آنحضرت را مماثلت با حضرت عيسی علی نبينا وعليه السلام
درين باب ثابت است چه طول عمر حضرت عيسی علی نبينا وعليه السلام باتفاق امت ثابت است ودر بعضی روايات
اهل سنت واقع است که آنحضرت را موت طاری شده بانند نشد زنده تا وقت موعود زنده خواهند ماند ۲۶۲
بغوی در معالم التنزيل درضمن اثنای تفسير کريمه اذ قال الله يا عيسی انی متوفيك ورافعك الی نوشته
قال بعضهم المراد بالتوفی الموت وروی علی بن ابی طلحة عن ابن عباس ان معناه انی مميتك
يدل عليه قوله تعالی قل يتوفكم ملك الموت الاية فعلی هذا له تاويلان احدهما ماقال
وهب توفا الله عيسی ثلث ساعات من النهار ثم رفعه الله تعالی اليه وقال محمد بن اسحق النصاری
يزعمون ان الله توفاه سبع ساعات من النهار ثم احياه ورفعه اليه انتهی جناب سرور کائنات
عليه وآله الصلوة والسلام نيز بعد طريان موت باز زنده شده حی باقی اند الا ماشاء الله شيخ عبدالحق دهلوی
در مدارج النبوة بعد ذکر اخباری که دلالت بر حيات انبيا دارد ميفرمايد ازينجا معلوم ميشود که حيات انبيا
حيات ظاهری دنياوی است نه مجرد باقی بودن ارواح چنانکه شهيدان را وارواح شهيدان نيز در ابدان طيور
می اندازند وصاحب تلخيص از شافعيه گفته است مالی که از آنحضرت مانده بر ملك او باقی است چنانکه در حالت
حيات او بود وانتقال نميکند بملك ورثه چنانکه اموات را ميباشد وامام الحرمين اين قول را تصحيح نموده وفرموده است
که اين موافق مذهب صديق است رضی الله تعالی عنه درانچه از مال انحضرت گذاشته بود انتهی وگفته اند عجب است از الم که خود

که خود میگوید سائت رسول الله عن هنوة و هو راضٍ عن العشرة پس نسبت موت بآنحضرت صلی الله علیه وسلم
میکند بازاثبات حیات چگونه است زرکشی میگوید که تحقیق اینکه نسبت مات فاحیاه الله تعالی سبکی استظهار نموده
می آرد که بازآمدن روح در بدن ثابت است در همه اموات را چنانکه در قبر لیکن سخن در استقرار و استدامت روح است
در بدن چنانکه بوی بنده گردد و بدن چنانکه در دنیا بود انتهی الی آخر ما قال و طول عمر امام علیه السلام یکی از معجزات
آنحضرت است علیه و آله الصلوة والسلام و آنچه در ناسخیه ابن بنقام گفته اکثر تواریخ خروج امام مهدی که
از آیات و آثار برآورده اند غیر مطابق افتاده و از آنجمله است سبع احتی یاتی الله بأمره بلفظ حتی یاتی سبعصد و سی نه
و کذلک از بن آیة او تحل قریبا من دارهم حتی یاتی امر الله ان الله لا یخلف المیعاد و از آنجمله از قول امیر المؤمنین
علیه السلام که فرموده بنی اذا اما جاشت الترك فانتظروا لا یة المهدی یقوم و یعدل و ذل ملوك
الارض من آل هاشم و بویع منهم من یلذ و یمل اصبی من الصبیان لا رای عنده ولا عنده جد
ولا هو یعقل فثم یقوم القائم الحق منکم و بالحق یاتیکم و بالحق یعمل سمی نبی الله نفسی فداه
فلا تخذلوه یا بنی عجلوا منعوق از لفظ انو الحساب جمل تفصیل جمل دو بیرون آورده اند و لذا کجا عبارت
مکتوبه بحضرت امام حسن عسکری را استشهاد می آرد که فرموده و منفجر لهم ینابیع الحیوان بعد لظی النیران بتمام ۲۹۳
الم و الطواسین من السنین هذه ذرة من جبل الرحمة و قطرة من بحر الحکمة کتبه الحسن بن
علی العسکری سنة اربع و خمسین و مائتین گویند که الم در بطن ثانی و لفظ ها و الفاظ طواسین که سه آیات
در بطن اول جمله پانصد و هفتاد و سه باشد چون با تاریخ کتابت که دویست و پنجاه و چهار است جمع
کنند هشتصد و بیست و هفت گردد و آنچه مشهور است اذا صار الزمان عقیب صوم یا بسم الله فالمهدی قاما
الصوم بصاد معجمه عدد و لفظ بسم الله گیرند بهر دو صورت غلط شده است و همچنین لفظ چراغ که تاریخ
خروج ایشان مشهور است غلط برآمده اگر تاریخ تولد ایشان باشد هنوز احتمال باقی است انتهی با حواشی
نیز محل تامل است زیرا که توقیت خروج آنحضرت علیه الصلوة والسلام در هیچ حدیثی از احادیث بنص
تعیین ورود نیافته بلکه بفحوای کذب الوقاتون منع از توقیت واقع شده است و ابیاتیکه ملحق دیوان حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام نقل نموده اولا در صحت انتساب آن بآنحضرت علیه السلام کلام است و بر تقدیر تنزل دلالت
بر توقیت ندارد و ثانیا بر او ابیات تقدیم و تاخیر واقع شده و بعضی ابیات اندمیان افتاده باشد و اذا جمع
الزمان الخ از اشعار سعد الدین حموی است چنانچه قاضی میبذی در فواتح تصریح بآن فرموده و دلیل

رسوده است بالجمله عبارتی که ذکر کرده است با آنکه در کتب معتبره ازان اثری نیست از قبیل متشابهات باشد لیکن معانی آنرا باید فهمید و باید فهمانید بعد ازان که مدلول آن خصم را الزام باید داد و آنچه گفته است لفظ چراغ که تاریخ مشهور ایشان است غلط برآمده از عجایب افادات است و در هیچ کتابی از کتب امامیه گری اثری ازان نیست و نه آنکه از محصلین امامیه مسموع شده و نوشتن این چنین مزخرفات بعید از فضل و کمال او است و بر تقدیر تسلیم میگوییم وجود و خروج و ظهور حضرت امام علیه الصلوة والسلام در وقت موعود باخبار حضرت مخبر صادق علیه وآله الصلوة و ایمه اهل بیت علیهم السلام که وارثان علم آنحضرت اند باخبار متواتره بثبوت پیوسته و از توقیت و تعیین وقت خروج منع فرموده اند با این همه اگر متجاسری از راه ظن و تخمین از بعضی اشارات ظنیه استنباط تعیین وقتی بکند و ثانی الحال ظن او مطابق واقع نیفتد این معنی هیچ وجه شکی در یقینی که ثابت بالتواتر نخواهد رسانید نظیرش آنست که حدوث قیامت و وقوع بعث و نشر از کتاب و سنت بتواتر ثابت گردیده و یقین بوقوع آن حاصل است و بخواهی حدوث علم الساعة و تعیین وقت آن از امارات ظنیه استنباط بکند و تخمین او مطابق واقع نیفتد غلط استنباط و اجتهاد او در یقینی که بتواتر ثابت شده نقصی نخواهد رسانید چنانچه بعضی از علمای اهل سنت زعم نموده بود که قیامت قبل از تمام الف برپا خواهد شد شیخ جلال الدین سیوطی رد آن کتاب الکشف عن مجاوزة هذه الامة الالف تالیف نموده و از تخمین او و صد و بیست سال زیاد گذشته از قیامت اثری پیدا نیست و خود نوشته با آنکه درین رساله فرموده که مدت این امت از یک هزار سال زیاده میشود و زیادت بپانصد سال نمیرسد و بعضی نسخ این رساله افاده فرموده بود که حدوث قیامت در سال هزار و دو و بیست هجری متقدسه خواهد شد ازان باز هم بیست سال منقضی شده از قیام قیامت نشانی نیست چنانچه مطابق نیفتادن این تخمینات خللی در یقین بوقوع قیامت نمیکند از نه مطابق نشدن تخمیناتی که بعضی متجاسرین در تعیین وقت خروج و ظهور حضرة امام صاحب العصر والزمان نموده باشند یقینی که از اخبار متواتره از مخبر صادق و ورثه علم او علیه و علیهم الف الف تحیة و سلام حاصل شده بهیچ نوع منقض نمیشود درین مقام نقل عبارت این رساله اطمینان قلوب مستفیدین را مناسب نمود شیخ جلال الدین سیوطی میفرماید و بعد فقد کثر السوال عن الحدیث المشهور علی السنة الناس ان النبی صلی الله علیه وسلم لا یمکث فی قبره الف سنة وانا اجیب بانه باطل لا اصل له ثم جاء رجل فی شهر ربیع من سنة ٨٩٠ معه ورقة بخطه ذکر انه نقلها من فتیا افتی لها بعض اکابر العلماء ممن ادرکته فیما انه اعتمد مقتضی هذا الحدیث وانه یقع فی المایة العاشرة

[illegible]

العاشرة خروج المهدي والدجال ونزول عيسى وسائر الاشراط والنفخ في الصور النفخة الاولى و بعضي

الاربعون سنة التي بين النفختين وينفخ نفخة البعث قبل تمام الالف فاستبعدت حدوث

هذا الكلام من هذا العالم المشار اليه وكرهت ان اصرح برده تادبا منه فقلت

هذا شي لا اعرفه فحاولني السائل تحرير المقال في ذلك فلم ابلغه مقصوده الى ان قال فا حببت

الى ما سالوا او شرعت لهم منهلا فان شاؤا اعلوا وان شاؤا امهلوا وسميته الكشف عن

مجاوزة هذه الامة الالف فاقول والا الذي دلت عليه الاثار ان هذه الامة تزيد

على الف سنة ولا يبلغ الزيادة عليها خمسائة سنة الى اخر ما قال في تلك الرسالة و از

تصانيف او در آخر اين رساله نوشته رايت في اخر بعض النسخ ما صورته وحكى بعض اهل التاريخ

ان تاريخ الدنيا الذي من آدم عليه السلام حين اهبط من الجنة الى طوفان نوح عليه السلام

الفي عام ومايتي عام ومن طوفان نوح الى زمن ابراهيم الف عام وماية عام ومن زمن

ابراهيم عليه السلام الى زمن موسى عليه السلام الف عام ومن زمن موسى عليه السلام

الى زمن عيسى عليه السلام الف عام ومن زمن عيسى عليه السلام الى زمن نبينا محمد صلى الله ٢٦٥

عليه وسلم خمساية عام ومن الهجرة الى الان تسعماية عام واربعة وعشرون سنة فمجموع ذلك

ستة الاف وسبعماية سنة واربعة وعشرون سنة وعلى هذا يقال الباقي لقيام الساعة

من يومنا هذا او سنة اربعة وعشرين وتسعماية مايتا سنة وستة وسبعون سنة بدليل

قوله صلى الله عليه وآله وسلم عمر الدنيا سبعة ايام من ايام الاخرة وبعثت في اخر اليوم

السادس وقال الله تعالى وان يوما عند ربك كالف سنة مما تعدون والله اعلم بحقيقة ذلك

تم الكتاب بعون الله وحسن توفيقه انتهى دوم آنكه قول او نيز دلايل قطعيه عقليه خصوصا بر اصول شيعه

قائمند بر بطلان اعتقاد طول بقاي ايشان الخ قيام دلائل داله بر بطلان اعتقاد طول بقاي آنحضرت ادعاي

محض است بيان آن بر ذمه ايشان لازم است تا نظر در ان نموده آيد وانچه درين مقام ذكر كرده باطل محض وواضح است

ودليل عدم تحصيل او است اصول اماميه اچه موافق اصول اثنا عشريه وجود امام بجهت نظام عالم است وصلاح وفا و واجب

است در ... و امكان اشرف مقتضي آنست زيرا كه امام بجهت آنكه اشرف اكوان ارضيه است سبب وجود و بقاي

ارض و اكوان ارضيه و غايت ذاتيه خلق او است پس وجود و بقاي او سبب وجود و بقاي و ارتفاع او سبب

ارتفاع ارض و سایر اکوان است چنانچه مشروحاً انشاء الله تعالی در باب امامت عرض بیان آید و تصرف امام
و تسلط او هرچند لطف است لیکن در نظام عالم واجب نیست بلکه نظام عالم گاهی مقتضی ظهور و تسلط او میباشد
و در این هنگام عالم نورانی میباشد و گاهی مقتضی عدم تسلط و کمون و خفاء او و در این اوان عالم ظلمانی باشد
از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مروی است ملا علی قوشچی در شرح تجرید چنین آورده لا یخلو الارض
عن قائم لله بحجة اما ظاهراً مشهوراً او خائفاً مغموراً لئلا یبطل حجج الله و بیناته و عدم تصرف او راجع برعیت است
که بسبب غلبه هوا و هوس طبایع و نفوس آنها اطاعت و انقیاد او را ترک نموده از برکات لطف الهی
محروم ماندند محقق طوسی در تجرید میفرماید وجود الامام لطف و تصرفه لطف آخر و عدمه منا انتهی فائده وجود امام
چنانکه سبق ذکر یافت تجهیز جیوش و عساکر و تقسیم غنائم و فتح بلدان و جنگ و صلح و اقامت جمعه و جماعات
و اقامت حدود و تعزیرات نیست چه فائده وجود او بقای زمین و زمان و سایر اکوان است و این امور بر وجود
و ظهور او مترتب میشود و صدر المتالهین در شرح کافی میفرماید و مما یجب ان یعلم ان الغایة و الغرض
من وجود الامام لیس مجرد حصول الانتقام حتی لو فرض امام لم یرجع الیه احد من الناس
لفات الغرض من وجوده و کذا لو کان خاملاً مستوراً غیر ظاهر و قد اشرنا الی ان السبب و العلة ۲۶۶
فی کون الارض لا یخلو عن حجة ما ذا هو فبذلک یندفع طعن جماعة من المخالفین علی الامامیة
بانهم قائلون بوجود امام قائم مدة مدیدة من غیر ان یعرف احد شخصه حتی یهتدی بنوره
و ارشاده فما الفائدة فی وجوده و هذا الطعن غیر وارد اصلاً فان الغایة الحقیقیة فی
وجوده شیء اعلی و ارفع من تعلم الناس منه و مع ذلک یلزم کونه بحیث یکون هدی للناس
ان اهتدوا و اما عدم اهتدائهم بنوره و استضائتهم بضوئه فلیس من جهته علیه السلام
بل جهة الناس لاحتجابهم عن الحق بالظلمة الغاشیة بینهم غلبة الهوی و الشهوات علی نفوسهم
الی ان یفتح الله من رحمة من عنده و یهب نسایم عاطفة یکشف عنهم حجاب الظلمة و الهوی فیهتدوا
بنور الهدی و الحجة البیضاء انشاء الله تعالی و نیز ثمره در مشاهده امام اخذ مسایل از و منحصر نیست بلکه نفس
تصدیق بوجود آنحضرت و باینکه خلیفه خداست بر روی زمین امری است مطلوب لذاته و رکنی است از ارکان
ایمان مانند تصدیق معاصرین حضرت رسالت پناه علیه السلام که در بلاد دور دست واقع شده بودند
بوجود و نبوت آنحضرت پس شبه نیست که در وجود امام بجهت شبهه عبث بودن تکلیف مندفع شد نیز

نیز بر متأمل خبیر از انچه بمعرض بیان آمد اندفاع قول او اگر فرقه خود را منتمائیه اقسب کنند و با مامت عنقا قائل شوند بطور ریست چه ابتدای خلق ایشان عنقا و لوازم وجود او نیست بخلاف امام علیه السلام که ابتدای خلق بر افعال آنحضرت مترتب میشود **قال الفاضل الناصب** دیگر آیت که بعضی روات ایشان چیزی روایت کرده اند که براهین عقلیه و نقلیه بر استحاله آن قائم اند و این قسم راوی را قدح میکنند بلکه روایات او را مقبول میدارند مثل ابو بصیر که از حضرت صادق دعوی الوهیت روایت میکند انتهی کلامه **اقول** و به نستعین انچه درین مقام افاده کرده کذب محض است و بهتان بحت از ابو بصیر بطریق امامیه روایتی که مشعر از دعوی الوهیت حضرت صادق علیه السلام باشد مروی نیست مجرد قول مدعی خصوصا او که در مواقع نقل خیانت و کذب و افترا از و بوقوع آمده باشد معتبر و مقبول نیست بالجمله ذکر روایتی که مشعر بدعوی الوهیت آنحضرت است بر ذمه او واجب است تا نظر دران نموده آید و بر تقدیر تنزل و تسلیم این طعن از جمله طعنهای که صلاحیت جرح راوی و قابلیت قدح در قبول روایتش بکند نیست چه احتمال تاویل و حذف قائم است پس جائز است راوی اینچنین روایت بنابر تاویل روایت نموده باشد یا قائل را عذری دران ظاهر شده باشد

٢٦٧ در بزدوی و شرح آن تنصیص فرموده که انا الحق که از منصور حلاج و سبحانی ما اعظم شانی و لیس فی جبتی سوی الله از ابا یزید بسطامی صدور یافته از اسباب قادح در روایت و از طعن صالح جرح نیست و هذا عبارته ومن ذلک ای من الطعن مما لا یصلح به الطعن بما لا یعد ذنبا فی الشریعة ولا یوجب قدحا فی المروة لانه ای محمدا قیل له ای لعبد الله فیه ای فی ابائه عن الاستماع قیل له لما لا تجیبه الی استماع الاحادیث لان اخلاق الفقهاء تخالف اخلاق الزهاد واعتبر هذا بموسی والعبد الصالح من خرق السفینة وقتل النفس واقامة الجدار حتی انکرها علیه مع انه قدم عند الله الصبر وقد یحسن فی منزلة القدوة ما یقبح فی منزلة العزلة حتی یجب للمفتی الاخذ بالرخص تیسیرا علی العوام مثل التوضی بماء الحمام والصلوة فی الارض الطاهر ظاهرا بدون المصلی وعدم الاحتراز عن طین الشوارع فی مواضع حکموا بطهارته فیها ولا یلیق ذلک باهل العزلة بل الاخذ بالاحتیاط والعمل بالعزیمة اولی بهم وینعکس ذلک مرة ای یحسن فی منزلة العزلة ما یقبح فی منزل القدوة مثل ما یحکی عن مشایخ العزلة من امور ظاهرة تخالف الشریعة صدرت ذلک عنهم بناء علی تاویل او عذر

ظهر لهم مثل ما حکی عن منصور الحلاج من قوله انا الحق و ما حکی عن ابی یزید البسطامی من قوله لیس فی الجبة سوی الله و قوله سبحانی ما اعظم شانی و ما حکی عن الشبلی من اتلاف المال و القائه فی البحر انتهی قال الفاضل الناصب تتمة الباب در دلائل شیعه باید دانست که اقسام دلیل نزد ایشان چهار است کتاب و خبر و اجماع و عقل کتاب که قرآن مجید است بزعم ایشان قابل استدلال نیست زیرا که اعتماد بر قرآنیت او حاصل نمی شود مگر وقتی که ماخوذ باشد بواسطه امام معصوم و قرآنی که ماخوذ از ائمه است نزد دست ایشان موجود نیست و این قرآن را ائمه بزعم ایشان معتبر نداشته اند و قابل استدلال و تمسک نشمرده اند چنانچه از کلینی و غیره کتب معتبره ایشان منقول خواهد شد و این مطلب بچند وجه ثابت است اول آنکه جماعت کثیر از ائمه از ائمه خود روایت کرده اند که قرآن منزل را تحریف کلمات از مواضع آن و اسقاط آیات بلکه سور نیز بوقوع آمده و ترتیب هم متغیر شده و حالا آنچه موجود است مصحف عثمان است که هفت نسخه آنرا نوشته باطراف عالم شهرت داده و کسی را که قرآن منزل بر اصل ترتیب و وضع می خواند ضرب شلاق می نمود تا آنکه طوعا و کرها همه آفاق بر این مصحف اجماع کردند پس این مصحف قابل تمسک و استدلال نباشد و نظم و الفاظ او و عام و خاص او محل اعتماد نباشد چه جائز است که این احکام که درین قرآن موجودند همه اینها یا اکثر اینها منسوخ باشند بآیاتی و سوری که اسقاط کرده اند یا مخصوص باشند بآیات و سور ساقطه وجه دوم آنکه ناقلان این قرآن بلا تشبیه مثل ناقلان توریت و انجیل اند که بعضی از ایشان اهل نفاق بودند مثل خلفای صحابه و کبرای ایشان و بعضی از ایشان مداهن و دنیا طلب و دین فروش مثل عوام صحابه که بطمع مال و مناصب اتباع رئیسان خود کردند و از دین مرتد شدند مگر چهار کس یا شش کس و سنت پیغمبر خود را جواب دادند و با خاندان او دشمنی و عداوت پیش گرفتند کتاب او را تحریف و خطاب او را تغییر کردند مثلا بجای من المرافق الی المرافق ساختند و بجای آیة هی ازکی من ائمتکم امة هی اربی من امة نوشتند و علی هذا القیاس چنانچه در دعای صنمی قریش که او را قنوت امیر المومنین و متواتر انگارند مذکور است و بعض این دعا در باب ثانی گذشت پس چنانکه بر توریت و انجیل اعتماد نتوان کرد و عقیده حل را از آن نمی توان گرفت همچنین باین قرآن موجود تمسک نباید کرد و هم چنانکه احکام آنها منسوخ شد بقرآن مجید همچنین احکام این قرآن هم چیزی بسیار نسخ شده و ناسخ را غیر ائمه کسی نمیداند سوم آنکه ثبوت نزول قرآن و اعجاز او بلکه ثبوت نبوت پیغمبر موقوف است بر ثبوت صدق ناقلین و چون ناقلین نبوت پیغمبر این جماعه باشند که بسبب غرض فاسد خود نصی را که حضور یک لک و بیست و چهار کس پیغمبر فرموده بودند اخفا و کتمان نمودند و بیعت کردند

۲۶۸

عند الحاجت اظهار نساخت تا انکه حق خاندان نبوت تلف شد و اصل عظیم دین که هم جنب نبوت است یعنی امامت
بهم کشت بر نقل اینها چه اعتماد شاید که بنا بر غرض فاسدی این همه تواطیا بر بسته باشند که فلانی نبی بود معجزه ها
آورده و قران برو نازل شده همه بلغا از معارضه او عاجز شدند و در واقع هیچ نباشد انتهی کلامه **اقول** و بستعین
انچه درین مقام افاده نموده است بچند وجه مردود است **اول** انکه قول او کتاب که قرآن مجید است برهم ایشان قابل
استدلال نیست الخ در حیز منع است و خبطی است ناشی از جهل و عدم اطلاع او بر عقیده امامیه درین مسئله چه علمای
امامیه بعد اجماع و اتفاق آنها بر اینکه در کلام الله زیادتی و تبدیل کلمه بکلمه دیگر واقع نشده اختلاف نموده اند
که آیا نقصانی دران واقع شده است یا نه صنادید علمای امامیه از متقدمین و متاخرین مانند شیخ صدوق محمد بن
بابویه قمی و شیخ ابوجعفر طوسی و سید مرتضی علم الهدی و ملا محسن کاشی صاحب وافی و شیخ حر عاملی و غیر اینها قول ثانی
اختیار نموده قایل شده اند که در کتاب الله اصلا تغییری و تحریفی و نقصانی واقع نشده است بنابراین قول
قابل استدلال و صالح احتجاج بودن کلام الله از واضحات جلیه است که قابل تشکیک نیست و جمعی که قائل اند
باین که در کلام الله نقصانی وقوع یافته میگویند که سوره و آیاتی که در قران مجید حذف و اسقاط شده است
درین ازمنه منسوخ التلاوت است و قرآنی که حضرت امیر المومنین علیه السلام ترتیب داده بود اگرچه نزد ما ۲۶۹
موجود نیست لیکن تا درین زمان مامور بتمسک بهمین قران مجیدایم که در اصول و فروع تمسک بان نمائیم و استدلال
و احتجاج بآن بکنیم و ازانجاکه امر بتمسک بان و احتجاج و استدلال بآن و حض و ترغیب بتلاوت و قرائت آن در نماز
از ائمه معصومین علیهم الصلوة والسلام ورود یافته در ماخوذ بودن آن باین لحاظ و اعتبار از ائمه هدی
علیهم السلام شکی نیست و در قابلیت آن استدلال را ریبی نه هرچند این معنی بر ناظران کتب امامیه وضوح تام دارد
بنابر اطمینان قلب عوام بنقل اقوال علمای اعلام و تفصیل مقام مبادرت نموده میشود پس بدانکه از جمله مشایخ
ثلاثه رضوان الله علیهم که مولف کتب اربعه اند که درین اعصار غالبا مدار عمل بر مولفات ایشان است از ثقة الاسلام
شیخ محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله تعالی نصی درین باب واقع نیست مگر آنکه بعضی از روایات که ظاهر اینها موهم وقوع
امثال این امور است در کافی آورده از اینجاست که بعضی گمان برده اند که او رحمه الله تعالی نیز قائل بوقوع نقصان
درین قران مجید است و حق اینست که مطلق روایت دلالت بر اعتقاد راوی بظاهر مضمون آن روایت ندارد
چه شیخ صدوق ابن بابویه نیز در کتب خود امثال این روایات ایراد نموده با اینکه مذهب و معتقد او عدم
وقوع نقصان است نیز محدثین اهل سنت مانند بخاری و مسلم و دیگران نیز مثل این روایات در کتابهای خود آورده اند

وشیخ محمد ابن بابویه در کتاب اعتقادات بعدم وقوع نقصان در کلام امیر نص فرموده و نیز کلام او ناص است بر نفی
که اعتقاد جمیع فرقه امامیه همین است و تصریح فرموده که هر که با نسبت میکند که ما قائل بوقوع نقصان در قرآن هستیم
کاذبست و هذه عبارته اعتقادنا ان القران الذی انزله علی محمد صلی الله علیه واله هو ما بین
الدفتین و هو ما فی ایدی الناس لیس باکثر من ذلک و مبلغ سوره عند الناس مایة واربع
عشرة سورة وعندنا الضحی والم نشرح سورة واحدة وکذلک الفیل ولایلاف سورة واحدة
ومن نسب الینا انا نقول انه اکثر من ذلک فهو کاذب وما روی من ثواب قراءة کل سورة
من القران وثواب من ختم القران کله وجواز قراءة سورتین فی نافلة والنهی عن قراءة سورتین
فی فریضة تصدیق لما قلناه فی امر القران وان مبلغه ما فی ایدی الناس وکذلک ما روی
من النهی عن قراءة القران کله فی لیلة واحدة وانه لا یجوز ان یختم فی اقل من ثلاثة ایام
تصدیق لما قلناه ایضا بل نقول انه قد نزل من الوحی الذی لیس بقران ما لو جمع الی القران
لکان مبلغه مقدار سبع عشرة الف ایة وذلک مثل قول جبرئیل علیه السلام للنبی صلی الله
علیه واله ان الله یقول لک یا محمد دار خلقی مثل ما اداری ومثل قوله اتق شحناء الناس ۲۷
وعداوتهم ومثل قوله عش ما شئت فانک میت واحبب ما شئت فانک مفارقه واعمل
ما شئت فانک ملاقیه وشرف المومن صلوته باللیل وعزه کفه الاذی عن الناس
ومثل قول النبی صلی الله علیه واله ما زال جبرئیل یوصینی بالسواک حتی خفت ان احفی او ادرد
وما زال یوصینی بالجار حتی ظننت انه سیورثه وما زال یوصینی بالمرأة حتی ظننت انه
لا ینبغی طلاقها وما زال یوصینی بالمملوک حتی ظننت انه سیضرب له اجلا یعتق فیه
ومثل قول جبرئیل علیه السلام للنبی صلی الله علیه واله حین فرغ من غزو الخندق یا محمد صلی الله
علیه وسلم ان الله تبارک وتعالی یامرک ان لا تصلی العصر الا ببنی قریظة ومثل قوله صلی الله
علیه واله امرنی ربی بمداراة الناس کما امرنی باداء الفرائض ومثل قوله علیه السلام انا
معاشر الانبیاء امرنا ان لا نکلم الناس الا بمقدار عقولهم ومثل قوله صلی الله علیه واله
ان جبرئیل اتانی من قبل ربی بامر قرت به عینی وفرح به صدری وقلبی قال ان الله عز وجل یقول
ان علیا امیر المومنین وقائد الغر المحجلین ومثل قوله علیه السلام نزل علی جبرئیل علیه السلام

عليه السلام فقال يا محمد صلى الله عليه وآله ان الله تبارك وتعالى يأمرك ان تزوج فاطمة عليا عليهما السلام
من فوق عرشه واشهد على ذلك خيار ملائكته ومثل هذا كثير كله وحى وليس بقرآن ولو كان قرآنا
لكان مقرونا به وموصولا اليه غير مفصول عنه كما كان امير المؤمنين عليه السلام جمعه
فلما جاءهم به قال هذا كتاب ربكم كما انزل على نبيكم لم يزد فيه حرف ولم ينقص منه حرف
فقالوا لا حاجة لنا فيه عندنا مثل الذى عندك فانصرف وهو يقول فنبذوه وراء ظهورهم
واشتروا به ثمنا قليلا فبئس ما يشترون وقال الصادق عليه السلام القرآن واحد نزل من عند
واحد على نبى واحد وانما الاختلاف من جهة الرواة انتهى يعنى اعتقاد ما اينست كه قرآنى كه فرستاده است
آنرا خداى تعالى بر پيغمبر صلى الله عليه وآله همين است كه در ميان دو جلد مصحفها است واو همانست كه الان در دست
مردم است بيشتر از آن نيست وعدد سورهاى قرآن نزد مردم صد وچهارده است ونزد علماى اماميه الضحى والم نشرح يك
سوره است ولايلاف والم تر كيف يك سوره وهر كس كه نسبت بكند بفرقه حقه اماميه اينكه ميگويند قرآن بيشتر از اينست
آنكس كاذب دروغگوى است وآنچه مروى است از ثواب قرائت هر سوره قرآن وثواب ختم تمامى قرآن وجواز خواندن دو سوره
در ركعت نافله ونهى از جمع دو سوره در يك ركعت فريضه وهم چنين آنچه مرويست از نهى قرائت تمام قرآن در يك
شب وآنكه جائز نيست ختم قرآن در كمتر از سه روز دليل بر قول ما است كه قرآن همين قدر است كه در دست مردم است
بيشتر از اين نيست بلكه ميگوئيم كه نازل شده است بر پيغمبر صلى الله عليه وآله وسلم از وحى غير قرآن كه از احاديث قدسى
گويند آنقدر كه اگر آنرا با قرآن جمع كنند هر آئينه مقدار هفده هزار آيه شود مثل قول جبرئيل به پيغمبر صلى الله عليه وآله وسلم
كه خداى تعالى ترا ميفرمايد يا محمد دار خلقى مثل مداراتى خلقى يعنى اى محمد مدارا بكن با خلق من چنانچه من مدارا ميكنم با خلقت
خود تا آخر آنچه فرموده است شيخ در امالى ودر رساله تواتر قرآن ميفرمايد وهو ظاهر بل نص فى نقل الاجماع
على ذلك من الامامية من غير اشارة الى نقل خلاف بل صرح بتكذيب من نسب اليهم غير ذلك
الاعتقاد وقد صرح فى اول كتابه بان ما فيه هو اعتقاد الامامية واورده فى اول باب واجمال
ما فى الابواب عليه والعبارة واحدة فى الجميع من غير تغيير وايضا فالحمل على ان قوله اعتقادنا
من صيغة المتكلم لتعظيم نفسه لا وجه له ولا مناسبة بالمقام اصلا وكذا القول بان معه
غيره لا جميع الامامية اذ لا خصوصية فى التخصيص بغير دليل ولا يفهم ذلك من هذه العبارة
مع انه قد صرح بما صرح وتمام اطلاعه على مذهب المتقدمين لا شك فيه والتقية

لا وجه لها ههنا اذ لم يستعملها احد من علماء الشيعة فی کتبهم و مصنفاتهم و لا لها وجود فی مؤلفاتهم
شیخ الطائفه شیخ ابو جعفر طوسی در تفسیر موسوم به تبیان میفرماید و اما الکلام فی زیادته و نقصانه فمما لا یلیق به
لان الزیادة فیه مجمع علی بطلانه و النقصان منه فالظاهر ایضا من مذهب المسلمین خلافه
و هو الالیق بالصحیح من مذهبنا و هو الذی نصره المرتضی رحمه الله تعالی و الظاهر فی الروایات غیر
انه رویت روایات کثیرة من جهة الخاصة و العامة بنقصان کثیر من ای القران و نقل شیء منه من موضع
الی موضع طریقها الاحاد التی لا یوجب علما فالاولی الاعراض عنها و ترک التشاغل بها لانه یمکن
تاویلها و لو صحت لما کان ذلک طعنا علی ما هو موجود بین الدفتین فان ذلک معلوم صحته لا یعترضه
احد من الامة و لا یدفعه و روایاتنا متناصرة بالحث علی قراءته و التمسک بما فیه و ما یرد من
اختلاف الاخبار فی الفروع الیه و عرضها علیه فما وافقه عمل علیه و ما خالفه یجتنب و لا یلتفت
الیه و قد ورد عن النبی صلی الله علیه و اله لا یدفعها احد انه قال انی مخلف فیکم الثقلین ما ان
تمسکتم بهما لن تضلوا کتاب الله و عترتی اهل بیتی و انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض و هذا
یدل علی انه موجود فی کل عصر لانه لا یجوز ان یامر بالتمسک بما لا یقدر علی التمسک به کما ان اهل البیت ۲۷۲
علیهم السلام و من یجب اتباع قوله حاصل فی کل وقت و اذا کان الموجود بیننا مجمعا علی
صحته فینبغی ان یتشاغل بتفسیره و بیان معانیه و ترک ما سواه انتهی یعنی کلام در زیادت و نقصان
از انجمله است که سزاوار نیست چه اجماع واقع شده است بر بطلان زیادت آن اما نقصان در ان پس ظاهر از مذهب
مسلمانان نیز خلاف آنست و همین است لائق تر بمذهب صحیح ما و همین است آنچه مرتضی رضی الله تعالی عنه آنرا تایید
و نصرت کرده است و همین است ظاهر از روایات مگر آنکه روایات بسیاری از طرق عامه و خاصه مروی است که دلالت
وارد بر نقصان آیات بسیار از قران و نقل چیزی از آن از موضعی بموضعی و طریق آنها احاد است که موجب علم
نمیگردد پس اولی اعراض از آن و ترک تشاغل بآن است چه تاویل آنها ممکن است و بر تقدیر صحت روایات موجب طعن
بر آنچه بین الدفتین موجود است نمیشود زیرا که صحت آن بتحقیق معلوم است احدی از امت اعتراض بر آن ندارد و رد
نمیکند آنرا و روایات از طرق ما متظافر است بترغیب قرائت آن و تمسک نمودن بآنچه در وست و رجوع کردن در وقت
اختلاف اخبار فرعیه بآن و عرض نمودن روایات بر آن تا آنچه موافق اوست عمل بآن نموده شود و آنچه مخالف است
اجتناب از آن نموده آید و در حدیث متفق علیه وارد است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرموده انی مخلف فیکم

فیکم الثقلین ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا کتاب الله و عترتی اهل بیتی وانهما لن یفترقا حتی
یردا علی الحوض یعنی بدرستیکه من گذارنده ام در میان شما ثقلین را اینچه اگر تمسک بان نمایید هرگز گمراه نشوید
کتاب خدا و عترت اهل بیت من و این هردو از هم جدا نمیشوند تا آنکه بر لب حوض بمن وارد شوند و این دلالت
میکند بر آنکه قرآن در هر عصر موجود است زیرا که جایز نیست امر بتمسک نمودن چیزی که قدرت بر تمسک بآن نباشد
چنانچه اهل بیت علیهم السلام که اتباع ایشان واجب است در هر وقت موجود است قال سید مرتضی علم الهدی
جواب مسائل طرابلسیات میفرماید العلم بصحة نقل القران کالعلم بالبلدان و الحوادث الکبار والوقائع
العظام المشهورة و اشعار العرب المسطورة فان العناية اشتدت والدواعی توفرت علی نقله
وحراسته وبلغت الی حد لم یبلغ الیه مما ذکرنا لان القران معجزة النبوة وما خذ العلوم
الشرعية والاحکام الدينية وعلماء المسلمين قد بلغوا فی حفظه وحمايته الغاية حتی عرفوا
کل شیء فیه من اعرابه وحرکاته وحروفه وایاته فکیف یجوز ان یکون مغیرا او منقوصا
مع العناية الصادقة والضبط الشدید یعنی علم بصحت نقل قران مانند علم ببلدان و حوادث کبار و وقائع
عظام مشهوره و اشعار عرب مسطوره است چه عنایت و دواعی بر نقل و حراستش مشتد و متوفر گردیده بحدی که در اخبار
از حوادث و بلدان باین مرتبه نرسیده زیرا که قرآن معجزه نبوت و ماخذ علوم شرعیه و دینیه است و علمای اسلام
در حفظ و حمایت آن باقصی الغایة رسیده اند تا آنکه معرفت بهم رسانیده اند هر چیزی که در آن است از اعراب و از
حرکات و سکنات و حروف و آیات او پس چگونه جایز باشد که با وجود عنایت صادقه و ضبط شدید مغیر
و منقوص باشد نیز میفرماید ان العلم بتفصیل القران و ابعاضه کالعلم بجملته وجری ذلک مجری ما علم
ضرورة من الکتب المصنفة ککتاب سیبویه والمازنی فان اهل العناية بهذا الشان یعلمون من
تفصیلهما ما یعلمون من جملتهما حتی لو ان مدخلا ادخل فی کتاب سیبویه بابا فی النحو لیس من کتابه
لعرف و میز و علم انه لیس من اصل الکتاب کذا کتاب المازنی ومعلوم ان العناية بضبط القران
و نقله اصدق من العناية بضبط کتاب سیبویه و دواوین الشعراء یعنی علم بتفصیل قران و ابعاضش
در صحت نقل مانند علم بجمله است و جاری است درین باب مجرای آنچه معلوم است از کتاب های مصنفه مانند کتاب
سیبویه و مازنی چه آنها که عنایت باین شان دارند میدانند از تفاصیل آن آنچه میدانند از جمله آن با آنکه اگر کسی داخل
بکند در کتاب سیبویه بابی را در نحو از آنچه که در آن نیست هر آینه شناخته میشود و تمییز و معلوم میگردد که این با[ب]

طول است از اصل کتاب نیست همچنین است قول در کتاب مازنی که معلوم است که عنایت بنقل قرآن و ضبط آن بهادی ترست از
عنایت بضبط کتاب سیبویه و دیوان های شعر نیز میفرماید که قرآن در عهد کرامت مهد حضرت رسول خدا صلی الله علیه
و آله مجموع و مؤلف بود بر طبق آنچه بیان است و در معرض استدلال براین امر میفرماید ان القران کان یدرس
و یحفظ جمیعه فی ذلک الزمان حتی عین جماعة من الصحابة فی حفظهم له وانه کان یعرض علی النبی
صلی الله علیه واله ویتلی علیه وان جماعة من الصحابة مثل عبدالله بن مسعود وابی بن کعب وغیرهما
ختموا القران علی النبی صلی الله علیه واله ختمات کل ذلک یدل بادنی تامل علی انه کان مجموعا
مرتبا غیر منثور ولا مبثوث وان من خالف فی ذلک من الامامیة والحشویة لا یعتد بخلافهم
فان الخلاف فی ذلک مضاف الی قوم نقلوا اخبارا ضعیفة ظنوا صحتها لا یرجع بمثلها عن المعلوم
المقطوع علی صحته انتهی یعنی بدرستیکه قرآن در زمان سعادت نشان آنحضرت صلی الله علیه و آله همه اش درس داده
میشد و حفظ نموده میشد تا آنکه جماعت از صحابه برای حفظ او تعیین فرموده بود و بران جناب عرض نموده میشد
و بحضور فائض النور آنحضرت تلاوت کرده میشد و جماعة از صحابه مانند عبدالله بن مسعود و ابی بن کعب و غیر آنها ختم
کردند قرآن را بحضور آنسرور صلی الله علیه واله همه این امور دلالت میکند برانکه قرآن در عهد کرامت مهد آنحضرت ۲۷۴
مجموع و مرتب بود نه ناقص و پراکنده بود و هرکه درین قول مخالفت نموده است از امامیه و حشویه یعنی محدثین اهل سنت
اعتدادی بخلاف ایشان نیست چه خلاف آنها درین امر منسوب است بقومی از اصحاب حدیث که اخبار ضعیفه را نقل کردند
و گمان بردند صحت آنها را با مثل این روایات ضعیفه از احادیثی که صحت آنها یقینی قطعی است اعراض و رجوع نموده
نمیشود و شیخ امین الاسلام ابو علی طبرسی در تفسیر مجمع البیان فرموده است و من ذلک الکلام فی زیادة القران
و نقصانه فاما الزیادة فیه فمجمع علی بطلانه واما النقصان فقد روی قوم من اصحابنا
وقوم من حشویة العامة ان فی القران تغییرا ونقصانا والصحیح من مذهب اصحابنا خلافه
وهو الذی نصره المرتضی قدس الله روحه واستوفی الکلام فیه غایة الاستیفاء فی جواب
المسائل الطرابلسیات انتهی ملا محسن کاشی در رساله منهاج النجاة میفرماید هدایة القران کلام الله ووحیه
وقوله وکتابه لا یاتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلفه تنزیل من حکیم حمید وانه لقصص
الحق وانه قول فصل ما هو بالهزل وان الله تبارک وتعالی محدثه ومنزله وربه وحافظه
وهو المهیمن علی الکتب کلها وانه حق من فاتحته الی خاتمته نؤمن بمحکمه ومتشابهه خاصه

وخاصه وعامه ووعده ووعیده وناسخه ومنسوخه وقصصه واخباره لا یقدر احد من
المخلوقین ان یاتی بمثله انه بعینه ما هو بین الدفتین فی ایدی الناس الیوم ولیس باکثر من ذلک
وما فی بعض الاخبار عن اهل البیت علیهم السلام ما یدل علی خلافه فهو ماول کما ذکرناه فی
کتابه المسمی بعلم الیقین انتهی کلامه یعنی قرآن کلام خدا و وحی او و کتاب او است و نگاهبان کتب است از تبدیل
و تحریف و او قول جدا کننده میان حق و باطل است هزل نیست و خدای تعالی آفریننده او و فرستنده او
و پروردگار و نگاهدارنده او است از اینکه تبدیل و تحریف بآن راه بیابد و او از فاتحه تا خاتمه اش حق است ایمان
می آریم بمحکم او و متشابه او و خاص او و عام او و وعد او و وعید او و ناسخ او و منسوخ او و قصه های او و اخبار او
و قدرت ندارد یکی از مخلوق که بیارد مانند آنرا او بعینه همان است که در میان جلد مصحفها الیوم در دست مردم است
و زیاده و بیشتر از آن نیست و آنچه در بعضی اخبار اهل بیت علیهم السلام خبری است که دلالت میکند بر خلاف آن
پس آن ماول است چنانچه ذکر کرده ایم ما آنرا در کتاب خود که مسمی است بعلم الیقین و احادیثی که در باب عرض
احادیث بر کلام الله واقع است که حضرت ائمه معصومین علیهم السلام فرموده اند اذا جاءکم حدیث
فاعرضوه علی کتاب الله فما وافق کتاب الله فخذوه و ما خالف کتاب الله فدعوه نیز دلالت ۲۷۵
وارد بر اینکه در قرآن متداول تحریفی و تبدیلی و زیادتی واقع نشده بجمیع اجزائه کلام الهی معتمد و موثوق به است
والا عرض حدیث بران فائده نداشتی بلکه عرض در صورت وقوع تحریف تبدیل و زیادتی موجب غوایه قبیح
و باعث ایقاع مردم در تشویش و تحیر صریح می بود بالجمله قول راجح و مذاهب اکثر محققین علمای امامیه آنست
که در کتاب الهی اصلا تغییری و تحریفی و زیادتی و نقصانی واقع نشده و روایاتیکه دلالت بر وقوع آن وارد
با وجود بودن آنها از قبیل اخبار احاد ماول اند بتاویلات سدیده و محمول اند بر محامل
سدیده مثل آنکه محمول اند بر وقوع تحریف در معنی و بر آنکه منقوص جزء قرآن متلو نبود بلکه تاویلی بود که با آن
نازل شده بود یا آیاتی بودند که تلاوت آنها منسوخ شده حکمش باقی است یا تلاوت و حکم آنها هر دو منسوخ شده اند
یا وحی بود غیر قرآن و نیز نقصان در بعضی از آن قبیل بود که بحذف آن خللی در نظم قرآن راه نمی یابد مانند
نامهای اشخاصی که آیات در شان آنها نازل شده مانند اسامی مبارک علی و آل محمد علیهم السلام و اسامی
منافقین و اکثر آن از قبیل اختلاف قرات است در بعضی مواضع مثل آن در روایات اهل سنت نیز واقع
است چنانچه عنقریب انشاء الله تعالی بمعرض بیان می آید و بعضی علما قائل شده اند بوقوع نقصان

در قرآن مجید هرچند این قول مرجح است لیکن قائلین این قول میگویند که تجویز این معنی محذوری ندارد زیراکه
مخالف و موالف بالاتفاق تصریح نموده اند که در صدر اسلام بعضی از آیات بجهت آنکه تلاوت آنها فقط
یا تلاوت و احکام آنها منسوخ گردیده محذوف شده اند و در شرح بزدوی که از مشاهیر کتب اصول فقه
حنفیه است میگوید وهو ای نسخ التلاوة والحکم جمیعا بصرف القلوب عنهما جائز فی القرآن فی حیات
النبی صلی الله علیه وسلم للاستثناء فی قوله تعالی سنقرئك فلا تنسی الا ما شاء الله اذ لو لم یتصور
النسیان لخلا ذکر الاستثناء عن الفائدة وقوله تعالی او ننسها یدل علی الجواز ایضا وذلك مثل
ما روی عن عائشة رضی الله عنها انها قالت کان فیما انزل عشر رضعات محرمات فنسخت بخمس
وروی ان سورة الاحزاب کانت تعدل سورة البقرة وقال الحسن ان النبی صلی الله علیه وسلم
اوتی قرآنا ثم نسیه فلم یکن شیئا ای فلم یبق منه شی لما رفع الله تعالی عن قلبه ذلك یعنی نسخ و
تلاوت حکم هر دو جایز است در قرآن بصرف قلوب از آن در حیات آنحضرت علیه السلام بجهت استثنا در قول
او تعالی سنقرئك فلا تنسی الا ما شاء الله چه اگر نسیان متصور نبودی استثنا بیفائده بودی و قول او تعالی
او ننسها نیز دلالت بر جواز میکند و این مانند آنست که مروی است از عائشه رضی الله عنها که او ٢٧١
گفت بوده در آنچه نازل شده است ده رضعه محرمه پس منسوخ شد به پنج رضعه و مروی است که سوره احزاب برابر
سوره بقره بود و گفته است حسن که داده شد حضرت رسول خدا را صلی الله علیه وسلم قرآنی پس فراموش کرد آنرا
پس نبود چیزی یعنی باقی نماند از آن چیزی بجهت آنکه برداشت خدا تعالی از دل مبارکش آنرا انتهی در شرح بزدوی گفته
واما القسم الثانی وهو نسخ التلاوة دون الحکم فتمسکوا بالمعقول والمنقول ایضا اما المنقول فمثل
قراءة عبد الله بن مسعود رضی الله عنه فی کفارة الیمین فصیام ثلاثة ایام متتابعات وقد
کانت هذه القراءة مشهورة الی زمن ابی حنیفة ولکن لم یوجد فیها النقل المتواتر الذی
یثبت بمثلها القرآن ومثل قراءة ابن عباس رضی الله عنه فافطر فعدة من ایام اخر ومثل
قراءة سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه وله اخ او اخت فلکل واحد منهما السدس وکروایة
عمر الشیخ والشیخة اذا زنیا فارجموهما البتة نکالا من الله والله عزیز حکیم ثم لا یظن بهؤلاء
انهم اخترعوا ما رووا من انفسهم فیحمل علی انه کان مما یتلی ثم انتسخت تلاوته فی حیوة رسول الله
صلی الله علیه وسلم بصرف القلوب عن حفظها الا قلوب هؤلاء لیبقی الحکم بنقلهم فان

فان خبر الواحد موجب للعمل بعينه فكان بقاء الحكم بعد نسخ التلاوة بهذا الطريق لا ان يكون
نسخ التلاوة بعد وفات رسول الله صلى الله عليه وسلم فان قيل لا يتصور نسخ التلاوة مع
بقاء الحكم لان القران لا يثبت الا بالنقل المتواتر ولم يثبت بالنقل المتواتر ان ما رووا كان قرانا
ثم نسخت تلاوته وبقي حكمه والدليل عليه ان الحكم الباقي ليس بقطعي ولو كان حكم القران لكان
قطعيا قلنا القران يثبت بالسماع من رسول الله صلى الله عليه وسلم واخباره انه من عند الله
تعالى وقد ثبت ذلك في حق هؤلاء الرواة وغيرهم الا ان تصرف قلوب غيرهم عنه لم يثبت
القرانية في حقنا فلا يخرج به من انه كان قرانا حقيقة غاية ما فيه انه يلزم كونه قرانا
في الزمان الماضي بالظن وهو ليس بقادح فيما نحن فيه لان الثبوت بطريق القطع مشروط
فيما بقي بين الخلق من القران لا فيما انتسخ در مسلم و عضديه و ديگر كتب اصول فقه نسخ تلاوت فقط و نسخ تلاوت
و حكم معا بامثال اين ايات اثبات نموده اند بانديك فاصله انشاء الله تعالى در موضع مناسب مذكور خواهد شد بالجمله از
تقرير اين علماي اعلام و روايات كه بعد ازين از صحيح بخاري و صحيح مسلم و ديگر صحاح سته و كتب احاديث اهل سنت مذكور
خواهد شد بوضوح پيوست كه بسياري از ايات در ابتداي نزول قران متلو بودند هم در زمان سعادت نشان آنحضرت ٢٧٧
صلى الله عليه و اله منسوخ گرديده و در دلهاي بعضي روات براي ابقاي حكم محفوظ مانده ايات مذكور در حق ان اشخاص قران
هستند و در ثبوت وقوع اين معنى در عهد كرامت مهد آنحضرت صلى الله عليه و اله خلافي و شبهه نيست اما اينكه بعد از آنحضرت
صلى الله عليه و اله نيز مثل آن واقع شده است يا نه اختلافست هر چند شارح بزدوي و ديگران انكار ان نموده اند ليكن
حق اينست كه انكار بعيد از صواب است و روايات بسيار از طرق اهل سنت و جماعت دلالت بر وقوع ان دارد از انجمله
در شرح بزدوي اورده قال عمر رضي الله عنه قرانا اية الرجم و وعيناها و روي في حديث عائشة
رضي الله عنها ان ذلك كان مما يتلى بعد وفات رسول الله عليه السلام يعني خوانديم ما ايه رجم را و حفظ
كرديم آنرا و روايت كرده شده است در حديث عائشه رضي الله عنها كه اين از انجمله بود كه تلاوت كرده ميشد بعد وفات
رسول خدا صلى الله عليه و سلم شيخ ولي الله فاضل صاحب كتاب مسوي من احاديث موطا اورده مالك عن يحيى بن سعيد
عن سعيد بن المسيب ان عمر بن الخطاب قال اياكم ان تهلكوا عن اية الرجم ان يقول قائل انا لا نجد
حدين في كتاب الله فقد رجم رسول الله صلى الله عليه وسلم و رجمنا والذي نفسي بيده لولا ان يقول الناس
زاد عمر بن الخطاب في كتاب الله لكتبتها الشيخ والشيخة اذا زنيا فارجموهما البتة فانا قد قرأناها

نیز در کتاب مسطور آورده مالک عن زید بن اسلم عن القعقاع بن حکیم عن ابی یونس مولی عائشة ام المومنین انه قال
امرتنی عائشة ان اکتب لها مصحفا ثم قالت اذا بلغت هذه الآیة فآذنی حافظوا علی الصلوات
والصلوة الوسطی و قوموا لله قانتین فلما بلغتها آذنتها فاملت علی حافظوا علی الصلوات والصلوة الوسطی
وصلوة العصر و قوموا لله قانتین ثم قالت سمعتها من رسول الله صلی الله علیه وسلم یعنی روایت است
از مالک از زید بن اسلم از قعقاع بن حکیم از ابو یونس مولی عائشه ام المومنین گفت امر کرد مرا عائشه که بنویسم برای او مصحفی پس
گفت هرگاه برسی باین آیه پس خبر کن مرا حافظوا علی الصلوات والصلوة الوسطی وقوموا لله قانتین پس هرگاه
رسیدم باین آیه خبر کردم او را پس املا کرد بر من حافظوا علی الصلوات والصلوة الوسطی وصلوة العصر وقوموا لله
قانتین پس گفت شنیدم این آیه را از حضرت رسول خدا صلی الله علیه وسلم نیز در کتاب مذکور آورده مالک عن زید
بن اسلم عن عمرو بن نافع انه قال کنت اکتب مصحفا لحفصة ام المومنین فقالت اذا بلغت هذه الآیة
فآذنی حافظوا علی الصلوات والصلوة الوسطی وقوموا لله قانتین فلما بلغتها آذنتها فاملت علی حافظوا
علی الصلوات والصلوة الوسطی وصلوة العصر حافظ ابن مردویه از زر از عبد الله بن مسعود روایت کرده
قال کنا نقرء علی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک ان ۲۸۸
علیا مولی المومنین وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس یعنی ای پیغمبر خدا برسان
بمردم آنچه فرستاده شده است بسوی تو از پروردگار تو بدرستیکه علی مولای مومنان است واگر نرسانیدی این را
نرسانیدی رسالت او را و خدا نگاه میدارد ترا از مردم نیز ابن مردویه از عبد الله بن مسعود روایت کرده انه
کان یقرء هذا الحرف وکفی الله المومنین القتال بعلی بن ابی طالب وکان الله قویا عزیزا حاکم در مستدرک
روایت کرده عن ابن ادریس عن ابی بن کعب انه کان یقرأ اذ جعل الذین کفروا فی قلوبهم الحمیة حمیة
الجاهلیة ولو حمیتم کما حموا لفسد المسجد الحرام فانزل الله سکینته علی رسوله فبلغ ذلک عمر
فاشتد علیه فبعث الیه وهو یهنأ ناقة له فدخل علیه فدعا ناسا من اصحابه فیهم زید بن
ثابت فقال من یقرأ منکم سورة الفتح فقرأ زید علی قرائتنا الیوم فغلظ له عمر فقال له ابی أأتکلم
فقال تکلم فقال لقد علمت انی کنت ادخل علی النبی صلی الله علیه وسلم ویقرئنی وانتم علی الباب فان
احببت ان اقرئ الناس علی ما اقرأنی اقرأت والا لم اقرأ حرفا ما حییت قال بل اقرئ الناس مسلم
در صحیح خود روایت کرده عن عائشه قالت کان فیما انزل من القرآن عشر رضعات معلومات یحرمن

يحرمن ثم نسخن بخمس معلومات فتوفى رسول الله صلى الله عليه وسلم وهي فيما يقرأ من القرآن يعني بود
در چیزی که فرو فرستاده شده است از قران این کلام عشر رضعات معلومات یحرمن یعنی ده رضعه که بیقین معلوم شده
باشند وجود ان حرام میکرد انند پستر منسوخ کرده شدند ده رضعات معلومات به پنج رضعه معلومه یعنی این قرآن هم
که بخمس رضعات معلومات یحرمن پس وفات یافت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم حال انکه این کلام که خمس رضعات
معلومات یحرمن ثابت بود در چیزی که خوانده میشد از قران مجید وروایات بهمین مضمون بسیار اند برخی از ایشان
انشاء الله تعالی بعد مذکور شود بالجمله این روایات وروایات دیگر که بعد بمعرض بیان آید صحیح الدلالة اند بر انکه
بعد انحضرت صلی الله علیه واله وسلم نیز اکثر ایات منسوخ التلاوت شدند وانکار بزدوی ناشی از قلت
تتبع است وحمل بر جهل وعدم علم ابن صحابه عظام از منسوخ التلاوت شدن امثال این ایات در کمال بعد است
واز اینجا است که مذهب بعضی صحابه نسبت کتابت ونوشتن کل قران در مصحف واجب ولازم نیست واینجا است
که ابن مسعود معوذتین را که بالاجماع داخل کتاب الهی است از مصحف خود نوشته اسقاط نموده بود چنانچه نووی در شرح
صحیح مسلم از قاضی عیاض نقل کرده باندک فاصله سبق ذکر یافت نیز شمار ه را احادیث تجویز قتهما ر بر نقل بعض
وحذف بعض متن است بشرط عدم اخلال در معنی اگر بعضی صحابه کتاب را بر سنت قیاس نموده بنا برین وجه
یا وجه اول و بنا بر مصلحت وقت اجتهاد ایشان مقتضی حذف واسقاط بعضی ایات وسور بنهجی که بسبب آن
خللے در نظم قران واقع نشود شده باشد امتناعی ست واستبعاد ندارد از بعضی صحابه نسخ بعضے احکام در حین حیات
انحضرت صلی الله علیه واله نیز بوقوع می آمد وانحضرت صلواة الله وسلامه علیه واله بعفو وصفح میگذرانیدند
از انجمله مسلم در صحیح خود روایت کرده است از ابو هریره انه قال كنا قعودا حول رسول الله صلى الله
عليه وسلم ومعنا ابو بكر وعمر في نفر فقام رسول الله صلى الله عليه وسلم من بين اظهرنا فابطاء
علينا وخشينا ان يقتطع دوننا وفزعنا فقمنا فكنت اول من فزع فخرجت ابتغي رسول الله صلى الله
عليه وسلم حتى اتيت حائطا للانصار لبني النجار فدرت به هل اجد له بابا فلم اجد فاذا ربيع
يدخل من جوف حائط من بئر خارجة قال فاحتفزت فدخلت على رسول الله صلى الله عليه
وسلم فقال ابو هريرة فقال نعم يا رسول الله قال ما شانك قلت كنت بين اظهرنا فابطات علينا
فخشينا ان تقتطع دوننا ففزعنا فكنت اول من فزع فاتيت هذا الحائط فاحتفزت كما يحتفز الثعلب وهؤلاء
الناس ورائي فقال يا ابا هريرة واعطاني نعليه فقال اذهب بنعلي هاتين فمن لقيك من وراء هذا

279

[Margin note:] لا ... الربيع ... الجدول ... فی نظام ای ... اعضای ...

الحائط يشهد ان لا اله الا الله مستيقنا بها قلبه فبشره بالجنة فكان اول من لقيت عمر فقال ما هاتان
النعلان يا ابا هريرة فقلت هاتان نعلا رسول الله صلى الله عليه وسلم بعثني بهما من لقيت يشهد ان
لا اله الا الله مستيقنا بها قلبه بشرته بالجنة فضرب عمر بين ثديي فخررت لاستي فقال ارجع
يا ابا هريرة فرجعت الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فاجهشت بالبكاء وركبني عمر فاذا هو على
اثري فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما لك يا ابا هريرة قلت لقيت عمر فاخبرته بالذي بعثتني
به فضرب بين ثديي ضربة خررت لاستي فقال ارجع فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا عمر
ما حملك على ما فعلت قال يا رسول الله بابي انت وامي ابعثت ابا هريرة بنعليك من لقي يشهد
ان لا اله الا الله مستيقنا بها قلبه بشره بالجنة قال نعم قال فلا تفعل فاني اخشى ان يتكل الناس
عليها فخلهم يعملون قال رسول الله صلى الله عليه وسلم فخلهم گفت ابو هریره بودیم نشسته گرد پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم در حالتی که بودند با ما ابو بکر و عمر در ضمن جماعتی که بودند پس ایستاد و بیرون رفت پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم از میان ما پس درنگ کرد آنحضرت بر ما و دیر باز آمد و زمانی بگذشت که باز نیامد و ترسیدیم ما که تنها یافته
شود آنحضرت و گرفته شود و از جانب دشمنی مکروهی باو برسد و اثر ترس و خوف ما را راه یافت پس برخاستیم و بودم ٢٨٠
من نخستین کسی که ترسید و بایستاد و پس بیرون آمدم در حالی که جستم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم تا آنکه آمدم بستانی را
که از یکی از انصار بود مر بنی نجار را که قبیله ایست از انصار پس گردان بستان گردیدم شاید بیابم مر آن را دری
پس نیافتم دری مر آن بستان را پس ناگاه دیدم جدولی صغیر که در می آید در میان دیوار از چاهی که بیرون آن
بستان بود گفت ابو هریره پس گرد آوردم دست و پای خود را تا یکجا نم خود را در آن جدول و در آیم پیش
آمدم به پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم پس فرمود آنحضرت بطریق تعجب و استفهام ابو هریره گفتم آری هستم ابو هریره یا رسول الله
صلی الله علیه وسلم فرمود چیست حال تو چه کار میکنی و چون آمدی گفتم بودی تو یا رسول الله صلی الله علیه وسلم
میان ما پس برخاستی و درنگ کردی بر ما پس ترسیدیم که مکروهی رسانیده شود ترا پس برخاستیم ما و بودم من نخستین
کسی که ترسید پس آمدم این بستان را و در آمدم در جدول چنانکه در می آید روباه در سوراخ خود و این مردم می آیند
در پس من پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم ای ابو هریره و داد مرا نعلین خود تا نشان آن باشد که از پیش حضرت
رسول می آیم پس فرمود ببر این نعلین مرا پس هر که پیش آید ترا از پس این بستان در حالی که گواهی میدهد بالوهیت حق
نبوت پیغمبر در حالی که یقین کننده باشد باین شهادت دل او پس بشارت بده او را به بهشت و بود نخستین

نخستین کسیکه پیش آمدم او را عمر پس گفت چیست این نعلین ای ابو هریره گفتم این نعلین پیغمبر خدا است صلی الله علیه وسلم
فرستاده است مرا باینها با اینکه هر کرا ملاقات کنم که گواهی میدهد باین کلمه بتصدیق دل خود بشارت دهم او را به بهشت
پس زد عمر میان دو پستان من پس بر زمین افتادم پس گفت عمر باز برگرد ای ابو هریره پس باز برگشتم بسوی پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم پس زاری کردم و پناه جستم بآنحضرت در رسیده آمد بالای من عمر پس نگاه کردم ناگاه وی در عقب من است
پس گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم چیست ترا ای ابو هریره و چه زاری کری گفتم که ملاقات کردم عمر را پس خبر دادم من
او را بآن حکم که فرستاده بودی مرا بدان حکم پس زد عمر در میان دو پستان من زدنی سخت که افتادم بر مقعد خود پس گفت عمر
باز گرد پس فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ای عمر چه داشت ترا بر آنچه کردی و باز گردانیدی ابو هریره را گفت پدر
و مادر من فدای تو باد آیا براستی فرستادی ابو هریره را با نعلین خود و حکم کردی که هر کرا ملاقی شود که میشهد ان لا اله الا الله مستیقنا بها
قلبه بشره بالجنة فرمود آری او را فرستاده ام که این بشارت بدهد گفت عمر پس مکن این حکم را زیرا که من میترسم که تکیه کنند
مردم برین بشارت یا برین کلمه مجرد و عمل نکنند پس بگذار مردم را که عمل کنند پس فرمود حضرت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
فخلهم انتهی ترجمة الحدیث پس اگر بعد وفات آنحضرت صلی الله علیه و آله بنا برانکه نوشتن کل قرآن در مصحف یکجا نزد بعضی
صحابه واجب نبود اگر بعض آیات و سورها نوشته باشند بعد از آن باجماع منسوخ التلاوت شده باشد محل استبعاد نیست ۲۸۱
و باکمال بعضی از علمای امامیه که قائل شده اند بوقوع نقصان در کلام الهی آیات و سور محذوفه ساقطه را درین باب از قبیل
منسوخ التلاوة میدانند که در ابتدا متلو بودند بعد از آن منسوخ التلاوت گردیدند اعم از انکه نسخ تلاوت در حیات
حضرت سرور کائنات علیه و آله افضل التسلیمات وقوع یافته باشد بعد از ارتحال آنحضرت صلی الله علیه و آله بعالم عقبی
بر نسخ تلاوت آن اجماع شده باشد و دلیل برانکه حروف کلمات و آیات محذوفه ساقطه درین ازمنه منسوخ التلاوة اند
انست که کلینی در کتاب کافی در آخر باب فضل القرآن از سالم بن سلمه روایت کرده قال قرأ رجل علی ابی عبد الله
علیه السلام حروفا من القرآن لیس علی ما یقرؤها الناس فقال له ابو عبد الله علیه السلام کف عن
هذه القراءة واقرء کما یقرء الناس حتی یقوم القائم علیه السلام فاذا قام القائم قرأ کتاب الله علی حده
گفت راوی خواند مردی بر حضرت ابو عبد الله علیه السلام چند حرف از قرآن که نبود بر طبق آنچه مردم می خوانند پس فرمود
آنحضرت او را باز بمان ازین قرارت و بخوان چنانکه مردم می خوانند تا آنکه قائم علیه السلام ظاهر شود و هرگاه قائم
علیه السلام ظاهر شود خواهد خواند کتاب خدا را بر حد شرعی آن حروف و آیات محذوفه جزو قرآن متلو نبود بلکه تاویلی بود که با تنزیل
نازل شده بود یا وحی بود غیر قرآن که در عهد اسلام با قرآن در یک کتاب می نوشتند و درین ازمنه امیه هم

علیهم السلام بتلاوت و تعلم و تعلیم و درس و بیش و مسک و عمل باین قرآن متداول امر فرموده اند پس این قرآن هم در حقیقت ماخوذ از ایمه معصومین است علیهم السلام که تمسک باین و عمل بآن بما لازم و واجب است و دلائل و شواهد این معنی و احادیث امامیه بسیار است و درین مقام بذکر چند حدیث اکتفا کرده میشود از آنجمله شیخ طبرسی در کتاب احتجاج حدیث طویلی روایت کرده در موضع حاجت اختصار نموده شد فقال له علی علیه السلام یا طلحة ان کل آیة انزلها الله علی محمد عندی باملاء رسول الله صلی الله علیه و آله و خط یدی و تاویل کل آیة انزلها الله و کل حلال و حرام او حد او حکم او شیء یحتاج الیه الامة الی ان قال طلحة لا اراك یا ابا الحسن اجبتنی عما سالتك عنه من القرآن الا تظهره للناس فقال یا طلحة عمدا کففت عن جوابك فاخبرنی عما کتب عمر و عثمن اقرآن کله ام فیه ما لیس بقرآن فقال طلحة بل قرآن کله قال نعم ثم قال ان اخذتم بما فیه نجوتم من النار و دخلتم الجنة فان فیه حجتنا و بیان حقنا و فرض طاعتنا الحدیث بطوله ثقة الاسلام محمد بن یعقوب الکلینی باسناد خود از حضرت ابی عبد الله علیه السلام روایت کرده قال ان هذا القرآن فیه منار الهدی و مصابیح الدجی فلیجل جال بصره و یفتح للضیاء نظره فان التفکر حیوة قلب البصیر و از حضرت ابو جعفر علیه السلام روایت کرده تعلموا القرآن فان القرآن یاتی یوم القیامة فی ۲۸۲
احسن صورة الحدیث و از حضرت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده اذا التبست علیکم الفتن کقطع اللیل المظلم فعلیکم بالقرآن فانه شافع مشفع من جعله امامه قاده الی الجنة الحدیث و از حضرت امیر المومنین علیه السلام روایت کرده قال ان القرآن هدی النهار و نور اللیل المظلم الحدیث و از حضرت علی بن الحسین علیه السلام روایت کرده انه سئل ای الاعمال افضل قال الحال المرتحل قیل و ما الحال المرتحل قال فتح القرآن و ختمه کلما حل باوله ارتحل فی آخره و از حضرت ابو عبد الله علیه السلام مروی است که فرمود من قرء القرآن فهو غنی لا غنی بعده نیز از آنحضرت علیه السلام روایت کرده قال القرآن عهد الله الی خلقه فقد ینبغی للمرء المسلم ان ینظر فی عهده و ان یقرء منه فی کل یوم خمسین آیة نیز از حضرت علی بن الحسین علیه السلام روایت کرده که آنحضرت فرمود آیات القرآن خزائن کلما فتحت خزینة ینبغی لك ان تنظر فیها نیز از حضرت امیر المومنین علیه السلام مروی است که فرمود البیت الذی یقرء فیه القرآن و یذکر الله فیه یکثر خیره یحضره الملائکة الحدیث و از حضرت ابی جعفر علیه السلام مروی است که آنحضرت فرمود من قرء القرآن قائما فی صلوته کتب الله له لکل حرف مائة حسنة و من قرء فی صلوته جالسا کتب الله له لکل حرف خمسین حسنة و من قرء فی غیر صلوة کتب الله له لکل حرف عشر حسنات و در حدیث دیگر مانند این روایت کرده و این فقره افزوده و من استمع القرآن کتب الله له لکل

لكل حرف حسنة از حضرت ابو عبد الله علیه السلام روایت کرده من قرء القرآن في المصحف متع ببصره وخفف عن
والديه ولو كانا كافرين نیز از آنحضرت روایت کرده انه سئل عن تنزيل القرآن فقال اقرؤوا كما علمتم و در تفسیر عیاشی
از تفسیر عیاشی روایت کرده عن الصادق عن ابيه عن ابائه عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه
واله ايها الناس انكم في دار هدنة وانتم على ظهر سفر والسير بكم سريع وقد رأيتم الليل والنهار والشمس
والقمر يبليان كل جديد ويقربان كل بعيد ويأتيان بكل موعود فاعدوا الجهاز لبعد المجاز قال فقام
المقداد بن الاسود فقال يا رسول الله صلى الله عليك وآلك ما دار الهدنة فقال دار بلاغ وانقطاع
فاذا التبست عليكم الفتن كقطع الليل المظلم فعليكم بالقرآن فانه شافع مشفع وماحل مصدق ومن
جعله امامه قاده الى الجنة ومن جعله خلفه ساقه الى النار وهو الدليل يدل على خير سبيل وهو
كتاب فيه تفصيل وبيان وتحصيل وهو الفصل ليس بالهزل وله ظهر وبطن فظاهره حكم وباطنه علم ظاهره
انيق وباطنه عميق له تخوم وعلى تخومه تخوم لا تحصى عجائبه ولا تبلى غرائبه فيه مصابيح الهدى
ومنار الحكمة ودليل على المعرفة لمن عرف الصفة و در کافی این فقره را زیاده نموده فليجل جال بصره وليبلغ
الصفة نظره ينج من عطب ويتخلص من نشب فان التفكر حيوة قلب البصير كما يمشي المستنير في الظلمات بالنور ۲۹۳
فعليكم بحسن التخلص وقلة التربص و احادیث که در باب ترغیب بر تلاوت قرآن و بیان ثواب قرائت آن و سورها
آن و تمسک بدان بطریق امامیه وارد و یافته بسیار است از خوف سآمت و ملالت برین قدر اکتفا رفت دوم انکار استناد
قول تحریف کلام الله با امامیه نیز کذب صریح و بهتان محض است چه در عدم وقوع تحریف در کلام الهی و عدم تبدیل
حرفی از آن بحرفی دیگر در میان علمای امامیه خلافی نیست کافه علما فرقه حقه متفق اند بر آنکه در کتاب الهی تحریفی
واقع نشده سید الحکما میر محمد باقر داماد قدس سره در حاشیه قبسات از مصنفات خود دعوی اجماع بر آن کرده میفرماید
والذكر الحكيم هو القرآن الكريم قال الله تعالى انا نحن نزلنا الذكر وانا له لحافظون المراد حفظه
عما تطرق الى الكتب السماويه من قبله من التحريف والتبديل بان يزاد في التنزيل ما لم ينزل الله
سبحانه او يبدل ويحرف شيء منه بغيره اما بحسب اصل تنزيله او بحسب نظمه وترتيبه وهذا
كله موضع وفاق بين الامة اجماعا انتهى و بعض روایات که موهم خلاف مقصود است ماول است بتحریف در معنی
چنانچه حضرت امام ابی جعفر علیه السلام در رساله که بسعد خیر نوشته اند نص بر این معنی نموده میفرمایند و کان
من نبذهم الكتاب ان اقاموا ... حدیث بطوله یعنی بعد از پس پشت انداختن آنها کتاب را

*

اینکه قائم را شنند حرف های کتاب را تحریف کردند عمدا ولهذا احسن قاسی روایت می فرماید والمراد بالتحریف الواقع
فی القرآن الشریف فی المعنی دون اللفظ و با بیان مراد آنجائی که در روایات واقع است مخل بمقصد نیست و بر طبق قاعده
اصولیه حمل مجمل بر مفصل حق باید کرد و بنا بر این تقدیر آنچه در دعای صنمی قریش که حرفا کتابک واقع است مراد از آن نیز تحریف
در معنی است و آنچه گفته که دعای مذکور را از متواترات می انگارند نیز افترای محض است هیچیک از علمای امامیه دعای
مسطور را از جمله متواترات نشمرده و آنچه اشعار شده که در روایات امامیه بجای من المرافق الی المرافق و بجای ائمة
من ائمتکم ایة ازکی من ائمتکم وارد یافته محمول بر اختلاف قرائت و بر بیان تفسیر و تاویل و تنزیل است چه حروف جر بعضی بجای
بعض دیگر گذاشته میشود و تفسیر امت بائمه نیز استبعادی ندارد اطلاق امت بر حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه الصلوة
والسلام در کلام الهی واقع است قوله تعالی ان ابراهیم کان امة بر ائمه معصومین علیهم السلام که نائبان حضرت
پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم و وارثان علم اویند نیز اگر اطلاق امت کرده شود مستبعد نیست ملا علی قاری
در شرح نخبة الفکر بعد بیان اینکه در احمد بن حنبل و شافعی از صفات الائمه موجب قبول آنقدر است که قائم مقام
صد کثیر می تواند شد میگوید ولذا سمعت مثل هذا الامام امة قال تعالی ان ابراهیم کان امة
لانه یجتمع فیه من الکلمات ما لا یوجد متفرقة الا فی جماعة ولذا قال الشاعر ولیس من الله ۲۸۴
بمستنکر ان یجمع العالم فی واحد وقد قیل فی الحدیث المشهورة علیکم بالسواد الاعظم ای الاورع
الاعلم انتهی شیخ جلال الدین سیوطی در اتقان در بیان انواع قرائت میفرماید الثالث الآحاد وهو ما صح سنده
وخالف الرسم العربیة او لم یشتهر الاشتهار المذکور ولا یقرأ به وقد عقد الترمذی فی جامعه
والحاکم فی المستدرک لذلک بابا اخرج فیه شیئا کثیرا صحیح الاسناد من ذلک ما اخرجه
الحاکم من طریق عاصم الجحدری عن ابی بکرة ان النبی صلی الله علیه وسلم محصول آنکه قول بوقوع حذف
و اسقاط از کلام الله مخصوص بکتب احادیث امامیه نیست بلکه در صحیح بخاری و صحیح مسلم اهل سنت که آنها را اصح الکتب
بعد کتاب الله میدانند احادیث بسیار وارد یافته اند که نص اند در وقوع حذف و اسقاط از کلام الله بلکه دلالت
میکند بر وقوع زیادت فی الجمله در کلام الله و استیعاب آن درین مقام متعذر است لاجرم بذکر چند حدیث اکتفا نموده میشود
از انجمله در صحیح بخاری در باب مناقب عمار و حذیفه رضی الله عنهما روایت کرده عن ابراهیم عن علقمة قال قدمت
الشام فصلیت رکعتین ثم قلت اللهم یسر لی جلیسا صالحا فاتیت قوما فجلست الیهم فاذا شیخ قد جاء
حتی جلس الی جنبی قلت من هذا قالوا ابو الدرداء فقلت انی دعوت الله ان یسر لی جلیسا صالحا فیسرک

*

فيسرك لى قال ممن انت قلت من اهل الكوفة قال اوليس عندكم ابن ام عبد صاحب النعلين والوسادة
والمطهرة افيكم الذى اجاره الله من الشيطان على لسان نبيه اوليس فيكم صاحب سر النبى صلى الله عليه
وسلم الذى لا يعلمه احد غيره ثم قال كيف يقرأ عبد الله والليل اذا يغشى فقرأت عليه والليل
اذا يغشى والنهار اذا تجلى والذكر والانثى قال والله لقد اقرأنيها رسول الله صلى الله عليه وسلم من فيه
الى فيه نيز در همين باب روايت كرده عن مغيرة عن ابراهيم قال ذهب علقمة الى الشام فلما دخل المسجد
قال اللهم يسر لى جليسا صالحا فجلس الى ابى الدرداء فقال ممن انت قال من اهل الكوفة قال اليس فيكم او منكم
صاحب السر الذى لا يعلمه غيره يعنى حذيفة قال قلت بلى قال اليس فيكم او منكم الذى اجاره على لسان
نبيه يعنى من الشيطان يعنى عمارا قلت بلى قال اليس فيكم او منكم صاحب السواك والسواد قال بلى قال
كيف كان عبد الله يقرأ والليل اذا يغشى والنهار اذا تجلى قلت والذكر والانثى قال ما زال بى هؤلاء
حتى كادوا يستنزلونى عن شئ سمعته من النبى صلى الله عليه وسلم. و در مناقب عبد الله بن مسعود
روايت كرده عن ابراهيم عن علقمة دخلت الشام وصليت ركعتين فقلت اللهم يسر لى جليسا صالحا
فرايت شيخا مقبلا فلما دنى قلت ارجوان يكون استجاب قال من انت قلت من اهل الكوفة قال افلم يكن
فيكم صاحب النعلين والوسادة والمطهرة اولم يكن فيكم الذى اجير من الشيطان اولم يكن فيكم صاحب
السر الذى لا يعلمه غيره كيف قرأ ابن ام عبد والليل اذا يغشى فقرأت والليل اذا يغشى والنهار اذا تجلى
والذكر والانثى قال اقرأنيها النبى صلى الله عليه وسلم فاه الى فى فما زال هؤلاء حتى كادوا يردونى
و در صحيح مسلم نيز روايت بسيار متضمن قرح زياده و نقصان در كتاب الله مروى است از انجمله در باب من قرأ والذكر
والانثى روايت كرده عن ابراهيم عن علقمة قال قدمنا الشام فاتانا ابو الدرداء فقال فيكم احد يقرأ
على قراءة عبد الله فقلت نعم انا قال فكيف سمعت عبد الله يقرأ هذه الاية والليل اذا يغشى
والذكر والانثى قال انا والله هكذا سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقرأها ولكن هؤلاء يريدون
ان اقرأ وما خلق فلا اتابعهم نيز روايت كرده عن ابراهيم قال اتى علقمة الشام فدخل مسجدا فصلى فيه ثم
قام الى حلقة فجلس فيها قال فجاء رجل فعرفت فيه تحوش القوم وهيئتهم قال فجلس الى جنبى
ثم قال اتحفظ كما كان عبد الله يقرأ فذكر مثله نيز روايت كرده عن علقمة قال لقيت ابا الدرداء
فقال لى ممن انت قلت من اهل العراق قال من ايهم قلت من اهل الكوفة قال هل تقرأ على قراءة عبد الله

٣٣٥

الا التراب ويتوب الله على من تاب قال ابن عباس لا ادري امن القران هو ام لا واخرج البزار وابن الضريس عن بريدة سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقرأ في الصلوة لو ان لابن ادم واديا من ذهب لابتغى اليه ثانيا ولو اعطي ثانيا لابتغى اليه ثالثا ولا يملأ جوف ابن ادم الا التراب ويتوب الله على من تاب واخرج ابن الضريس عن ابن عباس قال كنا نقرأ لا ترغبوا عن ابائكم فانه كفر بكم ان ترغبوا عن ابائكم واخرج عبد الرزاق واحمد وابن حبان عن عمر بن الخطاب قال ان الله بعث محمدا بالحق وانزل معه الكتاب فكان فيما انزل عليه اية الرجم فرجم ورجمنا بعده ثم قال قد كنا نقرأ ولا ترغبوا من ابائكم فانه كفر بكم ان ترغبوا عن ابائكم واخرج الطيالسي وابو عبيد والطبراني عن عمر بن الخطاب كنا نقرأ فيما نقرأ ولا ترغبوا عن ابائكم فانه كفر بكم ثم قال لزيد بن ثابت اكذلك يا زيد قال نعم واخرج ابن عبد البر في التمهيد من طريق عدي بن عدي بن عميرة بن فروة ان عمر بن الخطاب قال لابي او ليس كنا نقرأ فيما نقرأ من كتاب الله ان انتفاءكم عن ابائكم كفر بكم فقال بلى ثم قال او ليس كنا نقرأ الولد للفراش وللعاهر الحجر فيما فقدنا من كتاب الله فقال ابي بلى واخرج ابو عبيد عن المسور بن مخرمة قال قال عمر لعبد الرحمن بن عوف الم تجد فيما انزل علينا ان جاهدوا كما جاهدتم اول مرة فانا لا نجدها قال اسقطت فيما اسقط من القران واخرج ابو عبيد وابن الضريس وابن الانباري في المصاحف عن ابن عمر قال لا يقولن احدكم قد اخذت القران كله ما يدريه ما كله قد ذهب منه قران كثير ولكن ليقل قد اخذت ما ظهر منه نيز ابن اثير در جامع الاصول از ابن عباس روايت كرده قال كانت عكاظ ومجنة وذو المجاز اسواقا في الجاهلية فلما كان الاسلام فكانهم تأثموا ان يتجروا في الموسم فنزلت ليس عليكم جناح ان تبتغوا فضلا من ربكم في مواسم الحج قرأها ابن عباس هكذا وفي رواية ان تبتغوا في مواسم الحج فضلا من ربكم اخرجه البخاري وفي رواية ابي داود انه قرأ ليس عليكم جناح ان تبتغوا فضلا من ربكم قال كانوا لا يتجرون بمنى فامروا بالتجارة اذا افاضوا من عرفات وفي اخرى له قال ان الناس في اول الحج كانوا يتبايعون بمنى وعرفة وسوق ذي المجاز وهي مواسم الحج فخافوا البيع وهم حرم فانزل الله تعالى عز وجل لا جناح عليكم ان تبتغوا فضلا من ربكم في مواسم الحج قال عطاء بن ابي رباح فحدثني عبيد بن عمير انه كان يقرأها في المصحف نيز صاحب جامع الاصول از ترمذي او از قتادة بن نعمان روايت كرده قال كان اهل بيت منا يقال لهم بنو ابيرق بشر وبشير ومبشر وكان بشير رجلا منافقا يقول الشعر يهجو به

٢٨٧

اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم ثم ينحله بعض العرب ثم يقول قال فلان كذا وكذا وقال فلان كذا وكذا
فاذا سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم ذلك الشعر قالوا والله ما يقول هذا الشعر الا هذا الخبيث
او كما قال الرجل فقالوا ان الابيرق قالها قال وكانوا اهل بيت حاجة وفاقة في الجاهلية والاسلام
وكان الناس انما طعامهم بالمدينة التمر والشعير كان الرجل اذا كان له يسار فقدمت ضافطة
من الشام من الدرمك ابتاع الرجل منها فخص بها نفسه واما العيال فانما طعامهم التمر والشعير
فقدمت ضافطة من الشام فابتاع عمي رفاعة بن زيد حملا من الدرمك فجعله في المشربة له
وفي المشربة سلاح درع وسيف فعدي عليه من تحت الليل فنقبت المشربة واخذ الطعام والسلاح
فلما اصبح اتاني عمي رفاعة فقال يا ابن اخي انه قد عدي علينا في ليلتنا هذه فنقبت مشربتنا وذهب
طعامنا وسلاحنا فتحسسنا في الدار وسالنا فقيل لنا قد راينا بني ابيرق استوقدوا في هذه الليلة
ولا نرى فيما نرى الا على بعض طعامكم قال وكان بنو ابيرق قالوا ونحن نسال في الدار والله ما نرى
صاحبكم الا لبيد بن سهل رجلا منا له صلاح واسلام فلما سمع لبيد اخترط سيفه وقال انا
اسرق فوالله ليخالطنكم هذا السيف او لتبينن هذه السرقة قالوا اليك عنها ايها الرجل فما انت بصاحبها ٢٨٥
فسالنا في الدار حتى لم نشك انهم اصحابها فقال لي عمي يا ابن اخ لو اتيت رسول الله صلى الله عليه وسلم فذكر
ذلك له قال قتادة فاتيت رسول الله صلى الله عليه وسلم فقلت ان اهل بيت منا اهل جفاء عمدوا
الى عمي رفاعة بن زيد فنقبوا مشربة له واخذوا طعامه وسلاحه فليردوا علينا سلاحنا فاما
الطعام فلا حاجة لنا فيه فقال النبي صلى الله عليه وسلم سآمر في ذلك فلما سمع بنو ابيرق اتوا رجلا
منهم يقال له اسير بن عروة فكلموه في ذلك فاجتمع في ذلك اناس من اهل الدار فقالوا يا رسول الله قتادة
بن النعمان وعمه عمدا الى اهل بيت ذكر منهم اسلام وصلاح يرمونهم بالسرقة من غير بينة ولا ثبت قال
قتادة فاتيت رسول الله صلى الله عليه وسلم فكلمته فقال عمدت الى اهل بيت ذكر منهم اسلام
وصلاح ترميهم بالسرقة من غير ثبت ولا بينة قال فرجعت ولوددت اني خرجت من بعض مالي
ولم اكلم رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال الله المستعان فلم يلبث ان نزل القران انا انزلنا
اليك الكتاب بالحق لتحكم بين الناس بما اراك الله ولا تكن للخائنين خصيما بني ابيرق واستغفر الله مما قلت
لقتادة ان الله كان غفورا رحيما ولا تجادل عن الذين يختانون انفسهم ان الله لا يحب من كان خوانا

خوانا انما یستخفون من الناس و لا یستخفون من الله و هو معمول قوله رحما الحدیث ظاهر سیاق آیه مؤید
که دین جا هیچ واقع است دلالت دارد دیرینکه لفظ بنی السرق و قناده در ابتدای تنزیل و رآیه کریمه مندرج بود و اعم از انکه
بطریق حیثیت باشد یا بر سبیل تاویل منزل مع التنزیل بعد از ان محذوف و ساقط شد نیز در جامع الاصول از بخاری
روایت کرده فی روایة و ما اوتوا من العلم الا قلیلا قال الاعمش هکذا فی قراءتنا نیز در جامع الاصول از بخاری
و مسلم و ترمذی روایت کرده قال سعید بن جبیر و کان یقرأ و کان امامهم ملک کان یأخذ کل سفینة صالحة
غصبا و کان یقرأ و اما الغلام فکان کافرا نیز در جامع الاصول آورده و فی روایة البخاری لما نزلت و انذر
عشیرتک الاقربین و رهطک منهم المخلصین خرج رسول الله الحدیث ایضا سیکویم من الرافق بجای
الرافق و ایه لن کی من امتکم بجای امته لن کی من امته و نظائر ان که در روایات امامیه واقع است از قبیل اختلاف
قراءت است قبول آن موجب طعن و تشنیع بفرقه امامیه میگردد چه این معنی خاص با ینفرقه علیه نیست بلکه در کتب معتبره
اهل سنت نیز مانند ان مروی است مانند و ما تعبدون من دونه بجای ما تعبدون من دون الله و عن عبادة
الهتنا بجای عن الهتنا و او یبصرون بجای او یعقلون و ارأیت من اتخذ الهه بکسر همزه و فتح لام و مدآن
الفوهای تانیث بمعنی آفتاب بجای ارأیت من اتخذ الهه و اجعلنا من المتقین اماما بجای و اجعلنا للمتقین ۲۸۹
اماما و نظائر آن که از حد احصا خارج است شیخ ابو القاسم عیسی بن عبد العزیز لخمی که از اکابر علمای اهل سنت است
در کتاب جامع اکبر و بحر ازخر که قریب سی مجلد است هفت هزار روایت تخریج نموده صاحب فتح الباری چند
روایت از ان التقاط کرده در شرح صحیح بخاری ذکر نموده است ابو عمر بن عبد البر از حکمای اهل سنت اختلاف
قراءت که در سوره فرقان واقع است بموجب تتبع خود هفتاد و چهار موضع ذکر کرده است و صاحب فتح الباری
پنجاه و شش موضع دیگر از کتاب جامع اکبر و بحر ازخر التقاط نموده بران افزوده یکصد و سی موضع در شرح
بخاری ذکر نموده است بنا بر اقتضای مقام از تطویل کلام نیندیشیده بذکر آن مبادرت نموده میفرماید فصل
لم اقف فی شیء من طرق حدیث عمر علی تعیین الاحرف التی اختلف فیها عمر و هشام من سورة الفرقان
و قد زعم بعضهم فیما حکاه ابن التین انه لیس فی هذه السورة عند القراء خلاف فیما ینقص من
خط المصحف سوی قوله و جعل فیها سراجا و قرء سرجا جمع سراج و قال ما فیها من الخلاف لا یخالف
خط المصحف قلت و قد تتبع ابو عمر بن عبد البر ما اختلف فیه القراء من ذلک من لدن الصحابة
و من بعدهم من هذه السورة فاوردته منها و زدت علیه ماقدذکره [illegible]

وفيه تعقب على ما حكاه ابن التين في سبعة مواضع او اكثر قوله تبارك الذي نزل الفرقان قرأ ابو الجوزا
وابو السوار انزل بالالف قوله على عبده قرأ عبد الله بن الزبير وعاصم الجحدري على عباده ومعاذ
ابو حليمة وابو نهيك على عبيده قوله قالوا اساطير الاولين اكتتبها قرأ طلحة بن مصرف وروينا عن
ابراهيم النخعي بضم المثناة الاولى وكسر الثانية مبنيا للمفعول واذا ابتدئ ضم اوله قوله ملك فيكون
قرأ عاصم الجحدري وابو المتوكل ويحيى بن يعمر بضم النون قوله او تكون له جنة قرأ الاعمش وابو حصين
يكون بالتحتانية قوله يأكل منها قرأ الكوفيون سوى عاصم نأكل بالنون ونقله في الكامل عن القسم
وابن سعد وابن مقسم قوله ويجعل لك قرأ ابن كثير وابن عامر وحميد ومن تابعهم ابو بكر وشيبان
عن عاصم وكذا محبوب عن ابي عمرو ويجعل برفع اللام والباقون بالجزم عطفا على محل جعل
وقيل لادغامها وهذا يجري على طريقة ابي عمرو بن العلا وقرأ بنصب اللام عمرو بن دينار وابن ابي عبلة وطلحة
بن سليمان وعبد الله بن موسى ذكرها الفراء جوازا على اضمار ان لم ينقلها وضعفها ابن جني قوله مكانا
ضيقا قرأ ابن كثير والاعمش وعلي بن نصر ومسلمة بن محارب بالتخفيف ونقلها عقبة بن يسار عن ابي
عمرو ايضا قوله مقرنين قرأ عاصم الجحدري ومحمد بن السميفع مقرنون قوله ثبورا قرأ المذكورون بفتح
المثلثة قوله ويوم يحشرهم قرأ ابن كثير وحفص عن عاصم وابو جعفر ويعقوب والاعرج وكذا
الحسن وقتادة والاعمش على اختلاف عنهم بالتحتانية وقرأ الاعرج بكسر الشين قال ابن جني هي قوية
في القياس متروكة الاستعمال قوله وما يعبدون من دون الله قرأ ابن مسعود وابو نهيك وعمرو بن
دينار وما يعبدون من دوننا قوله فيقول قرأ ابن عامر وطلحة بن مصرف وسلام وابن حسان وطلحة بن
سليمان وعيسى بن عمر وكذا الحسن وقتادة عنهما وروينا عن عبد الوارث عن ابي عمرو بالنون قوله
ما كان ينبغي قرأ ابو عيسى الاسواري وعاصم الجحدري بضم اوله وفتح الغين قوله ان نتخذ قرأ ابو الدرداء
وزيد بن ثابت والباقر واخوه زيد وجعفر الصادق ونصر بن علقمة ومكحول وشيبة وحفص بن
حميد وابو جعفر القاري وابو حاتم السجستاني والزعفراني وروي عن مجاهد وابو رجاء والحسن بضم اوله وفتح
الخاء على البناء للمفعول وانكرها ابو عبيدة وزعم الفراء ان ابا جعفر تفرد بها قوله فقد كذبوكم حكى
القرطبي انها قرئت بالتخفيف قوله بما تقولون قرأ ابن مسعود ومجاهد وسعيد بن جبير والاعمش وحميد
بن قيس وابن جريج وعمرو بن دينار وابو حيوة وروينا عن قنبل بالتحتانية قوله فما تستطيعون قرأ حفص في

٢٩٠

قرأ الاكثر عنه عن عاصم بالفوقانية وكذا الاعمش وطلحة بن مصرف وابو حيوة قوله ومن يظلم منكم نذقه قرأ يذقه بالتحتانية قوله الا انهم قرأ انهم بفتح الهمزة والاصل لانهم فحذفت اللام نقل هذا والذى قبله من اعراب السمين قوله ويمشون قرأ على وابن مسعود وابنه عبد الرحمن وابو عبد الرحمن السلمى بفتح الميم وتشديد الشين مبنيا للفاعل والمفعول ايضا قوله حجرا محجورا قرأ الحسن والضحاك وقتادة وابو رجا والاعمش حجرا بضم اوله وهى لغة وحكى ابو البقا الفتح عن بعض المؤيين ولم ار من نقلها قراءة قوله يوم تشقق الارض قرأ الكوفيون وابو عمرو والحسن فى المشهور عنهما وعمر بن ميمون ونعيم بن ميسرة بالتخفيف وقرأ الباقون بالتشديد ووافقهم عبد الوارث ومعاذ عن ابى عمرو وكذا محبوب وكذا الحمصى من الساطين فى نقل الهذلى قوله ونزل الملائكة قرأ الاكثر بضم النون وتشديد الزاء وفتح اللام على البناء للفاعل والملائكة بالنصب وقرأ جناح بن حبيش والخفاف عن ابى عمرو بالتخفيف والملائكة بالرفع على البناء للفاعل وروىت عن الخفاف على البناء للمفعول ايضا وقرأ ابن كثير فى المشهور عنه وبنصب عن ابى عمرو وننزل بنون الثانية خفيفة الملائكة بالنصب وقرأ بالتشديد عن ابن كثير ايضا وقرأ هارون عن ابى عمرو بمثناة اوله وفتح النون وكسر الزاء الثقيلة الملائكة بالرفع اعنى ينزل ما امرت به وروى عن ابى بن كعب مثله لكن بفتح الزاء وقرأ ابو السمال وابو الاشهب كالمشهور عن ابن كثير لكن بالف اوله وعن ابى بن كعب نزلت بفتح وتخفيف وزيادة مثناة فى اخره وعنه مثله لكن بضم اوله مشدد وعنه تنزلت بمثناة فى اوله وفى اخره بوزن تفعلت قوله يا ليتنى اتخذت قرأ ابو عمرو بفتح التاء الاخيرة من ليتنى قوله يا ويلتنا قرأ الحسن بكسر المثناة بالاضافة ومنهم من امال قوله ان قومى اتخذوا قرأ ابو عمرو وروح اهل مكة الا رواية ابن مجاهد من قنبل بفتح الياء من قومى قوله لنثبت قرأ ابن مسعود بالتحتانية بدل النون وكذا روى عن حميد بن قيس وابن حصين وابى عمران الجونى قوله فدمرناهم قرأ على وسلمة بن محارب فدمرانهم بكسر الميم وفتح الراء وكسر النون الثقيلة بينهما الف تثنية وعن على بغير نون والخطاب لموسى وهارون قوله وعادا وثمود قرأ حمزة ويعقوب وحفص وثمود بغير صرف قوله امطرت قرأ معاذ ابو حليمة وزيد بن على وابو نهيك مطرت بضم اوله وكسر الطاء مبنيا للمفعول وقرأ ابن مسعود مطروا وعنه مطرنا بهم قوله مطر السوء قرأ ابو السمال وابو العالية وعاصم الجحدرى بضم السين وابو السمال ايضا مثله بغير همز وقرأ على وحذيفة

٢٩١

الملائكة بالرفع ونزل ماضيا جناح بن حبيش عن ابن عمرو ويعقوب بن سفيان
ابن حيوة بتخفيف الزاى وكسرها ونزل الملائكة خفيفا وذكره
ابن جنى عن ابن عمرو ويعقوب بن سفيان عن ابن مسعود وقال ابن جنى
عن ابن عمرو وقال ابن جنى فى المحتسب نزل الملائكة بضم النون وفتح اللام

زين العابدين وجعفر بن محمد بن زين العابدين بفتح السين وتشديد الواو بهمز وكذا قرأ الضحاك
لكن بالتخفيف قوله هزوا قرأ حمزة واسمعيل بن جعفر والمفضل باسكان الزاء وحفص بالضم بغير
همز قوله اهذا الذي بعث الله قرأ ابن مسعود وابى بن كعب اختاره الله من بيننا قوله عن الهتنا
قرأ ابن مسعود وابى عن عبادة الهتنا قوله ارايت من اتخذ الهه قرأ ابن مسعود بمد الهمزة وكسر اللام
والتنوين بصيغة الجمع وقرأ الاعرج بكسر اوله وفتح اللام بعدها الف وهاء تانيث وهو اسم
الشمس وعنه بضم اوله ايضا قوله ام تحسب قرأ الشامي بفتح السين قوله او يعقلون قرأ ابن مسعود او يبصرون
قوله وهو الذى ارسل قرأ ابن مسعود جعل قوله الرياح قرأ ابن كثير بن حفص والحسن الريح قوله نشرا
قرأ ابن عامر وقتادة وابو رجاء وعمرو بن ميمون بسكون الشين وتابعهم هرون الاعور وخارجة بن مصعب
كلاهما عن ابى عمرو وقرأ الكوفيون سوى عاصم طائفة بفتح اوله ثم السكون وكذا قرأ الحسن وجعفر بن
محمد العلا بن سبابه وقرأ عاصم بموحدة بدل النون وتابعه عيسى الهمداني وابان بن تغلب وقرأ
ابو عبد الرحمن السلمي في رواية وابن السميفع بضم الموحدة مقصورا بوزن حبلى قوله لنحيى به قرأ ابن
مسعود لينشر به قوله ميتا قرأ ابو جعفر بالتشديد قوله نسقيه قرأ عمر وابو حيوة وابن ابى عليه
بفتح النون وهى رواية عن ابى عاصم وابى عمرو والاعمش قوله واناسى قرأ يحيى بن الحرث بتخفيف
اخره وهى رواية عن الكسائى وعن ابى بكر بن عياش وعن ابى قتيبة المثال ذكرها الفراء جوازا
لا نقلا قوله ولقد صرفناه قرأ عكرمة بتخفيف الراء قوله ليذكروا قرأ الكوفيون سوى عاصم بسكون
الذال مخففا قوله هذا ملح قرأ ابو حصين وابو الحوا وابو المتوكل وابو حيوة وعمر بن ذر ونقلها الهذلى
عن طلحة بن مصرف وروى عن الكسائى وقتيبة المثال بفتح الميم وكسر اللام واستنكرها ابو حاتم
السجستانى وقال ابن جنى يجوز ان يكون اراد مالح فحذف الالف تخفيفا قال مع ان مالح ليست
فصيحة قوله وحجرا تقدم قوله الرحمن فاسال به قرأ زيد بن على بجر النون لغنا للحى قوله فاساله
قرأ المكيون والكسائى وخلف وابان بن يزيد واسمعيل بن جعفر وروى عن ابى عمرو وعن نافع فسل به
بغير همز قوله لما تامرنا قرأ الكوفيون بالتحتانية لكن اختلف عن حفص وقرأ ابن مسعود لما تامرنا به قوله
سراجا قرأ الكوفيون سوى عاصم سرجا بضمتين لكن يسكن الراء الاعمش ويحيى بن وثاب وابان بن تغلب
والرازى قوله وقرا قرأ الاعمش وابو حصين والحسن وروى عن عاصم بضم القاف وسكون الميم و

وعن الاعمش فتح اوله قوله ان يذكر قرأ حمزة بالتخفيف وابي بن كعب يتذكر ورويت عن علي وابن مسعود
وقرأها ايضا ابراهيم النخعي ويحيى بن وثاب والاعمش وطلحة بن مصرف وعيسى الهمداني والباقون واقرأ
وعبد الله بن ادريس ونعيم بن ميسرة قوله عباد الرحمن قرأ ابي بن كعب بضم العين وتشديد الموحدة
والحسن بضمتين بغير الف وابو المتوكل وابو نهيك وابو الجوزاء بفتح ثم كسر ثم تحتانية ساكنة قوله يمشون
قرأ علي ومعاذ القارئ وابو عبد الرحمن السلمي وابو المتوكل وابو نهيك وابن السميفع بالتشديد مبنيا
للفاعل وعاصم الجحدري وعيسى بن عمر مبنيا للمفعول قوله سجدا قرأ ابراهيم النخعي سجودا قوله ومقاما
قرأ ابو زيد بفتح الميم قوله ولم يقتروا قرأ ابن عامر والمدنيون وهي رواية ابي عبد الرحمن السلمي
عن علي وعن الحسن وابن رجاء ونعيم بن ميسرة والمفضل والازرق والجعفي وهي رواية عن ابي بكر
بضم اوله من الرباعي وانكر ابو حاتم وقرأ الكوفيون الا من تقدم منهم وابو عمرو في رواية بفتح اوله
وضم التاء وقرأ عاصم الجحدري وابو حيوة وعيسى بن عمر وهي رواية عن ابي عمرو ايضا بضم اوله وفتح
القاف وتشديد التاء والباقون بفتح اوله وكسر التاء قوله قواما قرأ حسان بن عبد الرحمن صاحب
عائشة بكسر القاف وابو حصين وعيسى بن عمر بتشديد الواو مع فتح القاف قوله يلق اثاما قرأ ابن مسعود
وابو رجاء يلقى باشباع القاف وقرأ عمر بن ذر بضم اوله وفتح اللام وتشديد القاف بغير اشباع قوله يضاعف
قرأ ابو بكر عن عاصم برفع الفاء وقرأ ابن كثير وابن عامر وابو جعفر وشيبة ويعقوب يضعف بالتشديد
وقرأ طلحة بن سليمان بالنون العذاب بالنصب قوله يخلد قرأ ابن عامر والاعمش وابو بكر عن عاصم بالرفع
وقرأ ابو حيوة بضم اوله وفتح الخاء وتشديد اللام ورويت عن الجعفي ورويت عن ابي بكر بتخفيف
اللام وقرأ طلحة بن مصرف ومعاذ القارئ وابو المتوكل وابو نهيك وعاصم الجحدري بالمثناة مع الجزم
على الخطاب قوله فيه مهانا قرأ ابن كثير باشباع الهاء في فيه حيث وقع وتابعه حفص عن عاصم هنا فقط
قوله وذريتنا قرأ ابو عمرو والكوفيون سوى عن عاصم بالافراد والباقون بالجمع قوله قرة اعين قرأ ابو الدرداء
وابن مسعود وابو هريرة وابو المتوكل وابو نهيك وحميد بن قيس وعمر بن ذر قرات بصيغة الجمع قوله يجزون
الغرفة قرأ ابن مسعود يجزون الجنة قوله ويلقون فيها قرأ الكوفيون سوى حفص وابن معدان بفتح اوله
وسكون اللام وكذا قرأ الهمزي عن المفضل قوله فقد كذبتم قرأ ابن مسعود وابن عباس وابن الزبير فقد
كذب الكافرون قوله فسوف يكون قرأ ابو السماك وابو المتوكل وعيسى بن عمر وابان بن تغلب بالمثناة

الفوقانية قوله لزاما قرأ ابو السماك بفتح اللام اسنده ابو حاتم السجستاني عن ابي زيد عنه ونقلها

الهذلي عن ابان بن تغلب قال ابو عمر بن عبد البر بعد ان اورد بعض ما اوردته هذا ما في سورة

الفرقان من الحروف التي بايدي اهل العلم بالقران والله اعلم بما انكر منها عمر على هشام وما قرأ به

عمر فقد يمكن ان يكون هناك حروف اخرى لم تصل الينا وليس كل من قرأ الشيء نقل ذلك عنه ولكن

ان فات من ذلك شيء فهو النزر اليسير كذا قال والذي ذكرناه نزيد على ما ذكره مثله او اكثر

ولكنا لا نتقلد عهدة ذلك ومع ذلك فنقول يحتمل ان هناك اشياء لم نطلع عليها على اني تركت اشياء

مما يتعلق بصيغة الاداء من الهمزة والمد والروم والاشمام ونحو ذلك ثم بعد كتابي هذا واسماعه

وقفت على الكتاب الكبير المسمى بالجامع الاكبر والبحر الازخر تاليف شيخ شيوخنا ابي القاسم عيسى بن

عبد العزيز اللخمي ذكر انه جمع فيه سبعة الاف رواية من طريق غير ما لا يليق وهو ثلثين مجلدة

فالتقطت منه ما لم يتقدم ذكره من الاختلاف يقارب ما كنت ذكرته اولا وقد اوردته على ترتيب

السورة قوله ليكون للعالمين نذيرا قرأ ادريس السدوسي بالمثناة من فوق قوله واتخذوا من دونه

الهة قرأ سعيد بن يوسف بكسر الهمزة وفتح اللام بعدها الف قوله يمشي قرأ العلاء بن سبابه ٢٩٤

وموسى بن اسحاق بضم اوله وسكون الميم والسين المهملة المكسورة وقالوا هو تصحيف قوله ان تتبعون

قرأ ابو نعيم بتحتانية اوله وكذا محمد بن جعفر بفتح المثناة الاولى وسكون الثانية قوله فلا يستطيعون

و [illegible] زبير بن احمد بمثناة من فوق قوله جنة ياكل منها قرأ سالم بن عمر جنات بصيغة الجمع قوله

مكانا ضيقا مقرنين قرأ عبد الله بن سلام مقرنين بالتخفيف وقرأ سهيل مقرنون بالتخفيف

[illegible] او قوله ام جنة الخلد قرأ ابو هشام ام جنات بصيغة الجمع قوله عبادي هؤلاء قرأها

[illegible] بن مسلم بتحريك الياء قوله نسوا الذكر قرأ ابو مالك بضم النون وتشديد السين قوله

فما يستطيعون صرفا قرأ ابن مسعود فما يستطيعون لكم وابي بن كعب فما يستطيعون لك

حكى ذلك احمد بن يحيى بن مالك عن عبد الوهاب عن هرون الاعور وروى عن ابي الاصبهاني عن

ابي بكر بن عياش وعن يوسف بن سعيد عن خلف بن تميم عن زائدة كلاهما عن الاعمش بزيادة لكم

قوله ومن يظلم منكم قرأ يحيى بن واضح ومن يكذب بدل يظلم ووزنها وقرأ ايضا هرون الاعور يكذب

بالتشديد قوله عذابا كبيرا قرأ شعيب عن ابي حمزة بالمثلثة بدل الموحدة قوله لولا انزل قرأ

قرأ جعفر بن محمد بفتح الهمزة والزاء ونصب الملائكة قوله عتوا كبيرا قرأ عتيا بالتحتانية بدل الواو
وقرأ ابو اسحاق الكوفي كثيرا بالمثلثة بدل الموحدة قوله يوم يرون الملائكة قرأ عبد الرحمن بن
عبد الله ترون بالمثناة مرفوق قوله يقولون قرأ هشام عن يونس وتقولون بالمثناة مرفوق
ايضا قوله قدمنا قرأ سعيد بن اسمعيل بفتح الدال قوله الى ما عملوا من عمل قرأ الوكيعي من عمل صالحا
بزيادة صالح قوله هباء قرأ محارب بضم الهاء مع المد قرأ نصير بن يوسف بالضم والقصر والتنوين
وقرأ ابن دينار كذلك لكن بفتح الهاء قوله مستقرا قرأ طلحة بن موسى بكسر القاف قوله ويوم تشقق
قرأ ابو ضمام ويوم بالرفع والتنوين وابو حيوة بالرفع بلا تنوين وقرأ عصمة عن الاعمش يوم يرون
السماء يشقق بحذف الواو وزيادة ترون قوله الملك يومئذ قرأ سليمان بن ابراهيم الملك
بفتح الميم وكسر اللام قوله الحق قرأ جعفر بن يزيد بنصب الحق قوله يا ليتني اتخذت قرأ عاصم
بن بصير تخذت قوله وقالوا لولا انزل عليه القرآن قرأ المعلى عن الجحدري بفتح النون والزاء
مخففا وقرأ زيد بن علي عن عبد الله بن خليد كذلك لكن مثقلا قوله وقوم نوح قرأها الحسن
٢٩٥ بن محمد بن ابي سعيد عن ابيه بالرفع قوله وجعلناهم للناس آية قرأ جاهد الرامهرمزي آيات بالجمع
قوله ولقد اتوا على القرية قرأ سودة بن ابراهيم القريات بالجمع وقرأ مراد القرية بالتصغير مثقلا قوله
فلم يكونوا يرونها قرأ حمزة عن شعبة بالمثناة مرفوق قوله ام تحسب قرأ ابو حمزة بن حمزة بضم التحتانية
وفتح السين المهملة قوله سباتا قرأ يوسف بن احمد بكسر المهملة اوله وقال معناه الراحة قوله وجهادا
كبيرا قرأ محمد بن الحنفية بالمثلثة قوله مرج البحرين قرأ ابن عرفة مرج بالتشديد للراء قوله هذا
عذب فرات قرأ الحسن بن محمد بن ابي سعيد عن ابيه بكسر الذال المعجمة قوله فجعله نسبا قرأ الحجاج بن
يوسف سببا بمهملة ثم موحدتين قوله اسجد قرأ ابو نوفل بالتاء المثناة مرفوق قوله هو الذي
جعل الليل والنهار خلفة قرأ الحسن بن محمد بن ابي سعيد عن ابيه خلفه بفتح الهاء والضمير يعود
الى الليل قوله على الارض هونا قرأ ابن السميقع بضم الهاء قوله قالوا سلاما قرأ حمزة بن عروة
سلما بكسر السين وسكون اللام قوله بين ذلك قرأ جعفر بن الياس بضم النون وقال هو اسم كان قوله
لا تدعون قرأ جعفر بن محمد بتشديد قوله لا يقتلون قرأ ابن جامع بضم اوله وفتح القاف وتشديد
الباء المكسورة وقرأ عاصم كذلك لكن بالف قبل المثناة قوله اثاما قرأ عبد الله بن صالح العجلي

عن حمزة اثما بكسر اوله وسكون ثانيه بغير الف قبل الميم وروي عن ابن مسعود بصيغة الجمع اثاما قوله
يبدل الله قرأ عبد الحميد عن ابي بكر وابن ابي علية وابان بن مجاهد عن عاصم وابو عمارة والبرجمي عن
الاعشى بسكون الموحدة قوله لا يشهدون الزور قرأ ابو المظفر بالنون بدل الزاي قوله ذكروا بآيات ربهم
قرأ تميم بن اياد بفتح الذال والكاف قوله بآيات ربهم قرأ سليمان بن يزيد بآية بالافراد قوله قرة اعين قرأ
معروف بن حكيم قرة عين بالافراد وكذا ابو صالح من رواية الكلبي عنه لكنه قال قرات اعين قوله
وجعلنا للمتقين اماما قرأ جعفر بن محمد واجعل لنا من المتقين اماما قوله ويجزون قرأ ابي في رواية
يجازون قوله الغرفة قرأ ابو حامد الغرفات قوله بجنة قرأ ابن عمر بجنات بالجمع قوله سلاما
قرأ الحارث سلما في الموضعين قوله مستقرا ومقاما قرأ عمير بن عمران مقاما بفتح الميم قوله فقد
كذبتم قرأ عبد الله بن سعيد بتخفيف الذال ثلاثة سنة وخمسون موضعا ليس فيها من المشهور شيء
فالنصف الى ما ذكرته اولا فيكون جملتها ثلاثمائة وثلاثين موضعا والله سبحانه وتعالى اعلم

وقوع اختلاف در قراءات بنا بر انچه از احادیث بل سنت ثابت میشود این است که حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه وآله در صدر اسلام بجهت تیسیر تلاوت و تسهیل قراءت بر کافه انام خاص و عام که اکثر آنها عامی بودند
و تلاوت کلام مجید بر یک نهج بر آنها متعسر بود [illegible] حضرت
خیر البشر علیه وآله الصلوات [illegible] بالحانی مختلفه کلام الله تعلیم
فرموده [illegible] یک از اصحاب آنحضرت [illegible] تلاوت کلام الله [illegible] درس
و تدریس آن اشتغال داشت و از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در این باب روایات بسیار
بر این معنی دلالت [illegible] از آنجمله ترمذی [illegible] روایت [illegible] انه صلی الله علیه وسلم قال یا جبریل انی
بعثت الی امة امیین منهم العجوز والشیخ الکبیر والغلام والجاریة والرجل الذی لم یقرأ کتابا قط فقال
یا محمد ان القرآن انزل علی سبعة احرف بخاری در صحیح خود در باب انزل القرآن علی سبعة احرف باسناد
خود از ابن شهاب روایت کرده قال حدثنی عروة ان الزبیر ان المسور بن مخرمة وعبد الرحمن بن
عبد القاری اخبراه انهما سمعا عمر بن الخطاب یقول سمعت هشام بن حکیم یقرأ سورة الفرقان فی
حیوة رسول الله صلی الله علیه وسلم فاستمعت لقراءته فاذا هو یقرأ علی حروف کثیرة لم یقرئنیها
رسول الله صلی الله علیه وسلم فکدت اساوره فی الصلوة فتصبرت حتی سلم فلببته بردائه

بردائه فقلت من اقرأك هذه السورة التي سمعتك تقرأ قال اقرأنيها رسول الله صلى الله عليه وسلم فقلت
كذبت فان رسول الله صلى الله عليه وسلم قد اقرأنيها على غير ما قرات فانطلقت به اقوده الى رسول الله
صلى الله عليه وسلم فقلت اني سمعت هذا يقرأ سورة الفرقان على حروف لم تقرأنيها فقال رسول الله
صلى الله عليه وسلم ارسله اقرأ يا هشام فقرأ عليه القراءة التي سمعته يقرأ فقال رسول الله صلى الله
عليه وسلم كذلك انزلت ثم قال اقرأ يا عمر فقرأت القراءة التي اقرأني فقال رسول الله صلى الله عليه
وسلم كذلك انزلت ان هذا القران انزل على سبعة احرف فاقرأوا ما تيسر منه مسلم و ترمذي و ابوداود
و مالک در موطا و نسائی نیز این حدیث را روایت نموده اند ابن اثیر در جامع الاصول از مسلم ترمذی ابو داود و نسائی
روایت کرده ما هذا لفظه ابی بن کعب قال كنت في المسجد فدخل رجل يصلي فقرأ قراءة انكرتها
ثم دخل اخر فقرأ قراءة سوى قراءة صاحبه فلما قضينا الصلوة دخلنا جميعا على رسول الله
صلى الله عليه وسلم فقلت ان هذا قرأ قراءة انكرتها عليه فدخل اخر فقرأ سوى قراءة صاحبه
فامرهما النبي صلى الله عليه وسلم فقرأ فحسن النبي صلى الله عليه وسلم شانهما فسقط في نفسي من
التكذيب ولا اذ كنت في الجاهلية فلما رأى رسول الله صلى الله عليه وسلم ما قد غشيني ضرب في صدري
ففضت عرقا وكانما انظر الى الله عز وجل فرقا فقال لي يا ابي ارسل الي ان اقرأ القران على حرف
فرددت اليه ان هون على امتي فرد الي اقرأ على سبعة احرف فلك بكل ردة رددتكها ٢٩٧
مسألة تسألنيها فقلت اللهم اغفر لامتي اللهم اغفر لامتي فاخرت الثالثة ليوم يرغب الي الناس
كلهم حتى ابراهيم و في رواية اخرى قال ان النبي صلى الله عليه وسلم كان عند اضاءة بني
غفار فاتاه جبريل عليه السلام فقال ان الله يامرك ان تقرأ امتك القران على حرف فقال
اسأل الله معافاته و مغفرته وان امتي لا يطيق ذلك ثم اتاه الثانية فقال ان الله يامرك
ان تقرأ امتك القران على حرفين فقال اسأل الله معافاته و مغفرته وان امتي لا يطيق ذلك
ثم جاءه الثالثة فقال ان الله يامرك ان تقرأ امتك القران على ثلثة احرف فقال اسأل الله
معافاته و مغفرته ان امتي لا يطيق ذلك ثم جاءه الرابعة فقال ان الله يامرك ان تقرأ امتك
القران على سبعة احرف فايما حرف قرأوا عليه فقد اصابوا هذه رواية مسلم و في رواية
ابي داود مثل الرواية الثانية الى قوله في اول مرة لا يطيق ذلك فقال ثم اتاه ثانية فذكر نحو

ـط الثانية ان اقرأه على حرفين فرددت اليه ان هون على امتي فرد الي

حتى بلغ سبعة احرف قال ان الله يامرك ان تقرأ على امتك على سبعة احرف فايما حرف قرأوا
عليه فقد اصابوا وفي اخرى له قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا ابي اني اقرئت القران فقيل لي
على حرف او حرفين فقال الملك الذي معي قل على حرفين فقيل لي على حرفين او ثلث فقال الملك الذي
معي قل على ثلاث قلت على ثلاث حتى سبعة ثم قال ليس منها الا شاف كاف ان قلت سميعا عليما
عزيزا حكيما ما لم تختم اية عذاب برحمة واية رحمة بعذاب واخرج النسائي الرواية الثانية من رواية
مسلم وله في اخرى قال اقرأني رسول الله صلى الله عليه وسلم سورة فبينا انا جالس في المسجد اذ سمعت
رجلا يقرأ بخلاف قراءتي فقلت من علمك هذه السورة فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم فقلت
لا تفارقني حتى تأتي رسول الله صلى الله عليه وسلم فاتيت فقلت يا رسول الله ان هذا خالف
قراءتي في السورة التي علمتني فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اقرأها ابي فقرأتها فقال رسول صلى الله عليه وسلم
احسنت ثم قال للرجل اقرأ فخالف قراءتي فقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم احسنت ثم قال رسول الله
يا ابي انزل على سبعة احرف كلها كاف شاف وفي اخرى له ما حاك في صدري منذ اسلمت الا اني قرأت
اية وقرأها اخر اقرأنيها رسول الله فاتيت النبي فقلت يا رسول الله اقرأتني اية كذا وكذا قال نعم ٢٩٨
فقال الاخر الم تقرأني اية كذا وكذا قال نعم قال ان جبرئيل وميكائيل اتياني فقعد جبرئيل عن يميني
وميكائيل عن يساري فقال جبرئيل اقرأ القران على حرف وقال ميكائيل استزده حتى بلغ سبعة احرف
كل حرف شاف كاف نيز ابن اثير از بخاري ومسلم روايت كرده ابن عباس ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
قال اقرأني جبرئيل على حرف فراجعته فزادني فلم ازل استزيده ويزيدني حتى انتهى الى سبعة احرف قال
ابن شهاب بلغني ان تلك السبعة الاحرف لا يختلف في حلال ولا حرام نيز بخاري تخريج نموده ابن مسعود
انه سمع رجلا يقرأ اية سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم يقرأ على خلاف ذلك قال فاخذت بيده
فانطلقت به الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فذكرت ذلك له فعرفت في وجهه الكراهية
وقال اقرأوا فكلاهما محسن ولا تختلفوا فان من كان قبلكم اختلفوا فهلكوا نيز از بخاري روايت كرده ابن
عباس قال قال عمر ابي اقرأنا وانا لندع من لحن ابي وابي يقول اخذته من في رسول الله صلى الله عليه وسلم
فلا اتركه لشيء وقال الله ما ننسخ من اية او ننسها نيز از بخاري ومسلم روايت كرده عن علقمة قال كنا
بحمص فقرأ ابن مسعود سورة يوسف فقال رجل ما هكذا انزلت فقال عبد الله تقرأ بها على

على رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال احسنت فبينا هو يكلمه اذ وجد منه ريح الخمر فقال اتشرب الخمر
وتكذب بالكتاب فضربه الحد در فتح البارى فرموده وقد وقع عند الطبرى من طريق اسحق بن عبد الله
بن ابى طلحة عن ابيه عن جده قال قرأ رجل فغير عليه عمر فاختصما عند النبى صلى الله عليه وسلم
فقال الرجل الم تقرانى يا رسول الله قال بلى قال فوقع فى صدر عمر شئ عرفه النبى صلى الله عليه وسلم
فى وجهه قال فضرب فى صدره وقال ابعد شيطانا قالها ثلاثا ثم قال يا عمر القرآن كله صواب
ما لم يجعل رحمة عذابا وعذابا رحمة طبرانى از زيد بن ارقم روايت كرده قال جاء رجل الى رسول الله صلى الله
عليه وسلم فقال اقرانى ابن مسعود سورة واقرانيها زيد بن ثابت واقرانيها ابى بن كعب فاختلف
قراءتهم فبقراءة ايهم آخذ فسكت رسول الله صلى الله عليه وسلم وعلى الى جنبه فقال على ليقرأ
كل انسان منكم كما علم فانه حسن جميل نيز ابن حبان وحاكم از ابن مسعود روايت كرده اند اقرأنى رسول الله
صلى الله عليه وسلم سورة من آل حم فرحت الى المسجد فقلت لرجل اقراها فاذا هو يقرا حروفا
ما اقرأها فقال اقرأنيها رسول الله صلى الله عليه وسلم فانطلقنا الى رسول الله صلى الله عليه وسلم
فاخبرناه فتغير وجهه فقال انما اهلك من كان قبلكم الاختلاف ثم اسر الى على شيئا فقال ٢٩٩
على ان رسول الله صلى الله عليه وسلم يامركم ان يقرأ كل رجل منكم كما علم قال فانطلقنا فكل
رجل منا يقرأ حروفا لا يقرأها صاحبه ودر بيان محل اختلاف واقع است كه او از هفت حرف هيئت
ابو حاتم سجستانى پنج وجه ذكر كرده چنانچه در فتح البارى نقل از ونموده ابن قتيبه عمده مذكور را بر انواع اختلاف
قرات حمل فرموده وجوه اختلاف قرات را در هفت منحصر ساخته در فتح البارى در اثناى شرح باب
انزل القرآن على سبعة احرف ميفرمايد قد حمل ابن قتيبة وغيره العدد المذكور على الوجوه التى يقع
بها التغاير فى سبعة اشياء الاول ما تتغير حركته ولا يزول معناه ولا صورته مثل ولا يضار
كاتب ولا شهيد بنصب الراء ورفعها الثانى ما يتغير بتغير الفعل مثل بعد بين اسفارنا وباعد بين
اسفارنا بصيغة الطلب والفعل الماضى الثالث ما يتغير بنقط بعض الحروف المهملة مثل ننشرها
بالراء والزاء الرابع ما يتغير بابدال حرف قريب من مخرج الاخر مثل طلح منضود فى قراءة
على وطلع منضود الخامس ما يتغير بالتقديم والتاخير مثل وجاءت سكرة الموت بالحق
فى قراءة ابى بكر الصديق وطلحة بن مصرف وزين العابدين وجاءت سكرة الحق بالموت السادس

مایتغیر بزیادة ونقصان کما تقدم فی التفسیر عن ابن مسعود وابی الدرداء واللیل اذا یغشی والنهار
اذا تجلی والذکر والانثی هذا فی النقصان واما فی الزیادة کما تقدم فی التفسیر تبت یدا ابی لهب فی
حدیث ابن عباس وانذر عشیرتک الاقربین ورهطک منهم المخلصین السابع ما یتغیر بابدال کلمة
بکلمة ترادفها مثل العهن المنفوش فی قراءة ابن مسعود وسعید بن جبیر کالصوف المنفوش
صاحب فتح الباری فرموده هذا وجه حسن لکن قال ابو الفضل الرازی فی اللوائح بعد ان ذکر قول
ابن قتیبة نموده میفرماید الکلام لا یخرج عن سبعة اوجه فی الاختلاف الاول اختلاف الاسماء من
افراد وتثنیة وجمع وتذکیر وتانیث الثانی اختلاف تصریف الافعال من ماض ومضارع
وامر الثالث وجوه الاعراب الرابع النقص والزیادة الخامس التقدیم والتاخیر السادس
الابدال السابع اختلاف اللغات کالفتح والامالة والترقیق والتفخیم والادغام والاظهار ونحو
ذلک انتهی بالجملة ازین روایات که از کتب معتبره اهل سنت منقول شد بوضوح پیوست که بر طبق این روایات در عهد
عهد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم هر یک از اصحاب بر وجهی که از آنحضرت متلقی بود تلاوت کتاب عزیز مینمودند واکثر
قراءتها باهم اختلاف داشتند بعد از ارتحال آنحضرت تا زمان عثمان عمل اصحاب نیز برین نهج استمرار داشت واقتصار
بیک قراءت نمینمودند تا آنکه اجتهاد جناب خلافت مآب ایشان اقتضای آن کرد که قرآن جمع کرده بر قراءت زید
اقتصار فرمود ونسخ مصاحف را از اصحاب طوعا وکرها گرفته وجوه مختلفه را که در مصاحف اصحاب بود الغا واسقاط
نمود وان مصاحف را که مخالف قراءات آنجناب بود خرق وحرق نمود یعنی پاره کرد وسوخت در صحیح بخاری
روایت کرده حدثنا ابن شهاب ان انس بن مالک حدثه ان حذیفة بن الیمان قدم علی عثمان
وکان یغازی اهل الشام فی فتح ارمینیة واذربیجان مع اهل العراق فافزع حذیفة اختلافهم
فی القراءة فقال حذیفة لعثمان یا امیر المومنین ادرک هذه الامة قبل ان یختلفوا فی الکتاب
اختلاف الیهود والنصاری فارسل عثمان الی حفصة ان ارسلی الینا بالصحف ننسخها فی المصاحف ثم
نردها الیک فارسلت بها حفصة الی عثمان فامر زید بن ثابت وعبد الله بن الزبیر وسعید بن
العاص وعبد الرحمن بن الحرث بن هشام فنسخوها فی المصاحف وقال عثمان للرهط القرشیین
الثلاثة اذا اختلفتم انتم وزید بن ثابت فی شیء من القرآن فاکتبوه بلسان قریش فانما نزل بلسانهم
ففعلوا حتی اذا نسخوا الصحف فی المصاحف رد عثمان الصحف الی حفصة وارسل الی کل افق بمصحف
مما نسخوا وامر بما سواه من القرآن فی کل صحیفة او مصحف ان یحرق در فتح الباری فرموده قوله وامر

وامر بما سواه من القران فى كل صحيفة او مصحف ان يحرق فى رواية الاكثر ان يخرق بالخاء المعجمة وللمروزى
بالمهملة ورواه الاصيلى بالوجهين والمعجمة اثبت فى رواية الاسماعيلى ان يمحا او يحرق وقد وقع
فى رواية شعيب عند ابن ابى داود والطبرانى وغيرهما وامرهم ان يحرقوا كل مصحف يخالف
المصحف الذى ارسل به قال فذلك زمان حرقت المصاحف بالعراق بالنار وفى رواية بكير
بن الاشج فامر بجمع المصاحف فاحرقها ثم بث فى الاجناد التى كتب ومن طريق مصعب بن سعد
قال ادركت الناس متوافرين حين احرق عثمان المصاحف فاعجبهم ذلك او قال لم ينكر منهم
احد وفى رواية ابى قلابة فلما فرغ عثمان من المصحف كتب الى اهل الامصار انى قد صنعت
كذا وكذا ومحوت ما عندى فامحوا [ما عندكم والمحو] اعم من ان يكون بالغسل او التحريق واكثر الروايات
صريحة فى التحريق فهو الذى وقع ويحتمل وقوع كل منهما بحسب ما راى كل من بيده شى من ذلك
وقد جزم عياض بانهم غسلوها بالماء ثم احرقوها مبالغة فى اذهابها وقال ابن عطية
الرواية بالحاء المهملة اصح وهذا الحكم هو الذى وقع فى ذلك الوقت واما الان فالغسل اولى
لما دعت الحاجة الى ازالته وقوله امر بما سواه اى بما سوى المصحف الذى استكتبه والمصاحف ١٥٣
التى نقلت منه وسوى الصحف التى كانت عند حفصة وردها اليها ولهذا استدرك
مروان الامر بعدها واعدمها ايضا خشية ان يقع لاحد منها توهم ان فيها ما يخالف المصحف الذى
استقر عليه الامر لما تقدم يعنى خلاف و نفى و نكره و طبع برخى از اصحاب كرام رضى الله عنهم بود از جمله
عبد الله بن مسعود رضى الله عنه قرات خود را راجح و اقتصار بر قرات زيد را ترجيح بلا مرجح بلكه ترجيح مرجوح
ميدانست و از قبول تلاوت بر طبق قرات ايشان استنكاف مينمود و با خفاى مصاحف وكتمان ان امر ميفرمود
تا موجب انعدام آن نشود و در فتح البارى ميفرمايد والذى اثبته الزهرى ما يتعلق بامره بغسل
المصاحف وكان مراد ابن مسعود بغل المصاحف كتمها واخفاءها لئلا تخرج فتعدم فكان
ابن مسعود راى خلاف ما راى عثمان رضى الله عنه ومن وافقه من الاقتصار على قراءة
واحدة والغاء ما عدا ذلك او كان لا ينكر الاقتصار لما فى عدمه من الاختلاف بل كان
يريد ان يكون قراءته هى التى يعول عليها دون غيرها لما له من المزية فى ذلك مما ليس لغيره
كما يوخذ من ظاهر كلامه فلما فاته ذلك وراى ان الاقتصار على قراءة واحدة ترجيح

من غیر مرجح عنده اختار استمرار القراءت علی ما کانت علیه و بر تو بین اقتصار بر قرارت زید حجتها
اقوات زید بود چنانچه در صحیح بخاری و دیگر کتب معتبره احادیث اہلسنت مرویست از انجمله در فتح الباری
در آخر کتاب التفسیر در اثنای شرح احادیث باب جمع القرآن فرموده قد شق علی ابن مسعود صرفه
عن کتابة المصحف حتی قال ما اخرجه الترمذی فی آخر حدیث ابراهیم عن ابن شهاب من
طریق عبد الرحمن بن مهدی عنه قال ابن شهاب فاخبرنی عبید الله بن عبد الله بن عتبة بن
مسعود ان عبد الله بن مسعود ذکر و لزید بن ثابت نسخ المصاحف و قال یا معشر المسلمین
اعزل عن نسخ کتابة المصحف و یتولاها رجل والله لقد اسلمت و انه لفی صلب رجل کافر یرید
زید بن ثابت و اخرج ابن ابی داود من طریق خمیر بن مالک بالخاء المعجمة مصغرا سمعت ابن
مسعود لقد اخذت من فی رسول الله صلی الله علیه و سلم سبعین سورة و ان زید بن
ثابت لصبی من الصبیان و من طریق ابی وائل عن ابن مسعود بضعا و سبعین سورة و من طریق زر بن
حبیش مثله و زاد ان لزید بن ثابت ذوابتین انجه وجه ترجیح قرارت زید روایت میکنند که قرارت زید
آخر قرارئی است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر جبرئیل عرض کرد معارض است بروایات دیگر که نص اند درین ۳۰۲
که قرات ابن مسعود آخر قرارتها است فسقط ذلک الترجیح ایضا در فتح الباری فرموده وقد روی احمد و ابن ابی داود
والطبری من طریق عبیدة بن عمرو السلمانی ان الذی جمع علیه عثمان الناس یوافق العرضة الاخیرة
و عند الحاکم نحوه من حدیث سمرة و اسناده حسن و قد صححه هو و لفظه عرض القران علی رسول الله صلعم عرضات
و یقولون قراءتنا هذه هی العرضة الاخیرة و من طریق مجاهد عن ابن عباس قال ای القراءتین تعدون
کان اخر القراءة قالوا قراءة زید بن ثابت فقال لا ان رسول الله صلی الله علیه و سلم کان یعرض القران
کل سنة علی جبریل فلما کان فی السنة التی قبض فیها عرضه علیه مرتین و کان کانت قراءة
ابن مسعود اخرهما و هذا یغایر حدیث سمرة و من وافقه و عند مسدد فی مسنده من طریق
ابراهیم النخعی ان ابن عباس سمع رجلا یقول الحرف الاول فقال ما الحرف الاول قال ان عمر بعث ابن
مسعود الی الکوفة معلما فاخذوا بقراءته فغیر عثمان القراءة فهم یدعون قراءة ابن مسعود بالحرف
الاول فقال ابن عباس انه لآخر حرف عرض به النبی صلی الله علیه و سلم علی جبریل و اخرج النسائی
من طریق ابی ظبیان قال قال لی ابن عباس ای القراءتین تقرئه قلت القراءة الاولی قراءة ابن ام

ابن ام عبد یعنی عبد الله بن مسعود قال هل هی القراءة الاخیرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
کان یعرض علی جبرئیل الحدیث فی اخره فحضر ذلک ابن مسعود فعلم ما نسخ من ذلک وما بدل
واسناده صحیح واین مناقشات که ابن مسعود در باب ترجیح قرات خود نموده وا از ارسال مصحف خود ابا وامتناع نموده منجر
بآن شد که از بارگاه خلافت بضرب تعزیر موذب ومعذب گردیده چنانچه اعثم کوفی در تاریخ خود گفته ان عثمان
جعل قراءة عبد الله بن مسعود مهجورا وضربه حین ابی ان یرسل مصحفه الی عثمان لانه علم
انه یحرقه صلی . قوشجی در شرح تجرید فرموده لما اراد عثمان ان یجمع الناس علی مصحف واحد ویرفع
الاختلاف بینهم فی کتاب الله طلب مصحفه منه فابی ذلک مع کان فیه من الزیادة والنقصان
ولم یرض ان یجعل موافقا لما اتفق علیه اجلة الصحابة فادبه عثمان لینقاد انتهی در شرح تمام
وشرح تجرید اصفهانی نیز چنین واقع است هرگاه اطلاع برین روایات حاصل شد پس توهم تخصیص ورود روایات
داله بر وقوع زیادت ونقصان وتغییر وتبدیل کلمه بکلمه وغیر اینها از وجوه اختلاف در کتب امامیه وتخصیص تهم
ورود در روایات ناصبه برضرب عبد الله بن مسعود در کتب فرقه حقه که ناشی از قلت تتبع اوست کتب معتبره اهل سنت
از درجه اعتبار ساقط باشد بلکه ورود در روایات مشعر از وقوع تغییر در ترتیب قرآن نیز مخصوص بکتب امامیه نیست ۳۰۳
در کتب معتبره اهل سنت نیز مثل آن وارد است از انجمله در فتح الباری در اثنای حدیث تحقیق میفرماید فیه دلالة
علی ان تالیف مصحف ابن مسعود علی غیر التالیف العثمانی وکان اوله الفاتحة ثم البقرة ثم النساء ثم
ال عمران ولم یکن علی ترتیب النزول اوله اقرأ ثم المدثر ثم نون والقلم ثم المزمل ثم تبت ثم التکویر ثم
سبح وهکذا الی الاخر المکی ثم المدنی والله اعلم واما ترتیب المصحف علی ما هو الان فقال القاضی ابو بکر
الباقلانی یحتمل ان یکون النبی صلی الله علیه وسلم هو الذی امره بترتیبه هکذا ویحتمل ان یکون من
اجتهاد الصحابة الی اخر ما ذکر من احتجاج الجانبین ثم قال ونقل صاحب الاقناع ان البسملة لبراءة
ثابتة فی مصحف ابن مسعود نیز گفته وقد اخرجه احمد من روایة محمد بن سلمة عن عاصم بلفظ ان ابن
مسعود کان لا یکتب المعوذتین فی مصحفه نیز گفته وقد اخرجه عبد الله بن احمد فی زیادات المسند
والطبرانی وابن مردویه من طریق الاعمش عن ابی اسحق عن عبد الرحمن بن یزید النخعی قال کان عبد الله
بن مسعود لا یکتب المعوذتین فی مصاحفه ویقول انهما لیستا من کتاب الله در موضع دیگر فرموده
وکان ابن مسعود لما حضره مصحف عثمان الی الکوفة لم یوافق علی الرجوع عن قراءته ولا علی

اعلام مصحفه كما سياتى بيانه فى الباب الذى يلى هذا فكان تاليف مصحفه مغاثر التاليف مصحف
عثمان وقال فى موضع اخر وقد تقدم عن على انه جمع القران على ترتيب النزول عقب موت النبى
صلى الله عليه وسلم وفى شيخ جلال الدين سيوطى در اتقان فرموده واما ترتيب السور فهل هو توقيفى ايضا او باجتهاد
من الصحابة فيه خلاف فجمهور العلماء على الثانى منهم مالك والقاضى ابو بكر فى احد قوليه ومما استدل
به لذلك اختلاف مصاحف السلف فى ترتيب السور فمنهم من رتبها على النزول وهو مصحف
على كان اوله اقرأ ثم المدثر ثم نون ثم المزمل ثم تبت ثم الكوثر ثم التكوير وهكذا الى اخر المكى
والمدنى وكان اول مصحف ابن مسعود البقرة ثم النساء ثم ال عمران على اختلاف شديد وكذا مصحف ابى
وغيره ايضا فى الاتقان للشيخ السيوطى قال ابن اشتة فى كتاب المصاحف انبانا محمد بن يعقوب ثنا ابو داود
انبانا ابو جعفر الكوفى قال هذا تاليف مصحف ابى الحمد ثم البقرة ثم النساء ثم ال عمران ثم الانعام ثم
الاعراف ثم المائدة ثم يونس ثم الانفال ثم براءة ثم هود ثم مريم ثم الشعراء ثم الحج ثم يوسف ثم الكهف ثم
النحل ثم الاحزاب ثم بنى اسرائيل ثم الزمر اولها حم ثم طه ثم الانبياء ثم النور ثم المومنين ثم سبا
ثم العنكبوت ثم المومن ثم الرعد ثم القصص ثم النمل ثم الصافات ثم ص ثم يس ثم الحجر ثم حمعسق
ثم الروم ثم الحديد ثم الفتح ثم القتال ثم الظهار ثم تبارك الملك ثم السجدة ثم انا ارسلنا نوحا ثم
الاحقاف ثم الرحمن ثم الواقعة ثم الجن ثم النجم ثم سال سائل ثم المزمل ثم المدثر ثم اقتربت ثم
حم الدخان ثم لقمان ثم حم الجاثية ثم الطور ثم الذاريات ثم نون ثم الحاقة ثم الحشر ثم
الممتحنة ثم المرسلات ثم عم يتساءلون ثم لا اقسم بيوم القيامة ثم اذا الشمس كورت ثم يا ايها
النبى اذا طلقتم النساء ثم النازعات ثم التغابن ثم عبس ثم المطففين ثم اذا السماء انشقت ثم
والتين والزيتون ثم اقرأ باسم ربك ثم الحجرات ثم المنافقون ثم الجمعة ثم لم تحرم ثم الفجر ثم
لا اقسم بهذا البلد ثم والليل ثم اذا السماء انفطرت ثم والشمس وضحيها ثم والسماء والطارق
ثم سبح اسم ثم الغاشية ثم الصف ثم سورة اهل الكتاب وهى لم يكن ثم والضحى ثم الم نشرح ثم
القارعة ثم التكاثر ثم والعصر ثم سورة الخلع ثم سورة الحفد ثم ويل لكل همزة ثم اذا زلزلت ثم
العاديات ثم الفيل ثم لايلاف ثم ارايت ثم انا اعطيناك الكوثر ثم القدر ثم الكافرون ثم
اذا جاء نصر الله ثم تبت ثم الصمد ثم الفلق ثم الناس وايضا فى الاتقان قال ابن اشتة ايضا واخبرنا

واخبرنا ابو الحسن بن نافع ان ابا جعفر محمد بن عمرو بن موسى حدثهم ثنا محمد بن اسمعيل ابن ثنا
علي بن محمد بن الطابى ثنا نا جرير بن عبد الحميد ان تاليف مصحف عبد الله بن مسعود الطوال البقرة
والنساء وال عمران والاعراف والانعام والمائدة ويونس والمئين براءة والنحل وهود
ويوسف والكهف وبني اسرائيل والانبياء وطه والمؤمنون والشعراء والصافات والمثاني الاحزاب
والحج والقصص وطس النمل والنور والانفال ومريم والعنكبوت والروم ويس والفرقان
والحجر والرعد وسبا والملائكة وابراهيم وص والذين كفروا ولقمان والزمر والحواميم حم المؤمن
والسجدة وحم عسق والاحقاف والجاثية والدخان والممتحنات وانا فتحنا لك والحشر وتنزيل السجدة
والطلاق ونون والقلم والحجرات وتبارك والتغابن واذا جاءك المنافقون والجمعة والصف
قل اوحي وانا ارسلنا والمجادلة والممتحنة ويا ايها النبي لم تحرم والمفصل الرحمن والنجم والطور
والذاريات واقتربت الساعة والواقعة والنازعات وسال سائل والمدثر والمزمل والمطففين
وعبس وهل اتى والمرسلات والقيامة وعم يتساءلون واذا الشمس كورت واذا السماء انفطرت
والغاشية وسبح والليل والفجر والبروج واذا السماء انشقت واقرأ باسم ربك ولا اقسم بهذا البلد والضحى ۵۰سم
الطارق والعاديات وارأيت والقارعة ولم يكن والشمس وضحاها والتين وويل لكل همزة والم تر
ولايلاف قريش والهاكم وانا انزلناه واذا زلزلت والعصر واذا جاء نصر الله والكوثر وقل
يا ايها الكافرون وتبت وقل هو الله احد والم نشرح وليس فيه الحمد ولا المعوذتين انتهى
كلام مرا يافت شد كه در عدد سور هم نيز در مصاحف لكن اختلاف است شيخ جلال الدين سيوطي الاتقان
اجمالي نموده بعد ذكر اين كلام فيض در اختلاف نموده ميفرمايد اما سورة فمائة واربع عشرة سورة باجماع
من يعتد به وقيل ثلاث عشرة بجعل الانفال وبراءة سورة واحدة واخرج ابو الشيخ عن ابي
روق قال الانفال وبراءة سورة واخرج ابن اشته عن ابن لهيعة قال يقولون ان براءة من
يسألونك وانما لم يكتب في براءة بسم الله الرحمن الرحيم لانها من يسألونك وعن مالك
ان اولها لما سقط سقط معه البسملة فقد ثبت انها كانت تعدل البقرة بطولها وفي مصحف
ابن مسعود مائة واثنتا عشرة سورة لانه لم يكتب المعوذتين وفي مصحف ابي ست عشرة لانه كتب
في اخره سورتي الحفد والخلع اخرج ابو عبيد عن ابن سيرين قال كتب ابي بن كعب في مصحفه

فاتحة الكتاب والمعوذتين واللهم انا نستعينك واللهم اياك نعبد وتركهن ابن مسعود وكتب عثمان
منهن فاتحة الكتاب والمعوذتين واخرج البيهقي من طريق سفيان الثوري عن ابن جريج عن عطا
عن عبيد بن عمير ان عمر بن الخطاب قنت بعد الركوع فقال بسم الله الرحمن الرحيم اللهم انا نستعينك
ونستغفرك ونثني عليك ولا نكفرك ونخلع ونترك من يفجرك بسم الله الرحمن الرحيم اللهم اياك نعبد
ولك نصلي ونسجد واليك نسعى ونحفد نرجو رحمتك ونخشى عذابك ان عذابك بالكفار ملحق قال
ابن جريج حكمة البسملة انهما سورتان في مصحف بعض الصحابة واخرج محمد بن نصر المروزي في
كتاب الصلوة عن ابي بن كعب انه كان يقنت بالسورتين فذكرهما وانه كان يكتبهما في مصحفه قال
ابن الضريس انبانا احمد بن جميل المروزي عن عبد الله بن مبارك انبانا الاجلح عن عبد الله
بن عبد الرحمن عن ابيه قال في مصحف ابن عباس قراءة ابي وابي موسى بسم الله الرحمن الرحيم اللهم
انا نستعينك ونستغفرك ونثني عليك الخير كله ولا نكفرك ونخلع ونترك من يفجرك وفيه اللهم
اياك نعبد ولك نصلي ونسجد واليك نسعى ونحفد ونخشى عذابك ونرجو رحمتك ان عذابك
بالكفار ملحق واخرج الطبراني بسند صحيح عن ابي اسحق قال امنا امية بن عبد الله بن خالد ٣٠٣
بن اسيد بخراسان فقرأ بهاتين السورتين انا نستعينك ونستغفرك واخرج البيهقي وابو داود في المراسيل
عن خالد بن ابي عمران ان جبرئيل نزل بذلك على النبي صلى الله عليه وسلم وهو في الصلوة مع قوله
ليس لك من الامر شيء الاية لما قنت يدعو على مضر انتهى مختصرا بعد ازان گفته تنبيه كذا نقل جماعة
عن مصحف ابي انه ست عشرة سورة والصواب انه خمس عشرة فان سورة الفيل وسورة
لايلاف قريش فيه سورة واحدة ونقل ذلك السخاوي في جمال القراء عن جعفر الصادق
وابي نهيك ايضا وفي كامل الهذلي عن بعضهم انه قال الضحى والم نشرح سورة واحدة نقله
الامام الرازي في تفسيره عن طاوس وعمر بن عبد العزيز وغيرهما من المفسرين شم الخ قول او بعفت نسخ الخ
نيز خلاف مشهور است ومشهور بخ نسخه است ودر فتح الباري فرموده واختلف في عدة المصاحف التي
ارسلها عثمان الى الافاق فالمشهور انها خمسة واخرج ابن ابي داود في كتاب المصاحف من طريق
حمزة الزيات قال ارسل عثمان اربعة مصاحف وبعث منها الى الكوفة مصحف فوقع عند
رجل من مراد فبقي حتى كتبت مصحفه عنه انتهى شيخ جلال الدين سيوطي در اتقان گفته فائدة

فائدة اختلف في عدة المصاحف التي ارسل بها عثمان الى الآفاق فالمشهور انها خمسة واخرج
ابن ابي داود من طريق حمزة الزيات قال ارسل عثمان اربعة مصاحف انتهى آنچه ذكر كرده است
قول ابو حاتم سجستانى است وغير مشهور چنانچه محققين تصريح بآن فرموده اند بالجمله آنكه ناقلان و جماعه كه كلام
در آنها است و ازانها بعضى از افعال غير مرضيه و عدم مراعات حقوق اهلبيت نبوى و غصب حق حضرت زهرا و بنات
آن بضعه رسول خدا عليها السلام و تحريف معنوى قرآن و غيرآن و عدوان بوقوع آمده منحصر نيست بلكه ناقلان
قرآن و اخبار و آثار حضرت سيد ... جان بهاى آنها نيز جمعى كثير و جمى غفير بوده اند كه از آنها اين قسم امور
صادر نيافته اماميه جميع صحابه را تعريض و تجريح نميدانند بلكه بسيارى از صحابه عظام را جليل القدر و ممدوح
بلكه از اولياى كرام ميدانند و تحيت رحمت و رضوان بآنها نثار مى نمايند و صحيفه كامله كه فرقه حقه آنرا زبور آل محمد
گويند و حقا كه از حضرت سيد الساجدين عليه السلام منقول است شاهد عدل اين دعوى است در مقام ...
اكتفا نموده ميشود در نهج البلاغه از حضرت امير المؤمنين عليه السلام مرويست كه در خطبه فرموده اين القوم
الذين دعوا الى الاسلام فقبلوه وقرؤا القرآن فاحكموه وهيجوا الى الجهاد فولهوا اللقاح اولادها
وسلبوا السيوف اغمادها واخذوا باطراف الارض زحفا زحفا وصفا صفا بعض هلك وبعض
نجا لا يبشرون بالاحياء ولا يعزون عن الموتى مره العيون من البكاء خمص البطون من الصيام ذبل الشفاه ٣٠٧
من الدعاء صفر الالوان من السهر على وجوههم غبرة الخاشعين اولئك اخواني الذاهبون فحق لنا
ان نظمأ اليهم ونعض الايدى على فراقهم شيخ صدوق محمد بن بابويه قمى در كتاب خصال باسناد خود
از حضرت ابو عبد الله عليه السلام روايت كرده قال كان اصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
اثنى عشر الفا ثمانية آلاف من المدينة والفين من غير المدينة والفين من الطلقاء لم ير فيهم
قدرى ولا مرجى ولا حرورى ولا معتزلى ولا صاحب راى كانوا يبكون الليل والنهار ويقولون
اقبض ارواحنا قبل ان ناكل خبز الخمير آخوند ملا محمد باقر در حيات القلوب فرموده كه ابن بابويه بسند
حسن از حضرت صادق عليه السلام روايت كرده است كه اصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم دوازده
هزار نفر بودند هشت هزار نفر از مدينه و دو هزار نفر از اهل مكه و دو هزار نفر از آزاد كرده ها و در ميان ايشان
قدرى نبودند كه بجبر قائل باشند و مرجى نبودند كه گويند ايمان همه كس يك قسم است و حرورى نبودند كه امير المؤمنين
صلوات الله وسلامه عليه را ناسزا گويند و معتزلى نبودند كه گويند خدا را در عمل بنده مدخلى نيست

ودر دین خدا به رای خود سخن نگفتند و در شب و روز گریه میکردند و میگفتند خدایا روح های ما را قبض کن پیش از آنکه

نان میه بخوریم فاضل شستری در مجالس المؤمنین صد کس از مشاهیر و رؤسای صحابه را که نزد امامیه از جمله

اصحاب ممدوحین اند ذکر کرده و بطریق اجمال اسامی آنها مذکور میشود و از آنجمله ابوطالب حمزه بن عبد المطلب جعفر بن

ابیطالب عباس بن عبد المطلب عبد الله بن عباس عبید الله بن عباس قثم بن عباس فضل بن عباس

تمام بن عباس عبد الله بن جعفر طیار محمد بن جعفر طیار عون بن جعفر طیار عقیل بن ابیطالب عباس بن عتبه

بن ابی لهب هاشمی عباس بن ربیعه بن حارث بن عبد المطلب نوفل بن حارث بن عبد المطلب مغیره

بن نوفل بن حارث عبد الله بن ربیعه بن حارث عبد الله بن ابی سفیان بن حارث عبد الله بن زبیر

بن عبد المطلب جعفر بن ابی سفیان بن حارث هاشمی مسلم بن عقیل ابوسفیان بن حارث بن عبد المطلب

شعیب بن حارث بن عبد المطلب عبد المطلب بن ربیعه بن حارث عمر بن ابی سلمه بن عبد الاسد مقداد

بن الاسود سلمان فارسی عمار بن یاسر عبسی ابوذر جندب بن جناده غفاری یزید بن حصین الاسلمی

خالد بن سعید بن عاص بن امیه بن عبد شمس عثمان بن حنیف انصاری ابو الهیثم مالک بن تیهان انصاری

سهل بن حنیف انصاری حکیم بن جبله عبدی حذیفه بن یمان انصاری خزیمه بن ثابت انصاری ابو ایوب ۳۰۸

بن زید انصاری ابی بن کعب انصاری سعد بن عباده انصاری قیس بن سعد بن عباده انصاری سعید

بن عباده قیس بن سعد انصاری حجر بن عدی الکندی عدی بن حاتم طائی اسامة بن زید

بن شراحیل کلبی ابراهیم ابا اسلم ابو رافع براء بن مالک بن نضر انصاری براء بن عازب انصاری حارث

خزرجی براء بن معرور بن صخر انصاری سلمی خزرجی بشر بن براء بن معرور انصاری عقبه بن عمرو انصاری

حارثه بن سراقه انصاری حارثه بن نعمان بن نفیع انصاری حارثه بن نعمان بن امیه انصاری حارث بن هشام

بن مغیره قرشی مخزومی حارث بن خزیمه انصاری خزیمه ازدی انصاری عبد الله بن بدیل بن ورقا خزاعی

عبد الرحمن بن حسل جمحی اسعد بن زراره ابو امامه خزرجی انصاری ابو الهیثم کعب بن عمرو بن قتاده عمرو بن

حمق خزاعی اسید بن حضیر بن سماک انصاری اشهلی اوس بن ثابت بن المنذر الانصاری ابی بن ثابت الانصاری

ابی بن عماره الانصاری ابی بن قیس ارقم بن ابی ارقم المخزومی ثابت بن زید ثابت بن قیس بن شماس الخزرجی

الانصاری ثابت بن ضحاک الخزرجی الانصاری حریث بن زید الانصاری زید بن ثابت زید بن ارقم

الخزرجی الانصاری عباده بن الصامت الانصاری خباب بن الارت عبد الله بن خباب بن الارت

بن الارت عبد الغفار ... قیس بن فهد الانصاری محمد بن عمرو بن حزم الانصاری عثمان بن حنیف بن عباده
الانصاری سعد بن معاذ الانصاری تمیم مولی خراش بن الصمه ابو ساسان و ابو عمره الانصاری مالک بن
نویره الحنفی ابو برزه بلال بن رباح حارثه بن قیس ... هشام عمرو بن ام مکتوم القرشی العامری هاشم بن عتبه
بن ابی وقاص الزهری ابو سعید الخدری ابو الطفیل عامر بن واثله اللیثی جابر بن عبد الله بن حرام ...
رضوان الله تعالی علیهم اجمعین بعد از آن میگوید مخفی نماند که اکثر این جماعت از بنی هاشم و فرزندان و خویشان
و موالی بوده اند که ایشان نیز صحابی بوده اند و تابعیت عقاید ایشان که اختیار نموده اند و اکتفا باین عدد جهت اکتفا
باصل روایت مقصود است چنانکه مذکور شد و الا متقدمین اصحاب مانند شیخ اعظم محمد بن علی ابن الحسین بن
بابویه القمی رحمة الله علیه کتابها در ذکر رجال اخبار از صحابه سید مختار نوشته اند اگرچه احوال اکثر آنها
از کتب سیر و تواریخ ... مخالفان چیزی و الله اعلم بحقیقة الحال و الیه المرجع و المآل کما
بالجمله ناقلان قرآن مجید سوای اصحاب ... جماعه کثیره اند که از ... تواتر ... ایشان ...
شبهه و حیفی به وقوع نیامده و از جمله ظلم و فسق و تحریف ... قرآن ... در حق اهل بیت ...
علیهم السلام از بعضی صحابه وقوع ... از بعضی دیگر وقوع ... جمیع صحابه ... جمیع ناقلان ۳۰۹
قرآن لازم می آید تا مشابهت با ناقلان توریت و انجیل متحقق شود و بعلت ... تطرق خلل در ...
قرآن کریم گردد ششم آنکه آنچه در بعضی روایات واقع شده که بعد از ارتحال حضرت رسالت صلی الله علیه وآله
و سلم بعالم عقبی صحابه مرتد شدند مگر معدودی چند مراد از آن ارتداد دینی مطلقا نیست تا موجب عدم
قبول اخبار و روایات کل صحابه باشد بلکه مراد اعم است از ارتداد دینی و ارتداد خلقی یعنی بعد از
حضرت رسالت مآب صلی الله علیه وآله وسلم بعضی از صحابه از دین برگشته و انکار بعضی ضروریات اسلام
نمودند مانند اهل رده و نظایر آنها و بعضی از اخلاق و ملکات حمیده و خصال و صفات پسندیده و افعال
حسنه و اعمال صالحه و مودت اهل البیت نبوت که بفحوای قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی
القربی اجر رسالت است دیگر گردیدند و اطوار خود که در عهد کرامت مهد آنحضرت بدان مجبول و مفطور
بودند برگشتند انواع فتنه و فساد و نفاق و عناد و ظلم و عدوان و بغی و طغیان صادر شد و بعضی از آنها
امور ... ترک نصرت و اعانت ذریت حضرت سید المرسلین ... و مداهنه نمودند و نیکوئی و احسان
که در حق کافه رعیت ... مرعی ... ترک نموده و غصب حقوق ... حضرت

To: www.al-mostafa.com

التحیة والثنا و رنجانیدن خاطر عاطر ان نجمه حضرت خیر الورا صلی الله علیه واله از ینها وقوع یافته چنانکه کتب سیر و تواریخ بآن مشحون است و در اکثر مطاعن این کتاب از روی کتب معتبره بمعرض بیان آمده علامه تفتازانی در شرح مقاصد میفرماید ما وقع بین الصحابة من المحاربات والمشاجرات علی الوجه المسطور فی التواریخ والمذکور علی السنة الثقات تدل بظاهرها علی ان بعضهم قد حاد عن الحق وبلغ حد الظلم والفسق والباعث علیه الحقد والعناد والحسد واللداد وطلب الملک والریاسات والمیل الی اللذات والشهوات انتهی یعنی انچه واقع شده است در میان صحابه از محاربات و مشاجرات بر وجهی که در تواریخ مسطور و بر السنه ثقات مذکور است بظاهر خود دلالت میکند بر انکه بعضی از اینها از طریق حق انحراف ورزیده بسر حد ظلم و فسق رسیده بودند و باعث بر ان کینه و عناد و حسد ولداد و طلب ملک و ریاسات و میل بلذات و شهوات بود چه هر صحابی معصوم نیست و هر که ملاقات با پیغمبر خدا صلی الله علیه واله نمود بخیر موسوم نه قال المولوی الجامی
بیت هر کرا روی به بهبود نداشت + دیدن روی نبی سود نداشت + حاصل که ارتداد و از دین که باعث عدم قبول اخبار و روایات باشد از جمیع صحابه متحقق نشده و وقوع آن از بعض مستلزم قدح در بعض دیگر نیست با آنکه این روایت حکایت از اول امر است که بعد انحضرت صلی الله علیه واله وسلم در اوائل این حالت طاری شد نه انکه جمیع اینها بر همین حالت مستقر ماندند چه بعد وقوع این حالت جمعی کثیر از صحابه رجوع بحق نمودند چنانچه علمای رجال امامیه تصریح بان فرموده که بسیاری از صحابه را که در اول وهله بسبب طریان بعضی شبهات و تسویلات فی الجمله وهنی در خلوص عقیدت و صفای طویت راه یافته بود بعد اندک مدت بدرقه عنایت ایزدی رجوع بحق نموده مهتدی گردیدند و بر آئین حق و سداد و طریق استقامت و رشاد ثابت قدم و راسخ دم گشتند و اسامی برخی از اینها در کتب رجال امامیه مسطور است فاضل استرابادی در کتب خود در ترجمه جابر بن عبد الله انصاری گفته عن الفضل بن شاذان انه من السابقین الذین رجعوا الی امیر المومنین علیه السلام و روایات تدل علی علو رتبته وحسن عقیدته وانقطاعه الی اهل البیت علیهم السلام و در ترجمه حصین بن منذر یکی ز ابو ساسان تعریج نموده ثم اناب الناس بعده کان اول من اناب ابو ساسان وابو عمرة و شتیرة و عمار و در ترجمه خالد بن زید ابو ایوب انصاری از فضل بن شاذان نقل کرده انه من السابقین الذین رجعوا الی امیر المومنین علیه السلام و در ترجمه خزیمه بن ثابت ذو الشهادتین گفته قال الفضل بن شاذان انه من السابقین الذین رجعوا الی امیر المومنین زید بن صوحان و سهل بن حنیف انصاری و شتیره و عمار بن یاسر و صعصعه

صعصعه بن صوحان و اصحاب و عباده بن صامت و عدی بن حاتم طائی و عمران بن حصین و قیس بن سعد بن عباده
انصاری و ابو سعید خدری و زید بن ارقم و چند کس دیگر را از جمله سابقین نوشته و آنها که بعد این اعاظم رجوع
بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام نمودند و آنها که در جنگ جمل و صفین و نهروان در ظل رایت ظفر آیت آنحضرت
علیه السلام حاضر بودند از حیطه بیان خارج اند با آنکه در روایت وقوع ارتداد صحابه بعد از ارتحال حضرت
سرور انام علیه و آله الصلوة والسلام امامیه متفرد نیستند در کتب احادیث اهل سنت و صحاح سته ایشان بلکه
در صحیح بخاری و صحیح مسلم که آنها را اصح الکتب بعد کلام الله میدانند روایات بسیار وارد است که نص است
در وقوع ارتداد از صحابه بعد انتقال آنحضرت علیه السلام بعالم عقبی و درین مقام بر چند حدیث اکتفا نموده
میشود از انجمله بخاری در صحیح خود روایت کرده ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال یرد علی یوم القیمة
رهط من اصحابی فیحلئون علی الحوض فاقول یا رب اصحابی فیقول انک لا علم لک بما احدثوا بعدک
انهم ارتدوا علی ادبارهم القهقری نیز بخاری روایت کرده عن النبی صلی الله علیه وسلم قال بینا انا
قائم اذا زمرة حتی عرفتهم خرج من بینی و بینهم فقال هلم فقلت این قال الی النار والله قلت
۱۱۳ ماشانهم قال انهم ارتدوا بعدک علی ادبارهم القهقری ثم اذا زمرة حتی اذا عرفتهم خرج رجل
من بینی و بینهم قلت این قال الی النار والله قلت ماشانهم قال ارتدوا بعدک علی ادبارهم
القهقری فلا اراه یخلص منهم الا مثل همل النعم نیز بخاری در صحیح روایت کرده عن النبی صلی الله علیه
وسلم انا فرطکم علی الحوض ولیرفعن معی رجال منکم ثم لیختلجن دونی فاقول یا رب اصحابی
فیقال انک لا تدری ما احدثوا بعدک نیز بخاری در صحیح خود روایت کرده عن النبی صلی الله علیه
وسلم قال لیردن علی ناس من اصحابی الحوض حتی اذا عرفتهم اختلجوا دونی فاقول اصحابی فیقول
لا تدری ما احدثوا بعدک نیز بخاری در صحیح خود روایت کرده عن النبی صلی الله علیه وسلم قال انا
فرطکم علی الحوض من مر علی شرب ومن شرب لم یظمأ ابدا لیردن علی اقوام اعرفهم ویعرفونی ثم
یحال بینی وبینهم قال ابو حازم فسمعنی النعمان بن ابی عیاش فقال هکذا سمعت من سهل فقلت نعم
فقال اشهد علی ابی سعید الخدری لسمعته وهو یزید فیها فاقول انهم منی فیقال انک لا تدری
ما احدثوا بعدک فاقول سحقا سحقا لمن غیر بعدی قال ابن عباس سحقا بعدا فیقال سحیق
بعید سحقه ابعده مسلم در صحیح خود روایت کرده عن ابن عباس قال قام فینا رسول الله

صلى الله عليه وسلم خطيبا بموعظة فقال يا ايها الناس انكم تحشرون الى الله حفاة عراة كما بدانا
اول خلق نعيده وعدا علينا انا كنا فاعلين الا وان اول الخلائق يكسى يوم القيامة ابراهيم الا وانه
يجاء برجال من امتي فيوخذ بهم ذات الشمال فاقول يا رب اصحابي فيقال انك لا تدري ما احدثوا
فاقول كما قال العبد الصالح كنت شهيدا ما دمت فيهم فلما توفيتني كنت انت الرقيب عليهم انى قوله
وان تغفر لهم فانك انت العزيز الحكيم قال فيقال لي انهم لن يزالوا مرتدين على اعقابهم منذ فارقتهم
وفي حديث وكيع ومعاذ فيقال انك لا تدري ما احدثوا بعدك نيز مسلم از عائشه روايت كرده كه ميفرمود
سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول وهو بين ظهراني اصحابه انى على الحوض انتظر من يرد
منكم فوالله ليقتطعن دوني رجال فلاقولن اي رب مني ومن امتي فيقال انك لا تدري ما عملوا
بعدك ما زالوا يرجعون على اعقابهم نيز مسلم در صحيح خود روايت كرده قال رسول الله صلى الله عليه
وسلم يرد على امتي الحوض وانا اذود الناس عنه كما يذود الرجل ابل الرجال عن ابله قالوا يا نبي الله
اتعرفنا قال نعم لكم سيماء ليست لاحد غيركم تردون على غرا محجلين من اثار الوضوء وليصدن
عن طائفة منكم فلا يصلون فاقول يا رب هؤلاء من اصحابي فيجيئ ملك فيقول وهل تدري ٣١٣
ما احدثوا بعدك نيز مسلم از انس بن مالك روايت كرده عن النبي صلى الله عليه وسلم قال ليردن على
الحوض رجال ممن صاحبني حتى اذا رايتهم ورفعوا الى اختلجوا دوني فلاقولن اي رب اصحابي اصحابي فيقال
انك لا تدري ما احدثوا بعدك نيز مسلم وبخاري روايت كرده اند قال النبي صلى الله عليه وسلم اني على الحوض
حتى انظر من يرد على منكم وسيوخذ ناس من دوني فاقول يا رب مني ومن امتي فيقال هل شعرت ما عملوا بعدك
والله ما برحوا يرجعون على اعقابهم فكان ابن ابي مليكة يقول اللهم انا نعوذ بك ان نرجع على اعقابنا
او نفتن على ديننا وقال ابو عبد الله على اعقابكم تنكصون يرجعون على العقب مالك در موطا
روايت كرده قال من النبي صلى الله عليه وسلم لشهداء احد فقال هؤلاء اشهد عليهم فقال ابو بكر
السنا باخوانهم يا رسول الله صلى الله عليه وسلم اسلمنا كما اسلموا وجاهدنا كما جاهدوا فقال
صلى الله عليه وسلم بلى ولكن لا ادري ما تحدثون بعدي فبكى ابو بكر ثم بكى ثم قال ءانا لكائنون
بعدك يعني گذشت پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم بر شهداي احد پس فرمود اينها آن گروه اند كه گواهي ميدهم
براينها يعني به ثبات دين و قوت ايمان پس گفت ابو بكر آيا ما برادران اينها نيستيم اي پيغمبر خدا صلى الله عليه

علیک وسلم اسلام آوردیم چنانچه انها اسلام آوردند و جهاد کردیم چنانچه انها جهاد کردند پس فرمود آنحضرت
صلی الله علیه وسلم بلی ولیکن من در نمی یابم که بعد من چها خواهید کرد پس گریست ابو بکر و گریست و گفت
ایا بدرستیکه ما بعد تو باقی خواهیم بود احادیث باین مضمون بطرق متعدده متکاثره در کتب صحاح اهلسنت
مرویست و این اخبار و احادیث دلالت میکند که بسیاری از اصحاب بعد از انحضرت علیه و آله الصلوة والسلام
مرتد خواهند شد اکثر علمای اهلسنت بطریق رجم بغیب می در ظلام حمل بر مانعین زکوة میکنند یعنی اصحابی که بعد انحضرت
علیه وآله الصلوة والسلام عاملان خلیفه اول را زکوة ندادند و این تخصیص که دعوی بغیر دلیل است مسموع نیست
لاجرم بعضی از علمای اهلسنت این تخصیص را مقبول نداشته بنوع دیگر تخصیص فرموده بلکه در حقیقت تعمیم نموده اند بناو
در شرح جامع صغیر میفرماید قیل هم اهل الردة بدلیل روایة سحقا سحقا وقیل اهل الکبائر والبدع والظلمة
المسرفون فی الجور وطمس الحق وقیل المنافقون وقال القاضی هم صنفان المرتدون عن الاستقامة
والعمل الصالح والمرتدون عن الدین انتهی محصل معنی انکه اهلسنت را در تعیین این صحابه اختلاف است بعضی
میگویند مراد ازان اهل رده است وبعضی گویند صاحبان کبائر و بدعت و ظلمه اند که در ظلم و جور و اطفای
نور حق اسراف نموده اند وبعضی حمل بر منافقین نموده اند قاضی عیاض گفته مرتدین دو صنف اند یکی ۳۱۳
جماعه که از استقامت بر دین و از عمل صالح ارتداد نموده باشند دوم انهائی که از دین برگشتند و مرتد شدند باعتقاد
لفظ ارتداد که اخبار از وقوع آن از صحابه واقع شده در کلام نبوی صلی الله علیه وآله وسلم همچنین در کلام ایزد تعالی
مطلق واقع شده چنانچه قاضی عیاض فرموده که مراد از ارتداد اعم است از ارتداد دینی و ارتداد از استقامت
عمل صالح و بعضی روایات که بطرق امامیه درین باب واقع شده و در حقیقت روایات مذکوره متعضد باحادیث
نبوی است صلی الله علیه وآله نیز ارتداد را تعمیم نموده میگویند که مراد از ارتداد در امثال این مواقع اعم است
از ارتداد از دین و از ارتداد از استقامت بر دین و اعمال صالحه و ظاهر است که قسم دوم از ارتداد موجب
رد اخبار و روایات شخصی که متصف باین قسم ارتداد باشد می شود و منشاء این همه تعویلات و تسویلات
نفهمیدن معنی کلام است نهم انکه قول او همچنانکه احکام آنها منسوخ شد بقرآن مجید همچنین از قرآن هم بعضا
نسخ شد و ناسخ را غیر از ایه کس نمیداند الخ از عجائب اقاویل است و دال بر عدم توغل او در علم اصول
فقه زیرا که در علم اصول مقرر شده جمیع علمای اهل اسلام سوای قاضی ابو بکر باقلانی اتفاق دارند برانکه
بعضی آیات کلام الله منسوخ شده و نسخ را چند قسم منقسم ساخته اند نسخ حکم و نسخ تلاوت و نسخ حکم و تلاوت

هردو بهر قسم نسخ در کلام اسد واقع شده بلکه بعضی آیات از قسم بین اند که ناسخ و منسوخ هردو منسوخ التلاوت شده
بلکه بعضی آیات کتاب بسنت نبوی علیه وآله الصلوة والسلام منسوخ شده مسلم فرموده و یجوز نسخ الکتاب بالسنة
خلافا للشافعی لنا انه ممکن لذاته ولیس ممتنعا بالغیر لان الاصل عدمه واستدل بان لا وصیة
للوارث نسخ الوصیة للوالدین والاقربین و بدیهی است که ناسخ و منسوخ بغیر علمای راسخین کس نمیدانند و ادعای بعضی
مستلزم بطلان قرآن نیست بلکه مستلزم احتیاج بشخصی است که عالم بعلوم قرآن باشد و امامیه هم همین میگویند
که علم جمیع ناسخ و منسوخ قرآن و ظهر و بطن آن بغیر علمای راسخین کس نمیدانند نهایتش آنکه علم قرآن را مختص به بعضی
علما که علمای اهل البیت و ائمه معصومین علیهم الصلوة والسلام و وارثان علم حضرت سرور انس و جان و شفیق
قرآن اند مخصوص میدانند و این قول مقتضای احادیث کثیره مستفیضه است که بطرق اهلسنت و جماعت
صحابه رسیده و بکتب احادیث ایشان مروی است از انجمله حدیث ثقلین است که بطرق متعدده روایت نموده اند
مسلم در صحیح خود بچند طریق روایت کرده قام رسول الله صلی الله علیه وسلم یوما فینا خطیبا بماء یدعی
خما بین مکة والمدینة فحمد الله واثنی علیه ووعظ وذکر ثم قال اما بعد ایها الناس فانما انا بشر
یوشک ان یاتی رسول ربی فاجیب وانا تارک فیکم الثقلین اولهما کتاب الله فیه الهدی والنور ۳۱۴
فخذوا بکتاب الله واستمسکوا به فحث علی کتاب الله ورغب فیه ثم قال واهل بیتی اذکرکم الله فی اهل بیتی
ثلثا حاکم در مستدرک از زید بن ارقم روایت کرده قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انی تارک فیکم الثقلین
کتاب الله واهل بیتی وانهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض قال هذا الحدیث صحیح الاسناد علی
شرط الشیخین ولم یخرجاه ترمذی از جابر بن عبد الله روایت کرده قال رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم
فی حجة یوم عرفة وهو علی ناقته القصواء یخطب فسمعته یقول یا ایها الناس انی ترکت فیکم
ما ان اخذتم به لن تضلوا کتاب الله وعترتی اهل بیتی احمد در مسند خود بچند طریق روایت کرده
از انجمله از زید بن ارقم قال قام رسول الله صلی الله علیه وسلم یوما خطیبا فینا بماء یدعی خما بین مکة
والمدینة فحمد الله واثنی علیه ووعظ وذکر ثم قال اما بعد ایها الناس انما انا بشر یوشک
ان یاتی رسول ربی عز وجل فاجیب وانی تارک فیکم الثقلین اولهما کتاب الله فیه الهدی
والنور فخذوا بکتاب الله واستمسکوا به فحث علی کتاب الله ورغب فیه وقال اهل بیتی اذکرکم الله
فی اهل بیتی اذکرکم الله فی اهل بیتی اذکرکم الله فی اهل بیتی الحدیث نیز احمد در مسند از زید بن ثابت روایت

روایت کرده قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انی تارك فیکم خلیفتین کتاب الله واهل بیتی وانهما
لن یتفرقا حتی یردا علی نیز احمد از ابو سعید خدری روایت کرده قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
انی تارك فیکم الثقلین احدهما اکبر من الاخر کتاب الله حبل ممدود من السماء الی الارض وعترتی
واهل بیتی الا وانهما لن یتفرقا حتی یردا علی الحوض نیز احمد از ابو سعید خدری روایت کرده قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم انی ترکت فیکم ما ان اخذتم به لن تضلوا بعدی الثقلین احدهما اکبر من الاخر
کتاب الله حبل ممدود من السماء الی الارض وعترتی اهل بیتی الا وانهما لن یتفرقا حتی یردا علی
الحوض بغوی در مصابیح روایت کرده قال النبی صلی الله علیه وسلم انی تارك فیکم ما ان تمسکتم به لن تضلوا
بعدی احدهما اعظم من الاخر کتاب الله حبل ممدود من السماء الی الارض وعترتی اهل بیتی ولن یتفرقا حتی
یردا علی الحوض فانظروا کیف تخلفونی فیهما شیخ جلال الدین سیوطی در در منثور عبد طبرانی روایت نموده از جمله
طبرانی باسناد خود از زید بن ارقم روایت کرده قال قال رسول الله صلی الله علیه انی لکم فرط وانکم واردون علی
الحوض فانظروا کیف تخلفونی فی الثقلین قیل وما الثقلان یا رسول الله قال الاکبر کتاب الله سبب طرفه
۳۱۵ بید الله وطرفه بایدیکم فتمسکوا به لن تضلوا ولا تزالوا والاصغر عترتی وانهما لن یتفرقا حتی یردا
علی الحوض وسألت لهما ذلك ربی فلا تقدموهما فتهلکوا ولا تعلموهما فانهما اعلم منکم نیز شیخ جلال الدین
سیوطی در جمع الجوامع روایت کرده قال لما رجع رسول الله صلی الله علیه وسلم من حجة الوداع فنزل
غدیر خم وامر بدوحات فقممن ثم قام فقال کانی قد دعیت فاجبت انی قد ترکت فیکم
الثقلین احدهما اکبر من الاخر کتاب الله حبل ممدود من السماء والارض وعترتی اهل بیتی فانظروا
کیف تخلفونی فیهما فانهما لن یتفرقا حتی یردا علی الحوض ثم قال ان الله مولای وانا ولی کل
مومن ثم اخذ بید علی ثم قال من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه
فقلت لزید انت سمعت من رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال ما کان فی الدوحات
احد الا قد راه بعینیه وسمعه باذنیه طرق دیگر این حدیث انشاء الله تعالی در موضع مناسب ذکر نموده
میشود بر منصف خبیر که بعین تامل وانصاف در مطاوی این روایات که از اشتهار مانند شمس طالعة النهار اند نظر نماید
مخفی نیست که این روایات نص اند در رجوع به اهل بیت علیهم السلام و اقتدا و تمسک نمودن بانها شقیق قرآن
کریم اند و ابدا الدهر از هم جدا نمیشوند و علم قرآن و ناسخ و منسوخ ان کما هو بغیر ان مقتدایان دین مبین نمیدانند

تنبیه

وچنانچه کتاب در هر زمان موجودست در هر زمان یکی از آن معتمدان از این عترت نیز باید که موجود باشد والا تحریص و ترغیب تمسک بایشان موجه خواهد بود وبعضی از علمای اهلسنت داد انصاف داده و بنص بر این معنی نموده است عبدالرؤف مناوی در فیض القدیر شرح جامع صغیر و شیخ جلال الدین سیوطی در اثنای شرح حدیث انی تارک

فیکم خلیفتین کتاب الله حبل ممدود ما بین السماء والارض وعترتی اهل بیتی وانهما لن یتفرقا حتی یردا علی الحوض میفرماید زاد فی روایة کهاتین واشار باصبعیه وفی هذا وفی قوله اولا تلویح بل تصریح بانهما کتوامین خلفهما ووصی امته بحسن معاملتهما وایثار حقهما علی انفسهما والاستمساک بهما فی الدین اما الکتاب فلانه معدن العلوم الدینیة والحکم الشرعیة وکنوز الحقائق وخفایا الدقائق واما العترة فلان العنصر اذا طاب عان علی فهم الدین فطیب العنصر یودی الی حسن الاخلاق ومحاسنها یودی الی صفاء القلب ونزاهته وطهارته قال الحکیم والمراد بعترته هنا العلماء العاملون منهم اذهم الذین لا یفارقون القرآن انتهی نیز در فیض القدیر میفرماید تنبیه قال الشریف هذا الخبر یفهم منه وجود من یکون اهلا للتمسک من اهل البیت والعترة الطاهرة فی کل زمان الی قیام الساعة حتی یتوجه الحث المذکور الی التمسک به کما ان ۳۰۱

الکتاب کذلک فلذلک کانوا امانا لاهل الارض فاذا ذهبوا ذهب اهل الارض انتهی نیز امام رازی در تفسیر کبیر در اثنای تفسیر کریمه ولو انفقت ما فی الارض جمیعا ما الفت بین قلوبهم ولکن الله الف بینهم نص نموده که صحابه پیش از شیوع نور اسلام بسبب انهماک در تحصیل زخارف دنیاویه خصومت دائمه و محاربت شدیده باهم داشتند بعد از استسعاد بسعادت ایمان و تشرف شدن بشرف متابعت سرور انس و جان وجدوا جتهاد ایشان در تحصیل کمالات باقیه اخرویه این همه خصومت و عناد که بسبب حب جاه و مال و منال دنیاوی بران مجبول و مفطور بودند بمحبت و الفت مبدل گشت چون آنحضرت علیه و آله الصلوة والسلام ازین سرا بعالم جاودانی انتقال فرمودند و ابواب فتوحات دنیاویه بر روی روزگار ایشان مفتوح گشت از طریقه مرضیه اعراض و ترک دنیا و محبت رضیه اقبال بر عالم عقبی رجوع و ارتداد نموده بضغائن جاهلیت عود نموده باهم داوری و کوشش نمودند و هذه عبارته والمسئلة الثالثة دلت هذه الایة علی ان القوم کانوا قبل شروعهم فی الاسلام و متابعة الرسول فی الخصومة الدائمة والعداوة الشدیدة فقتل بعضهم بعضا وتغیر بعضهم علی البعض فلما امنوا بالله ورسوله والیوم الاخر زالت الخصومات

الخصومات وارتفعت الخشونات وحصلت المودة التامة والمحبة الشديدة واعلم ان
التحقيق في هذا الباب ان المحبة لا تحصل الا عند تصور حصول خير وكمال المحبة معللة بهذا
التصور المخصوص فمتى كان هذا التصور حاصلا كانت المحبة حاصلة ومتى حصل تصور الشر
والنقصان كانت النفرة حاصلة ثم ان الخيرات والكمالات على قسمين احدهما الخيرات والكمالات
الباقية الدائمة المبراة عن جهات التغير والتبدل والثاني هو الكمالات المتبدلة المتغيرة
وهي الكمالات الجسمانية والسعادات البدنية فانها سريعة التغير والتبدل كالذي ينتقل
من حال الى حال فالانسان يتصور ان يحصل له في صحبة زيد مالا عظيما فيحبه ثم يخطر بباله
ان ذلك المال لا يحصل فيبغضه ولذلك قيل ان العاشق والمعشوق ربما حصلت الرغبة
والنفرة بينهما في اليوم الواحد مرارا لان المعشوق انما يريد العاشق بماله والعاشق انما يريد
المعشوق لاجل اللذة الجسمانية وهذان الامران مستعدان للتغير والانتقال فلاجرم كانت
المحبة الحاصلة بينهما والعداوة الحاصلة بينهما غير باقيتين بل كانتا سريعتي الزوال والانتقال
اذا عرفت هذا فنقول الموجب للمحبة والمودة ان كان طلب الخيرات الدنيوية والسعادات ٣١٧
الجسمانية كانت تلك المحبة سريعة الزوال والانتقال لاجل ان المحبة تابعة لتصور الكمال
وتصور الكمال تابع لحصول ذلك الكمال فاذا كان ذلك الكمال سريع الزوال والانتقال كانت
معلولاتها سريعة التبدل والزوال واما ان كان الموجب للمحبة تصور الكمالات الباقية
المقدسة عن التغير والزوال كانت تلك المحبة ايضا باقية امنة من التغير لان حال المعلول
في البقاء والتبدل تبع لحال العلة وهذا هو المراد من قوله الاخلاء يومئذ بعضهم لبعض
عدو الا المتقين اذا عرفت فنقول العرب كانوا قبل مقدم الرسول طالبين للمال والجاه
والمفاخرة وكانت محبتهم معللة بهذه العلة فلاجرم كانت تلك المحبة سريعة الزوال
وكانوا ابدا في سبب يقعون في الحروب والفتن فلما جاء الرسول عليه السلام ودعاهم الى
عبادة الله تعالى والاعراض عن الدنيا والاقبال على الاخرة زالت الخشونة والخصومة عنهم
وعادوا اخوانا متوافقين ثم بعد وفاته عليه السلام لما فتحت عليهم ابواب الدنيا وتوجهوا
الى طلبها عادوا الى محاربة بعضهم بعضا ومقاتلة بعضهم مع بعض فهذا هو السبب الحقيقي

فی هذا الباب انتهی پس ضعف خبر مخفی نیست انچه که درینمقام افاده فرموده عین قول امامیه است درین باب تا آنکه

درین کلام وقول امامیه نیست مگر در الفاظ وعبارات پس این قول مخصوص بامامیه نباشد والله ولی التوفیق وبیده ازمّة التحقیق

قوله قال الفاضل الناصب ای خامس حال درین باب بتفصیل گذشت و پاره ایست که خبر امی باید که ناقل باشد پیش قبل

خبر یا شیعه اند یا غیر شیعه غیر شیعه را خود اصلا اعتبار نیست زیرا که در صدر اول ایشان مقاطع الا سانید مدمّر

منافقین و محرفین کتاب امته و معاندین خاندان رسول بوده اند وشیعه با هم در اصل امامت وتعیین ائمه

وامامه او ایشان اختلاف فاحش دارند واثبات یک قول نمیشود الا بخبر زیرا که کتاب ازین مذکور است بنحی که الزام

مخالف نماید ساکت است پس اگر ثبوت خبر وحجیت آن موقوف بر ثبوت آن بوده دور صریح لازم آید نیز حجت بودن

خبر بسبب این است که قول معصوم است یا بواسطه معصوم از معصوم دیگر رسیده وعصمت شخص ثابت نمیتواند شد

الا بخبر زیرا که کتاب ساکت است وعقل عاجز ومعجزه بر تقدیر صدور نیز موقوف است بر خبر زیرا که مشاهده تحدی

ومعجزه هر کس را اتفاق نمی افتد واجماع نیز بسبب دخول معصوم دران حجت است باز در نقل اجماع ثقاتین خبر درکار است

وعصمت شخص معین را بخبر او یا بخبر معصوم دیگر که بواسطه او رسیده ثابت کردن دور صریح است ونیز حجیت

خبر موقوف بر نبوت نبی وامامت امام است چون اصل ثابت شد فرع چگونه ثابت نشود وبالجمله نزد شیعه تواتر خود ۳۱۸

از حیز اعتبار افتاد زیرا که کتمان واقع از حد تواتر بظهور آمده واظهار غیر واقع در حکم او است اخبار آحاد خود

بالاجماع درین قسم مطالب معتبر نیستند پس استدلال بخبر ممکن نیست انتهی **اقول** وبه نستعین این قول نیز ناشی

عدم توغل او در علم اصول فقه واصول حدیث است وبچند وجه مردود است اول آنکه در اصولیین مبیّن ومقرر شده

که در تواتر عدالت رجال شرط نیست وبحث از رجال آن لازم نه ازینجا است که محققین تصریح فرموده اند که بحث

از متواتر در فن درایه استطرادی است در نخبة الفکر وشرح ان از ملا علی قاری گفته وانما ابهم شروط التواتر

فی الاصل لانه علی هذه الکیفیة لیس من مباحث علم الاسناد اذ علم الاسناد یبحث فیه

عن صحة الحدیث وضعفه لیعمل به او یترک ومن صفات الرجال ای رجال اسناد الحدیث

من العدالة والضبط وغیرهما وصیغ الاداء کسمعت وحدثنا واخبرنا ونحوها والمتواتر

لا یبحث عن رجاله او عن صفاتهم بل یجب العمل به من غیر بحث لانه یفید الیقین وان

ورد عن الفساق والکفرة انتهی ودر مسلم بعد ذکر شرائطی که در تواتر معتبر است میفرماید ثم شرط قوم

ومنهم فخر الاسلام العدالة والاسلام لئلا یرد اخبار النصاری بقتل المسیح ولو اخبر

ولو اخبر اهل قسطنطنية بقتل ملكهم حصل العلم بخبر ذلك وخيل في تقليل العدد ومؤكد
لعدم التواطؤ اما الشرطية فكلا ومن هٰهنا قالوا ان المتواتر ليس من مباحث علم الاسناد
دوم آنکه قول او غیر شیعه را اصلا اعتباری نیست اطلاق این قول در حیز منع است زیرا که در اصول فقه ثبوت
پیوسته که خبر مبتدع بشرط عدالت و ضبط نزد اکثر محققین معتبر و مقبول است و مختار همین قول است در مسلم فرموده
والبدعة المتضمنة كفرا كالمجسم بالكفر عند المكفر كالقاضيين وعند غيره كالبدع المجلية وهي
التي لم تكن عن شبهة قوية كفسق الخوارج وفيها القبول عند الاكثر وهو المختار نه اسشیخ طوسی و دیگر
از علمای امامیه نیز همین است در زبدة الاصول فرموده يشترط للعمل بخبر الواحد بلوغهم وعقلهم
وعدالتهم وضبطهم وايمانهم واكتفى الشيخ عن الايمان بالعدالة محتجا بعمل الطائفة بخبر ابن
بكير وسماعه وبني فضال واضرابهم وليس في اية التثبت حجة عليه لمنع صدق الفاسق
على المخلي في بعض الاصول بعد بذل مجهوده ونص الاصحاب على توثيقه ولو جامع التوثيق
التفسيق لارتفع الوثوق بعدالة اكثر الموثقين من اصحابنا واما ما ينقل عن بعض المحققين
من تفسيق ابان بن عثمان مع توثيق الاصحاب له فلو ثبت لا ينهض حجة على الشيخ طاب ثراه ٣١٩
سوم آنکه قول او صدر اول ایشان بقاطع الاسانید مرتدین منافقین و محرفین کتاب الله و معاندین خاندان
رسول بوده اند نیز مدفوع زیرا که اگر مراد او ازین قول آنست که جمیع صدر اول متصف باین صفات بوده‌اند در حیز
منع است چه در قول سابق باستیعاب فکر یافت که جمعی کثیر و جمی غفیر از صدر اول ازین صفات خویشه منزه و متبرا بوده اند
فتذکر و اگر مراد بعضی از صدر اول است مسلم است لیکن از اتصاف بعضی باین صفات قدح در اخبار همه آنها لازم
نمی آید چهارم آنکه قول او شیعه با هم در اصل امامت و تعیین ائمه اختلاف فاحش دارند نیز مردود است زیرا که
اختلاف موجب عدم وثوق اخبار جمیع ناقلین نمیتواند شد والا باید که بخبر هیچیک از اهل ملل و نحل وثوق حاصل
نشود زیرا که علت موثره اختلاف در آنها نیز موجود است مع ذلک اکثر فرق شیعه منقرض گردیده انقراض آنها
کاشف از بطلان آنهاست و فرقه اثنا عشریه که درین ازمنه در اکثر بلاد شیوع دارند اثبات قول خود یعنی
امامت حضرت امیر المومنین علیه السلام از احادیث نبوی علیه و آله الصلوة والسلام و همچنین امامت هر امام
لاحق بنص امام سابق میکنند و حجیت آن احادیث نزد ایشان مستمر بتواتر است خلفا عن سلف چه راویان و
ناقلان این نصوص از شیعه امامیه در هر طبقه از طبقات و زمانی از ازمنه از کثرت عدد و تفرق بلاد و عدم

اجتماع باهم در مکانی از امکنه بحدی است که عقل تجویز نکند اتفاق و تواطؤ ایشان را بر کذب و طریق تحصیل علم بتحقق
این تواتر به تتبع کتب و تصانیف علمای امامیه است چه عدد روایت علما و مصنفین امامیه در هر زمان از کثرت بحدی است
که شک نیست در بلوغ به مرتبه تواتر و وجود علما و روات و تصانیف بر متتبع مخفی نمیتواند بود چنانکه مثلا وجود
دواوین شعرا بر متتبعین اشعار پوشیده نتواند بود و تفرق علما و روات مذکورین در بلاد متنائیه و عدم ملاقات
و صحبت باهم و عدم آن نیز معلوم است چنانکه در طبقه شعرا و گمان اینکه این کتب و تصانیف متکثره مجعول و مختلق
باشند مانند آنست که جمیع دواوین شعرا مجعول و مختلق باشند پس شبهه لزوم دور نیز مندفع باشد آنچه اهل سنت بر نفی
وجود نصوص مذکوره و تواتر آن میگویند که اگر نصوص مذکوره موجود میبود هر آینه متواتر میبود لتوفر الدواعی الی نقله
و اگر متواتر میبود افاده علم بجهت ما میکرد و لان ذلک هو مناط التواتر حال آنکه افاده علم نکرده امام فخر رازی
در اربعین سوگند بخدا و ایمان خود یاد کرده که خبر نصوص اثری که فائده ظن کند در دلهای ما نکرده فضلای حق
قطع جواب این شبهه چنانکه فاضل لاهیجی طاب ثراه افاده فرموده است که عدم افاده علم نظر بشما بنا بر دو وجه
تواند بود اول آنکه سابقا اشاره بآن شده که علم حاصل بتواتر تواند بود که نظری باشد چنانکه تواند بود که ضروری
باشد و بیانش آنست که گاه باشد عدد ناقلین بحدی و کیفیت نقل بنوعی باشد که احتمال تواطؤ و مواضعه ۳۲۰
بالبدیهه منتفی باشد و لهذا حاجت بنظر و تامل نباشد مانند علم ببلاد نائیه و گاه باشد که نه چنین باشد بلکه نفی
احتمال تواطؤ موقوف بنظر و تامل در احوال ناقلین باشد من حیث تباعد البلدان و تباین الاوطان و امثال
ذلک کما فی ما نحن فیه پس تواند که شما نیز اگر ملاحظه احوال ناقلین این نصوص از علما و مصنفین امامیه مطالعه
و تتبع مصنفات ایشان کنید شک نکنید در صحت آن و جزم کنید بعدم احتمال مواضعه میان ناقلین آن وجه
دوم آنکه پیشتر دانسته شد که افاده علم در خبر متواتر مشروط است زائدا علی الشرائط المعتبرة بخلو ذهن سامعین
از اعتقاد و جزم بنقیض مضمون خبر چه اگر سامعین جازم بنقیض آن باشند البته افاده علم نتواند کرد چنانکه در جمیع
مسائل نظریه برهانیه پس طریق استبصار در طلب حق در امثال این مقامات آنست که طالب خود را مساوی النسبة
بین طرفی الخلاف گرداند بنوعی که اگر نقیض مذهب معتقد وی که عمرها بر آن از خلفا عن سلف بر سر آن عناد و تعصب
ورزیده بر وی ظاهر شود بلا تامل و توقف انقیاد حق تواند کرد و بعد از آن تامل و ملاحظه در نصوص مذکوره و احوال
ناقلین آن و تتبع کتب و مصنفات علمای این مذهب بباید تا حق بر وی ظاهر شود و علم حاصل گردد و اگر چنین کند و با
شرائط عمل نماید سوگند یاد میکنیم بآنچه فخر رازی یاد کرده من اضعاف آن یاد میکنیم و ضامن میشویم که البته علم حاصل شود

حاصل شود و حق ظاهر گردد و انتهی پنجم آنکه سلمنا که عصمت بسبب آنکه امری باطنی خفی است دخول بلا اهی بعرفان آن
نیست در یافت آن محتاج بورود نص من عند الله است تعالی شانه و نصوص داله بر عصمت ائمه علیهم السلام
نزد امامیه بتواتر ثابت شده اند نه بقول امام زیرا که در تواتر دخول امام نزد امامیه شرط نیست و حجت تواتر
بنفس ذات اوست نه بدخول امام در آن و لمنا دا این قول بامامیه کذب محض و بهتان بحت است آری در حجیت اجماع
نزد امامیه دخول معصوم شرط است و این بذامن ذاک پس شبهه لزوم دور در اثبات عصمت نیز مندفع باشد ششم
آنکه اصل یعنی ثبوت نبوت نبی و امامت امام نزد امامیه ببراهین عقلیه و نقلیه ثابت است پس تفریع فرع بر آن
نیز متحقق باشد هفتم آنکه قول او نزد شیعه تواتر از حیز اعتبار افتاد الخ مردود است و وقوع کتمان از جمله اشخاص
در حیز منع است چه از بعضی کتمان واقع شد و اکثری بغیر کتمان عمل بمقتضای نصوص نکردند و بمصلحت ملعونه موهومه
خود منصوص را متروک العمل ساختند و از اشخاصی که کلام در انهاست در جناب آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
نیز امثال این امور واقع میشد که بر بعضی نصوص آنحضرت علیه و آله الصلوة و السلام عمل نمیکردند و نصوص را تغییر
میدادند و مانع احکام آنحضرت صلی الله علیه و آله میشدند شواهد آن بسیار است از آنجمله حدیث ابو هریره است
۳۲۱ که بیعض ذکر یافت محصل مضمونش آنکه روزی حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نعلین مبارک خود را بابو هریره
داد که در شهر مدینه در کوچه و بازار منادی کند که من قال لا اله الا الله مستیقنا بها قلبه دخل الجنة
عمر فاروق در بازار باو رسید و خشونت آغاز کرد و او را بر زمین زد و بحضور اقدس آنحضرت صلی الله علیه و آله
حاضر شد و معروض داشت فخلهم یعملون یعنی پس بگذار مردم را که عمل بکنند آنحضرت نیز فرمود فخلهم از آنجمله
حدیث قرطاس است که بخاری در صحیح از ابن عباس روایت کرده قال لما اشتد بالنبی صلی الله علیه و سلم
وجعه قال ائتونی بکتاب اکتب لکم کتابا لن تضلوا بعده قال عمر ان النبی صلی الله علیه و سلم
غلبه الوجع و عندنا کتاب الله حسبنا فاختلفوا و کثر اللغط قال قوموا عنی لا ینبغی عندی
التنازع فخرج ابن عباس یقول ان الرزیة کل الرزیة ما حال بین رسول الله صلی الله
علیه و سلم و بین کتابه محصل مضمون حدیث شریف آنکه بر گاه بیماری بر آنحضرت صلی الله علیه اشتداد یافت
فرمود برای من اسباب کتابت بیارید بنویسم برای شما کتابی که بعد من گمراه نشوید عمر گفت پیغمبر را درین وقت
بیماری غلبه کرده است نزد ما کتاب خدا است بس است ما را پس مردم اختلاف کردند و آواز بلند شد حضرت
فرمود از پیش من برخیزید نزد من تنازع و اختلاف سزاوار نیست و نظائر آن بسیار است احصای آن

موجب ملالت میکرد و بالجمله چون ایشان احکام و اوامر رسول خدا صلی الله علیه و آله را در زمان حیات وی تغییر
میدادند و کارشان پیش میرفت و عامه صحابه این حالت مشاهده می نمودند چرا نتوانند که بعد از وفات وی نیز بنابر مصلحتی
که دانسته باشند تغییر نصوص وی بکنند و بمقتضای مصلحت وقت عمل نمایند و از جمله مصلحتها که برای خود دست آویز
درست ساخته بودند این بود که خاطر معظم قریش از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام گران است و طبایع جمهور از آن
جناب منحرف بنابر آنکه از قریش و ارباب قرآن کم کسی بود که بر آنحضرت دعوی خونی نداشته باشد و پدر و برادر
و اعمام و اخوان و شخصی از قبیله و عشیره وی بر دست آنحضرت در راه خدا مقتول نشده باشد. و عامه صحابه از
امثال این مقالات اشتباه حاصل شده ساکت ماندند پس از حد تواتر اظهار خلاف لازم نیامد بلکه از بعضی آن
عذری نیز ساختند ششم آنکه مراد از تا نمودن قرآن از ائمه این نیست که بصحت نزول قرآن حکم کرده نمیشود مگر بنصایح
چه اینمعنی مستلزم دور صریح است زیرا که ائمه معصومین علیهم السلام نص فرموده اند بعرض نمودن احادیث بر کلام الله
و بامضمون احادیث تفسیر از آن قسم ایشان بر سبیل رد و یافته خلاصه مضمون آنکه اذا جاءکم حدیث فاعرضوه
علی کتاب الله فما وافق کتاب الله فخذوه و ما خالف کتاب الله فدعوه یعنی هرگاه بیاید شما را حدیثی پس عرض
کنید آنرا بر کتاب خدا پس آنچه موافق باشد کتاب خدا را پس بگیرید آنرا و آنچه مخالف باشد کتاب خدا پس ترک کنید ٣٢٢
بنابر این قول صحت حدیث موقوف بر موافقت کتاب خدا است و صحت کتاب خدا اگر موقوف بر موافقت حدیث
و قول ائمه علیهم السلام بود دور صریح لازم می آید بلکه مراد این است که عمل و تفسیر متشابهات بغیر نص ائمه معصومین
علیهم السلام جایز نیست و عرض حدیث بر واضحات و محکمات قرآن لازم است نه بر متشابهات آن هر چند این سخن
مضمون تمام دارد شیخ حر عاملی تغمده الله بغفرانه در فوائد طوسیه و در رساله اثبات تواتر قرآن نیز نص آن فرموده
در مقام رد بر بعضی معاصرین خود میفرماید اما ما ساد سا فلان الاخبار الکثیرة قد وردت بوجوب عرض
الحدیث علی القرآن فلو وجب عرض القرآن علی الحدیث لزم الدور فی الجمیع فی الغالب و لزومه
فی البعض کاف فی الفساد و اللازم باطل قطعا و بیان ذلک انهم علیهم السلام قالوا اذا جاءکم
حدیث فاعرضوه علی کتاب الله فما وافق کتاب الله فخذوه و ما خالف کتاب الله فدعوه فدعوى
قول المعاصر لا یوافق تنزیل القرآن حتی یرد فیه حدیث انه هکذا نزل باطل لان الحدیث المتضمن
لاثبات النزول صحته موقوفة علی موافقة القرآن و صحة القرآن علی قول الخصم موقوف علی موافقته هو دور
فیتحقق اللزوم و البطلان فان قلت هذا یرد علی جمیع الاخباریین فی قولهم انه لا یعمل بالقرآن حتی یرد

يرد تفسيره من المعصومين عليهم السلام قلت مراده انه يجب عرض الحديث على الواضحات
والمحكمات من القران ولا يعمل في تفسير المتشابهات الا بنص بخلاف قول المعاصر فان مراده
ان كل اية في القران لا يحكم بصحة نزولها كذلك الا بنص من الحديث فظهر الفرق على ان
الاحاديث الكثيرة دالة على ان كل حديث لا يوافق القران يجب رده وعدم العمل به فكيف
يحكم بصحة حديث يدل على الطعن في القران قال الناصب اما اجماع پس بطلان ان ظاهر است
زيرا كه اجماع بعد ثبوت نبوت وشرع است وچون نبوت وشرع ثابت نميتواند شد اجماع چگونه ثابت شود ونيز
حجيت اجماع نزد ايشان بالاصالت نيست بلكه بنا بران است كه قول معصوم نيز در ضمن ان مي باشد وبودن
او در بودن معصوم وتعيين آن كه كدام كس است ونقل قول او بحث وتفتيش ميرود ونيز اجماع صدر اول يعني قبل
از حدوث اختلاف در امت معتبر نيست زيرا كه اجماع بر خلافت ابو بكر وحرمت متعه بر تراجت كتابيه منع
ميراث از پيغمبر ودفع امام حق از حق خود وغصب تعلقات خاندان رسول بعد از حدوث اختلاف وتفرق ايشان
بفرق مختلفه اجماع چه قسم متصور شود خصوصا در مسائل خلافيه كه احتياج باستدلال واثبات حجت منحصر در انها است
ونيز دخول معصوم در اجماع وموافقت قول او باقوال سائر امت ثابت نميشود مگر باخبار وحال اخبار در تعارض
وتساقط وضعف وهن قسمي كه هست روشن است ونيز نقل اجماع در هر مسئله خلافيه بالخصوص امري است كه متعلق
دعلماي شيعه را بلكه اثنا عشريه را بالخصوص بين نقل با هم تكاذب وتجاهد واقع است بعضي از ينها نقل اجماع فرقه خود
ميكنند وديگران تكذيب ميكنند وانكار مينمايند وچون اجماع يك فرقه از اماميه كه يك فرقه از شيعه اند كه يك
فرقه از امت اند بنقل خود ايشان ثابت نشود اجماع جميع امت را ثابت كردن چه قسم متصور باشد واين معني را
روشن كنيم صاحب سبيل السلام الى معالم الاسلام كه از عمده علماي اثنا عشريه است در شرح حديث حنظل
بتقريبي ميگويد كه كلام الشيخ ابي الفتح الكراجكي في كنز الفوائد يدل على اجماع الامامية على انه لا
يبرء خصائصهم وانكره سائر الفرق وكلام العلامة الحلي في النهاية والتهذيب كشف الحق يدل
على الاصرار في الانكار نيز همين عالم فصل مستقل دارد در آنكه شيخ ايشان در جا ها مدعي اجماع فرقه شده است
حال آنكه خود او در جا هاي ديگر مخالف ان گفته نقلي از ان فصل مي آريم قال فصل فيما يشتمل على مسائل ادعى
الشيخ الاجماع فيها مع انه نفسه خالف في حكم ما ادعى الاجماع فيه اوردنا ها للتنبيه على
ان لا يغتر الفقيه بدعوى الاجماع فقد وقع فيها الخطاء والمجازفة كثيرا من كل واحد من

۳۲۳

للفقهاء سیما من الشیخ والمرتضی فیما ادعیا فیه من کتاب النکاح دعواه فی الخلاف الاجماع علی
ان الکتابیة اذا اسلمت وانقضت عدتها قبل ان یسلم الزوج ینفسخ النکاح بینهما انتهی و همین قسم
سه باب نقض تکذیب شیخ و سید مینماید و این رساله وبر ره است قریب صد مسئله بلکه زاید و در ان مندرج است انتهی اقول جواب
مستعین بخدا و چه مردود است اول انکه ثبوت نبوت نبی صلی الله علیه و آله و امامت ائمه علیهم السلام نزد امامیه
بدلائل قطعیه یقینیه ثابت است پس اجماع که متفرع بران است تیز باثبات نمیتواند رسید دوم انکه عدم اعتبار اجماع
بمعنی اول و ثانی نزد امامیه ممنوع و عدم اعتداد باتفاقی که بر خلافت خلیفه اول و غیر ذلک واقع شده بجهت عدم
اعتبار اجماع نیست بلکه بجهت عدم تحقق اجماع در ان امور است زیرا که اجماع که عبارت است از اتفاق مجتهدین
این امت در عصری از امری از امور شرعیه بر خلافت خلیفه اول متحقق نشده چه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و عباس
بن عبد المطلب عم الرسول و سایر بنی هاشم رضی الله تعالی عنهم و جماعتی کثیر از اعاظم صحابه مانند سلمان فارسی
و ابو ذر غفاری و مقداد و حذیفه و عمار یاسر و سعد بن عباده و قیس بن سعد رضوان الله تعالی علیهم و بسیاری
از قوم خزرج و جمعی کثیر دیگر که در ان وقت در مدینه طیبه اقامت نداشتند حتی طلحه و زبیر در مبدا امر در این اتفاق
شریک و راضی باین نبودند پس پیش از تحقق اتفاق اهل حل و عقد شروع در امر خلافت و امامت و تصرف در امور ٣٢٤
دینی و دنیوی کافه مسلمین خالی از دلیل و از سمت جواز خارج باشد مجرد اظهار موافقت نیز بعد از تحقق شوکت
مدعی خلافت و فریب خوردن و گرویدن امت بوی دلالت بر موافقت رای ایشان و عقاید نمیکند و العبرة للرای
لا بظاهر اللفظ محققین علمای اهل سنت نیز و اوا انصاف داده از ادعای اجماع رجوع نموده دلیل خلافت ابوبکر
بیعت اهل حل و عقد قرار داده اند صاحب مواقف میفرماید یثبت الامامة ببیعة اهل الحل و العقد عند
اهل السنة خلافا للشیعة لنا ثبوت امامة ابی بکر بالبیعة کما سیاتی بعد از ان میفرماید و اذا ثبت
حصول الامامة بالاختیار و البیعة فاعلم ان ذلک لا یفتقر الی الاجماع اذ لم یقم علیه دلیل من العقل
و السمع بل الواحد و الاثنان من اهل الحل و العقد کاف لعلمنا بان الصحابة مع صلابتهم فی الدین
اکتفوا بذلک کعقد عمر لابی بکر و عقد عبد الرحمن بن عوف لعثمان و لم یشترطوا فی عقدها اجماع
من فی المدینة فضلا عن اجماع الامة و لم ینکر علیهم احد علیه انطوت الاعصار بعدهم الی وقتنا
هذا انتهی سوم انکه در حرمت متعه نیز حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و عبد الله بن عباس و عمران بن حصین و جمعی
دیگر از صحابه رضوان الله علیهم اجمعین با تابعین شریک و داخل این اتفاق نبودند و منع سید پیغمبر صلی الله علیه

علیه و آله نیز از همین قبیل است و همچنین مسائل و مباحث مسالفه و آتیه ذکر یافته من شاء فلیرجع الی مظانه و همچنین

آنکه قول او بعد حدوث اختلاف و تفرق ایشان بفرق مختلفه الخ نیز مدفوع است زیرا که در اجماعی که بطریق تواتر

علم بان حاصل شده و منقول گردیده این قسم تشکیکات مساغی ندارد چه در رجال تواتر عدالت و ضبط شرط

نیست و اجماع احادی مختلف فیه است جمعی که انرا حجت نمیدانند اعتراض ایشان در ان روی ندارد و در نزد جماعتی

که حجت میدانند نیز ساقط و مضمحل است چه این ایرادات از قبیل تشکیک در ضروریات است بر تقدیر تنزل

میگوییم که اموریکه ذکر کرده دلالت میکند بر تعسر بلکه بر تعذر علم بتحقیق اجماعی که در قرون متاخره متحقق

میشود و خصوصیتی بامامیه ندارد و پس ایراد مشترک الورود باشد چه در صدر اسلام و قرن اول و ثانی

و ما یقارب ذلک که هنوز اهل اسلام در بلاد بعیده چندان منتشر نشده بودند که استخبار احوال ایشان بر

بسهولت صمت تحقق می پذیرفت اجماع ممکن التحقق بود و علم بان نیز امکان داشت اما در قرنهای

بعد که اهل اسلام در مشارق و مغارب ارض انتشار یافتند استخبار احوال علمای شرق و غرب و دیگر

اطراف و استعلام اینها در هر مسئله اجماعیه خصوصا رای عالمی که خامل الذکر باشد در بلاد کفار گرد

بوده باشد یا بنا بر خوف مفسده اظهار خلاف مجمع علیه و اظهار از عقیده خود در ان مسئله نکند در نهایت ۳۲۵

تعسر بل قریب بتعذر و امتناع عادی است صاحب سلم نیز تسلیم این امر نموده میفرماید اما الثانی فلامتناع

معرفة علماء الشرق والغرب باعيانهم فضلا عن اقوالهم مع جواز رجوع البعض قبل

قول الآخر قيل فيه انه يجوز ضبط التاريخ بان يعلم ان هذا في ظهر كذا على كذا ثم يسأل

ويعلم ان عمرا في ذلك الوقت كان على ذلك الحكم وهكذا اقول يجوز كذبه في الاخبار

عن الماضي بعرض فلا يعلم الا بافتائه وتكلمه في ذلك الوقت وتكلم كل واحد كل احد

بحكم واحد في آن واحد مع اختلافهم في المشارق والمغارب مما يحيله العادة تم كلامه

ملخص الجواب آنکه در محاورات علمای امامیه اجماع بدو طریق اطلاق کرده میشود یکی اطلاق حقیقی

و آن در اجماعی است که در زمان مقارب عصر ائمه علیهم السلام و وقت امکان علم باقوال اینها تحقق پذیرفته

باشد دوم اطلاق مجازی یعنی اجماع و اتفاق اکثر علما که مساوق معنی شهرت در فتوی باشد و مراد از اجماع

که در غیر ان ازمنه مانند زمان ما ادعای ان میکنند و بنقل متواتر یا احاد که مقترن بقرینه مفیده علم بوده مستند

نباشد همین معنی است اکثر علمای اهل سنت در اکثر مواقع اجماع را بهمین معنی حمل نموده اند تا بحثه فی الحجة

در حاشیه خیالی اجماعی که مصنف دعوی نموده که گفتن انا مومن ان شاء الله جایز است میگوید که مراد اجماع کرده است
و نظایر این بسیار است در معالم الاصول فرموده یمتنع الاطلاع عادة علی حصول الاجماع فی زماننا
هذا و ما ضاهاه اذ لا سبیل الی العلم بقول الامام کیف و هو موقوف علی وجود المجتهدین
المجهولین لیدخل فی جملتهم و یکون قوله مستورا بین اقوالهم و هذا مما یقطع بانتفائه فکل
اجماع یدعی فی کلام الاصحاب مما یقرب من عصر الشیخ الی زماننا هذا و لیس مستندا الی نقل
متواتر و احاد معتبرة و مع القرائن المفیدة للعلم فلا بد من ان یراد ما ذکره الشهید فی الذکری
من الشهرة و اما الزمان السابق علی ما ذکره المقارب لعصر ظهور الائمة و امکان العلم باقوالهم فیمکن فیه
حصول الاجماع و العلم به بطریق التتبع انتهی شیخ بهائی طاب ثراه در زبدة الاصول میفرماید و قد
یجوز فی تسمیة المشهور اجماعا و ربما الحق به و قربه الشهید فی الذکری ذکری میفرماید الحق بعضهم
المشهور بالمجمع علیه فان ارادوا فی الاجماع فهو ممنوع و ان ارادوا فی الحجة فهو قریب انتهی بحمد الله
آنکه قول او علمای شیعه را بلکه اثنا عشریه را بالخصوص در بین نقل باهم تکاذب و تجاهر واقع است الی آخر القول نیز
مدفوع است زیرا که اجماع چنانکه دانستی در محاورات علمای اثنا عشریه دو معنی اطلاق کرده میشود حقیقی و مجازی
و مراد از اجماع در چنین مواقع اطلاق مجازیست نقل کردن اجماع و مخالفت آن نمودن ضرری نمیرساند با آنکه
تکاذب و تجاهر در بین امر علمای اهل سنت را زیاده تر از اضعاف مضاعف علمای امامیه واقع است چه در رساله
همین مسئله ذکر کرده که در آن مخالفت اجماع واقع شده اسفرائینی که از علمای اهل سنت است میگوید که زیاده از
بیست هزار مسئله از اجماعیات است و احمد بن حنبل مدعی اجماع را مطلقا کاذب میداند در مسلم فرموده قال
الاسفرائینی نحن نعلم ان مسائل الاجماع اکثر من عشرین الف مسئلة نیز میفرماید قال احمد من ادعی
الاجماع فهو کاذب قال الفاضل الناصب اما عقل پس تمسک بآن یا در شرعیات است یا در غیر شرعیات پس نزد
این فرقه اصلا قابل تمسک نیست زیرا که در اصل منکر قیاس اند و او را حجت نمیدانند و اما غیر شرعیات پس موقوف است
بر تجرید آن از شوایب وهم و الف و عادت و احتراز از خطا در ترتیب و صورت اشکال و این معنی بدون ارشاد
امام حاصل نمیتواند شد زیرا که هر فرقه از طوائف و میان بعقل خود چیزها را ثابت کنند و چیزها را منکر شوند و باهم
در اصول و فروع تخالف نمایند و بعقل ترجیح نمیتوان داد و الا همان تخالف و تزاحم در ترجیح متحقق خواهد شد پس
لابد و رای عقل حاکمی و مرجحی باید که احد الجانبین را صواب و دیگری را خطا قرار دهد و این قسم حاکم و مرجح غیر از نبی

٣٢٦
[illegible] من کلام الناصب [illegible] الشهید فی الذکری [illegible] الاجماع [illegible] الذکری [illegible] العلماء [illegible] الاجماع [illegible] الفاضل [illegible] قال [illegible] الشرع

غیر از نبی و امام نمیتواند شد و چون ثبوت نبوت و امامت که موقوف علیه عقل است در جمیع توقف است اشکال عقل نیز
محل اعتماد نباشد و مهذا کلام در دلائل شرعیه است و امور شرع را از عقل صرف ثابت نمیتوان کرد زیرا که عقل را
معرفت آنها بالتفصیل حاصل نیست بالاجمال عاری عقلی که مستمد از شریعت باشد و اصل آن حکم را از شارع گرفته
باشد میتواند قیاس چیزی دیگر بر آن کرد و لیکن چون قیاس نزد این فرقه باطل است پس عقل را مطلقا در امور شرعیه دخل
نماند خاصه چون در قواعد و کلیات شرع هنوز تردد و اضطراب است عقل را در چه خواهد بود ثبت العرش اولا
ثم النقش انتهی **اقول** در نستعین پیش از شروع در مرام فی الجمله بسط کلام و تحریر محل نزاع در علمای اعلام ضرور است
تا همگنان را اطلاع بر جهل و خبط و تخلیط فاضل ناصب حاصل شده دفع مزخرفات واهیه اش بر خاص و عام مبرهن
گردد پس بدانکه موصل مطلوب تصدیقی که آنرا حجت گویند بر سه قسم است یکی قیاس منطقی است و آن قولی است مؤلف
از چند قضیه هرگاه آنها را مسلم گذاشته شود قول دیگر از آنها لازم آید و استدلال در آن از حال کلی بر حال
جزئی میباشد چنانکه گوئی کل انسان حیوان و کل حیوان جسم فکل انسان جسم که استدلال کردی از حال حیوان که
کلی است بر حال جزئی وی که انسان است دوم استقراء و آن تصفح جزئیات است برای اثبات حکم کلی و استدلال از حال
۳۲۷ جزئیات بر حال کلیات است چنانکه گوئی هر یک از انسان و فرس و بعیر و بغل مثلا فک اسفل را در حال مضغ حرکت
میدهد و میجنباند پس جمیع حیوانات چنین باشند پس استدلال کردی از حال جزئیات که فرس و انسان
و بغل و بعیر است بر حال کلی آنها که حیوان است و آن مفید یقین نیست چه جایز است که کلی دیگر موجود باشد و حالش
چنین نبود و حکم کلی ثابت نشود و مثلا تمساح در مثال ما که وی در حال مضغ فک اعلی را حرکت میدهد و
میجنباند سوم تمثیل و آن عبارت از بیان مشارکت جزئی است دیگر را در علت حکم و استدلال در آن از
حال جزئی است بر حال جزئی دیگر برای معنی که مشترک باشد در آن هر دو جزئی این قسم اخیر را فقها قیاس خوانند
و ارکان آن چهار است اصل و فرع و حکم اصل و امر مشترک که آنرا جامع و علت گویند چنانکه بگوئی عالم مؤلف است
پس حادث است مانند بیت که حادث است بجهت آنکه مؤلف است و این علت در عالم موجود است پس باید
که حادث باشد و علت مشترک را بچند وجه ثابت میکنند اقوی و اشهر آن دو وجه است یکی از آن دوران است
و آن اقتران شیء است بغیر خود وجودا و عدما چنانچه در مثال مذکور گفته شود که حدوث دائر است با تالیف
وجودا و عدما وجود آن در بیت که بسبب وجود تالیف حادث شده و عدما در واجب تعالی که با انتفای
تالیف از حدوث منزه است و دوران علت بودن مدار است علت دایر پس تالیف علت حدوث باشد

دوم سبر و تقسیم و آن ایراد اوصاف اصل و ابطال بعض آن تا بعد از باقی علت را تعیین شود چنانکه علت حدوث
در مثال مذکور تالیف است یا امکان شق دوم باطل است زیرا که صفات واجب بنا بر مذهب متکلمین ممکنند و حادث
نیستند پس اول متعین باشد این هر دو وجه ضعیف است اما دوران پس بجهت آنکه جزو اخیر علت تامه و شرط
مساوی مدار مدار است با آنکه علت نیست اما سبر و تقسیم پس بجهت آنکه حصر علت در اوصاف مذکوره ممنوع است
زیرا که تقسیم مردد در نفی و اثبات نیست پس جایز است که علت غیر اوصاف مذکوره باشد و بر تقدیر تسلیم صحت حصر
از اینکه مشترک علت در اصل باشد لازم نمی آید که در فرع نیز علت باشد چه جایز است که خصوصیت اصل شرط
علیت و خصوصیت فرع مانع علت باشد و تمثیل نیز مفید یقین نیست بلکه افاده ظن میکند و فقها آنرا قیاس میگویند
و این قسم اخیر از جهت که تمثیل باشد که نزد فقها بقیاس موسوم است نزد امامیه باطل است و بطلان آن از اصول
خمسه بدلائل عقلیه و نقلیه ثابت نموده اند برخی از آن در اینجا معرض بیان می آید اما معقول پس یکی از انجمله
این است که قیاس خلاف موضوع شرع است چه موضوع آن فرق در متماثلات و جمع در مختلفات است بیانش
آنست که بسیاری از احکام شرعیه با وجود تماثل در محل مختلف اند مانند فرق در عده طلاق و عده وفات
که واجب اول سه قرء است و آن نزد فقهای امامیه در اینجا بمعنی طهر و در دوم چهار ماه و ده روز اول
از جهت مدخول بها ساقط میگردد بخلاف دوم و مانند عید و روز مقدم بر آن و دوم ثانی آن که صوم روز
سابق واجب یا مستحب است و در ثانی مستحب و در عید حرام است با وجود تساوی هر سه در حقیقت زمانیه
و مانند نصب سارق که دست سارق قطع میشود بخلاف غاصب با آنکه علت که تصرف در ملک غیر است
در هر دو موجود است همچنین اکثر احکام با وصف تخالف محال تماثل میباشند مانند صید و جرم عمداً و خطاً
در وجوب فدا و کفاره که آن بنده آزاد کردن است یا دو ماه روزه گرفتن یا شصت مسکین را طعام دادن
در صوم و ظهار و قتل فطری الاسلام در رده و زنا با تحقق احصان پس مجرد تشابه محال که مدار قیاس
بر آنست موجب تشابه احکام نمیتواند شد و حکما بر ضعف تمثیل که عبارت از قیاس فقهی است در کتب
بر آن تنصیص و تصریح فرموده اند رجوع بکتب شیخ الرئیس و غیر او در این باب شاهد عدل است بنا بر اطمینان
قلب ناظرین بذکر بعضی اقاویل مبادرت نموده میشود امام رازی در شرح عیون الحکمة فرموده و اما التمثیل
فهو الحکم علی الغائب بما هو موجود فی الشاهد ثم یقع هذا علی وجوه اربعة فتارة یکون تشبیها
للغائب بالشاهد کما یقال انه تعالی عالم بالعلم کان الواحد منا عالم بالعلم و انه تعالی موجود

ونزلنا علیک الکتاب تبیانا لکل شیء این ایات ونظایر آن دلیل است براینکه کتاب الهی مشتمل بر قوانین
وقواعد کلیه است که جمیع مسائل واحکام خصوصا مسایل واحکامی که امت را بان احتیاج است واقع است و واقع خواهد شد
الی قیام الساعة از ان قوانین کلیه بضم صغری سهلة الحصول چنانچه شان استنباط مسائل جزئیه از قوانین کلیه است
استنباط میتوان نمود پس جمیع احکام وهمه آن از رطب ویابس مفقود است قریب از فعل در کتاب موجود است از اینجا است که
گفته اند جمیع العلم من القرآن لکن لم یعلم عامة الناس از فهم مدلول آن قاصر است پس قیاس فقهی مستغنی عنه باشد وکسی
که قیاس فقهی را حجت میکرداند کتاب را کافی در امانت وتبیان شیء نپندارد واز انجمله آیاتی است که بر نهی از اتباع ظن
مانند قول او تعالی ولا تقف ما لیس لک به علم یعنی بدنبال مرو چیزی را که ترا بآن علم نیست وقول او تعالی
ان تقولوا علی الله ما لا تعلمون وقول او عز شانه ان الظن لا یغنی من الحق شیئا وقوله تعالی وان تطع اکثر
من فی الارض یضلوک عن سبیل الله ان یتبعون الا الظن وان هم الا یخرصون ان ربک هو اعلم من
یضل عن سبیله وهو اعلم بالمهتدین خرج ما خرج بالدلیل وبقی الباقی محصل استدلال آنکه خدا تعالی
در بسیاری از آیات کفار را بجهت اتباع ظن مذمت فرموده وچیزی را که او تعالی شانه موجب ذم کفار گردانیده باشد
مد قصی مرا تبه ذم خواهد بود وعمل بقیاس موجب اتباع ظن است پس حکم محرم ومذموم بود نش واجب باشد وآنچه بعضی ۳۳
در معرض جواب این استدلال گفته اند که دلیل قاطع بر حجیت قیاس قایم است پس در حقیقت عمل بقیاس مستند باشد
بحجت قاطع باشد نه بدلیل مظنون مدفوع است چه دلیل قاطع که خصم مدعی است عقلی است یا نقلی اول باطل است
زیرا که عقل را در این که عمل بقیاس جایز است یا جایز نیست مجالی نیست خصوصا نزد اشاعره که نافی حسن وقبح
عقلی اند ودوم نیز باطل است زیرا که دلیل نقلی قطعی یقینی در نمو .. تواند بود که بحد تواتر رسیده باشد
ومحتمل معنی دیگر سوای یک معنی نبوده باشد واگر دلیل انهائی قایم میشد حجیت قیاس ضروری میگشت خلاف جواز
عمل بان از امت مرتفع میگردید واختلاف امت دربن باب قطع ناشنته علم ضروری حاصل نشده پس مع هذا چه
که دلیل قاطع بر صحت وحجیت قیاس مفقود است بیانش آنست که تمسک بقیاس مبنی بر دو مقام است یکی آنکه حکم
در محل معلل بچنین علت است دوم آنکه این علت در محل خلاف حاصل است پس اگر این دو مقام بر سبیل قطع ویقین
معلوم بوده باشد در میان عقلا در حجیت آن خلافی نخواهد بود واگر هر دو مقام یا یکی از انها ظنی باشد چنانچه
در ما نحن فیه است پس تمام نخواهد شد عمل بقیاس مگر متابعت ظن و آن تحت نصوصی که دلالت میکند بر مذمت متابعت
ظن مذموم است مندرج خواهد بود واز عامی اینکه عمل باعتقاد راجح مستند بامارت را چنانچه در قیاس است ظن

در قیاس ست ظن بنکوید. و هوای بغیر دلیل ست و با وجود تخصیص امیه اهل بیت علیهم السلام و صحابه عظام
و تبعه کرام و تصریح علمای میزان مانند رئیس حکمای اسلام و دیگران باینمعنی که قیاس فقها مفید ظن ست غیر یقین
و باطل ست و چون ثابت پیوست که تمثیل اعرف فقها موسوم بقیاس ست مفید علم و یقین نیست بلکه افاده
ظن میکند پس استعمال آن بر طبق نصوص کتاب منهی عنه باشد اما سنت پس از انجمله قول آنحضرت ست صلی الله
علیه و اله بروایت ابو هریره ان النبی صلی الله علیه وسلم قال یعمل هذه الامة برهة من الکتاب
و برهة من السنة و برهة من القیاس فاذا فعلوا ذلك فقد ضلوا و قول آنحضرت علیه و اله الصلوة
و السلام بروایت عوف بن مالك الاشجعی ستفرق امتی علی بضع و سبعین فرقة اعظمهم فتنة قوم
یقیسون الامور برائهم فیحرمون الحلال و یحلون الحرام و مانند حدیث واثلة بن الاسقع ان النبی
صلی الله علیه وسلم قال لم یزل امر بنی اسرائیل مقیما حتی حدث فیهم اولاد انساء فافتوا
برایهم فضلوا و اضلوا و مانند حدیث عبد الله بن عمرو العاص عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال
ان الله لا یقبض العلم انتزاعا ینتزعه من الناس و لکن یقبض العلماء فاذا لم یبق عالم
اتخذ الناس رؤساء جهالا فافتوا بغیر علم فضلوا و اضلوا و فتوی برای و قیاس فتوی بغیر علم است ۳۳۱
اما آثار پس از ابو بکر صدیق ایشان مرویست که فرمود ای سماء تظلنی و ای ارض تقلنی اذا قلت فی کتاب
الله برأیی و از عمر فاروق ایشان مرویست که فرمود ایاکم و اصحاب الرای فانهم اعداء السنن
اعیتهم الاحادیث ان یحفظوها فقالوا بالرای فضلوا و اضلوا و مانند از عثمان بن عفان حق
علیه السلام روایت کرده اند لو کان الدین بالرای لکان المسح علی باطن الخف اولی من ظاهره
و از عایشه صدیقه ایشان مرویست که فرمود اخبروا زید بن ارقم انه احبط جهاده مع رسول الله
بفتواه فی مسئلة العینیة و ابن عمر فرموده اتهموا الرای علی الدین فان الرای منا تکلف
و ظن و ان الظن لا یغنی من الحق شیئا نیز فرموده ان قوما یفتون بارائهم لو نزل القران لنزل
بخلاف ما یفتون نیز فرموده ذرونی مما رایت و رایت و از ابن مسعود رضی الله عنه مرویست
قراء کم و صلحاء کم یذهبون و یتخذ الناس رؤساء جهالا یقیسون ما لم یکن بما کان
نیز فرموده ان حکمتم فی دینکم بالرای احللتم کثیرا مما حرمه الله و حرمتم کثیرا مما حلله
نیز در مسئله مفوضه گفته ان یکن خطاء فمنی و من الشیطان و از ابن عباس رضی الله عنه مرویست

ان الله تعالی لم یجعل ان یحکم فی دینه برایه وقال تعالی لنبیه لتحکم بین الناس بما اراک الله
ولم یقل بما رایت نیز فرموده وایاکم والمقائیس فما عبدت الشمس الا بالمقائیس نیز فرموده الا یتقی الله
زید بن ثابت یجعل ابن الابن ابنا ولا یجعل اب الاب ابا واز تابعین نیز انکار قیاس مرویست شعبی
فرموده ما اخبروک عن اصحاب محمد فاقبله وما اخبروک عن رایهم فالقه فی الحش ان السنة
لم توضع بالمقائیس مسروق گفته لا اقیس شیئا بشی اخاف ان تزل قدمی بعد ثبوتها واز ابن سیرین
مرویست که گفت اول من قاس ابلیس وما عبدت الشمس والقمر الا بالمقائیس الی غیر ذلک من
الروایات التی یطول الکلام بذکرها واجماع عترت طاهره نیز رد قیاس و انکار فرمودن ایشان مرآنرا
و منع فرمودن شیعیان خود را از عمل بآن نزد امامیه بحد تواتر معنوی رسیده هرکه اطلاع بر دلائل عقلیه و نقلیه
بطلان قیاس و ما له و ما علیه باستیعاب اراده داشته باشد باید که رجوع بکتب اصول فقه امامیه نماید و
درینمقام اینقدر کفایت میکند هرگاه اینمقدمه ممهد شد پس بدانکه قول او بچند وجه مردودست اول
آنکه قول او اما عقل پس نزد اینفرقه اصلا قابل تمسک نیست زیراکه در اصل منکر قیاس اند و او را حجت
نمیدانند از منهج سداد خارج است زیراکه اگر مدعای او اینست که نزد امامیه قیاس منطقی باطل است این ۳۲۴
قول در حیز منع است وکذب بحت و افترای محض است چه هیچکس از علمای امامیه انکار قیاس منطقی نکرده بلکه
نص بر خلاف آن نموده اند و انواع دلیل نزد اینها چهار است یکی از آن دلیل عقل است و صحت آن بغیر قیاس
منطقی متصور نیست ازینجاست که در کتب اصول فقه اقسام قیاس و شرائط و آنچه متعلق بآنست ذکر کرده اند
و در کتب کلامیه و اصولیه امر بتعلم و تعلیم منطق که کافل این امور است فرموده و اگر مراد او اینست که نزد
امامیه تمثیل که بعرف فقها باشتراک لفظ بقیاس موسوم باطل است مسلم است لیکن از انکار آن انکار دلیل
عقل مطلقا لازم نمی آید زیراکه انتفای خاص مستلزم انتفای عام نیست و فرق در قیاس منطقی و قیاس فقهی
از بیانی که سبق ذکر یافت واضح است زیادت بصیرت مستبصر آنرا از لزوم تکرار نمیدانند لیکن شبیه میگویم
که اگر فرضا علت حکم مثلا اسکار در خمر بطریق کلیت از شارع متلقی نشده و نهی از بعض افراد شراب
مانند شراب انگوری واقع شده باشد و فقیه اراده استدلال بر شمول حرمت انواع خمر را نموده در
احتجاج بگوید که شراب حرام است و حرمتش ازین جهت نیست که روان است والا میبایست هر مایعی حرام
باشد و از جهت رنگش نیست والا میبایست که هرچه این رنگ داشته باشد حرام باشد و همچنین مزه

وهمچنین مزه وسایر صفات پس ظاهر شد که علت حرمت آن نیست الا آنکه مست کننده است پس هر چه مست کننده
باشد حرام خواهد بود وهمچنین نجس است ونجاستش از جهت آن صفات نیست پس میباید که از جهت اسکار باشد
این تمثیل قیاس فقهی است ونزد امامیه باطل است ووجه بطلانش اینست که شاید صفتی چند باشد در آن
که ما ندانیم یا مجموع این صفات با آنکه از آنکه رحاصل شده است سبب حرمت یا نجاست باشد پس قیاس شراب خرما
ومسکر وغیر آن باطل باشد اما اگر شارع فرموده باشد که علت حرمت شراب اسکار است وهمان علت در جاهای
دیگر سبب حرمت است چنانکه در حدیث شریف واقع شده که آنحضرت صلی الله علیه وآله فرموده کل مسکر خمر
کل مسکر حرام ودر روایتی کل مسکر خمر وکل خمر حرام این فقهی نخواهد بود بلکه قیاس منطقی است ودر قوت
که میگوئیم که زید در ضرب زید فاعل است وهر فاعل مرفوع است پس عمرو نیز در ضرب عمرو مرفوع باشد واین
قیاس نزد امامیه باطل نیست زیرا که علم داریم بانکه هر مسکری حرام ونجس است بالجمله تمثیل وقیاس فقهی از آن جهت
باطل است که واضع احکام شرعیه موحی آسمانی شارع است علیه وآله الصلوة والسلام وبغیر شارع علیه السلام
وبغیر وارثان علم او که تعلیم از او یافته اند هیچکس را علم بعلیت احکام حاصل نیست پس علتی را که از طرح واستنباط
نموده مناط حکم ساخته باشد مثبت احکام شرعیه نمیتواند شد واز درجه اعتبار ساقط باشد ودوم آنکه
اسناد قول بتوقف حصول از نظر صحیح بر معلم بامامیه اثنا عشریه کذب محض وبهتان بحت است چه کافه اثنا
عشریه قائلند بانکه نظر صحیح در معرفت کافیست واحتیاج بمعلم نیست محقق در تجرید العقاید میفرماید
وحصول العلم عن النظر الصحیح واجب پس آنچه بر آن متفرع ساخته باطل ومضمحل باشد آری این قول ملاحده
الموت است که بفحوای لا تزر وازرة وزر اخری وزر آن بامامیه عاید نمیشود ومتصدی جواب از طرف آنها
شدن وعهده امامیه نیست من شاء فلیرجع الی الکتب الکلامیة قال الفاضل الناصب فاید جلیله
باید دانست که قیام جمیع براهین عقلیه باعتقاد بدیهیات است پس اگر جمعی انکار بدیهیات پیش گیرند مثل قضایا
که الواحد نصف الاثنین والنفی والاثبات لا یجتمعان ولا یرتفعان والجسم الواحد لا یکون فی آن
واحد فی مکانین والغائب عن الحواس لیس له حکم الحاضر ما یسمی باسم الشیء لا یکون ذلک الشیء وامثال
این قضایا را انکار کنند اثبات هیچ مطلبی نزد ایشان ببراهین عقلیه نتوان نمود وهمچنین قیام جمیع دلائل شرعیه
ومقدمات دینیه بر اثبات ملت حنفیه است که از زمان حضرت ابراهیم خلیل تا اینوقت در جمیع ادیان مسلم است
والاصول ان یتفق علیه جمیع اهل شرایع ان المعبود واحد وانه یرسل الرسل ویظهر المعجزات الی الملائکة

٣٢٣

رسل الله الی الخلق معصومون عن الکذب و الخیانة فی التبلیغ ان لله تعالی احکاما علی عباده یجازیهم
بها و علیها یوم البعث و النشور بالجنة و النار و اثبات اصول و قواعد ملت حنفیه بر طور شیعه ممکن نیست پس این
فرقه سوفسطائیه دین اند تفصیل این اجمال و ایضاح این ابهام آنکه ایشان نبوت حضرت خاتم الانبیاء را که ماخذ این اصول
و قواعد است نسبت باین امت از حضرت امیر المؤمنین و ائمه اطهار روایت کنند و معلوم بالقطع است که ایشان بلا
واسطه از امیر المؤمنین و ائمه اطهار روایت ندارند مگر بوسائط و وسائط ایشان را احوال معلوم است که خود ایشان
انها را تکذیب مینمایند و متهم میدارند و فی الواقع هم وسائط ایشان چنانچه نبوت خاتم الانبیاء را روایت کرده اند
همچنان جسمیت و صورت حق تعالی نیز روایت کرده دروغ صریح بربسته و نیز وسائط در روایت در شرائط
امامت و تعیین ائمه مخالفت و تعارض دارند بحدیکه تطبیق اصلا ممکن نیست کذب ایشان لا علی التعیین متحقق شد تواتر
کاذبان چه سود و غلو ایشان که بجهت فاسدی تشهیر و افترای نموده باشند چنانچه در مقدمه خلافت در قرن اول اهل
تواتر و اعتبار معنی نیست سوای چهار کس صحابی یا شش صحابی نزد ایشان قابل اعتماد نیست و تواتر این روایات
چهار کس یا شش کس بالقطع معلوم الانتفاست اگر بالفرض از آنها که تواتر شده باشد خبر چهار کس یا شش کس
در چنین امور که عقل اکثر در آن استبعاد و بلکه در بعضی جاها حکم باستحاله هم میکند چه قسم افاده یقین نماید و صحابه دیگر
همه نزد ایشان مرتد و خارج از دین و صاحب اغراض فاسده بوده و مخالف و کذابان بوده و معهذا شیعه از آنها
روایت ندارند مگر روی سلیم بن قیس الهلالی فی کتاب وفات النبی صلی الله علیه و سلم عن ابن عباس عن
امیر المؤمنین و غیره و احد من الصادق ان الصحابة ارتدوا بعد النبی صلی الله علیه و سلم الا اربعة
النفس ... و روی عن الصادق ان الصحابة ارتدوا بعد النبی صلی الله علیه و سلم الا اربعة النفس و فی
روایة عن الصادق الا ستة پس آنچه این گروه مرتدین بزعم ایشان از ... رسل و اظهار معجزه علی وفق الدعوی
نزول قرآن و عجز بلغا از معارضه آن و احوال جنت و نار و تکلیفات شرعیه و نزول وحی و ملائکه و نبوت انبیاء سابقین
و دعوت ایشان بتوحید فی العبادة و نهی از اشراک را روایت کنند نامعتبر باشد زیرا که خبر جمعی است که اجماع
کردند بر خلاف وصیت پیغمبر که بحضور یک لک و بیست و چهار هزار کس تاکیدات تمام فرموده بود و علی الخصوص
که روایت این جماعه هم نزد شیعه متواتر نشده نزد فرق دیگر که همگی آن جماعه اند متواتر شده و اگر بمجرد شهرت
و شیوع در آن قرن اکتفا کرده شود پس کمال بی احتیاطی در دین لازم آید زیرا که آن قرن و مابعده من القرون
همه بر مخالفت اوامر و نواهی پیغمبر کمر بسته و قرآن را تحریف کرده و احکام بسیار بر خلاف ما انزل الله در آن

در این قرن بعد می شایع و مشهور گشته که از اصل شریعت هم مشهورتر گردید مثل غسل رجلین در وضو که با وجود
بغایت کثیر الوقوع و هر روز وقت اشخاص الی تعدد و لا تحصی دیده اند و هم برغلط روایت کرده چنین مسح کی این
و این قسم بدعات را که رئیسان آن دین از طرف خود احداث کرده رواج داده اند برابر احکام اصلیه شریعت
مثل سنت تراویح و حرمت متعه و غیر ذلک پس از ینجا معه بعید بود ای یک چه بعید است که اتفاق نموده باشند
برامر نبوت و نزول وحی و ملائکه و ذکر بهشت و دوزخ برای تخویف مردمان و ترغیب ایشان و خواب بر وفق مقید بیقین
شود که اهل تواتر را غرضی فاسد در میان نباشد اینها اغراض الی حد بر شمار موجود اند چه احتمال است که چند کس
بی شمار انتشار روایت این چیزها و معجزه برای غرضی شده باشد و سایر ایشان بجهت طمع موافقت
را سنت کرده از ایشان قبول نموده تشهیر کرده و نیز احتمال است که از کاهنان و منجمان شنیده بودند که شخصی
در قریش پیدا شود و بدست او ملک روی زمین بخواهد شد اقتدا از اولاد عبد مناف نامش فلان و نام پدرش
فلان پس بر بنا این خیال فاسد متابعت او در سر افتاده باشد و به صاحب شوق را مانند زنان ایران
زمین که سفید پوست و نازک تن می باشد در خاطر خطور کرده باشد و هر دنیا پرست را سیر بساتین کسری و قصور
قیصر را من کش طمع افتاده باشد و از یهود و نیز جمعی بموجب اخبار کتب قدیمه خود این ماجرا را دانسته نص از
تورات موافق مدعای او بر آورده و قصص و اخبار را جازه به باب بت بلیغه برای او درست کرده داده باشند و همچنان
منکر ثبوت نزول تورات و وقوع قصص انبیا هم در برده ها دارد گیست با موافقت آنها و ناموافقت چه باید
و چه ربود و بالجمله اول جاهلان عرب با این اغراض اتباع نموده باشند باز مردم را غلط افتاده بنا بر مسامع و لذات
دنیوی و نفسانی پی در پی اتباع آن بر خود لازم شمرده و رفته رفته صورت دین و مذهب قرار گرفت چنانچه
در اکثر امور شرعیه نزد شیعه همین قسم رو داده واقع است مثلا آنچه در تواتر غسل رجلین شیعه میگویند همین
تشقیقات و احتمالات است که مذکور شد بلکه در ینجا زیاده تر قوی تر زیرا که غسل رجلین نسبت بمسح رجلین
مشقت و کلفتی دارد و در قبول مشقت و رنج تشهیران بحسب ظاهر فائده دنیوی دریافته نمیشود بخلاف امر
نبوت که مقدمه ریاست عامه است که خیلی دلچسپ خاطر نشین است و محل طمع و حرص برای این امور هزاران
ملوک جان خود را برباد میدهند اگر اجتماع بر یک کلمه یا یک روایت نموده باشند عجب نباشد و مدار این وضع ایشان
این هم شده باشد که به گاه کسی با ایشان منازعت نمود و بمحاربه برخاست شکست کشید و خرابی و تباهی عام
خصوصا کسانی که در زمان متاخر پیدا شدند اعتقاد حقیت روایت اوایل خود قوی تر شد چنانچه شیعه

٣٣٥
اصول مذهب ...

خلافت خلفا ثابت است آنچه مدد ما در اینجا ثابت اعتقاد متاخرین اهل سنت همین احتمالات وارند و اگر تواتر
این قسم اشخاص مفید علم قطعی شود باید که تواتر یهود نیز که بالاتر از این اشخاص مذکورین است در تحریف کتاب الله و
تکذیب و مخالفت انبیا و اوصیای ایشان و تعدد و تا ابد دین موسی علیه السلام مفید یقین شود زیرا که یهود
نص صریح حضرت موسی را به تواتر نقل میکنند که فرمود شریعتی موبدة ما دامت السموات والارض
السبت مؤبد ما دامت السموات والارض و همچنین تواتر نصاری که نص صریح حضرت عیسی را که او ابن الله است
وان رسالة ابن البشر قد ختمت قبل مجیئه روایت کنند و قرآن محرفی که بدست این جماعت است حکم توریت
و انجیل محرف دارد که از وی آیتهای بسیار و سورهای بیشمار ساقط کرده اند و کلمات او را تبدیل نموده و ترتیب
او را تغییر داده و اگر با این قرآن متواتر کذائی تمسک جایز باشد با انجیل نیز جایز باشد و در انجیل مرقس که از انجیل تلک است
در احتجاج با ملی این نص موجود است و اناجیل اربعه نزد ایشان متواتر اند قال غرس رجل اشجارا في ارضه وبني
حوالیها الجدران وحفر فیها بئرا وبني علیه بیتا فلما کملت عمارة البنیان اودعه عند الزارع
وسافر الی بلد اخر ولقام بها فلما حان ان یجنی الثمار ارسل عبدا من عبیده الی الزارع لیاخذ
ثمارة فلما جاءه واراد ان یاخذ ثمره ضربوه وارسلوه خائبا ثم ارسل عبدا اخر فاخذوه
وضربوه وادموه وشجوا راسه ثم لم یرسل اخر فقتلوه وهکذا یرسل عبیده الیهم تتری فیضربون
بعضهم ویقتلون بعضهم وکان له ابن واحد یحبه ولم یکن له ولد سواه فارسله الیهم فلما
راه الکفار قال بعضهم لبعض هذا الذی یرث هذه الجنة فهلموا نقتله ونرث البستان فوثبوا
علیه فقتلوه فلاجرم یغضب علیه صاحب الجنة ویرجع الیهم وینزعه من ایدیهم
ویردیهم ویضعه عند اخرین پس از اینجا معلوم شد که اثبات ملت حنفیه که سبیل آن قول بنبوت خاتم الانبیا است
بمعونت اهل سنت در اصول مذهب نتوانند شد زیرا که ایشان اصول دین خود را اخذ کرده اند از جماعه صحابه کبار
مثل عشره مبشره و عبادله اربعه و کبترین و دیگر اهل بدر و اهل بیعة الرضوان از مهاجرین و انصار که حق تعالی
در کتاب خود بر صدق و صلاح ایشان گواهی داده قوله تعالی اولئك هم الصادقون قوله تعالی
محمد رسول الله والذین امنوا معه الی اخره و درایات بسیار در حق ایشان کلمات خیر و مدح
ارشاد فرموده قوله تعالی لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونك تحت الشجرة الی غیر ذلك
الایات با اینکه اوایل اهل سنت این نصوص را در قرآن و احادیث شنیده از حال ایشان تفحص واجبی نموده

نموده معلوم گردید که بر همه ایشان صادق الاعتقاد والرسوخ بوده در اعلای اعلام شریعت غرا هیچ وجه
قصور نکردند و در حفظ احکام ملت حنفیه بیضا بنوعی مداهنت روا نداشته اند و کتاب خدا را بهتر از جان عزیز
خود می پنداشتند و دین الهی را در محافظت و حمایت فوق الانفس والمهج می انگاشتند و سنن رسول را و ملحقات
فضلا عن العبادات مهما امکن تفویت نمیکردند و عوام صحابه را بجهت خوف سیاست و برکت صحبت ایشان نیز
همین وتیره داشتند و تابعین ایشان باحسان نیز بنا بر صحبت ایشان و انعکاس اشعهٔ انوار ایشان سلوک همین لازم
گرفتند و همچنانکه فرقا بعد قرن اتباع و انقیاد این جماعه مر پیغمبر را محض بوضوح حق بوده برای جلب نفع و دفع ضرر
بلکه هر که از جماهیر عرب بدلائل مؤلفة القلوب متسم بود که رئیس قوم و صدر عشیره باشد او را تحقیر و اهانت نموده مثل
ابوسفیان و اقرع بن حابس که در مجلس خلیفه ثانی بر صف پاسی که داشتند خوار رها کشیده اند و صف نعال جا
یافته و فقرا و مساکین اهل ایمان و غلامان و کم اصلان اینها مثل صهیب و عمار صدر مجلس بودند و عندالاقتدار دولت
و ملک سلطنت را بخویشاوندان و اقارب خود ندادند و قدم اسلام و کثرت صحبت و شدت رفاقت ایشان را
در تقسیم این مناصب ملاحظه کردند و اکثر ایشان بعد از قتل و قتال و جنگ و جدال و کشته شدن بزرگان و اقارب
خود و اصرار بر کفر و بعد از رویت معجزه قویه ایمان آوردند و اگر بقول کهنه و منجمین و اهل کتاب بطمع مال و مناصب ۳۳۷
می گرویدند بایستی که در اول وهله اظهار ایمان مینمودند و زمان دراز در بر همزدن امر پیغمبر و عداوت او نمیکوشیدند
و چون بنقل و روایت ایشان ثابت شد دعوای نبوت و ظهور معجزات و نزول قرآن و عجز بلغا از معارضهٔ آن
یقین حاصل شد که فی الواقع چنین بود و ثبوت صدق و صلاح ایشان بشهادت قرآن و رسول در ضرایب نیست
تا محذوری لازم آید بلکه بر وجه تاکید اعتقاد و مزید یقین است و الا تفحص حال ایشان کافی است در اعتقاد صحت
خبر ایشان و صدق متواتر ایشان و اتباع سبیل ایشان و لزوم طریقه ایشان پس اگر شیعه بقرآن یا بخبر رسول
یا اجماع متمسک شوند تنزل کرده باشند از صرف شیعیت خود و شوبی از مذهب اهلسنت بر خود لازم گرفته الا
این متمسکات ایشان مثل لامع سراب یا نقش بر آب بی حقیقت و بی ثبات خواهد بود و پس واضح شد که بنا بر اصل شیعیت
هیچ دلیل از دلائل ایشان بپا ست نمیشود و چون دست بدامن اهلسنت زدند با این قرآن و اصول ملت حنفیه قائل
شدند لابد بجمیع امور متواتره ایشان مثل تفویض نماز بابوبکر صدیق و فضائل و مناقب او و فضل جلیل مرتبه
شیخین که مانند قرآن و اصول بتواتر ثابت شده اند قائل باید شد و قبول باید کرد و الا تحکم بی حاصل لازم خواهد آمد
مثل کسی که حصه را بشکر دیگری بجا آورد من لطفی ندارد و این فائده را باید که از دست ندهی که بسی مفید است

کلامه اقول و به نستعین تسمیه امامیه بسوفسطائیه غلط محض و مکابره صریحه و از قبیل تسمیه روز روشن بلیل داج
و دیجور و تلقیب زنجی بکافور است زیرا که از امامیه اصلا انکار حقائق اشیا منقول نیست و هیچیک ازینها
انکار ضروریات میکنند چنانچه هر که اندک اطلاعی از اقاویل امامیه دارد مانند آفتاب نیمروز روشن است و منکر
مکابر است بلکه مقدمه بر عکس است و سوفسطائیه در حقیقت اهل سنت اند توضیح مقام آنست که حق تعالی شانه
نفس انسانی را در مبدء فطرت از اکثر علوم و ادراکات خالی خلق فرموده و او را قابلیت اکتساب علوم
و معارف عطا نموده و این هر دو مقدمه بدیهی است در اطفال مشاهد و بجهت تحصیل معارف و علوم چند قوت
که آلات نفس در تحصیل ادراکند برای او خلق کرده پس طفل در مبدء ولادت بحس لمس ادراک ملموسات میکند
و بواسطه ادراک بصری بتدریج در میان والدین او و غیر ایشان تمیز میکند همچنین بتدریج ادراک آنچه متعلق
بسایر آلات و قوی است او را حاصل میشود و پس تعقل او زیاده میشود و بواسطه احساس امور کلیه را مانند مشارکت
و مباینت ادراک میکند و امور کلیه ضروریه را بواسطه ادراک محسوسات تعقل میکند هر گاه استکمال علوم و تفطن
مواضع جدال او را حاصل شود علوم کسبیه را بواسطه علوم ضروریه ادراک میکند پس ازینجا ظاهر شد که علوم
کسبیه فرع علوم ضروریه است و علوم ضروریه متفرع است بر محسوسات جزئیه پس محسوسات اصول اعتقادات ۳۳۸
باشند و فرع تصحیح نمیشود مگر بصحت اصلش پس طعن در انکار اصل مستلزم طعن در انکار فرع باشد و جماعت
از اشاعره و جمهور اهل سنت الا من شذ منهم اکثر قضایای محسوسه را انکار میکنند و آن مستلزم انکار معقولات
کلیه است که فرع محسوسات است پس انکار کل اشیا ایشانرا لازم آید و این عین سفسطه است مثلا بدیهیات
عقلیه میدانیم که مقدمات و قضایا بدیهی مانند حکم باینکه رویت بصری اشیا موقوف بر چند شرط است سلامت
حاسه و مقابله رائی مرئی یا در حکم مقابله بودن آنها و عدم قرب مفرط و عدم بعد مفرط و توسط ضوء و عدم
تجانب عدم شفافیت و تحدد رائی ادراک او را و اهل سنت منکر این قضیه بدیهیه اند و رویت الله تعالی که
مع کونه غیر جسم و تنزهه عن المکان و الجهة که جسم نیست و منزه از مکان و جهت است تجویز میکنند
و رویت اصوات و روایح و طعوم و رویت اعمی چین بقه اندلس را نیز تجویز کنند چنانچه علامه دوانی در شرح
عقاید عضدیه و غیر او در غیر آن تصریح بآن فرموده اند نیز ما را این قضایای بدیهیه حاصل است الجماد لیس له
حیوة ولا حرکة ارادیة و الجسم الواحد لا یکون فی آن واحد فی مکانین اهل سنت این قضایا
بدیهیه را انکار کنند در فتاوی برهنه گفته در جواب گفته پرسیده شد ممکن است که کعبه زیارت اولیا میکند گفت

گفت روایت نزدیک اهل سنت گفته شد چون بنا رفت حکم مصلیان چه باشد گفت قبله موضع کعبه است نه بنا تا اگر
بنای او بجای دیگر نهند و نماز بسوی او گذارند روا نبود و انتهی الی غیر ذلک من القضایا البدیهیة التی انکروها
ویطول الکلام بذکرها نیز بداهت عقلیه حاکم است باینکه هر که دریافت بکند که واحد نصف اثنین است نصف اثنین ربع است
میداند که واحد نصف نصف اربعه است و درین حکم شکی و ریبی ممکن نیست و تخلف این حکم از دو مقدمه سابقه ممکن نه اهل سنت
حصول مقدمه ثالثه را از دو مقدمه سابقه اتفاقی عادی میدانند و لزوم عادی را مثل لزومهای که در قضیه لزومیه
که حکم دران بلزوم احد الطرفین است مر دیگر را معتبر است نشمرده اند پس نزد اینها تخلف مقدمه ثالثه از دو مقدمه سابقه
جایز است نیز نزد اینها جایز است که عقیب دو مقدمه مذکوره العالم متغیر یا النفس جوهر حاصل شود و نیز بعقلی بودن
حسن و قبح احکام قائل نیستند و حکم عقل را معزول میدانند و نظر در معرفت او سبحانه جل شانه عقلا بحکم لا حکم
الا هو جایز نمیدانند چنانچه در باب آینده انشاء الله تعالی بتفصیل بیان خواهد آمد پس اثبات اصول و قواعد
حنفیه ابراهیمیه که بتغیر ملل و ادیان متغیر نمیشود بطور اهل سنت ممکن نباشد پس این فرقه سوفسطائیه درین امر نیز
در معرض استدلال برین مطلب طبق آنچه فاضل ناصب افاده فرموده میتوان گفت که ایشان نبوت حضرت خاتم الانبیاء را
۳۳۹ که ماخذ این اصول و این قواعد است نسبت باین است از عبد الله بن عمر و عبد الله بن عمرو بن العاص و ابو هریره
و معاویه بن ابی سفیان و مروان بن الحکم و اقران اینها روایت کنند و معلوم بالقطع است که اینها با وجود اسقاط
اشخاص روایت نداشتند مگر بوسائط و وسائط ایشان را حال معلوم است که خود ایشان تکذیب مینمایند و متهم میدانند
میدانند و فی الواقع هم وسایط ایشان چنانچه نبوت حضرت خاتم الانبیاء علیه و آله السلام روایت کرده اند همچنان
جسمیت و صورت و جهت بودن او تعالی شانه نیز روایت کرده اند دروغ بربسته چنانچه روایات بسیار
در مفتتح این باب و دیگر مباحث سابقه و آتیه معرض بیان آمده و خواهد آمد انشاء الله و درین مقام نیز از طالب فیشد
بذکر چند حدیث مبادرت نموده میشود مسلم در صحیح خود روایت کرده قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
خلق الله آدم علی صورته الحدیث در مشکوة نیز این حدیث را تخریج نموده و شیخ عبد الحق دهلوی در ترجمه مشکوة
فرموده که در حدیث آمده خلق آدم علی صورة الرحمن ترمذی از ابن عباس و معاذ بن جبل روایت کرده قال
صلی الله علیه و سلم انی صلیت اللیل ما قضی لی و وضعت جنبی فی المسجد فاتانی ربی فی احسن صورة
نیز در مشکوة از عبد الرحمن بن عایش روایت کرده قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم رایت ربی
عزوجل فی احسن صورة قال فیم یختصم الملا الاعلی قلت انت اعلم قال فوضع کفه بین کتفی

فوجدت بردها بین ثدیی فعلمت ما فی السموات والارض وتلا وکذلک نری ابراهیم
ملکوت السموات والارض ولیکون من الموقنین گفت فرمود رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم دیدم
پروردگار خود را در نیکوترین صورتی گفت ای محمد گفتم لبیک پروردگار من و سعدیک گفت در چه چیز خصومت میکنند ملائکه گفتم
در جواب پروردگار تو دانا تری گفت پس نهاد پروردگار تعالی دست خود میانه شانه من یافتم سردی دست
او را در میان دو پستان خود پس دانستم هر چه در آسمانها و زمین بود و خواند آنحضرت آیه که حاصل مضمونش
این است که همچنین نمودیم ابراهیم را ملک آسمانها و زمین و تا آنکه گردد ابراهیم از یقین کنندگان ابن اثیر در
جامع الاصول در ضمن حدیث طویلی روایت کرده از انجا بموضع حاجت اقتصار نموده قال فیاتیکم
الجبار فی صورة غیر صورته التی راوه فیها اول مرة فیقول انا ربکم فیقولون انت ربنا فلا یکلم
الا الانبیاء فیقال هل بینکم وبینه آیة یعرفونها فیقولون نعم الساق فیکشف عن ساقه
فلیسجد له کل مومن یعنی پس می آید شما را جبار در صورتی غیر صورتی که او را در ان صورت دیده بودند
پس میگوید من پروردگار شما هستم پس میگویند تو پروردگار مائی پس کلام نمیکنند با او مگر پیغمبران پس گفته
میشود آیا میان شما و میان او علامتی هست که ان علامت را میشناسید پس میگویند آری این علامت ۳۳۳
ساق است پس منکشف میسازد او تعالی ساق خود را پس سجده میکند او را هر مومن و روایات با بعضون
در صحیح مسلم و دیگر صحاح بطریق متعدده مرویست در بعضی روایات آمده ثم یرفعون رؤسهم وقد
تحول من صورته التی راوه فیها اول مرة یعنی پس بر میدارند سرهای خود را حال آنکه برگردیده باشد از
صورتی که دید او را در ان صورت بار اول او را دیده بودند نیز در جامع الاصول از صحیح بخاری و صحیح مسلم تخریج نموده
اما النار فلا تمتلی حتی یضع رجله اما دوزخ پس ممتلی و پر نمیشود تا آنکه بگذارد پای خود را و در
روایت حتی یضع الله تبارک و تعالی رجله واقع است و بطریق متعدده روایت نموده اند نیز مسلم
در صحیح خود بطریق عدیده روایت نموده فلا یزال یدعو الله حتی یضحک الله تبارک وتعالی منه
فاذا ضحک الله منه قال ادخل الجنة یعنی پس مدام دعا میکند خدا یتعالی را تا آنکه بخندد خدا از او
پس چون بخندد خدا از او میفرماید داخل شو بهشت را در صحیح بخاری و صحیح مسلم از ابو هریره روایت کرده
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ینزل ربنا تبارک وتعالی کل لیلة الی سماء الدنیا
حتی یبقی ثلث اللیل الاخر فیقول من یدعونی فاستجیب له من یستغفرنی فاغفر له یعنی فرو

یعنی فرود می آید پروردگار تبارک و تعالی هر شب بآسمان که فرود و پایان تر است از آسمانها تا هنگامی که
باقی ماند سوم حصه شب که آخر شب است پس میگوید وی سبحانه کیست که دعا کند مرا تا قبول کنم دعای او را کیست
که درخواست کند و بطلبد از من تا بدهم آنچه میخواهد و میطلبد کیست که آمرزش خواهد از من پس بیامرزم او را نیز
در صحیح مسلم این فقره مرویست ثم یبسط یدیه فیقول من یقرض غیر عدوم ولا ظلوم حتی ینفجر
الفجر یعنی پس تر فراخ میکند و میگشاید پروردگار هر دو دست خود را و میگوید کیست که قرض دهد کسی را بر فقیر که مال
ندارد تا از آن قرض ادا کند و نه ظلم کننده است که با وجود مال و غنا ظلم کند و حق کسی نه دهد ترمذی حاکم از جابر
از ابو بکر صدیق روایت کرده اول من یصافحه الحق عمر یعنی اول کسی مصافحه کند با او حق تعالی عمر بن خطاب است
و نظایر این بسیار است احصای آن از کتب طوال میباید در غنیة الطالبین که بنابر مشهور منسوب بشیخ عبد القادر
جیلانی است بر طبق صحاح چند حدیث متضمن نزول باریتعالی اول آورده و در مقام موضع حاجت مذکور
میگردد قال الحجاج فی حدیثه اذا کان یوم القیامة ینزل الجبار جل ثنائه علی عرشه و قدماه
علی الکرسی و یوتی نبیکم صلی الله علیه وسلم فیقعد بین یدیه علی الکرسی فقالوا للحمیدی
۳۷۱ اذا کان علی الکرسی هو معه قال نعم ویلکم هو معه وعن ابی هریرة تاتی الله عز وجل فی
ظلل من الغمام فیتکلم بکلام طلق ذلق الحدیث یعنی گفت حجاج در حدیث خود هرگاه خواهد بود
روز قیامت فرود می آید جبار جل اسمه بر عرش خود و قدمهای او بر کرسی باشند و آورده میشود نبی شما صلی الله
علیه وسلم پس می نشیند پیش روی او بر کرسی پس گفتند حمیدی را در این هنگام آنحضرت صلی الله علیه وسلم
بر کرسی با خدایتعالی خواهد بود در جواب گفت وای بر شما او بلا او با او خواهد بود و از ابو هریره روایت است
گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم هرگاه روز قیامت خواهد بود می آید پروردگار در پردهها
از ابر پس تکلم می آید بکلام فصیح تا آخر حدیث که در کتاب مسطور مذکور است بعد از آن میفرماید انه
تعالی ینزل کل لیلة الی سماء الدنیا کیف شاء کما شاء فیغفر لمن اذنب و اخطاء و اجرم و عصی
لمن یختار من عباده و یشاء تبارک و تعالی العلی الاعلی لا اله الا هو له الاسماء الحسنی
لا بمعنی نزول رحمته و ثوابه علی ما ادعته المعتزلة و الاشعریة بدرستیکه خدایتعالی فرود
می آید هر شب بسوی آسمان دنیا هر کیف که میخواهد چنانچه میخواهد پس می آمرزد هر کرا که ذنب و خطا و جرم
و عصیان از و صادر شده باشد هر کرا اختیار میکند از بندگان خود و میخواهد تبارک و تعالی که علی الحکمت است

و نیست معبودی بحق مگر او و او راست اسمای حسنی و نزول او تعالی بمعنی نزول رحمت و ثواب و نیست چنانچه توجیه
کرده اند آنرا معتزله و اشاعره بعد از نقل چند حدیث که متضمن نزول او تعالی شانه بسوی آسمان دنیا میفرماید
قیل لاسحق بن راهویه ما هذه الاحادیث التی تحدث بها ان الله تعالی ینزل الی سماء
الدنیا والله یصعد فالله یتحرك قال للسائل ان الله یقدر علی ان ینزل و یصعد لا یتحرك
قال نعم قال فلم تنكره وقال یحیی بن معین اذا قال لك الجهمی كیف ینزل فقل له كیف یصعد وقال
الفضیل بن عیاض اذا قال الجهمی انی كافر برب ینزل فقل انا مومن برب یفعل ما یشاء وعن شریك
بن عبد الله لما قیل له ان عندنا قوما ینكرون هذه الاحادیث فی الصفات وان الله
ینزل الی سماء الدنیا فقال انما جاءنا بهذه الاحادیث من جاءنا بالسنن عن رسول الله
صلی الله علیه وسلم الصلوة والصوم والزكوة والحج وانما عرفنا الله بهذه الاحادیث یعنی گفته
شد اسحق بن راهویه را چیست این احادیث که روایت میکنی ما را بآن که خدای تعالی فرود می آید بآسمان دنیا
و خدای تعالی صعود میکند و حرکت میکند گفت سائل را که خدای تعالی را قادر است که نزول و صعود بکند و متحرک
نشود گفت آری گفت پس چرا انکار میکنی این امر را و گفت یحیی بن معین هرگاه جهمی بگوید چگونه نزول میکند ٣۴٢
خدای تعالی پس بگو او را چگونه صعود میکند و گفت فضیل بن عیاض هرگاه جهمی ترا بگوید که من کافرم بخدای
که نزول میکند پس بگو او را من مومنم بپروردگاری که میکند هر چه را که میخواهد و از شریک بن عبد الله
نقل است که گفت هرگاه که گفته شد او را نزد ما قومی هستند که انکار میکنند این احادیث را در صفات که
خدای تعالی فرود می آید و نزول میکند بآسمان دنیا پس گفت این احادیث را همان اشخاص آورده اند که سنتهای
رسول خدا صلی الله علیه وسلم و نماز و روزه و زکوة و حج بما آورده اند و شناخته ایم ما خدا را مگر باین
احادیث که این رجال بما آورده اند نیز وسایط اینها در روایات تخالف و تعارض دارند بحدی که جمع و تطبیق
اصلا ممکن نیست پس کذب ایشان لا علی التعیین متحقق شد و تواتر کاذبان و دروغگویان را اعتبار نیست ملخص
سخن آنکه در سلوک صراط مستقیم ملت حنفیه که از زمان حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه السلام تا این زمان در جمیع
ملل و ادیان مسلم است ما سوای امامیه را حظی نیست و سلوک این منهاج قدیم منحصر درین فرقه است زیراکه در کلام
معجز نظام الهی عز من قائل توصیف این ملت بحنیف واقع شده و معنی حنیف مائل است یعنی این ملت از جمیع
ادیان مائل است چه این ملت حق است و مطابق واقع و نفس الامر سوای آن جمیع ادیان باطل اند و حق مائل

حق مائل از هر باطل است هرچند بعضی باطل را با بعض دیگر که مخالف وشبیه باشد بعینه تحقق است لیکن با بعض دیگر مناسبت
داشته باشد فی الجمله قرب است بخلاف طریق حق که مانند خط مستقیم موصول بین النقطتین منحصر در واحد است
و بمنزله مرکز است که در نهایت بعد از جمیع اجزای دایره است امام رازی در تفسیر کبیر در ضمن تفسیر آیه واتبع ملة
ابراهیم حنیفا میفرماید البحث الثانی الحنیف المائل ومعناه انه مائل عن الادیان لان
ما سواه باطل والحق مائل عن کل باطل وتحقیق الکلام فیه ان الباطل وان کان بعیدا
عن الباطل الذی یضاده فقد یکون قریبا من الباطل الذی یجانسه واما الحق فانه
واحد فیکون مائلا عن کل ما عداه کالمرکز الذی یکون فی غایة البعد عن جمیع اجزاء
الدائرة نیز دین حق بمنزله خط مستقیم است که انحصر الخطوط الواصلة بین النقطتین است وادیان باطله مانند
خطوط منحنیه وهرچند در میان خطوط منحنیه نیز تباین نوعی تحقق است چنانچه ارشمیدس تصریح بان فرموده
لیکن فی الجمله در میان انها جهت قرب ومؤانست نیز حاصل است ودر بعض اعتبار در حد اتحاد است که گفته اند
الکفر ملة واحدة بخلاف صراط مستقیم دین که مباینت تامه ومضادت کامله با خطوط منحنیه دارد ومذهب
امامیه با جمیع ادیان و ملل تضاد تام وتباین کلی دارد چنانچه محققین بان تصریح فرموده اند علامه دوانی ٣٤٣
در شرح عقاید عضدیه میفرماید قال ابن المطهر الحلی فی بعض تصانیفه قد باحثنا فی هذا الحدیث
من الاستاذ نصیر الدین محمد الطوسی فی تعیین المراد من الفرقة الناجیة فاستقر الرأی علی
انه ینبغی ان یکون تلک الفرقة مخالفة بسائر الفرق مخالفة کثیرة وما هی الا الشیعة
الامامیة فانهم یخالفون غیرهم من جمیع الفرق مخالفة بینة بخلاف غیرهم من الفرق
فانهم متقاربون فی اکثر الاصول محقق طوسی در بعض رسایل خود می فرماید انی عبرت جمیع
المذاهب ووقفت علی اصولها وفروعها فوجدت من عدا الامامیة مشترکین فی الاصول
المعتبرة فی الایمان وان اختلفوا فی اشیاء یتساوی اثباتها ونفیها بالنسبة الی الایمان ثم وجدت
الطائفة الامامیة یخالفون الکل فی اصولهم فلو کانت فرقة ممن عداهم ناجیة فکان الکل
ناجین فدل ان الناجی واحد هو الامامیة لا غیر انتهی فاضل طبرسی در تحفة الابرار فرموده دلیل حقیت
مذهب شیعه این است از هر مذهب از مذاهب هفتاد ودوگانه اگر پرسند بدترین مذهبی از مذهبها کدام است
گویند دوازده امامی واگر بجمیع پرسی یک یک همچنین گویند واگرچه هریک ازین هفتاد ودو مذهب با یکدیگر

مداو فی سیوه رزند لیکن چون ایشان از مخاصمه و مباحثه با شیعه فتند باهم صلح نمایند و یکدست و یکدل و یکزبان شوند
و شمشیر کشند و در استیصال شیعه باتفاق کوشش نمایند و چون ازین کار فارغ شوند باز بر سر مخالفت یکدیگر
روند پس حق آن این مذهب متنازع فیه و مختلف فیه و مبغوض جمله مذاهب است و همه با او در مقام ابا و افترا فند
باید که حق باشد زیرا که بدانکه رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله گفت الا فرقة واحدة این طایفه اند و هم المراد بقوله
تعالی لا نری رجالا کنا نعدهم من الاشرار انتهی پس ظاهر شد که سالکان مسالک ملت حنیف و منهاج قویم
حضرت ابراهیم امامیه اثنا عشریه اند کلینی در روضه کافی حدیث طویلی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده
فقره اخیره آن که موضع حاجت است در یمقام ذکر نموده میشود بطریق خطاب به ابو بصیر میفرمایند فقال یا ابا
محمد لیس علی ملة الابراهیم الا نحن و شیعتنا و سائر الناس من ذلک براء یا ابا محمد هل سررتک و فی روایة فقال
حسبی مولانا محمد صالح مازندرانی در شرح میفرماید المراد بملة ابراهیم اصول شرایعه المشترکة کالتوحید
واسراره و غیر ذلک مما لا یطرأ علیه النسخ و هذه الفائدة مثل السوابق رجعه الینا الا انها
ارفعها و اسناها و اجلها و اعلاها لکونها غایة الکمالات البشریة المقتضیة لسکون العبد
٣٣٧ تحت الهویة الالهیة و فتور اضطراب قلبه فلذلک اذا بلغ الکلام الی هذا المقام قال حسبی لانه
لیس للعبد مطلب و لا للمشتاق مقصد عداه انتهی و شکوکی که فاضل ناصب کرده بچند وجه مدفوع است
اول آنکه انحصار روایت امامیه نبوت حضرت خاتم الانبیا را علیه و آله السلام در حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
در حیز منع است زیرا که نزد امامیه جمعی کثیر و جمی غفیر از اصحاب کبار ممدوح و جلیل القدر بلکه در عداد اولیای کرام
معدود اند چنانچه سبق منه ذکر یافت و در معتمد علیه بودن این اکابر نزد امامیه شکی نیست و اشخاصی که آنها
در اوایل حال شبهه طاری شده بعد از انحلال شبهه رجوع بحق نموده نیز صدوق و ثقه و عدول بودن آنها بعد ثبت
بالطمانیه متحقق گشته نزد امامیه مقبول الروایة اند هیچکس از امامیه قائل بخلاف آن نشده پس امامیه نبوت حضرت
خاتم الانبیا علیه السلام را از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و سلمان فارسی و مقداد و حذیفه و ابوذر غفاری
و عمار یاسر و صعصعه بن صوحان و عبداللّه بن جابر انصاری و ابی بن کعب و عبداللّه بن عباس و عبداللّه بن جعفر
که این هر دو بزرگ داخل عبادله امامیه اند سعد بن معاذ و بسیاری از اصحاب اجله رضوان اللّه علیهم الرضوان و سائر
اصحاب کرام رضوان اللّه تعالی علیهم اجمعین روایت میکنند و بر تقدیر تنزل و فرض تسلیم انحصار روایت نبوت در حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام از آنجا که جماعه کثیره که از اصحاب تابعین بخدمت آنحضرت علیه السلام آمد و امر اختصاص تام

تمام و استیناس بالکلام داشتند و در عهد خلفای ثلاثه نیز در خدمت آنحضرت شرف اندوز میشدند و بعد از
خلیفه ثالث جماعه کثیر از اهل بدر و اصحاب بیعة الرضوان و سایر مهاجرین و انصار و تابعین باحسان مانند
اویس قرنی و غیر او بیعت باینجناب نموده در معرکه جمل و صفین و نهروان در ظل رایت هدایت آیت مجتمع
بوده جانهای خود را نثار نمودند بنابرین تقدیر بر روایت امامیه نبوت حضرت خاتم الانبیاء و حضرت
امیر المومنین که افضل مهاجرین و انصار و اشرف اهل بدر و بیعة الرضوان است و از حضرت فاطمه زهرا
که سیده نساء عالمیانست و حسنین علیهما السلام و از اکابر اهل بدر و بیعة الرضوان و سایر مهاجرین و
انصار و تابعین باحسان که حق تعالی در کتاب خود بر صدق و صلاح آنها گواهی داده قوله تعالی فان الله
هو مولاه و جبریل و صالح المومنین و کونوا مع الصادقین و اولئک هم الصادقون و آیات بسیار
در حق ایشان کلمات خوشنودی و رضامندی ارشاد فرموده و قوله تعالی لقد رضی الله عن المومنین
اذ یبایعونک تحت الشجرة الی غیر ذالک من الایات و با از اوایل امامیه این نصوص
از اقران شنیده از حال ایشان نقص و ابهی نبودند معلوم گردید که اکثر از جماعه که امامیه روایت نبوت نموده اند
صادق الاعتقاد و راسخ العقیده بوده اند و در اعلای اعلام شریعت غرا هیچ وجه قصور نکردند هم برین ۳۴۵
قیاس تابعین باحسان نیز بنا بر تاثیر صحبت و انعکاس اشعه انوار ایشان همین سلوک لازم گرفتند قرنا بعد قرن
و انقیاد این اماجد کرام با آنحضرت علیه و آله الصلوة و السلام محض بنا بر وضوح و شهود حق بوده برای
جلب نفع و دفع مضرتی **دوم** آنکه روایت کشی که از سلیم بن قیس هلالی یعنی ان الصحابة ارتدوا الا
بر نقد صحتش قدحی نمیکند بچند وجه **اول** آنکه مراد از ارتداد درین روایت که موید باخبار صحیحه وارد است
صلی الله علیه و آله و سلم نوع ارتداد از صحابه چنانچه صحیح بخاری و صحیح مسلم و دیگر صحاح سته و غیر آن روایت
و چند حدیث از آن سابقا مذکور شده اعم است از ارتداد دینی و ارتداد در اعمال و افعال صالحه حسنه یعنی
روایت اینست که بعد از ارتحال آنحضرت صلی الله علیه و آله بعضی از صحابه از دین برگشته انکار بعضی از
ضروریات دین اسلام نمودند و بعضی از شیوه اخلاق و ملکات حمیده و خصال و صفات پسندیده و افعال
حسنه و اعمال صالحه و خلوص محبت اهلبیت رسالت علیه الصلوة و السلام که بمقتضای قل لا اسئلکم علیه اجرا
الا المودة فی القربی اجر رسالت است و از دیگر کردار ستوده و اطوار حمیده که در عهد کرامت مهد آنحضرت معمول
و مقبول بود برگشته انواع فتنه و فساد و ظلم و عدوان و بغی و عناد و جور و طغیان ... در یافته نیکویی و بر

احسانی که در حق کافه رعایا ممدوح و محمود است در حق اهل‌البیت نبوت علیهم السلام ترک کرده اند غصب حقوق حضرت زهرا
و رنجانیدن خاطر عاطر آن مخدره حضرت خیر الوری از بعضی بوقوع آمده چنانچه صحاح سته و کتب سیر و تواریخ بآن ناطق است
و انکار وقوع ارتداد بآن معنی مکابره صریحه است و قایل شدن بوقوع ارتداد از صحابه بآن معنی از خصائص امامیه
نیست بلکه علمای اهل سنت نیز بآن قایل اند و حضرت مخبر صادق علیه و آله الصلوة و السلام اخبار بآن فرموده
بخاری در صحیح خود از … روایت کرده ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ترد علی یوم القیمة رهط
من اصحابی فیحلؤن عن الحوض فاقول یا رب اصحابی فیقول انک لا علم لک بما احدثوا بعدک انهم ارتدوا
علی ادبارهم القهقری و این حدیث باسانید متعدده و طرق متکثره باختلاف عبارات در صحیحین و سایر صحاح سته
و غیر آن مروی است قاضی عیاض در تاویل آن میفرماید هم صنفان المرتدون عن الاستقامة و العمل الصالح
والمرتدون عن الدین انتهی و در نیل الفوائد (?) میفرماید قیل هم اهل الکبائر والبدع والظلمة والمسرفون فی الجور
و طمس الحق انتهی از وقوع این قسم ارتداد خللی در صدق تواترات ایشان متطرق نمی شود دوم آنکه حکم بارتداد در حق
جماعه ایست که نص جلی را استماع نموده انکار نموده اند آنها که انکار نکردند یا آنها که استماع نص جلی اتفاق نیفتاده باشد
بجهت عدم تحقق انکار در حق آنها در حکم ارتداد مندرج نخواهند شد فاضل شوشتری میفرماید مراد الکشی من الصحابة
ههنا من عدا ذوی القربی من اصحاب النبی صلی الله علیه و آله و من عدا ما ذکرنا من مشاهیر الصحابة
المداومین علی ملازمة النبی صلی الله علیه و آله وسلم المستمعین للنص الجلی فی شان امیر المومنین
علیه السلام لا جمیع الاصحاب من اصاغرهم و اکابرهم و لهذا لم یذکر علیا و سبطین و من کان
منهم من بنی هاشم و تابعیهم و موالیهم مع ظهور ان الکشی لم یعتقد ارتدادهم فبقیت الطایفة الکثیرة
التی لم یکونوا من مشاهیر الصحابة المسلمین للنص سالمین عن نسبة الارتداد الیهم و ان دخلوا تحت
تابعیة المرتدین لاشتباه الامر علیهم با آنکه این روایت حکایت از حالات اول امر است که بعد از ارتحال
آنحضرت علیه و آله الصلوة والسلام از اول وهله این حالت طاری شده بود نه آنکه جمیع اینها برین حالت مستقر
و مستمر ماندند زیرا که بعد از وقوع این زلت و انحلال شبهه جمعی کثیر و جمی غفیر از صحابه رجوع بحق نمودند چنانچه در کتب
رجال امامیه تصریح و تنصیص بآن واقع شده که بسیاری از صحابه در اول امر بسبب طریان بعضی شبهات و تشکیک فی الجمله
وهنی در خلوص عقیدت و صفای طویت راه یافته بعد از اندک مدت بدرقه قاید عنایت الهی رجوع بحق نمودند
و بر آیین حق و سداد و طریق استقامت و رشاد ثابت قدم و راسخ دم گشتند و اسامی بسیاری از آنها بطریق

بطریق نقل از کتب رجال امامیه سبق ذکر یافت فلیتذکر و بالجمله وقوع ارتداد از بعضی موجب قدح در بعض دیگر
و مستلزم تطرق خلل در صدق متواترات مجموع اصحاب نمیشود سوم آنکه خبر دعوت حضرت خاتم الانبیا
علیه و آله الصلوة و السلام نبوت را و ظهور معجزات بر دست حق پرست آنحضرت صلی الله علیه و آله در حیات
آنحضرت بحد تواتر رسیده ثابت گردیده بود و طریان ارتداد بر فرض تسلیمش بعد از ارتحال آنحضرت تحقق
و ثبوت تواتر ضرری بان نمیرساند و در انتفای ثابت بالبداهه تاثیری نمی بخشد چهارم آنکه بر تقدیر تسلیم
و تنزل عدالت بلکه اسلام نزد محققین علمای اصول از شرایط تواتر نیست چنانچه در کتب اصول فقه مبین است
و رسم فرموده ثم قد شرط قوم و منهم فخر الاسلام العدالة و الاسلام لئلا یرد اخبار النصاری
بقتل المسیح و الجواب منع الاستواء و لو اخبر اهل قسطنطنیة بقتل ملکهم حصل العلم نعم ذلک
دخیل فی تقلیل العدد و مولد لعدم التواطوء الشرطیة فکلا من ههنا قالوا ان التواتر لیس من
مباحث علم الاسناد انتهی پس وقوع ارتداد مطلقا مستلزم قدح در صدق متواترات ایشان نخواهد بود
پنجم آنکه بر فرض تسلیم وقوع تحریف قرآن و احداث بدعات مانند تراویح و تجویز مسح خفین از بعضی مستلزم
۳۴۷ قدح در اخبار جمیع صحابه نیست کما لا یخفی ششم آنکه قول او تواتر وقتی مفید تعیین میشود که اهل تواتر را
غرضی فاسد در میان نباشد از عجایب اقاویل و دلیل عدم توغل او است در علم اصول چه هیچکس از علما
در افاده تواتر یقین را این شرط نکرده و در رسم فرموده للتواتر شروط منها تعدد المخبرین تعددا
یمتنع التواطوء علی الکذب عادة و منها الاستناد الی الحس فلا تواتر فی العقلیات و منها
استواء جمیع الطبقات فی مبلغ یفید الیقین و منها کونهم عالمین بالمخبر عنه الی العلم
لا الامی علم انتهی هفتم آنکه سبب حاصل نشدن یقین از اخبار یهود و نصاری عدم تحقق شرط تواتر است
که استوای طبقات در مبلغ مخبرین باشد و قصور ناقلین است از حد تواتر در مرتبه اولی یا در وسطی
در اخبار آنها تحقق نگشته نه اینکه تواتر متحقق شده و افاده یقین نکرده چنانچه فاضل نامه نگار گمان کرده
چه اینمعنی از حیز سداد خارج است در عضدیه گفته و شرط بعضهم الاسلام و العدالة کما فی الشهادة
و الا لافاد اخبار النصاری بقتل المسیح العلم به و انه باطل و الجواب منع حصول شرائط التواتر
لاختلال فی الاصل او الوسط ای قصور الناقلین عن عدد التواتر فی المرتبة الاولی او فی شیء
مما منهم و لذلک نعلم ان اهل قسطنطنیة لو اخبروا القتل ملکهم حصل به العلم به انتهی

علامه تفتازانی در شرح عقاید نسفیه و صاحب مسلم و دیگر محققین در علم اصول و کلام تصریح و تنصیص بران نموده
عجیب است که فاضل ناصب درین مقام با این اکابر اما جه مخالفت نموده قول ضعیف را تحقیق انگاشته ان هذا
لشی عجاب هشتم انکه عبارت انجیل را نص و متن و راد عای حضرت مسیح نبوت را از ظنون فاسده است زیراکه
این کلام بطریق تمثیل واقع شده استفاده نبوت حقیقی ازان در حق حضرت مسیح در حیز خفا است من ادعی
فعلیه البیان نهم انکه کلیت قول او عند الاقتدار ولایت و ملک و سلطنت را بخویشاوندان و اقارب خود
ندادند و قدم اسلام و کثرت صحبت و شدت مرافقت او را در تقسیم این مناصب ملاحظه کردند در حیز منع است
تفویض خلیفه ثالث رتق و فتق امور اسلامیه بدست مروان بن حکم که آنحضرت او را با پدرش از
مدینه منوره اخراج فرموده بودند و تسلیط سایر بنی امیه که خویشاوندان و اقربای او بودند بر ممالک اسلام
و تفویض خلیفه ثانی ممالک وسیعة الارجای شام را به یزید بن ابو سفیان و بعد ازو به برادرش معاویه
بن ابو سفیان که از طلقاء و مؤلفة القلوب و بقیه احزاب بودند و از اوصاف مذکوره که قدم اسلام
و کثرت صحبت و شدت مرافقت باشد عاری محض بودند بلکه برای اعلای اعلام کفر محاربات و مجادلات
۳۴۸ با سرور کائنات علیه و آله الصلوة و السلام مکرر از ینها بوقوع آمده بود شاهد است دهم انکه قول او اگر
بقول ائمه و تخمین الخ مدفوع است زیراکه امامیه اینمعنی را در حق اکثر صحابه روایت نکرده اند بلکه در حق یک
دو شخص و شخصی که در حق او این امر را حکایت میکنند در اول به اظهار ایمان نموده در ظاهر در بیعت
امیر پیغمبر سعی نکرده پس تقریب تمام نباشد یازدهم انکه شهادت کتاب الله در صدق و صلاح
اشخاص کلام درانها است در حیز منع است من ادعی فعلیه البیان دوازدهم انکه قول او در مقام
احتجاج بر افضلیت اهل سنت بر امامیه زیراکه ایشان اصول دین را اخذ کردند از عشره مبشره و عبادله
اربعه و مکثرین محل نظر است زیراکه اگر غرض او ازین کلام تفضیل اهل سنت باین جهت است که اینها شیعه
بعض عشره مبشره و شیعه ابو هریره و عمرو عاص و عبد الله بن عمرو عاص و عبد الله بن عمر و مغیرة بن
شعبه و معاویه بن ابو سفیان بوده اند و اصول دین خود را ازین جماعه اخذ کرده اند بخلاف امامیه که
شیعه علی بن ابی طالب اند و اصول دین خود را از انحضرت و اولاد او اخذ نموده اند و ابو هریره و بعضی
عشره مبشره و عمرو عاص و پسرش و معاویه بن ابو سفیان و عبد الله بن عمر افضل اند از مولای شیعه
و اولاد اش یعنی از حضرت علی بن ابی طالب و حسنین علیهم السلام و تابع افضل افضل است اینمعنی بغیر دلیل

دلیلی از عقل و نقل که موجب کون و وثوق نفس بآن باشد مسموع و مقبول نیست من ادعی فعلیه البیان و اگر
مدعای او تفضیل اهلسنت بر امامیه باین جهت است که اهل سنت اصول دین خود را از مقتدایان خود بلاواسطه
اخذ نموده اند بخلاف امامیه که اینها بواسطه ائمه خود اصول دین خود را اخذ کرده اند کلیت این قول محل
منع است و تفرقه از دائره صحت و سداد خارج است چه متقدمین هر دو فرقه اخذ اصول دین از مقتدایان
خود بلاواسطه نموده اند و متاخرین بواسطه پس میگوییم که اهلسنت نیز از مقتدایان خود روایت نداشته
مگر بوسائط و وسایط ایشان را حال معلوم است که خود ایشان آنها را تکذیب نموده اند و متهم بکذب میدانند
و فی الواقع هم وسایط ایشان چنانچه نبوت حضرت خاتم الانبیا علیه و آله الصلوة والسلام روایت کرده
همچنان جسمیت و صورت حق تعالی نیز روایت کرده اند و در اصول و فروع و منیه و در تعیین مراد از ائمه اثنی
عشر خلیفه تخالف و تعارض واقع نموده که تطبیق اصلا ممکن نیست بلکه بعضی از و الواسطه ایشان مانند ابو هریره
و نظایر آن نیز متهم بکذب اند پس کذب ایشان لا علی التعیین متحقق شد و تواتر کاذبان و دروغگویان را
که بجهت فاسدی تشهیر افترای نموده باشند چنانچه در امور خلافت راویان اول الجمل اوردند اعتباری نیست
۳۴۹ نیز و سایر اهلسنت اتباع اهلبیت نبوت را بالکلیه طرح داده و التزام اتباع اوامر و نواهی الهی و اقتضای احکام
حضرت رسالت پناهی ترک کردند و رای ضعیف خود را بر اقوال و احکام رسول کریم راجح شمرده و ترک
عمل بمقتضای آن بقول حسبنا کتاب الله متمسک شدند و در اکثر مواقع رای خود را بر حکم کتاب الله نیز
نیز ترجیح میدادند و در صحیح بخاری و صحیح مسلم بطرق متعدده مروی است از انجمله مسلم بسند خود روایت کرده
ان رجلا اتی عمر فقال انی اجنبت فلم اجد ماء فقال لا تصل فقال عمار اما تذکر یا امیر المؤمنین
اذ انا و انت سریة فاجنبنا فلم نجد ماء فاما انت فلم تصل و اما انا فتمعکت فی التراب
و صلیت فقال النبی صلی الله علیه وسلم انما کان یکفیک ان تضرب بیدیک الارض
ثم تنفخ ثم تمسح بهما وجهک و کفیک فقال عمر اتق الله یا عمار قال ان شئت لم احدث والشام
بغیر مبالات رای فاسد خود را رو کش احکام آنحضرت علیه و آله الصلوة والسلام میدانست و رای خود را
بر حکم آنحضرت ترجیح میداد و در جامع الاصول در کتاب البیع روایت کرده باع معاویة اناء من الذهب
والفضة باکثر من وزنها فقال له ابو الدرداء سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم ینهی عن
ذلک فقال معاویة اما انا فلا اری به باسا فقال ابو الدرداء من عذیری من معاویة عن الرسول

و هو يشعر بنى عن ان انه كلا اساكنات ابدا و كافه اهلسنت در اتباع صحابه غلو نموده اوامر و نواهى صحابه را
مقتداى خود ساخته اند بحدى كه اگر آيه از كلام الهى و حديثى از احاديث نبوى على قائله و آله الصلوة والسلام
مخالف احكام آنها بوده باشد بران عمل نمى نمايند و متروك العمل ميسازند يا تاويل بر طبق راى صحابه مينمايند
چنانچه بر متتبع خبير واضح و لايح است نيز تجويز اعمال بقياس نموده درين باب بحدى توغل نمودند
كه بعضى از ايشان تجويز نسخ كتاب الله بقياس مينمايند پس اگر سنى به قرآن يا بخبر رسول تمسك كند تنزل
كرده باشد و از صرف سنى گرى خود برآمده و شوبى از مذهب اماميه بر خود لازم گرفته والا اين تمسكات
ايشان مثل لامع سراب يا نقش بر آب بى حقيقت و بى ثبات خواهد بود پس واضح شد كه بنا بر اصل سنيت
هيچ دليل از دلائل ايشان راست نميشود چون دست بدامن اماميه زدند بقرآن و اصول ملت حنفيه
قائل شدند لا بد بجميع امور متواتره ايشان مثل نص يوم غدير در باب حضرت امير المومنين عليه السلام
و فضائل و مناقب آنحضرت و اولاد امجاد وى و مسح رجلين و عدم جواز مسح خفين كه مانند قرآن و اصول
بتواتر ثابت شده اند قايل بايد شد و قبول بايد كرد والا تحكم بى اصل لازم خواهد آمد نان كسى خوردن و شكر
ديگرى بجا آوردن لطفى ندارد و اين فائده را بايد كه از دست ندهى كه بسى مفيد است قال الفاضل ايضا
و نيز از ابواب سابقه معلوم شد كه بناى مذهب تشيع بر روايات اصحاب ائمه است از ائمه و احوال آن اصحاب
نيز معلوم شد كه اكثر ايشان دروغگو بودند و خود ائمه آنها را تكذيب فرمودند و هيچ امامى نبوده است الا
بعض اصحاب او يا امام لاحق تكذيب نموده اند بدليل آنكه آن بعض بامامت او قائل نبودند و معتقد امامت
شخصى ديگر يا قائل بوقف و انقطاع امامت بودند و معهذا بسبب حسن ظن كه باصحاب ائمه دارند تكذيب
امام لاحق بلكه تكذيب خود آن امام را بسهو ميشمارند و بر روايات همه آنها اعتماد كلى دارند پس چرا بياران
و اصحاب رسول كه كمتر از امام در تاثير صحبت نخواهد بود حسن ظن نميكنند و در روايات آنها را مقبول
نميشمارند غايه ما فى الباب آنكه بعضى روايات از ائمه مخالف روايات صحابه بخصوص در مقدمه متعلق بامامت
نزد ايشان رسيده و شبهه صدق صحابه ايشانرا پيدا شده باشد ليكن چون اين مخالفت در اصحاب ائمه هم
جارى است و اين شبهه در همه آنها سارى معهذا مانع قبول روايت نشده پس در حق اصحاب
چرا مانع قبول روايت شود و ما هذا الا التعصب المحض و العناد البحت
و تحقير جناب الرسول صلى الله عليه و سلم و الاهانة بتاثير صحبته صلى الله

صلی الله علیه وسلم لا حول ولا قوة الا بالله حال آنکه خود ایمه عذر این مخالفت را بیان فرموده اند
واصحاب را بصدق وصف نموده اند ودر صحاح ایشان مروی و ثابت است لیکن غشاوه تعصب چشم ایشان را
کور و گوش ایشان را کر ساخته است من کتاب الکافی فی باب اختلاف الحدیث بحذف الاسناد
عن منصور بن حازم قال قلت لابی عبد الله رضی الله عنه ما بالی سألتک عن المسئلة
فتجیبنی فیها بالجواب ثم یجیئک غیری فتجیبه فیها بالجواب الآخر فقال انا نجیب الناس علی الزیادة
والنقصان قال قلت فاخبرنی اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم صدقوا علی محمد صلعم ام
کذبوا قال قلت فما بالهم اختلفوا فقال انا نعلم ان الرجل کان یأتی علی رسول الله صلعم
فیسأله عن المسئلة فیجیبه فیها بالجواب ثم یجیئ بعد ذلک بما ینسخ ذلک فنسخت الاحادیث
بعضها بعضا بحذف الاسناد عن محمد بن مسلم عن ابی عبد الله قال قلت له ما بال اقوام یروون
عن فلان و فلان عن رسول الله صلی الله علیه وسلم ولا یتهمون بالکذب فیجیئ منکم خلافه
قال ان الحدیث ینسخ کما ینسخ القرآن انتهی کلامه **اقول** و به نستعین جواب از شکوکی که درینمقام
ذکر کرده است در مباحث سابقه باستیعاب و تفصیل مذکور است رجوع بآن مباحث در جواب آن متامل را ۳۵۱
کافی است بنا بر توضیح مرام بطریق اجمال میگوید آنچه درینمقام افاده فرموده است بچند وجه مردود است
اول آنکه دروغگو بودن اکثر اصحاب امامیه در حیز منع است بلکه اکثر آنها ثقه و عدول و از اهل علم و فضل بودند
رجوع بکتب رجال شاهد عدل این دعوی است از قایل شدن بعضی بوقف و معتقد امامت امام دیگر شدن
بعضی بسبب عروض شبهه و قدح طعن امام وقت در اعتقاد فاسد آنها دروغگو بودن آن بعض لازم
نمی آید و بر تقدیر تنزل و تسلیم متهم بکذب بودن بعض اعتماد کلی داشتن امامیه بر روایت آنها ممنوع
است و ایراد امامیه روایات آنها را در کتب خود مستلزم اعتماد کلی داشتن امامیه بر آنها نیست زیرا که
ایراد روایات امثال آنها بنا بر متابعت و استشهاد و وجوه دیگر است که در علم اصول مبین شده و سبقت
مشروحا ذکر یافت بالجمله امامیه بر روایات کذابین اعتماد نیست و بر متفردات آنها عمل نمیکنند بلکه
حقیقت اعتماد بر روایاتی است که از روایت اثنا عشریه ثقه در هر باب از ابواب وارد یافته و بر روایات
رجال متهم بکذب ایراد روایات آنها بنا بر متابعت و استشهاد و تقویت و تایید و وجوه دیگر است **دوم**
آنکه حسن ظن نداشتن امامیه باصحاب حضرت رسول صلی الله علیه و آله نیز ممنوع است چه بسیاری از

اصحاب کبار را امامیه ممدوح و جلیل القدر بلکه در عداد اولیای کامل معدود میدارند مانند سلمان فارسی و حذیفه
و مقداد و ابوذر غفاری و عمار یاسر و نظایر آنها و در کتب امامیه روایات لنزین اکابر امامیه بسیار وارد است
کما لا یخفی علی المتتبع الخبیر و قدح در بعضی مستلزم قدح در نسبت بخصوص کلام در ین مقام اینست که صحت قضیه الصحابة
کلهم عدول نزد امامیه بثبوت نه پیوسته لاجرم بحث و تفتیش از احوال صحابه لازم میدانند پس هر صحابی
که نزد معاصرین آنها که بمعاشرت باطنیه صدق و ثقه عدل بودنش متحقق شد ممدوح است و اگر خلاف
به ثبوت رسید غیر ممدوح پس اصحاب رسول صلی الله علیه و آله مانند اصحاب ائمه و دیگر رجال بر چند قسم اند
بعضی از آنها جلیل القدر و ممدوح و ثقه و عدل اند و قولا و اعتقادا و عملا احتمال جرح و قدح اینها مروی
نیست و بعضی بسبب طریان شبهه بامامت غیر امام وقت قایل شده بعد انحلال شبهه رجوع بحق نمودند
یا بمعاشرت باطنیه صدق و عدالت آنها نزد امامیه ثابت شده و از بعضی ارتکاب بغی و ظلم و عدوان
و کذب و انواع فسق و طغیان بثبوت پیوسته عدم حسن ظن امامیه در حق دو قسم اول در حیز منع است و عدم
اعتماد امامیه بر روایاتی که از اینها در کتب اهل سنت است بسبب مقدوح و مجروح و غیر ثقه بودن وسایط و عدم
اعتماد امامیه بر اینها است نه بجهت سوء ظن علیهم اعتماد بر آن اکابر امامیه و سوء ظن امامیه در حق قسم ثالث ۳۵۲
مستلزم قدح و موجب تحقیر جناب رسالت مآب و اهانت بتاثیر صحبت آنحضرت صلی الله علیه و آله نیست
زیرا که تاثیر صحبت مشروط بارتفاع موانع و استعداد قابل مستفید است بعثت باران که در لطافت طبعش خلاف
نیست در باغ لاله روید و در شوره بوم خس سوم آنکه انحصار سبب مخالفت و اختلاف در نسخ اخبار ممنوع است چه اختلاف
اسباب دیگر نیز دارد مانند وهم راوی و وقوع اشتباه در لفظ یا در معنی و نقل حدیث بالمعنی بر طبق فهم خود که
بغلط رسیده و مانند تعمد کذب و نسخ در روایت منصور بن حازم و محمد بن مسلم که فاضل ناصب نقل نموده
بطریق مثال است و این هر دو روایت مختصریست از حدیثی که کلینی از همان باب روایت کرده عن سلیم بن
قیس الهلالی قال قلت لامیر المؤمنین علیه السلام انی سمعت من سلمان و المقداد و ابی ذر
شیاً من تفسیر القرآن و الاحادیث عن نبی الله صلی الله علیه غیر ما فی ایدی الناس ثم سمعت منک
تصدیق ما سمعت منهم و رایت فی ایدی الناس اشیاء کثیرة من تفسیر القرآن و من الاحادیث
من نبی الله صلی الله علیه و آله و سلم انتم تخالفونهم فیها و تزعمون ان ذلک باطل افتری الناس
یکذبون علی رسول الله صلی الله علیه و آله متعمدین و یفسرون القرآن بآرائهم قال فاقبل علی

على فقال قد سالت فافهم الجواب ان في ايدي الناس حقا وباطلا وصدقا وكذبا وناسخا
ومنسوخا وعاما وخاصا ومحكما ومتشابها وحفظا ووهما وقد كذب على رسول الله صلى الله
عليه واله على عهده حتى قام خطيبا فقال ايها الناس قد كثرت على الكذابة فمن كذب على
متعمدا فليتبوأ مقعده من النار ثم كذب عليه من بعده وانما اتاكم الحديث من اربعة
ليس لهم خامس رجل منافق يظهر الايمان متصنع بالاسلام لا يتأثم ولا يتحرج ان يكذب
على رسول الله صلى الله عليه واله متعمدا فلو علم الناس انه منافق كذاب لم يقبلوا منه ولم
يصدقوه ولكنهم قالوا هذا قد صحب رسول الله وراه وسمع منه واخذوا عنه وهم لا يعرفون
حاله وقد اخبره الله عن المنافقين بما اخبره ووصفهم بما وصفهم فقال عز وجل واذا رايتهم تعجبك
اجسامهم وان يقولوا تسمع لقولهم ثم بقوا بعده فتقربوا الى ائمة الضلالة والدعاة الى النار
بالزور والكذب والبهتان فولوهم الاعمال وحملوهم على رقاب الناس واكلوا بهم الدنيا وانما الناس مع
الملوك والدنيا الا من عصم الله فهذا احد الاربعة ورجل سمع من رسول الله لم يحفظه على وجهه
ووهم فيه لم يتعمد كذبا وهو في يده يقول به ويعمل به ويرويه فيقول انا سمعته من رسول الله ٣٥٢
صلى الله عليه واله فلو علم المسلمون انه وهم لم يقبلوه ولو علم هو انه وهم فيه لرفضه ورجل ثالث
سمع من رسول الله صلى الله عليه واله شيئا امر به ثم نهى عنه وهو لا يعلم او سمعه ينهى عن
شيء ثم امر به وهو لا يعلم فحفظ منسوخه ولم يحفظ الناسخ فلو علم انه منسوخ لرفضه ولو
علم المسلمون اذ سمعوه انه منسوخ لرفضوه واخر رابع لم يكذب على رسول الله صلى الله عليه
واله مبغض للكذب خوفا من الله وتعظيما لرسوله لم ينسه بل حفظ ما سمع على وجهه
فجاء به كما سمع لم يزد فيه ولم ينقص وعلم الناسخ من المنسوخ وعمل بالناسخ ورفض المنسوخ
فان امر النبي صلى الله عليه واله مثل القرآن ناسخ ومنسوخ وخاص وعام ومحكم ومتشابه قد كان يكون
من رسول الله صلى الله عليه واله الكلام له وجهان كلام عام وكلام خاص مثل القرآن قال الله عز وجل
في كتابه ما اتاكم الرسول فخذوه وما نهاكم عنه فانتهوا فيشتبه على من لم يعرف ولم يدر ما عنى الله به
ورسوله وليس كل اصحاب رسول الله كان يسأله عن الشيء فيفهم وكان منهم من يسأله ولا
يستفهمه حتى ان كانوا ليحبون ان يجيء الاعرابي والطاري فيسأل رسول الله صلى الله عليه واله

حتى يسألونه عنه وقد كنت ادخل على رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم كل يوم وكل
ليلة دخلة فيخليني فيها ادور معه حيث دار وقد علم اصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله
انه لم يصنع ذلك باحد من الناس غيري فربما كان في بيتي يأتيني رسول الله صلى الله
عليه وآله اكثر من ذلك وكنت اذا دخلت عليه بعض منازله اخلاني واقام عني
نسائه فلا يبقى عنده غيري فاذا اتاني للخلوة معي في منزلي لم يقم عني فاطمة ولا احدا
من بني وكنت اذا سألته اجابني واذا سكت عنه وفنيت مسائلي ابتدأني فما نزلت
على رسول الله آية من القرآن الا اقرأنيها واملاها علي فكتبتها بخطي وعلمني تأويلها وتفسيرها
وناسخها ومنسوخها ومحكمها ومتشابهها وعامها وخاصها ودعا الله ان يعطيني فهمها
وحفظها فما نسيت آية من كتاب الله ولا علما املاه علي وكتبته منذ دعا الله لي بما
دعا وما ترك شيئا علمه الله من حلال ولا حرام ولا امر ولا نهي كان او يكون ولا كتاب
منزل على احد قبله من طاعة او معصية الا علمنيه وحفظته ولم انس حرفا واحدا ثم
۳۵۴ وضع يده على صدري ودعا الله ان يملأ قلبي علما وفهما ونورا فقلت يا نبي الله بابي انت وامي
منذ دعوت الله لم انس شيئا ولم يفتني شيء لم اكتبه افتتخوف علي النسيان فيما بعد فقال
لا لست اتخوف عليك النسيان والجهل یعنی گفتم بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام که من از سلمان
و مقداد و ابوذر شنیده‌ام از تفسیر قرآن و اخباری که ایشان از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله
روایت میکنند برخلاف آنچه در دست مردمان است و از شما هم چیزی شنیده‌ام موافق روایات سلمان و مقداد
و ابوذر است و بسیاری از تفسیر و حدیث که در دست مردم است شما همه برخلاف آن میفرمائید که همه
باطل است آیا این مردمان عمدا بر رسول خدا صلی الله علیه و آله دروغ می بندند و برای خود تفسیر میکنند
پس حضرت متوجه من شد و فرمود چون پرسیدی جواب را بشنو بدرستیکه در دستهای مردمان
حق هست و باطل هست و راست هست و دروغ هست و ناسخ هست که حکمش باقی است و منسوخ هست
که حکمش زائل است و عام هست و خاص هست که تخصیص عام میدهد و محکم واضح الدلالة هست و متشابه
خفی الدلالة هست و حفظ هست که درست در خاطر ماند و وهم هست نه صحیح در خاطر ایشان مانده است
و بتحقیق که در زمان حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم دروغ بر آن حضرت بستند تا آنکه خطبه خواند

خواند و فرمود ای گروه مردمان دروغ بر من بسیار بسته اند پس کسی که عمدا بر من دروغ بندد و جای خود را
در جهنم مهیا کند بار بعد از آنکه این را فرمود دروغ بر آنحضرت بستند و بدرستیکه حدیثی که بشما میرسد از
چهار کس است که پنجم ندارد یکی منافقی است که اظهار ایمان میکند و احکام ظاهر مسلمانان بجای می آورد از نماز
و زکوة و حج و در واقع کافر است همچنین شخصی گناه نمیداند دروغ بستن را بر آنحضرت و پروا ندارد آنرا که دروغ
به بندد و مطالب دنیوی او حاصل گردد پس اگر مردمان بدانند که او منافق و کذاب است از او قبول نخواهند کرد
و تصدیق او نخواهند نمود و لیکن مردم میگویند که او با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم صحبت داشته است
و حضرت را دیده است و احادیث از آنحضرت شنیده است از او اخذ مینمایند تفسیر و حدیث را و حال او را
نمیدانند و حال آنکه حق سبحانه و تعالی خبر داد حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم را بآنچه خبر داد از
نفاق ایشان و کفر ایشان و فرمود که چون منافقین را ببینی خوش می آید ترا بدنهای ایشان و جسمهای ایشان
و اگر سخن میگویند گوش میدهی و سخنان ایشان را میشنوی پس هرگاه آنحضرت ایشان را نشناسد دیگری
چون بشناسد ایشان را پس همین منافقان ماندند بعد از آنحضرت و تقرب جستند بامامان ضلالت و پیشوایان
خوانندگان بآتش جهنم بآنکه دروغها از جهت ایشان بستند و بهتانها بر اهل حق گفتند تا مقرب ایشان شدند ۳۵۵
پس آن پیشوایان این منافقان را حکومتها دادند و بر سر مسلمانان مسلط گردانیدند و بسبب ایشان دنیا را
خوردند و جمع نمودند و بدرستیکه مردمان تابع پادشاهان دنیا اند مگر کسی را که حق سبحانه و تعالی نگاه دارد
پس این یکی از چهار کس است دوم شخصی است که از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم چیزی شنیده و
و خوب حفظ نکرده است لفظ آنرا یا معنی آنرا فهمیده غلط فهمیده است و عمدا دروغ بر آنحضرت نه بسته است
پس آنرا در دست دارد و بآن عمل میکند و میگوید که از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیده ام
پس اگر مردمان بدانند که او غلط کرده است هرآینه آنرا روایت نخواهند کرد و اگر خود بداند که غلط کرده است
روایت نخواهد کرد سوم شخصی است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حکمی را شنیده است که آنحضرت
بآن امر کرده است پس بعد از آن حضرت از آن نهی نموده و حکم اول منسوخ شده و او نمیداند که آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم از آن نهی فرموده و دیگر امر فرموده و او مطلع نیست بر حکم ثانی پس این شخص منسوخ را دارد و
بآن عمل میکند و از ناسخ خبر ندارد و اگر میدانسته است که حکم منسوخ است هرآینه ترک آن مینمود و اگر مسلمانان میدانستند
که این حکم منسوخ است بآن عمل نمیکردند چهارم کسی است که دروغ بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم

نابسته است هرگز و دشمن کذب است از ترس حق سبحانه و تعالی و بواسطه تیقظ حضرت سید المرسلین صلی الله
علیه و آله و سلم را فراموش نکرده است بلکه هر چه را شنیده است بعنوانی که شنیده است حفظ کرده است و چنانکه
شنیده است نقل میکند و نه زیاده و کم میکند و ناسخ و منسوخ را میداند و بناسخ عمل میکند و منسوخ را ترک میکند
و بدرستیکه همچنانکه در قرآن ناسخ و منسوخ هست در اوامر آنحضرت نیز هست و همچنین عام و خاص و محکم
و متشابه در آن هست و بسیار بود که سخن آنحضرت دو وجه داشت و ایشان نمی فهمیدند و کلام عام بود
و کلام خاص بود و جمعی از جهالت شبهه کرده اند که ندانند که چگونه جمع باید کرد و حال آنکه حضرت حق سبحانه و تعالی
فرموده بود و ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا یعنی هر چه پیغمبر بشما آورد از اوامر الهی
بگیرید و هر چه شما را از آن نهی کند شما خود را از آن باز دارید پس امر آنحضرت مثل قرآن واجب الاتباع بود و چنانچه
در قرآن هست از ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و خاص و عام در کلام حضرت نیز بود و بر کسیکه اینها را نمیدانست
مشتبه میشد و نمی فهمید مراد خدا و رسول خدا را صلی الله علیه و آله و سلم و چنین نبوده که همه
باشند که هر چه از آنحضرت بشنوند بفهمند بسیار بود که می پرسیدند و حضرت جواب میداد و ایشان بواسطه
عدم قابلیت نمی فهمیدند و بواسطه حیا مرتبه دیگر نمی پرسیدند تا آنکه دوست میداشتند که اعرابی غریبی ۳۵۶
بیاید و بپرسد همین سؤال ایشانرا تا شاید مرتبه دیگر بشنوند و بفهمند و شاید که حضرت جواب از آن واضح تر
بفرماید یا ایشان مکرر بپرسند چون آن جماعت رعایت حیا نمیکردند تا به برکت آن جماعت ایشان نیز بفهمند و من
هر روز یکمرتبه بر آنحضرت داخل میشدم و هر شب یکمرتبه داخل میشدم و آنحضرت با من خلوت میکرد و بهر جا که آنحضرت میگردید
دور میکردم و هر چه میخواستم می پرسیدم و همه اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله میدانستند که اینچنین با من میکرد و بدیگری
نمیکرد و بیشتر آن بود که حضرت بخانه من می آمد و چون من بخانه آنحضرت میرفتم خلوت میکرد با من و زنان را
ارشاد میکرد که بخانه دیگر بروند و غیر من کسی با آنحضرت نمی ماند و چون بخانه من می آمد کسی را بیرون نمی کرد حتی
همه محرم آنحضرت بوده و هر چه می پرسیدم جواب میفرمود و چون من خاموش میشدم آنحضرت سر میکرد و میفرمود
پس نازل نشد آیتی بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مگر آنرا بر من میخواند و من مینوشتم بخط خود و تعلیم من
مینمود تاویل آن آیه را و تفسیر آنرا و ناسخ آنرا و منسوخ آنرا و محکم آنرا و متشابه آنرا و خاص آنرا و عام آنرا و دعا
میکرد از جناب الهی که بفهمم و حفظ کنم پس فراموش نکردم آیه را از کتاب الهی و نه علمی را که بر من خوانده باشد
آنحضرت و نوشته باشم از آنروز که این دعا کرد و نگذاشت آنحضرت چیزی را که حق سبحانه و تعالی با تعلیم نموده

۳۵۷

نموده باشد از حلال و حرام و امر و نهی و آنچه بوده است و آنچه خواهد بود و هر کتابی را که حق سبحانه و تعالی بر پیغمبران سابق فرستاده بود از طاعت و معصیت مگر آنکه همه را تعلیم من نمود و من همه را حفظ نمودم و یک حرف از آنها فراموش نکردم پس آنحضرت دست بر سینه من نهاد و دعا کرد که خداوندا پر گردان این دل را از فهم و علم و حکمت و نور ایمان گفتم یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از آن روز که دعا کردی از جهت من آن علی را چیزی فراموش نکرده‌ام آیا خوف داری بر من که من بعد چیزی را فراموش کنم حضرت فرمود که نه خوف ندارم بر تو فراموشی را و نه جهل و نادانی را که چیزی بر تو پوشیده نماند قال الفاضل الناصب فائدة اخرى اجل من الاولی ولقبناها بسعادة الدارین فی شرح حدیث الثقلین فمن شاء فلیجعلها مع الابواب الخمسة التی بعدها رسالة علیحدة باید دانست که باتفاق شیعه و سنی این حدیث ثابت است که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود انی تارک فیکم الثقلین ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا بعدی احدهما اعظم من الاخر کتاب الله و عترتی اهل بیتی پس معلوم شد در مقدمات دینی و احکام شرعی ما را پیغمبر حواله باین دو چیز عظیم القدر فرموده است پس مذهبی که مخالف این دو باشد در امور شرعیه عقیدةً و عملاً باطل و نامعتبر است و هر که انکار این دو بزرگ نماید گمراه خارج از دین باشد حالا در تحقیق باید افتاد که این دو فرقه یعنی شیعی و سنی کدام یک متمسک باین دو حبل متین است و کدام یک استخفاف این دو چیز عالی القدر میکند و اهانت مینماید و از درجه اعتبار ساقط می انگارد و طعن در هر دو پیش میکشد برای خدا این بحث را بنظر تامل باید دید که طرفه کاری عجب ما برای است و بحث غیر از کتب شیعه منقول نخواهد بود چنانچه در تمام رساله از ملتزمات است اما کتاب الله پس نزد شیعه از درجه اعتبار ساقط شده مثل توریت و انجیل قابل تمسک نمانده زیرا که تحریف بسیار در وی راه یافته و احکام بسیار از وی منسوخ شده و آیات بسیار که ناسخ احکام و مخصص عمومات بودند بدر رفته و آنچه باقیست بعضی الفاظ او مبدل و بعضی ناقص روی الکلینی عن هشام بن سالم عن ابی عبد الله ان القران الذی جاء به جبریل الی محمد صلی الله علیه و آله و سلم سبعة عشر الف آیة و روی عن محمد بن نصر عنه انه قال کان فی لم یکن اسم سبعین رجل من قریش باسمائهم و روی عن سالم بن سلمة قال قرأ رجل علی ابی عبد الله و انا استمع حروفا من القران لیس علی ما یقرأه الناس فقال ابو عبد الله اکفف عن هذه القراءة واقرأ کما یقرأ الناس حتی یقوم القائم فاذا قام القائم قرأ کتاب الله علی حده و روی الکلینی و غیره عن الحکم بن عتبة انه قال قرأ علی بن الحسین و ما ارسلنا من قبلک من رسول و لا نبی

ونزل علی … الی … قوله … بعد قوله و سیعلم الذین … امیر المومنین القتال و آل … بعد ابی طالب … خیر من الف شهر … فی ایة … انهم مسئولون و … عن ولایة علی … ان الله معنا … و قالوا … اخرج الرازی … و ذکر ذلک ابن

لا محدث قال کان علی بن ابی طالب محدثا … عن محمد بن الجهم الهلالی وغیره عن ابی عبد الله
الامة هی ازکی من امة لیس کلام الله بل حرف عن موضعه والمنزل ائمة هی ازکی من ائمتکم ونیز
نزد ایشان ثابت و مقرر و مشهور است که بعضی سور تمامها ساقط شده مثل سوره ولایت و بعضی سور اکثر ما
من سوره احزاب فانها کانت مثل سورة الانعام پس ازین سوره آنچه در فضائل اهلبیت و احکام
امامت ایشان بود ساقط کردند و لفظ ویلک قبل از لا تحزن ان الله معنا نیز ساقط کرده اند و لفظ
عن ولایة علی بعد ازین آیه وقفوهم انهم مسئولون و لفظ بنو امیة ازین آیه خیر من الف شهر
و علی بن ابی طالب بعد ازین لفظ وکفی الله المومنین القتال و آل محمد بعد ازین لفظ و سیعلم الذین
ظلموا ای منقلب ینقلبون … بعد از … واکل … هذا ذکره ابن شهر آشوب
المازندرانی فی کتاب المثالب له و علی هذا القیاس کلمات بسیار و آیات بیشمار را شمرده اند
پس لا بد نزد ایشان در میان قرآن مجید محفوظ و در میان توریت و انجیل فرق نماند و تمسک باین هر
هیچ نماند که … مجهول اند **اقول** و به … چند وجه مردود است **اول آنکه**
آنچه درین مقام افاده فرموده … از کتب سیر و تاریخ و احادیث و اخبار بثبوت
پیوسته که استخفاف بهر یک از ثقلین مخصوص باهل سنت است امامیه ازین تهمت بری اند و بر تقدیر تسلیم
میگوییم استخفاف اهل سنت ثقلین را از امامیه زیاده تر است اینمعنی مشروحا بیان کرده میشود تا بر همگنان
روشن گردد که پیر ناصب درینجا تدلیس نموده برای فریب عوام کالانعام تلبیس فرموده اما زیادتی
استخفاف اهل سنت بکتاب الله ازین جهت است که در بعضی روایات امامیه همین قدر وارد و یافته که در
مصحف مجید تحریف معنوی و نقصان واقع شده اهل سنت درینقدر با امامیه شریکند و علاوه بران میگویند
که در کلام الله لحن و غلط و سهو کاتب نیز واقع است و بلکه خوارج از اهل سنت میگویند که در کلام الله
بعضی سورها زیاده شده اند و فضل و زیادتی استخفاف اهل سنت بر امامیه در بارهٔ عترت نیز ظاهر است
زیرا که نهایت آنچه از امامیه در حق بعضی سادات واقع شده همین قدر است که در کتب جرح و تعدیل بعضی
زلات و خطاها که از بعضی ایشان واقع شده بیان کرده و تخطیه آنها نموده اند اهل سنت برینقدر اکتفا
نکرده مسموم نمودن و بستن و حبس نمودن و کشتن و خانمان بر باد دادن و دیگر مراتب هتک حرمت بران زیاده کرده اند
فاحشها صاحب این همه پرده حیا از رخ بر افکنده امامیه را باستخفاف این دو چیز عالی قدر تشنیع مینماید

طرفه کاری عجب اجرای است اجمال و تفصیل مقام و توضیح مرام شروع کرده می آید برای خدا استماع باید
فرمود تا حقیت دعوی مبرهن گردد و در بحث خبر کتب معتبره اهل سنت مانند صحیح بخاری و صحیح مسلم و دیگر
صحاح سته و سایر کتب معتبره احادیث در اصول فقه ایشان منقول عنه نخواهد شد چنانچه در تمام این رساله
از ملتزمات است اما کتاب الله زیراکه تغیر و نقصان بسیار در کلام الله واقع شده سور بسیار که ناسخ
احکام و مخصص عمومات بودند بدر رفته بلکه یک قران که در آن مخصص عمومات این قرآن بود تمام بکار
از خاطر رسول کریم که مبلغ احکام الهی است محو و منسی گردیده چیزی از احکام آن باقی نمانده نحو
باقی است بعضی زاید و بعضی ناقص پیش اهل سنت با آنکه بفحوای حسبنا کتاب الله مدعی تمسک کتاب الله بودند
کتاب الله از درجه اعتبار ساقط شده مثل توریت و انجیل قابل تمسک نمانده در شرح بزدوی مذکور
قال الحسن ان النبی صلی الله علیه وسلم اوتی قرانا ثم نسیه فلم یکن شیأ یعنی داده شد پیغمبر را
صلی الله علیه وسلم قران پس فراموشش کرد آنحضرت آنرا پس باقی نماند چیزی و در فتح الباری شرح صحیح
بخاری در کتاب التفسیر در اثنای شرح باب من قال لم یترك النبی الا ما بین الدفتین روایت کرده
وقد اخرج ابن الضریس من حدیث ابن عمر انه کان یکره ان یقول الرجل قرأت القرآن ۳۵۹
کله ویقول منه قران قد رفع یعنی ابن عمر مکروه و ناخوش میداشت که کسی بگوید خواندم تمام قرآن را
و میگفت آنرا حیله آن قرآنی است که برداشته شده است مسلم در صحیح و ابونعیم در حلیة الاولیا و حاکم
در مستدرک از ابوحرب بن ابی الاسود روایت کرده اند قال بعث ابوموسی الاشعری الی قراء
البصرة فدخل علیه ثلثمایة رجل قد قرأوا القران فقال انتم خیار اهل البصرة وقراؤهم
فاتلوه ولا یطولن علیکم الامد فتقسوا قلوبکم کما قست قلوب من قبلکم وانا کنا نقرء
سورة کنا نشبهها فی الطول والشدة ببراءة فانسیتها غیر انی حفظت منها لو کان
لابن ادم وادیان من المال لابتغی وادیا ثالثا ولا یملأ جوف ابن ادم الا التراب وکنا
نقرأ سورة نشبهها باحدی المسبحات فانسیتها غیر انی حفظت منها یا ایها الذین امنوا
لم تقولون ما لا تفعلون فتکتب شهادة فی اعناقکم ترمذی از ابی بن کعب روایت کرده ان رسول الله
صلی الله علیه وسلم قال ان الله امرنی ان اقرأ علیك القران فقرأ علیه لم یکن الذین
کفروا وقرأ فیها ان الدین عند الله الحنیفیة المسلمة لا الیهودیة ولا المجوسیة ومن

بعمل خيرا فلن يكفره وقرأ عليه لو ان لابن ادم واديا من مال لابتغى اليه ثانيا ولو ان له ثانيا
لابتغى اليه ثالثا ولا يملأ جوف ابن ادم الا التراب ويتوب الله على من تاب حاكم در مستدرک
چنین روایت کرده عن زر عن ابی بن کعب قال قال لی رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله امرنی
ان اقرأ عليك القران فقرأ لم يكن الذين كفروا من اهل الكتاب والمشركين ومن نعتها لو ان لابن
ادم سال واديا من مال فاعطيته سال ثانيا فاعطيته سال ثالثا ولا يملأ جوف ابن ادم
الا التراب ويتوب الله على من تاب ان ذات الدين عند الله الحنيفية غير اليهودية ولا النصرانية
ومن يعمل خيرا فلن يكفره بعد از ان گفته هذا حديث صحيح الاسناد و در صحیح بخاری روایت کرده عن علقمة
قال كنا بحمص فقرأ ابن مسعود سورة يوسف فقال رجل ما هكذا انزلت قال قرأت على
رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال احسنت ووجد منه ريح الخمر فقال اتجمع بين ان
تكذب بكتاب الله وتشرب الخمر فضربه الحد حاكم در مستدرک روایت کرده عن ابن ابی ادريس عن ابی
بن كعب انه كان يقرأ اذ جعل الذين كفروا في قلوبهم الحمية حمية الجاهلية ولو حميتم كما حموا
لفسد المسجد الحرام فانزل الله سكينته على رسوله فبلغ ذلك عمر فاشتد عليه فبعث ۳۵۰
اليه وهو يهنأ ناقة له فدخل عليه فدعا ناسا من اصحابه فيهم زيد بن ثابت فقال
من يقرأ منكم سورة الفتح فقرأ زيد على قراءتنا اليوم فغلظ له عمر فقال له ابي اتكلم فقال تكلم
فقال لقد علمت انی كنت ادخل على النبي صلى الله عليه وسلم ويقرئني وانتم على الباب فان
جئت ان اقرئ الناس على ما اقرأني اقرأت والا لم اقرئ حرفا ما حييت قال بل اقرئ الناس بعد
از ان گفته هذا حديث صحيح الاسناد على شرط الشيخين نیز حاکم در مستدرک روایت کرده عن ابن
عباس قال بينما انا اقرأ من كتاب الله عز وجل وانا امشي في طريق من طرق المدينة فاذا
انا رجل يناديني من بعدي اتبع ابن عباس فاذا هو امير المؤمنين عمر فقلت اتبعك على ابي بن
كعب فقال هو اقرأها كما سمعتك تقرأ قلت نعم قال فارسل معي رسولا قال اذهب به الى ابي بن
كعب قال فانطلقنا وعمر الى ابي بن كعب قال فقلت يا ابي قرأت اية من كتاب الله فنادانی
من بعدي عمر بن الخطاب اتبع ابن عباس فقلت اتبعك الى ابي بن كعب فارسل معي رسوله فانت
اقرأتها كما قرأت قال ابي نعم قال فرجع الرسول اليه وانطلقت انا الى حاجتي قال وراح عمر

عمر الى ابى فوجده قد فرغ من غسل راسه و وليد يدرى لحيته بمدا اما فقال ابى مرحبا
يا امير المومنين ازائرا انت ام طالب حاجة قال بل طالب حاجة قال فجلس ومعه مولى ان له حتى فرغ من لحيته
و درب جانبه الايمن من لحيته ثم ولاها جانبه الايسر حتى اذا فرغ اقبل الى عمر بوجهه
فقال ما حاجة امير المومنين فقال عمر يا ابى ما ينبطا الناس فقال ابى يا امير المومنين انى تلقيت
القران و هو رطب فقال عمر يا الله ما انت بمنته و ما انت بفاعل ثلاث مرات ثم قام فانطلق
بعد از ان گفته هذا حديث صحيح الاسناد نیز حاکم در مستدرک از ابو سلمه روایت کرده قال سمعت ابا نضرة
يقول قرأت على ابن عباس فما استمتعتم به منهن الى اجل مسمى قال ابو نضرة فقلت ما نقرأها
كذلك فقال ابن عباس لانزلها الله كذلك بعد از ان گفته هذا حديث صحيح الاسناد نیز حاکم
در مستدرک از عطا روایت کرده عن ابن عباس انه كان يقرأ هذه الاية النبي اولى بالمومنين من
انفسهم و هو اب لهم و ازواجه امهاتهم نیز حاکم در مستدرک روایت کرده عن علي رضي الله تعالى
عنه انه قرأ والعصر و نوائب الدهر ان الانسان لفى خسر بعد از ان گفته هذا حديث صحيح الاسناد
در فتح الباری گفته فى رواية النسائى وكان ابى يقرأ يأخذ كل سفينة صالحة غصبا و فى رواية
ابراهيم بن بشار عن سفين كان ابن مسعود يقرأ كل سفينة صحيحة غصبا و مسلم و بخاری هم
روایت کرده اند عن علقمة قال دخلت فى نفر من اصحاب عبد الله الشام فسمع بنا ابو الدردا
فاتانا فقال افيكم من يقرأ فقلنا نعم قال فايكم اقرأ فاشاروا الى فقال اقرأ فقرات والليل اذا يغشى
والنهار اذا تجلى والذكر والانثى قال انت سمعتها من فى صاحبك قلت نعم قال وانا سمعتها من فى
النبي صلى الله عليه وسلم و هولاء يابون علينا [illegible] ابن شهاب
عن قول الله تعالى يا ايها الذين امنوا اذا نودى للصلوة من يوم الجمعة فاسعوا الى ذكر الله،
كان عمر بن الخطاب يقرأها اذا نودى للصلوة من يوم الجمعة فامضوا الى ذكر الله [illegible]
[illegible] فتح الباری [illegible]
[illegible] ثابت شده که بسیاری از قران منسوخ کرده شده و ساقط شده است مانند [illegible] سوره تمام که بروایت مسلم
و ابو نعیم و حاکم از ابو موسی اشعری بصحت رسیده است و بعضی از سوره با کثرها مانند سوره احزاب فانها كانت
مثل سورة البقرة [illegible]

حاکم در مستدرک روایت کرده عن زر قال قال لی ابی بن کعب کاین تقرأ سورة الاحزاب او کاین تعد
قال قلت ثلاثا و سبعین ایة قال قط فلت قط قال لقد رأیتها و انها لتعدل البقرة و لقد قرأنا
فیها الشیخ و الشیخة اذا زنیا فارجموهما البتة نکالا من الله و الله عزیز حکیم بعد ازان گفته
هذا حدیث صحیح الاسناد و در تفسیر مدارک نیز این حدیث روایت کرده بلکه این حدیث از احادیث
مشهوره است که در کتب معتبره و اصول فقه اهل سنت روایت کرده اند در فتح الباری گفته در حدیث ابی
بن کعب کانت الاحزاب تقدر البقرة و حدیث حذیفه ما تقرؤن ربعها یعنی براءة بعد ازان فرموده
و کلها احادیث صحیحة و الفاظ و کلمات که از کلام ساقط شده است بر طبق روایات اهلسنت بسیار است
پاره از ان از روایات قرائت ابن عباس فاصله مذکور شده دریافت شد مانند عبارت و رهطک منهم
المخلصین بعد وانذر عشیرتک الاقربین ساقط شده بروایت مسلم و مانند لفظ قد در سوره تبت
که بموجب قرائت اعمش قد تب بوده و مانند لفظ صلوة العصر از آخر آیه و حافظوا علی الصلوات و الصلوة
الوسطی و بعلی ابن ابیطالب بعد ازین عبارت و کفی الله المومنین القتال چنانچه حافظ ابن
مردویه از ابن مسعود روایت کرده انه کان یقرأ هذا الحرف و کفی الله المومنین القتال بعلی بن ۳۶۲
ابیطالب و کان الله قویا عزیزا و ان علیا مولی المومنین بعد از یا ایها الرسول بلغ ما انزل
الیک من ربک بالجمله در اثبات اینقدر نقصان در قرآن مجید اهلسنت با امامیه متفق اند بلکه و بیش اند
چه اگر بالفرض امامیه بسقوط یک سوره تصریح نموده باشند از روی صحیح مسلم سقوط دو سوره ثابت گردیده
و سقوط سوره حفد و سوره خلع نیز از کتب اهلسنت منصوص است چنانچه سبق ذکر یافت و در وقوع
نقصان در سوره احزاب نیز اتفاق است بلکه در روایت امامیه برابر سوره انعام بود و موافق روایات
صحاح اهلسنت برابر سوره بقره بود که زیاده از ضعف سوره انعام است و در وقوع نقصان در سوره
لم یکن نیز اهلسنت با امامیه متفق اند فرق که هست در کم و کیف است و بس و آنکه علاوه برین اینست
که اهلسنت میگویند که بعضی از الفاظ در کتاب الله از خطای کاتب واقع شده صحابه کرام رضی الله
تعالی عنهم بران متنبه نشده توفیق تصحیح ان نیافتند حاکم در مستدرک روایت کرده عن مجاهد عن ابن
عباس فی قوله لا تدخلوا بیوتا غیر بیوتکم حتی تستانسوا قال اخطأ الکاتب تستاذنوا
بعد ازان گفته هذا حدیث صحیح الاسناد علی شرط الشیخین ثعلبی در تفسیر و ابن قتیبه در کتاب المشکل

کانت الاحزاب تقدر البقرة و حدیث ما تقرؤن ربعها کلها احادیث صحیحة

درکتاب الشعر روایت کرده اند ان عثمان قال فی قوله تعالی ان هذان لساحران ان فی القران لحنا
فقال رجل صحح ذلك الغلط فقال دعوه فانه لا یحل حراما ولا یحرم حلالا و در بعضی روایات
ابن عباس عبارت واقع است قال عثمان ان فی المصحف لحنا وستقیمه العرب بالسنتهم فقیل له تغیره
فقال دعوه فلا یحل حراما ولا یحرم حلالا بغوی در تفسیر معالم التنزیل در اثنای تفسیر لکن
الراسخون فی العلم منهم والمومنون یومنون بما انزل الیك وما انزل من قبلك والمقیمین الصلوة
فی ایاته واختلفوا فی وجه انتصابه فحکی عن عائشة وابان بن عثمان انه غلط من الکاتب ینبغی
ان یکتب والمقیمون الصلوة وکذلك قوله فی سورة المائدة والصابئون وقوله ان هذان
لساحران قالوا ذلك خطاء من الکاتب وقال عثمان ان فی المصحف لحنا وستقیمه العرب
بالسنتها فقیل له الا تغیره فقال دعوه فانه لا یحل حراما ولا یحرم حلالا انتهی واز همه
غریب تر انکه میگویند بعضی از اغلاط کتاب الله بنوعی است که پیغمبر خدا صلی الله علیه واله متفطن آن نشده
بعضی الفاظ سقیم و غیر صحیح بامت رسانیده بحیثیکه از جبرئیل امین و رسول رب العالمین و صحابه رضوان الله
تعالی علیهم اجمعین تنبیه بران حاصل نشده تا آنکه خدای تعالی که مرسل کلام الله است بجهت بعضی از اولیا
در وقتی که او بتشرف رویت خدای تعالی مشرف شده کلام الله را بنفسه عرض نمود و با نسخه اصل
مقابله کرد تنبیه بران فرموده و این مذکور یات مرحمة بالغ نمود شیخ عبد الوهاب بن احمد بن علی الشعرانی
که از اکابر علمای اهل سنت است در کتاب یواقیت و جواهر میفرماید که کان حمزة بن الزیات یقول قرأت
سورة یس علی الحق تعالی حین رایته فلما قرأت تنزیل العزیز الرحیم ورد علی الحق تنزیل
بفتح اللام وقال انی نزلته تنزیلا وقال قرأت علیه جل وعلی ایضا سورة طه فلما
بلغت الی قوله تعالی وانا اخترتك فقال تعالی انا اخترناك انتهی فاضل مذکور باهمه فضل و کمال
وادعای اسلام و ایمان بدینا است حمزه زیات را افصح عقلا بسمع رضا قبول نموده بان کفریات
ایمان و اذعان آورده میفرماید فهی قراءة برزخیة نعوذ بالله من امثال هذه الاعتقادات
الفاسدة فی حق کلام الله الذی لا یاتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلفه قال الفاضل
الناصب واما عترت رسول باجماع اهل لغت عترت شخص اقارب او را گویند و اینها نسبت بعضی عترت را
انکار کنند مثل حضرت رقیه و حضرت ام کلثوم بنات آنحضرت صلی الله علیه وسلم و بعضی را داخل

عترت نمیشمارند مثل حضرت عباس عم الرسول و اولاد او و مثل حضرت زبیر بن صفیه عمه رسول و اکثر اولاد
حضرت زهرا را نیز دشمن دارند و مذکورند مثل زید بن علی بن الحسین که جبلی عالم و متقی و متورع بود و از
مروانیان شهید شد و پسر او یحیی را که ابن ذریه حضرت است نیز دشمن دارند و همچنین ابراهیم بن موسی کاظم و همچنین
جعفر بن موسی کاظم را و او را ملقب بکذاب کرده اند بسبب آنکه او از کبار اولیاء الله بود و بایزید بسطامی
ازو اخذ طریقت کرده و بغلط شهرت یافته که بایزید از حضرت صادق است و جعفر بن علی را که برادر حضرت
امام حسن عسکری بود نیز ملقب بکذاب کرده اند و حسن بن الحسن المثنی را و پسر او محمد را که ملقب به نفس زکیه
است مرتد و کافر شمارند و ابراهیم بن عبدالله و زکریا بن محمد باقر و عبدالله بن الحسین بن الحسن و محمد بن
القاسم بن الحسن و یحیی بن عمر را از احفاد زید بن علی بن الحسین نیز کافر و مرتد دانند و جماعه سادات
حسنیه را که قایل بامامت و بزرگی زید بن علی بوده اند ضال و گمراه دانند حال آنکه کتب انساب و تواریخ
سادات دلالت صریح میکند بر آنکه اکثر اهلبیت حسنیان معتقد امامت زید بن علی و فضیلت این بزرگوار
بوده اند و جماهیر اثنا عشریه در حق آن بزرگوار اعتقاد کفر و ارتداد و خلود در نار دارند چنانچه در باب
معاد از کتب ایشان منقول خواهد شد و وجهش هم ظاهر است زیرا که منکر یک امام مثل منکر نبوت یک نبی ۳۶۷
کافر است والکافر مخلد فی النار و این همه بزرگواران منکر امامت امام وقت خود بلکه امامت ائمه ماضیین
نیز بوده اند و طائفه قلیله از اثنا عشریه بر آن رفته اند که اینها در اعراف خواهند بود مثل حضرت عباس
عم رسول و بعضی گویند بعد از عذاب شدید بشفاعت اجداد خود نجات خواهند یافت و این هر دو قول
رکیک و مردود اند و موافق قواعد و اصول ایشان همان قول اول است زیرا که شفاعت در حق کفار باجماع
مقبول نیست و اعراف دار الخلود نیست و مع هذا بودن ایشان را در اعراف وجهی که اینها منکر امامت بوده اند
و منکران امامت کفار اند با وصف اینهمه روایت میکنند که حب علی لا یدخل النار و در محبت ایشان با
امیر المومنین هیچ شبهه نیست حالا ناصبیت این فرقه را تماشا باید کرد که چه قدر بزرگان که جگر پاره های ائمه
و برادران ائمه بودند بچه مرتبه اهانت و استخفاف مینمایند و در حق چند کس معدود از اهلبیت که ائمه اثنا عشر
بعض اقارب ایشان باشند و در پرده محبت هزاران عیوب قبایح نسبت کنند و استخفاف و اهانت زیاده
از حد نمایند بالاتر از خوارج و نواصب آری ع دشمن دانا به از نادان دوست + و بعد از تتبع کتب
در روایات ایشان تفصیل این قبایح و عیوب کالشمس فی نصف النهار هویدا میگردد ولیکن درینجا چند از

چندین از کفریات ایشان بطریق نمونه از خروارے ثبت می افتد انتهی اقوال و بر متتبعین پنهان نیست که هر دو مردود است
اول آنکه مسلّما که عترت در لغت اقارب شخص را میگویند لیکن مراد ازان ازین حدیث شریف جمیع اقارب
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نیستند زیرا که از تمسک ثقلین مطلق از عمان بوجود آنها و احترام ایشان فقط
مراد نیست بلکه مراد از تمسک تشبث باذیال این هر دو بزرگ و اتباع و امتثال اوامر و نواهی آنهاست پس میگوئیم
مراد از عترت درین حدیث شریف یا کل عترت است عموما یا افرادا یا بعض مبهم یا بعض معین اول باطل است
چه تمسک بمجموع عترت عبارت از اتباع اجماع عترت است و آن موقوف است بر معرفت اجماع آنها و معرفت
آنها بنابرین تقدیر بسبب انتشار آنها در اطراف و اکناف و مشارق و مغارب و خامل الذکر بودن اکثر آنها در نهایت
تعسر بلکه متعذر و مستحیل عادی است دوم نیز مراد نمیتواند شد زیرا که تمسک و اتباع بر فرد فرد عترت بسبب انتشار
آنها در اطراف و اکناف و خمول ذکر اکثر آنها متعذر است و نیز مستلزم مفاسد دیگر است که در بعض شقوق
آینده مبین خواهد شد ان شاء الله تعالی سوم نیز باطل است چه امر بتمسک شخصی با وجود عدم معرفت آن از قبیل تکلیف
ما لا یطاق است و تمسک بعضی غیر معین از عترت یا بعضی که تمسک هر شخص از عترت که اتفاق شود مستلزم
۳۶۵ که اتباع بعضی از جهال که از دایره عدالت خارج بوده مرتکب انواع فسوق و فجور باشند و ترک عمل بقول علما
صالحین عترت رافع ضلال باشد و این معنی بدیهی البطلان است و امر بآن اغرا بر قبیح است پس متعین شد
که مراد بعض معین باشد که بکمالات علمیه و عملیه و نعوت قدسیه متصف باشند تا تمسک بآن ذریعه رفع ضلال
و وسیله نجات بوده کمال باشد و الا ترجیح بلا مرجح لازم آید و مخصوص باین صفات ائمه معصومین
علیهم السلام اند پس مراد از عترت در حدیث ثقلین ائمه معصومین علیهم الصلوة والسلام باشند
اگرچه عترت بمعنی لغوی جمیع اقارب هستند لیکن داخل در حدیث ثقلین و واجب الاتباع و مفروض الطاعة
نیستند پیچیدن ایشان انکار عترت بودن آنها بمعنی لغوی میکنند بلکه جمیع بنی عبد المطلب بلکه جمیع بنی هاشم را
علی اختلاف القولین مستحق خمس میدانند و دادن خمس بآنها واجب است و احترام و تعظیم آنها لازم بالجمله اثبات
نفی قرابت ما سوای ائمه معصومین علیهم السلام از آنحضرت نمیکنند بلکه آنها را داخل در حدیث ثقلین نمیدانند
از عدم دخول ما سوای ائمه معصومین از اقارب آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در حدیث ثقلین بطلان
هتک حرمت آنها لازم نمی آید آری بعضی از ایشان که مخالفت ائمه معصومین علیهم السلام در پیش گرفتند خلفای
امویه و عباسیه نمود باعث بر حبس و قتل ائمه هدی علیهم السلام گردیدند علمای امامیه در کتب خود تخطئه آنها

بیان نموده اند مانند زید بن الحسن که در نزد عبد الملک بن مروان سعایت حضرت محمد باقر علیه السلام نموده باعث
شهادت آنحضرت گشته و مانند علی بن اسمعیل بن جعفر بروایتی و دیگر محمد بن اسمعیل که برادر زاده حضرت امام
موسی کاظم علیه السلام بود سعایت آنحضرت در نزد هارون الرشید کرد و بتحریک و اغوای یحیی بن خالد برمکی
که وزیر رشید بود نزد آن ملعون رفته اکاذیب و افتراهای بسیار بهتان بآنحضرت کرده برای اثارت غضب او
امثال این سخنان فتنه انگیز گفت که هرگز ندیده بودم که دو خلیفه در عصری بوده باشند درین شهر تو خلیفه و در مدینه منوره
موسی بن جعفر خلیفه است و از اطراف عالم خراج برای او می آرند و خزانه بهم رسانیده و انواع اسلحه بسیار جمع کرده
است و این اکاذیب باعث بر آن شد که هارون الرشید آنحضرت را از مدینه طیبه بدار الخلافه برده حبس
نموده آخر آنحضرت را بمرتبه شهادت رسانید در عمدة الطالب میفرماید قال ابن خداع کان
موسی الکاظم علیه السلم یخاف ابن اخیه محمد بن اسمعیل وهو لا یترک السعی به الی السلطان
من بنی العباس و قال ابو النصر البخاری وکان محمد بن اسمعیل بن الصادق مع عمه موسی الکاظم
علیه السلم یکتب له فی السر الی شیعته فی الآفاق فلما ورد الرشید الی الحجاز سعی محمد بن اسمعیل
به الی الرشید فقال اما علمت ان فی الارض خلیفتین یجبی الیهما الخراج فقال الرشید
ویلک انا ومن قال موسی بن جعفر واظهر اسراره فقبض الرشید علی موسی الکاظم ٣٦٦
وحبسه وکان سبب هلاکه وحظی محمد بن اسمعیل عند الرشید وخرج معه الی العراق
ومات ببغداد ودعی علیه موسی بن جعفر بدعاء فاستجاب الله تعالی فیه وفی اولاده
انتهی و اسید جعفر بن علی هادی که با وجود ارتکاب انواع فسق و فجور دعوی امامت نموده سعایت دلالی
ناحیه مقدسه نزد خلیفه عصر نموده و ملقب بکذاب گردیده و نمیعنی محذوری نیست در کتب جرح و تعدیل اهل سنت
ازین قبیل ... واقع است که اکثر سادات عظام صحیح النسب را تکذیب و تفسیق و تکفیر مینمایند رجوع بکتب
رجال اهلسنت شاهد عدل این دعوی است نیز بفحوای قاعده کلیه سب الشیخین کفر و سب الختنین فسق
و من سب الشیخین قتل و من سب الختنین عزر اکثر سادات صحیح النسب که قرابت قریبه بجناب حضرت رسالتمآب
صلی الله علیه و آله دارند و در عترت آنحضرت داخل اند نزد اهلسنت کافر و واجب القتل و التعزیر اند دوم
آنکه دعوی دشمن داشتن امامیه زید شهید را رضی الله عنه و حکم بتکفیر وارتداد و خلود او در نار افترای
محض و مکابره صریحه است چنانچه در ابواب سابقه مشروحا سبق ذکر یافت که زید شهید نزد امامیه ممدوح

ممدوح وجليل القدر است شيخ مفيد در ارشاد ميفرمايد كان زيد بن علي بن الحسين عين اخوته بعد
ابي جعفر وافضلهم وكان ورعاً عابداً فقيهاً سخياً شجاعاً فاضل مجلسي مولانا محمد تقي در رجال روضة المتقين
ميفرمايد مروي المصنف في غير اجازة يدل على جلالة قدره ويظهر منها انه لو لم يكن يدعوا
الى نفسه بل كان يدعوا الى الرضي من آل محمد صلى الله عليه وآله فتوهم جماعة انه كان يدعوا
الى نفسه كما قال المفيد في ارشاده وذكر المصنف انه كان عين اخوته بعد ابي جعفر وافضلهم
وكان ورعاً عابداً فقيهاً سخياً شجاعاً وظهر بالسيف يامر بالمعروف وينهى عن المنكر ويطلب بثارات
الحسين عليه السلام ويظهر من الاخبار ان الصادق عليه السلام كان راضياً بخروجه ويظهر عدم
رضاه به تقية والله تعالى يعلم ودر موثق و مدح و اشتر اما سيد يحيى بن زيد شهيد را نيز از اكاذيب باطلات است
رجوع بديباجه صحيفه كامله كند باوجود تمامي رجال خبايش را از اصحاب حضرت صادق عليه السلام شمرده واز
فاضل استرابادي در كتب خود نص بر آن نموده همچنين وعدي و مدح و اشتر اما سيد ابراهيم بن موسى را از سفير با
فاضح است شيخ مفيد طاب ثراه در ارشاد ميفرمايد ابراهيم بن موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين
بن علي بن ابيطالب عليهم السلام كان شجاعاً كريماً وتقلد الامرة على اليمن في ايام المامون من
قبل محمد بن زيد بن علي بن الحسين بن علي بن ابيطالب عليهم السلام الذي بايعه ابو السرايا بالكوفة ٣٦٧
ومضى اليها ففتحها واقام بها مدة الى ان كان من امر ابي السرايا ما كان واخذ له الامان من
المامون همچنين است تكفير عبد الله بن الحسن اما سيد از توهمات واهيه است فاضل استرابادي ميفرمايد
عبد الله بن الحسن بن الحسن بن علي بن ابي طالب عليهم السلام ابو محمد هاشمي مدني من اصحاب الصادق
عليه السلام كليني در كافي روايت كرده عن صفوان بن الجمال قال وقع بين ابي عبد الله عليه السلام و
بين عبد الله بن الحسن كلام حتى وقعت الضوضاء بينهم فاجتمع الناس فافترقا عشيتهما
بذلك وغدوت بحاجة فاذا انا بابي عبد الله عليه السلام على باب عبد الله بن الحسن وهو
يقول يا جارية قولي لابي محمد قال فخرج فقال يا ابا عبد الله ما بكر بك قال اني تلوت آية
في كتاب الله عز وجل البارحة فاقلقتني قال وما هي قال قول الله عز وجل والذين يصلون
ما امر الله به ان يوصل ويخشون ربهم ويخافون سوء الحساب فقال صدقت كاني لم
اقرأ هذه الاية من كتاب الله جل وعز قط فاعتنقا وبكيا همچنين نسبت تكفير ابراهيم بن عبد الله

بن الحسن با امامیه نیز از ظنون فاسده است امامیه او را از اصحاب صادق علیه السلام شمرده جرح وتخطیه ونکرده‌اند
ننموده استرابادی در کتب خود میگوید ابراهیم بن عبد الله بن الحسن بن الحسن بن علی بن ابی طالب
الهاشمی المدنی قتل سنة خمس واربعین ومائة لخمس بقین من ذی القعدة من اصحاب الصادق
ونسبت تکفیر حسن بن حسن با امامیه نیز از ظنون واهیه است امامیه او را از اصحاب حضرت امام جعفر الصادق
علیه السلام شمرده اند وهمچنین اسناد تکفیر عبد الله بن الحسین با امامیه افترا است فاضل استرابادی میفرماید
عبد الله بن الحسین بن الحسن بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب الهاشمی من اصحاب الصادق
حاصل که امامیه این اشخاص را مطلقا تخطیه وجرح ننموده اند واز اینجا که این اعاظم از اکابر ومشاهیر رجال اند
اشتهار اینها مغنی از توضیح است واسناد تکفیر محمد بن عبد الله بن الحسن ملقب بنفس زکیه وزکریا بن محمد باقر
ومحمد بن عبد الله بن الحسین ویحیی بن عمر از اجفا وزید شهید با امامیه نیز افترای محض است در کتب جرح
وتعدیل امامیه اسامی این بزرگان مذکور نیست فضلا عن الجرح ودر کتب دیگر نیز تصریح بتکفیر وارتداد اینها
واقع نشده ومراد از محمد بن القاسم بن الحسن اگر محمد بن القاسم بن زید بن الحسن بن علی بن ابیطالب علیه السلام است
در کتب رجال امامیه او را از اصحاب حضرت صادق علیه السلام شمرده اند وتعرضی بجرح او ننموده واگر شخص ٣٣٨
دیگر است در کتب جرح وتعدیل مذکور نیست مجرد خروج بسیف دلالت بر انکار امامت امام وقت ندارد سوم
آنکه اسناد تکفیر امامیه محمد بن الحسن را شناعتی ندارد زیرا که محمد بن الحسن المثنی بن الحسن بغیر از ظرف ذهن ناصب
مخدوم وجودی ندارد وملقب بنفس زکیه محمد بن عبد الله بن حسن مثنی است ومحمد پسر عبد الله است نه پسر حسن
مثنی ومتبادر بفهم از پسر پسر حقیقی است چهارم آنکه دعوی تلقیب امامیه جعفر بن موسی را بکذاب افترای محض است
در کتب امامیه بلکه در کتب انساب اثری از آن نیست وعبارتیکه از عمدة الطالب حاشیه بطریق استشهاد آورده
وهی هذه وولد موسی الکاظم ستین ولدا سبعة وثلثین بنتا وثلث وعشرون ابنا درج منهم
خمسة ولم یعقبوا بغیر خلاف وهم عبد الرحمن وعقیل وابو القاسم ویحیی وداود ومنهم ثلثة
لهم اناث ولیس لاحد منهم ذکور وهم سلیمان والفضل واحمد ومنهم خمسة فی اعقابهم خلاف وهم
الحسین وابراهیم الاکبر وهارون وزید والحسن ومنهم عشرة اعقبوا بغیر خلاف وهم علی وابراهیم
الاصغر والعباس واسمعیل ومحمد واسحق وحمزة وعبد الله وعبید الله وجعفر مستدرک محض است زیرا که
این عبارت همین قدر دلالت دارد که جعفر از اولاد حضرت امام موسی کاظم علیه السلام است وهیچکس منکر

٣٦٩

منکر امامت نیست و بر تلقیب ایشان باسماء و القاب لائقی نداردد و پنجم آنکه مجرد خروج بسیف دلیل انکار امامت ائمه مرتبت نیست زیرا که غرض بعضی ازین اکابر از خروج بسیف دعوت بسوی مستحق و سزاوار خلافت و رضی مختار و پسندیده از اهلبیت رسالت بود چنانچه در احوال شهید سعید سبق ذکر یافت که انه لم یکن یدعو الی نفسه بل کان یدعو الی الرضی من آل محمد صلی الله علیه و آله و نیز در بعض روایات از امام جعفر صادق علیه السلام مروی است که فرمود خدایتعالی رحمت کند عموم را اگر تسلط بر بلاد اسلام و ظفر بر عدو فرجام می یافت بوعده خود وفا مینمود و آنچه در احوال یحیی بن عمر زیدیه شیعه انتقام از مقاتل الطالبیین نقل نموده نیز نص است در افاده این مرام و هذه عبارته هو ابو الحسین یحیی بن عمر و هو صاحب شاهی احد ائمة الزیدیة لحقه دین فخرج بالکوفة داعیا الی الرضی من آل محمد و کان من زهد الناس و کان مثقلا بالظهر بالطالبیین و جهد بنفسه فی وجوه فظهر بالکوفة ... مستعین فحاربه محمد بن عبد الله بن طاهر فقتل و حمل راسه الی محمد بن عبد الله بن طاهر بالکوفة فجلس للهناء فدخل علیه ابو هاشم داود بن القاسم الجعفری و قال انک لتهنأ بقتل من لو کان رسول الله صلی الله علیه و آله حیا لعزی به منه بر تقدیر تنزل و تسلیم فرض تحقق انکار ائمه و ثبوت قول بتکفیر بعضی ازین اکابر امامیه میگوییم در کافر مشرک و کافر منافق فرق است و از حکم تخلید کافر مشرک در نار و عدم قبول شفاعت در حق اینها حکم بتخلید کافر منافق و عدم قبول شفاعت در حق اینها لازم نمی آید پس دار الخلود نبودن اعراف و نجات از عذاب بشفاعت بتشفیع عصات بعد تمحیص ذنوب منافات باین قول نداشته باشد و عدم دخول جحیم علی و دخول نار مشروط بشرائط است که عدم انکار امامت معصومین علیهم السلام یکی از آنهاست چنانچه دخول قائلین بکلمه طیبه در بهشت نیز مشروط بشرائط است اقرار بامامت ائمه هدی علیهم السلام از انجمله چنانچه روایت حضرت امام رضا علیه التحیة و الثناء بشرطها و انا من شروطها در بعضی است ششم آنکه از جرح و تخطیه بعضی سادات که در کتب جرح و تعدیل امامیه وارد شده بسبب خروج امامیه و اهانت و تحقیر اهلبیت علیهم السلام لازم نمی آید چه در جرح قولی و جرح فعلی فرق بین است و ثانی اشد و اقوی از اول است و کتب تواریخ شاهد است برین که اکثر ائمه و خلفای امویه و عباسیه و غیر ذلک که اهلسنت انها را خلیفه رسول الله و امام مفترض الطاعة میدانند غصب حقوق اهلبیت عصمت و طهارت نموده و دقیقه از دقائق هتک حرمت در باره آنها فرو گذاشت نکردند و جنا...

(... ابن الحسن بن ... بن عبد الله بن اسماعیل بن عبد الله بن جعفر الطیار ...)

(... بالکوفه ...)

آنها را بانواع جور و ستم شهید کردند و پردگیان عصمت اهل بیت را او مجر بر شتران برهنه شهر بشهر گردانیدند ولنعم ما
قالت زینب بنت فاطمة علیها السلام علی ما اخرجه الشعرانی من علماء اهل السنة فی کتابه
الذی عمل لبیان احوال المشایخ الصوفیة **شعر** ماذا تقولون ان قال النبی لکم + ماذا فعلتم
وانتم اخر الامم + بعترتی وباهلی بعد مفتقدی + منهم اساری ومنهم مضرج بدم + ما کان
هذا جزائی اذ نصحت لکم + ان تخلفونی بشر فی ذوی رحمی + در هر عصر آنچه بر عترت حضرت رسول خدا صلی الله
علیه واله وسلم از خلفا وایمه اهل سنت از انواع جور و جفا گذشته اظهر من الشمس و ابین من الامس است و اهل سنت
در اکثر این امور مجد و ساعی بوده و یا در خفا بوده اند انکار آن انکار متواتر و مانند انکار وجود مکه و بغداد و غیره
مسموع و معتبر است عجب است که ناصب خلیع العذار دیده و دانسته قضیه تشنیع را منعکس ساخته ولنعم ما قیل
اذا لم تستحی فاصنع ما شئت هفتم آنکه آنچه گفته که بغلط شهرت یافته که با یزید بسطامی مرید حضرت
صادق علیه السلام است محل تامل است زیرا که اگر چه صاحب جواهر الاسرار انکار شرف شدن با یزید بسطامی
بخدمت آنحضرت علیه السلام نموده و کلام خود را بکلام شیخ محمد روکانی و خواجه محمد حافظ بخاری مؤید ساخته
که او بعد وفات آنحضرت علیه السلام متولد شده است لیکن بسیاری از اکابر علمای فریقین مانند امام فخر الدین ۳۶۳
رازی در کتب کلامیه خود و سید رضی الدین علی بن طاوس در کتاب طرائف و علامه حلی در شرح تجرید تصریح
بخلاف آن کرده و تصریح نموده اند که با یزید بسطامی با دراک شرف ملاقات حضرت ابو عبد الله جعفر بن محمد
الصادق علیهما السلام مشرف شده سقای سرکار فیض آثار آنحضرت بوده و ابن خلکان نیز در تاریخ خود
نیز بعض از اینمعنی نموده میفرماید ابو یزید البسطامی خدم ابا عبد الله جعفر بن محمد الصادق
علیه السلام سنین عدیدة وکان یسمیه طیفور السقا لانه کان سقاء داره انتهی
شیخ فرید الدین عطار در تذکرة الاولیا آورده که او مدت دوازده سال خدمت حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام کرده و نیز در تذکرة الاولیا آورده روزی حضرت امام جعفر صادق علیه السلام او را فرمود که
آن کتاب از طاق فرو گیر گفت کدام طاق امام فرمود مدتی شد تا اینجا هستی و این طاق ندیده گفت که مرا چه
کار که پیش تو سر برارم که بنظاره نیامده ام و شیخ شرف الدین یحیی منیری در شرح کتاب آداب المریدین
گفته چنانچه در کتابهای این طائفه مسطور است از جمله مشایخ طبقات هر که اهل طریقت و فقه بوده است در مذهب
شیخ خود بوده است چنانچه سلطان العارفین ابو یزید بسطامی در مذهب امام جعفر صادق رضی الله عنه بود

بوده است و در طریقت دست بیعت مرید بر غیر دست شیخ خود بوده و شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی در جمل
مجالس نوشته که بعد از آن خواجه ابایزید بسطامی بخدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام رسید و سالها
ریاضت و مجاهدات کشیده تا از این علوم سربلندی حاصل ساخت و مدت عمرش بنا بر مشهور هفتاد و سه سال بود
و در سال وفاتش صاحب مرآة الاسرار دو قول نوشته یکی سنه اربع و ثلثین و مائتین و دیگر سنه احدی
وستین و مائتین بنا بر هر دو قول ملاقات او با آنحضرت علیه السلام ممکن نیست و آنچه در تاریخ تولدش نوشته مناط
اعتبار نیست نیز صاحب مرآة الاسرار نوشته پس ممکن که بلفظ بوده تجمل مشهور که معاصر ماقوال ما ظاهر علمای
فریقین باید مقبول باشد و باید تاریخ باشد که مخفی نیست قال الله [illegible] که گویند امام وقت
صاحب عصر و زمان با مرتبه جهانبانی و مرسلان ناگفته بوده بود است که از مدت هزار سال بخوف اعدا غایب
مخفی شده هرگز با وجود انقلاب دول و برهم شدن عباسیه و تسلط چنگیزیه که بعد از قبول اسلام خود را محب
اهل بیت میگفتند و بعضی از ایشان مذهب تشیع اختیار کرده بودند و بعد از تسلط صفویه بر عراقین و خراسان
که معدن شیعه است و مردم خیر این گروه است و بعد از رواج این مذهب در سلاطین کهن و بنگاله و امارت
۳۷۱ و وزارت این فرقه در هندوستان هرگز بیرون نیامد و او را اطمینان حاصل نشد انتهی اقول و بالله نستعین این
اوهام از بیت عنکبوت واهی تر و از شبهات ملاحده واهی تر است زیرا که تأخیر در ظهور و خروج امام علیه السلام
با وجود انقلاب دول و انقراض عباسیه و تسلط چنگیزیه و صفویه و جنوبیه و شرقیه اسلام و سلطنت اسلام
چنین و بر این خوف امام نیست زیرا که در ضمن تأخیر ظهورش مصلحتهای بسیار است که علم آن مخصوص حکیم مطلق
وقادر برحق است و امام با الهام و تعلیم او دریافت آن نموده باشد بالجمله ظهور آنجناب موقوف بر وقت
موعود و اسباب و شرائط چند است که ادراک بشری در دریافت آن بعجز و قصور معترف است و امور مصلحت ملک
خسروان را مانند هرگاه در پادشاهان چنین باشد که رعایا بلکه امرا و اخص الخواص بکنه دقائق خواطر
اسرار آنها نمیتوانند رسید فکیف سلطنتی که موافق نفس قدسیه مؤید بالهام و تأییدات الهیه بوده باشد جناب
ملک الملوک و جبار الجبابره عز شانه با این همه عظمت و قدرت که فوق آن ممکن نیست کفار و مشرکین
و مدعیان الوهیت را تا مدتها و قرنها مهلت بخشیده و حضرت سرور کائنات با آنکه آخرها زیاده
از چند هزار کس بشرف بیعت آنحضرت استسعاد یافته بودند و پادشاه حبشه با آن خیل و حشم و افواج
و خدم در زمره تابعانش مشرف گردیده بود در استیصال پادشاهان عجم که با نام سعادت

قال الکعبی ان [illegible]
[illegible]

خاصهٔ آنحضرت بوده باشد و نه موقوف بر وقت مقدر گذاشته تعجیل در ادای آن نفرموده اند هیچکس نمی
گوید میرم بدلی و بهرس بجناب ذکر مخصوص که امامیه باین قول قائل اند بلکه بخلاف آن اعتقاد دارند و دلالت بر آن
نیست پس سبیل این قول بابینها لغو محض است قال الفاضل انا صحت مما ذکره از حضرت صادق در جمیع کتب
ایشان ثابت است که فرمود یا معاشر الشیعه حد مة جوارینا و فروجهن لکم اسد نفوسکم
ایشان خیر مهمان عظیم اسلام انشاء این جناب نسبت کرده انستی اقول بر متعین بروایت بعبارتی که ذکر شده
در کتب امامیه اثری از آن نیست آری آنچه در خصوص انفال از اموال صامت و ناطق که در غنایم و غیر آن حصه ائمه
علیهم السلام است تا وقتی که حقوق ایشان بایشان نرسانند تصرف در آن جایز نیست چنانچه کلینی از ابو نصیر روایت
کرده عن ابی جعفر علیه السلام قال کل شیء قوتل علیه علی شهادة ان لا اله الا الله وان محمد
رسول الله فان لنا خمسه ولا یحل لاحد ان یشتری من الخمس شیئا حتی یصل الینا حقنا
جناب مقدس ایشان بر شیعیان آنرا حلال و مباح فرموده اند پس جواری که در غنایم بدست شیعیان بیاید اگرچه حصه
امام علیه السلام در آن است بر شیعیان حلال و مباح است اینمعنی شناعتی ندارد و در روایات مطابق آنچه ذکر یافته
در کتب امامیه بسیار است از آنجمله شیخ ابو جعفر طوسی در تهذیب الاحکام از عبدالله بن سنان روایت کرده قال قال
ابوعبدالله علیه السلام علی کل امرء غنم او اکتسب الخمس مما اصاب لفاطمة علیها السلام ولمن یلی
امرها من بعدها من ذریتها الحجج علی الناس فذلک لهم خاصة یضعونه حیث شاؤا وحرم علیهم
الصدقة حتی الخادم والحلال من شیعتنا لیطیب لهم به الولادة انه لیس من شیء عند الله یوم القیمة
اعظم من الزنا وانه لیقوم صاحب الخمس فیقول یا رب سل هؤلاء بما ابیحوا کلینی از حکیم موذن بنی عیسی
روایت کرده است قال سألت ابا عبدالله علیه السلام عن قول الله عزوجل واعلموا انما غنمتم
من شیء فان لله خمسه وللرسول ولذی القربی فقال ابوعبدالله لمرفقیه علی رکبتیه ثم اشار بیده
ثم قال هی والله الافادة یوما بیوم الا ان ابی جعل شیعته فی حل لیزکوا نیز کلینی از احد هما
علیهما السلام روایت کرده قال ان اشد ما فیه الناس یوم القیمة ان یقوم صاحب الخمس فیقول
یا رب خمسی فقد طیبنا ذلک لشیعتنا لتطیب ولادتهم ولتزکوا ولادتهم نیز شیخ ابو جعفر طوسی از
ابی جعفر علیه السلام روایت کرده قال قال امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام هلک الناس فی
بطونهم وفروجهم لانهم لم یؤدوا الینا حقنا الا وان شیعتنا من ذلک وآباءهم فی حل

٣٧٢

نیز شیخ طوسی از ابو سلمه روایت کرده قال قال رجل وانا حاضر حلل لی الفروج ففزع ابو عبد الله علیه السلام
فقال له رجل لیس یسئلک ان یعترض الطریق انما یسالک خادما یشتریها او امرأة یتزوجها
او میراثا نصیبه او تجارة او شیأ اعطیه فقال علیه السلام هذا لشیعتنا حلال الشاهد
منهم والغائب والمیت والحی وما یولد منهم الی یوم القیمة فهو لهم حلال اما والله لا یحل الا من
احللنا له ولا والله ما اعطینا احدا ذمة وما عندنا لاحد عهد ولا لاحد عندنا
میثاق الحاصل محصل کلام امامیه درین مقام آنست که ائمه معصومین علیهم السلام جواری سبیه غنائم شیعیان را الکل
خود را هبه فرموده و تملیک آنها نموده اند تا بملکیت بودن آنها تصرف بکنند لهذا ذوات جواری و فروج آنها به
شیعیان حلال کرده اند لهذا اینکه جواری بر ملک ائمه باقی است و فروج آنها بر شیعیان حلال کرده اند و این
فاضل ناصب روایت نقل کرده یا معاشر الشیعه خذوا منی جواریکم ولنا ... که از محرفات او و افترات
و امثال اوست قال المخدوم الشریفی من اصولهم ان خمس الغنیمة فی الجهاد الصحیح و تمامها فی الفاسد
للامام وقالوا ان الجهاد فی زمان الغیبة فاسد فکل من یوخذ من بعد الغنیمة من الجواری
العبید فهو حق الامام فتفطنوا بان الامر ضاق علیهم فما وجدوا ابن بابویه روایة عن
الائمة الهداة بانهم جوزوا الشیعتهم وطی جواریهم فافتوا بان الملک للامام والوطی لنا قال
الفاضل الشستری والحاصل ان ما نسبه الی اصحابنا من انهم یقولون بان الجاریة باقیة فی ملک
الامام علیه السلام والوطی حلال لنا افتراء محض وانما الذی یقول به اصحابنا هو ان کل
جاریة دخلت تحت ایدینا فهی یصیر ملکا لنا بهبة الامام علیه السلام ولقد حرف
هذا المحرف الضال کلام الاصحاب تقویة لمذهبه الفاسد وترویجا لمتاعه الکاسد
والحق لا یخفی بکل مکان و هبه فرمودن جواری حبشی و ماریه نسبت سلاطین عظام و امرا و خواقین کرام بممالیک خود هبه میفرمایند هیچگونه حیف و عاری بر حبشی و غیره برقی با نها لاحق نمیشود حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه وآله شیرین خواهر ماریه قبطیه را بحسان بن ثابت هبه فرموده بود هیچکس از معاندان آنحضرت
طعن و تشنیع درین باب با انجناب ننمود قال الفاضل الناصب ثم انکه بحضرت عمر نسبت میکنند که منکر
در حق حضرت ام کلثوم بنت سیدة النساء علیها السلام اول فرج غصب شد سبحان الله چه کلمه ایست که از زبان
ایشان بر می آید نزدیک است که آسمان فرو افتد و زمین بشکافد اول در حق آن سیده بضعة الرسول ثلاثه

کبد البتول چه فحش و سوء ادب است و کدام خصلت خبیثه را بدامن پاک اطهار مطهر میچسپانند و دیگر در حق حضرت امیر
و حضرت حسنین چه بد زبانی و جفا طلبی را با وجود ثابت میکنند و در حق حضرت سجاد چه کلمات نجابت منافیه
چه بی حمیتی و بیغیرتی اعتقاد دارند این لفظ اول بزرگان زبان نمی آرند علی الخصوص ذکر ای جعفر سوالا
والمسمی بکابا از بزرگان شیعه امریست که اراذل و اوباش نیز آنرا عار دانند واجب بود که زبان را باین ... باید
و به نگاهداشته قلم را که هر دو به در آلایش [illegible] کرده اند این بسیار را بی ناموسی شمرده هرگز من بعد نام
فعل قبیح بر زبان نیاورده و عار کردند و احتمال آنکه در بضعه طاهره رسول این قسم فعل خبیث واقع شود
دلو جبرا کرها به هیچ مسلمان نمیرسد [illegible] ولا قوة الا بالله انتهی اقول جواب تشنیع مردود است بچند وجه اول
آنکه بر تقدیر تسلیم صحت روایت و محفوظ بودن آن آنچه افاده فرموده تسویل و تهویل محض است منشأ آن عدم
تحصیل مرام کلام است چه مراد از این کلام آن است [illegible] اول نکاح است که [illegible] عالیه بغیر طیب خاطر
اولیا بطریق اجبار و اکراه بنابر مصلحت وقت واقع شده و بسبب وقوع آن بطریق اجبار و اکراه تعبیر
بغصب فرموده اند یعنی [illegible] گوشت [illegible] و [illegible] المرام تا خیر بالا الفاظ عقد نکاح بغیر
طیب خاطر اولیا باشد اصلا مستلزم زنا نیست چه تجویز تزویج در مقام ضرورت و اضطرار از باب رخصت است ۳۶۷
چنانچه تجویز تناول میته در حالت مخمصه و اضطرار و قائلین تقیه میگویند که شارع فعلی را که بطریق تقیه
واقع شود در مقام مامور به قرار داده پس در بجا آوردن آن امتثال امر الهی است و اینهمه مقتضی اجرا
پس وقوع زنا لازم نیاید چنانچه هرگاه جابری شخصی را در طلاق دادن زن خود اجبار نماید در عرف میگویند
غصب نموده یا [illegible] اگر آن جابر عقد نکاح با آن زن بکند نزد امام اعظم ابوحنیفه کوفی زنا متحقق نمیشود
و آن جابر را زانی نیست [illegible] مسلم منظر شعایر الاسلام و متمسک بسایر [illegible] رسول انام
باشد سید مرتضی علم الهدی در کتاب تنزیه الانبیا میفرماید فاما انکاحه بنته فقد ذکرنا فی کتابنا الشافی
الجواب عن هذا الباب مشروحا وبینا انه علیه السلام ما اجاب عمر الی نکاح بنته الا بعد
توعد وتهدد ومراجعة ومنازعة وکلام طویل ماثور اشفق معه من سوء الحال وظهور ما لا یزال
یخفیه منهما وان العباس رضی الله تعالی عنه لما رای ان الامر یفضی الی الوحشة ووقوع الفتنة
ساله علیه السلام رد امرها الیه ففعل فزوجها منه وما یجری علی هذا الوجه معلوم
انه علی غیر اختیار ولا ایثار وبینا فی کتابنا الذی ذکرناه انه لا یمتنع ان یبیح الشرع

الشارع ان ینکح بکر من لا یجوز له المکت مع الاختیار ولا سیما اذا کان للمنکح مظهر الاسلام
والمتشبث به الشرعیة انتهی این قول را اینها حمل کرده اند زبان امامیه اسناد بان مجدده طاهره نمودن و حج
تماشای امامیه اثان در حقیقت خود اسناد دادن مرشنیع با جناب منودن است پس انچه ناصب تکلف آن نموده کار هیچ
مسلمانی نیست لا حول ولا قوة الا بالله دوم انکه استبعاد وقوع لفظ فرج مستور الاسم و امی زبان اکابر ناس کمال
مستبعد است در واقع ناشی است که هیچ خرشایه چه در کلام الهی چند جا ذکر این عضو مستور الاسم و المسمی
جاری شده قوله تعالی الحافظین فروجهم حضرت عائشه صدیقه و دیگر ائمه و محافل نام عضو مخصوص حضرت
سرور عالم علیه الصلوة والسلام که مستور الاسم است بر زبان خیر بخاری ابو داود دانا ک است عائشه صدیقه
روایت کرده اند قالت کان النبی اذا اراد یغتسل من الجنابة بدأ فغسل یدیه قبل ان یدخلهما
الاناء ثم یغتسل فرجه الحدیث و این از عائشه صدیقه بطرق متعدده در کتب متعدده وارد است و ملک
ترمذی ابو داود و نسائی از بسره بنت صفوان که از صحابیات است روایت نموده اند انها قالت ان النبی
صلی الله علیه وسلم قال من مس ذکره فلا یصلی حتی یتوضأ نیز ترمذی اند روایت کرده من مس
فرجه فلیتوضأ سوم استدلال از عادت مردم اراذل و اوباش هندوستان و حمیت جاهلیت ایشان
بر عدم جواز ذکر امثال این قبایح در نهایت استعجاب است اگر قول و فعل این جماعت مناط اعتبار بوده باشد
باید که زن را شوهر دیگر کردن بعد وفات شوهر سابق و مطلقه بودن او او را سمت جواز نداشته باشد که اجتناب تحرز این جا بعد عوام
الناس هند و شان از این امر مرتبه ایست که این امر را از قبح چون زنا میدانند چهارم انکه معارض است بروایاتی که اهلسنت در باب
انکاح حضرت ام کلثوم رضی الله عنها ذکر کرده اند از انجمله ابن عبد البر در کتاب استیعاب در تشاتی جمله ام کلثوم روایت کرده
ان عمر بن الخطاب خطبها الی علی بنته ام کلثوم فذکر له صغرها فقیل له ردک فعاوده فقال علی ابعث بها
الیک فان رضیت فهی امرأتک فارسل بها فکشف عن الیته ساقها فقالت مه لولا انک امیر المومنین
لطمت عینیک انتهی ابن حجر در صواعق گفته بل صح عن عمر رض انه خطب ام کلثوم من علی فاعتل بصغرها و بانه
اعدها لابن اخیه جعفر فقال له ما اردت الباءة و نیز گفته و فی روایة انه لما اکثر تردده الی علی اعتل
بصغرها فقال له ما حملنی علی کثرة ترددی الیک الا انی سمعت رسول الله صلعم یقول کل حسب و نسب
و سبب و صهر منقطع یوم القیمة الا حسبی و نسبی و سببی و صهری فامر بها علی رض فزینت و بعث بها الیه فلما راها
قام الیها و اجلسها فی حجره و قبلها و دعا لها فلما قامت اخذ بساقها و قال لها قولی لابیک قد رضیت رضیت

درمیان آید الحذر و عصمت و طهارت را در پیش او فرستاد چون عمران مخدره را دید او را گرفت و در بر
کشید و بوسه داد و سبحان الله چه کلمه ایست که از زبان ایشان بیرون آید نزدیک است که آسمان فرو افتد و زمین
بشکافد او را در حق آن سیده معصومه الرسول فلذه کبد البتول چه فحش و سوء ادب است که اجنبی او را در کنار
گرفته بوسه بگیرد و کشف ساق او نماید و کدام خصلت خبیثه را بدامن پاک آن طاهره مطهره می بندند دیگر در حق
حضرت علی و حضرت حسین و عباس عم الرسول و سایر بنی هاشم چه قدر بی حفاظتی و بی ناموسی ثابت میکنند
و چه بی حیتی و بیغیرتی اکابر امجاد و اسلاف را درحق حضرت عمر خود چه قدر کافر نعمتی و معصیت ثابت کنند
که با بضعه الرسول چه مرشد زاده خود چه فعل قبیح از و صادر شد از اراذل و اوباش نیز این قسم بی حیتی و بیحیایی
واقع نمیشود و صوفیان منقله نیز با مخدومزاده خود مرتکب این نوع سوء ادب نمیشوند تکلیف با بنت الرسول
با زاریان بی را دیدیم و بسیاری فاعلین قحبه بار که خود را به درانیان لقب کرده بودند هرگاه دریافت
نمودند که کار به بی ناموسی منجر میشود و اولاد مستورات خود را جوهر نمودند یعنی طعمه شمشیر بیدریغ کردند بعد
از آن خود کشته شدند و هر که نام سیادت بر خود می بست نا موس او از دست آن سگان محفوظ نمیماند حاصل
آنکه با بضعه رسول مرتکب این قسم فعل خبیث و عمل شنیع بغیر از نکاح شود بل جبرا و کرها کار هیچ مسلمان نیست ٣٧٣
لا حول و لا قوة الا بالله قال الفاضل الناصب چهارم آنکه گویند که حضرات بنات و اخوات خود بکفره
فجره بزنی میدادند مثل حضرت سکینه که در نکاح مصعب بن زبیر بود و علی هذا القیاس دیگر قریبان
خود را در عقد کفره و فواحش آوردند چنانچه در کتاب انساب تفصیل شده و مرتب است انتهی کلامه اقول
و بالله نستعین اگر مراد از کافر در قول او گویند حضرات بنات و اخوات خود را بکفره فجره میدادند مشرک است
این قول کذب محض است چه هیچکدام از امامیه قائل باین قول نیست و اگر مراد از آن مبتدع است به بدعتی که منجر
بکفر صاحبش نشود که او را کافر تاویل گویند یا منافق که مظهر اسلام و متمسک بسائر شریعت باشد هم
محذوری ندارد و مفاد آیه لا تنکحوا المشرکین حتی یومنوا الآیه ممنوع و محرم از نکاح با مشرک است
و بر حرمت مطلق نکاح با مبتدع کذائی و تزویج با منافق دلیلی قائم نیست و قیاس یکی بر دیگری مع
الفارق چه منافق اگر چه جرمش در حقیقت عظیمتر است و فساد و شر او در شریعت شدیدتر بمفاد آیه ان
المنافقین فی الدرک الاسفل در عقبی بعقوبت الیم گرفتار است لیکن حکمت الهیه داعی و مقتضی آن شد که
احکام مشرکین و منافقین در دنیا از هم ممتاز و معزز باشد و از ینجا است که مشرکین را بمفاد فاقتلوا

فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم معاقب و ماخوذ گردانید و منافقین را نیز در مرتبه بنات خود از
عنایت انبیا و اوصیا علیهم الصلوة والسلام محض بجهت آنکه تا ایشان تألیف نفوس نموده باشند تا راه نجات یابند و چون
نیشابوری در تفسیر قول او تعالی در سوره یونس ربنا لا تجعلنا فتنة للقوم الظالمین ونجنا برحمتک
من القوم الکافرین فرموده لما قدموا التضرع الی الله فی ان یصونهم عن الفساد و ان تعرضهم
الفتنة لانفسهم فقالوا ونجنا الآیة و فی ذلک دلیل علی ان عنایتهم بمصالح الدین فوق
اهتمامهم بمصالح انفسهم وهکذا یجب ان یکون عقیدة کل مسلم انتهی بنابران اگر در صورت
ضرورت از بعضی ائمه هدی علیهم السلام نظر به استصلاح نظام دین مبین و شفقت بر مومنین و تحرز از قتل
مسلمین انکاح اخوات و بنات ایشان با بعضی منافقین بوقوع آمده باشد عجبی نیست حضرت لوط علی نبینا و علیه السلام
بنا بر روایات عرض اضیاف خود بعض کفار بنات خود را بر کفار عرض کرد و قوله تعالی هؤلاء بناتی هن اطهر لکم
فاتقوا الله ولا تخزون فی ضیفی الیس منکم رجل رشید حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله وسلم بعد
اسلام بنابر مصلحت دینی بنات خود را بکفار انکاح نمود قال الفاضل النیسابوری فی تفسیر قوله تعالی
هؤلاء بناتی الآیة معناه ان لوطا کان قد عرف عادتهم ذلک العمل قبل ذلک فلما رأی تعرضهم
لاضیافه ببناته فقال هؤلاء بناتی ثم انه ما دعی القوم الی الزنا بهن وانما دعاهم الی التزوج
بهن بعد الایمان او مع الکفر فلعل تزویج المسلمات من الکفار کان جائزا کما فی اول الاسلام
تزوج رسول الله صلی الله علیه وسلم ابنتیه من عتبة بن ابی لهب و ابی العاص بن
الربیع بن عبد العزی و هما کافران فنسخ بقوله ولا تنکحوا المشرکین حتی یومنوا الآیة انتهی
مصعب بن زبیر اقدام بر امری که مفضی بانکار باشد ثبوت نرسیده تا محل طعن باشد علم باذن ائمه هدی
علیهم السلام در بعضی مواقع نیست قال الفاضل الناصب پنجم آنکه نسبت کنند بحضرت صادق علیه السلام
که قران مجید را بر زمین بر تافت و اهانت نمود و طعنی که بر عثمان بابت احراق مصحف ابن مسعود نموده اند بعینه
بحضرت صادق ثابت کنند روی الکلینی عن سعید بن محمد الهلالی عن الصادق انه قرأ و لا تکونوا
کالتی نقضت غزلها من بعد قوة انکاثا تتخذون ایمانکم دخلا بینکم ان تکون ائمة
هی ازکی من ائمتکم فقلت جعلت فداک ائمة قال ای والله ائمة ازکی قال و ما
ازکی ادماء بیده فطرحها اهانة انتهی اقول انه بستین ید در مقام افاده فرمود و لعل

سبیل و ضحکه کلان است خطا با وجود غلبه وجع و شدت مرضی که جناب طالب بود است این کلام سرزده باشد والا شناع
عربیت این ان بر فصیح تر است که با امثال این مضحکات واهیه تکلم نماید چه بر هر که اندک بهره از عقل و شعور دارد و تفحص
که او ذکر قرآن در روایت مسطوره مذکور نیست تا ضمیر ظهرها راجع بآن باشد تا نیا کلمه با ضمیر مؤنث است راجع
بقرآن نمیتواند شد بلکه راجع بید است یعنی لیس انداخت دست مبارک خود را حذاک الفاظ ثابته در روایت
مذکور نیست پس این قول ناشی از غلط فهمی و مشتمل بر تحریف باشد و اعتذاری که در امثال این مواضع میفرمایند که این
قبیل نقل بالمعنی است در نهایت رکاکت است زیرا که اولا بودن امثال این امور از افراد نقل بالمعنی محل نظر است
ثانیا افراد زیادت راوی است در زیاده راوی هرگاه ثقه باشد مختلف فیه است بعضی جایز میدانند و بعضی
جوازش قائل اند فکیف هرگاه متهم بکذب و افترا باشد جناب که فقط درین یک کتاب در جاهای خیره مکر کذب
افترا و خیانت در نقل ارتکاب نموده اند چنانچه در اکثر مقامات تنبیه بران نموده شد با وصف این همه خیانت
چگونه زیادت محمد و مقبول باشد و بر تقدیر تنزل و تسلیم نقل المعنی در روایت حدیث از روی کتب مدونه
جایز نیست ابن الصلاح بعد بیان اختلاف در جواز نقل حدیث بالمعنی و عدم آن میفرماید و ان هذا
۳۷۸ الخلاف لا نراه جاریا ولا اجراه الناس فیما نعلم فیما تضمنته بطون الکتب ولیس لاحد ان
یغیر لفظ شیء من کتاب مصنف و یثبت فیه بدله لفظا آخر بمعناه بما کان علیهم من ضبط الالفاظ
والجمود علیها من الحرج والنصب وذلک غیر موجود فیما اشتملت علیه بطون الاوراق والکتب انتهی
و روایتی که کلینی در کتاب الحجه در باب ما نص الله عز و جل و رسوله صلی الله علیه و آله علی الائمه علیهم السلام بسند
خود از ابن جهم الهلالی از حضرت ابو عبد الله علیه السلام روایت کرده چنین است قال سمعته یقول لما نزلت
ولایة علی بن ابی طالب علیه السلام وکان من قول رسول الله صلی الله علیه و آله سلموا
علی علی بامرة المؤمنین فکان مما اکد الله علیهما فی ذلک الیوم یا زید قول رسول الله صلی الله
علیه و آله من الله و رسوله فانزل الله عز و جل ولا تنقضوا الایمان بعد توکیدها
وقد جعلتم الله علیکم کفیلا ان الله یعلم ما تفعلون یعنی به قول رسول الله صلی الله
علیه و آله لهما وقولهما امن الله ام من رسوله ولا تکونوا کالتی نقضت غزلها من بعد قوة
انکاثا تتخذون ایمانکم دخلا بینکم ان تکون ائمة هی ازکی من ائمتکم قال قلت جعلت فداک
ائمة قال ای والله ائمة قلت فانا نقرأ اربی قال فقال و ما اربی و اومی بیده فطرحها

فطرحها انما يبلوكم الله به يعني بعلي عليه السلام وليبين لكم يوم القيمة ما كنتم فيه تختلفون

ولو شاء الله لجعلكم امة واحدة ولكن يضل من يشاء ويهدي من يشاء ولتسألن يوم القيمة

عما كنتم تعملون ولا تتخذوا ايمانكم دخلا بينكم فتزل قدم بعد ثبوتها يعني بعد مقالة

رسول الله صلى الله عليه واله وسلم في علي وتذوقوا السوء بما صددتم عن سبيل الله

يعني به عليا عليه السلام ولكم عذاب عظيم انتهى اين روايت مخالفانه الطريق تصريح بتحريف كلمة

برنا فتن حضرت صادق عليه السلام قرآن را و هرزه بين اندا ختن و اهانت آن دلالت دارد و ايضا عمى اظهر من الشمس است

و بر هركه اندكي فهمي دارد واضح است پس مماثلت با حراق اصلا متحقق نميشود نيز بدانكه اگر درين روايت بيان

تنزيل است شناعتي ندارد و از قبيل اختلاف قراءت است موافق روايات اهلسنت نيز مثل آن بسيار

وارد و يافته رجوع بتفاسير و كتب احاديث شاهد عدل آن است و پاره از آن سبق ذكر يافت از انجمله مالك در موطا

روايت كرده انه سأل ابن شهاب عن قول الله عز وجل يا ايها الذين امنوا اذا نودي للصلوة

من يوم الجمعة فاسعوا الى ذكر الله كان عمر بن الخطاب يقرأها اذا نودي للصلوة من

يوم الجمعة فامضوا الى ذكر الله واگر تسعي بيان تاويل است نيز ساحت عادى ازين ... است بزمام

در رسول از كتب اهلسنه و اقوال علماي اهلسنت ثابت است قال الله تعالى ان ابراهيم كان امة

ملا علي قاري در شرح الشرح نخبة الفكر ميفرمايد منها المسلسل بالائمة الحفاظ المتقنين حيث لا يكون

الحديث غريبا يرويه احمد بن حنبل مثلا وشاركه غيره عن الشافعي ويشاركه فيه غيره عن

مالك بن انس فانه يفيد العلم عند سامعه بالاستدلال وان فيهم من الصفات اللائقة

الموجبة للقبول ما يقوم مقام العدد الكثير من غيرهم ولذا سميت مثل هذا الامام امة

قال تعالى ان ابراهيم كان امة لانه يجتمع فيه من الكلمات ما لا يوجد متفرقا الا في جماعة

ولذا قال الشاعر شعر ليس من الله بمستنكر ان يجمع العالم في واحد وقد قيل في

الحديث المشهور عليكم بالسواد الاعظم والاوراع الاعلم انتهى قال الفاضل الناصب تمام

آنچه منافي ايمان و ضد علامات مومن است نص حضرت امير المومنين بسوى ايشان نسبت كند و منجمله

بشهادت حضرت امير نه در ايمان ايشان اند انكه حسنات ايشان برتقيه و اخفاء حق و اظهار باطل در طول

حيات خود با وصف عدم خوف هلاك در حق ايشان اصرار داشته اند نص متواتر امير المومنين كه در نهج البلاغة

له قال ... في الطلب الاول من المقصد السابع من الصواعق السادسة والعشرون ... علامة الايمان السابعة والعشرون ... الايمان الثامنة والعشرون الاذن الباطل ... ۱۲

موجود است قال علیه السلام علامة الایمان ان تؤثر الصدق حیث یضرک علی الکذب
حیث ینفعک کذا فی نهج البلاغة انتهی **اقول** و به نستعین چون بسبب خوف هلاک در حق ائمه معصومین
علیهم السلام واجب می شد اظهار باطل [illegible] با وجود این [illegible] جناب ائمه
معصومین علیهم السلام [illegible]
و انصار [illegible] شیعیان [illegible] معروف و مشهور است [illegible]
[illegible]
علیه السلام [illegible]
[illegible] علامت ایمان [illegible] در مقام خوف هلاک و تقیه [illegible]
معصومین و غیره مواقع خوف هلاک در حق [illegible] اسمعیل جعفی و معمر بن یحیی بن سام و محمد بن مسلم
و زراره روایت کرده است قالوا سمعنا ابا جعفر علیه السلام یقول التقیة فی کل شیء یضطر الیه
ابن آدم فقد احله الله له **قال** [illegible]
[illegible] تفاسیر [illegible]
ایشان [illegible] و همچنین بعضی تفاسیر که مخل [illegible] کلام و موجب انفکاک نظم و [illegible]
و در همین سیاق سخن باشد حضرات [illegible] تا مردم را سوی اعتقاد در کمال علم ایشان حاصل شود انتهی
اقول و به نستعین آنچه در این مقام افاده فرموده [illegible] نقل بعض تفاسیر که نامی [illegible] و معتبر نیست و نقل آن عبارت
[illegible] لازم است تا [illegible] تصنیف کتاب [illegible]
مطالبه [illegible] طالب الحق و الیقین [illegible] فاضل [illegible] در حواشی [illegible] فرموده
و آن نیست [illegible] بعض [illegible] الفعل [illegible] کلام [illegible] لغت [illegible]
[illegible] در مجمع البیان گفته است که فاعلم انه لا اله الا الله واستغفر لذنبک [illegible]
به الامة [illegible] للمؤمنین والمؤمنات و [illegible] مذکور است پس [illegible]
[illegible] الفضل بن عمر عن ابی عبدالله علیه السلام قال [illegible] رجل [illegible]
لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک وما تأخر فقال [illegible] ما کان له ذنب [illegible] ولکن الله [illegible] له
ان یغفر ذنوب شیعة علی ما تقدم من ذنبهم وما تأخر [illegible] عمر بن یزید [illegible] علیه السلام

٣٦٠ [illegible]

علیه السلام مثل ذلك وفیه ولکن الله جعله ذنوب شیعة علی انتهی نقلا عن مجمع البیان
لابو علی الطبرسی انتهی ظاهر از الحاق وراقین بوده باشد والا شان عزیز شیعه ازان ارفع است که باشتمال
این مقالات متهم شود بالجمله اندفاع این ایرادات غیر وارده وتشنیعات بارده بر هر که ادنی بهره از شعور دارد
واضح است چه تفسیر محبت قول به بغض علی محذوری ندارد وبرطبق قواعد عربیت هیچ لحنی وخطائی در آن نیست
قول او افعال قلبیه را بقول وکلام در هیچ لغت تعبیر نمیکنند در حیز منع است چه محققین ارباب لغت تصریح
بخلاف آن نموده بر تعبیر کردن افعال قلبیه بقول نص فرموده اند ودر کلام نبوی علی قائله وآله الصلوة
والسلام نیز تایید آن واقع شده در مجمع البحار میفرماید وفیه سبحان الذی تعطف بالعز وقال به ای احبه
واختص به لنفسه نحو فلان یقول بفلان ای محبته واختصاصه وظاهر است که محبت
مانند بغض از افعال قلبیه است وتخصیص بغض علی بعدم جواز تعبیر از آن بقول که بفحوای حبک الشیء یعمی ویصم
که از فرط محبت بغض علی علیه السلام ناشی گردیده بغیر مخصص است ولفظ کلام درین کلام لاکلام حشو
محض وبیفائده است در تفسیر واستغفر لذنبک بذنب امت وتعقیب آن بذکر مومنین ومومنات نیز خطائی
ونحنی نیست زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وآله از صدور معصیت وذنب منزه ومعصوم است واسلام نزد ۳۸۱
قائل باین قول اعم است از ایمان وامت شامل مسلمین ومومنین است وتعمیم بعد تخصیص در محاورات فصحا ودر
کتاب وسنت لقدر واقع است که احصای آن از وفا تر طوال میباید قوله تعالی من کان عدوا لله وملائکته
ورسله وجبریل ومیکال وقوله عز من قائل فیهما فاکهة ونخل ورمان پس ذکر مومنین ومومنات
بعد ذکر امت خالی از فائده نباشد چنانچه زعم نموده است نیز این ایراد مشترک الورود است چه در کتب
معتبر اهلسنت درین کریمه تاویل ذنب به ذنب امت واقع شده است چنانچه باندک فاصله از کلام قاضی
عیاض واضح میگردد والجواب الجواب ودر حدیث مفضل بن عمر نیز خطا واقع نشده زیرا که شیعه علی یعنی
تابع علی است وتابع حضرت علی علیه السلام تابع حضرت رسول است صلی الله علیه وآله ولا شک فیه
زیرا که حضرت علی از اصحاب کبار است وتابع اصحاب کبار تابع پیغمبر است صلی الله علیه وآله وسلم وهذه
مقدمه نزد خصم از مقررات است واسناد فعل تابع بمتبوع در محاورات فصحا بسیار واقع است ودر کلام الهی
نیز واقع است امام الرازی در تفسیر کبیر در تفسیر کریمه قال الذین استکبروا من قومه لنخرجنك یا شعیب
والذین امنوا معك من قریتنا او لتعودن فی ملتنا قال اولو کنا کارهین قد افترینا

علی الله الکذب ان عدنا فی ملتکم الایه الاشکال فیه ان یقال ان قولهم لتعودن فی ملتنا
یدل علی انه علیه السلام کان علی ملتهم التی هی الکفر و هذا یقتضی الیه علیه السلام
کان کافرا قبل ذلک و ذلک فی غایة الفساد و قوله قد افترینا علی الله کذبا ان عدنا
فی ملتکم یدل ایضا علی هذا المعنی و الجواب ان اتباع شعیب کانوا قبل دخولهم فی دینه
کفارا فخاطبوا بخطاب اتباعه و اجروا علیه احکامهم انتهی کلامه بعبارته پس انچه
بزعم باطل خود آنرا بعنوان استشهاد ذکر کرده از صلاحیت استشهاد خارج است و قول او و بعضی از تفسیرات
قرآن را بایه نسبت کنند که هرگز بر قواعد عربیت درست نمی نشیند الخ با وصف ذکر شواهد دعوی بغیر
دلیل و ناشی از عدم تدرب در فنون عربیت و فن تفسیر است عجب تر آن است که خود می شب و روز در درس
و تدریس و وعظ و تذکیر و مطالعه کتب حدیث و تفسیر اشتغال دارد با وصف آن بسبب اعوجاج فهم متکلم
بکلامی میشود که سامعین بر قصور علم حضرتش در فنون عربیت و نارافقیت او بر قواعد نحو و عدم انس او
در علم تفسیر و حدیث استدلال کنند و مردم را سوء اعتقاد در کمال علم او که او و حاشیه نشینان بساط
قرب او مدعی آنند حاصل میشود و همچنین انچه در حاشیه اینمقام نوشته که بلکه در مسائل دیگر و در بعضی تفسیر ۳۰۵۲
روایات ایمه می آرند که صریح باعتبار عربیت خطا و غلط است از انجمله است روایت ابن بابویه در اعتقادات
خود فی باب الاعتقاد فی الاخبار الواردة فی الطب قال کان فیما مضی یسمی الطبیب المعالج فقال
موسی بن عمران یا رب ممن الداء قال منی قال فما یصنع الناس بالمعالج قال یطیب بذلک
انفسهم فسمی الطبیب طبیبا لذلک فان هذه الروایة یدل صریحا علی ان الامام لم یفرق
بین لفظ الطبیب و الطب انتهی از درجه سداد خارج است چه بر تقدیر محفوظ بودن روایت از سهو
و از غلط و تحریف نساخ میتوان گفت اگرچه طبیب بمعنا معتل اجوف است لیکن بعضی از الفاظ بسوی معنی
[illegible] مناسبتی که در آنها بوده باشد و در اینجا نیز چنین است چه لفظ طبیب مشتمل است
بر الفاظ طیب [illegible] و بهمین قدر در وجه تسمیه کافی است چنانچه فاضل نحوی ملا میرزاجان در حاشیه
شرح مختصر الاصول ذکر نموده که از لفظ جمع و شمع بطریق التزام جمع و شمع مفهوم میشود باعتبار دلالتهما
ترجمه و شمع [illegible] و هذه عبارته یفهم معنی الجمع و الشمع من لفظ الجمع و الشمع باعتبار
دلالتهما علی لفظ الجمع و الشمع انتهی نیز انحصار مفاهیم کلام فصحا در معنی حقیقیه در حیز منع است اگر

اگر چنین بودن بسیاری از محاورات بلغا از دایرهٔ صحت خارج و علم بیان بالمره از درجهٔ اعتبار ساقط بود

چه مدار آن بر دلالات عقلیه است در تلخیص مفتاح میفرماید ولا یراد المذکور لا یتاتی بالوضعیة لان

السامع ان کان عالما بالوضع للالفاظ لم یکن بعضها اوضح من بعض والا لم یکن دالا

علیه ویتاتی بالعقلیة لجواز ان یختلف مراتب اللزوم فی الوضوح انتهی و درین روایت از طیب

معنی حقیقی آن مراد نیست بلکه بطریق کنایه و اشاره و تلویح شی بذکر لوازم آن شی پس طیب بمعنی صالح است و صلاح

لازم معنی طیب است زیرا که طیب در لغت بمعنی پاک شدن است و نفس بمعنی جان و تن آمده کذا فی الصراح یعنی اگرچه

شافی حقیقی او تعالی و شفا از جناب اقدس او است لیکن بسبب مزاولت اعمال و تدابیر معالج و استعمال ادویه

ابدان مرضی از غش مواد و نکایت مساوی کیفیات که باعث زوال صحت و مانع استرداد است پاک میشود و باصلاح

می آید و موضوع صحت را استعداد و صلاحیت و قابلیت فیضان شفا و صحت از مبدا فیاض تعالی شانه بهم

بالجمله مزاولت اعمال معالج مستلزم صلاح بدن ایشان است لاجرم طبیب را طبیب می نامند یعنی مصلح بدن ایشان

نیز بسبب رجوع بمعالج اطمینان قلب و ازالهٔ بی صبری و ناشکیبائی که از رذائل نفسانیه است از نفس حاصل میشود

و نفس بدان پاک میگردد و همین مستلزم اصلاح نفس است لاجرم باین جهت طبیب را طبیب نامند یعنی مصلح ٣٦٣

نفوس امام رازی در تفسیر کبیر فرموده ان الانسان اذا قال فلان طویل النجاد کثیر الرماد فاذا

قیل ما معناه یصح ان یقال ان معناه انه طویل القامة کثیر الضیافة ولیس المراد به تفسیر

طویل النجاد هو انه طویل القامة بل المراد ان المقصود من ذلک الکلام هو هذا المعنی و هذا

النوع من الکلام سمی علماء البیان التعبیر عن الشی بالکنایة والتعریض و حاصله یرجع الی

حرف واحد هو الاشارة الی الشی بذکر لوازمه انتهی از همین باب است تفسیر امام شافعی کریمهٔ ذلک ادنی

ان لا تعولوا به اولی ان لا یکثر عیالکم و احتمال دارد که از باب اکتفا باشد و تقدیر چنین بوده باشد یطبب

ویطیب بذلک نفوسهم با آنکه اجوف بودن یطیب درین مقام ممنوع است چه ممکن است که مضاعف باشد و توجیه

آن بر طبق قواعد صرف باین نهج میتوان کرد که یطیب در اصل یطبب بود بر وفق قاعدهٔ صرفیان که لام مضاعف را

یا تبدیل میکنند چنانچه در احبب و املت املیت گویند و دوم حرف تضعیف یا تبدیل کردند یطبی

حاصل شد تحرزا عن الاستقبال قلب کردند عین را بجای لام و لام را بجای عین بردند یطیب شد و شواهد

قلب بسیار است رجوع بشافیه و شروح آن و دیگر کتب صرف مغنی از اطالت ذکر آن است از انجمله تامی که جمع تیم

نیز امام رازی در تفسیر کبیر فرموده یتیم را به ایتام جمع نموده بعد از آن قلب کردند یتامی شد علامه زمخشری در کشاف
فرموده که یتیم را بیتایم بر وزن فعایل جمع کردند بعد از آن قلب نمودند یتامی شد و چنانچه بعضی حکما صوفیه را وجه
تسمیه صوفی گفته اند که در اصل صفوی بود بجهت استثقال قلب نمودند صوفی شد در عوارف المعارف فرموده قیل کان
هذا الاسم صفویا فاستثقل ذلک وجعل صوفیا و در لفظ طیب نیز واقع شده در صراح اللغة گفته ما اطیبه
و ما ایطبه مقلوب انتهی بلکه احتیاج بقلب نیست چه در کتب لغت مانند صراح اللغة و غیر آن و بعضی سایر فنون
تصریح واقع شده که در مضاعف یکی از دو حرف تضعیف بیا بدل میشود چنانکه دینار در اصل دنار بود و تشدید نون
احد النون را بیا بدل کردند دینار شد و در شرح مقامات حریری میفرماید دینار کان فی الاصل دنارا بالتشدید
و هذا الجمع علی دنانیر فابدل من احدی حرفی تضعیفه یاء و چنانچه بعضی حکما تصوف گفته اند که
صوفی منسوب بصفه است احد الفائین را بواو بدل کردند صوفی شد در عوارف المعارف گفته و قیل سموا صوفیة
نسبته الی الصفة التی کانت بفقراء المهاجرین علی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم
در حاشیه میفرماید فابدل الفاء الاولی واوا للتجانس بینهما فی المخارج وقلب فتح الصاد لتوافق الواو
۳۸۴ این توجیه در مبادی صبا که مشغول بقرائت رسائل صرف بود بخاطر رسیده روزی در محفل خورشید مشاکل
استادی الاصل الافخم العالم المفخم الفاضل الاعلم السید مرتضی بن سید مسلم تغمده الله بغفرانه برسم معهود حاضر بودن
مبرور بدرس حدیث اشتغال داشتند در اثنای ذکر این حدیث شریف توجیهات بیان فرمودند کمترین با وجود خساست
رتبه و دنائت مرتبه نظر بر شفقت موفوره که ملازمان علامی بر رینا بلد شهرستان فضل و کمال داشتند جسارت نموده
معروض حاشیه نشینان بساط قرب نمود که موافق قواعد صرف توجیه ممکن است توجیه مذکور را گذارش نموده باعث
انبساط خاطر مستعان گردید و بر تقدیر تنزل میگوئیم غایة ما فی الباب آنست که درین روایت مسامحه در لفظ اتفاق افتاده
و امر در آن هین است در روایات اہلسنت که در باب طب واقع شده خطای معنوی بوقوع آمده در صحیح بخاری که اصح
الکتب بعد کتاب الله میدانند از عایشه روایت نموده قال صلی الله علیه یا عائشة اما شعرت ان
الله افتانی فیما استفتیته اتانی رجلان فقعد احدهما عند راسی والاخر عند رجلی فقال احدهما
لصاحبه ما وجع الرجل فقال مطبوب ای مسحور قال من طبه ای من سحره قال لبید بن اعصم مسلم نیز
این حدیث را روایت کرده هذا لفظه حدثنا ابو کریب قال حدثنا ابن نمیر عن هشام عن ابیه عن
عائشة رضی الله عنها قالت سحر رسول الله یهودی من یهود بنی زریق یقال له لبید بن الاعصم قالت

قالت حتى كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يخيل اليه يفعل الشیء وما يفعله حتى كان ذات ليلة

دعا رسول الله ثم دعا ثم دعا ثم قال يا عائشة اما شعرت ان الله فيما استفتيته اتانى

رجلان فقعد احدهما عند راسى والاخر عند رجلى فقال الذى عند راسى للذى عند

رجلى او الذى عند رجلى للذى عند راسى ما وجع الرجل قال مطبوب قال من طبه قال

لبيد بن الاعصم قال فى اى شیء قال فى مشط ومشاطة وجب طلعة ذكر قال فاين هو قال

فى بير ذى اروان قالت فاتاها رسول الله فى اناس من اصحابه ثم قال يا عائشة لكان

ماءها نقاعة الحناء ولكان نخلها رؤس الشياطين قالت فقلت يا رسول الله صلى الله

عليه وسلم افلا احرقته قال لا اما انا فقد عافانى الله فكرهت ان اثير على الناس شرا فامرت بها

فدفنت چه این روایات مصدق قول کفار است اگر این روایات صحیح بوده عقاید مسحور بودن آنحضرت درست باشد

اعدای اسلام را میرسد که بر عدم جواز اتباع آنحضرت صلعم باین نوع احتجاج بکنند که آنحضرت باتفاق شما

موافق مسحور بوده و اقوال و افعال مسحور که عقلش زائل شده باشد مناط اعتبار نیست و مسحور مسلوب العقل صلاحیت

٣٨٥ مقتدا بودن ندارد اما دعوی مشرکین مخالفین اینمقدمه را پس جناب اقدس الهی عز اسمه بطریق نقل از کفار

از مومنین یا در اتباع آنحضرت تعییر و سرزنش میکردند فرموده اذ يقول الظالمون ان تتبعون الا رجلا

مسحورا یعنی یاد بکن ای محمد چون گفتند ستمگاران یعنی مشرکان مر صحابه را که شما متابعت میکنید و از پی میروید

مگر مرد جادو کرده شده را یعنی او را سحر کرده اند و عقلش زائل شده است اما دعوی موافق پس ثابت است که

مسلمین در این اعتقاد مشارک مشرکین اند در صحیح بخاری و صحیح مسلم که آنها را اصح الکتب بعد کتاب الله میدانند

نیز تصدیق واقع شده است و نص صحیح است که سحر در آن حضرت تاثیر کرده بود و آنحضرت مسحور مسلوب العقل

شده بود و ظاهر است که دفع این معضله منحصر در تکذیب و انکار روایت یا تخصیص نوع تاثیر در بعضی افعال خصم

مسلم نمیدانند و مسحور را یعنی ساحر پنداشتن خلاف ظاهر است پس یا انکار و تکذیب این روایات باید نمود یا تشنیع

مشرکین یعنی ان تتبعون الا رجلا مسحورا بر خود گوارا باید کرد قال الفاضل الناصب ستم الکذب

ایه روایت کنند که ایشان از جهاد منع میفرموده باوصف آنکه در قرآن مجید قسمی در این امر تاکید و تقید فرموده

بر هر طفل مکتب پوشیده نیست پس ایقاع مخالفت کنند فی الثقلین حال آنکه تتمه حدیث ثقلین این عبارت

هم روایت کرده اند که ان یتفرقا حتی یردا على الحوض این عبارت صریح مستفاد میشود که پیغمبر

سرفت متواتر مذاهب عترت طاهره بنا برانکه مردم برایشان دروغ خواهند بست و افترا خواهند کرد با عنایت
فرموده است و آن همین است که روایاتی که از ایشان بشنویم بر قران عرض کنیم هرچه با قران قبول داشت صحیح است
و هرچه را قران تکذیب کرد افترا است و قرآن محفوظ متواتر لائق است بانکه معیار باشد از عترت بحکم شریعت
سوت و غیبت مکانی و بعد زمانی و دیگر لواحق دارند که کلید باب دروغ بندی و افترا سازی است بخلاف
قرآن که بسبب شهرت و تواتری دارد و پیش همکس در هر وقت و هر مکان موجود است و در حفظ الهی محفوظ لا یاتیه
الباطل من بین یدیه ولا من خلفه تنزیل من حکیم حمید انتهی اقول و پستقین بچند وجه مردود است
اول انکه اسناد روایت منع از جهاد مطلقا با امامیه کذب صریح و افترای محض است چه روایات وجوب جهاد و ترغیب
بواسطه محافظت سرحد بلاد اسلام و روایات وجوب جهاد هرگاه کفار بر بلاد اسلام هجوم نمایند بطریق آحاد
بحد تواتر معنوی رسیده اند رجوع بکتب احادیث امامیه که در اطراف و اکناف سایر و دایرند شاهد عدل
این دعوی و تکذیب ناصب کافیست از انجمله کلینی در کافی از حضرت ابوعبدالله علیه السلام روایت کرده قال قال
رسول الله الخیر کله فی السیف و تحت ظل السیف ولا یقیم الناس الا بالسیف والسیوف
مقالید الجنة والنار نیز از حضرت ابوعبدالله علیه السلام روایت کرده قال افضل الاشیاء بعد ۳۸۶
الفرائض الجهاد نیز از حضرت امیرالمومنین علیه السلام روایت کرده اما بعد فان الجهاد باب من ابواب
الجنة فتحه الله لخاصة اولیائه و سوغهم منه کرامة لهم ونعمة فرحها والجهاد لباس
و درع الله الحصینة وجنة الوثیقة فمن ترکه رغبة عنه البسه الله ثوب الذل و شمله
البلاء و فارق الرخاء الحدیث بطوله نیز از حضرت امیرالمومنین علیه الصلوة والسلام روایت کرده
ان الله عزوجل فرض الجهاد وعظمه وجعله نصره و ناصره والله فاصلحت دنیا ولا دین
الا به الی غیر ذلک من الاحادیث التی یطول الکلام بذکرها آری جهاد ابتدائی جو جهادی را
مشروط باذن امام معصوم میدانند و اینمعنی محذوری ندارد چه اولا وجوب جهاد نزد اهل سنت نیز مشروط
بچند شرط است که در کتب فقهیه ایشان مذکور است حاصل که جهاد با تحقق شرائط نزد امامیه واجب است و با انتفا
آن منتفی و نزد جمیع اهل اسلام نیز چنین است مگر اینکه ما سوای امامیه اذن امام معصوم را شرط نمیدانند و شرط
اذن امام در جهاد ابتدای است و اقسام دیگر بلا اشتراط اذن امام معصوم واجب است کلینی از حضرت امام
ابوالحسن الرضا علیه الصلوة والسلام روایت کرده قال قلت له جعلت فداک ان رجلا من موالیک

مرا ليث بلغه ان رجلا يعطى السيف والفرس في سبيل الله فاتاه فاخذهما منه وهو
جاهل بوجه السبيل ثم لقيه اصحابه فاخبروه ان السبيل مع هؤلاء لا يجوز وامروه بردهما
فقال فليفعل قال قد طلب الرجل فلم يجده وقيل له قد شخص الرجل وقال فليرابط ولا يقاتل
قال ففي قزوين وديلم وعسقلان وما اشبه هذه الثغور قال نعم فقال له يجاهد فقال لا الا
ان يخاف على ذراري المسلمين ارايتك لو ان الروم دخلوا على المسلمين لم ينبغ لهم ان يمنعوهم
قال يرابط ولا يقاتل وان خاف على بيضة الاسلام والمسلمين قاتل فيكون قتاله لنفسه
وليس للسلطان قال قلت وان جاء العدو الى الموضع الذى هو فيه مرابطا كيف يصنع قال يقاتل
عن بيضة الاسلام عن هؤلاء لان فى دروس الاسلام دروس دين محمد صلى الله عليه وآله
بالجملة تخصيص متى الاقسام جهاد بعضى از شده و بعضى ديگر از طرق اماميه رسيدست و تخصيص عام بفحواى
ما من عام الا وقد خص شده و درين تخصيص عمومات تخالف و تنافى با كلام الهى لازم نمى آيد
و وهم آنكه اسناد و مخالفت بين الثقلين با ماميه از نظر ايشان رسيده است بلكه قدم بر عكس چه اهل سنت از تمسك
۳۸۷ بعروة الوثقى اهلبيت نبوى عليهم السلام دست برداشته در تفسير و تاويل كلام الهى عقول ضعيفه خود را
مستقل دانسته رجوع در بن باب بآن ائمه ايشان درين صيغه نكنند حال آنكه تمه حديث ثقلين اين عبارت هم
روايت كرده اند كه لن يتفرقا حتى يردا على الحوض از اين عبارت صريح مستفاد ميشود كه پيغمبر چنانچه
معيار معرفت اقوال و مذاهب عترت طاهره را عنايت فرموده و ان عرض احاديث ايشان بر قرآن است
و جناب ان پيشوايان نيز برا همين نص فرموده اند همچنين معيار صحت تفسير و تاويل كتاب الله بنابر لحاظ اينكه
مردم تحريف معنوى كلام الهى خواهند نمود باعنايت فرموده است و آن همين است كه كلام الهى را بر جناب آن
ائمه كرام كه شقيق قرآنند عرض كنيم و معرفت خاص و عام و ناسخ و منسوخ آن و تفسير و تاويل متشابهات
از جناب ايشان اخذ بكنيم چه عالم بمعانى قرآن عترت طاهره اند و حديث ثقلين و ديگر احاديث نص است
درين معنى كه تفسير و تاويل قرآن مجيد بعقول ناقصه و آراى كاسده بحكم ضعف بنيه بشريه احتمال وقوع
خطا و نسيان و تعصب و انانيت و ديگر لواحق دارد كه كليد باب دروغ بندى و افتراسازى بر احكام الهى است
از اينجاست كه آنحضرت صلى الله عليه و آله نهى از تفسير قرآن برأى فرموده چنانچه ترمذى روايت كرده عن
جندب قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من قال فى القرآن برأيه فاصاب فقد اخطا

نیز از ابن عباس روایت کرده قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قال فی القرآن برایه فلیتبوأ مقعده من النار
بخلاف عترت طاهره که علوم ایشان بواسطه و بیواسطه از جناب سرور کائنات علیه افضل الصلوات
والسلام ماخوذ است و علم آنجناب بواسطه و بیواسطه از جناب اقدس الهی مقتبس است مناوی در فیض القدیر
میگوید قال الشریف هذا الخبر یفهم منه وجود من یکون اهلا للتمسک من اهل البیت والعترة
الطاهرة فی کل زمان الی قیام الساعة حتی یتوجه الحث المذکور الی التمسک به کما ان الکتاب
کذلک فلذلک کانوا امانا لاهل الارض فاذا ذهبوا ذهب اهل الارض انتهی
سوم آنکه اگر آنچه گفته است صحیح باشد لازم آید که تخصیص عمومات قرآنی مانند تخصیص آیه میراث بما سوای
آل اطهر سرور کائنات علیه وآله الصلوة والسلام باحادیث نبوی صحیح نباشد چه قائل را میرسد که باندک
تغیر گوید که جناب سرور انام علیه وآله الف تحیة وسلام باخبار و اعلام الهی معلوم داشتند که کذابین
برآنحضرت دروغ و افترا خواهند بست و امت را باین معنی اطلاع دادند بنابران معیار معرفت اقوال خود
را عنایت فرمودند آن همین است که روایاتی که از آنجناب بشنویم بر قرآن عرض کنیم هرچه را قرآن قبول داشت
پس صحیح است و هرچه را تکذیب کرد افترا است و قرآن محفوظ متواتر لائق تر است بآنکه معیار باشد از روایاتی
که بواسطه رواة بما رسیده و چه روایات را بحکم بشریت نسیان و خطا و عدم تیقظ و تحفظ و قلت احتیاط و عدم
تورع از کذب لاحق و ارند که کلید باب دروغ بندی و افترا سازی است بخلاف قرآن که بسبب شهرت و تواتر
پیش هرکس در هر وقت و هر مکان موجود است و در حفظ الهی محفوظ لا یاتیه الباطل من بین یدیه ولا من
خلفه تنزیل من حکیم حمید قال الفاضل الناصب نهم آنکه تجویز جماع مطلقه بجناب ایشان نسبت کنند
و این در حقیقت تجویز زنا است معاذ الله من ذلک انتهی اقول و به نستعین اگر مراد تجویز جماع مطلقه
بطلاق شرعی است اسناد این قول بامامیه کذب صریح و افترای فضیح است و اگر مدعای او تجویز جماع مطلقه
بطلاق غیر شرعی بدعی است مسلم است و مخذوری ندارد چه وقوع طلاق بطلاق غیر شرعی در حیز منع
و او ل بحث است پس تحقیق زنا که متفرع بر وقوع طلاق است باطل باشد و تحقیق این موکول بکتب فقهی است
من شاء فلیرجع الیها قال الفاضل الناصب دهم آنکه بازی کردن بقضیب و خصیتین در عین نماز بجناب ائمه
نسبت کنند حاشاهم من ذلک اول نماز که اعظم ارکان دین است چه جای لعب و بازی است دوم آنکه این
بازی کدام لطافت دارد انتهی اقول و به نستعین کلامش صریح است در آنکه امامیه اسناد ارتکاب اصل

این فعل بجناب ائمه معصومین علیهم السلام میکنند حاشاهم عن ذلک یعنی کذب صریح و افترای محض است هیچ کتابی از کتب امامیه از ان اثری نیست من ادعی فعلیه البیان آری در روایات امامیه وارد است که راوی بخدمت حضرت ابوعبدالله علیه السلام عرض کرد که شخصی در نماز واجب با ذکر خود عبث میکند حضرت فرمودند که چرا چنین میکند عرض کردم که چنین کرد چون است فرمودند که باکی نیست یعنی نمازش باطل نشود در تهذیب از عبدالله بن مغیره روایت کرده قال حدثنی ابو القاسم معویة بن عمار عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت له الرجل یعبث بذکره فی الصلوة المکتوبة قال و ماله فعل قلت عبث به حتی مسه بیده قال لا باس برین امر محذوری نیست چه رسانیدن دست بفرج فعل کثیر نیست که باین کار آن نماز فاسد شود و پس شناعتی در روایت این حدیث با امامیه عائد نمیشود قال ابن حنبل الناصب از و هم آنکه تجویز نماز با وجود آلودگی جامه بنجاسات غلیظه بجناب ائمه نسبت کنند تعالی جنابهم عن ذلک اقول و بتعیین نسبت نمودن امامیه تجویز نماز با وجود آلودگی جامه بنجاسات غلیظه مطلقا بجناب ائمه معصومین علیهم السلام در حیز منع است رجوع بکتب امامیه که در اکناف و اطراف عالم سایر و دایر است

۶۹ شاهد عدل این دعوی است و تجویز نماز با وجود آلودگی جامه بخون جراحت و قروح در حالتی که خون نایستد یا خون کمتر از درهم بغلی باشد چنانچه در روایاتی که در کتب امامیه مرویست محذوری ندارد شیخ و والد فاضل ناصب در کتاب مسوی فرموده مالک عن هشام بن عروة عن ابیه ان المسور بن مخرمة اخبره انه دخل رجل علی عمر بن الخطاب رحمه الله فی اللیلة التی طعن فیها فایقظ عمر لصلوة الصبح فقال عمر نعم و لا حظ فی الاسلام لمن ترک الصلوة فصلی عمر و جرحه یثعب بعد نقل این روایت گفته قلت و علیه اکثر اهل العلم یعنی اکثر اهل علم بر همین قول اند نیز در مسوی در باب یغتفر القلیل من النجاسة میگوید مالک عن عبد الرحمن بن المجبر انه رأی سالم بن عبد الله یخرج من انفه الدم حتی تختضب اصابعه ثم یفتله ثم یصلی و لا یتوضأ بعد از ان فرموده قلت و علیه اکثر اهل العلم و القلیل عند الحنفیة ما کان اقل من الدرهم و عند الشافعیة فی دم القروح وجه انه یعفی عن قلیله و وجه انه یعفی عن قلیله و کثیره و یعرف الکثرة و القلة بالعادة نیز در کتاب مذکور در باب من به جرح سائل یغتفر له ما یصیب ثوبه من ذلک الجرح میگوید و المشهور من مذهب الشافعی ان الدم ما یسیل من القروح و موضع

الفصد والحجامة اذا كان دمها يدوم سيلانه غالبا فكالمستحاضة يجب غسله لكل فريضة
جمع النووي لعفو عن قليله كثيره لعموم البلوى في العالمكيريـــة ان كان نجس
الثوب قبل الصلوة جاز ان يغسل والا فلا انتهى قال الفاضل الناصب ازدهم خوردن جانور
مرده بجناب ایشان نسبت کنند حاشاهم عن ذلك انتهى اقول نسبت این بدین مقام افاده فرموده که
محض افترای صریح است آری شیخ طوسی و دیگر محدثین روایت نموده اند الجنين في بطن امه اذا اشعر
واوبر فذكاته ذكاة امه الى غير ذلك من الروايات و این حدیث مطابق حدیث حضرت
سرور انام است علیه وآله الصلوة والسلام ترمذی و ابوداود و دیگر اهل سنت بطرق متعدده روایت
کرده اند و در جامع الاصول از ابوسعید خدری روایت کرده ان النبي صلى الله عليه وسلم قال
ذكوة الجنين ذكوة امه بعد از ان گفته هذه رواية الترمذي وفي رواية ابوداود قال قلنا
يا رسول الله ننحر الناقة ونذبح البقرة والشاة وفي بطنها الجنين انلقيه ام ناكله قال كلوه
ان شئتم فان ذكوته ذكوة امه وفي اخرى له قال سالت رسول الله صلى الله عليه وسلم
من الجنين فقال كلوه ان شئتم الحديث نیز از جابر روایت کرده قال قال رسول الله ۳۹۰
صلى الله عليه وسلم ذكوة الجنين ذكوة امه اخرجه ابوداود نیز در موطا از ابن عمر روایت
کرده کان یقول اذا نحرت الناقة فذكاة ما في بطنها في ذكاتها اذا كان قد تم خلقه ونبت
شعره فاذا خرج من بطن امه ذبح حتى يخرج الدم من جوفه بالجمله این حدیث از احادیث
مشهوره است که امت از آن تلقی بقبول نموده و در روایت آن متفق اند لیکن در معنی آن اختلاف واقع شده
ومنشاء این اختلاف روایت در اعراب است در بعض روایات ضم هر دو ذکوة واقع است و در بعضی ضم
اول و نصب دوم و در بعضی نصب هر دو و بنا بر روایت اول کفایت ذکوة ام واضح است و بنا بر روایت
دوم که نصب ذکوة دوم است بر خافض باشد نیز در انفهام این معنی خفائی نیست زیرا که جایز است خافض
مقدر فی باشد و حدیث ابن عمر نص است درین پس محصل معنی این باشد که ذکوة جنین داخل ذکوة ام است
و در روایت سوم هم آبی از فهم مطلوب نیست چه جایز است که تقدیر چنین باشد ذكوا الجنين فلم يذكوها
فان ذكوته داخلة في ذكوة امه و بنا بر این تقدیر جمع در روایت رفع و نصب حاصل میشود
بخلاف مثل ذكوة الام او يذكى تذكيه مثل تذكية الام و مثل ذكوا الجنين مثل ذكوة

قال الفاضل في الحاشية ... من الفصد وسائر ... الحاوي ... اكل حيض الميتة

ذکوة الام گر در روایت ابن عمر مخالفت دارد و با احادیثی که ابو داود و مالک در موطا روایت کرده و مخالفت دیگر
از صحابه کرام و تبعه عظام نیز اکتفا بتذکیه ام مروی است در جامع الاصول میفرماید قال الخطابی قال ابن المنذر
لم یرو عن احد من الصحابة والتابعین و سائر العلماء ان الجنین لا یوکل الا باستیناف
الذبح غیر ما روی من مذهب ابی حنیفة والله اعلم انتهی یعنی از هیچیک از صحابه و تابعین و سایر
علما مروی نیست که خوردن جنین بغیر استیناف ذبح جائز نیست بغیر آنچه از مذهب ابو حنیفه روایت کرده
شده و سنت از همه عجیب تر آنکه بعضی محدثین اهل سنت بسند صحیح روایت کرده اند که آنحضرت صلی الله علیه
واله وسلم خوردن استر مرده تجویز فرموده دمیری در حیوة الحیوان میگوید روی البزار باسناد صحیح
عن ابی فلان ان قوما ماتت لهم بغل ولم یکن لاشیء فجاؤا الی رسول الله صلی الله علیه وسلم
فرخص لهم و حال روایات مخمصه خلاف ظاهر است بخاری غریب تر از آن از سالم روایت کرده انه سمع
عبد الله یحدث عن رسول الله صلی الله علیه وسلم انه لقی عمرو بن نفیل باسفل بلدح
وذلک قبل ان ینزل علی رسول الله صلی الله علیه وسلم الوحی فقدم الیه رسول الله
صلی الله علیه وسلم سفرة فیها لحم فابی ان یاکل منها ثم قال انی لا اکل مما تذبحون علی
انصابکم ولا اکل الا ما ذکر اسم الله علیه قال الفاضل الناصب سنیه هم تجویز بوس و کنار
با زن در عین نماز بجناب حضرات شیعه نسبت نماینده و روایات منقوله از کتب ایشان و درین همه مسائل که
مذکور شد افترا العمد در باب فروع بهایم انتهی اقول و سنیان در نقل روایت خیانت بکار برده
لفظ بوس در ترجمه روایت زیاده کرده و اصل روایت در تهذیب الاحکام و دیگر کتب امامیه چنین است
عن سماعة قال سألت ابا الحسن علیه السلام فقلت اکون اصلی فتمر بی الجاریة فربما ضممتها
الی قال لا بأس یعنی سوال کردم از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه که گاه هست
میکنم و کنیزک میگذرد پس او را بر میگیرم حضرت فرمودند که باکی نیست و بیان این حکم آنکه نیست
اگر نماز نافله بود کلام نیست و اگر فریضه باشد باز هم عجبی نیست زیرا که
نماز بوده باشد در مذهب حنفیه نیز نظر کردن بفرج مطلقه بتحقیق که فتوای ایشان است ... مردود جنابت
و مطالعه کتب فقه و فهمیدن معنی آن و گشادن بند ازار و بستن آن و کشتن ... و داشتن چیزی
خود و بردن ... ... در ... و ... برآن ... ...

ولو نظر الی فرج مطلقة صار راجعا ونظر حتی ثبتت المصاهرة لا تفسد الصلوة کذا فی المختار
در فتاوی عالمگیری میفرماید لو نظر الی کتاب فی الفقه فی صلوته وفهم لا تفسد صلوته بالاجماع کذا
فی التاتارخانیة نیز در فتاوی عالمگیری میگوید ضرب الدابة فی کل رکعة لا ولو ضربها ثلاثا
فی کل رکعة فسدت ارتدی او حمل شیئا بیده او صبیا او ثوبا علی عاتقه او مروح بکمه او بمروحة
او اغلق الباب او حل السراویل او حل زر القمیص او امسک الدابة او خلع اللجام والبس قلنسوة
او بیضة او نزعها لا انتهی از جناب سرور انام علیه الف الف تحیة وسلام برای بیان جواز بعضی از افعال
ازین قبیل صادر شده صاحب مشکوة روایت کرده عن عائشة قالت کان رسول الله صلی الله علیه
وسلم یصلی تطوعا والباب علیه مغلق فجئت فاستفتحت فمشی ففتح لی ثم رجع الی مصلاه
نیز روایت کرده عن ابی قتادة قال رایت النبی صلی الله علیه وسلم یؤم الناس وامامة بنت ابی العاص
علی عاتقه فاذا رکع وضعها واذا رفع من السجود اعادها گفت ابو قتاده دیدم آنحضرت که
امامت میکرد مردم را و حال آنکه امامه بنت دختر آنحضرت بود پس چون رکوع میکرد آنحضرت مینهاد او را از زمین
وچون برمیداشت سر را از سجود باز برمیداشت بر کتف قال الفاضل الناصب چهارم منع مردم از تعلیم واجبات
دین مردمان را بجناب نسبت کنند روی الشیخ الطائفة عن ادیم بن حر قال سألت ابا عبد الله علیه السلام
عن امرأة تری فیما یری النائم علیها غسل قال نعم لا تحدثوهن فیتخذنه علة درین صورت
لازم می آید که جناب امام راضی باشند بخواندن نماز در حالت جنابت که آن کفرست بالاتفاق حال آنکه رضا
بالکفر نیز کفرست بالاتفاق معاذ الله من ذلک نیز راضی باشند بجهل مکلف بواجبات شریعت وهو مناقض
بمنصب الامامة قادح فی استحقاقها جازم للعدالة والمروة وازین صریح تر وقبیح تر درین باب روایت صاحب
محاسن است که از کاظم علیه السلام آورده اند قال لا تعلموا هذا الخلق اصول دینهم سبحان الله این چه روایت
قبیح وحکایت شنیع است که نسبت بایمه کنند وچون ایشان تعلیم اصول دین مردم را منع فرمایند دیگران چه سان
تعلیم کنند ع چو کفر از کعبه برخیزد کجا ماند مسلمانی انتهی اقول وبه نستعین خبطی است ناشی از عدم فهم معنی حدیث
چه مدعا منع تعلیم مسئله احتلام بزنان مطلق نیست تا محذوری لازم آید بلکه غرض منع تعلیم پیش از وقوع
احتیاج بآن و پیش از استفتا است و درین امر اصلا و مطلقا قبحی نیست زیراکه وجوب تعلم و تعلیم اکثر مسائل شرعیه
خصوصا امثال این مسائل نادرة الوقوع مطلق نیست بلکه وجوبش عینی است و موقوف بر استفتا و رسیدن

و رسیدن وقت احتیاج به بیان انست شیخ عبد الحق دهلوی در ترجمه مشکوة در اثنای شرح حدیث طلب العلم
فریضة علی کل مسلم میگوید مراد بعلم درینجا علم ضروری وقت مسلمان است مثلا چون در اسلام در امد واجب شد
بروی معرفت صانع و صفات وی و علم نبوت رسول و جز ان از انچه صحیح نیست ایمان بی ان و چون وقت نماز
در آمد واجب شد آموختن علم احکام صلوة و چون رمضان آمد واجب گردید تعلیم احکام آن و هرگاه مالک
نصاب گردید واجب شد تعلم احکام زکوة و اگر پیش از ان مرد و تعلیم نکرد عاصی نباشد و چون زن خواست
علم حیض و نفاس و جز ان از انچه متعلق باحکام زن و شوی است واجب گردد و علی هذا القیاس انتهی
ازینجاست که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و اله با انکه تبلیغ احکام بر انحضرت واجب بود تلقین مسائل
باصحاب بتدریج میفرمود اکثر خواص اصحاب که شب و روز در ملازمت انحضرت شرف اندوز
بودند اکثر مسائل ضروریه طهارت و صلوة معلوم نبود باوجود ان تشنیع بان اکابر عظام عائد
نمیشد و نه باجناب صلی الله علیه و اله و سلم مسلم در صحیح خود روایت نموده عن ذر عن سعید بن عبد الرحمن
بن ابزا عن ابیه ان رجلا اتی عمر فقال انی اجنبت فلم اجد ماء فقال لا تصل فقال عمار
۳۹۳ لما تذکر یا امیر المومنین اذا انا وانت فی سریة فاجنبنا فلم نجد ماء فاما انت فلم تصل
واما انا فتمعکت فی التراب وصلیت فقال النبی صلی الله علیه وسلم انما کان یکفیک ان
تضرب بیدیک الارض ثم تنفخ ثم تمسح بهما وجهک وکفیک فقال عمر اتق الله یا عمار
قال ان شئت لم احدث به و نظایر این بسیار است و سر ش اینست که در اصول فقه مبین شده که
تاخیر تبلیغ رسول صلی الله علیه و اله حکم را تا وقت حاجت جایز است و ظاهر است که هرگاه تقدیم تبلیغ
مشتمل بر مفسده باشد مصلحت تاخیر راجح خواهد بود و در شرح عضدی گفته اذا قلنا بجواز تاخیر
البیان عن وقت تبلیغ الحکم الی المکلف مجملا فتاخیر الرسول علیه السلام الحکم الی وقت
الحاجة احق بالجواز اذ لا یلزم فیه شیء من المفاسد اما علی تقدیر منعنا لتاخیر
البیان فقد اختلف فیه والمختار جوازه لنا القطع بانه لا یلزم منه محال لذاته
ولو صرح به لم یمتنع ولعله اوجب علیه لمصلحة فی التاخیر قالوا قال تعالی بلغ
ما انزل الیک والامر للوجوب وهو للفور و الا لم یفد فائدة جدیدة لان وجوب التبلیغ
فی الجملة ضروری یقضی به العقل الجواب بعد تسلیم ان الامر للوجوب بانتفاء التجوز والله

علی الفور لانه خلاف المختار و ما ذکر تموه ضعیف لجواز تقویة ما علم بالعقل بالنقل علی
ان هذا الامر ظاهر فی تبلیغ لفظ القرآن لا فی کل الاحکام انتهی و مسلم فرموده المختار جواز
تاخیر تبلیغ الحکم الی وقت الحاجة لنا لا یلزم منه محال و لعل فیه مصلحة قالوا بلغ
ما انزل الیک الامر للفور و الا وجوب التبلیغ مطلقا معلوم عقلا قلنا فائدته تقویة العقل
بالنقل اقول یدل علی ذلک ما بعده و ان لم تفعل فما بلغت رسالته انتهی پس تاخیر تعلیم احکام
تا وقت حاجت نیز مست جواز خواهد داشت بلکه هرگاه تقدیم آن مشتمل بر مفسده باشد مانند معتدی شدن
حیله گران بر حیله که مفضی بمفاسد باشد درینصورت مصلحت تاخیر راجح و تقدیم تعلیم بجهت اشتمال آن بمفسده
مرجوح خواهد بود و مودای حدیث شریف نیز همین است پس تشنیع فاضل ناصب درینمقام که ناشی از عدم تو تحمل او
در علم اصول است ساقط باشد و مراد از اصول دین در حدیث صاحب مجالس علوم حقیقیه و معارف یقینیه است
و نشر آن علوم و حقایق بر غیر اهلش که فهم آن ورای طوق حوصل و اذهان ایشان است و انها را انتفاع از آن
متصور نیست و همچنین بر معاند مکابر که تکذیب آن بکند و استخفاف بآن نماید و قائلش را منسوب بحمق سازد
عقلا و نقلا مذموم است لاجرم حکمای متقدمین مسائل حکمیه را در کلام خود برموز بیان مینمودند و از اضاعت
و اذاعت آن در میان نااهلان منع میفرمودند تا بتعلیق درر عزیز در اعناق خنازیر مغایات درواقع
نشود از ینجاست که شخصی در پیش ابن سیرین آمده عرض نمود که در رویا مشاهده نموده ام که سلک لآلی را در
اعناق خنازیر تعلیق مینمایم تعبیرش چنین نمود که تو حکمت بغیر اهلش تعلیم میکنی و در واقع چنین بود و بیهقی از
کرم حمری روایت کرده لا تحدث بالحکم عند السفهاء فیکذبوک و لا بالباطل عند الحکماء
فیمقتوک و لا تمنع العلم اهله فتاثم و لا تحدث غیر اهله فتحمق و ان علیک فی علمک
حقا کما ان علیک فی مالک حقا نیز شیخ جلال الدین سیوطی در جامع صغیر روایت کرده آفة العلم
النسیان و اضاعته ان تحدث به غیر اهله عبد الروف مناوی در فیض القدیر گفته اضاعته ای
اهماله و اتلافه و اهلاکه ان تحدث به غیر اهله ممن لا یفهمه او لا یعمل به فتحدثک
له به اهماله ای جعله بحیث صار مهملا و اهلاکه لعدم معرفته بما حدثته او لعدم
الانتفاع به و کذا من هو متغافل او مستخف به قال لقمان نقل الصخور من مواضعها ایسر من
افهام من لا یفهم انتهی بالجمله امثال این تشنیعات که در حقیقت تشنیع بر حکمای عظام و بر جناب حضرت

٣٩٤

حضرت سرور انام است مضائقه نیست فان البلیة اذا عمت طابت والله تعالی ولی الفضل

والاحسان **قال** الفاضل الناصب پانزدهم ترک عمل باوامر ائمه نسبت بجناب ایشان دارند خصوصا جعفر

باقر و حضرت صادق که ایشان ترک تقیه میکردند حال انکه از حضرت صادق روایت کنند التقیة دینی

ودین ابائی پس این حضرات در دین ابای کرام چه قبح یافتند که ترک دادند انتهی **اقول** و به نستعین اگر

مرادش این است که حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق علیهما الصلوة والسلام دایما و بطریق

کلیت ترک تقیه میفرمودند دروغ صریح است هیچکس از امامیه اسناد این امر بجناب آن مقتدایان نکرده و اگر مرادش

او بطریق جزئیت و در بعضی اوقات است منافی التقیة دینی ودین ابائی نیست زیرا که در اصول فقه مقرر

شده است که احکام شرعیه بر دو قسم است بعضی عزیمت است و بعضی رخصت است در شرح بزدوی که از کتب

معتبره اصول فقه حنفیه است میفرماید العزیمة فی الاحکام الشرعیة اسم بما هو اصل منها غیر

متعلق بالعوارض سمیت عزیمة لانها من حیث کانت اصولا کانت فی نهایة التوکید

حقا لصاحب الشرع وهو نافذ الامر واجب الطاعة والرخصة اسم لما هی علی عذر العباد

وهو ما یستباح لعذر مع قیام المحرم و در مسلم نیز مثل این گفته میفرماید الحکم منه رخصة وهی المغیر

منه من عسر الی الیسر انتهی و تقیه نزد علمای امامیه داخل در رخصت است و مانند سایر احکام منقسم است

بر پنج قسم چنانچه شیخ شهید اول طاب ثراه در قواعد تصریح بان فرموده اول واجب ان وقتی است که در ترک

اعمال آن علم یا ظن ضرر و هلاک خود یا بعضی مومنین باشد دوم مستحب ان هنگامی است که خوف ضرر عاجل

نبود لیکن توهم ضرر اجل یا ضرر کمتر از قسم اول باشد یا تقیه در امور مستحبه بوده باشد مانند ترتیب در تسبیح حضرت زهرا

علیها السلام و ترک بعضی فصول اذان سوم مباح و آن تقیه در بعضی مباحات است که فعل آن نزد عامه

بر ترکش ترجیح دارد و از ترکش ضرری عاید نمیشود چهارم مکروه وان تقیه در مستحبات است در جائیکه ضرر

عاجل و آجل عاید نشود و خوف التباس از عوام بدست بود پنجم حرام وان در وقتی است که از ضرر عاجل و آجل

امن حاصل بود یا در قتل مسلم چه از حضرت ابو جعفر علیه السلام مروی است انما جعلت التقیة لتحقن

بها الدماء فاذا بلغ الدم فلا تقیة و جایز است که احد هما علیه السلام بمقتضای یری الشاهد

ما لا یری الغائب در اوقاتی شرط وجوب و استحباب ان متحقق نمی شد ترک آن میفرموده باشند و عدم اعمال

ان بجهت عدم تحقق شرایط است نه در صورت تحقق شرایط پس عدم اعمال آن در بعضی صور و اوقات منافات

۳۹۵

قال الناصب ان والطلب ... الاول من الفصل ... الرابع ... الثانی ... ابا جعفر ... وانما جعلت ... علی التقیة

باحادیث مذکور نداشته باشد قال الفاضل الناصب شانزدهم خلاف نص صریح کتاب الله جناب امامیه نسبت
کنند تا اتباع مخالفت فیما بین الثقلین ننمایند مردم را در این متحیر سازند گویند که در زر و سیم غیر مسکوک
حضرات ایشان زکوة واجب نفرموده اند و خود هم نداده اند معاذ الله میخواهند که حضرات را در وعید
والذین یکنزون الذهب والفضة ولا ینفقونها فی سبیل الله داخل نمایند روی ایشان سیاه باد
اقول وبه نستعین توهم مخالفت تخصیص زکوة بزر و سیم مسکوک بانص صریح کتاب الله خبطی است ناشی از
عدم تفهیم او زیرا که در کلام الهی در تعیین زکوة اجمال واقع شده و اکثر احادیث فرضیت زکوة که در کتب معتبره
اهل سنت مانند صحیح بخاری و صحیح مسلم و جامع ترمذی و موطا و دیگر صحاح سته و مستدرک حاکم و تفسیر در منثور شیخ
جلال الدین سیوطی و غیر اینها که از جناب شارع علیه و آله السلام و شیخین مروی است و در باب فقهیات انشاء الله
شرح آن منقول شود بلفظ ورق و رقه و عین وارد یافته و آن در لغت عرب بمعنی زر و سیم مسکوک است چنانچه
صاحب قاموس و صراح اللغة و مجمع البحار نص بر آن نموده اند بلکه در بعضی احادیث تنصیص بلفظ درهم و دینار
واقع شده پس قول امامیه در این مقام موافق نصوص باشد نه مخالف آن و بر تقدیر تنزل و تسلیم ورود بعضی اخبار
بلفظ مطلق ذهب و فضه و محفوظ بودن آن اخبار و فرض صلاحیت تعارض آن با احادیث صحاح ذهب ۳۹۶
و فضه که در آن اخبار واقع است محمول بر ذهب و فضه مسکوک است چه در اصول فقه مقرر شده که در وقت
تعارض اخبار حمل اخبار مطلق و مجمل بر مقید و مفصل لازم است نیز اکثر احکام شرعیه محمول بر متعارف خود است
متعارف معهود غالبا در اکثر بیع و شری و دیگر معاملات ذهب و فضه مسکوک است لاجرم ذهب و فضه را
که در بعضی احادیث مطلق واقع شده بر مسکوک حمل نموده اند و اصالت برائت نیز مؤید آن است و توهم
مخالفت با آیه الذین یکنزون الذهب والفضة نیز ساقط است زیرا که آیه کریمه مسوق برای نهی از جمع
مال است مطلقا خواه زکوة ادا نموده باشد یا نه چنانچه جماعه از مفسرین تصریح بآن فرموده اند امام رازی
و نیشاپوری در تفاسیر خود میفرمایند القول الثانی ان المال الکثیر اذا جمع فهو الکنز المذموم سواء
ادیت زکوته ام لم یؤد واحتج الذاهبون الی القول الثانی بعموم هذه الایة ولا شک ان
ظاهرها دلیل علی المنع من جمع المال و احادیث بسیار بطرق اهل سنت نیز منصوص است در آنکه کنز مذموم مال کثیر است
خواه زکوة آن داده باشند یا نه از آنجمله امام رازی در تفسیر کبیر روایت کرده قال علی رضی الله تعالی عنه کل
مال زاد علی اربعة الف فهو کنز ادیت منه الزکوة او لم تؤد و عن ابی هریرة کل صفراء و بیضاء

قال الناصب فی المطلب الاول من الفصل السابع من الهفوات السابع والعشرون عدم ایجاب زکوة الذهب والفضة الغیر المسکوکین

[Lower right margin, vertical:] تفسیر کبیر

وبيضاء او نى عنيها صاحبها تصونكنز وعن ابى الدرداء انه كان اذا راى العير تقدم بالمال
صعد على موضع مرتفع ويقول جاءت القطار تحمل النار بشر الكنازين بكى فى الجباه
والجنوب والظهور والبطون ومناظره ابوذر غفارى رضى الله تعالى عنه با اهل شام مشهور ومعروف است
ودر موضع لائق مذكور شود وبر تقدير تسليم انكه مراد از كنز مالى است كه زكوة آن نداده باشند پس حكم
وعيد در صورتى است كه زكوة واجب شده ادا نشود ودر صورتيكه زكوة ازان ساقط باشد
ترك واجب متحقق نخواهد شد و وعيد مترتب نخواهد گشت بالجمله در وجوب زكوة تحقق نصاب فقط كفايت
نميكند بلكه باوجود تحقق نصاب زكوة شرايط ديگر نيز معتبر است تا تحقق ان شرايط وجوب زكوة متحقق ميشود وبا
انتفاى ان منتفى ميگردد چنانچه حنفيه نامى بودن مال وفاضل بودن از حاجت اصليه وغير حار بودن شرط
ميكنند در هدايه وشرح وقايه وديگر كتب معتبره فقه حنفيه مذكور است ودر باب فروع انشاء الله تعالى
المسدان عبارات آن كتب منقول شود ونزد مالك واحمد ونزد شافعى بنابر يك قول ونزد بسيارى از
صحابه مانند عبد الله بن عمر وعايشه صديقه اليشان واسما بنت ابى بكر زكوة در حلى وزيور نيست در موطا
ازنافع روايت كرده ان ابن عمر كان يحلى بناته وجواريه الذهب ولا يخرج من حليهن الزكوة ۳۹۷
نيز از قاسم بن محمد روايت كرده ان عائشة كانت بنات اخيها محمد يتامى فى حجرها لهن الحلى
فلا تزكيه صاحب جامع الاصول در شرح مسند شافعى گفته ان من قال باسقاط زكوة الحلى
لم يفرق بين كثيره وقليله حملا على اصل الباب ويدل على ذلك ما رواه هشام بن عروة
عن فاطمة بنت المنذر عن اسما بنت ابى بكر انها كانت تحلى بناتها الذهب ولا تزكيه نحوا
من خمسين الفا الى اخرها قال و در بودن اينها ذهب و فضه شكى نيست پس اگر مراد از ذهب و فضه مال
در نصوصى كه در فرضيت زكوة وارد شده اند مطلق ذهب و فضه و مطلق مال باشد بغير تخصيص مخصوص
وبغير تقييد بقيدى لازم آيد اسقاط زكوة از مال غير نامى ومال حاجت واسقاط ان از حلى وبر نيز مخالف
كلام الله و داخل وعيد باشد قوله تعالى خذ من اموالهم صدقة يطهرهم وتزكيهم بها
وقوله تعالى والذين يكنزون الذهب والفضة ولا ينفقونها فى سبيل الله فبشرهم بعذاب
اليم يوم يحمى عليها فى نار جهنم فتكوى بها جباههم وجنوبهم وظهورهم هذا ما كنزتم
لانفسكم فذوقوا ما كنتم تكنزون الى غير ذلك الجواب الجواب ازعلامات نصب خروج

فاضل ناصب بکار است هرگاه تخصیص نصوص کتاب بمجرد روایات اهلسنت واقع میشود مانند تخصیص آیه میراث
بماسوای آل اطهار و تخصیص نصوص دالّه بر قبول صیت بماسوای رسول مختار آنرا عین تحقیق و تدقیق
می پندارد و تخصیصی که بروایات ائمه معصومین که معاضد بروایات اهلسنت ورود می یابد آنرا
مستلزم تکفیر و تخطیه می انگارد و روی ناصبیت بکار که در نصب و عداوت اهلبیت اخبار و تعصب سبق
از امثال و اقران خود ربوده است مانند نامه اعمالش سیاه باد بالنون والصاد قال الفاضل الناصب
هفدهم آنکه گویند که جامه دریدن و گریبان چاک کردن مردان و زنان را در فوت پسر و پدر و دیگر اقارب
حضرات ائمه جایز داشته اند معاذ الله که ایشان را در بی صبری و جزع کنند کان داخل نمایند و از بشارت
قرآنی که در حق صابران وارد است خارج بسازند و در وعید لیس منا من شق الجیوب شامل اعتقاد
میکنند انتهی اقول وبه نستعین آنچه در این مقام افاده فرموده تهویل بی اصل است زیرا که صبر از امور نفسانیه است
تعلق بقلب دارد اگر با وجود اطمینان قلب و ثبات قدم بر جاده رضا و تسلیم بقضای الهی بنابر اعلام
استعظام بعضی مصائب و رفع تهمت سهل انگاری ان بعضی امور که بحسب ظاهر بر عدم اصطبار دلالت میکنند
بوقوع آید مستلزم محذوری نیست و حدیث شریف که بطریق تشدید واقع است با بشارت قرآنی که در حق ٣٩٨
صابران وارد است منافاتی ندارد چه منافی در صورتی است که این امور از راه بی صبری از این کس صادر شود
پس آنچه در حالت ثبات قدم در مقام صبر بنابر بعضی مصالح بوقوع آمده باشد منافات نداشته باشد حاکم
در مستدرک از عبد الله بن محمد بن عقیل روایت کرده قال سمعت جابر بن عبد الله رضی الله عنهما
یقول فقد رسول الله صلی الله علیه وسلم یوم احد حمزة حین فاء الناس من القتال قال
فقال رجل رایته عند تلك الشجرة وهو یقول انا اسد الله واسد رسوله اللهم انی ابرأ الیك
مما جاء به هؤلاء ومن انهزامهم فسار رسول الله صلی الله علیه وسلم نحوه فلما رأی جبهته
بکی ولما رأی ما مثل به شهق ثم قال الا کفن فقام رجل من الانصار فرمی بثوب نیز حاکم گفته
هذا حدیث صحیح الاسناد شیخ عبد الحق دهلوی در مدارج النبوة میفرماید پس بسیار سخت شد مرض آنحضرت
صلی الله علیه وسلم چنانکه آورده اند که اضطراب مینمود و بر بستر خود از پهلو به پهلو میگشت عائشه میگوید
پس گفتم یا رسول الله اگر مثل این حالت از یکی از ما بوجود آید عیب میکنی و در غضب می آیی فرمود ای عائشه
من بنا بر سختی دارد الی آخره بعد از آن فرمود جزع و فزع که بمعنی بی صبری و بیطاقتی است و نکرده

له
قال الکابلی فی الطعن الاول من المقصد السابع من المطاعن السابع عشر جواز شق المرأة ثوبها عند موت الاب والاولاد والاخوان وامثالها

و مکروه و شستن بلا و گریختن از آن حرام است بلی خلاف واه و ناله که بقصد اظهار رغبت و شکستگی و بیچارگی که لازم

حال بندگی است اضطراب و بیقراری هرگاه از شدت مرض صعوبت آن عارض شود دیگر است و داخل جزع

و فزع و مکروه داشتن و گریختن و شکایت از بلیه نیست و حدیث عایشه رضی الله تعالی عنها که در بیان حال احتضار

مذکور شده در اثبات آن کافی است آری بیقراری و ناله و زاری اگر بعدم رضا و تسلیم باشد مکروه است و داخل

شکایت است و از علما و مشائخ که اطلاق کراهیت و شکایت بران نموده اند مطلق نیست بلکه مقید است

به بیصبری و بیقراری یا خبر دادن به درد و الم بجبلت و طبیعت بشری بالاتفاق مضائقه ندارد و پیش کرده و

شکایت محذوری ندارد و بسا کس که بظاهر خاموش باشد و در باطن شاکی بود و بسا که در ظاهر سخن مرض و بلا

گوید و در باطن راضی بود پس ثقه اعتماد در این امور بعمل و حال است نه بر قول زبان انتهی محصل کلامه بر تقدیر تنزل خاتمه

ثانی الباب آنکه امامیه اسناد ترک اولی و ارتکاب تجویز فعل مکروه در بعضی مواقع به بعضی از ائمه معصومین علیهم السلام

نموده اند چه گریبان چاک کردن و جامه دریدن باتفاق علمای شافعیه و حنفیه مکروه است در شرح شافعی گفته

والذی ذهب الیه الشافعی ان النیاحة وشق الجیوب ضرب الخدود وخمشها والصیاح

مکروه در فتاوی عالمگیریه فرموده ویکره للرجل تسوید الثیاب وتمزیقها للتعزیة ولا باس

بالتسوید للنساء اهل سنت نیز اسناد بعضی مکروهات قادح عدالت بجناب سرور انام علیه و آله الصلوة

والسلام می نمایند از انجمله در صحیح بخاری وغیره مروی است انه علیه السلام اتی سباطة قوم فبال

قائما الی غیر ذلک من المقابح قال الفاضل الناصب هژدهم تخصیص قصاص بغیر اعمی که

خلاف نص قرآنی است بجناب ایشان نسبت کنند انتهی اقول در تعیین چیزی که دلالت به تخصیص قصاص

بغیر اعمی می کند شاذ است معارضه با اخبار دیگر نمیتواند کرد و بر تقدیر تنزل محذوری ندارد زیرا که آیه قصاص

خاص نیست سوای قتل بخطا است که بالاتفاق قصاص دران ساقط است و حکم التزام دیت بر عاقله است و جنایت

اعمی بنابرین قول در حکم خطا است در سقوط قصاص و التزام دیت امام رازی در تفسیر کبیر گفته اتفقوا علی

ان دیة الخطاء محققة فی ثلاث سنین الثلث فی السنة والثلثان فی السنتین والکل فی

ثلاث سنین واستفاض ذلک عن عمر ولم یخالفه احد من السلف فکان اجماعا بالکبری

الفقها ابو حنیفه نیز تخصیص حج بغیر اعمی هر چند اعوان و انصار و عبید و خدم و مکنت و استطاعت داشته

باشد قائل است در شرح منظومه فرموده قال ابو حنیفة لا یجب الحج علی الاعمی وان ملک عبیدا

قال الکاشی نقل علم الهدی عن المعتمد [illegible] البخاری والسلطان [illegible] القصاص بغیر الاعمی

يقودونه و وجلا على ذلك عوانا انتهى الجواب الجواب قال الفاضل الناصب نوزدهم حکم باسترقاق
ولد ذمی که مسلمانی را قتل کرده باشد نسبت بحضرات ایمه نمایند حال آنکه خلاف قاعده شرع آیت الا تزر
وازرة وزر اخری و لا یجنی جان الا علی نفسه و لا مولود علی والده اگر این قسم انتقام گرفتن در شرع
جائز بود پس فرق در میان توره چنگیزخانی و شریعت محمدی چه خواهد بود و جواز استرقاق ولد حربی بجهت
تفرقه محاربه است از ان اولاد و برای تقلیل سواد آنها و اولاد ذمی که تحت حرب اندو نه داخل سواد اهل حرب
بچه وجه استرقاق درست باشد که صریح نقض عهد است و مخالف نص قرآنی النفس بالنفس اقول نسبت این
حکم باینکه امامیه حکم باسترقاق ولد ذمی اگر مسلمانی را قتل کرده باشد بایمه معصومین علیهم السلام نسبت میکنند
باطل است زیرا که روایت ضریس کناسی که درین باب وارد است از حکم استرقاق ولد خالی است چنانچه در
شرح لمعه بطریق اعتراض بر قول شاذ تصریح فرموده است و اصح چنین است در روایت مذکور این است شیخ ابوجعفر
در تهذیب الاحکام تخریج نموده عن ضریس الکناسی عن ابی جعفر علیه السلام و عبدالله بن سنان
عن ابی عبدالله علیه السلام فی نصرانی قتل مسلما فلما اخذ مسلم قال اقتله به قیل فان لم یسلم
قال یدفع الی اولیاء المقتول فان شاؤا قتلوا و ان شاؤا عفوا و ان شاؤا استرقوا و ان کان
معه عین قال دفع الی اولیاء المقتول هو و ماله بالجمله مستند قائلین باین قول شاذ حدیث معصوم علیه السلام
نیست مستند ایشان دلیل عقلی است و آن این است که ذمی بسبب قتل مسلم خرق ذمه خود نموده داخل در عداد کفار
حربی گردید پس مانند کفار حربی استرقاق ولد او نیز جواز داشته باشد و انحصار علت تجویز استرقاق در تفرقه
و خوارج سواد اهل حرب مسلم نیست علت درینجا سبب تخویف سائر اهل ذمه است بخوف لحوق جنایت قتل
مسلم با عقاب و اخلاف عاقله ایشان را از اسارت او باهل اسلام باز دارد و حرمت مماثلت توره چنگیزخانی
مطلقا ثابت نیست و قصه عکل و عرینه شاهد این معنی است که آنحضرت علیه الصلوة و السلام میل در چشم ایشان کشیده
و دست و پای آنها بریده و خون جاری گشت و آب از آنها منع فرموده و بهمین حالت گذاشت تا بدرک اسفل شتافتند
بخاری از قتاده روایت کرده ان انسا حدثهم ان اناسا من عکل و عرینة قدموا المدینة علی النبی
صلی الله علیه وسلم و تکلموا بالاسلام فقالوا یا نبی الله انا کنا اهل ضرع و لم نکن اهل ریف و استوخموا
المدینة فامر لهم رسول الله صلی الله علیه وسلم بذود و راع و امرهم ان یخرجوا فیه فیشربوا من
البانها و ابوالها فانطلقوا حتی اذا کانوا ناحیة الحرة کفروا بعد اسلامهم و قتلوا راعی النبی صلی

واستاقوا الذود فبلغ النبي صلى الله عليه وسلم فبعث الطلب في آثارهم فامر بهم فسمروا اعينهم وقطعوا ايديهم وتركوا في ناحية الحرة حتى ماتوا على حالهم قال الناصب النابلسی

بیستم آنکه از حضرات ایمه نقل کنند که دوستی علی که بزعم ایشان نهم بیع الاول است ز سنه ونسیج صغیره وکبیره بر کسی نوشته نمیشود پس درینصورت اباحت کفر وجمیع معاصی دران سه روز بجناب ایمه نسبت نمایند انتهی اقول در بسیاری از ترغیب و ترهیب و فضائل اعمال و غیر آن ازین قبیل احادیث بطرق اهلسنت بلکه در جمیع اهل اسلام بسیار واقع است احصای آن تطویل بلاطائل است اگر آنچه درینمقام افاده فرموده است وجهی از صحت داشته باشد لازم آید که روایت آن احادیث بلکه حکم بآن اغوا بر قبیح و مستلزم اباحت جمیع معاصی بوده جائز نباشد و هو باطل باجماع الامة مثلا در صحیح بخاری و صحیح مسلم از ابوذر غفاری رضی الله عنه روایت کرده و در مشکوة نیز تخریج نموده قال اتیت النبي وعليه ثوب ابيض وهو نائم ثم اتيته وقد استيقظ فقال ما من عبد قال لا اله الا الله ثم مات على ذلك الا دخل الجنة قلت وان زنى وان سرق قال وان زنى وان

۴۰۱ سرق قلت وان زنى وان سرق قال وان زنى وان سرق قلت وان زنى وان سرق قال وان زنى وان سرق على رغم انف ابي ذر یعنی گفت آمدم پیغمبر را صلی الله علیه وسلم حال آنکه بر آنحضرت جامه سفید بود و آنحضرت در خواب بود پس آمدم و آنحضرت بیدار شده بود پس فرمود نیست هیچ بنده که بگوید لا اله الا الله پس بران بمیرد مگر آنکه داخل بهشت میشود ابوذر گفت گفتم اگرچه زنا کرده باشد و دزدی کرده باشد فرمود اگرچه زنا کرده باشد و دزدی کرده باشد گفتم اگرچه زنا و دزدی کرده باشد فرمود اگرچه زنا و دزدی کرده باشد گفتم اگرچه زنا و دزدی کرده باشد فرمود اگرچه زنا و دزدی کرده باشد بر رغم انف ابی ذر رغم یعنی بخاک مالیدن و درینجا کنایه از خواری وانقیاد است با کراهیت و کفر بالاجماع از معاصی خارج است زیرا که خطاب درینمقام با مومنین است و صورت وقوع ارتداد العیاذ بالله منه خروج از دائره اسلام حاصل میشود و شبهه استلزام اباحت جمیع معاصی بیجا است زیرا که تهدیدات و وعیدات که در شان گنهگاران وارد شده بسیار است و آنچه ازانها انزجار جائز است که بمعصیتکاران در زبانی نگران قدر عذاب کنند که خارج از حد و احصا باشد هرچند این معنی وضوحی تام دارد بنابر اطمینان خاطر عوام بذکر عبارت شیخ عبدالحق دهلوی میپردازد

موده میشود و در ترجمه مشکوة بعد شرح حدیث ابوذر میفرماید بدانکه این حدیث دلالت کرده برانکه
مومن اگرچه فاسق باشد و مرتکب کبیره می درآید بهشت را یا بعفو و مغفرت پروردگار بفضل و کرم او یا بشفاعت
رسول الله صلی الله علیه وسلم یا بعد از تعذیب و درآوردن در آتش بقدر گناه اما حدیث حرام بودن او بر نار
تاویل آن کرده در حدیث معاذ گفته شد مذهب اهل سنت این است که فاسق مومن است و مال
مومن آخر به بهشت است و احادیث صحیحه درین باب بسیار است و اجماع سلف از صحابه و تابعین همه برین
و اعتقادات پیش از ظهور اهل بدعت از معتزله و غیر ایشان همین بود و مذهب ایشان آنست که فاسق مومن نیست
و عمل داخل است در حقیقت ایمان و ایشان میگویند که اگر گوئیم بنده بمجرد لا اله الا الله به بهشت درآید باعث
میگردد او را بر اعتماد و غرور و ارتکاب معاصی فسق و فجور و میگویند که این اعتقاد مردم را از ربقه ملت و قید
شریعت می برآرد و نه چنین است که ایشان میگویند چه تهدیدات و وعیدات در شان عصات کرده و دریافته
بسیار است و آن کافی است در انزجار و اگر خواهند بر یک معصیت عذاب کنند که بیرون از حصر احصا باشد انتهی
کلامه قال الفاضل الناصب بیست و یکم جواز استعمال آبی که با و استنجا کرده باشند در شرب و دیگر حوائج بطهارت
بجناب ائمه طیبین نسبت کنند انتهی اقول و بعد تسلیم در باب استنجا نزد امامیه اختلاف است بعضی معفو میدانند
و بعضی گویند آب استنجا طاهر است یعنی برای عموم بلوی و رفع حرج حکم باسقاط نجاست آن شده و تفصیل آن
در باب فقهیات انشاء الله تعالی بعرض بیان می آید لیکن قول بعفو و حکم باسقاط نجاست مستلزم جواز استعمال
آن در شرب نیست چه انسان را کراهت و تنفر طبعی از تناول طاهر است و هم چنین ابوال دواب ماکول اللحم حکم
باسقاط نجاست آن موافق بروایات امامیه واقع شده و در محرمیت آن شکی نیست و بغیر تداوی استعمال جایز نه
در تهذیب الاحکام از زراره روایت کرده عن احدهما علیهما السلام فی ابوال الدواب یصیب الثوب
فکرهته فقلت الیس لحومها حلالا قال بلی و لکن لیس مما جعله الله للاکل و بر تقدیر تنزل و تسلیم
در روایت نمودن این قسم احکام شناعتی نیست محدثین اهل سنت مانند ابوداود و ترمذی و نسائی بتوجیه
اغلظ و شنیع تر ازین را اسناد بحضرت سرور انام علیه و آله الصلوة والسلام مینمایند و روایت میکنند که در
زمان سعادت نشان آنحضرت علیه و آله الصلوة والسلام در مدینه منوره زادها الله شرفا اصحاب عظام
و دیگر مردم آنجا آب بیر بضاعه را استعمال مینمودند در وضو و غسل و شرب و دیگر حوائج ضروریه بکار میبردند
و دران چاه گوشت سگ و خون حیض و لته های حیض و عذره انسان می افکندند و آنحضرت در جواب

۴۰۲

قال الکاتب فی ذلک الباب الذی من القصد السابع الساج والسترون جواز استعمال المستنجی به

۴۰۳

در جواب استفتا از استعمال آن پیغمبر فرمود الماء لا ینجسه شیء و ابو داود یا ازین فراز تر یک نهاده قدم
از جاده حسن ادب بیرون گذاشته روایت نموده است که برای استعمال خاص جناب اقدس آنحضرت
صلی الله علیه وسلم که هزار جان قدسی فدای او باد بعضی از اصحاب این آب را آوردند در روایات آمده
عن ابی سعید الخدری ان رجلا سأل رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ان بئر بضاعة
یطرح فیها الکلاب والحائض فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الماء لا ینجسه شیء یعنی
مروی از آنحضرت صلی الله علیه وسلم سوال کرد و عرض کرد که در بئر بضاعه سگها و لته های حیض می افگنند
آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود آب را چیزی نجس نمیکند نیز از ابو سعید خدری روایت کرده قال سمعت
رسول الله صلی الله علیه وسلم وهو یقال له انه یستقی لک من بئر بضاعة وهی یلقی فیها
لحوم الکلاب والحائض وعذر الناس فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الماء طهور لا ینجسه شیء
محصلش آنکه گفت شنیدم از آنحضرت صلی الله علیه وسلم در حالیکه با آنجناب عرض کرده شد که برای شرب
خاص جناب تو از چاه بضاعه که در آن گوشت سگها و لته های حیض و غدره و گوه انسان انداخته میشود
آب آورده میشود آنحضرت فرمود تحقیق که آب طهور و پاک کننده است چیزی او را نجس نمیکند صاحب
جامع الاصول در شرح مسند شافعی فرموده قال الشافعی فی القدیم اخبرنا رجل عن ابیه
عن امه عن سهل بن سعد انه قال سقیت رسول الله صلی الله علیه وسلم بیدی من
بئر بضاعة وهذا الرجل روی عنه هو ابراهیم بن محمد بن ابی یحیی وقد روی غیره عن
لهیعه وابوه ثقة قال الفاضل الناصب سیزدهم از حضرات ائمه روایت کنند که امت مرحومه
امت ملعونه است رواه الصیرفی عن ابی عبد الله علیه السلام و در بعضی روایات نسبت امت
مصطفویه بجنابزیر حضرت صادق علیه السلام کنند کما رواه الکلینی عنه حال آنکه از نص قرآن خیر امت
بشارت داده و در حق ایشان فرموده وکذلک جعلنا کم امة وسطا انتهی کلامه اقول
ملقب فرمودن حضرات ائمه علیهم السلام جمیع امت مرحومه را بامت ملعونه در حیز منع است
ملقب بعضی از امت که معتقد اعتقادات باطله ردیه و متصف بملکات فاسده خسیسه و منکر بعضی از
ضروریات دین اسلام بوده باشند مانند انکار وجوب مودة ذوی القربی و التزام بغض و عداوت
اهل بیت حضرت رسول خدا صلی الله علیه وعلیهم که بنی امیه و بنی مروان اخذ ذمی با کلادی ... نداردمجر

بلکه مطابق حکم کتاب است قوله تعالی والشجرة الملعونة فی القرآن امام رازی در تفسیر کبیر و نیشاپوری در تفسیر خود
از ابن عباس روایت کرده اند ان الشجرة الملعونة فی القرآن بنو امیة هرگاه خدای تعالی ازین فرقه بشجره
ملعونه تعبیر فرموده باشد در تلقیب اینها باسم ملعونه شناعتی نخواهد بود ع آنچه حق کرد ما چرا نکنیم هم
برین قیاس تلقیب جمیع امت مرحومه بخنازیر ممنوع است و تلقیب بعضی ازانها که بمقتضای اولئک کالانعام
بل هم اضل سبیلا بصفات و خصائل بهائم بلکه کلاب و خنازیر متصف و متخلق بوده بغض و عداوت خاندان
نبوت را شعار و دثار خود ساخته منکر ضروریات دین باشند مسلم است و محذوری ندارد و موجب شناعتی نیست
چه اگر تلقیب نواصب بخنازیر شناعتی داشته باشد تشنیع بر ناصب منافق نیز عاید خواهد شد که در مفتتح کتاب
تنصیص نموده که اهل سنت نواصب را بدترین کلمه گویان و کمتر کلاب و خنازیر میدانند انتهی الجواب بالجمله
تلقیب این گروه بخنازیر باعتبار صورت خلقی انها است و این معنی مبتنی بر دقیقه کشفی حکمی است که در دیباچه سیف
قاطع ملقب بشمشیر بران که در جواب سیف مسلول ملقب بشمشیر برهنه مفصلا رقم زده کلک بیان شکسته رقم شده
مقام از ذکر آن ابی است من شاء الاطلاع علیها فلیرجع الیها و نعم ما نسخ فی شانهم حین تحریر ذلک الکتاب
رباعی ناصبی خر و خرس که با شور و شر است ◆ ابلیس بسجده سوزش را بهر است ◆ با شیر خدا چون سگ
دیوانه عدو است ◆ خوک است بمعنی و بصورت شتر است ◆ هرچند این معنی نزد عارفان حق بین از بدیهیات است
لیکن بجهت اطمینان تنبیه عوام که چشم بصیرت ایشان از ادراک حقایق عور است عادت الهی نیز برین
جریان یافته که دشمن خاندان عصمت و طهارت را بصورت نجس خوک مسخ میکند در صواعق محرقه از منصور
روایت کرده هذه عبارته ذکر البارزی عن المنصور انه رای رجلا بالشام وجهه وجه خنزیر
فسأله فقال انه کان یلعن علیا کل یوم الف مرة و فی یوم جمعة اربعة الاف مرة و اولاده
معه فرایت النبی صلی الله علیه وسلم و ذکر مناما طویلا من جملته ان الحسین شکاه الیه
فلعنه ثم بصق فی وجهه فصار موضع بصاقه خنزیرا و صار آیة للناس محصل معنی آنکه
منصور روایت کرده که در شام شخصی را دید که روی پلیدش بصورت خوک مسخ شده بود از سبب آن
استفسار نموده آنمرد گفت که هر روز جناب مرتضوی و اولاد امجادش را هزار بار لعن مینمودم و روز جمعه
چهار هزار بار پس روزی حضرت رسالت پناه را در خواب دیدم خواب طولانی ذکر کرد از جمله آن این بود
که حضرت امام حسین علیه السلام شکایت از عمل او بجناب نبوی نموده آنحضرت صلی الله علیه وسلم لعن

لعن برو کرد و اب دهان مبارک بر روی شومش انداخت پس روی او بصورت خوک مسخ شد و وقوع این امر از
مروم از جمله ایات الهی گردید انتهی ترجمه کلامه و ازانجا که مصداق وجه که ملقب بملعونه بختانه یداه مصداق
خیر امت و امت وسط در شان آنها نزول یافته متعذر است پس مخالفت با کتاب الله لازم می آید قال
الفاضل الناصب بالجمله غرض این طایفه ایقاع مخالفت است فیما بین الثقلین تا سر کلام دین و شریعت گم شود
و تمسک بکتاب الله بسبب ادعای تحریف و زیادت و نقصان و تغییر و تبدیل برهم خورد و تمسک بعترت
بجهت تکفیر و حکم بارتداد مفضی و روایات مخالف کتاب الله از بعضی متعذر شود و خلایق خدا مثل بهایم
و انعام غیر مقید بقیدی هرچه خواسته باشند کنند انتهی اقول و بنستعین انچه درین مقام او ادعا نموده مکابره
صریحه است چه بر ناظران کتب امامیه که متصف بصفت انصاف و مجتنب از تعصب و اعتساف باشند ظاهر است
که معتقد امامیه انست که در علم متشابهات کتاب رجوع بعترت طاهره که ائمه معصومین علیهم السلام باشند
واجب است و در وقت تعارض اخبار مرویه ازان مقتدایان عرض آن اخبار بر کتاب الله لازم است تا
هر چیز که مضمون آن موافق کتاب بوده باشد عمل بآن نموده شود و انچه مخالف باشد تاویل یا طرح آن نموده اید
و در نقل و روایت احادیث که دال بر وقوع تحریف و زیادت و نقصان و تغییر و تبدیل در قرآن مجید است
اهل سنت با امامیه شریک اند چنانچه مکرر از روی کتب معتبره ایشان مانند صحیح بخاری و صحیح مسلم و دیگر صحاح
سته و غیران نقل نموده شد با آنکه در وجوب عمل بکلام الله متداول نزد امامیه خلافی نیست نیز امامیه اعتقاد
دارند که جمیع کتاب الله متداول در اعلی درجات بلاغت است لحنی و سقمی و غلطی دران واقع نیست اجماع
جمیع علمای امامیه بر همین واقع است و خلاف ان از علمای امامیه به طریق اعتقاد و نه بر سبیل روایت مروی نیست
و اهل سنت از حضرت عثمان خود روایت کرده اند که در کلام الله لحن واقع است و حمزه بن زیات را هنگام رویت
و ملاقات با جناب باری عز اسمه عرض کلام الله بر نقش وجه و مقام سقم اعرابی و سقطی دریافت شده
علمای اهل سنت این قول باطل او را بر سر و چشم گذاشته بقرات بر زخیه موسوم ساخته اند و تمسک و اعتصام
امامیه بعترت طاهره ازان مشهورتر است که احتیاجی به بیان داشته باشد و محض باین جرم ظلم و جوری که از
روسای اهل سنت برین فرقه بمغفته و میرو و روشن تر از آفتاب است بخلاف اهل سنت که نام عترت طاهره
نمی برند و نمیدانند تا باتباع و اقتدا چه رسد و ازانجا که مراد از عترت در حدیث ثقلین و نظائر آن
ائمه معصومین علیهم السلام که عالم بعلوم کتاب الله اند چنانچه در محلش مبین شده و قدری

۴-۵

ازان بسبق ذکر یافت پس از شنائع بعضی از ساوات که در کتب امامیه واقع است قدحی در مقصد و نمیکن و نیز
هتک حرمت عترت طاهره وظلم وجوری که از روسای مخالفین واقع شده ازان واضحتر است که خفای
دران بوده باشد و ایقاع مخالفت فیما بین الثقلین بحیله نامرضیه اهل خلاف است که بهانه حسبنا کتاب الله
از اتباع و اقتدای عترت طاهره که شقیق قران اند اعراض نموده معانی کتاب الهی را بر طبق آرای
کاسده و اهوای فاسده خود تحریف کردند و ابداع قیاس در احکام شرعیه نمودند بلکه بعضی از ایشان
تجویز نسخ کتاب و سنت بقیاس مینمایند در شرح بزدوی گفته واعلم ان القیاس المظنون لا یکون
ناسخا لشیء عند الجمهور سواء کان جلیا او خفیا ونقل عن ابی العباس بن شریح من اصحاب
الشافعی النسخ یجوز به لان النسخ بیان کالتخصیص فما جاز التخصیص جاز النسخ به ایضا وکان
ابو القاسم الانماطی من اصحابه لا یجوز ذلک بقیاس الشبه ویجوز بقیاس مستخرج من الاصول
وکان یقول کل قیاس هو مستخرج من القران یجوز نسخ الکتاب به وکل قیاس هو مستخرج من
السنة یجوز نسخ السنة به لان هذا فی الحقیقة نسخ الکتاب بالکتاب ونسخ السنة بالسنة
فثبوت الحکم بمثل هذا القیاس یکون محالا علی الکتاب والسنة والقیاس یکثر مجال النص وذکر ۴۰۶
فی بعض الکتب ان النسخ یجوز عند ابی القاسم بالقیاس الجلی دون الخفی غزالی در مستصفی میفرماید
قال اصحاب الشافعی یجوز النسخ بالقیاس الجلی ونحن نقول لفظ الجلی مبهم ان اراد به المقطوع
فهو صحیح واما المظنون فلا انتهی بالجمله از همه عجیب تر آنکه با آنکه مشهور است که الاجماع لا ینسخ ولا ینسخ
بعضی از مشایخ اهل سنت قائل شده اند که اجماع ناسخ کتاب و سنت میتواند شد در شرح بزدوی گفته فکذا
الاجماع یجوز ان یکون ناسخا للکتاب والسنة والاجماع عند بعض مشایخنا منهم عیسی بن
ابان والیه ذهب بعض المعتزلة تمسکوا بما روی ان عثمان رضی الله عنه لما حجب الام عن الثلث
الی السدس باخوین قال ابن عباس کیف تحجبها باخوین وقد قال الله تعالی فان کان له اخوة
فلامه السدس والاخوان لیسا باخوة فقال حجبها قومک یا غلام فدل علی جواز النسخ
بالاجماع وبان المؤلفة قلوبهم سقط نصیبهم من الصدقات بالاجماع المنعقد فی زمان ابی بکر
رضی الله عنه وبان الاجماع حجة من حجج الشرع موجبة للعلم کالکتاب والسنة فیجوز ان
یثبت به کالنصوص الا تری انه اقوی من الخبر المشهور والنسخ بالخبر المشهور جائز فحیث یجوز به

یجوز به الزیادة علی النص الذی هی نسخ فبالاجماع اولی انتهی بالجمله هرگاه قرآن مجید با آنکه ناسخ کتب
سماویه سابقه است قیاس و اجماع ناسخ آن بوده باشد و احکام آن بقیاس قائسین و اجماع مجمعین منسوخ گردد
پس کلام الله مطلقا از درجه اعتبار ساقط باشد و عترت خود بمقتضای حسبنا کتاب الله مناط اعتبار نیستند
پس این هردو چیز عالیقدر را قدری و منزلتی نمانده باشد نعوذ بالله من هذه الاعتقادات الفاسدة قال
الفاضل الناصب چون از تقریر این فائده اجل فارغ شدیم ذیل این فائده را که بس نفیس و عمده است نیز
بعرض بیان آریم باید دانست که ائمه پیشوایان این گروه از حضرات ائمه روایت کرده اند بسیار از مسلک با اقوال
غریب و افعالهم قرار داده اند ایمه برادران ایشان و بنی اعمام ایشان رد و تکذیب نموده اند و بر عاقل پوشیده نیست
که اقوال و افعال شخص بر فرزندان و برادران و اقربا و خویشان او قسمی که مکشوف میباشد بر دیگری که گاه گاه صحبت
او رسد چرا خواهد بود علی الخصوص که فرزندان و اقارب هم مشرب و هم مذهب باشند و این طریق هم باشند و آن
رد و تکذیب در کتب ایشان بروایات صحیحه موجود است برای نمونه یک دو مسئله ذکر کنیم تا دلیل واضح باشد
بر کذب روایات ایشان زید شهید علیه الرحمه که از فرزندان امام سجاد است بزهد و تقوی و علم و بزرگی
و ممتاز است بارها امام سجاد را در روایات بسیار تکذیب فرموده در مسائل بسیار تفصیل نموده مثل مسئله
تفضیل ائمه بر انبیا علیهم السلام و مسئله سب خلفای ثلثه و تبری از ایشان و در ینجا مسئله امامت که از
المسائل این وجه است بیان نمائیم زیرا که این مسئله نزد ایشان از متواترات و اجماعیات اهلبیت است و پیداست
که علم این مسئله بر همه از خاندان عالیشان بوجه تام حاصل شد روی الکلینی عن ابان قال اخبرنی
الاحول ان زید بن علی بعث الیه وهو مختف قال فاتیته فقال یا ابا جعفر ما تقول ان طرقک
طارق منا اتخرج معه قال فقلت له ان کان هو ابا ک او اخاک خرجت معه فقال لی زید انا
اخرج فاجاهد هولاء القوم فاخرج معی فقلت لا افعل جعلت فداک فقال اترغب بنفسک
عن نفسی فقلت انما هی نفس واحدة فان کان لله فی الارض حجة فالمتخلف عنک والخارج معک
سواء فقال یا ابا جعفر کنت اجلس مع ابی فی الخوان فیلقمنی السمینة ویبرد لی اللقمة حتی تبرد
شفقة علی ولم یشفق علی حر النار اذا اخبرک ولم یخبرنی فقال قلت خاف ان لا تقبل
فتدخل النار واخبرنی فان قبلت نجوت وان لم اقبل لم یبال ان ادخل النار این روایت
دلیل صریح است بر آنکه حضرت زید شهید احول را در تعیین امامت محمد باقر تکذیب نمود و حالا راوی این

۳۰۷

از حضرت امام جعفر صادق که فرزند قایم مقام امام محمد باقر بود باید شنید و تامل باید کرد که مطابق کلام زید میباشد

یا موافق قول احول و مبین قاضی نور الله در مجالس المومنین در احوال فضیل بن یسار از امالی شیخ ابن بابویه

نقل کرده روایت کرد فضیل گفت در محاربه زید بن علی با طاغیان لشکر شام با او همراه بودم و چون بعد از

شهادت زید به مدینه رفتم و بخدمت حضرت امام جعفر صادق رسیدم حضرت از من پرسید که ای فضیل با هم

مرد مقاتله با اهل شام حاضر بودی گفتم بلی آنگاه فرمود که چند کس را از ایشان کشتی گفتم شش کس را فرمود مبادا ترا شکی

در حلال خون ایشان باشد گفتم که اگر شکی در آن میداشتم چرا ایشان را میکشتم آنگاه شنیدم که آنحضرت فرمود

اشرکنی الله فی تلک الدماء والله ما مضی عمی هو واصحابه شهداء مثل ما مضی علی علی بن ابیطالب

واصحابه انتهی بلفظه و این تشبیه که در کلام امام جعفر واقع شده خوری در کار است ظاهر است که حال امام

باعتقاد صادق با حضرت امیر المومنین در یک مرتبه و از یک باب است پس زید در جمیع معتقدات خود بر حق بود در

خروج خود بالاصالت نه بنیابت دیگری بر صواب بود و الا حکم بشهادت و تشبیه بحالت حضرت امیر راست

نیاید و آنچه احول در جواب امام زاده بهذیان سرائی کرده تقریب بیوفائی بر آورده سراسر پوچ و بیمعنی است

بچند وجه اول آنکه درینصورت حضرت ابراهیم در حق پدر خود ترک اصلح نموده باشد که او را دعوت بدین

اسلام کرد و ایمان نیاورد و عصیان ورزید و دوزخی شد و اگر شیعه در حق پدر حضرت ابراهیم که معتقد ایمان

او نیند این مسلم ندارند در حق آزر که مربی و بجای پدر او بود چنانچه در نص قرآنی او را جا بجا به پدری یاد کرده این

همه جور و جفا روا نموده و علی هذا القیاس جمیع انبیا اقارب و عشایر خود را دعوت نمودند و اینها قبول نکردند

مثل ابولهب و اجرا باو و پس انبیا در حق آنها حیف و ظلم و قطع رحم کرده باشند بلکه پیغمبر ما حاشا عن ذلک سبب جنایت

ابدیه امت و برامت خود مهربان تر است از مادر و پدر ایشان بلکه رحمة للعالمین است باوصفی که مصلحت دید در عدم

تعیین امام فهمیده سکوت فرموده بود چنانچه ملا عبد الله مشهدی در اظهار الحق نقل نموده عن حذیفة

قال قالوا یا رسول الله لو استخلفت قال ان استخلفت علیکم فعصیتمونی عذبتم ولکن ما حدثکم

حذیفة فصدقوه وما اقرأکم عبد الله فاقرؤه خدا داند که آخر با چه شد که نص بر امامت حضرت امیر

فرموده و هیچکس قبول نداشت و تمام یاران خود را که بیست و سه سال رو براه آورده بود و آئین اسلام

آموخته یکقلم در هلاک ابدی انداخت و همه را دوزخی کرد و بتبعیت اینها تمام امت گمراه شده در ورطه

ضلالت افتاد دوم آنکه امامت از اصول واجبات است جهل آن چه قسم عذر شود و اگر زید را پدر بزرگوار

To: www.al-mostafa.com

بزرگوارش اطلاع این اصل اعتقادی نداد این بی اطلاعی او چه کار کرد آخر در زخی شد علی الخصوص که زید
بر جهل بسببا نماند بلکه منکر امامت باقر مدعی امامت خود شد اگر این قسم جهل هم عذر باشد پس کبرای صحابه
بلکه جمیع نواصب نیز ناجی باشند زیرا که ایشان را هم نصوص امامت حضرت امیر بطریق تواتر و قطع و مسلم
از معدن نرسیده بود و قد روی الکلینی فی خبر طویل عن مفضل بن عمر عن ابی عبد الله علیه السلام
انه قال لا یدخل الجنة الا من عرفنا و عرفناه و لا یدخل النار الا من انکرنا و انکرناه سوم آنکه تواتر
و مذهبش آنست که پدر او را خبر نداد که در عالم امامی هم می باید که صاحب امامت کبری باشد و حجت الهی
در زمین بود نه آنکه تعیین امام فقط و یا عدد ائمه بیان نفرموده و در بیان امر اول خود اصلا خوف عدم قبول
بود پس جواب احوال چون دیده و دید او خطا و رخطا کرده و چرا پدر بزرگوار او امارات امام بوجه کلی
شناختش نداد تا خود بخود میدانست که فلانی امام است بر من حال آنکه نزد اثنا عشریه امام را خواص
و امارات است که در دیگران یافته نمیشود مثل مختون و مسرور پیدا شدن و غیر ذلک و صحیفه اعمال زید
از آن علامات خالی و عاری بود چهارم آنکه امام نائب نبی است پس بر و فرض باشد که به مکلفان بضرورت
دین آگاه سازد تا لطف تمام شده باشد هر که باشد در اینجا شفقت پدری و مهر فرزندی بکار نمی آید
و فرق در اقارب و اجانب در تبلیغ احکام سابق نبوت و امامت نیست بلکه اقارب را زیاده از
اجانب تخویف و تهدید باید کرد قوله تعالی و انذر عشیرتک الاقربین و قوله لتنذر ام القری
و من حولها پنجم آنکه نزد شیعه از مقررات است که امامت ائمه اثنا عشریه بترتیب تعیین نام هر یک
منصوص حضرت پیغمبر است بلکه منزل از جانب خدا است پس قول پدر را دراینجا دخلی نبود میبایستی نص پیغمبر
باو نمود تا بدستور سائر احکام دین بحکم ایمان قبولش میکرد ششم آنکه حاجت تبلیغ پدر چرا بود این
نص خود در تمام عالم شهرت داشت زیرا که متواتر بود خصوص در اهلبیت شایع تر و مشهور تر هر کنیزک
خانگی او را تلاوت میکرد و در بیت سکیفت مثل اعداد رکعات و اوقات صلوة موقوف بر تعلیم مسائل
خفیه میباشد نه نصوص متواتره جلیه در تمام اهل ملل و نحل شایع و ذائع است که صبیان را
در اول سن تمیز تلقین امهات دین میکنند این مسئله که اهم مسائل بود حضرات امام سجاد علیه
فرزند دلبند خویش چه قسم اخفا میکرد حال آنکه حضرت زید بالاجماع شیعه و سنی از فرزندان
سعادتمند و ملازم صحبت پدر بزرگوار خود بود و بر روش پدر زیست می میکرد خوف رد

بتکذیب زان فرزند سعادت مند وجهی ندهشت هفتم انکه حضرت امام سجاد اگر این مسئله را بزید نگفت چه
فائده شد اخر امام وقت او را با مامت خود دعوت نموده باشد و او رد و قبول و عوقش کرده باشد بترک
اخبار او در ان وقت محض بیفائده باشد و حضرات ایمه ازین حرکات لغو و بیفائده پاکند و بعضی از متشیعان
شیعه درین ترک اخبار بزید قیاس کنند بر قصه خواب حضرت یوسف و منع کردن حضرت یعقوب ایشان را
از انکه بدیگر برادران خبر ندهد تا عرق حسد ایشان بجوشش نیاید و در پی ایذای حضرت یوسف نشوند و این
قیاس صریح فاسد است زیرا که مع الفارق است بیان خواب نه بر حضرت یوسف واجب بود و نه بر حضرت یعقوب
و نه از اصول دین بود و نه از مسائل شرعیه محض بشارتی بود در حق حضرت یوسف که دلالت به بزرگی یوسف
میکرد و اظهار بشارات بر ذمه انبیا لازم نیست بلکه در جاها بسیار از ان منع فرموده اند زیرا که موجب عجب
میشود در حق صاحب بشارت و محرک حسد میشود در حق شرکای او و حدیث صحیح است که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود
لولا ان تبطر قریش لاخبرتها بما عند الله نیز بعد از بشارت بدخول بهشت مر کسی را که باعتقاد صحیح
کلمه خوانده است معاذ بن جبل را فرمود لا تبشرها فیتکلوا و ثبوت نبوت حضرت یوسف موقوف بر تعبیر این رویا
نبود بخلاف امامت ایمه لاحقین که بنص امام سابق یا تبلیغ او موقوف است و مکلف را بدون آن حصول علم ۳۰۱۰
محال انتهی کلامه **اقول** مستعین ایچه در ینمقام بدبان سرای نموده سراسر لوچ و بیمعنی است بچند وجه دوم
اول انکه قول او انچه امامیه در باب امامت از حضرات ایمه معصومین علیهم السلام روایت میکنند برادران
و بنی اعمام ایشان آنرا تکذیب مینمایند محل نظر است و رد و تکذیب جمیع برادران و بنی اعمام در حیز منع است
رجوع بکتب رجال و احادیث و سیر و تواریخ شاهد کذب او است و رد و تکذیب بعضی اقربا و عشایر بر تقدیر تسلیم
محذوری ندارد دوم انکه قول او اقوال و افعال شخص بر فرزندان و اقارب و عشایر او قسمیکه مکشوف میباشد
بر دیگری که گاه گاه بصحبت او برسد چرا خواهد بود الخ از حلیه سداد خارج است کثرت بصحبت رسیدن اصحاب ایمه
بالنسبة اقارب و عشایر ایشان غیر مسلم است بلکه مقدمه برعکس است چنانچه کتب رجال و تاریخ و سیر بان ناطق است
نیز در محرمیت اسرار و اطلاع دادن بر خفایا و استتار مودت و حسن عقیدت و صفای طویت مشروط است
مجرد قرابت و خویشاوندی کفایت نمیکند بسا مقدمات که بر دوستان مخلص اظهار آن مینمایند و از اقربا و عشایر
مخفی میدارند بالجمله این مقدمه از جمله بدیهیات است و تشکیک در ان مسموع و مقبول نیست و احوال ابو لهب و سایر
قریش و دیگر عشایر آنحضرت علیه و آله الصلوة والسلام در رد تشکیک او کافی است سوم انکه قول او این است

روایت ولیل صریح است برانکه حضرت زید شهید احول را در تعیین امامت امام محمد باقر تکذیب نموده در حیرت است
زیراکه کلام منوط بر خروج و ترک خروج است چنانچه سیاق روایت بران دلالت دارد و عنقریب انشاء الله تعالی
بتمامه مذکور میشود قال صدر المتالهین فی شرح الکافی ان زید بن علی بن الحسین علیهما السلام
حین اراد الخروج وکان مستخفیا بعث الی ابی جعفر الاحول مؤمن الطاق لیتبعه فی الخروج
فلما حضره استفسر منه اولا علی وجه الاجمال ان توعه قارع من اهل البیت للخروج معه
ایجیب دعوته ام لا فاجاب الاحول بالتفصیل فلما سمع من زید ذلک وانه یجیب ویطیع
امر ابیه واخیه یعنی السجاد والباقر علیهما السلام خرج بالدعوة بالخروج معه فلجاء
بالانکار الصریح وقوله یا ابا جعفر کنت اجلس مع ابی الی قوله ولم یخبرنی ترک الخروج مع
ما فیه بزعمه من الهلاک عنده ما اخبرک فاجاب صاحب الطاق ان اباک من غایة شفقته
وخوفه علیک من حر النار لم یخبرک بالنهی عن الخروج حیث خاف علیک العقوق ومخالفة
امر الاب خصوصا الامام المفروض الطاعة واما انا فاخبرنی بذلک غیر معتد بشأنی
ولا مبال بامری مبالاته بامرک فان قبلت نجوت والا فهلکت و حاصل که این روایت زید شهید ۴۱۱
دلالت بر انکار امامت حضرت امام محمد باقر علیه السلام ندارد و خروج مستلزم انکار امامت انام نیست سوم
انکه زید شهید در ترک خروج امتثال امام وقت میفرمود و همین مستلزم محذوری نیست چهارم انکه قول او درین
تشبیه که در کلام امام جعفر واقع شده خوری در کار است الی آخره در نهایت رکاکت و دلیل بر عدم توغل اوست
در علم بیان زیراکه در تشبیه مماثلت مشبه با مشبه به در وجه شبه کافی است مماثلت در جمیع وجوه لازم نیست
مثلا هرگاه بگویند روی معشوق مانند آفتاب است غرض از ان مضاهات و مساوات اوست با آفتاب در ضیا
و نورانی بودنش مساوات در کرویت و جزویت فلک و ارتکاز دران لازم نمی آید غرض درینجا تشبیه زید شهید است
با حضرت امیر المومنین در بر حق بودن هر دو بزرگوار و ضال و مضل بودن محاربین آنها یعنی اصلا مستلزم اتحاد
هر دو جناب در اصالت و نیابت نیست پنجم انکه کلام چنانکه دانستی در خروج و ترک خروج است نه در تعیین امام وقت
و خروج و ترک خروج از اصول واجبات نیست که ابلاغ ان بر امام واجب باشد و جاهل حکم آن معذور نبود پس شکوک
وشبهه که منشا ان عدم تحصیل مرام قایل است مندفع باشد بالجمله شکوک مذکوره گویا ناشی از عدم فهم محل نزاع است
چه زید شهید رضی الله عنه و مومن الطاق هر دو قایل بامامت امام وقت خود بودند چنانچه کتب امامیه بان ناطق است

ونزاع در میان اینها در این مسئله بود که خروج بسیف جهت طلب سلطنت و ریاست ظاهریه بغیر اذن امام جایز است
یا نه مذهب زید شهید رضی الله عنه آن بود که طلب سلطنت و ریاست ظاهریه هرگاه بغرض ابطال احقاق حق
و ازهاق باطل و تقیه او امر و نواهی محبت الهی بوده باشد جایز است خواه اذن از امام حاصل شود یا نه مومن
الطاق قائل بعدم جواز بود و حصول احتجاج که مومن الطاق با آنجناب در باب استفسار نمود ذکرش در اندرونه
شده در کتاب سعادت انتساب نموده است که امر خالی از دو شق نیست یا حجت الهی بر روی زمین هست
یا نیست اگر حجت الهی بر روی زمین هست در صورت خروج با تو که بغیر اذن حجة الله تکاسل نموده موجب
هلاک و تخلف نمودن از تو باعث نجات است و اگر حجت الهی بر روی زمین نیست بنابرین تقدیر خروج و عدم
خروج در جه تساوی دارد و آنجناب در معرض جواب فرموده که پدر بزرگوار من مرا بسیار دوست میداشت
از نهایت شفقت لقمه طعام سرد کرده بخورد من میداد تا از حرارت آن ضرری بمن نرسد اگر خروج
برای طلب سلطنت و ریاست ظاهریه موجب هلاکت می بود و ترک خروج باعث نجات میبود پدرم
مرا از آن اخبار میفرمود مومن الطاق گفت ایشان جواب چنین نمود که والد ما بجهت خوف عقوق و وقوع
در مخالفت پدر بزرگوار که امام مفترض الطاعة بود ترا ازین امر اخبار ننمود مخصوص که فهم محل نزاع از سیاق ۴۱۲
متوقف را در دفع شکوک مذکوره همین قدر کافی است ایضاح مستبصر از تفصیل اجمال مبادرت نموده میگویم
که کلام مختل النظام او بچند وجه مردود است اولا آنکه قول او اول در تصور حضرت ابراهیم رحمه
پدر خود الخ بوجه محض است چه کلام چنانکه دانستی در خروج برای طلب سلطنت و ریاست ظاهریه بترک
خروج است نه در امامت پس نقض بدعوت انبیا و دعوت حضرت ختم المرسلین علیه و آله و علیهم الصلوة
والسلام اقارب و عشایر خود در مقام اصلا انجامی ندارد و سکوت حضرت سید امام علیه التحیة و الصلوة
والسلام بر امامت حضرت امیرالمومنین علیه السلام غیر مسلم است و حدیثی که در اظهار آن تصنیف ملا عبد
شمس که مصنف مجهول است معه ذلک خود از کتب احادیث اهل سنت است سند برآن
نمیتوانند شد ثانیا آنکه قول او دوم آنکه امامت از اصول واجبات است الخ نیز ناشی از عدم فهم محل نزاع است
بودن امامت از اصول واجبات مسلم است لیکن خروج برای طلب سلطنت و ریاست ظاهریه و ترک خروج
از اصول واجبات نیست تا نقضی بدعا برساند و انکار زید شهید امامت حضرت امام محمد باقر علیه السلام
و خروج او بزعم ادعای امامت برای خود غیر مسلم است چنانچه در کتب امامیه مفصلا مبین وارد است ثالثا

ثالثاً انکه قول او سوم انکه مقتول زید الخ از جمله سداد خارج است چه انچه زعم نموده که مقتول زید مشهور
آنست که پدر بزرگوار او و برادر او که در عالم امامی میباید که صاحب امامت کبری و حجت باشد
مسلّم نیست چه مقتول زید بود مذهبش آنست که در عالم امامی می باید که حجت الهی بر خلق باشد لیکن خود
برای طلب سلطنت بغیر اذن امام هرگاه غرض از ان تنفیذ اوامر و نواهی و اجرای احکام حجت الهی باشد
جایز نیست و اگر خروج برای طلب سلطنت محرم و باعث هلاک و ترک ان موجب نجات نبود پدر بزرگوار
من مراثان اخبار میفرمود و بر ترک ان مامور نمیساخت و مسدود ساختن پیدا شدن از اعراض علم
امامت نیست نه از اعراض سلطنت و ریاست ظاهریه پس انتفا و عدم تحقق ان در زید شهید موجب
نقض بدعا و باعث انقاعد او از طلب سلطنت نمیشود رابعاً انکه قول او چهارم انکه امام نایب
نبی است الخ مسلّمی که امام نایب نبی است ابلاغ ضروریات دین بر و لازم لیکن خروج برای سلطنت
و ترک خروج و تعیین اسامی سلاطین از ضروریات دین نیست تا عدم اظهار آن و بر ترک خروج را
نکردن منافی منصب و مخالف قوله تعالی وانذر عشیرتک الاقربین و قوله تعالی لتنذر ام القری
۴۱۳ وما حولها بوده باشد خامساً انکه قول او پنجم انکه نزد شیعه از مقررات است الخ مسلّم است نزد شیعه
از مقررات است که امامت ائمه اثنا عشر به ترتیب و تعیین نام هر یک منصوص حضرت پیغمبر بلکه
منصوص از جانب خداست لیکن منصوص بودن سلطنت سلاطین ترتیب و تعیین نام هر یک
کلام در انست از خدا و رسول در حیز منع است سادساً انکه قول او ششم انکه ما حاجت تبلیغ به
چرا بود الخ تواتر نصوص ناصه بر امامت ائمه مسلّم است لیکن تواتر نصوص ناصه بر خروج برای طلب سلطنت
و ترک ان که کلام در انست ممنوع است با انکه انچه بر زبان قلمش در ینمقام جاری گشته هیچ مخصص نیست چه
تلاوت کنیزان نصوص متواتره را و قیام نمودن انها بدان ارسال آن از شرایط تواتر نیست امور
بسیاری از متواترات اند که کنیزان و نساء انها را علم بان حاصل نیست فضلاً عن التلاوة والمدارسة
چه وجه و بصره و بغداد و قصد شیخین خلافت ظاهریه را بعد ارتحال سرور انام علیه و آله الصلوة
والسلام بلا شبهه از متواترات است با انکه اکثر کنیزان و نساء انها نام بصره و بغداد و اسامی سوی
شیخین نشنیده اند تا بدارسته چه رسد و شهرت متواتر در تمام عالم از کران تا کران و حصول علم آن
بجمیع اشخاص در جمیع نواحی و جمیع بلاد عالم چنانچه ظاهر کلام مشعر ادان است نیز از شرایط تواتر نیست

چه دعوت آنحضرت صلی الله علیه و آله و ظهور معجزات بر دست حق پرست آنحضرت از متواترات است و شک فیه
در اقاصی بلاد چین و بعضی بلاد هند و بعضی جزایر که هنوز صیت اسلام بگوش سکان آن بلاد نرسیده
بسبب کسل اطلاعی بر حاصل نیست الا من شذ منهم اگر شهرت متواتر در جمیع عالم از کران تا کران از شرایط تواتر
بودی لازم آمدی که این اخبار متواتر نباشند و اینمعنی خلاف اجماع اهل اسلام و مخالف قول اولوا العقول
و الاحلام است سابعا آنکه بفرض آنکه حضرت امام سجاد اگر این مسئله را قبول نکردن نه بد نشنید رضی الله عنه.
دعوت امام حق را در حین منع است و کلام در عدم اخبار بخروج برای طلب سلطنت و ترک خروج است نه
در امامت و تعیین امام وقت و عدم حصول فائده عدم اخبار و اظهار آن در حین منع است ثامنا آنکه
قول او و بعضی دانشمندان شیعه الخ از عجائب اقاویل و دلیل مشرف نشدن اوست بملاحظه کتب امامیه زیرا که این
مضمون از کلام مومن الطاق ... روایتی است که فاضل ناصب از نقل نموده و این قول نص صریح است بر مغایرت
و افتراق قائلین در این مقام ذکر روایت بتمامها مناسب نمود تا ناظران را بر قلت تتبع او وثیقه باشد پس بدانکه
کلینی در کتاب الحجة کافی روایت نموده عن ابان قال اخبرنی الاحول ان زید بن علی بن الحسین
علیهما السلام بعث الیه وهو مستخف قال فاتیته فقال لی یا ابا جعفر ما تقول ان طرقک ۴۱۴
طارق منا اتخرج معه قال فقلت له ان کان اباک او اخاک خرجت معه قال فقال
فانا ارید الخروج اجاهد هؤلاء القوم فاخرج معی قال قلت لا افعل جعلت فداک
قال فقال لی اترغب بنفسک عنی قال فقلت له انما هی نفس واحدة فان کان لله فی الارض
حجة فالمتخلف عنک ناج والخارج معک هالک وان لا یکن لله حجة فی الارض فالمتخلف
عنک والخارج سواء قال فقال لی یا ابا جعفر کنت اجلس مع ابی علی الخوان فیلقمنی البضعة
السمینة ویبرد لی اللقمة الحارة حتی تبرد شفقة علی ولم یشفق علی من حر النار اذا اخبرک
ولم یخبرنی به فقلت له جعلت فداک من شفقته علیک من حر النار لم یخبرک خاف
علیک ان لا تقبله فتدخل النار واخبرنی انا فان فعلت نجوت وان لم اقبل لم یبال ان
ادخل النار ثم قلت له جعلت فداک انتم افضل ام الانبیاء قال بل الانبیاء قال قلت
یقول یعقوب لیوسف یا بنی لا تقصص رؤیاک علی اخوتک فیکیدوا لک کیدا لم یخبرهم
حتی کانوا لا یکیدونه ولکن کتمهم ذلک فکذا ابوک کتمک لانه خاف علیک قال فقال اما والله

والله لئن قلت بذلك لقد حدثني صاحبك بالمدينة اني اقتل واصلب بالكناسة وان
عنده الصحيفة فيها قتلي وصلبي الحديث ازانجا که کلام در خروج زید و نهی از خروج است وان متضمن
بشارت اجتماع عساکر و حصول جاه و حشم در ظل رایت اوست مژده رسیدن او بعز شهادت پس ابلاغ
این خبر مشابه امر کتمان رؤیای حضرت یوسف باشد پس قایل شدن بفرق که آن از قبیل بشارت است و این از
جمله ابلاغ واجبات از حیز سداد خارج باشد قال الفاضل الناصب بالجمله حالت تمسک این فرقه بعترت
طاهره این است که واضح شد و کتاب خود بزعم ایشان قابل تمسک نمانده پس هر دو حبل متین از دست داده
حیران تیه ضلالت مانده اند و اگر شیعه گویند که ما با وصف تکفیر و تضلیل بعضی عترت در روایت شرایع و مناهج
دیگر باقوال و افعال ایشان با ایشان تمسک مینمائیم بخلاف اهل سنت و معنی تمسک همین است که اقوال و افعال
محض را مقتدای خود سازد که در ضمن تعظیم باشد یا در ضمن اهانت مثلا اگر شخصی قرآن را معاذ الله در قاذورات
اندازد و یا مرشد و هادی خود را رسن بسته بر خار زار بکشد و از احکام قرآن و افعال مرشد و هادی سر موئی
تفاوت نکند تمسک بهر دو کرده باشد بخلاف آنکه قرآن را بر سر نهد و بر دیده بمالد و اصلا موافق اوامر آن عمل نکند یا مرشد
و هادی را تعظیم فوق الحد بجا آورد و قطعا موافق گفته او نکند که البته تمسک نخواهد بود ناچار در جواب این ٧١٥
حرف ایشان پنج باب دیگر آورده شود و در هر مسئله از عقاید و فقهیات مخالفت ایشان با ثقلین از روی
روایات معتبره ایشان بیان نموده آید که باز جای سخن نماند و حقیقت تمسک ایشان بیقین مثل آفتاب نیمروز
روشن و هویدا گردد انتهی کلامه **اقول** بر متتبعین از مطاوی مباحث سالفه و نظر در کتب تواریخ و سیر
ثابت شده که تمسک امامیه بعترت طاهره در کمال متانت و استواری است نیز امامیه با وفور ائمه علیهم السلام
در تعظیم و تبجیل قرآن مجید و عمل نمودن باحکام آن دقیقه فروگذاشت نمینمایند پس در حقیقت بغیر این فرقه
هیچ کس عمل بحدیث ثقلین نمیکند بخلاف اهل سنت که از تمسک حبل متین اتباع عترت طاهره اباء و استنکاف
نموده در تحقیر و اهانت و هتک حرمت ایشان ظاهرا و باطنا کمر سعی میان جان بسته و بفحوای حسبنا کتاب الله
اگرچه بحسب ظاهر ادعای عمل بکتاب مینمایند لیکن از آنجا که بموجب حدیث ثقلین و نصوص دیگر فهم معانی
و بطون قرآن در اهلبیت علیهم السلام که شقیق قرآنند منحصر است و اینها بالمرة از اهلبیت نبوی اعراض
نموده اند تفسیر و تاویل کلام را باصول خود مینمایند کتاب عزیز را که آیه لا یمسه الا المطهرون
در شان او نزول یافته بقاذورات اوهام فاسده و خبائث و الواث افهام منتنه ملوث مینمایند

حمل نمودن اینها بکلام آلهی بدان میماند که شخصی قصد از اسماع قواعد در قاذورات
انداخته باشد یا مصحف هادی خود را بر خار زار بکشد با اینهمه ادعای
تمسک بعروة الوثقی اولنمایند و آنچه فاضل ناصب از راه غلط
یا تغلیط عوام کالانعام بر کلام امامیه ایرادات بارده و اعتراضات
غیر وارده در ضمن پنج باب تطویل بلاطایل نموده و آن
مسائل را بحسب فهم ناقص خود مخالف ثقلین زعم نموده
انشاء الله تعالی در هر مسئله بر غلط و تغلیط
او تنبیه نموده میشود و بالله التوفیق
وعلیه التکلان
وهو حسبی ونعم
الوکیل

To: www.al-mostafa.com